

اسدالله فاضل مازندرانی

هذا كتابنا ينطق عليكم بالحق

# كتاب ظهور الحق

جلد سوم

له دعوة الحق و الذين يدعون من دونه لا يستجيبون لهم بشيء

مؤسسة مطبوعات بهائي آلمان

اسدالله فاضل مازندرانی  
**ظهور الحق جلد سوم**

ناشر: مؤسسه طبعات بهائی آلمان، لجنة نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی  
چاپ دوم  
۱۶۵ بدیع - ۲۰۰۸ میلادی  
آلمان - هووفهایم  
شماره استاندارد بین المللی کتاب ۹۹۰-۲-۳-۸۷۰۳۷-۹۷۸  
شماره سفارش: ۹۲۱ - ۴۳۱  
عکس روی جلد: بیت مبارک حضرت رب اعلی در شیراز

## فهرست مندرجات

- سخن ناشر
- مقدمه مؤلف کتاب ۱
- آغاز کتاب ظهورالحق جلد سوم با توقیعی از حضرت رب اعلی ۳
- ضمیمه، موارد اختلاف بین مندرجات کتاب ظهورالحق جلد سوم و کتاب تاریخ نبیل زرندی ۴۲۱
- فهرست مندرجات بر اساس ایالات و ولایات ۴۳۳
- فهرست تصاویر ۴۳۴
- فهرست اعلام ۴۳۶
- فهرست بخشی از الواح حضرت بهاءالله و شممه‌ای از توقعیات و آثار حضرت رب اعلی ۴۵۸
- فهرست رسائل مؤمنین اوّلیه ۴۶۰
- فهرست مکاتیب ۴۶۱

## سخن ناشر

اسدالله فاضل مازندرانی در سال ۱۸۰ م در بابل بدنیآمد و در سال ۱۹۵۷ م در خرمشهر بدرود زندگی گفت. او را می‌توان یکی از بزرگترین دانشمندان بهائی در قرن اول و ابتدای قرن دوم بهائی دانست. علاوه بر فعالیت‌های تبلیغی، بخصوص سفرهای تبلیغی در آمریکای شمالی، هندوستان و شهرهای ایران، و آموزش جوانان بهائی، فاضل تاریخ مفصل امر بدیع را به نام ظهورالحق در نه مجلد به رشته تحریر درآورد. جلد سوم این مجموعه، که مأخذ کتاب حاضر می‌باشد، در زمان حیات خود نویسنده به چاپ رسید. این کتاب بدون نام مؤلف و تاریخ به طبع رسید. در انتهای کتاب عبارت (م - ۲۸۴ - ط) آمده است، که به این معنا می‌باشد: م = مطبعه، ۲۸۴ = آزردگان (به حساب حروف ابجد)، ط = طهران. بنابر این معلوم می‌شود، که این کتاب در چاپخانه جناب رحمت الله آزردگان در طهران به چاپ رسیده است. از برداشتی که از نوشتۀ فرزند جناب آزردگان، جناب خسرو آزردگان، (مجله پیام بهائی شماره ۲۴۵) می‌توان نمود، طبع این کتاب به همراه برخی دیگر از کتب امری باید در حدود سالهای ۱۳۱۹ و ۱۳۲۰ هجری خورشیدی مطابق سالهای ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۲ میلادی به انجام رسیده باشد.

کتاب ظهورالحق جلد سوم طبق بررسی لجنه‌ای که به هدایت حضرت ولی امرالله تشکیل شده بود، در سی و هفت مورد با کتاب تاریخ نبیل متفاوت است. خواسته فاضل این بود، که در چاپ‌های بعدی این کتاب این موارد اختلاف مشخص و مراعات شوند. از این‌رو در متن کتاب حاضر در هر جا که به یکی از موارد اختلاف برخورد شده است، شماره آن در [ ] درج گردیده است. خوانندگان می‌توانند با پی‌گیری این شماره در بخش «ضمیمه»، موارد اختلاف بین مندرجات کتاب ظهورالحق جلد سوم و کتاب تاریخ نبیل زرندی، صفحه ۴۲۱، به مورد اختلاف با محتوای تاریخ نبیل پی‌برند.

به کتاب حاضر چند فهرست راهنمای افزوده شده است، که در کتاب مأخذ وجود نداشته است: فهرست مندرجات (حاوی استانها و شهرهای مهم ایران، که شرح وقایع مربوط بدانهاست)،

فهرست تصاویر، فهرست اعلام، فهرست آثار حضرت بهاءالله و توقیعات حضرت رب اعلی،  
فهرست رسائل مؤمنین اوّلیه و فهرست مکاتیب. این فهرست‌ها در انتهای کتاب از صفحه ۴۳۳  
درج شده‌اند.

این لجنه در نهایت امانت عین کتاب جناب فاضل را، بدون هیچگونه تغییری، در کتاب حاضر  
معنکس ساخته است. معذلك ب منظور تسهیل و روان‌سازی مطالعه کتاب، نخست، اسمی  
علم، که در کتاب شرحی درباره آنها آمده است، برای مشخص شدن، درشت‌تر نوشته  
شده‌اند. دوم، هر جا مطلبی به پیان رسیده است، مطلب تازه در ابتدای سطر آمده است. سوم،  
تا آنجا که به اصالت کتاب صدمه نزنند از اصول نقطه‌گذاری امروزی در زبان فارسی استفاده  
شده است. چهارم، به ندرت برای فهم ساده‌تر مطلب، حرف و یا کلمه‌ای به متن کتاب افزوده  
گردیده است، که برای حفظ اصالت کتاب، در [ ] آمده است.

لجنة نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی  
آلمان - هوفهايم

## بخش سوم

از بخش های نه گانه کتاب ظهور الحق  
در بیان معظم و مشهور از مؤمنین و شهداء دوره  
نقطهالبيان و نیز در شرح احوال مهمین و مشاهیر اعداء  
و تبیین اماکن مهمه و سائر امور و آثار متعلقه به آن دوره و اقسام این بخش  
به ترتیب حروف الفبای فارسی تنظیم شد تا هر امری از امور مذکوره را به ملاحظه حرف اوّل  
نامش در مقام مخصوص آن به سهولت توان یافت و به این جهت  
راعیت ترتیب زمانی و یا رتبه ایمانی و یا اهمیّت شئون  
اخرى<sup>۱</sup> در امور منظور نشد و در آغاز این بخش  
نیز تیمّناً و تبرّکاً به ثبت وجیزه ای از بیانات  
قدّسه آن حضرت افتتاح  
می گردد.



جناب اسدالله فاضل مازندرانی مؤلف کتاب

## مقدمه

گرچه در مطابقی مندرجات بخش دوم یان قسمتی مهم از احوال مؤمنین و نیز اعمال برخی از معارضین و بعضی از آثار آن دوره حسب اقتضای مقام شد ولی از آنجائی که بسط مقال و تفصیل اجمال در هر یک از امور مذکوره موجب قطع تسلسل و تواصل بیان واقعات واردۀ بر حضرت نقطۀ اولی می گردید این بخش برای اکمال مقصود تخصیص داده گشت و مهماً امکن از تکرار احوالی که در طی مباحثت بخش سابق مذکور گردید احتراز نمودیم ولذا برای استفاده تامۀ از مطالب مندرجۀ در هر یک از این دو بخش باید از مطالعه بخش دیگر استمداد کرد و این امور معدوده را نیز در نظر داشت:

**اولاً** چون تفصیل احوال بعضی بعد معلوم در بخش سابق گذشت در این بخش تکرار نکردیم و برخی دیگر که عمدۀ واقعات ایامشان متعلق به دوره های بعد از دورۀ اولی است شرح احوالشان را در قسمت های بعد مسطور می داریم.

**ثانیاً** هر گاه در موقعی از مندرجات این بخش اندک تفاوتی با مجلمات مسطوره در بخش سابق که برای اعتماد به تاریخ مشهور نبیل زرندی تطبیق و تنظیم شده مشاهده شود مدارک را نیز نشان دادیم تا موجب توسعۀ اطلاعات خوانندگان کتاب گردد.

**ثالثاً** برای شدت تضیقات و فقدان وسائل و مقتضیات در ایام پر از آلام دورۀ اولی تفصیل احوال بسیاری از مؤمنین و شهداء و سائر امور متعلقۀ به آن دوره مفقود بلکه اسمی کثیری از ایشان منسی و نامعلوم ماند.

**رابعاً** چون ایام حیات جمعی از احباب و اصحاب این دوره خصوصاً خانواده و اخلاقشان ممتد به دوره های آتیه شده تمامت سرگذشتستان را محض احتراز از تشتیت اذهان قارئین در بخش های دیگر می آوریم ولذا قارئین کتاب برای مراجعه و تحصیل خاتمه واقعات ناچار از مطالعه بخش های آتیه می باشند.

**خامساً** چون در طی شرح اوضاع هر یک از ایالات و ولایات مملکت ناچار بهر اکمال اطلاعات شرح اوضاع بلاد و نیز ترجمهٔ حیات ساکین آنجا را می‌آوریم برای سهولت پیدا کردن محل ذکر هر امری به فهرست که به ترتیب الفبای فارسی مرتب گشته رجوع شود.<sup>۱</sup>

**سادساً** در بیان بعضی از واقعات مهمه دوره نقطهٔ ایلان اول<sup>۲</sup> در بخش سابق تفصیل وقایع را به نوع درجهٔ ابتدائیه از نظر مطالعه کنندگان گذراندیم و در این بخش اکمال مطالب نموده جواهر اسرار و وقایع را آوردیم تا برای اطلاع و انسی که حاصل نمودند سوء تفاهم و اندھاش از مسائل غامضهٔ خطیره نیابند.

**سابعاً** چنانچه در مقدمهٔ بخش سابق اشاره کردیم در بعضی از موقع آثار مقدسه که در این بخش ثبت نمودیم ممکن است با برخی از نسخ تفاوت دیده شود و علت همان است که نسخهٔ اصل و یا خطوط کاتین مُوئّقین دورهٔ اولی<sup>۳</sup> به غایت کمیاب می‌باشد.

---

<sup>۱</sup> به علت افزودن فهرستهای متعدد به کتاب نیازی به این فهرست دیگر وجود نداشت. از درج آن خودداری شد.[ناشر]

## هو العليّ المتكبر البديع

سبحان الذي يعلم ما في السموات وما في الارض و انه لا اله الا هو العزيز الحكيم هو الذي يبدع ما يشاء بامره و ان الذين كفروا بالله و آياته فاولئك هم الخاسرون و ان الذين آمنوا بالله و آياته و اتبعوا النور الذي يهدى الناس الى صراط قويم فاولئك هم على هدى من ربهم كتاب الله و اولئك هم الوارثون جنات عدن لاعدل لها في كتاب ربكم و فيها قد اعدت باذن ربكم كل ما اشتهر انفسهم و ان ذكر الله اكبر فيها عمما كان الناس يسئلون. و ان اليوم لو كشف الغطاء عن بصائرهم ليشهدون بان ذكر الله فيه اولى بهم من انفسهم و انه لا يكفر في كتاب الله عمما كان الناس يعملون. تلك آيات بيّنات للذين آمنوا بها و الذين كفروا بآيات الله لهم عذاب شديد. حرم في الكتاب على الناس شرب الدخان و الخمر و ما جعل الله شفاءً فيما و ان الذين يحكمون بهما بعض الناس قد حكموا بحكم الطاغوت و ما يشربون هؤلاء الأحymim جهنّم لو كانوا يشعرون. قل يا ايها الناس اتقوا الله و لا تكذبوا الذي يهدىكم الى صراط مستقيم و ان قوائم الذين لا يرفعوا الابه و انه بيت الحرام ان كتمتم تعلمون. هو الذي بنوره اهتدیدتم من قبل و انتم يوم القيمة عنه تسئلون و ان اليوم لا يقبل عمل احد منكم الا و ان تؤمنوا بذكر اسم ربكم ثم انتم تعدلون. قل اتقوا الله من يوم انتم فيه تبعتون ثم انتم فيه الى الله تحشرون يومئذ تقومون بين يدي الله ثم انتم عليه تعرضون يومئذ يقضى الله ربكم بين الناس بالحق بما اكتسبوا ايديهم و ما الله ربكم بعاقل عمما يعمل العاملون. هو الذي يعلم غيب السموات والارض و يهدى من يشاء و ما يضل الا القوم الغافلين ان الذين يفترون على الله كذبا ثم على الذين آمنوا بالله و آياته بما اتبعوا اهوائهم فاولئك هم لا يفلحون لا يتمتعون في الحياة الدنيا الا قليلا و انهم اذا ماتوا ليعذبون في النار و لا ينصرون. و ان الذين يحكمون بغیر حكم ما فصل في الكتاب من قبل و يظلمون على الذين استضعفوا في الارض بغير حق فاولئك لا يفلحون. قل ان العزة لله و القدرة في يده يفعل ما يشاء و انه الغالب على خلقه يحكم بينهم بالقسط و انه لأشدّ بأساً للظالمين ثم أشدّ تكيلاً. رب احكم بيني وبين الناس بالحق و افرغ على صبراً و ارفعني إليك و الحقنى بالمقربين و ان استشعر احد بذلك الآيات ليجاهد في سبيل الله بالحق و لا يخافن من احد و لا يأخذن لومة لائم و لا يعمل الا لله و يكون في دين الله من الشاهدين. لو اجتمع الناس على ان يأتوا بمثل تلك الآيات لن يستطيعون و لن يقدرون ولو كان الكل على الكل ظهيراً. تلك حجة كاملة من كتاب الله لمن على الارض كلها و كفى بالله على العالمين شهيداً.



## حرف الالف

### (۱)

## آذربایجان - ارض الالف

ایالت غربی ایران از مهمترین قسمت های تاریخیه این امر محسوب است چه حضرت نقطه اولی در اکثر از نصف اخیر سین دعوت جدیده در آن قسمت دچار حبس و توقيف و تبعید و مشقت و تعزیر و تهدید بودند و احکام دولتی برای تمام امور مذکوره در طهران صادر و در تبریز جاری شد و بالاخره تبریز محل وقوع فاجعه شهادت کبری گردید که تیر دری طالع از جنوب شرقی ایران در آن مغرب شمالی غروب نمود و نیز عده ای از متقدّمین اصحاب اوّلین و مهمین شُجاعان مؤمنین از اهل آن بلاد و دیار بشمارند و یک قسمت مهمتر از بیانات و تعالیم بدیعه در آن خطه صدور یافت و بلاش محل ذهاب و ایاب متواتر احباب گشت و چون در دوره سلطنت قاجاریه مقامی عظیم در سیاست دولت و ریاست مملکت داشته حکامش غالباً از ولات عهد سلطنت و یا از شاهزادگان با قدرت و عظمت و درباریانشان از رجال با کفایت معین می شدند.

**شاهزاده بهمن میرزا** در آغاز ورود حضرت در آن حدود حکمرانی می نمود و او برادر محمد شاه و از کبار فرمان‌گذاران دولتی معدود بود و آفتاب عمر برادر را در سنین اخیره سلطتش که یوماً فیوماً مرض نقرس اشتداد می یافت به شرف افول دید و ناصرالدّین میرزا و لیهد را که در صغر سن بود لائق تصدی سلطنت ندانسته نقشه سلطنت برای خویش کشید و گروهی از رجال دولت را نیز به خود متوجه ساخت و چنانچه در بخش سابق آوردیم حضرت نقطه اولی از یوم ورود به میانج اوّلین معوره خاک آذربایجان الی یوم عزیمت از تبریز برای ماکو چندین بار توسط محمد یک چاپارچی و نیز در ضمن توقيعی مخصوص ابلاغ پیام کرده حجّت را اكمال و اتمام نمودند که اولی چنین است آن مظلوم را در تبریز نگهداشته نصرت کرده از ابعاد به ماکو که صرف اراده مستبدّه حاجی میرزا آقاسی موجب شد صرف نظر نماید و مانند منو چهرخان معتمدالدوله بر آن قیل فرمان مهر امضاء و اجراء ننهد و اگر چنین کند متعهد سعادت استقبالش می باشد و گرنه مورد انتقام و عذاب الهی شده سخط شاهی رو آورده مجبور

به فرار از مملکت ایران و التجاء به اجنیان گردد و او به موجب نخوت و غرور جوابی به پیام و توقیع نداد و آن مظلوم را به ماکو روانه داشت و پس از ایامی به وبال و خسروانی افتاد که تفصیلش در کتب تواریخ مطبوعه ثبت است و مجمل واقعه این که چون به فراهم داشتن مقتضیات داخلیه و روابط خارجیه واثق و مغورو گردید دستور داد در بعضی از کتب جدیدالتألیف وی را به ولیعهدی شاه نام برده ستودند و در تبریز طبع و نشر نمودند و دشمنان او و حامیان ناصرالدین میرزا را بهانه و وسیله بدست آمده خبر به حاجی میرزا آقاسی داده نسخه ای از کتاب نزدش فرستادند و حاجی از ملاحظه آن احوال برآشته از سوء مآل بیندیشید و سخنانی وقیح و فضیح که عادتش بود نسبت به بهمن میرزا بر زبان راند و شاه را از ماجری باخبر ساخته به آتش غصب برافروخت تا وی را به طهران حاضر کرده مورد عتاب و بازخواست شدید نمودند و او بیم کرده خود را ناگهان به عمارت سفارت روس افکنده متحصّن گشت و بالاخره به حمایت و شفاعت سفارت مذکوره رخصت و اجازت هجرت به روسیه گرفته با عائله در تحت حفظ و مراقبت قرقان و سپاهیان روسی رهسپار شده در قرایاغ از قفقاز سکنی جست و تابعیت دولت روس را قبول نمود و اولاد و اخلاقش در شمار سپاهیان روسیه منظم و موظّف گشتد.<sup>۱</sup>

و پس از بهمن میرزا حکمرانی آذربایجان به عهده **ناصرالدین میرزا** فرزند ارشد و ولیعهد محمد شاه مفوّض شد و او در آن هنگام هفده ساله و گرفتار زلف دلدار و سرگرم پیاله بود و خالویش امیر ارسلان خان پیشکاری امور آذربایجان را به عهده گرفته ولیعهد نو خاسته از مهد را

۱ در این سال ۱۲۶۳ امیرزاده بهمن میرزا به تحریک آصف الدّوله طریقه وفاق به انفاق آمیخته پاره ای خیالات فاسدبه خود راه داده در آن حین خسروخان گرجی مأمور به گرفتن والی کردستان آمد. امیر زاده بهمن میرزا به واهمه این که شاید عطف عنان کند و به آذربایجان آید خود عازم دربار سپهراقتدار شد به خانه وزیر مختار روسیه پناه برد و به دولت امپراطور خواهشمند شفاعت گردید. وزیر مختار در حضرت شهریار با اقتدار شفیع شد به اجابت مقرن آمد. امیرزاده با منشیان از راه گیلان به گرجستان شافت. در قرایاغ رحل اقامت انداخت. پس از این مقدمات ولیعهد دولت ابد مدت شاهزاده ناصرالدین میرزا به حکمرانی مملکت آذربایجان و میرزا فضل الله نصیرالملک به وزارتیش و میرزا جعفرخان مشیر الدّوله به نظم مهام امور دول خارجه با جمعی دیگر از اعاظم و اعیان مأمور گردیدند در شهر صفر عازم مقر حکمرانی شدند.

(حقایق الاخبار ناصری)

بیمن بر زمین چا





ناصرالدین میرزای ولیعهد و ارکان دولت محمدشاه

از راست بچپن ۱ - وزیر دفتر ۲ - سپهسالار ۳ - نظام الملک ۴ - حاجی میرزا آغا سی ۵ - ولیعهد  
۶ - میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی ۷ - آغا باشی ۸ - میرزا ابوالحسن خان ایلچی  
۹ - منوچهر خان معتمدالدوله

به غرور جوانی و وفور کامرانی واگذاشت و در چنین احوال و ایام واقعه مکالمه و محاکمه و تحقیر و تعزیر آن حضرت در محض ولیعهد و علماء وقوع یافت.

و چون محمدشاه وفات نمود و ولیعهد با ارکان و اعوانش از تبریز به طهران رانده وارث تخت و تاج پدر گشت حکمرانی آذربایجان را به برادر دیگر محمدشاه **حمزه میرزا حشمت الدوّله** سپرد و او از اعظم رجال دولت بود و در ایام حکومتش فرمان شهادت عظمی از طهران صدور یافت ولی چون به سین حکمرانی در خراسان و اشتغال به سرکوبی گردنشان با ملاحسن بابالباب و برخی دیگر از اصحاب ملاقات کرده مقام عظمت حضرت باب و مؤمنین عالیمدار را دانست از مداخله در قتل آن مظلوم استکاف ورزید و فرمان بی امان را میرزا حسنخان وزیر نظام برادر میرزا تقیخان امیر نظام اجرا نمود.

و اما مشاهیر علمای تبریز که معاندت با آن حضرت کرده مهیج ملت و دولت شدند و مقابله و مجادله و تحقیر و تعزیر نموده بالاخره فتوای قتل آن مظلوم دادند نخست **ملا محمد محققانی** بود که از کبار علماء شیخیه بشمار رفت و از اعظم تلامذه و اصحاب شیخ احسائی و سید رشتی محسوب گشت و در تبریز بر مسند قضا و فتوی<sup>۱</sup> نشست و بعد از وفات سید مدعی نیابت و خلافت از او شده جمعی کثیر از علمای شیخیه در تبریز و سایر بلاد آذربایجان تبعیت و اطاعت نمودند و با علمای بایه مناظره و مشاجره و با حضرت احتجاج و انتقاد و رد و ایراد کرد و فریته علوم ظاهریه خود گشته بالاخره حکم بر کفر و قتل آن مظلوم داده مهر و امضاء نهاد و دیگران به او تأسی کردند و در سال ۱۲۶۸ در گذشت. و او را سه پسر و یک دختر بود که همگی از علماء پیشوایان امام شدند و در معاندت و معارضت با این امر به پدر اقتدا جستند و یکی از ایشان میرزا محمد تقی رساله ای در رد این آئین نگاشت و فقط پرسش میرزا اسماعیل محب و مصدق گردید.

و دیگر **میرزا احمد امام جمعه** از فقهاء معروف در ایام محمد شاه بود و پرسش حاجی **میرزا باقر مجتهد** که بر پدر تفوق و بر سایر مجتهدین تبریز تقدّم داشت و چندان مغور بود که با آن حضرت مواجه نشده فتوی<sup>۱</sup> بر قتل داد و دیگر علماء اصولیّن از قبیل **حاجی ملا شریف شیروانی** و غیره به او تأسی کردند و نیز **حاجی ملا محمود نظام العلماء معلم ناصرالدین** میرزا از علماء شیخیه بود که ولیعهد وی را در مجلس گفتگوی با حضرت برای سؤال و جواب

معین نمود و او به طریق استکبار و استهza بازخواست و اعتراض کرد و صورت مکالمات مجلس را با ضمیمه مفهومات و معلومات خود به شکل رساله ای ترتیب و نشر نمود و رضاقلیخان هدایت مورخ و مداح خاندان قاجاریه در قسمت قاجاریه از کتاب روضة الصفاء ناصری صورت مناظرات مجلس را از رساله مذکوره گرفته محض تطیب خاطر شاهانه شیرین بیانی های خود را بر آن افروز.

ولی شیخ محمد تقی مجتهد مذکور ابن ارشد ملا محمد ممقانی در رساله ردیه ای که به خط و نیز مهر و امضایش در چند محل موجود است و برای ارضاء خاطر ناصر الدین شاه در شرح مکالمات مجلس بازخواست و در بیان احوال حضرت نوشته و ما شمّه ای از آن را لفظاً به لفظ در بخش سابق نقل کردیم اعتراضات خود را بر ملا محمود مبرهن داشته اظهار تعجب و تحریر در بعضی اکاذیب و مفتریاتش نمود و علو مقام استقامت حضرت را در آخرین مکالمه با ملام محمد که اظهار امر و اقامه حجّت را به پایان رساندند و ملا محمد فتوی بر قتل داد و شیخ محمد تقی خود حاضر بوده دید و شنید و نیز نبذه ای از جذبات جمال حضرت را اعتراف و وصف کرد. و ملا محمد بعداً نسخ رساله خود را از دست این و آن گرفته نابود ساخت و از او رساله دیگری نیز به ظهور رسید که دولت امر به ضبط تمام نسخ و منع از نشرش کرد چه حکایات و روایات مستترکره فضیحه و عبارات رکیکه شدیده قیحه در بیان احوال عایشه زوجه پیغمبر نوشته و عاقبت در سال ۱۲۷۱ در گذشت.

و اغرب از کل علمای تبریز میرزا علی اصغر شیخ الاسلام و پسر برادرش میرزا ابوالقاسم شیخ الاسلام از طبقه علماء شیخیه محسوب بودند و سید ابوالقاسم مذکور هنگامی که توقيع حضرت خطاباً للعلماء به تبریز رسید رساله ردیه ای نگاشته، موسوم به قلع الباب نمود. و

---

ملا محمد نیل زرنده ضمن روایت شمّه ای از بیانات شفاهیه جمال ابھی راجع به کیفیت حبس سال ۱۲۶۸ در طهران که در بخش لاحق می آوریم به این مضمون نوشته که فرمودند چون مرا به انبار شاهی برده زنجیر کردند روزی ملا باشی و معیرالممالک و بعضی دیگر نزد من آمدند. معیرالممالک با احترام دو زانو نشست و دلداری داده گفت خطاپی از شما بروز نکرده که موجب حبس شود و این گرفتاری به جهت امر دین است و ملا باشی هم در نهایت ادب حرکت کرد اگرچه در مجلس ولیعهدی در تبریز وقی که حضرت در آن مجلس تشریف داشتند بد کرد ولی چون به طهران آمد ساكت شد و بدی از او به ظهور نرسید. انتهی

سید علی اصغر چنانچه در بخش سابق شرح دادیم به دست خود پاهای آن مظلوم را با چوب ضرب نمود و حاجی معین السلطنه تبریزی وصف احوال دو شیخ الاسلام مذکور را به این مضمون آورد:

«میرزا علی اصغر شیخ الاسلام که عامی و عالم وی را از برادرزاده اش میرزا ابوالقاسم کهتر در مقام علم می شمردند از عهده قرائت آثار فارسیه به دشواری بر می آمد و امور شرعیه محکمه اش را ملا محمد نامی که محترم بود عهده کرده برای انجام این خدمت مبالغه بسیار از نقود و غیرها به نوع راتبه و هدیه می گرفت و معهداً قریحه شکفت آوری در کذایست و جعلیت قصص کاذبه داشت چنانکه در محاضره و مناظره با افراد و جماعت اکاذیب واضح البطلانی بالبداهه نسج و سرد کرده بی اختیال و انفعال به عنوان واقعات حقیقیه متسلسلاً حکایت می نمود و نیز فاجع و شریر بود چنانچه حاجی رجاعی فزوینی شحنه با کفایت و سیاست تبریز را که با افکار و اعمال قاسیه اش مخالفت داشت شبانه در حجره یکی از تجار تبریز دستور داد جمعی از اشرار هجوم و حمله نموده با خنجر و شمشیر ریز ریز کردند و لذا حاجی سلیمان خان افسار با عده ای سوار جرار شاهسون به امر دولت او را در باغی دستگیر کرده به پایخت کشیدند و الی 'کنون محل قتل مذکور در تبریز بنام قانلی دلان اشتهر دارد. و بالجمله آن دو شیخ الاسلام سردسته اشار خون ریز تبریز بوده و تسلط بر جان و مال اهالی داشتند».

و از جمله اعمال عجیب شان قضیه مشهوره "گاو" است که شمّه ای از آن با مراعات مقتضیات وقت در قسمت مذکور از روضه الصفا مسطور می باشد و حاجی معین السلطنه تبریزی به این مضمون شرح و تفصیل داد که:

«در تبریز از زمان دیرین در آنجا که بنام مقام صاحب الامر معروف است مسجد کوچکی برقرار بود تا در ایام حکمرانی خوانین دنبلي که از عشاير و اکراد صفحات خوی و سلماس بوده چندی در آذربایجان بر تخت فرمانروائی مستقر و مستقل شدند و در تبریز آثار قدیمه شمرده می شود و نیز ابته و عمارت قلعه و خندق و دروازه های آن شهر که اکنون از آثار قدیمه شمرده می شود و نیز ابته و عمارت سلطنتی که بنام عالی قاپو اشتهر دارد از ایشان است. زمانی که نجف قلی خان دنبلي حکومت می کرد یکی از صلحای تبریز حضرت حجت موعود صاحب الزمان منتظر را در خواب دید که در مسجد کوچک مزبور مشغول اداء صلوة است و نجفقلی خان از جهت اعتمادی که به آن مرد صالح داشت به تعمیر مسجد پرداخته بر وسعتش بیفزود و حائط بر اطرافش کشید و خادم و کلیددار معین کرد و این قضیه شهرت گرفته مردم فوج فوج به زیارت آن مکان شتافتند و

نذورات و هدایا بردن و در شب های جمعه و سایر لیالی متبرکه چراغدانهای عدیده نهاده روشن داشتند و آنجا به مقام "صاحب الامر" معروف شد و حضرت نقطه اولی نوبتی بدانجا رفته نماز و دعا بجای آوردند و به همراهان فرمودند که بدین حکمت و مصلحت است تا اشتهر بنام مذکور صدق یابد. و چون صیت و صوت آن بزرگوار در اطراف آذربایجان نشر یافت و اهالی به طلب و جستجو برخاستند ملایان تبریز پیوسته برای اخفاء انوار و دفع انتشار این امر تدبیر نمودند تا به سالی بعد از واقعه شهادت کبری چنین واقع شد که حیدر نامی قصاب در میدانی که جنب مسجد صاحب الامر و بازار گاه عمومی است خواست گاوی ذبح نماید و گاو از دست قصاب رها شده به محوطه مسجد رفت و حیدر به تعاقب گاو روان شد تا از مسجد بیرون کشیده به عمل ذبح مشغول شود. ولی کلیددار و خادم مسجد ممانعت کردند و به او چنین گفتند که حیوان از ظلم توپناه به این مکان آورد و باید به حال خود مأمون و محفوظ ماند و تنازع و تشاخر فیما بین شان شدید شده یکدیگر را بسیار زدند و در آن حال جمعی از ارازل و اخلاط ناس به حمایت و معاونت کلیددار برخاستند و حیدر را بی نیل به مرام از حوالی مسجد راندند و او از اتباع و اشیاع میرزا علی اصغر و میرزا ابوالقاسم موصوف بود و خبر و شکایت نزد موالی خود برد و آنان فرصت را غنیمت شمردند و نیرنگ جدیدی ریختند. حیدر را پنهان کرده شبانه به سمتی فرستادند و فی الحال به ملاها پیام کردند و نزد عامه شهرت دادند که حیدر قصاب چون گاو پناهنه به صاحب الامر را جبراً از مقام مقدس بیرون کشید دستی از غیب بیرون آمده چنان لطمہ ای برگونه اش نواخت که رنگش سیاه و سرش رو بر قفا شد. و سعی و تلاش کرده با علما متفق و در مسجد مجتمع گشتند و کس فرستاده نقاره خانه دولت را از عالی قاپو و دربار حکومتی آورده به پشت بام مسجد برده به شکرانه و شادی ظهور چنان کرامت و خارق العاده بکوفتند و به موجب حکم علماء اهلی شهر بازارها و معابر را آئین بستند و در شبها حتی بر پشت بام خانه های خود چراغان کردند و اصحاب لهو و لعب و بازیگر و خنیاگر به سور و سور اشتغال ورزیدند و جشن و شادمانی عمومی مدّتی دوام یافت و خبر ظهور کرامت به اطراف رفت و اهالی قصبات و دهات و بلاد آذربایجان گروه گروه با نسوان و کودکان با چاوش و صلوات و رفع اصوات برای زیارت آن مکان شتافتند و شیخ الاسلام و همراهانش همه روزه ظهور خارق العاده جدیدی شهرت دادند. گهی گفتند شب دوشین کوری مادرزاد اهل گرمود از هر دو دیده محروم و مردود به مقام صاحب الزمان ملتجمی و دخیل شد و هر دو چشم شفا یافت و به شکرانه و شادیانه آوی بوق و کرنا بر پشت بام مسجد بلندتر شد و اهالی بر آئین چراغان افزودند و چون

از اهالی گرمود پرسیدند که کور شفا یافته در کجا است جواب شنیدند که به سمع ما رسید اعرجی از اهالی مراغه بود و چون از اهالی مراغه استخبار کردند پاسخ گرفتند که مسموع ما این است شخص شفا یافته از اهالی سلماس است و مفلوج بود. و هنگامی شهرت دادند طفلی شل و ناقص الاعضاء متولد شده و اینک شفا یافته به ستایش مقام مقدس رطب اللسان است و معجزه در بی معجزه و کرامت عقب کرامت همی شهرت گرفت ولی از آن همه شفایافته گان احدی را کس ندید. و شیخ الاسلام دستور داد تا گاو مذکور را زیستی بسرا کردن طاقه ای از شال کشمیری به پشتش کشیدند و از منسوجات نفیسه زیبا و پارچه های زربه و دیبا بر شاخ و گردنش پیچیدند و به اعلی زیب و زینت بیار استند و به دست کسان خویش و خدام حکومتی سپردند تا به خانه های اشراف و محترمین سیر و گذار دادند و اهالی از ذکور و اناث و صغیر و کبار بذل درهم و دینار به خادمین و مستحفظین کرده اجازت گرفتند تا گاو را زیارت کنند و شیخ الاسلام در خانه و کاشانه اش محلی شایسته معین کرده علف و کاه فراوان فراهم داشت و خادم و پرستار گماشت و اهالی شهر و اطراف از عموم طقات دسته به زیارت رفتند و نقود و اموال نامحدود به پرستاران هدیه کردند تا مقداری قلیل از شعراتش را بدست آورده تیمناً و تبرکاً حرز خویش نمودند. و نگارنده در حدود سال ۱۲۹۸ روزی در ایام عید نوروز به عزم دیدار یکی از دوستانم به خانه اش رفتم. در طاق و ثاق صورت گاوی را مشاهده کردم که ترسیم و نقاشی شده به چهار چوب و شیشه گرفته در زیر صورت به خط بسیار زیبای نستعلیق نوشته بود: "تصویر همان حضرت گاو علیه السلام است که در مقام صاحب الامر بست نشسته بود".

گاو را باور کنند اندر خدائی عامیان                  نوح را باور ندارند از بی پغمبری

و بالجمله پس از استقرار و انتشار اعمال و افکار مذکوره علماء و فقهاء بر رؤوس منابر همی ندا دادند که "ایها النّاس حضرت صاحب الامر از جابلسا و جابلقا چنین قدرت و کرامتی فرموده چگونه به دعوی باطل سید باب گوش فرامی دهید؟ زنهار زنهار فریب بایان نخورید و به طریق بدعت و ضلالت نروید".

و سپس حاجی میرزا شفیع ثقة الاسلام از علماء شیخیه و مطاع و مقتدای جماعتی از آن طایفه که در جنب مقام صاحب الامر مسجد و منبر داشت میرزا علی اکبر منشی قونسولخانه روس در تبریز را که به وفور مال و منال مشهور بود ترغیب نمود تا مبلغ بیست هزار تومان برای ترفع مقام مذکور صرف کرده بقעה و گنبد و طاق و رواق و مناره و کریاس بنانهاد و مدرسه ای مشتمل بر حجرات تحتایه و فوقایه برای سکونت طلاب علوم دینیه در صحن مقام برپاداشت و از مسجد

ثقة الاسلام دری به آن مدرسه باز کرد». انتهی. و میرزا علی اصغر شیخ الاسلام به سال ۱۲۷۸ هجری رخت از این جهان بیرون کشید.

**و ائمّة مجلس مکالمه و بازخواست و محاکمه و اجراء ضرب و تعزیر و مطالبه انکار عقیدت و اخفاء مافی الضمیر** که خواستند به این وسیله بایه را تحویف و شدّت و سرعت نفوذشان را تخفیف نمایند و حاجی میرزا آقلاسی و ملائیان از یم آن طایفه آسوده و مصون و در ریاست خود مطمئن و مأمون گردند در اوراق و صحف به نوع مختلف مسطور است. از آن جمله صورت مکالمات مجلس بی مهر و امضاء بنام مکتوب ناصرالدین میرزا برای محمد شاه است که عیناً بواسطه بعضی از مردّخین طبع و انتشار یافت و برخی مجلس را مشتمل حضار بسیار و بعضی منحصر به عده‌ای از علماء و درباریان و لیعهدی نوشته اند. و در خصوص حضور یا عدم حضور میرزا احمد مجتهد تبریز به اختلاف سخن گفته اند و موضوعاتی را که در مجلس مطرح شده و عبارات اسئله و اجوبه را تماماً به تفاوت آورده اند و قدر مشترک بین کل آنها حضور ناصرالدین میرزا و چند تن از درباریان محترمش و حضور ملا محمد مقانی و حاجی ملا محمود نظام العلماء می‌باشد. و در این که به نوع تحریر و استهزاء معامله و مکالمه نموده و حضرت به صراحة بیان اظهار مقام عظیم الهی و تحدی به آیات و کلمات خود فرمودند و آنان از پاره‌ای مسائل خفیفة علوم رسمیه متداولة بین ملائیان در آن ایام پرسیدند و حضرت به بساطت و صراحة و به نوع عدم اعتنا جواب گفتند تأمل و اختلافی نیست. و مقصود نویسنده‌گان از متملقان شاه امثال مؤلف ناسخ التواریخ و صاحب روضة الصفا که نقل کلام نظام العلماء نمودند و غیرهم که از این دو اقتباس کردند این است که آن حضرت جواب سؤالات علوم رسمیه و روایات دینیه سائلین را به نوعی که قانع و راضی شوند ندادند و از علوم ظاهریه و دینیه تحصیلیه بی بهره بودند و معجزات و کراماتی نیز مانند آنچه اهل ادیان و مذاهب به مؤسّسین و بزرگان آئین خود نسبت می دهند نیاوردن و برخی از مواضع کلمات عربیه جدیده مخالفت با قوانین ادیه داشت و هم بنا بر مذهب علماء اثی عشریه باید محمد بن الحسن عسکری با علامتی که منتظر بودند ظاهر شده آنچه را که معلوم و مأمولشان است مجری دارد لذا دعوت بدیعه را رد کردند و برای شبّه جنونی که در حق آن مظلوم اظهار نمودند بموجب «الحدود تدرء بالشبّهات» حکم ضرب و تعزیر دادند تا توبه و بازگشت از عقیدت و گفتار خود کرده میری<sup>۱</sup> گردد. و در کتب تواریخ دوستان مانند حاجی میرزا جانی کاشانی و ملا محمد تقی هشتروودی و ملا محمد



میرزا محمد شفیع نفقة الاسلام تبریزی

صورت مکتب منسوب بناصر الدین میرزا که پدرش محمد شاه نوشتہ

جع کیتیت المیر تریز پتے کے دلیلیت خارجہ پر بھاگ پڑتے ہوں گے۔

موقن ناک سی برگت فوئم در اب بست زده قص سرمهان ماهست . بود که عنی طرقین همان

لکه ز دیگر بگوییم میخواست... بده که از نیویورک آمد و بگفتم من سپهاد و درین میان میخواست درست

درین و زین دین سین کفت و تین کشته خوب بخواه و زاب نویستند که از تغیرات عین فتحیم در حکایت

از شخصیتین کلمه‌دان و نظری شناس اولیع من می‌رسد همچنان که از این دو شرکت شهود تحقیق و ادبیات، که در پژوهش

جذب ازمه دارند و ماضی شکر را محض خود نمایند و میتوانند زنگ زدن این ایس خدمت هر سه شکران و میزبان را کنند

میخواسته باشد از این عجی دنگو و پرسیده که این معنی خود را که بوسک برای خوب است چه است و میخواست آن را بگذارد.<sup>۱۳</sup>

بعل دفعه ایست و میکنی که نیز رنگ تام باشد و گذشت که هست بسیار کمیده بکش جای بده و میگذرد و میگیرد

اون درس من درست و درسته ای کار از صد بیست و چهار کتاب تعلیم داد و با شش سه ممکنی خود را درسته  
درسته خانیت داشت و کنم آن را سه پیشنهاد ممکن مذکور نهاد که این سه ممکن مذکور درسته  
کشت سه جفت و درسته خانیت داشت اما هر چند که درسته خانیت داشت هر دوی درسته خانیت داشت  
که درسته خانیت داشت و درسته خانیت داشت

وَدَعْمَانِي إِنْ كُنْتَ مُهْكِمًا بِهِ وَلَا يَحْسَبُنِي أَهْلًا لِلْفَسْقِ وَالْمُحْرَمِ وَلَا يَحْسَبُنِي أَهْلًا لِلْمُنْهَمِ،  
وَلَا يَحْسَبُنِي أَهْلًا لِلْمُنْهَمِ وَلَا يَحْسَبُنِي أَهْلًا لِلْمُنْهَمِ وَلَا يَحْسَبُنِي أَهْلًا لِلْمُنْهَمِ

گویا از این دو میان کدامیک را بخوبی دانسته باشد و از آن را در اینجا معرفت نماید.

باید میگردید که این نظریه را در اینجا بخواهیم آورد و از آن پس میتوانیم در مورد این مسئله معمولی ترین اینستیتیوی را در ایران بررسی کنیم.

سیل و دیگر اینها می‌باشد که در اینجا خواسته شده است که در مورد اینها نظریه‌ای را بخواهیم که در آنها از این نظریه‌ها استفاده شود.

نبیل زرندی و نیز در روایات و حکایات برخی از حروف حی و جمعی از بزرگان اصحاب که در آذربایجان بودند دیدند و شنیدند نوعی دیگر است چنانچه شمّه ای از آن را در بخش دوم آورديم. و اساس واقعه اين است که ملاً محمد ممقانی و ملاً محمود و یا ملاً مرتضی<sup>1</sup> قلی حين مواجهه و مکالمه با آن حضرت غافل و بعيد از اين نکته بودند که حضرت نسبت به علوم رسوم و عقاید بی حقیقت لا یسمی و لا یعنی من جوع متداوله بین ملایان آن عصر نه تنها اعتنا نداشتند بلکه برای برافکنند اوهام بالیه و تمایل مُؤْتَفَکَه بنائی کُبُرُ الحدید از تعالیم و آیات و کلمات گذارده اند که عاقبت آنها را خواهد برانداخت و ندانستند که مظہر خدا یا رسول یا امام یا باب الامام هر گز تابع و مقلد سطحیات دینیه و نظریه مردم عصر خود نشدنده و دم از بحث در اوهام و اعدام نزدند. و اگر سائلین مذکور می خواستند در امثال آن مسائل مناظره نمایند و ره به ملاقات امثال ملاّحسین بشروی و حاجی سید جواد کربلاوی و آقا سید یحیی دارابی نمی یافتد اولی آن بود از ملاً یوسفعلی اردبیلی و غیره از اصحاب آذربایجان که مسائل مذکوره را به نوع مستوفی مستجمع و محیط بودند جویا شده رفع مشکلات می نمودند و حضرت نیز علی الرّسّم چنانکه در بعضی از مواضع مقتضیه بخش سابق اشاره کردیم شفاهاً یا کتاباً برای آن که مهلت و فرصتی یافته مقاصد و نوایای خود را اتمام و انعام فرمایند شمّه ای از مقامات وصل و فنای خود را در عرصهٔ کبریا و خصوص و خشوع نسبت به مظاهر و اولیاء الهی و تنزه و تقدس از اناست و ادعای را بیان داشته ایدی و السن اعداء و معارضین را می بستند. و ما در اینجا نبینه ای از توقعی که حاوی بعضی موضوعات مربوط به امور مذکوره است ثبت نموده تمام و کمال آن را در ضمن بیان اوضاع شیراز می آوریم و هی هذه:

### بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

الحمد لله الذي ابْتَدَعَ الابْدَاعَ لَا مِنْ ابْدَاعٍ قَبْلَهُ وَ اخْتَرَعَ الاخْتَرَاعُ لَا مِنْ اخْتَرَاعٍ بَعْدَهُ ثُمَّ جَعَلَ القدرَ بَيْنَهُما بِرْزَخًا لِهَنْدَسَتِهِ فَسْبَحَنَهُ وَ تَعَالَى قَدْ عَلَا عَلَوْ ظَهُورَ سُلْطَانٍ طَلْعَةَ حَضُورَتِهِ عَنْ وَصْفِ الْجَوَهِرِيَّاتِ كَلَّهَا وَ تَقْدِيسَ قَدْسِ مَظَهُورٍ قَمْصَ طَلْعَةَ سُلْطَانٍ قَيْوَمِيَّتِهِ عَنْ نَعْتِ الْمُمْكِنَاتِ بِحَقِيقَتِهِا. فَمَنْ قَالَ أَنَّهُ مَعْرُوفٌ بِطَلْعَةِ هُوَيْتِهِ فَقَدْ اتَّخَذَ فِي نَفْسِهِ شَبَهًا لِسُلْطَانِ احْدِيَّتِهِ وَ مَنْ قَالَ أَنَّهُ يَدْلِلُ بِذَاتِهِ عَلَى ذَاتِهِ فَقَدْ ادَّعَى حَقَّ الْاِمْتَاعِ فِي ذَاتِهِ اذَ أَنَّهُ كَمَا هُوَ عَلَيْهِ فِي كِبِيْنَتِهِ الْاِلْزَلِيَّتِهِ وَ اتِيَّتِهِ الْاِبْدَيَّةِ مَقْطَعَةً الْعِرْفَانَ عَنْ حَدَّ نَفْسَاتِهِ مَفْرَقَةَ حُكْمِ الْبَيَانِ بِذَاتِيَّتِهِ اذَ أَنَّهَا هِيَ كَافُورِيَّةَ قَدِيمَةَ الَّتِي هِيَ بِاتِّيَّتِهِ مَسْدَدَةَ الظَّهُورَاتِ عَنْ حَدَّ الْمَثَالِ وَ أَنَّمَا هِيَ ذَاتٌ بَحْتَ سَاذْجِيَّةَ الَّتِي هِيَ بِكِبِيْنَتِهِ مَقْطَعَةَ التَّجَلِّيَّاتِ عَنْ

مقام الجلال. فسبحانه و تعالى لا يعلم كيف هو في ازل الا زال و انه له القوى العزيز. و ها انذا في ليلة النصف من شهر جيم الاولى في سنة ١٢٦٣ على الارض ثم الجبال في الحبس. اشهد ان لا اله الا هو وحده لا شريك له كما قد شهد ذاته بأنه لا اله الا هو العزيز الحكيم و اشهد لمحمد صلى الله عليه و آله و اوصيائه صلوات الله عليهم بما هو عليه من العزة و الوحدة و الجلال و العظمة حيث لا يحيط بعلم ذلك احد من الخلق انه هو العزيز المتعال. و اشهد لنفسي بانني عبد آمنت بالله و آياته و صبرت في سبيل الله بالورود على تلك الارض بعد قدرتني لغريب النقوس من الناس و تم حبس الكل بأمر الله عز ذكره انه هو العزيز الحكيم. و بعد قد فرئت كتابك و اطلعت بما اردت في خطابك فاعلم ان العلم الخالص هو الذي لا يتعلّق بشيء الا بمعرفة الله عز ذكره و هو فطرة الله التي خلقها الله في العبد ليثبت بها عبوديته لله ربّه حيث اشار على ع في احرف العبد بان العين علمه بالله و الباء بونه عن الخلق و الدليل دنوه بالخالق بلا كيف و لا اشارة و ان الذي كتب من الشكوك الواردة عليك و على اخوانك فهو من بعد مقامك عن بساط قرب طلة مولاكم و سيدهم فاستعد بالله و اعتصم بجله و توكل عليه. و اعلم بان حد اليقين ان لا تخف مع الله شيئاً ولا ترى في جنب عظمة الله امراً و ان دون هذه الرتبة فليست منا و لا ينسب اليها بل بدئت من طمطم ظلمات النقوس و رجعت اليها اذا لم تحزن بها. و ان الذي كتب من مهاجرتك في سبيل الله فلا يخفى على الله شيء في السموات و لا في الارض و ان عليك المنة من عنده لما هداك الى صراطه و انه هو يجزي الكل بحسنه مما يريدون و يعملون. و لا تخف في دين الله من علمك فان الله قادر على كل شيء و محيط بكل شيء و هو على كل شيء شهيد. و ان ما كتبت بان باب الامام عليه السلام لا بد ان يكون من آثاره فهو حق لا ريب فيه كما ان الامام عليه السلام هو مرآت الله جل جلاله لا يحكي فيه الا طلعته و ما جعل الله فرقا بينه وبينه الا العبودية حيث اشار الحجة عليه السلام في دعائه في شهر رجب المرجب و بمقاماتك التي الخ ولكن لا تغفل عن حكم العبودية فان الامام عليه السلام مع علوه على كل شيء و غناه عن كل شيء يعجز لمثل قاتله و يطلب منه الماء و ان ذلك من تقدير العزيز العليم و ان كل ما رأيت في ذلك المقام من صفات الصدّية يرجع الى ذلك الحكم وليس لاحد يقول لم و بم. و لا يضرّ لمن عرف الله و اوليائه عدم اظهار علمه بما شاء الناس لأن الله لو أعطى الكل بما يهوى اليه نفسه فلم يبق احد من الكفار و لا يعجزه ذلك ولكن يظهر حكمه و يبيّن حجّته و لو كان بأية واحدة التي يعجز الناس من الاتيان بمثلها ليهلك من هلك عن بيته و يحيى من حي عن بيته. و ان ما كتبت ان السيد رحمة الله عليه ما ادعى حكم الذي انا ادعى و لذا لم يظهر منه خوارق العادات فقد اشتبه الامر عليك و سمعت

قوله في كثير من الأوقات: «وَإِيَّاكَ وَاسْمَ الْعَامِرِيَّةِ أَنَّى اخَافُ عَلَيْهَا مِنْ فَمِ الْمُتَكَلِّمِ». اما سمعت قوله في حق من يجيء بعده بتلك الاشعار في كثير من الأوقات: «يَا صَغِيرَ السَّنِ يَا رَطْبَ الْبَدْنِ يَا قَرِيبَ الْعَهْدِ مِنْ شَرْبِ الْلَّبْنِ». وَانَّ دُمَ خَوَارِقَ الْعَادَاتِ مِنْ عَنْهُ هُوَ مِنْ أَجْلِ حُكْمِ الْأَمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامِ لَمَا لَا يَعْلَمُ النَّاسُ سَرَّهُ وَأَنَّى إِنَّا لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَيَظْهُرُ مِنْ عَنْهُ فَضْلًا مِنْ عَنْهُ كَمَا كَتَبَتِ فِي كِتَابَيْنِ بِخَطْهِي إِلَى اثْنَيْنِ مِنَ الْعُلَمَاءِ حُكْمَ فَوْتِ الْمُعْتَمِدِ قَبْلَ اجْلِهِ بِسَبْعَةِ وَثَمَانِينِ يَوْمًا فَإِنْ يَعْدُلَ ذَلِكَ دُقَّ بِصَرْكَ وَصَفَّ نَصْرَكَ وَاسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ. وَانَّ مَا كَتَبَتِ مِنْ حُكْمِ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «أَطْعَنِي اجْعَلْكَ مَثْلِي» الخ. لِعُمْرِنِي إِنَّا مَا طَعَتُ اللَّهُ بِذَلِكَ الْمَقَامِ لِعَجْزِي وَضُعْفِي وَلَا شَكَّ إِنَّ اللَّهَ رَبِّي لَا يَخْلُفُ الْمِيعَادَ. وَانَّ مَا اشْرَتَ مِنْ صَنَاعَ مِيرَ الدَّامَادِ وَشَيخَ الْبَهَائِيِّ رَحْمَةَ اللَّهِ عَلَيْهِمَا وَيَغْفِرُ اللَّهُ عَنْهُمَا اللَّهُ يَعْلَمُ بِهِمَا أَنَّنِي إِنَّمَا ادْعَيْتُ شَيْئًا مِنْ تَلِكَ الصَّنَاعَيْنِ وَلَا أَسْتَطِعُ بِهِمَا إِلَّا إِذَا شَاءَ اللَّهُ وَأَكْرَمَنِي. وَانَّ الرِّيَاضَةَ وَقَلْهُ الْأَكْلِ لَيْسَ بِدَلِيلٍ فِي حَقِّي لِأَنِّي إِنَّا مَا اتَّبَعْنَا نَفْسِي وَلَا أَقْلَلَ فِي الْأَكْلِ لِضَعْفِ جَسْمِي بِلَانَ الْحَجَةُ هِيَ عَدَمُ الْحَجَةِ مَا يَتَصَوَّرُونَ لِي فَأَفَهُمْ إِنْ كَتَبْتُ ذَاهِفَهُمْ وَاسْلَمْتُ امْرَالَهُ لِتَكُونَ مِنَ الْفَاثِرِيْنَ. وَانَّ مَا وَصَفْتَ مِنْ صَفَاتِ حَامِلِ ذَلِكَ الْمَقَامِ اللَّهُ أَعْلَمُ حِيثُ يَجْعَلُ حُكْمَهُ وَإِمَّا الْعِلْمُ فَهُوَ عِلْمُ بِاللَّهِ وَأَوْلَائِهِ وَلَا أَعْلَمُ دُونَ ذَلِكَ وَإِمَّا الْعَمَلُ فَمَا أَجَدُ أَحَدًا أَقْلَلَ عَمَلًا مِنْيَ وَلَكِنَّ مَا يَخْطُرُ فِي سَرِّي أَفْضَلُ مِنْ عَمَلِ الْمُجَهَّدِينَ وَإِمَّا خَوَارِقَ الْعَادَاتِ فَلَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي شَيْئًا وَلَيْسَ أَعْظَمُ آيَةً لِي مِنْ كَلَامِي لِأَنَّ نُورَ صَبَحَ الْأَزْلَ اَشْرَقَ عَلَى عَلَاتِي بِمَثَلِ سَرِيرِتِي وَلَا أَقُولُ لَكَ أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَاسْتَغْفِرُ عَنِ التَّحْدِيدِ بِالْكَبِيرِ وَإِلَيْهِ أَنِّيْبُ. وَانَّ مَا كَتَبَتِ مِنْ مَبَاحَثِ السَّيِّدِ رَحْمَةَ اللَّهِ عَلَيْهِ فِي الْبَغْدَادِ مَعَ عَلَمَاءِ السَّنَّةِ وَقَبْوِ الْحَقِّ عَنْهُ فَلَا أَعْلَمُ بِهِ وَلَا يَقْبِلُ أَحَدٌ مِنْهُمْ دِينَهُ إِلَّا زَانَهُمْ بِالْأَمْرِ اَنْصَفَ فِي دِينِ اللَّهِ الْيَوْمَ كُلَّ الْمُخَالَفِينَ لِيَكُونُونَ أَشَدَّ الزَّاماً بِالْأَمْرِ مِنْ عَجَزِهِمْ عَنِ الْإِتِّيَانِ مِنَ الْآثارِ أَوْ فِي زَمَانِ الشِّيَخِ أَوِ السَّيِّدِ رَحْمَةَ اللَّهِ عَلَيْهِمَا وَلَا شَكَّ فِي ذَلِكَ عَنْدَ أَوْلَى الْأَلَابِبِ. وَانَّ مَا كَتَبَتِ مِنْ اثْرِ نَفْسِ الْكَامِلِ مِنَ الْعِرْفَاءِ وَثَبَوتَ ذَلِكَ فِي حَقِّ حَامِلِ ذَلِكَ الْأَمْرِ وَعَجَزَكَ مِنْ جَوَابِ نَفْسِكَ مِنْ هَذَا اتَّقَ اللَّهَ وَلَا تَتَّبَعْ هُوَاكَ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَ يَقُولُ مُخَاطِبًا لِحَبِّيْهِ: «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مِنْ احْبَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مِنْ يَشَاءُ». فَإِنْ سَاقَ أَقْوَى مِنْ نَفْسِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَكِفَّا لَمْ يَبْدِلْ نَفْسَهُ ذِي قَرَابَتِهِ عَنِ الْكُفَرِ بِالْإِيمَانِ وَكَذَلِكَ الْحُكْمُ مِنَ الذَّرَّةِ إِلَى الذَّرَّةِ بِلَانَ اللَّهُ جَعَلَ امْرَهُ وَاضْحَى ثَابِتًا بِحِيثُ يَدْرِكُهُ كُلُّ النَّفْسَوْنَ ثُمَّ قَالَ عَزَّ ذِكْرَهُ: «لَا أَكْرَاهُ فِي الدِّينِ» ثُمَّ قَوْلُهُ: «فَمَنْ شَاءَ فَلِيَؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلِيَكُفِرْ». ثُمَّ قَوْلُهُ: «وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِيْنَ». مَعَ أَنَّهُ لَا شَكَّ بِأَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلَوْ شَاءَ بِهِدَايَةِ الْكُلِّ بِمُشِيَّتِهِ الْحَتَّمِيَّةِ فَإِنَّ اللَّهَ هَدَى النَّاسَ جَمِيعًا وَلَكِنَّ تَبَّأَ الْكُلُّ هَدَايَةَ الْكُلِّ بِمَا قَبْلَ وَشَاءَ مِنْ حُكْمِ رَبِّهِ

فمن ادرک السعادة دخل في الدين و من اتبع هويه فقد علم بحكم الله ثم بعد ذلك ليكونن من المشركين قل اخاف و ارجو عفوه و عقابه و اعلم حقا انه حكم عدل فان يك عفو فهو منه تفضل و ان يك تعذيب فاتى له اهل الايتها الموت الذي ليس تاركى ارحنى فقد افنيت كل خليل اراك مصراً بالذين احبهم كانك تحول نوحهم بدليل فكلما القيت لك جواب موجز لسؤالاتك و اما الجواب المفصل يظهر لك بالتفكير في الكلمات الموجزة . و اتنى انا اجتك حينذاك في الجل الذى اكون فيه مجبوراً بعد قدرتى على غير ذلك فاحمد الله الذى فرغنى لعبادته و مناجاته والثناء عليه و على محمد و اوليائه و اليه اشكو بشى و حزنى و عليه آتکل في وحدتى و غربتى و كفى بالله وكيلًا و سبحان الله بكرةً و اصيلاً.

و اما تفصيل بيان امكانه تاريخيه و محل های توقف حضرت در تبریز:

**نخست خانه محمد یک چاپارچی** [۱] واقع در قسمت آخر از يك طرف شهر است که در بد و ورود چند روزی در آن خانه توقيف شدند.

دوم قلعه ارک<sup>۱</sup> است که در سفر اول و دوم مدّتی در آنجا متوقف و محبوس گشتد و اکنون جز دیواری رفیع که شیبه به دیوار واقع در قرب محراب مسجد است و غرفه نیم مخروبه ای بر زاویه شامخ حائط مذکور و هم پله های خراب شده که به آن صعود و نزول از حجره می شد چیزی از قلعه مذبور باقی نیست . و حاجی معین السلطنه تبریزی در وصف آن قلعه چنین نوشت:

«قلعه ارک در جنب و اتصال مسجد وزیر علیشاه از وزراء عهد سلطنت ابوسعید بهادر خان که از اوآخر سلاطین چنگیزی نژاد بود واقع است . و على شاه مذکور آن مسجد را در حوالي سال ۷۵۵ هجری قمری بنا نهاد و قبل از اتمام زندگی را وداع گفت . و آن از ابینه عتیقه و آثار تاریخی شهر تبریز محسوب است . و آن عمارات و اطاقی که حضرت نقطه اولی در آن اقام و سکونت فرمود به کرأت زیارت نمودیم و آن مکان تا سال ۱۳۳۱ هـ قـ بر جای بود و به سنّة مذبوره در واقعه انقلاب روس ها و مدافعت نظامیان روس با توب آنان منهدم گشت و دیواری از مسجد علیشاه باقی ماند .» و نیل زرندی به این عبارت نگاشت که آن حضرت را در ورود به تبریز به یتی عالی فرود آوردند و سربازان فوج ناصری که از اهالی خمسه و فوج خاصه بودند و در آخر

<sup>۱</sup> حاجی معین السلطنه محل توقف حضرت نقطه اولی را در هر سه سفر به تبریز قلعه ارک مذکور نوشته است.

آن مظلوم به دست ایشان تیرباران شد در باب آن بیت چاتمه سربازی زدند که احدی به حضورشان راه نیابد **الا** سیدین حسین که در خدمت بودند.

و دیگر از امکنه تاریخیه تبریز محلی از ابینه دولتی و مستقر حکومتی بود که ناصرالدین میرزا مجلس علماء بیاراست و با حضرت مکالمه و محاکمه کرده حکم تعزیر دادند.

و نیز خانه مسکونه میرزا علی اصغر شیخ الاسلام است که ضرب و زجر آن مظلوم در حیاط بیرونی آن خانه [۲] بدست وی واقع شد.

و از امکنه تاریخیه مهمه تبریز **مقتل و مطرح جسد هیارک** و هم محلی است که ایامی چند جسد مطهر را به رسم امانت گذاشتند سپس به طهران بردن. و مضامین توصیفات و تحقیقات حاجی معین السلطنه که در این خصوص مستقصیانه نگاشت چنین است:

در آن زمان در تبریز دو سرباز خانه بود. یکی در بیرون شهر که اکنون میدان مشق و داخل در سواد شهر است و دیگر سربازخانه داخل شهر متصل به عمارات سلطنتی عالی قاپو که شهادت حضرت رب اعلی در آنجا واقع شد و بعداً تغیرات کثیره به آن راه یافت. اولاً چند سالی پس از واقعه شهادت عظمی عزیز خان مکری سردار کل به حکومت آذربایجان منصوب گردید و علمای تبریز نزد وی شکایت بردن که جماعت بایه موافق شهادت جمعی از موئین در تاریکی شب بدان محلی که سید باب را آویختند رفته زیارت بجا می آوردند و از او طلبیدند که آن محل را ویران نماید. سردار ملاحظه خسارت مالی را نموده حکم هدم نداد لکن امر نمود در جلوی حجرات سربازخانه طاقی از آجر و گچ بنا نهادند چنان که دیوار حجره ای که هیکل آن مظلوم بر آن آویخته شد خلف طاق ها مانده از عيون و انتظار مستور گردید. سپس در سال ۱۲۹۳ ه.ق. حکمران آذربایجان میرزا فتح علیخان شیرازی ملقب به صاحبدیوان حجرات بسیار در اطراف سربازخانه بزرگ واقع در خارج بلد بنا نموده سربازهای حجرات سربازخانه شهری مذکور را که مقتل رب اعلی است بدان سربازخانه برده جای داد و آنجا بنام میدان مشق اشتهر یافت. و سربازخانه کوچک شهری مذکور را جبه خانه قرارداد و درب هر حجره پنجه ای باز گرد و همه اسلحه سازان شهر را در آنجا ساکن نمود. و عکس معروف آن سربازخانه که فیماین احبا متدائل است ازین ساختمان صاحبدیوانی می باشد. و بعداً آن نیز تغیر یافت و

حجرات قدیمه منهدم و آن وضع و صلیب گاه و مصروع از میان رفت و بر جای آنها اینه جدیده بنا شد. واکنون دائرة نظمیه شهر در آنجا است ولی قتلگاه و مصروع جسد مطهر به شواهد و قرائن معین و مشخص می باشد.

و نیز خندق تبریف که مطرح جسد مبارک بود پس از چندی که شهر را توسعه دادند از میان رفت و بر جای آن عمارت و اینه ساخته شد و محلی از خندق که مطرح دو جسد مطهر بود به قرائن و علامات معلوم است. و اما محلی که دو جسد مظلوم را امانت گذاشتند خانه ای در کوچه شرقی محله دوه چی بود که کارخانه شعریابی متعلق به بایان میلاتی در آن قرار داشت و در آن شب که بایان دو جسد مطهر را از کنار خندق ربودند به سوی قاری کورپی معروف شافتند و از آنجا به قبرستان گذشته در خانه مذکوره برده امانت نهادند.» انتهی.

و از امکنه به غایت مهم خانه **ملا محمد مقانی** است که مأمورین حکومتی آن حضرت را وارد کرده فتوای شهادت صادر نمودند و ما در بخش سابق تفصیل دادیم.  
و اما اعداد بایه تبریز و دیگر معمورات آذربایجان که می خواهیم به تفصیل احوال جمعی از شهداء ابطال و معارف رجالشان پردازیم همگی به واسطهٔ تنبیه از حروف حی و سابقین اوئین آن دیار فائز به ایمان بدیع گشتند و به جز آنان که بلایا و مصائب زمان موجب فقدان اطلاع و نسيان احوالشان گردیده و باستثناء عده ای که ممکن است حسب جر سیاق کلام در طی بخشها آتیه بنگاریم.

در تبریز **ملا باقر حرف حی** از علماء شیخیه و تلامیذ حاجی سید کاظم رشتی و مقیم کربلا بود و همین که به شیراز شتافته فائز به ایمان بدیع و در حروف حی مسلک گشته همه جا در ایران و عراق عرب به تبلیغ و نشر این امر پرداخت و با صراحة و بساطت در اقوال و اعمال که اختصاص داشت ترویج معارف جدیده کرد. و هنگام مراجعت قرآن‌العین از عراق به ایران همراه شد و بعد از واقعه قتل حاجی ملا تقی و انقلاب قزوین از آنجا به طهران رفته به ملازمت خدمات ابھی در آنجا و بدشت و نور و مازندران به نوعی که در مطاوی بخش سابق نگاشتیم چندی بسر برد. آنگاه به آذربایجان رفته به محض نقطه اولی در سجن ماکو و چهربیق مکرراً شرف حاصل نمود و واسطه ارسال مکاتیب و توقیعات گردید. و پس از واقعه شهادت کبری طول حیات یافته متأخر از کل حروف حی درگذشت و از این روین الاحباب به عنوان "ملا باقر حرف حی"

اشهار گرفت. و احوال و حادثات قسمت اخیره ایام حیاتش را که متعلق به دوره بعد است در بخش ششم می‌نگاریم. از توقیعات صادره در حقش توقیعی مشهور است که در اوخر ایام سجن در جواب عریضه اش صادر فرمودند. چه سؤال از من يظهره الله موعد و از علائم و شواهد محبوب ابهی و مقصود اسنى که تمامت آثار و بیانات بدیعه خصوصاً کتاب بیان رنه عبودیت صرفه و محویت محضه نسبت به ساحت مشیت قدیمه و اراده قدیره او می‌باشد استعلام و استفهام کرد و آن حضرت در توقع مذکور که شامل آخرین وصایای مهمه است عرفان شمس امنع ابهی را به انوار و آثارش محصور داشته خود و حروف حی و آثار خویش را واقع در مقام خلق و عبودیت و شبیحه صرفه وصف نموده منع فرمود که به هیچ اشاره و تصوّر و قیاس و تفکری متوقف نشده محجوب از فیض تجلی اول و اعظم رحمانی نگرددند. و نبذه ای از آن کلمات عالیات را محض استبصار مع مراعات اختصار در این مقام ثبت می‌نمائیم و هی هذله:

### بسم الله الامن القدس

الحمد لله الذى لا اله الا هو العزيز المحبوب و ائما البهاء من الله عز ذكره الى من يظهره الله جل امره و من يخلق بامرها و لا يرى فيه الا ما قد تجلى الله له بقوله الا انه لا اله الا هو المهيمن القوم. و بعد فقد سمعت كتابك و انت ما فيه جوهر لو لافيه ما اجبتك على ذلك القرطاس و لا جبنتك باعلى ما قدر في الابداع فما اعظم ذكر من قد سألت عنه و انت ذلك اعلى و اعز و اجل و امن و اقدس من ان يقدر الا فندة بعرفانه والارواح بالسجود له و الانفس بثنائه والاجساد بذكر بهايه فما عظمت مسألتك و صغرت كينونتك هل الشمس التي هي في مراياء ظهوره في نقطة البيان يسئل عن شمس التي تلك الشموس في يوم ظهوره سجاد لطلعتها ان كانت شموسا حقيقة والا لا ينبغي لعلو قدسها و سمو ذكرها ولو لا كنت من واحد الاول لجعلت لك من العد حيث قد سألت عن الله الذى قد خلقك و رزقك و اماتك و احياك و ابعثك في هيكلك بالنقطة البيان في ذلك الظهور المتفرد بالکيان. (الى قوله ضمن تلقين الدعاء والتضرع) انذا مستاذن بوجودك عن جودك ان تاذن بفوادي ان يخطر به ذكر من تظاهره و ان تجعله و كل مافي و على متىما بحسبه على شأن لاجدته مستحقا على ما انت مستحق به و مقدسا عن كل ما انت مقدس عنه ان اجدنه وحده وحده لكت ساجدا له باستحقاق نفسه اذ ذلك سجودي لك وحدك وحدك لا الله الا انت و ان اجدن كل من على الارض سجادة بين يديه لا يكبر عظمته في فوادي بذلك اذ لو اشاهدن بمثل ما على الارض بعدد كثشيء و كل كانوا لسجادة له حين ما يقول انى انا الله لا

اله الا انا و ان مادونى خلقى قل ان يا خلقى فاسجدون ذلك مستحق به و لم يغرنى خلق كلشىء عن تعظيمى اياته و تكبيرى عظمته. (الى قوله) وقد كبت جوهرة فى ذكره و هو انه لا يستشار باشارتى و لا بما ذكر فى البيان بلى و عزّته تلك الكلمة عند الله اكبر عن عبادة ما على الارض اذ جوهر كل العبادة يتنهى الى ذلك فعلى ما قد عرفت الله فاعرف من يظهره الله فانه اجل و اعلى من ان يكون معروفاً بدونه او مستشاراً باشاره خلقه و انتي انا او ا عبد قد آمنت به و باياته و اخذت من ابكار حدايق حبه و عرفاته حداائق كلماته بلى و عزّته هو الحق لا الله الا هو كل بامرها قائمون. (الى قوله) الا انك انت لو ادركت يوم ظهوره ان عرفته باعلم علماء البيان ما عرفه و ان رأيتها واقفًا في امره ثم ذكرت عليه اسم الانسانية ما انفيت حروف النفي لاثبات مظاهر الاحدية الا انه جل ذكره يعرف كل شيء نفسه و انتي استحيي ان اقول يعرف كل شيء نفسه بمثل ما انتي قد عرفت كلشىء باياتي نفسى اذ كل ماتجدن من كلشىء خلق له و ان الله اجل و اعلى من ان يُعرف بخلقه بل الخلق يُعرف به هو الذى اذا يتجلجج لسان قدس ازليته يخلق فى قول ما يشاء من نبي او ولی او صديق او نقي اذ كل ما قد خلق كل ادلة من عنده و سفراء من لدنه. كل قالوا ان لا الله الا الله و انتظروا من يذكركم الله وجهه فانكم ما خلقتم الا للقاء و هو الذى يخلق كلشىء بامرها اياك اياك يوم ظهوره ان تتحجب بالواحد اليائية فان ذلك الواحد خلق عنده و اياك اياك ان تتحجب بكلمات ما نزلت فى البيان فانها كلمات نفسه فى هيكل ظهوره من قبل ذلك شمس الحقيقة و وجهة الاحدية و طلعة الرّبوبية و كينونة الالوهية و انية الازلية لو يستقر على التّراب ينادي ذرات التّراب على ان ذلك عرش قد استوى الرحمن عليه فمن يفتخر الطّين بمحل عرشه بذلك الافتخار فكيف ينبغي اولو الافكار ان يفتخرن بالله الواحد القهار و يستتبؤن عن الله الواحد الظّهار فاشهد بعين فوادك و لا تنظر اليه الا بعينه فان من ينظر اليه بعينه يدركه و الا يحتاج ان اردت الله و لقاءه فارده و انظر اليه ولكن فاشهد بان ليس وراء الله غاية و ان ذات الاذل لن يرى و ان ما يمكن ان يرى و ينبغي ان ينسب الى الله نفسه ذلك الطلعة الفردانية و الوجهة الصمدانية. (الى قوله) فو الذى فلق الجنة و برى النسمة لو ايقنت بانك يوم ظهوره لا تؤمن به لارفعت عنك حكم الایمان فى ذلك الظهور لأنك ما خلقت الا له و لو علمت ان احدا من النصارى يؤمن به لجعلته قرة عيناي و احکمت عليه فى ذلك الظهور بالایمان من دون ان اشهد عليه من شيء اذ ذلك الاحد يوم ظهوره لو يؤمن به يدل كل عوالمه بالثور ولكن ذلك المؤمن لو يتحجب عنه يوم ظهوره يدل كل عوالمه بالثار فو حق نفسه الذى لا حق عنده الله كفوه و لا شبهه و لا عده و لا قرينه و لا مثاله لم يؤمن احد بالبيان حق الایمان الا

من يؤمن به بمثل ما آمن بالقرآن حق الايمان الا من آمن بالبيان. و مثل ذلك من آمن بالإنجيل من قبل حق الايمان الا من آمن بالقرآن. و اذا يوم من يظهره الله كل من على الأرض عنده سواء فمن يجعله نبياً كان نبياً اول الذي لا اول له الى آخر الذي لا آخر له لان ذلك ما قد جعله الله و من يجعله ولها فذلك كان ولها في كل العوالم. (الى قوله) فلستعصمن به فأن يومه يوم الآخرة بالنسبة الى تلك الحياة الدنيا ولو لا كان كتابه ما نزل ذلك الكتاب ولو لا كان نفسه ما اظهرني الله و انتي انا اياته و انه هو اياتي و انتما المثل مثل الشمس لو تطلع بما لانهاية انها هي شمس واحدة. (الى قوله) لعلك في ثمانية سنة يوم ظهوره تدرك لقاء الله ان لم تدرك اوله تدرك آخره. (الى قوله) و ربما يأتيك من انت قد سألت عن علو ذكره و ارتفاع امره و انت من في البيان يقرأ تلك الكلمات و هم لا يلتفتون بظهوره. (الى ان قال) سبحانك اللهم فاشهد على باني بذلك الكتاب قد اخذت عهد ولاية من تظاهره عن كُلُّ شَيْءٍ قَبْلَ عَهْدِ وَلَايَتِي وَ كُفْنِي بِكَ وَ بِمَنْ آمَنَ بِآيَاتِكَ عَلَى شَهِيدًا وَ انْكَ اَنْتَ حَسَبِي عَلَيْكَ تَوْكِلْتُ وَ انْكَ كُنْتَ عَلَى كُلُّ شَيْءٍ حَسِيبًا. ان يا ذلك الحرف خذ عهد ولايته عن كل من يقرأ بالاعيان عن كل ما يحيط به علمك بما كتب بخطه و انتي اتي قد كتبت كل البيان و انت من يكتب هذا يقرأ بالاعيان به قبل ظهوره فإذا فاستعلم عن كل ما يمكن ان يستعلم ليشت ذكره في الكتاب الى يوم ظهوره فان هذا لهو العز الشامخ المنيع والفضل الباذخ الرفيع.

**دیگر سلیمان خان** پسر یحیی خان معروف به کلاهدوز از اشراف و اکابر تبریز و پیشخدمت مخصوص عباس میرزا نایب السلطنه و بعد از او پیشخدمت محمد شاه که طائفه بزرگی در آن بلد داشت و کوچه ای در قرب جوار مقام صاحب الامر بنامش مشهور بود. از آغاز جوانی رغبت به عبادت و میل به معاشرت با اصحاب علم و فضیلت و نفرت از جاه و مقام و خدمات دولتی یافت لذا مهاجرت به عراق عرب نموده در جوار عتبات ائمه اطهار اقام اختیار کرد و در سلک محین سید رشتی درآمد. و سینی چند در غایت زهد و تقوی زیسته ایام و لیالی را در عبادت و کسب معرفت و فضیلت به سر بردا. و به واسطه دوستانش ملا یوسفعلی اردبیلی و ملا مهدی خوئی آگهی از امر بدیع به دستش آمده در صف فدائیان و مؤمنین قرار گرفت تا چون هنگامه طبرسی مازندران بپا شد. از کربلا به عزم نصرت اصحاب شرافت و موقعی به طهران رسید که امر قلعه ختم پذیرفت. لذا همانجا بماند و به زی عراقی که عممامه کوچک بر سر و قبای سفید طویل و عبای سیاه در انتظار نمایان گشت و به امر امیر نظام تغیر

داده کلاه و لباس نظام به او پوشاندند. ولی قبول منصب دولتی نکرده پیوسته با بایان معاشرت و در امور مهمه مشارکت نمود و خصوصاً به بقیه السیف اصحاب قلعه محبت و مساعدت کرد. و گاهی در مسکن موروثیش به طهران و گهی به تبریز در کوچه مذکور معروف هر زدیک و دور زیست. و در سنین قبل از مسافرت به کربلا و خصوصاً در این ایام پی در پی به محضر اقدس ابھی وفود و مراودت و ارادت حاصل کرد. و در ایام سجن چهريق با تغییر وضع و لباس خود را نزد حضرت رسانده به زیارت نائل گشت. و نیز در سفر شهادت که آن بزرگوار را از چهريق به تبریز آورده در ارک نگهداشتند هنگامی که هنوز ممانعت از رفت و آمد زائرین به محضرش ننمودند در اغلب لیالی تشرف به زیارت یافت. و امیر نظام از احوال و اعمالش و از معاونت و مساعدتش با باییه در مقدمات واقعه شهداء سبعه طهران و از اقداماتش برای استخلاص حضرت در تبریز مطلع شد ولی از جهت عزّت و اعتبار و آحاد طائفه با اقتدارش تعرّض ننمود. و سلیمانخان در تبریز چون مقدمات شدّت را نسبت به حضرت مشاهده نمود برق آسا به طهران باز گشت تا به واسطه عالی مقامان از باییه و غیرهم طریق علاجی بدست آرد.

و حاجی معین السلطنه تبریزی بیان احوال آن شهید نامدار را نقل قول از برادر وی مشهور به خان عموم مقیم تبریز به این مضمون آورد که: او در سال ۱۲۶۰ به سفر حجّ رفت و در مگه به زیارت و ایمان باب اعظم فائز گشت. و چون به تبریز عودت نمود لباس سفید دربرداشت و بی پروا زبان به مدح و ثنا و تبلیغ امر جدید گشود و شهرت بنام بایی یافت. تا در ایام حکومت حمزه میرزا وی را گرفته با مأمورین سواره به طهران گسیل داشت. ولی مادرش حاجیه خانم که زن دلیری بود و حکمران وی را محترم می شمرد به اندرون خانه شاهزاده رفته باشدّت و تنگوئی از او خواست که پسر را تسليمش دهند. و شاهزاده سوار از عقب بفرستاد تا سلیمانخان را از باسمع به شهر عودت دادند و امر نمود که لباس سفید را ترک کرده رخت رنگین پوشد و همه روزه به دارالحکومه رود. پس سلیمانخان به این حال چندی در تبریز به سر برد. آنگاه به طهران رفته بماند. و او را در آن شهر نیز خانه و اثنایه زندگانی بود تا چون موقع صدور حکم قتل حضرت نقطه اولی رسید جمال اقدس ابھی وی را احضار نموده مأمور کرد که چاپاروار خود را به تبریز رساند. و هنگامی وارد گشت که واقعه شهادت عظمی واقع شد. پس فی الحال به باغمیشه پی دیدار کلاتر شهر که با یکدیگر سابقه دوستی داشتند رفت. و کلاتر چون دانست که عزم وی بر بردن جسد حضرت است تدبیری نمود و حاجی اللہیار را



حاجی میرزا مهدی کلانتر تبریز



که سر دسته اشاره و ساکن در محله امیر خیز بود طلبید و بردن جسد مبارک را از او خواست. و او متقبل گشته در ظلمت شب جمعی از رفقاء را با دو تن از بایان میلانی با خود مراجعت داده جمعاً به کنار خندق شتافتند و قراولان همین که دسته حاجی اللهیار خان را دیدند ترسیدند و بی صدا در کناری ایستادند و آنان شروع به انجام مقصود نمودند و چون چیزی برای حمل اجساد همراه نداشتند تنی از میلانی ها عبا بگسترد و دو جسد مطهر را به عبا پیچیده بدوش خود برداشته برند انتهی.

و نبیل زرندی به این مضمون نگاشت: سلیمانخان پسر یحیی خان چون از قصد میرزا تقیخان درباره حضرت اعلی مطلع شد از طهران با چند تن از جان گذشته چاپاری به تبریز رفت تا در آن مقدمه حاضر شده خود را بر جمع زده ایشان را بیرون آرند و یا خود نیز کشته گردند. ولی وقتی رسیده بودند که آن حضرت شهید شده بودند. و بعد از شهادت چون غروب شد آن اجساد را از میدان سربازخانه به بیرون دروازه حمل نمودند و در کنار خندق گذاشتند و چهل تن سرباز را چهار قسمت کرده در دور آنها از چهار سمت چاتمه زدند و به نوبت مشغول کشیک شدند و مأمور بودند که سه شبانه روز آن دو جسد را به همین منوال محافظت نمایند. چون آن شب اوّل به روز رسید قنسول روس مقیم تبریز با یک نفر مصوّر به خندق رفته به همان نحو که افتاده بودند با سیاه قلم در صفحه بزرگی تصویر آن دو جسد را برداشت و به منزل خود مراجعت نمود و جانب حاجی علی عسکر همان یوم به واسطه قرابتی که با پیشکار آن قنسول داشت آن تصویر را زیارت نمود و ذکر کرد که: «تا حال به احدي نگفتم. حال به تو می گویم که در موقع مناسبی از تاریخ درج نمائی و از جانب من به یادگار گذاری». و فرمود: «آن تصویر به نوعی درست برداشته شده بود که به محض ملاحظه وجه مبارکشان را شناختم. در پیشانی و خدین و شفَّتين آثار رصاص نبود و لب های مبارکش تبسم می نمود. لکن اعضاء مانند خانه زنبور مشبّک و دو دست جانب اینیس در دور آن جسد مظلوم و سرش بر پائین سینه آن حضرت قرار داشت. و بعد از ملاحظه آن به منزل برگشته و در حجره را به روی خود بسته چندی گریستم».

باری روز دوم وقت عصر جناب حاجی سلیمان خان وارد محله باغمیشه تبریز که بیرون شهر است شده در خانه کلاسْتر که از سلسله عرف و دراویش بوده و با هم سابقه حفاظت داشتند منزل گرفت و از واقعه روز قبل اطلاع یافت و سر خود را با کلاسْتر به میان نهاد و گفت که: «حال کار گذشت و من امشب می روم و اجساد را می آورم و اگر نتوانستم کشته می شوم». و

کلاتر او را تسکین داد و گفت: «من این کار را برای تو آسان می کنم. در همین ساعت باید برخیزی و در محل دیگر مسکن گیری و من به وقت شام حاجی اللهیار را به منزل شما می فرستم تا موافق میل شما عمل نماید.» و به همان دستور چون پاسی از شب گذشت با حاجی اللهیار ملاقات شد و مکالمات لازمه نمودند. حاجی مذکور در نیمه شب رفته جسد مطهر را آورد. آن شب در کارخانه حریر بافی احبابی میلان پنهان نمودند. آنگاه صندوق ساخته به محل و مکانی که حاجی سلیمانخان ترتیب داده بردند و هر قدر سعی کردند که به حاجی اللهیار انعامی کنند قبول نمود انتهی.

و بالجمله سلیمانخان پس از نقل اجساد مطهره به طهران بماند و خانه اش محل اجتماع و کنکاش بایان شد. تا به نوعی که در بخش لاحق می آوریم فته در سال ۱۲۶۸ برخاست و او گرفتار دولتیان گشته به مقام عظیمی از شهادت نائل گردید<sup>۱</sup>. و او را دو برادر و خواهri بود یک برادرش فرخ خان از صاحب منصب لشگری که کیفیت هلاکتش را به دست اصحاب زنجان در طی بیان واقعه خطیره آن بلد در بخش سابق آورده‌یم و برادر دیگرش حاجی عمومی مذکور و خواهش معروف به خان قزی زوجه میرزا علی صدرالاشراف از مؤمنات محترمات بود. و جسد مشبک و مقطوع آن شهید در محلی به خارج از خندق و دروازه قدمی شاهزاده عبدالعظيم طهران تحت اطباق رمل و حصات مستور شده<sup>[۳]</sup>. نسلی از وی بر جای نماند.

و دیگر میرزا محمد علی افیس مذکور بن میرزا عبدالوهاب از علمای قریبة زنوز تابع قصبه مرند که در تبریز ساکن شده هم در آنجا در گذشت. و دو پسر بر جای گذاشت و مهترشان بعداً حاجی میرزا عبدالله مشهور شده سال‌ها بعد از وقوع شهادت کبری در تبریز بزیست و کهتر میرزا محمد علی مذکور به هنگام فوت پدر دو سال داشت و مادرشان را آفاسید علی از اجله علماء زنوزی اصل تبریزی المسکن مشهور به صفت دیانت و امانت به حدی، که مردم از جهت وثوق و اطمینان وصی کرده حفظ اموال و عیالشان را به دست او می سپردند، به حواله نکاح درآورد. و همگی به یکجا اقامت نمودند. و میرزا محمد علی در عنفوان شباب به تحصیل

---

اخانه حاجی سلیمانخان را تاراج کردند و خودش را در زندان بکمند و زنجیر انداختند. بعد از چند روز بیرون آوردند و با فتح الله قمی شمع آجین کردند. سینه‌هیک را سوراخ کرده چهار شمع گذاشتند و خرس و میمون و طبل و نقاره آوردند و در کوچه و بازار طهران به این طریق گردانند و بعد چهار شفه کرده هر شفه را به یک دروازه طهران بیاویختند.

علوم ادیّه و دینیّه پرداخته در حوزه درس آقا سید علی تلمذ کرد و به زهد و تقوی اتصاف یافت و به عبادات و طاعات و اعمال خیریّه قائم و دائم شد. و اغلب ایام را به صیام و اسحاق را به صلوٰة و اذکار بسر برده چون حضرت نقطه اولی به تبریز وارد گشتند به شرف ملاقات رسیده کتاب و شفاهان سؤال از بعضی مسائل دینیّه نموده به صدور جواب و نزول کلمات تامّات مخاطب و متباهی گردید. از آن جمله سؤال از جمله "یا من دل علی ذاته بذاته" که در دعای صباح حضرت علی بن ایطالع است نمود و در بیان آن شرحی بلیغ و عمیق از قلم ملهم صادر گردید. و میرزا محمد علی متدرّجاً در مقام محبت و ایمان به درجه ای رسید که برای تحصیل رضای آن بزرگوار جان بر کف نهاده در سجن ماکو و چهربیق کراراً به زیارت رفته همی بر ایقان و ایمان بیفزود تا در سفر اخیر حضرت به تبریز که سفر شهادت بود دست از مال و منال و اهل و عیال و شئون ملائی و جلال کشیده محو انوار آن بزرگوار گشت و دیگر عودت به خانه و کاشانه خود نکرد و از محضر مبارک انفکاک نجست و به خطاب و لقب انیس مفتخر گردید. و حضرت چند روزی قبل از انتقال یافتن از ارک به سریازخانه او را با دو تن از اصحاب نزد یکی از ملاّهای متتفّد بلد گسیل داشته توقيعی حاوی نصح و اندزار فرستاد. و ملاّه‌هیمن که پیام بشنید و توقيع بدید زیان به سوء ادب گشوده خواست نسبت به توقيع مخالف ادب و احترام عمل نماید. آنان متغیر شده مقاومت و مدافعت کردند. لذا ایشان را دستگیر کرده میرزا محمد علی را با حضرت محبوس بداشتند و دو تن دیگر را به محبس حکمران شاهزاده حمزه میرزا انداختند. و چنین شهرت یافت که هر دورا مسموم و هلاک نمودند.

و چون حضرت را از عمارت ارک به سریازخانه نقل و تحويل دادند و آقا میرزا محمد علی به ملازمت مقبول و مفتخر گشت و وقوع شهادت نزدیک شد آقا سید علی به این مضمون نامه ای به میرزا محمد علی نوشت که ای فرزند ناخلف هر چند مرا در بین علمای تبریز خوار و یمقدار کردی ولی چون اکنون برایت خطر در پیش است پدرانه نصیحت و خیرخواهی کرده می گوییم که از جهت شهرت گرویدن به سید باب خائف و آیس مباش چه انسان جائز الخط است. اشتباه کرده ای و در توبه و مغفرت باز است. توبه و اتابه می کنی و از شونت چیزی کاسته نمی شود و من ترانجات می دهم. و نامه به دست میرزا محمد علی رسید مطالعه کرده بر هامش آن بیتی از دیوان حافظ نگاشت و به وی بازپس فرستاد. و بیت مذکور این بود:

استغفر اللہ استغفر اللہ  
من رند و عاشق آنگاه توبه

و آقا سید علی مندهش و متغیر و اندوهگین گردیده دلش بر وی بسوخت و حاجی میرزا عبدالله را طلبیده چنین گفت: «به موجب اصرار مادرت نصیحت به برادرت فرستادم و چاره ای برایش اندیشه راه صلاح را نشان دادم و او بر سخنانم وقوعی نتهاده بیتی مؤثر و حیرت انگیز نوشته که دلیل بر جنون عشقی اوست و ناچار به خطر نزدیک می شود. و اکنون مادرت چنان زاری و بی قراری می کند که رشتۀ آسایشم بریده گشت. اولی آنکه تو قلم برداری و نامۀ نصیحت و شفقت به برادر نگاری شاید مهر برادری اثربرداری کند و او را به راه عقل و جادۀ سلامت کشاند.» پس حاجی میرزا عبدالله نامه بدان نمط که مادرش و آقا سید علی خواستند نگاشت. لختی نصیحت و اندرز راند و آیه «لاتلقو بایدیکم الى التهلکه» فرو خواند و زجر و الم تبع و رصاص بی امان و اضطراب مادر نالان و زن و فرزند گریان خاطرنشان نمود و قسم ها داده تضرع و التماس کرد که بر حال بازماندگان رحم آورده عقیده در دل مخفی دار و راه سلامت پیش گرفته به حفظ ضیاع و عقار و اولاد صغار پرداز. و همین که نامه به میرزا محمد علی رسید جوابی به خط و مهر خود که حاوی وصایایش بود به برادر نوشته مهر نموده فرستاد. و صورت جواب این است:

### هوالعطوف

قبله گاهها احوالم بحمدالله عیی ندارد. «لکل عسر یسر». این که نوشته بودید این کار عاقبت ندارد پس چه کار عاقبت دارد؟ باری ما که ازین کار رضایتمندی داریم بلکه شکر این نعمت را نمی توانیم بجا آریم و متهای امر کشته شدن در راه خدا است و این زهی سعادت و قضای خداوندی بر بندگان جاری خواهد شد. تدبیر تقدیر را برنمی گرداند. ماشاءالله کان لاحول ولا قوّة الا بالله. قبله گاهها آخر دنیا مرگ است. «کل نفس ذاته الموت». اجل محظوم که خداوند عز و جل مقدر فرموده است اگر مرا درک کرد پس خداوند خلیفه من است بر عیال من و تؤیی وصی من. هر طور که موافق رضای الهی است رفقار خواهید و هر چه بی ادبی و خلاف مراسم کوچکی نسبت به آن جناب صادر شده عفو فرمائید و طلب حلیت از همه اهل خانه از برای من بنمائید و مرا به خدا بسپارید. حسبي الله و نعم الوکيل انتهى.

و سپس در یوم شهادت زن و خواهرش فرزند دو ساله اش را به سر بازخانه برده گرد وی انجمن شدند. و خواهر چند بار به پایش افتاده بوسه زده و با دیده گریان و قلب بربان همی نالیده گفت: «ای برادر ترا به قرآن و پیغمبر آخرالزمان سوگند می دهم تقيه کن که در آئین اسلام رواست و

خویش را از ورطه هلاک نجات بخش و بر زن و فرزند و مادر و خواهر و برادرت بیخشا». و او جواب چنین گفت: «ای خواهر گر تیغ بارد در کوی آن شاه گردن نهادم الحكم لله و من سالها درین آرزو بودم شکر خدا را که اکنون به مقصود می‌رسم. و تو صبر و شکیائی را پیشه کن و جزء و فرع منما. عنقریب به امر حضرت قادر قهار قومی مبعوث شوند که ما را به بهترین اذکار و برترین آثار بستایند و بر جای این گروه که ما را واجب القتل می‌دانند به نصرت و جانفشنای قیام نمایند و مصرع و مدفن ما را محل نزول فیض و برکت الهیه شمارند و به واسطه ما به درگاه حق دعا و استغاثه کنند. پس دلتگ مباش و صیر کن و لنبلونکم بشیء من الخوف والجوع و نقص من الاموال والانفس والثمرات و بشّالصّابرين». آنگاه با ایشان وداع پسین نموده سوی فریانگاه خرامید. و در موقع صلیب از فرآشباشی و دژخیمان خواهش کرد و چند بار دامن حضرت دوخته ناظر و مستبشر باشد. و چون ممکن نبود تمامت بدنش مقابل هیکل حضرت قرار دهند لاجرم سرش را محاذی سینه آن مظلوم گرفت تا سپر شده تیرها بر سرش خورده به سینه حضرت آسیبی نرسد.

و حاجی معین السلطنه تبریزی نقل از حاضرین و ناظرین از اصحاب بدین مضمون حکایت کرد که در شیلیک دوم نیز چون طناب به ضرب گلوله گسیخت و هیکل مطهر با میرزا محمد علی بر زمین قرار گرفتند جناب ائمّه هنوز رمقی داشت و به سوی جسد مطروح حضرت غلطیده آرضیتَ عنی یا مولای زیر لب می‌گفت و از این حالت عشقیازی ائمّه مردم متّحیر شده استقامت او را فوق استقامت کل یاد نمودند [۴]. و ما کیفیّت واقعات مذکوره و نقل اجساد مقطعه مخلطه را به تفصیل نگاشیم.

و در بعضی از الواح صادره از قلم اعزّابهی در شأن ائمّه چنین مسطور است: «أنا نذكر في هذا المقام محمداً قبل على الذي امترج لحمه بلحمه و دمه بدمه و جسده بجسده و عظمه بعظم ربه العزيز». و نیز: «ثمّ اذكّر اذ دخل نقطة الاولى و الذين معه في السجن انكره علة معدودات جهرة من الذين آمنوا الا من طلع من افق الاستقامة و استشهد مع مولاهم عليه بهائي و بهاء من في السّموات والارضين. ما وفني بالميّاث الأ أحد منهم كذلك ورد على محظوظ العالمين.»

و جناب ائمّه را دو پسر صغیر بود که اندکی بعد از شهادتش ترک زندگانی گفتند و برادرش حاجی میرزا عبدالله مذکور با همه سعی که احباء در هدایتش نمودند و یکبار نیز حضرت نقطه

اولی را زیارت کرد معذلک عاقبت فائز به اطمینان و استقامت نشد و در آن خانواده اثری از امر بدیع برقرار نماند.

و ما در این مقام صورت سؤال و جوابی که بین میرزا محمد علی ائم و یکی از علمای شیخیه تبریز واقع شد ثبت می نمائیم و هی هذله:

س - از سید باب دعاوی مختلفه و اظهار مقامات متفاوت به صحّت پیوسته. شما به کدام یک از آنها اعتقاد کرده اید؟

ج - حضرت ایشان در سنّه ۱۲۶۰ مبعث شدند در حالی که اغلب ائم محتجب به انواع حجب بودند و حکمت الهی اقتضاء داشت که به تدریج ناس را به درجات عرفان ترقی دهند و به مصادق «ادع الى سیل ربک بالحكمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالتي هي احسن» که سنت الله در ایام ظهور هر یک از نقاط مشیت بوده در ابتدای امر بنام باب و عبد بقیة الله خود را معروف فرمودند که علی زعم القوم ایشان را مبعث از امام غائب محمد بن الحسن تصور کردند و لطیفة غیبیه در خلف هیکل منیر خودش پنهان بود و فی الحقيقة باب و عبد من يظهره الله انداز که بعداً در آثارشان خصوصاً در کتاب مستطاب بیان و آثار اخیره شان واضح و عیان گردید. و چون عند العموم مشهور به قدس و تقوی و دیانت و امانت بودند جمعی از صلحاء انتیا مخصوصاً از شیخیه به ایشان گرویدند. و آن حضرت به طریقه شیخ احسانی و سید رشتی رسائل متعدده مرقوم فرمودند و در آنها مستحبات را به جای واجبات و مکروهات را به جای محرمات مقرر داشتند. مثل این که در سجدۀ نماز چهار مهر تربت سید الشهداء را برای کفین و وجه و انف لازم دانستند و زیارت عاشورا را واجب شمردند و ادعیه و تعقیبات مفصله معین نمودند و وحوب نماز جمعه را اعلان کردند. و در صحیفه اعتقادات موسوم به عدلیه در باب معرفة الله و معرفة الابواب و معرفة المعانی و معرفة الامام و معرفة الارکان و معرفة التقبا و معرفة النجبا و اعدادهم و اوصافهم شرحی نگاشتند و آیات خود را تحت کلمات ائمه و فوق کلمات شیخ و سید قرار دادند و هیاکل و احراز و طلسماں کما قرر عندهم ترتیب دادند و خود را مفسر و میین و مروج قرآن و اسلام اعلان کردند و تفسیر بر سوره مبارکه یوسف و بقره و کوثر و العصر و الم شرح و فاتحة الكتاب و غيرها نوشتند. و جمیع اصحاب آن حضرت در اصول و فروع اسلام به غایت احتیاط عمل می کردند و آن حضرت را باب علم الهی و افضل از شیخ و سید می شناختند. و حکم مذکوره آن حضرت سبب شد که امرشان در ایران و عراق عرب مرتفع گردید و حتی در اصفهان نزدیک بود عموم اهالی منقلب شوند. ولی فقهاء و رؤسائے ملت چون دیدند دعویشان بایت و برہانشان

آیات و احکامشان طاعات و عبادات است از عاقبت امر ایشان و مآل حال خود ترسیدند و به فکر علاج کار افتدند. عاقبت به مضماین برخی از آیاتشان که ذکر رجعت شده بود دست آویز کرده اتهامات و افتراءات منفوره ساخته سد سیل روحانی و جلوگیری از انوار معنویه خواستند ولی آن حضرت به نوع حکمت مذکوره به نفس دعوی و اظهار آیات مردم را ترقیات فوق العاده دادند چه که قبل از آن زمان افکار و اذکار عامه حصر در مسائل و رسائل فقها و راجع به نجاست و طهارت و کیفیت آداب تطهیر و تجویض و تکفیر و شکایات در رکعات و سهویات در سجدات و امثالها بود و آن امور تغییر یافه افکار مؤمنین حصر در دلائل توحید و شواهد نبوت و علامات امامت و معرفت نقیاء و نجباء و شرح و بسط معارف روحیه دینیه و فهم آیات و کلمات مقدسه الهیه گردید. و این اوّل درجه بود که به خفچن مرتبه خود و رفع درجه شرع ناس را از محل سکون و وقوف حرکت دادند. بعد از آن خویش را به لقب ذکرالله ملقب ساختند الا بذکرالله تطمئن القلوب و اذا نودی للصلوة من يوم الجمعة فاسعوا الى ذکرالله و ذروا الیبع فاسئلوا اهل الذکر ان کشم لاتعلمون و مرتبة بایت مخصوص اوّل من آمن جانب ملاحسین بشرویه شد. و پس از چندی اظهار قائمیت فرمودند و مقام ذکریت تحت الشعاع واقع گردید و همچنین ذکر ربویت نمودند. این است که در حدیث مشهور فرمودند قائم مثل یوسف در تقهی است. چنان که یوسف مقام خود را اظهار نمی نمود حضرت نقطه هم مقام خویش و بعضی مطالب را اظهار نمی فرمودند. خود را باب خواندند یعنی باب مدینه من یظهره الله و ذکر گفتند برای حضرت مذکور و قائم فرمودند برای حضرت قیوم و رب فرمودند برای مقام الوهیت. پس معلوم است که مقام شامخ ایشان و سائر نقاط مشیت از قبل و از بعد تغییر و تبدیلی ننموده و نمی نماید و تفاوت بیان نظر به مصالح و حکم زمان می باشد «لَا نُفَرَّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْ رَسُولِهِ وَمَا أَمْرَنَا إِلَّا وَاحِدًا».

**س -** دعاوی و مقامات مذکوره سید باب و تفسیر و تأویلی که برای اخبار واردہ در شأن موعد متظاهر و شون و علائم متأثره نمود اگر مورد قبول جماعت کثیره از علماء و فضلاء و صلحاء شد چندان استبعادی ندارد که در ایمان به مقام ربویتیش هست.

**ج -** صدور این نوع سوالات و اعتراضات از جمع ظاهرین قشرین چندان استبعاد ندارد که از شما جماعت شیخیه دارد. شما را برای اعتقاد به مقامات عالیه فوق نبوت در شأن ائمه اطهار از غلّات خوانده اند و مسیحین و فرقه علی الله به از مسلمین و فرقه اخري از متصوفه و غيرهم را خارج از دین شمرده اند ولی بشارات مندرجه در آیات متکاشه از قرآن که راجع به یوم المیعاد است از قبیل «یوم یأتی ربک» و غیره نص قاطع بر ظهور رب می باشد و صریح در این است که

در آن یوم عظیم به لقاء رب کریم می‌رسند که اعظم مظہر مشیت الهیه می‌باشد و مقامات شامخه که در اخبار و آثار ائمه در شان موعود متظر در کتاب و سیر مسطور است کاملاً میین و موضع مقصود می‌باشد و اینک علماء راشدین و صالحین مؤمنین که به لقاء حضرت رسیدند و با عین فؤاد جلوه رب را مشاهده نمودند مصدق «لهم دارالسلام عند ربهم و هو ولیهم» گردیدند.

س - آنچه به حد شیوع رسیده این است که تحدی سید به آیات و کلماتش می‌باشد و حال آن که تمایز کلماتش از کلمات سائر علماء معلوم نشده. و دیگر آن که همه مردم ذوق و عرفان فهم و تمیز کلمات و آیات را ندارند و حجت بایست کافیه و عامه باشد. و اما سائر انبیاء و اولیاء معجزات و خوارق عادات و کرامات بسیار به مردم نشان دادند.

ج - حضرت حجۃ بالغه را آیات و کلمات قرار دادند و سائر امور را طائف حول آن شمردند چنانچه این مسئله منصوص کثیری از آیات قرآن می‌باشد و مضامون «او لم يكفهم انا انزلنا عليك الكتاب» در مواضع بسیار مذکور است. و شئون متنوعة کلمات الهامیه حضرت از خطب و مناجات و مسائل تفسیریه و علمیه و تعالیم و احکام که همه بدعا و غیر معروف می‌باشد کمماً و کیفیّه حد اعجاز و در اعلى درجه بلاغت و کمالیت از حيث لفظ و معنی است و بی اعمال فکر و رویه و بدون سکون قلم متسلسلاً از فطرت الهیه نازل گردید و هرگز در کلمه ای از بیانات خود قلم نبرده اصلاح ننموده‌اند. و شخص مطلع محقق منصف هرگز مسائل مصطلحه قبلیه را با معارف بدیعیه الهیه ایشان موازن نماید. و اما خوارق عادات به قدری از ایشان دیده شده که احدی از دوست و دشمن منکر نتواند شد و اغلب افراد این طائفه کرامات عدیده مشاهده نموده‌اند و اشخاص اغیار نیز که مدتی در خدمتشان بودند ملاحظه کرده‌اند و مقداری از این امور در الواح و آثارشان مسطور است. و بسیاری از مؤمنین در آغاز نظر محبت نداشتند و به صدد تحقیق از امر نیز نبودند و فقط برای مشاهده کرامات اقبال کردند. و اموری که در ارومیه واقع شده و نیز تعهد شفای پای شاه مبور در مجلس ویعهدی مایین اهالی تبریز و عامه اهالی آذربایجان شایع است. فی الحقیقه در شئون این امر عظیم نقص و ناتمامی نیست. دیگر راه اعتذار و مفری برای احدی نمانده. و چنانچه امروز که متجاوز از هزار سال از زمان حضرت پیغمبر و ائمه والاگهر گذشته و چون در آن طول مدت تفاسیر کثیر و تجلیل و توقیر نسبت به کلماتشان که در بد و ظهور بسی ساده و خالی از اهمیت در نظر عامه بود نوشته شده و غالباً اعقاب و اخلاق پدرانی که در یوم صاحب کلامات استهzae می‌کردند و قیام بر قتل و قلع و قمع نمودند به نصرت قیام کردند عظمت و حقیقت کلامات و صاحب آن در انتظار مسلمین به حد

بداهت رسیده باید اعصاری که اعقاب و اخلاف معاندین این عصر نیز به نصرت امر بدیع پردازند و هزاران کتب در تفسیر و تجلیل آیات جدیده نشر یابد و آن هنگام برای امثال شما طریق ایمان روش و مستغنى از دلیل و برهان گردد

س - من کتاب بیان را ندیدم ولی آنچه از موثقین شنیدم مشتمل بر مسائلی است که موجب اعتراض جمعی کثیر شده اوّلاً مسئله رجعت می باشد آیا شخص عاقل منصف ملاً محمد حسین بن ملاً عبدالله صباغ بشرویه راعین حضرت پیغمبر آخرالزمان داند؟ مگر صرف اشتراک اسم موجب می گردد که ملاً علی بسطامی همان حضرت امیرالمؤمنین باشد؟ زین حسن تا آن حسن فرقی است ژرف معجزات باهرات سبحانیه و آیات تامات قرآنیه و ذوالفقار شاهر ولی اللہی لازم است تا به این مقام نائل شوند و گیرم حاجی میرزا آفاسی را که به عقیده جمعی عارف صمدانی بود ظهور دجال گرفتید آیا شخص عالم ربانی حاجی محمد کریم خان کرمانی را که صاحب تأیفات کثیره در غالب علوم اسلامی است چگونه ظهور سفیانی توان گرفت؟ و قرآنیه به موجب اجازه سید تمام احکام و مراسم سابقه را عملًا لغو نمود و احکام عجیب غیر قابل عمل در بیان است فی المثل مجالست و معاشرت با غیر بیانی را نهی کرده و حق مالکیت مال را از غیر بیانی سلب نمود و ازدواج با غیر بیانی را حرام ساخته و حق سکونت در قطعات خمسه یعنی فارس، عراقه آذربایجانه خراسان و مازندران را از غیر بیانی سلب نموده تدرس و تعلم همه علوم غیر کتب بیانیه خصوصاً منطق و کلام را منع کرده و حکم محظوظ کتب داده و شرب دوا را بر مرضی ناروا خوانده و اعجب این است که خود در موارد سختی از ادعای تبری جسته اوراقی در تبری و انکار به دست مردم داد

ج - اگر شما بتوانید لمحه ای با عینک چشم معاندین و محتجین صدر اسلام که حضرت محمد و علی و اهل بیت شان را العیاذ بالله جاہل و یا سفیه و مججون و یا مفتری علی الله و خارج از دین می دانستند بنگرید هر آینه به مرحله عدم تعصّب و مقام انصاف قدم گذاشته ملت فی شوید که جناب ملاً محمد حسین و ملاً علی در مقام اشراح صدر و اشتعال به نار موقعه الهیه و تجلی الهامات غییه و مکارم اخلاق رحمانیه و شجاعت ایمانیه و بدئیه نادر النّظیر بودند و مخصوصاً آیات و آثار جناب ملاً محمد حسین نزد اهل اطلاع معروف و مشهور است و چنانچه معاندین و مقاتلين با محمد و علی و اهل بیت در عصر اول مقام آن بزرگواران را ندانستند و وارد نمودند آنچه خواستند ولی اعقاب و اخلافشان در ظل شجره ایمان در آمدند در این عصر نیز چنین شد و خواهد شد و چنانچه امثال ابوسفیان و نصرین الحارث و هشام ابوجهل و ولید بن

مغيرة از معاريف اعداء عصر سابق که صاحب علم و عرفان و ديانت در نزد قوم بشمار بودند چون امر اسلام ارتقایع یافته به خرى و خذلان معروف و مشهور شده دجال عصر و رايت کفر و ضلال دور گردیدند البته روزی خواهد آمد که دجال و سفیانی اين عصر را نيز جز به بدی و زشتی ياد نمایند. و اما احکام شدیده بيان امری نیست که بی سابقه باشد بلکه در سائر اديان نيز چنین بود و نظیر همین احکام صادر شد و امروز فيما بين امم مجری و مطاع می باشد. ولی از آنجائی که هر امتی خود را نیک و كامل دانسته سائرین را بد و ناقص شمرده اجراء احکام شدیده مذکوره در حق دیگران روا دارند و چون نوبت به خودشان رسد فرباد و فغان برآرند و ناله و زاری نمایند. نیک ملاحظه کنید احکام حضرت موسی راجع به ملل و اديان معاصر خود و نیز احکام اسلام راجع به ملل و اديان زمانش بر همین منوال بود. در زمان موسی امر الهی بر هدم و حرق بیوت و عمران ممالک منکرین و حیوانات و اشجار و قتل ذکور و انانث و صغیر و کبارشان صادر شد. مگر احکام اسلام در باب ملل و اديان معاصر که از آن جمله طریقت قوم و عشیرت خود آن حضرت بود به غير این طریق اجراء یافت؟ و این معلوم است که هر یک از آن ملل و اقوام و اديان خویش را محق و مقرّب عند آله خود می دانستند و این احکام را ظلم صرف می شمردند و محاربات و معاملات مسلمین با سایر ملل از اهل کتاب و غيرهم ثبت در قرآن و اخبار و تواریخ و آثار و الى اليوم ظاهر و آشکار است. و مگر نه اینست که به ظهر اسلام علوم شایعه نزد ملل قبل منها علم التقال و التطیر و احکام النجوم و غيرها محو و زائل گردید. و اما ائمه سلام الله عليهم تمامت آیات و احکام مذکوره را تأویل به باطن نموده در حق مخالفین خود از نوابض و غيرهم بيان فرمودند و موعد اجراء آن را يوم ظهور موعد منتظر قرار دادند چنانچه در اخبار کثیره متظافره اعمال شدیده او را در حق مخالفین و معاندین بيان نمودند. از آن جمله است: «لا يستتب احداً ولا يقبل الجزية و ليس امره الا القتل» و امثالها و في الحقيقة تمامت احکام مذکوره در نصوص اخبار ائمه راجع به کیفیت اعمال آن حضرت مسطور است و بر متبع در اخبار و آثار امامیه و واقف به مشرب ائمه مخفی و پوشیده نیست و ارواح منکرین و معاندین نقطه مشیت در ادوار و اعصار یکی است که رجعت نموده در جلوه مقتضای زمان نمایان می شوند. لا نفرق بين احد من الرسل والاولياء ولا نفرق بين احد من المخالفين والاعداء. و اما خطوط و مرقوماتی که از آن حضرت شیوع یافته هم استبعادی ندارد چه اسلاف بزرگوار آن حضرت به حکم تقهی شفاهاً یا کتاباً یا عملاً چنین معامله می فرمودند و اوصاف و اعمال

معاندین ظالمین عصر او را خبر داده یکی از بزرگترین علامت آن بزرگوار را خوف و تقهیه قرار دادند.

**دیگر میرزا حسن زنوی**<sup>۱</sup> از طبقه علماء شیخیه و اصحاب سید رشتی ساکن کربلا و مؤلف کتاب ریاض الجنة در ایام توقف حضرت باب در کربلا به مشاهده احوال منجدب گردیده صدق بشارات سید را احساس نمود. و چون صیت امر بدیع انتشار یافت به آفاق شیخ سلطان کربلائی به شیراز رفته به لقاء و عرفان و ایمان فائز شد و حسب الامر اقامت نموده به کتابت و استنساخ آیات و آثار بدیعه مشغول گشت و در محضر مبارک قرب و محرومیت حاصل کرد. پس در ایام اصفهان و ماکو پی در پی به دیدار حضرت شناوه واسطه ارسال مراislات مایین آن مظلوم و محین گردید. و نیل زرندی نقل از قول او چنین آورد که حضرت نقطه اولی به مدت ۹ ماه سجن ماکو هر شب بعد از اداء صلوٰة مغرب یک جزو از قرآن را تفسیر می نمود و در هر ماه یک تفسیر تمام می شد. و به این ترتیب <sup>۹</sup> تفسیر بیان فرمودند و به آقا سید ابراهیم خلیل در تبریز سپردنده که مستور بدارد تا وقت ابرازش برسد. و من تا هنگام ارتفاع هنگامه طبرسی حول آن حضرت در چهريق بودم. و چون همه احباب را امر به نصرت حضرت قدوس فرمودند به من دستور دادند که مقیم کربلا باشم و به زیارت مرقد امام شهید حسین بن علی ع پردازم و حسین را به چشم خود مشاهده خواهم نمود. و در باره حضرت قدوس چنین فرمود که من اگر مسجون نبودم به نوع و جووب بایستی به نصرت حضرت اسم الله الآخر بروم. ولذا میرزا حسن در آن هنگام به کربلا عودت کرده اقامت نمود و واقعه شهادت کبری را در آنجا شنید و ما تمهٔ احوالش را در بخش ششم می آوریم.

دیگر از اصحاب تبریز آقا سید ابراهیم (خلیل) از اعاظم علماء شیخیه و کبار اصحاب سید رشتی و از اجله علماء بیان سیدی نورانی الوجه و جمیل و عالمی عظیم المقام و جلیل بود و به درجه ای در علم و فضل صیت و شهرت داشت که میرزا احمد مجتهد تبریزی وی را بر ملا محمد مجتهد ممقانی معروف مقدم شمرد و در وصف و تجلیلش مکرراً این عبارت گفت که این سید جلیل در معارف و مطالب شیخیه افضل و اعلم از ملا محمد است. و او در آغاز طلوع

---

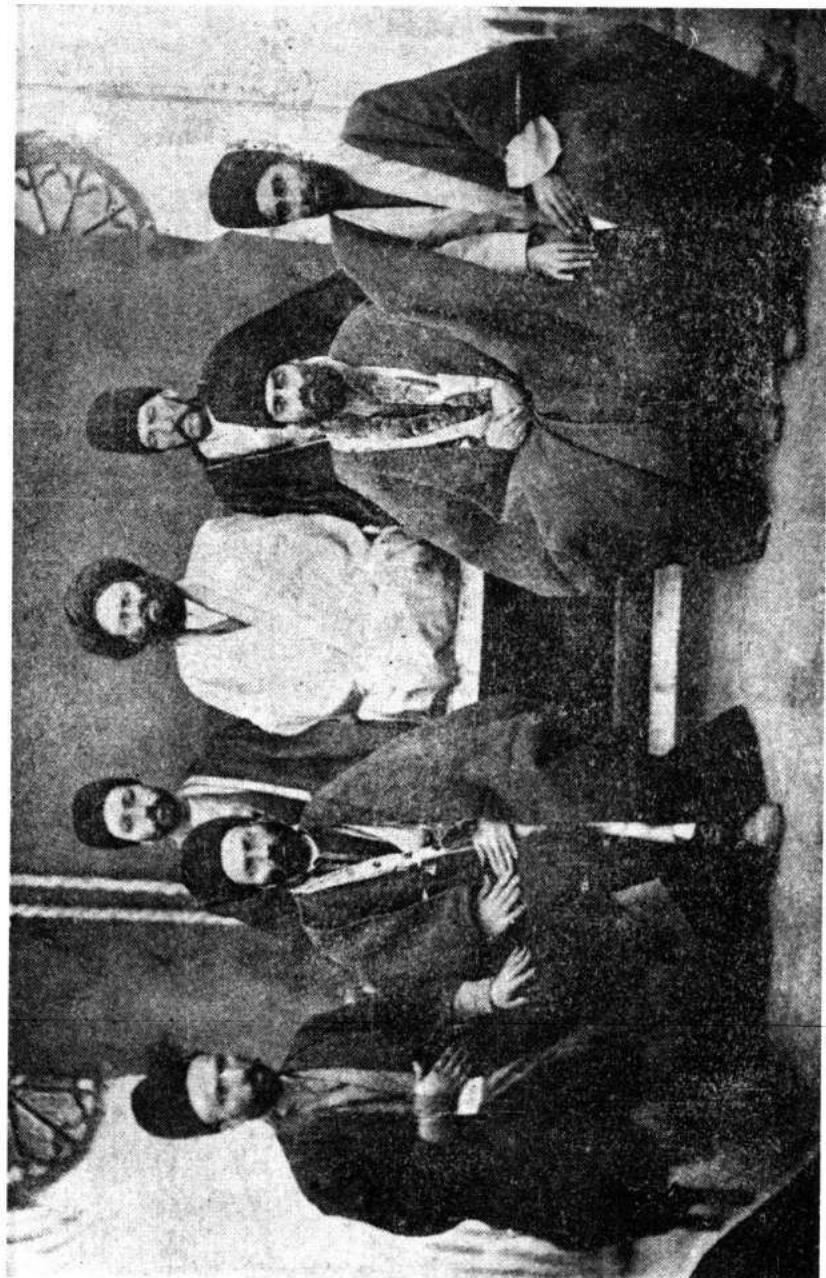
<sup>۱</sup> میرزا حسن زنوی خوئی از معاریف اهل سلوک و عرفان و دانشنیان عهد خاقان مغفور فتحعلی شاه در کتاب ریاض الجنة گوید.

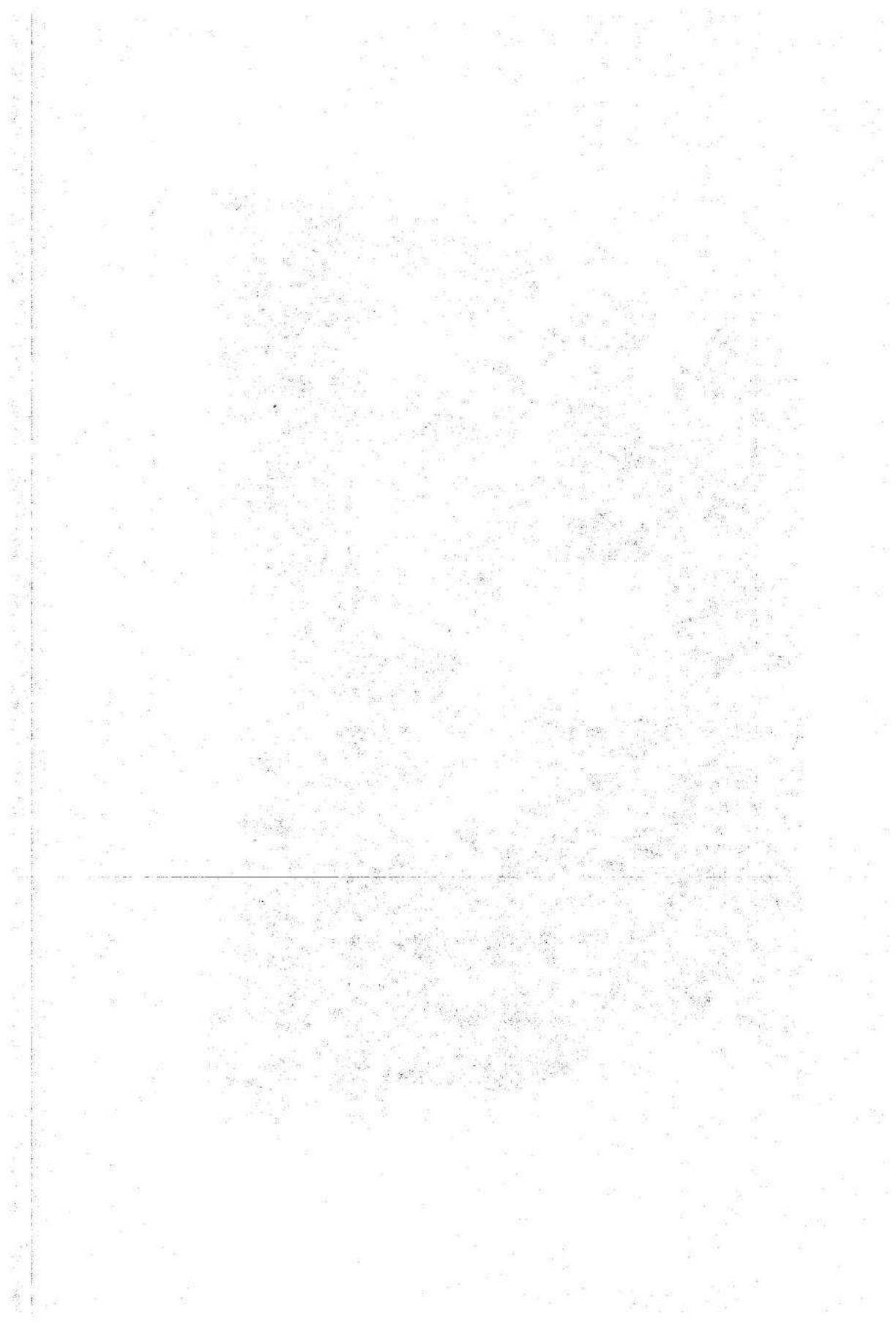
این امر جدید فائز به عرفان و ایمان گردید و با علماء اصحاب خصوصاً احباب آذربایجان موافقت و معاشرت گرفت و در ایام اقامت حضرت نقطه اولی در آذربایجان با رعایت احتیاط استفاده و ارتباط جست و حسب اقتضاء زمان و استعداد و امکان در تنویر افکار و تشهیر آثار کوشید. ولی به موجب عدم توافق مقتضیات و اسباب داخل معارک و مخاطر نشده محفوظ ماند و حضرت او را در نظم اسماء اهل بیان نام "رحیم" ذکر فرمودند که در عدد حروف ابجده به با ابراهیم به اسقاط یکی از دو الف مطابق است. در صورت و سیرت شباهت تامه به حضرت داشته مورد توجه خاص آن بزرگوار شده توقيعات مهمه عدیده به عنوان وی صدور یافت و به لقب "خلیل" نامور گردید. و پس از واقعه شهادت کبری به سال های چند حیات داشته در تبریز زیست تا درگذشت. و او را پسری بود که فائز به ایمان بدیع نشد و لذا آثار این امر در خاندانش باقی نماند و مدفنش نامعلوم است. و احوال و حوادث در سنین اخیره حیاتش را که حائز مقام عالی و متعلق به دوره بعد است در بخش ششم می نگاریم.

و دیگر محمد یک چاپارچی از مردم علی اللہی تبریز بود و در طهران و اصفهان نیز مأوى و سکنی داشت. و از طرف دولت میاشرت حمل و نقل مراسلات و محمولات پستی می نمود که به لغت ترکیه چاپار خوانده می شد و کلمه چی را که به ترکی علامت میاشرت به عمل است در آخر چاپار اضافه کرده چاپارچی می گفتند. و حاجی میرزا آقسی با اعتماد و اطمینان کامل وی را حامل فرمان دولتی و مأمور ارسال و ایصال حضرت نقطه اولی نموده غلامان را تحت امر و اطاعتمند قرار داد. و او در مدت الترام به خدمت متدرجاً پی به مقام ذیعظمت برده محبت و ارادت و ایمان حاصل نمود و کرامات و خوارق عادات نقل می کرد. از آن جمله برای جمعی از یار و اغیار گفت که در طول سفر با همه حسن اخلاق آن بزرگوار چنان رعیتی از او در قلوب ما پیدا شد که من و غلامان نتوانستیم خود را حاکم و او را محکوم خوانیم بلکه فی الحقيقة ما همه در تحت حکمیت بودیم. وبالاخره محمد یک در ایام سجن ماکو به عزم زیارت شناخته در ک محضر مبارک کرده مراجعت به تبریز نمود<sup>۱</sup>. و طولی نکشید که از این عالم درگذشت و به واسطه دختر و پسر دخترش غلامحسین یک در اصفهان نام و اخلاقش در این امر بر جای ماند.

<sup>۱</sup> محمد یک چاپارچی که رئیس آن دوازده نفر مردم بود ایمان به آن جناب آورده من خود او را ملاقات نموده بعد از مراجعت دیدم او را در نهایت اخلاص به حدی که همین که اسم شریف آن حضرت مذکور می گردید می گریست. از ایشان جویا شدم که خوارق عادات از آن جناب چه دیدی؟ فرمودند به حق حضرت خداوند قسم

صف جلو از راست بچپ - حاجی محمد نوروزی - حاج علی عسکر نوروزی - آقامحمد علی خراسانی - محمد رضا ذبیح  
صف عقب از راست بچپ - آقا فرج آقا نوروزی - آقا سید عبدالهادی قزوینی - میرزا غلامعلی ذبیح





در بخش سابق هم عده‌ای از معاریف بایان ساکن تبریز را مانند میرزا عبدالله خان سرورشته دار و حاجی علی عسکر و آقا فرج آقا و ملاً مصطفی باغمیشه ذکر نمودیم که بعد از وقوع شهادت عظمی با جمعی دیگر از مؤمنین در آن بلد برقرار بودند.

از جمله مراکز مهمه‌این امر در آذربایجان قریه **میلان** بود که اهالی به شدت تمسک به اصول و فروع و فرائض و سنن دینیه و بستگی به طریقت شیخیه اشتهر داشتند. و در فجر ظهور به واسطه ملاً یوسفعلی اردبیلی مهتدی به انوار بدیعه شدند چنانکه مفصل‌ا در بخش سابق آوردیم و شهرت عدّت و قدرت و شجاعت‌شان پیوسته موجب اندیشه و احتیاط معاندین گردید. و **حاجی محمد تقی و حاجی احمد پسران حاجی علی اکبر** اعرف و اسبق و آعرق بایان آن قریه اول طیبی متنفذ و مکرم و دوم تاجری متمول و محترم در اوائل ظهور جدید به واسطه ملاً یوسفعلی مذکور مهتدی گشته به هدایت دیگران پرداختند. و حاجی محمد تقی در سفر اول حضرت به تبریز فیض دیدار آن بزرگوار یافته مورد ملاحظت و عنایت شد. و در سنین سجن ماکو و چهاریق مبالغ مهمه از اموال و نقود خویش را تحت اراده و اختیار اعلی گذاشته گنجینه نقود و امن رجواعات مالیه گردید. و حضرت برای زائرین که از اطراف به ارض سجن می‌رفتند و برای علماء و اصحاب خصوصاً ملاً باقر حرف حی حواله و خط الوصول می‌دادند و به

---

یاد می‌نمایم که از آن سید امکان به جز خوارق عادات چیز دیگر مشاهده ننمودم. و تفصیل زیادی ذکر نمود. از آن جمله فرمودند که هنگامی که مرا مأمور نمودند که مستحفظ آنچنان بوده باشم اوی آنکه من درست به حق ایشان عارف نبودم ولی شنیده بودم که سید بزرگواری است لهذا در فطرت خود که نظر می‌نمود دوست نمی‌داشتم که من محصل ظلم و جور بالنسبة به آنچنان بوده باشم. یک دو روزی تعارض نمود که شاید این امر را که مثل بایی بوده باطنی فیه الرَّحْمَة و ظاهره من قبله العذاب به دیگری حواله کند و نمی‌دانستم که قلم فضل خداوند این فرمان سعادت را در دفترخانه غیبی به نام من رقم فرموده لهذا عنذر را از من نپذیرفتند. ناچار روانه شدم. حضرات سوارها تابعین من یک شب قبل از من خدمت حضرت رسیده بودند. نظر به آنکه کار اهل ظلم، ظلم است خصوص در اول ملاقات به جهت استحکام امر خود لهذا یک بی شرمی در اطاق را از پشت مقفل نموده که مبادا آن نقطه محیط بر اهل امکان بگریزد. صبح که آمده بودند دیدند که در باز شده و آنچنان در کار نهر مشغول به وضو ساختن می‌باشدند. به قسم تعییر و سوء ادب عرض نموده بودند که در را باز نموده؟ فرموده بودند که من دست گذارده باز گردید. خواسته بودند که قدری درشتی نمایند درد دل شدید ایشان را عارض شده بود که خودشان هم متنذگر شده بودند و لهذا خود را بر روی خاک انداخته عجز و الحاج زیادی نموده. آن یکا ذُرْ بحرِ عفو و فضل از تقصیر آن مقصرين به خداوند گذشتند فی الحین شفا یافتند.

حاجی میرزا جانی

واسطه او مصاريف عطاء می نمودند. او را در کتاب الاسماء به تطبيق عدد ابجدي مم تقي که شهرتش بود فتيق نام نموده عنوان توقعات صادره را بسم الله الافق الافق فرمودند. و حاجي احمد به تطبيق عدد ابجدي حاجي ميلاني که شهرتش بود به لقب اسبق ملقب گشت. و كيفيت دعوت حاجي محمد تقى از حضرت به ميلان و تجليلات و ضيافتي که در محل معروف به يانق فراهم آورد در يخش سابق گذشت. و اکثر اهل قريه مذكوره در ايام اعلى اظهار ايمان نمودند و برخى از ايشان به ارض سجن شافتة به زيارت فائز گشتند. و بعد از واقعه شهادت کبرى عباس نامي از ايشان خود را به تبريز رسانده به اتفاق حاجي محمد تقى و ديگران در ريدون جسد سعى نمود و عبا گسترده جسد را در آن نهاده بدر برده مستور و مكتوم کردند. و در آن ايام پر بيم و خطر برای خوف و احتياط از دولت ذکر کارخانه و محل دفن راه رگر نمي نمودند و هر وقت از عباس سؤال شد به اين عبارت جواب گفت که ذكرش حرام است. در شبی آمدند و جسد را بدر برديم و عبا خونين را در کارخانه ميرزا هاشم شستيم و جسد مطهر اکتون محفوظ و مصون است. و چون دولت عزم استصال اين طائفه نمود با بيان ميلان محل حمله و هجوم شديد واقع شده اموال به يغما و غارت و نفوس به حبس و اسارت افتاد. مأمورين خونریز پياده و سواره از تبريز ريخته خانه ها را محاصره و اموال و اثنائيه را جمع و تاراج کردند و نفوس را دستگير نموده همی چوب زده نقود گرفتند. و اعداء محلی و متعصبين قرای اطراف به تهیيج و تحريک حکومت و مأمورين پرداخته هدایت و مشارکت با مهاجمين کردند. و در آن هنگامه گير و دار و تاخت و تاز اشرار هر که از رجال بايه توانت سر به کوه و بيان نهاده متواری شدند و برخى که پناه به خانه متنفذین از مسلمين برده دستگير گشته بعضی به هلاکت رسیدند. و مأمورين حکومتی نيمه شب به خانه ها ريخته آنچه از بيان بدست آوردند از بستر خواب بیرون کشide همه را با اذیت و آزار و ذلت و خواری بسيار در يك محل به بند و زنجير نهادند. و در حالی که ناله و فغان از صغار و نسوان مرتفع بود اسiran را به شکنجه و عقاب گرفته مطالبه درهم و دينار نمودند. و يك يك را به فلك بستند و زدند و هر مبلغ توانتند اخذ کردند. و خانه ها را با اثنائيه و اموالي که حمل و نقل نتوانستند آتش زده و سوزانند. و برادران افق و اسبق را با اسiran دیگر مغلولاً به سمت تبريز کشيدند و از ميلان تا تبريز همه را دست بسته و پياده در جلوی سواران رانده هر يك را بنام و لقب يكی از شهیدان صحرای کربلا به نوع سخره و استهزاء خوانده جور و جفا نموده بالوم و شتم و لطم به شهر رسانده به محبس دولتي انداختند و در قيد و گند نمودند. و از آن عده فقط حاجي محمد تقى از چنگ مأمورين درآمده به قنسولخانه روس پناه برده

مستخلص شد. و نیز حاجی احمد با دو جوان نورس محمد حسن و محمد جعفر نام به خانه رئیس سواران توقیف شدند و با برخی دیگر بعد از مدتی که در حبس بسر برداشته از مال و منال توanstند به ظالمین داده از محبس در آمدند. و مأمورین دیگر محبوسین را از تبریز به طهران برده در ابزار دولتی حبس نموده به انواع سختی معذب داشتند. و تفصیل این احوال را در بخش لاحق می آوریم. و ایام مؤمنین میلان بدین طریق از تشدید و تضییق گذشت.

و نیز آورده اند که **کوبلاقی محمد حمزه** از معاریف متقدّمین بایهٔ میلان هنگامی که قلعه طبرسی مازندران پیا شد در سنّ جوانی با برادرش به عزم نصرت اصحاب از میلان به طریق گیلان رسپار شد و چون به لاهیجان رسید در بازار با برخی از بایان تصادف کرد وی را شناختند و از خاتمه امر قلعهٔ مازندران و فاتحهٔ واقعهٔ زنجان خبر دادند. لاجرم هر دو به زنجان شتافه نزد جناب حجت رسیدند. و آن جناب ایشان را چندی نگهداشته مهمان نوازی نمود ولی اجازت مشارکت در مدافعت از اعداء نداد و به اصحاب چنین گفت: «این دو تن مهمان وارد بر ما هستند. نمی خواهم به بیانات ما دچار شوند». و نفوی سی را برای محافظتشان از تعرّض محاربین و مهاجمین از سپاهیان و معاندین همراه نمود تا از خاک زنجان به سلامت خارج شدند و به وطن مراجعت نموده با سایر بایان به طریق مذکور گرفتار تعرّضات اعداء بودند و در غایت خوف و اضطراب می زیستند.

و نیز حکایت کرده اند که نوبتی **عباس نام بقال بایی** را در میدان میلان به فلک بسته به قصد اهلاک چوب زدند و آن مظلوم در خاک و خون می غلطید. و تی دیگر از بایان را که مخفی بود چنان بیم و خوف گرفت که طاقت درنگ نیاورده خویش را بیرون کشیده از میلان بگریخت و به تبریز رسید و در خانه این عمش ملتجمی و مختفی گردید. ولی صاحب خانه را ترس و اضطراب احاطه کرد و از آن اندیشه نمود که ملاها و اعداء از اختفاء بایی میلاتی در خانه اش خبر یابند و جان و مالش را هباء و هدر سازند. لاجرم به خانه مجتهد رفته خبر داد که عموم زاده بایی من به خانه ام درآمده پنهان است. مجتهد فی الحال گروهی از سفارکان بی باک را فرستاد تا آن مظلوم را از خفا بیرون کشیده به روی بر زمین محکم کرده چندان چوب زدند که بر پشتیش خون بست و پوست از جای کنده شد. در آن حال زنی عبور می نمود برای فوز به ثواب اخروی لگدی چنان بر پشت مجروح نواخت که نعل کفش بر جراحت ها نقش بست. مردی را بر حال آن نیم کشته رحم آمد وی را بر دوش کشیده از بین دست و پای ظالمین قاتلین بیرون برد و جمعیت حاضرین از هر طرف آب دهن بر او انداختند و او ناچار با یک دست جسد

نیم مقتول را بر شانه خود نگهداشت و با دست دیگر بزاق و بصاق ها را از روی و ریش خود پاک کرد. و مظلوم مضروب پس از دو یا سه روز از این جهان در گذشت.

و برخی دیگر گفته اند که از بایان میلان حاجی علی داماد بیرم یک به اصحاب قلعه طبریه ملحق شده به درجه شهادت فائز گشت. و آقا حسین بن کربلائی عباس در واقعه زنجان به امداد احباب رفته داد شجاعت و مردانگی را داده عاقبت از جام شهادت نوشید. و حسین میلانی مشهور در هنگام شهادت حضرت اعلی به تبریز بوده به شغل نساجی اشتغال داشت. و چون حاجی اللهیار خان جسد مطهر آن حضرت را گرفته تسليم حاجی سلیمانخان نمود جسد مظلوم را به کارخانه حسین مذکور آورده محفوظ داشته بعداً به طهران بردنده. و حسین مذکور با حاجی سلیمانخان به طهران رفت و در همان یوم که حاجی را شمع آجین کردند حسین مذکور را نیز به تپچی ها سپردهند تا وی را عربیان نموده با کتاره پاره کردند. و شرح احوال حسین مذکور و کیفیت شهادتش را در بخش لاحق و خاتمه اوضاع میلان و احوال برادران افتخار و اسبق را در بخش ششم می آوریم.

و نیز در قریه سیسان واقع به مسافت هفت فرسنگی سمت شرقی تبریز اهالی به واسطه حاجی اسدالله نامی از دهاقین آنجا قبل از ظهور این امر تریست روحیه دینیه یافته منتظر و مترصد ظهور مقصود شدند که از سوی شرق یا یاد و روح خالص دین و تنزیه و تقدیس را منتشر سازد و شرب دخان را براندازد و رایات ضلال را برافکند. و حاجی مذکور مردی اُمی و زاهد و عابد و متزعّل و مرتاض بود. چندی در کوه سهند معروف سمند ریاضت در میدان عزلت جولان داد. آنگاه روی به سیر و سفر نهاد و سینی سائر بلاد و معاشر با نخبه عباد گشت تا به ملاقات شیخ جلیل احسانی رسید و به انوار معارفش مهتدی و متنور گردیده مراجعت به سیسان نمود. اهالی مقدمش را مغتم شمرده به استفاده و استفاده پرداختند و به شدت ورع و طهارت قلب و کثرت عبادت آنان را رهبری کرد و قرب ظهور موعود و تفسیر علامت و صفات محدود آن حضرت را به نوع مستوفی همی بیان داشت و عناکب اوهام و حجب افهام را رفع و خرق نمود. گویند پیوسته می گفت پیر طریقت شیخ احسانی موطن حضرت موعود را اقلیم هشتم که عالم مثال و هور قلیا است و مشرق و مغرب آن را جابلسا و جابلقا خوانده اند معین فرمود و البته ورود از آن عالم روحی به این عالم جسمی جز به طریق ولادت نخواهد شد. و نیز همیشه بیان مظلومیت و بليات واردۀ بر آن حضرت را نموده به مردم می گفت هر وقت بیینید علمای اسلام به مضادت یک تن

اتفاق کرده حکم بر ضلالت و کفر و فتوی قتلش دادند یقین کنید که همان مهدی موعود می‌باشد. و به عبارات ساده دهقانی چنین مثل می‌زد که هر گاه مشتی تخم گل در محلی بکارید و ریشه دوانیده از محلی دیگر سر برآورده سبز شود نخواهد گفت ای تخم شما را در آنجا پاشیده ام چرا از محلی دیگر روئیده اید و به تغیر مکان توجهی ننموده چون همان آثار و خواص و رنگ و عطر را دارند بی تأمل قبول خواهد نمود. آورده اند روزی حاجی اسدالله با جمعی از اهالی سیستان به تبریز بود. و در یکی از معابر با ملا محمد مقانی مصادف شد که با گروهی پیاده و سواره در اطرافش می‌گذشت و ناظرین و عابرین دم به دم به او سلام داده تعظیم و اکرام می‌نمودند. حاجی اسدالله از او دوری کرده روی برگردانیده گفت: «ای سنان بن انس». پس همراهان بدو گفتند آقا نمی‌شناسی حجۃ الاسلام مقانی و از پیروان شیخ و سید است. جواب داد: «من از همه بهتر می‌شناسم و شما نمی‌دانید که ازین خیث چه خطای عظیمی ظاهر خواهد شد». و در آن حال و مقال قطرات اشک از چشمانش جاری بود. و نیز گفته اند که حاجی اسدالله مکرراً اظهار می‌نمود که من رائحة طیه حضرت موعود را از ناحیه شیراز استشمام می‌نمایم. و یکی از اصحابش آقا اسد نام لیالی و ایام حیات را به حالت جذبه به پایان برد و بین العموم به نام اسد دیوانه شهرت یافت و به همان حال درگذشت. و دیگر اصحابش شیخ نجف نام اهل قریه لیوان واقع در چهار فرسنگی تبریز بود که بعد از اعتکاف و ریاضت بساط ارشاد بگسترد و چند تن از ملاهای تبریز بدو ارادت گرفتند. و از جمله پیروانش ملا جبار معلم بود که به حفظ قصائد و اشعار شعراء اشتهر داشت چنان که هر قصیده از قصائد شعراء چون به نظر می‌گذشت و مطلعش را می‌خواندند او تا مقطع قصیده از حفظ می‌گفت. و در ورود حضرت نقطه اولی به تبریز فائز به لقا و ایمان گردیده مجدوب شد. و به حال جذبه در معابر تبریز هدف سنگ و کلوخ اطفال بود و عاقبت ملاها تحریک کرده وی را به قتل رسانند. و بالجمله حاجی اسدالله مذکور مرشد و مراد مشهور سیستانیان سالهای متوالی گروه اهالی را عارف و مستعد و مهیا ساخت و در قرب وفاتش اهالی را جمع کرده خبر به وصول اجل داده وصایرا را یک یک بیان نمود. و گروهی خواستار شدند که پسر خود را جای خویش منصوب دارد ولی عدم لیاقت فرزند را اظهار داشته گفت صاحب حقیقی شما بزودی می‌آید. و ملا اسدالله را موقتاً تا زمانی که موعود متظر جلوه نماید ملجم روحانی معین کرد. و تقریباً در حدود سال ۱۲۵۸ ه.ق. وفات نموده در قریه مدفون گردید. و نصایحش هنوز در سمع سیستانیان بود که حضرت نقطه اولی به تبریز آمده صیت و صوت مبارکشان به اطراف رسید. پس برخی از آنان به عزم لقاء به تبریز رفته

اطلاع از ظهور یافتند. از آنجمله کربلائی نجفقلی که عمویش سعادتقلی نام متوقف تبریز بوده مأموریتهای حکومتی می یافت به تبریز شافعه از عموم خواهش کرد تا به مستحفظین مبلغ یک تومان داده تقاضا نمود که وی را به ملاقات حضرت برسانند. و آنان وعده داده مبلغ مذکور را گرفتند ولی وفا نکرده چنین اظهار داشتند که این ممکن نیست چه اگر به سمع دولت و مجتهدین رسید هر چهار را بقتل رسانند. و اهالی از جهت صدق بشارات و مواعید مسموعه نسبت به آن حضرت محبت حاصل کردند و فی الحقيقة برای تربیت یافته گان حاجی اسد مذکور حاجب و مانعی در ایمان بدیع نبود. و آن قریه بنام "قریه بایان" مشهور گشت. ولی از معارف و احکام بدیعه بی اطلاع ماندند تا به نوعی که در بخش سادس می آوریم در پرتو انوار ابهی قوام و دوام یافتند.

از بلاد نامدار این امر در آذربایجان ارومیه (رضاییه) می باشد. و تفصیل اوضاع و عمارت دارالحکومه آنجا که محل توقف حضرت واقع شد در بخش سابق آوردیم. و از مؤمنین متقدّمین آنجا **ملا جلیل** عالمی جلیل و واعظی نادرالمیثل از طائفه شیخیه و اصحاب سید رشتی بود. و صورت سؤال و جواب کتبی فیماین او و سید که بین افضل شیخیه شهرت و تداول داشت برای شهادت بر عظمت مقام علم و معرفت و محرمیش نزد سید کافی است. و چون در شیراز به زیارت حضرت باب اعظم رسید تمامت علامات و اوصاف را در هیکل مبارکش مشاهده کرد و فائز به ایمان شده در سلک حروف حی منسلک گشته مأمور دعوت و تبلیغ امر گردید. آنگاه در قزوین اقامت جسته به هدایت نفوس پرداخت. و توقعات رفیعه که در جواب مسائل وی صدور یافت مشهور و معروف است. و **ملا جعفر قزوینی** در بیان احوالش چنین نوشته:

**ملا جلیل** اردوبادی بعد از بردن رب اعلی به ماکو به قزوین تشریف آوردند و در خانه حاجی **ملا بوتراب** واعظ متزل کردند. چون حقیر این خبر شنیدم هم خودم به خدمتشان رسیدم و هم جمعی را از اغیار خبر کردم که به خدمتشان رسیدند. و به کرات خدمتشان رسیده سؤالات کردم در جواب مضایقه داشتند یعنی به اهل مجلس اطمینان نداشتند. ایشان را به خانه خود بردند و شبی چند به خدمتگزاری مشغول بودند. الحق عند الله و عند اولی الامر جلیل القدر بود که در حقشان رب اعلی روح ماسوه فداه فرموده اند: «ما صغیر جسمک و کبر سؤالک». و مدتی در

قزوین ماندند و تأهل اختیار نمودند یعنی آقا هادی پسر حاجی الله ویردی و حاجی اسدالله علیهمما بهاءالله زنی از خویشان خود به او دادند و متهم مخارج شدند و اصحاب نیز معاونت می کردند. و در حکایت حاجی ملا تقی برگانی فرار به مازندران نمود و به درجه رفیعه شهادت رسید.

دیگر از معاریف مؤمنین ارومیه **ملا امام ویردی** از طبقه علماء بود که به واسطه علماء اصحاب فائز به ایمان جدید شده پیوسته با آنان معاشرت و مصاحبیت یافت و بعد از واقعه شهادت کبری برقرار بود.

و از جمله واقعات مهمه تاریخیه در آن بلد اخذ یگانه رسم حضرت است که در صفحه هستی یادگار از آن بزرگوار پاینده و برقرار می باشد و حاجی معین السلطنه بیان آن را به این مضمون آورده: در آن ایام **آقا بالا ییک شیشوانی** (شیشوان قریه معموره معتبری در ساحل دریاچه ارومیه در سمت شرقی بحیره واقع و ایستگاه کشتی از طرف مراغه و ملک شاهزاده ملک قاسم میرزا و مسکن اولاد و سلاله اوست و آقا بالا ییک نقاشی از اهالی آنجا بود و نگارنده با وی ملاقات نمود پیر مردی خلیق و همواره بشاش بود) به شرف ایمان مشرف گردید و از آن حضرت اجازه گرفت که تصویر مبارک را رسم نماید و ترسیم نمود. و آن تصویر بعد از آقا بالا ییک در پیش میرزا محمود ولد آقا بالا ییک بود که در پیش امامقلی میرزا خلف شاهزاده ملک قاسم میرزا منشی و محترم بود تا در حدود سال ۱۲۹۹ ه.ق. حضرت عبدالبهاء حسب الامر جمال ابھی رسم مذبور را خواستار شد. لذا میرزا علیمحمد ورقاء شهیر از میرزا محمود گرفت<sup>۱</sup> و به واسطه حاجی ملا علی اکبر شهمیرزادی مشهور که به عزم تشرّف به ساحت مقدس عکا وارد تبریز شده بود به محضر ابھی فرستاد. و تصویری دیگر از روی همان رسم آقا بالا ییک نقاشی

---

۱ ورقاء دو قطعه رسم حضرت نقطه اولی بدست آورد. اول را که رسم اصلی بود به نوع مذکور ارسال عکاً نمود و دوم را که از روی رسم اول رسم شد برای خود نگهداشت تا چون در سال ۱۳۱۳ ه.ق. چنانکه در بخش هفتم می نگاریم در زنجان دستگیر گشت و تمامت کتب و آثار نفیسه اش ضبط حکومت گردید. رسم مذکور در ضمن آن اشیاء بدست علاءالدوله حکمران زنجان و در دست دولتیان افتاد. و بالاخره نسخه دیگر از رسم مذکور در خاندان دخیل مراغه ای بر جای بود و در این سینه حسب دستور محفل ملی بهائیان ایران به طهران آوردند و به حیفا نزد یگانه مولی و مقتدای اهل بهاء ارسال شد. و اما نسخی دیگر از رسم مبارک که متدائل و منتشر است رسم تقریبی می باشد.

شده بود. آن را نیز در حدود سنه ۱۳۲۰ ه. ق. آقا سید اسدالله قمی مشهور تحصیل نموده در بلده خوی جوف جعبه نهاده توسط میرزا یوسف خان لسان حضور که عازم ارض عکا بود گسیل داشت. و اکنون این دو تصویر در ارض مقصود است و نگارنده هر دو را زیارت نموده است.

و از مشاهیر متقدّمین و حروف حی از اهل آذربایجان **ملا یوسف اردبیلی** از افضل تلامذه شیخ احسانی و سید رشتی واعظی شهری و قلیل الظیر بود و از حقائق و دقائق مطالشان آگاهی کامل داشت و او را محرم اسرارشان می دانستند. و در ایام سید در بسیاری از موضع و مجامع ذکر نمود که نورین تیرین دو مبشر قائم موعودند. پس جمعی از نامجویان اصحاب سید امثال میرزا حسن گوهر و حاجی محمد کریمخان از نشر این سخن اندیشه و هراس کرده و خوف تعرّض مجتهدين بر ایشان غلبه یافت و چند بار شکایت نزد سید برده اظهار داشتند که هر گاه اعداء این سخن بشوند با همه غلی که در دل دارند وسیله و بهانه بدست آورده فتنه هائله پانمایند. و سید چنین گفت شما به سخنان ملا یوسفعلى گوش ندهید و تعقیب نکنید. و این واقعه چند بار مکرر شد. و آنان شهرت دادند که سید ملا یوسف را رد و طرد نمود و لی ملایوسف اعتبا به اقوال و اعمالشان نکرد. تا روزی در حالی که سید در بین الصلوٽین مشغول به ادعیه و اذکار بود پیش رفته نزدش نشست و دست بوسی و مصافحه بجای آورده گفت: «سیدنا! ترا به جده ات فاطمه زهرا سلام الله علیها سوگند می دهم آنچه حقیقت امر است بدون تقبیه و احتیاط بفرمایید. آیا من درست فهمیده ام یا به راه خطرا رفته ام؟» سید سخنی نگفته دستی بر دهن خود گذاشته با انگشت سبابه دست دیگر از زیر گوش چپ و زیر زنخ تا زیر گوش خطی کشیده ساکت ماند. ملا یوسف عرض کرد: «مولانا! نفهمیدم. زدنی بیانًا». سید گفت: «مگر این خبر مسطور در کتب اخبار و آثار ائمه اطهار را فراموش کرده ای که "من اذاع سرتا یجد الم الحدید". تو صحیح و درست فهمیده ای ولکن موقع اظهار و اذاعه این گفتار نیست. افشاء اسرار مکن و به یقین مبین بدان که صاحب ظهور الساعه درین محضر حاضر می باشد و بعد از من اظهار امر خواهد نمود». و ملا یوسف را سکون قلب حاصل شده سکوت نمود.

و پس از وفات سید در نهایت بی صبری متظر طلوع هدایت کبری بود و به نوعی که در بخش سابق آوردیم به شیراز رفته فائز به لقاء و ایمان بدیع گشته از حروف حی محسوب گردید. و حسب الامر برای نشر این امر دامن بالا زده سفرها نمود. مخصوصاً در کرمان علم هدایت بلند کرد. و حاجی محمد کریمخان به ممانعت و مقاومت برخاسته نگذاشت در آن شهر توقف

نماید و به کرّات در شان وی چنین گفت که ملاً یوسفعلی اگر در حسن تقریر و جذایت کلام برتر از ملاحسین بشرویه نیست چندان کمی هم از او ندارد. و نیز در آذربایجان جمعی را مهندی نمود و جمعیت بایهه قریه میلان به اهتمام و اثر کلام او برقرار شدند. و حاجی معین السلطنه چنین نوشت که:

«ملاً یوسفعلی در میلان مکرراً گفت که در ایام سید رشتی یک اربعین به مسجد کوفه اعتکاف نمودیم و در یوم چهلم شبانی رسید و صورت خواب خود را بیان نموده تغییر خواست. رویايش این بود که آفتابی را دید از شیراز بلند شده عالم را روشن کرد. من گفتم این خواب رهنمای ما است و دانستم که باید طرف شیراز سفر کنیم».

و چون اهالی **میلان** به واسطه ملاً یوسفعلی تصدیق این امر کردند برای اطاعت نهی از شرب دخان سر قلیان های نقره را جمع کرده در استخری که جلوی قریه بود ریختند. و ملاً جعفر قزوینی نوشت که: «ملاً یوسف اردبیلی مؤمن وحید بود و در بدرو ظهور به قزوین آمد چه که سید مرتضی نامی از اجله علماء شیخیه و صاحب تصنیف و تألیف سه سؤال به سجن ماکو نزد رب اعلی فرستاد و حضرت جواب سؤالات به ملاً یوسفعلی دادند که به قزوین آورد ولی خط اصل رانگهداشته سواد را به سید مذکور داد. و سید متغیر شده گفت ملاً یوسفعلی مخالفت قول خدا کرد و باستی عین خط را ایصال دارد. و مکرراً در مجالس و محافل می گفت دو سؤال را محتمل بود جناب شیخ و سید جواب دهنده ولی سؤال سوم را جز امام زمان قائم منتظر احدی نمی توانست جواب گوید. و شرح سوره بقره از کلمات رب اعلی را به خط خود نوشته چندین بار به من گفت که جناب شیخ و سید قادر بر ایمان مثل این نبودند و مردم را تحریص و ترغیب نموده تبلیغ می کرد. و نوبتی ملاً یوسف به خانه حاجی اسدالله فرهادی حضور یافته آیات بدیعه را با شعف و شوق و حال وجود می خواند. من به او عرض کردم ای جناب! روی به قبله جالس شوید و با خضوع و خشوع بخوانید. این احوال شما محبوب نیست. در جواب گفت صبر کن تا حیب بیاید و به تو بفهماند».

و حاجی معین السلطنه نوشت که: «در ایام حبس و توقيف حضرت نقطه اولی در آذربایجان که غالباً فیما بین مردم گفتگو و همهمه راجع به آن بزرگوار بود روزی ملاً یوسفعلی اردبیلی به مجلس ملاً محمد ممقانی وارد شد. و ملاً محمد با حضار مجلس درباره آن حضرت سخن گفته این جمله را تکرار کرد که نه تنها من بلکه تلامیزم نیز می توانند مانند آیات سید باب بنویسند. پس ملاً یوسفعلی بلا درنگ قلم و قرطاس بیرون آورده نزد او بر زمین نهاده گفت حالت حاضرۀ

مجلس را بدون تفکر و سکون قلم به لحن آیات بنویس. ملاً محمد سکوت اختیار کرد. ملاً یوسفعلی گفت اگر عربی دشوار است فارسی بنویس. و ملاً محمد همچنان ساكت بود. ملاً یوسف گفت از تلامذه خود هر که را مقتندر می دانی اجازت ده. و ملاً محمد ساكت و حیران ماند. ملاً یوسف آیه "فَبَهْتَ الَّذِي كَفَرَ" را از قرآن بخواند و از مجلس بیرون رفت. «انتهی».

و نیز آورده اند که نوبتی با یکی از اهل علم که در عقیدت و عمل به احکام نجوم ولوع بود محاجه در خصوص امر اعلى نمود و اعتراضاتش را یک یک جواب قاطع داد چندانکه معارض را موقع انکار بدست نیامد بالاخره زبان به شناعت گشوده گفت جمعی از عدول علماء در آغاز اظهار عقیدت سید باب ظن جنون در حقش بردنده و از این رو حکم به کفر و قتلش ندادند. ملاً یوسف از وی پرسید که آیا جنون آن حضرت از ابتدا بود یا در اوان اظهار امر حادث گشت؟ و بطلان شق اول معلوم بلکه ضروری از اقوال و اخبار کل معاصرین و آشنایان او است چه که احدی در کمال عقلش در امور مربوطه به معاش و معاشرت شک نمود. و اگر گوئی بعداً حادث شد و برای کثرت مناجات و عبادات و دعوات در ایام اقامت در بوشهر پدید آمد پس او تأسی به اجداد طاهرینش نموده زیرا آفتاب عربستان سوزانتر از آفتاب بوشهر است. و ولوع آن بزرگواران در عبادات نیز منکری ندارد و شاید از همین جهت بود چنانچه در مواضع کثیره از قرآن منصوص است حضرت رسول عربی را علمای عدول زمان نسبت به جنون دادند. و ملاً یوسف بدین طریق تمامت حالات آن حضرت را به اجداد عالی تبارش مقایسه نموده و شخص معارض در آخر کلام کلماتی را از آن حضرت نقل نمود که دلالت بر انکار تأثیر اقترارات و افتراقات نجومیه در امور عالم و زندگی بني آدم داشت. و خواست بر کلام معجز نظام اعتراض نماید ملاً یوسفعلی بی تأمل به او گفت این هم برای تأسی به اجداد عالیمقدار است. مگر در دیوان اشعار منسوب به حضرت امیر المؤمنین علی بن ایطالب نخوانده ای که مسطور است:

خوفنی منجم ابو خبل  
قللت دعنى من اكاذيب الجيل

فَبَهْتَ الَّذِي كَفَرَ

و بالاخره ملاً یوسفعلی به نوعی که در بخش دوم آوردیم در قلعه مازندران داخل شده به نصرت امر مبارک قیام نمود تا بالاخره از جام لبریز شهادت نوشید و از او نسلی معلوم نشد.

و در هر اغه نیز قبل از طلوع فجر ظهور عالم نحریر و مدرّس و واعظ شهیر متور **الضمیر حاجی** ملاً علی اکبر حوزه علمیه فراهم کرده بساط درس و وعظ گشته داشت. اهالی را به قرب ظهور حجت عصر دلالت نموده بشارت می داد. و جمعی از فضلاء و واعظین در پرتو تریش سر بر کشیدند. و عامه مردم آن حدود به انتظار ظهور موعد روز می شمردند. و هنگامی که نداء این امر بشنیدند پی تجسس و تحقیق گرفته جمعی کثیر فائز به عرفان و ایمان شدند و بعداً دچار تضیقات و بیلت گشتند. از آن جمله **هلاً احمد ابدال** اعتقاد و ارادت کامله به استاد داشت. و پس از فوت وی به عراق عرب شتافته استفاضه از انوار و آثار حاجی سید کاظم رشتی نمود و از اصحاب وارسته اش بشمار آمد و در جوارش به کریلا بماند. تا هنگامی که آن سید جلیل وفات کرد و صیت حضرت باب اعظم بشنید و از شدت انتظار و قوت یقین بلا تأمل با همان نعلین و عصا که بر دست و در پا داشت به شیراز دوید و به زیارت منظور و مقصودش رسید و به شرف ایمان بدیع نائل شده از حروف حی محسوب گردید. و از آن پس پیوسته برای نشر این امر در مسافت بود. و چند بار خود را به محضر آن بزرگوار رسانده مأمور ابلاغ امر و واسطه ایصال توقعات و آثار به علماء گشت. و توقعات کثیره به عنوان وی از قلم اعلیٰ صدور یافت. از آن جمله توقعی است که در ایام سجن ماکو در جواب عریضه سؤالیه اش در باب آیه مودة فی القربی از قرآن صدور یافت و هی هذه:

### بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي افرغنى لمشاهدة قمص طلعة حضرة ظهوره في وسط الجبال و الهمني آيات وحدانيته في بحوجة لجة الجلال لأن ادخل بها على بساط قدس كبريائه بالثناء عليه الى يوم المآل. فله الحمد حمداً لا يساويه حمد ولا يشابهه حمد و لا يعادله حمد و لا يقارنه حمد حمداً يرفع على كل حمد و يملأ اركان الموجودات ثناء مجد حمداً يملأ الكتاب نوراً والسماء جوداً و الجنة فضلاً والنار عدلاً والارض قسطاً حمداً لا يعلم احد حقه الا الله و لا يعادله جزاء في علمه حمداً يحبه و يرضاه و يجعله باباً للخروج إلى مقام بهائه و ثنائه أنه هو الولي المتعال. (إلى قوله العزيز) وليس المراد بالقرابة التقرب الظاهري بل المراد التقرب به روحي و من في ملكت الامر و الخلق فداه في عالم اللاتيه و التجدد و البداية و انه لا يتميز في هذا العالم الا بجتماع القربيين بان يكون عارفاً بحقه و مولداً من صلبه فإذا كان كذلك فهو ذو قربة رسول الله صلى الله عليه و آله في كل العوالم و الا لو كان احد من نسله ولم يكن عارفاً بحقه فيعد به الله بعذابين و ان كان عارفاً

بحقّه فيعطيه الاجر مرتين و ان ذلك من فضل الله على هذه السلسلة العلية المولدة من الشجرة الالهية التي هي ليست بشرقية ولا غربية (الى ان قال) و ان اليوم كل يفتتن بما انا صبرت في سيل الله و رضيت بقضاء الله بالسكون في الجبل ليتحسن النّفوس و يمحص القلوب في حكم تلك الآية الشريفة قل لا است لكم عليه اجرًا الا المودة في القربي و اتباع الناس حكم قرابة رسول الله ص فما اعظم امر الله و اعجب حكمه الم احسب الناس ان يقولوا آمنا و هم لا يفتون و لقد فتنا الذين من قبلهم الخ. و قال الامام لغرين الخ و لقد بلغ الامر الى الكل و افتتن الكل في يومي هذا فمن حزن لموقفي و لا يستطيع دون ذلك فقد استمسك بالعروة الاولى و الجبل الاكبر و من رضي على ذلك ولو بقدر خردل فقد دخل في الفتنة الدّهماء الصّماء الصيلم و ان فيه المشية من عند الله فاسئل الله ان يخلص الكل لایام عزّته و يغفر عن المؤمنين بفضله و عناته انه هو المنان المقتدر الوهاب لا يتعاظمه شيء في السموات ولافي الارض وهو على كل شيء قادر.

واز شدّت ایمان و اخلاص همه جا اطاعت امر و رضای آن حضرت رانموده در کل موضع خطر حاضر بود. در هنگام صدور حکم "علیکم بارض الخاء" به خراسان شتافت و در واقعه بدشت نیز حضور داشت و چون هنگامه قلعه طبرسی پا گشت از اصحاب قلعه شد و به همت و شجاعت و انقطاع تام کوشید تا شربت شهادت چشید و از او نسلی معلوم نشد.

و دیگر ملاحسین دخیل و برادرش ملا على<sup>۱</sup>، و ملاحسین از تلامذه حاجی ملا على اکبر مذکور و عالم و فاضل و واعظ و خوشنویس و شاعر ذاکر مصائب خاندان رسالت بود. اشعار بسیار به ترکی در مراثی سرود. دخیل تخلص می نمود و دیوانش مطبوع و متداول نزد مصیبیت خوانان آذربایجان است. و در ایام اقامت در کربلا و تلمذ نزد سید رشتی با جانب ملاحسین بشرویه در یک جا می زیستند و به شغل کتابت آثار و کتب شیخیه اشتغال ورزیده نقودی به دست آورده معاش نموده به رفیقش نیز مساعدت می کرد و پس از فراغت از تحصیلات علمیه به وطن برگشت. و بعد از چندی فائزه استماع نداء حضرت باب الله الاعظم و ایمان به این امر گردیده از علماء باشه شمرده گشت. و در ایام سجن چهربیق پیوسته نزد آن حضرت تشریف جسته ذکر مصائب ائمه اطهار برای آن بزرگوار نمود. و پس از واقعه شهادت

<sup>۱</sup> نام ملا على برادر دخیل ما شرح احوالش را طبق تاریخ حاجی معین السلطنه نوشته.

کبری سینین چند در مراغه برقرار بود و به مراعات احتیاط از مخاطر شدیده مصون ماند. و معذلک چند بار دچار هجوم اشاره گردید ولی چون اشعار مراثیش منتشر و متداول و خود از ذاکرین مصائب ائمه بود از وی در گذشتند. و برادرش ملا علی نیز از معاریف علماء بایه بود و در قریه خرمازد واقع به قرب یک فرسنگی مراغه سکونت جست و جمعی را مهندی ساخت. و شرح خاتمه احوال و خاندانشان را در بخش ششم می آوریم. و از نسخه ناتمام به خط میرزا حسینخان دخیلی ابن این الدخیل در اینجا نقل می نمائیم و هی هذه:

(دو برادر بودند از سلسله علماء ملا حسن و ملا حسین متخلص به دخیل از تلامذه جناب شیخ مرحوم و بعد در حضور حضرت حاجی سید کاظم مرحوم مشغول تحصیل علوم دینیه بودند و همیشه در حضور سید مرحوم از مسائل دینیه حل مشکلات می نمودند. موقعی که حضرت اعلی روح ما سواه فداء تشریف فرمای عتبات بودند ملا حسین دخیل در حضور سید به زیارت شان مشرف و مجدوب خلق و خوی حضرت اعلی گردیده و شب و روز در فکر و خیال بود که این سید جوان تاجر کیست و چه کاره است که محبوب خاص و عام و جذاب قلوب است. و چند نفر که با هم رفیق موافق بودند از جمله ملا احمد ابدال مراغه ای و آقا محمد حسن و آقامحمد حسین مشهور به خاله اوغلی مراغه ای و ملا علی اردبیلی اکثر اوقات از حالات و حرکات حضرت اعلی صحبت می نمودند. پس از صعود حضرت سید مرحوم اصحابش متفرق گشته و از هر که صدائی می شنیدند بنا به فرمایشات حضوری سید مرحوم به جستجوی صاحب امر می رفتند. تا این که اکثری از اصحاب به شیراز رفتند. ملا حسین دخیل به مراغه آمده و بالای منابر به مواعظ و بشارات سید مرحوم به ظهور صاحب امر مردم را دعوت و آماده می نمود. تا این که در شیراز حضرت اعلی اظهار امر فرمودند و این خبر به وسیله ملا احمد ابدال به سمع ملا حسین دخیل رسید. بدون این که آنی توقف نماید مایل گردیده و رخت سفر برپست و عازم شیراز گردید و غافل از این که حضرت اعلی به مکه مشرف شده. در بین راه به ملا علی اردبیلی رسیده از او بعضی تحقیقات نمود و ایشان بعضی مسائل را جواب داده و توقيعی از حضرت اعلی که زیارت نامه حضرت سید الشهداء علیه آلاف التحیة و الثناء و سوره دعای توسل را داد. دخیل مرحوم که این مناجات و زیارت نامه را زیارت نمود فی الحین ساجد شده متذکر که لیس هذا الا من عند الله. و از آنجا مراجعت نموده به هر شهر و دهی که می رسید اشخاصی که از سلسله شیخیه بودند مژده ظهور را می داد و تبلیغ به مقام ذکریت می نمود. در مراغه چند نفر مؤمن و موقن گردیدند. پس از آن عازم اصفهان شد که در بین راه در نزدیکی تبریز به حضور حضرت

اعلیٰ مشرف گردید. و از آنجا عازم مازندران و بدشت شد به حضور حضرت بهاءالله مشرف و در خدمت حضرت طاهره بودند. پس از مختصر مدّتی عازم و به آذربایجان آمده و مشغول به مقام بایست شد. در مراغه علمای متشرّعین که قبلًاً با طایفهٔ شیخیهٔ ضدیّت داشتند به مقام عناد برآمده باب تکفیر و سبّ و لعن گشودند. دخیل مرحوم دیگر نتوانست در مراغه بماند با تبدیل لباس از شهر خارج و عازم ماکو گردید. علیخان ماکوئی و سایر خوانین ماکو به مناسبت این که از علماء و از محیین ائمهٔ اطهار است احترام و محبت می‌نمودند و شب‌های جمعه در مجلس ذکر مصیت حضرت سیدالشهداء را می‌نمود و اکثر اوقات به حضور مبارک مشرف می‌شد. و روزی هم مشرف شده امر فرمودند از روضهٔ جلتّ بخوان. خود حضرت اعلیٰ سرپا ایستاده و دخیل مرحوم دم در شرحتی از واقعهٔ کربلا می‌خوانند. عبانی که ملبوس تن مبارک بود عنایت می‌فرمایند. و موقعی که حضرت اعلیٰ را از ماکو به طرف تبریز حرکت می‌دهند دخیل هم مراجعت می‌نماید. و در رضائیه با ملاً امام ویردی مرحوم که از جملهٔ تلامذهٔ سید بود ملاقات نموده و کرات در حضور مبارک بودند. و بعضی از احوالات و اعجاز که در رضائیه از حضرت اعلیٰ رخ داده در سایر تواریخ مذکور و مسطور است. پس از چند روز برادرش حاجی ملاً حسن نزد آقا محمد تقی که از اجلهٔ علمای مراغه بود رفته و از او استمداد خواست و او قول داد که بنویسید دخیل به مراغه بیاید و کسی نمی‌تواند به او اذیت و آزار نماید. حاجی ملاً حسن کاغذی به رضائیه می‌نویسد و دخیل را به مراغه احضار می‌نماید. دخیل که به مراغه می‌رسد اوّل با آقا محمد تقی مرحوم ملاقات می‌کند. ایشان می‌فرمایند عقیدهٔ چیزی است قلی و نمی‌توان کسی را مجبور به ترک عقیده نمود ولی باید شما هم در صحبت ملاحظهٔ حال طرف مقابل را نمایید. بعد از آن با حسین پاشا خان امیرینجه که یکی از پسران احمد خان بیگلریکی بود ملاقات نموده و ایشان خود و عیالش اظهار ارادت می‌نمایند. همچنین با اعیان و امرای ولایت باب مراوده گشوده از جملهٔ عبدالعلیٰ خان سرتیپ توپخانهٔ شیفتةٰ صحبت او گردیده و مؤمن و مومن به امر مبارک می‌شود. دخیل مجددًا بار سفر بسته و عازم چهريق می‌شود. در کنهٔ حضرت اعلیٰ به چهريق می‌رسد. دخیل مجددًا در عتبات ملاقات نموده بودند متزل می‌نماید و شهر سلماس در خانهٔ ملاً اعلیٰ نامی که سابقاً در عتبات ملاقات نموده بودند متزل می‌نماید و تفصیل ایمان خود را به ملاً اعلیٰ بیان می‌کند. و ایشان هم اظهار ایمان می‌کنند و به همراهی ایشان به چهريق رفته. و قلعهٔ چهريق که در قلهٔ کوهی واقع است رودخانه‌ای در زیر آن قلعه واقع شده و متزلی که به حضرت اعلیٰ معین نموده بودند یک پنجرهٔ آن به طرف رودخانه باز

می شد. این دو نفر در این طرف رودخانه ایستاده از دور جمال مبارک حضرت اعلی را زیارت می نمودند. یحیی خان شگاک که اول خیلی سخت گیری می نمود و چند نفر از اکراد قراول حضرت اعلی نموده بود پس از چندی بعضی از اعجاز از آن حضرت دیده که دیگر چندان سخت گیری نمی کرد و اجازه داد که دخیل و ملا علی اکثر روزها از کهنه شهر می رفتند و به حضور مبارک مشرف می شدند. و قبل از این که حضرت اعلی را به تبریز حرکت دهند مرخص می فرمایند. دخیل از راه رضائیه به مراغه مراجعت می نماید. در مراغه اکثر مقلدان سید تعلملون" به گوش ایشان رسید همه اعراض نمودند و به مقام اعتراض برآمدند. مگر چند نفر که با استقامت هر جور و جفا و دشنام و تکفیر اهالی را قبول نمودند از جمله حاجی محمود برادر ملا احمد ابدال و حاجی علی اکبر و فتحعلی آقا و کربلاطی محمد بن امشهر به بابی و استاد رضا کفاس و کربلاطی حمدالله. و این شش نفر شبهای متزل دخیل می آمدند و صحبت امری می نمودند. پس از آن که حضرت اعلی را به تبریز آوردند دخیل عازم تبریز گردید. سه روز بعد از شهادت حضرت وارد تبریز شد و با بعضی از مؤمنین ملاقات نموده یک روز در مسجد جامع بالای منبر رفته روضه می خواند. در آخر خطاباً به اهل تبریز می گوید آیا شما گمان دارید خداوند شما را یامرزد که خودتان غافر الذنوب را شهید کردید نور چشم رسول را کشید و با خون او افطار نمودید؟ اشخاصی که در مسجد بودند اکثرشان ملتافت شدند. پس از رفتن دخیل گفتگو زیاد شد و به مقام تجسس برآمدند. همان روز دخیل از تبریز بیرون آمده عازم میلان گردید و چهل روز در میلان در خانه مرحوم حاجی احمد عموم و بعد عازم شیشوان شد و بیست روز هم در شیشوان مشغول تبلیغات بوده و او اخیر پائیز عازم مراغه گردید. نزدیک غروب به میان باغات مراغه رسید. به یک نفر علی اکبر نامی تصادف نموده شناخته و گفت آقای دخیل کجا می روید؟ از جلو اسبش گرفته به طرف باگی می برد و در آنجا صحبت می نماید که ده نفر غلام شاهی به مراغه خانه شما را غارت و پس از آن آتش زدند. اهل و عیال و پدر و مادرتان در خانه حسین پاشا خان متحصّنند. می پرسد آیا اطلاعی دارید رفتار امیر پنجه با آنها چطور است؟ می گوید با کمال محبت و احترام. می گوید این اسب و این خورجین را امانتاً به شما می سپارم و خودم پیاده می روم خانه میرپنجه تا خدا چه خواهد. پس از نماز شام وارد مراغه شده و یکسر به خانه حسین پاشاخان می رود. از درب اندرون خواجه را صدا می کند. پدر و مادرش گریان استقبال می کنند. حسین پاشا خان مستحضر گشته و خیلی محبت و احترام می نماید. شبی

حسین پاشا خان می‌گوید باید اذان صبح پشت بام رفته و اذان دهید. دخیل قبل از اذان صبح پشت بام رفته به آواز بلند مناجاتی خوانده و اذان می‌دهد. صبح هممه به شهر می‌افتد که دخیل در مراغه است. حسین پاشا خان می‌فرستد که خداها را حاضر و به همه تغیر و تندی می‌کند که دخیل در مراغه و من خودم صدای او را شنیده ام در هر کجا باشد باید پیدا کنید. که خداها تمام محلات را می‌گردند و سراغی از دخیل بدست نمی‌آید. بعد از یک ماه مأمورینی که تبریز آمده بودند مأیوس شده مراجعت می‌نمایند».

و دیگر از مشاهیر مؤمنین مراغه **ملا آدی گوزل** (میرزا علی سیّاح) که مولد و منشأش مراغه و چنان که ترجمه آن نام ترکی نیک نام است مردی نیک نام و سعادت فرجام بود و بعداً بنام میرزا علی و لقب سیّاح مشهور گشت. تحصیلات علوم عربیه و دینیه را در وطن نمود و در صفات تلامذه و اصحاب حاجی ملا علی اکبر شهیر قرار گرفت و به تعلیم و تربیت آن عالم روشن ضمیر متظر قرب ظهور و مهیای اذعان و ایمان به مرکز نور گردید و در اوائل ارتفاع نداء حضرت باب اعظم در ک محضر مبارک کرده در سلک مؤمنین و متقدّمین در آمد. و از آن گاه اوقات خویش را صرف در خدمات و اوامر مرجعه از طرف حضرت نموده بی در بی به زیارت شناخته واسطه ایصال آثار و توقعات به اصحاب و مؤمنین شد و لاسیما در ایام سجن ماکو و چهریق غالباً در ذهب و ایاب و پیک امین مایین محبوب و احباب و مأمور انجام امور مهمه گشت. و نوبتی حامل چند توقيع به خط آن حضرت با قلمدانی نفیس و عصابة ابریشمین به رسم ارمغان به مازندران برای قدوس گردید. و پس از ختم امر قلعه طبرسی به نیابت از رب اعلى مأمور زیارت آن ارض کرب و بلا شد و اوّل کسی است از یاران دلیر که در قتلگاه مهیب و خطیر قدم نهاده به زیارت اجساد مقطوعه و مراقد کریمه شهداء رسید و بالاخره در دو ماه ایام اخیر سجن چهریق بر جای آقا سید حسن یزدی نزد آن حضرت به خدمات مشغول شد. تا چون طلیعه اعزام به تبریز و شهادت کبری و قرب سنین شدیده قبض و قتل عام بایان از افق بلا نمایان گشت خویش را چندی در حدود آذربایجان محفوظ از خطر داشت. پس به خاک عثمانی در آمده در کربلا اقامت گزید و دختر آقا میرزا حسن زنوی را ازدواج نمود و خاتمه احوالش را در بخش ششم می‌نگاریم.

دیگر از مشاهیر بایه مراگه عبدالعلی خان سرهنگ توپخانه از شناخته گان و دلیران نامی و بهادران نظامی دولت محمد شاه بود و به وفور عقل و کیاست و ظهور تدبیر و سیاست و دلیری و شهامت شهرت داشت. و در ایامی که با اردبیلی دولتی به سمت ریاست توپخانه مأمور جلوگیری و سرکوبی ترکمانان و گردنه کشان طاغی خراسان شد به ملاقات جناب ملاحسین بشرویه رسیده مهندی گشت و حلقه ارادت آن جناب را در گوش کشید. و چنان که در بخش سابق آوردیم چون حمزه میرزا حشمت الدّوله والی خراسان آن جناب را به معسکر خویش خواست عبدالعلی خان غایت حمایت و خدمت مجری داشته در خیمه خویش تجلیل و تکریم نمود و سبب شد که شاهزاده نیز در ک ملاقات و افاضات کرد و سرهنگ به دستور حکمران اسب و شمشیری مخصوص به ایشان بیخشید. و بالجمله سرهنگ مذکور ایمان خود را نسبت به این امر در هیچ محل و از احدی کتمان نکرد و کسی را در حضورش یارای آن نبود که در خصوص حضرت و اصحاب سخن ناشایسته بر زبان آرد. و سال ها بدین طریق پس از واقعه شهادت عظمی حیات داشت. و حاجی معین السّلطنه تبریزی حکایتی در وصف الحال او آورد که خلاصه اش این است:

(نویتی شاهزاده طهماسب میرزا مؤید الدّوله والی آذربایجان شد و جلالت مقامش به درجه ای بود که پسران بزرگ و اعقاب فتحعلی شاه بدون اداء کرنش و ستایش و تحصیل اجازه حق جلوس در محضرش نداشتند و از سطوت و مهابت و بیم سخط و عقوبتش می لرزیدند. روزی خواست با سرهنگ مذکور در باب عقیدتش مزاح توهین آمیزی نماید و از او پرسید که معنی "الذین یشربون الدخان و ینفحون فی الھوآء اولشک اصحاب النّار هم فیها خالدون" چیست؟ و این جمله را برخی ملاها مستهزئانه به حضرت نقطه اولی نسبت و شیوع دادند. و عبدالعلی خان بدون این که در صحّت سند کلام مذکور قدح نماید به نوع معارضه به مثل گفت ای حضرت والا آیا معنی "القارعة ما القارعة و ما ادریک ما القارعة" چیست؟ و منظورش این که در قرآن نیز جملی موجود است که از حیث اسلوب کلام و ربط الفاظ و معانی مورد اعتراض و استهزاء غالین معرضین می باشد. شاهزاده از جسارتش متغیر شده به نوع اعتراض سؤالی دیگر نموده گفت: "آیا پس از قطع کردن گلوه های تفنگ ریسمان صلیب را و بعد از سقوط بر زمین فرار و اختفاء در حجره چه وجه تأولی داشت؟" و سرهنگ باز به نوع معارضه به مثل به روایت مشهوره بین العوام تمثیل کرده همچنان گفت: "آیا اختفاء در جوال و حمل بر دوش ابی ذر و خلاص یافتن به این طریق چه علت و حکمتی داشت؟" شاهزاده در این بار چنان برآشافت که به نوکران و

دژخیمان فرمان داد وی را گرفته بند نهند. و سرهنگ بلا درنگ دست به قبضه شمشیر برده از غلاف بیرون کشیده گفت: "ای شاهزاده این را بدان که قبض و حبس مثل منی بدین طریق که گمان بردی میسر نگردد و تا عده ای شربت هلاک از دم شمشیر آبدار نچشند قادر بر گرفتاری من نخواهی شد. نیک بیندیش و خون مردم بی گناه را میریز". مؤیدالدوله چون چنین دید راه سیاست و ملاحظت پیش گرفته وی را نزد خود خوانده اظهار مهربانی کرده گفت: "من از آن چه گفتم خواستم قوت ایمانت را امتحان کنم". و یک طاقه شال کشمیری ممتاز به او بخشید". و سپس در واقعه جنگ مرو به سال ۱۲۷۷ ه.ق. که به اردیوی ناصرالدین شاه شکستی فاحش رسید و جمعی کثیر از افراد سپاه قتیل و اسیر ترکمانان شدند و کلمه رستاخیز ماده تاریخ آن واقعه خونریز گشت عبدالعلی خان سرهنگ توپخانه با امان الله خان نامی از بایان طهران که آجودان فوج قهرمانیه آذربایجان بود نیز اسیر شدند و میرزا علی رضا خان مستوفی خراسان که تفصیل احوالش را در بخش ششم خواهیم آورد هفت هزار تومان صرف نموده ایشان را مستخلص کرد. و میرزا امان الله خان از خدمت دولت کناری گرفته به امور کسب و تجارت اشتغال جست. و سفری به اسلامبول کرده ایامی که جمال ابھی به نوعی که در بخش دیگر تفصیل می دهیم در آنجا مشرق بودند به فیض حضور رسید و سپس در سلک مباشرین مالیه دولتی در دائرة میرزا عبدالله سررشه دار، وزیر مالیه آذربایجان، بود تا به سال ۱۳۰۷ ه.ق. در تبریز وفات نمود. و اما سرهنگ عبدالعلی خان را بالاخره برای شهرت و جسارتمندی در ایمان و عقیده در طهران به سال ۱۲۷۷ حسب اراده ناصرالدین شاه مسموم نموده به مقام شهادت رساندند.

و نیز در **خوی** قبل از طلوع فجر ظهور حاجی ملا اسکندر عالم متبحر ربانی و واعظ داشمند شهر رحمانی که به احاطه علمیه و فضائل معنویه و کرامات و خوارق عادات در آن حدود مشهور بود اهالی را به قرب ظهور بشارت داد و علامات و حالات معهوده در اذهان را بیان و تأویل نمود و به رموز و اشارات و قرائن و دلالاتی که ذکر کرد افهام مردم آن حدود مستعد برای قبول این امر گردید. چنان که اسم اعظم بهاء را مفتح سعادات و مصباح رافع ظلمات خوانده نقوس را به حفظ و ادامه قرائت دعای سحر رمضان که شامل توسل به آن نام مبارک است واداشت و لذا در آغاز ارتفاع ندا جمعی از اهل آن حدود فائز به ایمان جدید گشتند. گرچه حاجی ملا اسکندر مذکور عمرش وفا نکرد ولی نیره اش بیوک آقا که نیز از علمای خوی بود در ظل امر اقدس ابھی مستقر و به این نام مشهور گردید.

واز جمله معاريف باييَه خوي **ملا مهدى** از حروف حي [۵] و علماء متقدمين پس از فوز به لقا و ايمان در شيراز به طهران رفته چند سالی مقيم شد. و به آتفاق ملا مهدى كندي غالباً به محضر اقدس ابهى فيض ياب می گشت. و از احوالش اين که غivor و جسور در مسائل مربوطه به عقیدت و ايمان بود و به هر کس ابلاغ امر بدیع می نمود انتظار داشت که بدون ادنی تردید و تزلزل قبول نماید و همین که فنور و رخاوت از سامع مشاهده می کرد به غيرت افروخته می شد. چنان که نوبتی با ملا میرزا محمد محولاتی عالم مهم شیخیه در طهران گفتگو درخصوص اين امر نموده اقامه دلائل و براهين کرد و از وی اقبال و تمایل مشاهده نمود. پس بدو گفت: «بیا مباھله کنیم و تفکیک حق از باطل را به خدای مقتدر قهار واگذاریم و من به خدایی که منکر حق را بیش از سه روز مهلت دهد اعتقاد ندارم». و ملا میرزا محمد به قصبه شاهزاده عبدالعظيم گریخت و مهدی گریانش را رهانی کرد. عاقبت ملا میرزا محمد به قصبه شاهزاده عبدالعظيم گریخت و بعداً همواره نزد ملا مهدی ساكت بوده استماع می نمود. و اشاره به اين امور در برخى از توقعات مبارکه موجود است.

و نيز نوبتی ملا مهدى با آخوندی که اطلاعی قليل از اين امر داشت گفتگو کرد و چنین گمان نمود که آخوند اقبال و ايمان آورد. و سحر گاه از او پرسيد که آيانیک مطمئن شدی و او کلمه نفی بر زبان راند. ملا مهدى برآشفته به شدّت و غيرت نکوهش کرده کلمات غلیظه چند گفت که اى آخوند جمودت و خمودت تا کي؟ و تعلق به عادات و خرافات قدیمه تا چند؟ و اعراض از حق جدید و معارف و تعالیم صحيح و سدید برای چه؟ و حالت تأثیر و غيرت ملا مهدی تأثير عميق در آخوند نمود.

و بالجمله ملا مهدى عاقبت به قلعه مازندران درآمده به حمایت و نصرت قیام کرد و بالاخره در آنجا نائل مقام شهادت گردید.

ديگر **ملا محمود** نيز از حروف حي و علماء مؤمنین متقدمين و شهداء مرضيin که مختصري از حال و ايمان و شهادتش در قلعه مازندران ضمن بخش دوم نگاشته گردید.

و ديگر **ملا اسكندر** از مشاهير علماء شیخیه و تلامذه سید رشتی بود که به ملاقات افضل اصحاب رسیده مطلع و مؤمن گردید. و بعد از واقعه شهادت عظمی سالياني حیات داشت و برای شدّت خوف و خطر تقيه و احتیاط را پيشه کرده خود را مدت‌ها در ستر و کتمان نگهداشت،

چندان که عائله اش از عقیدتش بی خبر ماندند. او را پسری بود ملاحسین نام که نیز در صفحه ملأهای خوی قرار داشت و به ولوع در تقالید و تعلق به ظواهر و جزئیات مشهور و از روش و عقیدت پدر غافل و دور بود. تا در صبح یومی از ایام پس از اداء فریضه به قرائت ادعیه و اوراد تقدیمه و زیارت مشغول گشت و در حالیکه بین فقرات زیارت خطاب به موعود منتظر این جمل را می خواند: «عجل اللہ ظہور ک و جعلنا من اعونک و انصارک». ملا اسکندر نزدیک رفته روی به دو نموده گفت: «چرا به لاف و گراف این کلمات عالیات را بر زبان می رانی؟» ملاحسین عرض کرد: «الحمد لله به کمال صدق و اخلاص می خوانم». ملا اسکندر گفت: «آیا در حین ظهور آن حضرت و حملات افواج اعداء بر آن مظلوم و اصحابش مانند اصحاب کربلا تن را هدف تیر بلا و جان و مال و فرزند و عیال را در سیل محبتش فدا خواهی کرد؟» ملاحسین با کمال صمیمیت اظهار شوق و آرزو نموده گفت: «اگر در همین حین خبر ظهور آن حضرت رسید ادعیه را به آخر نرسانده به سویش شتابه جان بر کف اخلاص گذاشته بر قدمش نثار خواهم نمود». آن گاه ملا اسکندر بشارات ظهور و پلایای وارد و تحقق اخبار و آثار را برایش بیان کرد و او به منقبت عرفان و ایمان بدیع نائل گردید و در نشر این امر خدمات عظیمه به انجام رساند.

و از مشاهیر بایان خوئی **میرزا اسدالله دیان** مولد و منشأ شهر مذکور و تحصیلات ادیبه و علمیه اش در آن حدود و والدش از نویسندها و مستوفیان دولت محمد شاهی و متقرّب و منتب مخصوص به حاجی میرزا آفاسی بود و در السنّه فارسی و ترکی و عربی و عبری و سریانی بارع و ادیب شده در دائرة دولتی به شغل انشاء مراسلات و استیفاء امور مالی و محاسبات اشتغال جست و به غایت عزّت و شهرت زیست. و در ایام جلس حضرت نقطه اولی در ماکو با بایه ارتباط یافت و مدتی طولانی احتجاجات و مناظرات دینیه نموده اطمینان و تسليم حاصل نکرد. بالاخره به واسطه میرزا محمد علی زنوی معروضه به آن حضرت در سجن چهريق فرستاد و تعبیر آنچه را که در عالم رؤیا مشاهده کرده با تفسیر دو آیه قرآن را در نظر گرفته عقد قلبی بر آن بست و خواست احاطه باطنیه آن بزرگوار را بداند. و همین که توقيع در جواب وی رسید و حل حقایق مستوره در رؤیا و اسرار مکتونه آیین را در آن مطالعه کرد چنان منجد و از خود بی خبر گردید که پیاده به صوب چهريق شافت و با آنکه اسب سورايش را از عقب بردند نپذیرفت و با قدم عشق سنگلاخ جبال را پیمود تا به محضر محبوب تشریف یافت و کام دل از زیارت و استفاضه گرفت. و از آن پس دست از شغل خویش کشید و به نشر و تبلیغ امر بدیع

مشغول گردید. و در ایامی قلیل به نام بایی در آن حدود مشهور شد. و پدرش به مضادت برخاست و چون از محاچه و مقاومتش عاجز ماند شکایت و سعایت بی در پی از او نزد حاجی میرزا آقاسی فرستاد. ولی او چنان شیفته و آشفته امر نقطه الیان بود که بدان امور اعتنائی ننمود و روز به روز در مقامات باطنیه و کمالات معنویه ترقی و عروج یافت. و هنگامی که نقطه اولی امر فرمود چهل تن از اصحاب هر یک رساله اثباتیه در حقیقت این امر بنگارند و شواهد و بیانات را با آیات آفاق و نفس و کتب و آثار مقدسه مقرن نمایند. و صحائف اربعین که صادر از اقلام مهمین و خصیصین بود به محضر اعلی رفت و در آن میان رساله اثباتیه میرزا اسدالله را با این که هنوز در سال نخست عرفان و ایمان بود نیک پسندیدند و وی را به تطیق عدد ابجدی حروف اسد با دیان به آن نام مفترخر فرمودند. و توقع منیع مشهور به نام حروفات از قلم اعلی برایش صدور یافت. و او را در توقعات به عنوانین «فرد الاحد» و «مظہر الاحدیۃ» و «اسم الله الذي ایان» یاد نمودند و به اسماء حسنی و عظمی ستودند و به خطاب «انک یا ایها الحرف الثالث المؤمن بمnen پژوهه الله» مخاطب داشتند. و بدین طریق جناب دیان مورد توجه باییه شد و در مقامات روحیه و علم و عرفان الهی همی اوج گرفت و از قلمش کلمات و بیانات بسیار در شئون خطب و مناجات و معارف الهیه به عربیه و فارسیه صادر گردید. و جمعی به او و آثارش علاقه حاصل نمودند و پس از واقعه شهادت عظمی که در سنین اولیه ایمان و تعارضات باطنیه اش واقع شد عده ای از باییه به نام دیانیه معروف گشتند که اکثر در قسمت آذربایجان و برخی در گیلان و غیره می زیستند و دیان را مطلع و مظہر معارف و الهامات و تأییدات حضرت رب اعلی و مروح و ناشر امر بدیع می دانستند و برای وی کرامات باطنیه و مقامات معنویه ذکر می نمودند و ما تتمه احوالش را در بخش ششم می نگاریم.

و در کهنه شهر سلاماس (شاہپور) نیز جمعی کثیر از باییه بودند و به شدت نفوذ و قدرت و شجاعت شهرت داشتند. از آن جمله حاجی ملا محمد شهریار از ائمه جماعت و واعظ شیخی در احاطه به علوم دینیه و فضاحت یان کسی را در آن حدود نظیر وی نمی شمردند و در محبت و حمایت آن حضرت همی کوشید.

و میرزا لطفعلی از ارباب قدرت و مکنت آنجا در طریق خدمتش از جان و مال مضایقه نداشت و پیشخدمت محمد شاه بود و به واسطه آقا سید یحیی وحید دارابی فائز به ایمان گشت. و

مکتوبی که آن جناب بعد از درک لقاء حضرت باب الله الاعظم از شیراز به محمد شاه و وزیر نگاشت به واسطه او ابلاغ داشت. لذا حاجی میرزا آقاسی در هنگامی که آن حضرت را بار ورود به طهران نداده به اتفاق مأمورین دولتی برای حبس به ماکو فرستاد و همت بر قلع این امر نهاد وی را از نو کری شاه خارج نمود و او با تحمل خسارت مالی بسیار به وطن و مسکن خود سلماس رفت و عزلت اختیار نمود.

و نیز از معاریف باییه سلماس **ملا علی روضه خوان** و **ملا عبدالکریم چاووش** و **حاجی حسن علی** و **حاجی صادق** و غیر هم بودند. و **ملا علی روضه خوان** مذکور عالم و ناطقی مشهور بود و در ایام سجن چهریق به اتفاق دخیل مراغه ای چنان که در بخش سابق آورده‌یم به محض اعلی رفته ذکر مصائب ائمه اطهار می‌نمودند. و حاجی معین السلطنه تبریزی در ضمن حکایات و روایاتی که از قول او آورد به این مضمون نگاشت:

«در یکی از روزهای جمعه پس از فراغشان از ذکر مصائب چون آن بزرگوار بنشست و ایشان نیز اذن جلوس یافته نشستند با لسان شفقت به ایشان مکالمه نمود و در اثناء روی به دخیل کرده فرمود: "تو بعد از من ایام قلیلی در این عالم زندگانی خواهی کرد ولی این (اشارة به ملا علی کردند) به عمر طبیعی نزدیک می‌شود." و لذا ملا علی یکصد و دوازده سال عمر یافت و اغلب قوایش محفوظ ماند چنان که قامت بلندش خمیده نشد. و از کهنه شهر به دیلمقان مرکز حکومت سلماس که مقر حکمرانی من بود و به قدر پنج میل بعد مسافت است پیاده می‌پمود و هفته ای با من بسر می‌برد و حین مراجعتش چون کالسکه یا اسب سواری برایش می‌طلیدم می‌گفت به مشی پیاده راغب ترم. و در ایامی که به سجن چهریق رفته نزد آن حضرت ذکر مصائب می‌کرد عبای خود را به وی بخشیدند و او چندان عبا را بر دوش کرد که مندرس شد. و نیز در هنگامی که گماشتگان حکومتی میرزا محمد علی زنوی را با رب اعلی مصلوب می‌کردند البسه تازه و نیکویش را برگرفتند و فقط ارخالقی که از جنس قدک بود بر تنش ماند. و چون او را از سربازخانه به مشهد فدا کشیدند ارخالق را از تن درآورده به طرفی انداخت و ملا علی که در آن واقعه با دخیل حضور داشت ارخالق را از زمین گرفت و سربازی به سوی او شتافت که از دستش بگیرد صاحب منصب مانع شده گفت: "این مرد ذاکر مصائب سید الشهداء است بگذار این لباس کهنه و مندرس را برای خود بردارد". لذا سرباز از ارخالق بگذشت و ملا علی عبای مذکور حضرت اعلی را پس از اندراس برای خود پالتو ساخت و ارخالق قدک



میزبانی کنید و نه میزبانی کنید و لطفاً درین اداره  
نماینید که خود را بخواهند. بیان این امر باید مدتی  
که شرکت احمدی استاد گردید تا آن کسانی که در این  
سال در این اداره ثبت نام نکردند ممکن است در سال  
بهتر باشند. ممکن است مددکاری کردن این اداره  
لهم خوب است و ممکن است مددکاری کردن این اداره  
در هر دو حالت نیز خوب است. اما مددکاری کردن  
از دو نوع است که از این دو نوع از دیدگاهی برای  
دشمن از نظر این که از دشمن است که درین اداره  
هزار و سیصد هزار ریالی داشته باشد و دشمن از نظر  
هزار و سیصد هزار ریالی داشته باشد و دشمن از نظر  
هزار و سیصد هزار ریالی داشته باشد و دشمن از نظر  
هزار و سیصد هزار ریالی داشته باشد و دشمن از نظر  
هزار و سیصد هزار ریالی داشته باشد و دشمن از نظر

دو نمونه از خواتیم مبارک





مذکور را آستر نمود و مدتی پالتو را پوشید. تا چون هنگام احتضارش در رسید وصیت کرد که وی را با همان پالتو کفن کرده مدفون ساختند. و وفاتش در حدود سال ۱۳۳۰ ه.ق. و مدفنش در جوار بقعه امام زاده کهنه شهر است».

و بالجمله حضرت نقطه اولی دو بار در کهنه شهر ورود و در عمارت میرزا لطفعی توقف فرمود. بار اوّل موقعی که آن مظلوم را از تبریز پس از محاکمه در محض ولیعهد و ملاها عودت به محبس چهريق دادند همین که به سلماس وارد شدند به مسکن حاجی محمد صادق مذکور ورود فرمود و پس از اندک استراحت در دالان آن خانه به عمارت حاجی ملا محمد مزبور رفت و فنجانی چای تناول نمود آنگاه به خانه میرزا لطفعی ورود کرده مدت دوازده شباه روز اقامت داشت. بار دوم هنگامی بود که آن مظلوم را از محبس چهريق برای اجراء شهادت به تبریز می برندند به سلماس در خانه میرزا لطفعی وارد شده مدت سیزده روز توقف فرمود. و واقعات ایام اقامت و اوضاع آن عمارت بدین طریق است که تالار عمارت میرزا لطفعی محل جلوس آن بزرگوار بود و تا سنت اخیره برقرار ماند. در طرفین تالار غرفه ها بود که ابواشان به تالار باز می شد و حضرت در حجره استراحت می فرمود و در حین فراغت برای صدور توقعات و آیات به حجره رفته آقا سید حسین کاتب را احضار فرموده به تنزیل آیات استغفال می نمود. و اهل بیت میرزا لطفعی به درجه ای از اخلاص نسبت به آن حضرت بودند که آب دست شسته جمع شده در لگن را برای تبرک و استشفاء از یکدیگر می رویند و در تقسیم آن گفتگو و نزاع می نمودند و آخر الامر با انگشتانه پیمانه و تقسیم می کردند. و چون در آن ایام ملاهای ساکن در قصبه دیلمقان به تأسی از علمای تبریز لسان اعتراض گشوده به عناد و فساد برخاستند حاجی ملا محمد مذکور در مسجد و بر منبر خویش مدافعت از طرف آن حضرت نموده ملاهای جاهل مفسد را ژاژخای و پشم جای تعبیر می کرد. و این کلمات و مصطلحاتش مشهور و معروف گشت و متدرّجاً در دیلمقان نیز برخی در سلک بایه داخل شدند.

و دیگر از امکنۀ مهمۀ امریۀ آذربایجان **ماکو** است که حضرت نقطه اولی تقریباً نه ماه (شعبان ۱۲۶۳-جمادی الاولی سال ۱۲۶۴ ه.ق.) در آنجا محبوس بودند. و حاجی میرزا آقسی آن مظلوم را به دست علیخان ماکوئی حاکم و سرحددار ماکو سپرد. و در ایام اوائل سجن آقا سید حسین و آقا سید حسن یزدی به خدمت می زیستند و بعد از چندی جز آقا سید حسین کسی دیگر نبود. و در کتاب بیان است قوله الاعلی: «و در آن وقت که عود خلق کل قرآن شد و بدء خلق کلشیء

در بیان شد مقرّ نقطه که مظہر رویت بود بر ارض اسم باسط بود که سمواتی که در قرآن مرتفع شده بود کلّ مطوی شده راجع شد به نقطه اول و لم یشهد علی ذلک الا الله و من عنده مع آنکه نازل نفرموده در قرآن امری اهمّ از یوم قیامت و عرض بر او خداوند مخصوص است عده کلّ نفوس که متدين شده بودند به دین قرآن و در حین رجع از کلّ این نفوس یک نفس بین یدی الله بوده که عود کلشیء شده و قوله چنانچه این حجره که بلا ابوابست و بلا حدود معروفه امروز اعلیٰ غرف رضوان است که شجره حقیقت در او مستقرّ است که گویا ذرات آن همه بندای ذکر اتنی انا الله لا اله الا انا ربّ کلشیء می خوانند بر کلّ حجرات اگرچه مقاعد مرآتیه مطرزه مذهب باشد». و در ضمن یکی از مناجات ها که از قلم اعلیٰ در آن سجن نازل شد چنین مسطور است: «و لا ناجینک فی مشی علی الجبال وحیداً بما تلهمنی فی کلّ حین الی قوله بمثل ما اشاهد هذالسماء فوق رأسی والارض تحت قدمی والجبال المحيطة فی حولی و النهر الجاریة فی قرب الارض الخضراء بین یدی فلک الحمد يا الهی حمداً شعشاعیاً لاماً الخ».

و ما تفصیل اوضاع محبس و قصبة ماکو و احوال علیخان را در بخش سابق آوردیم [۶] و ارتفاع نداء صریح قائمت و تأسیس شریعت و صدور کتاب بیان فارسی و عربی در سجن ماکو و قوع یافت. چه آن حضرت از ابتداء امر اصحاب و احباب را همی تعلمی و تربیت روحانیه فرموده به حکم ربّیه متدرجاً مستعد و مهیا ساختند تا ظهور بدیع به سال پنجم در ایام سجن ماکو به جلوهٔ شریعت جدیده مستقله بالصرّاحه آشکار گشت. و کاملاً معلوم و روشن گردید که آن چه در سین گذشته از قلم اعلیٰ صادر شده برای تکمیل استعداد عباد بود و در هر شان و زمانی اصحاب و احباب را به نوع حکمت برای قبول این امانت الهیه مهیا فرمودند. و مقصودشان از شخص پنهان و نور حضرت سبحان که همی از او سخن گفته استمداد می نمودند من يظهره الله اقدس ابهی بود. و در پایان امر نقاب از ستر و خفا برداشته در وصف و مدح و بشارت و دعوت فوق مایمکن او یتصوّر بیان نمودند چنانکه در بخش سابق تفصیل داده توقيعات و آثار را نمودیم و توقيع مهیمنی را که نداء قائمت به آن مرتفع گردید آوردیم. و در اینجا نبذه متفرقه از توقيع عظیم دیگر را که برای **ملا محمد تقی هروی** صادر و مقامات مذکوره را اظهر من الشّمس آشکار فرمودند درج می نمائیم و هی هذه:

قل الله حق و ان مادون الله خلق و انا كل له عابدون. قل الله رب و ان مادون الله عبد و انا كل له ساجدون. ذلك ربنا رب السّموات و رب الارض رب العالمين. (الى قوله): قل ان ذلك شجرة

الطَّوْبِي انتم في ظلّها تستظلّون. قل ان ذلك جنة المأوى انتم فيها تعبرون. قل ان ذلك سدرة المتهى انتم هنالك ترزقون. قل ان ذلك عرش الاعلى انتم هنالك تترعون. (الى قوله): شهد الله انه لا الله الا هو و ان محمداً رسول من عنده في كل حين و قبل حين و بعد حين. شهد الله انه لا الله الا هو و ان الذين هم شهداء من بعد النَّبِيْن هم ثلاثة بعد عشر و اولئك هم الائمة المصطفون. شهد الله انه لا الله الا هو و ان ابواب الهدى اثنان اثناَن في كتاب الله قل كل لهم موقنون. قل تلك تسعه قبل عشر حروف لله رب السموات و رب الارض رب العالمين. ان يا محمد قبل نقى ان اشهد انه لا الله الا هو رب السموات و رب الارض رب العالمين و لما قد علمناك من عباد الله المخلصين ليكشفن الغطاء من بصرك لترى كلشيء بما قد خلقه الله ربك في كتاب عظيم. الى قوله: ان اشهد من اول ذلك الامر الذي انتم به من قبل في القرآن لتوعدون من لقاء ربكم في الجنة وقد حشروا بعد ما بعثوا و نشروا قبل ما عرضوا على الله ربكم عباده المؤمنون و كلشيء و الله يشهد على ما انتم لا تعلمون. قد حشرنا كل من في ملكوت السموات والارض و ما بينهما بامر واحد وانا كنا به عالمين. ثم قد اقمنا الساعه و فصلنا بين كلشيء بما قد قدر عند الله فاذا انشأنا امراً آخر. فتبارك الله رب العالمين وانا ولو علمنا كلشيء في كتاب الاول ولكن لا تتعقولون. قل فبای حدیث بعد الله و آیاته تومنون... و هو الذي ينزل القرآن من قبل فلما قضى اجل الذي قدر له قد رفعه الى سماء البيان. قل هذا بيان من كتاب الله كل عنه يسئلون. قل انما الكتاب يومئذ كتاب الله فيه بيان كلشيء للذين هم اولو العلم وهم يريدون ان يهتدون. قل ان مثل ذلك الامر كمثل امر محمد رسول الله من قبل ان انتم تعقولون. قل ما شهد الله على نفسه ان يقدر على ان يشهد على ذلك كل العالمين ولكنكم انتم ان تشهدوا انه لا الله الا هو فاذا انتم على انفسكم ترحمون. وان من اول ذلك الامر الى يومئذ ما نسخنا من امر ولا ابدعنا من امر واظهرنا كل ما كان الناس في القرآن يقرئون لتشهدن على من آمن بالله و آياته و الذين هم عند الله هم لا يصدقون وقد عرفنا كل خلق و شهدنا عليهم و قل كلشيء هالك الا وجه ربى. ذلك ما شهدنا على الخلق افلا تقولون ثم انشأنا خلقا آخر فاذا كل بالله و آياته موقنون. قل ان يوم القيمة لا انساب بينكم و قد قضى ذلك اليوم في خمسين الف سنة و انتم كلكم نائمون. قم من رقدك ثم انظر لم يكن الا الله و ما قد خلق و انه لا الله الا هو رب العالمين و انه كل ما كان الانس في القرآن يجتهدون ما علمنا من ثمارتهم الا ما لا ينبغي ان نذكره. قل كل هباء متور و ان كل ما اجتهدت في دين الله لما قد صدقتك امر ربكم ليجزيكم الله ربكم و يقبل عنكم انه ليجزي عباده المخلصين و من يستدل يومئذ بغير آيات ربكم فاولئك هم من لقاء الله لمحبوهون. قل لو اجتمع من في

السّمّوّات و من في الارض و ما بينهما على ان يأتوا بمثل تلك الايات او آية واحدة لن يقدروا و لن يستطيعوا ذلك من صنع الله لعلكم به توقون. انه لا الله الا هو يتزل بعلمه ما يشاء و ان ما دون الله كل عنه عاجزون و ان كل ما انتم تتظرون و انتم به توعدون كل ذلك قد بدأ بامر الله و كل اليه ليرجعون. قل ان اول ذلك اليوم اول عالم الرجعة كل فيه لمسؤولون الا من آمن بالله و آياته فان اولئك هم الفائزون. و انا قد شرعنا لكم ذلك الدين الذي انتم فيه يومئذ تجهدون لتفكرن ثم تحكمون ولكن لا تعلمون. ان الذي شرع لكم ذلك الدين هو الذي يومئذ يتلو عليكم آيات ربكم و انا كنا بذلك موقنين. و ان الذي هم اولو العلم كل بالله و آياته موقون. قل ان كل الضّروريات التي انتم يومئذ تستدلّون و الاجماعيات التي انت بها يومئذ تتحاججون و الاحاديث التي انت بها يومئذ تستدلّون كل ذلك ثبت بما قد قال محمد من قبل ان انت به مؤمنون. قل ان امره لا يثبت الا بالقرآن فاداً كل الدلائل يرجع الى آيات الله ان انت بها من قبل لتوقون. قل فلتقن الله يا اولى العلم و لترحمن على انفسكم فان الله غنى عنكم و عمما انت تجهدون. لو يدخل يومئذ في ذلك الدين اسود بري حبشي فاداً يدخل في الجنة مع الذين هم آمنوا بالله و آياته و اولئك هم الفائزون. ولو لم يؤمن بما قد نزل في الكتاب من لم يكن يومئذ على الارض اعظم قدرًا منه فلا يحب الله ان يذكره و الله ولی المؤمنين. قل لانقروا بعلمكم و لا باجتهدكم و لا باعمالكم فان كل ذلك ينفعكم اذا تؤمنون بالله و آياته و كتم في ذلك الدين لموقنين و انا لو نسخنا يوم الاول كل ما انت تعملون لكننا على ذلك مقتدرین ولكن سبقت رحمتنا عليكم لعلكم لاتردون من شيء و كتمت آيات ربک مؤمنين ولكن يومئذ لما قضى خطوط الخمس فاداً قد تم هيكل الانسان فاداً قد انشأنا ما قد قدر الله في الكتاب رحمة من عنده انه هو العزيز الوهاب. الى آخر كلامه الاعلى.

وبالجمله در مدّت سجن ماکو توقيعات و کتب و رسائلی بسیار از قلم آن حضرت صدور یافت از آن جمله است رساله دلائل السبع و نیز تفسیر دعای صباح که به حسب خواهش آقا سید ابوالحسن بن آقا سید علی زنوزی مرقوم نمودند و کوه ماکو را به تطیق عدد ابجدی نام باسط دادند. و اکنون آق ایوان که محل اقامت حضرت بوده و قلعه و عمارت علیخان واقعه در جنب آن و نیز مسجدی که محاذی آق ایوان برقرار و محل توقف اصحاب و زائرین بود به حال نیم مخروب باقی است و آثار مخروبه قلعه شاه عباس ثانی که قلعه قدیم پناهگاه اشرار را خراب کرده قلعه جدید بر جای آن در تاریخ سال ۱۰۵۲ ه. ق. ساخت به مسافتی دور از بالای کوه

نمایان می‌باشد. و پسران حاجی علیخان حاجی محمود خان و حاجی اسماعیل خان و تیمور پاشا خان به ترتیب در سالیان دراز پس از فوت پدر حکمرانی و ریاست ماکو را داشتند.

و دیگر از امکنه مهمه آذربایجان **چهريق** است که حضرت ربّ اعلیٰ مدّت دو سال و چند ماه از قسمت اخیره ایام را (جمادی الاولی سال ۱۲۶۴ هـ ق. - شعبان سال ۱۲۶۶ هـ ق.) در آن سجن بسر برداشت و به تطیق عدد ابجدى نام آنجا را شدید فرمودند و بیان اوضاع و احوال آن سجن را نیز در بخش سابق آوردیم.

و از علماء بابیه آذربایجانی **شیخ محمد تقی اهل هشت روود** که در مقدمه کتاب شمه ای وصف کردیم و حاجی معین السلطنه تبریزی شرح احوالش را بین مضامین نگاشت که: «او یکی از فحول علماء شیخیه و از تلامذه شیخ احمد احسائی و سید رشتی بود و در اوّل امر حضرت اعلیٰ به شرف ایمان فائز گشت و تا سنه ۱۲۷۰ هـ ق. حیات داشت. و کتابی در اثبات حقیقت حضرت به وفق ذوق و مصطلحات شیخیه در آن زمان نگاشت و نخست آن کتاب را به «فوائد» موسوم داشت ثانیاً «ابواب الهدی» تسمیه نمود. و در مقام فصل مطالب که فائده اولی و فائده ثانیه به ترتیب نوشته در تغییر اسم کتاب آنها را قلم کشیده باب اوّل باب دوم نگاشت. و شیخ محمد تقی مذکور به موجب حکایات مؤمنین دوره اولی به اندازه ای محاط و جبان بود که از ذکر اسم بابی فرسنگها فرار می‌کرد و غالب اوقاتش در قری و صحاری گذشت. و هر گاه به شهر تبریز می‌آمد با مؤمنین حضرت باب اعظم در شب‌ها ملاقات و معاشرت می‌کرد زیرا که فرقه شیخیه خاصه علمای آنها وی را بسیار معزز و محترم می‌داشتند و به واسطه وفور علم و فضل و تلمذ خدمت شیخ و سید وجودش را معمتنم شمرده به معاشرت و مصاحبتش راغب و ولوع بودند. و ملاً محمد ممقانی زیاده از حدّ وی را محترم می‌داشت و هر وقت شیخ محمد تقی به شهر تبریز ورود می‌کرد ملاً محمد وی را در خانه خویش پذیرفتار می‌گردید. با وجود این شیخ محمد تقی ملاً محمد ممقانی را در ابواب الهدی شجره خیشه و شجره الکفر تعییر کرده و نام برده است و این دلیل کمال حزم و احتیاط شیخ است که کسی از اسرار وی آگهی نیافته است. و گویا همین ابواب الهدی را در صحاری و براری و ظلال تلال و شناخیب جبال نگاشت و تأليف و تنصیف فرمود. و در اواخر ایام حیاتش همان کتاب را با بعضی از اوراق جداگانه آورده در تبریز به ملاً مصطفای تبریزی داد و خود مفقود الاثر گشت. و شیخ محمد تقی آنچه

در آن کتاب نگاشت خود در اغلب وقایع حاضر و ناظر بود و آنچه راجع به استدلال نوشته موافق مذاق شیخیه است و در بعضی مواقع عنان قلم را رخوت داده به سبّ و لعن و کلمات خشنّه پرداخت.» انتهی.

و از اشهر رجال آن حدود که از اعرف ابطال محبین حضرت موعود گردید **رضا قلی خان سرقیپ افشار** ابن حاجی سلیمان خان بن شمخال خان. پدرش حاجی سلیمان خان مذکور به غایت مجلل و محترم بود و به وفور ثروت امتیاز داشته در صائین قلعه (شاھین دژ) افشار می‌زیست که در اوآخر خاک مراغه آذربایجان و در ساحل زرینه رود مشهور به جغتو واقع است. و از اخلاص کیشان خاص شیخ احسانی و از خواص اصحاب سید رشتی شد. و بعد از وفات سید به حاجی محمد کریم‌خان اخلاص بسیار و عقیدت پایدار یافت و در طریق خدمت به عقیدت خویش از هیچ گونه مصاريف دریغ ننمود. و دو مسجد عالی در تبریز برای علماء اتباع حاجی محمد کریم‌خان بنا کرد و دختر سید رشتی را به نکاح پرسش رضاقلی خان مذکور در آورد و شرافت اتساب به سید را برای خود و پسر فخر و سعادت شمرد. و هنگامی که عروس را از کربلا به آذربایجان نقل می‌دادند تا صائین قلعه مزبور با هزار سوار و محمول و عماری و کجاوه حمل و نقل نمود و از جهت گرمی هوا در شب‌ها حرکت و طی مسافت کردند و با مشاعل و مصابیح منیره و غیره به آهستگی و آرامی طی مسافت کرده تا به عمارتش رسیدند. و احترامش از دختر سید به درجه ای بود که در صائین قلعه همه روزه علی الصباح از بستر خواب برخاسته نخست به وُلاق عروس می‌رفت پس از اداء سلام و تحیّت و اکرام به مقام خویش برگشته به کارهای لازمه می‌پرداخت.

و از قول او راجع به بشارات سید در خصوص منتظر موعود حکایات و روایاتی منقول است از آن جمله آورده اند پس از وفات سید مکرراً در مجالس و محافل ذکر می‌کرد که سید به من گفت ایام ظهور رادرک می‌کنم ولذا در غایت تعجب و تحیرم که چرا وقوع نیافت.

ولی به سال ۱۲۶۰ در موقع اداء مراسم حجّ به مکه حضرت باب اعظم را زیارت نمود و حضرت به او ابلاغ امر فرمودند. و هنگامی که مأمورین دولتی آن مظلوم را از حدود قزوین عبور دادند در زنجان شادمان و کامران اقامت داشت و چون توقيعی برایش به واسطه آقا نوروز علی نام [۷] از خدام سید رشتی فرستادند و طلب نصرت نمودند اعتنا و قیام و اقدامی نکرد. و در سنینی بعد علماء و مبلغین عظیم الشان امر ابدع ابهی به وی اکمال حجّ نمودند و خود را در مقام حجّ و

برهان مغلوب دید و معذلک اقبال نکرده ایمان نیاورد بلکه معارضت و مقاومت پیش گرفت. ولی پرسش رضاقلی خان مذکور چنان که در بخش سابق نگاشتم هنگامی که از طرف دولت مأمور ایصال حضرت نقطه اولی از ماکو به چهريق گردید از آن بزرگوار کرامات و مقامات معنیه مشاهده کرده منجذب شد و اظهار توبه و ندامت نموده اجازت خواست تا به خانه خوش برده به وظائف خدمت و حمایت پردازد و حضرت قبول نفرمود. لاجرم از جهت ایمان و اخلاص پسر به حضرت نقطه اولی و سوء نظر نسبت به خان کرمانی و ارادت پدر به خان مذکور مایشان مخالفت و مشاجرت برخاست. و بدین حال هنگام شهادت حضرت نقطه اولی بودند و خاتمه احوالشان را در بخش ششم می نگاریم.

واز اشهر معاندین که از اهل آذربایجان بود  **حاجی میرزا آفاسی**. نام پدرش میرزا قاسم و از اهل ایروان و با عشیرت و خویشاوندان از آنجا کوچیده به قصبه ماکو اقامت گزیده در پیشه زارعین و دهاقین زندگانی نمودند. و او در قصبه مذکوره سال ۱۱۹۸ ه.ق. متولد شد و نامش را عباس گذاردند و پس از بلوغ بحد رشد عازم خوی شده اقامت نمود. و چند سالی به تحصیل قرائت و کتابت فارسیه و تلمذ علوم مرسوم پرداخت و از آنجا به بلاد دیگر آذربایجان و غیره مسافرت نمود. عاقبت به همدان رفته نزد آخوند ملا عبد الصمد صاحب کتاب بحر المعارف که از کبار مشایخ تصوّف شمار می رفت تلمذ جسته ارادت حاصل کرد. و پس از چندی یکی از مریدان آخوند که استطاعت سفر به مکه و اداء فریضه حجّ داشت موفق به آن نگشته وفات نمود و ملا عباس قبول نیابت نموده مصاریف لازمه گرفته عازم مکه گردید و بالنیابه اداء حجّ نمود و حجاجی ملا عباس شده عودت به همدان نمود و به خدمت استاد مرشد مذکور صرف اوقات کرد و به تحصیل علوم ظاهره و اسرار تصوّف مشغول شده امور معاش گذراند. و چون آخوند ملا عبد الصمد در اواخر ایام حیاتش از همدان مهاجرت کرده مجاورت نجف اختیار نمود حاجی ملا عباس نیز به ملازمتش رفته زیست. تا آن که استاد و مرشد در فتنه قتل و غارت و هایان در کربلا مقتول شد. لاجرم حاجی ملا عباس از عراق عرب مراجعت به ایران کرده در تبریز سکونت اختیار و طریقت استاد را تعلیم و ارشاد نمود و به نام حاجی ملا آفاسی و حاجی میرزا آفاسی مشهور گردید. و گرددش ایام با او مساعدت کرده به سمت معلمی محمد میرزا بن عباس میرزا نائب السلطنه و ولیعهد فتحعلی شاه قاجار افتخار یافت. و در ضمن تعلیم و تدریس متدرّجاً در وی نفوذ کرده او را به مشرب و طریقت خود هدایت و تریست نمود و محرومیت تامه در میان

آمد. و چنین نوشه اند که روزی حاجی بدان طریق که مرشدان از مآل احوال مریدان آگهی دهنده وی را اخبار و تبیه نمود که سلطنت ایران به او تعلق خواهد یافت. اگر چه در آن هنگام تصدیق این تبیه برای محمد میرزا صعب و غیر عادی بود زیرا که ابناء شاه اعمام والا مقامش مانند علیشاه ظلّ السلطان و محمد علی میرزا دولتشاه و امام وردی میرزا و حسنعلی میرزا شجاع السلطنه و غیرهم در عظمت مقام به درجه ای بودند که محمد میرزا در محضرشان بدون استجازه حق جلوس نداشت تا چه رسد به این که با وجود ایشان دم از رتبه و شانی زند و یا به مقام سلطانی و اریکه ایرانی نشیند. ولی چون حاجی را صاحب مقامات و کرامات می دانست صدق این خبر را پذیرفت و به او ویقه به مهر و امضاء خویش داد که چون بر اورنگ شاهی نشیند او را دستور بزرگ دولت برگزیند و حلّ و عقد امور را به ید او سپارد تا به انفاس قدسیه اش حق به مرکز خود قرار گیرد و رسم و راه طریقت استوار آید. و بدین طریق ایام بگذشت تا آن که عباس میرزا نایب السلطنه در سفر خراسان وفات یافت و فتحعلی شاه از جهت علاقه خاطر که به او داشت منصب ولايت عهد را به هیچ یك از پسران خود نداد بلکه به محمد میرزا که پسر ارشد وی بود مفوّض نمود و بالاخره فتحعلی شاه در اصفهان وداع جهان گفت و محمد میرزا در طهران بر تخت شاهی نشست و در آغاز سلطنت برای غله یافتن بر موانع موجوده منصب صدارت و وزارت را به یگانه شخص عظیم مملکت میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی که عالم و فاضل و کاتب و شاعر بدیع المعانی و صاحب مقامی بزرگ در عوالم روحانی و در کفایت و سیاست ملک داری بی نظیر بود سپرد و آن مرد بزرگوار توانا در زمانی اندک تمرکز قدرت و سلطنت را برای محمد شاه آماده ساخته تمامت سران و گردنکشان مملکت را مطیع و منقاد نمود و اگر حسودان خود پرست وی را به حالت می گذاشتند موفق به اصلاحات عظیمه کشوری و لشکری و ادبی می گشت. ولی ناگهان ابر تیره شگفت آوری کرانه روشن این کشور را فراگرفت و محمد شاه غفله حکم به قتل آن سید جلیل القدر داد و حاجی میرزا آفاسی را بر جایش متمکن و مستقر ساخته زمام مهام امور داخلی و خارجی را به دستش سپرد. و از این وقت حاجی ذوالریاستین در اداره امور مملکت و ارشاد به مقام معرفت و طریقت گردید و فعال ما یشاء و متفنّد در عقیده و اراده شاه و مدعی مقام ریاست علم و عرفان و هدایت در عمل و ایمان و ملقب و مشهور به لقب شخص اول شد. و بانوی از خاندان سلطنتی را نکاح نمود و قری و



حاجی میرزا آقاسی



املاک بسیار به تصرف آورد! و هنوز ایامی مديدة نگذشت که حاجی برای صورت و سیرت عجیب و غریب منفور خاص و عام و انگشت نمای بین الانام گشت چه از طرفی دارای صورت و قیافه غیر مأتوس بود و از طرفی دیگر خوئی آتشین و متجازر و احساسی متلون و متغیر و لسانی غلیظ و شتم و حالی ناملائم و بی آرام داشت و بسا از اوقات در اثناء ملاطفت و تفقد حاش دگرگون، چشمانش از غایت خشم پر خون، رحمت و شفقتش مبدل به شتم و استعمال کلمات قیحه و قیحه می گشت و در مجتمع اعاظم دولت و ملت همین که بر یکی از امرا و علماء غصب می کرد فرمان می داد کلاه یا عمامه اش را از سر برداشته بیرون می آنداختند و با کلماتی وقیح و اشاراتی فضیح از قبل و دبر تفوہه می کرد و با این همه غالب ولات و زمامداران امور مملکت و دولت را از منتسبین و دست نشاندگان خود معین داشت به درجه‌ای که در السن و افواه انان شهرت گرفت که زنان حامله شبان های ماکوئی دست بر شکم خود گذارده سوگند به سر سرتیپ یاد می نمایند کنایه از اینکه زاده هایشان برای هم وطنی با حاجی سرتیپ شوند و تعصّب و نفرت ترک و فارس در بلاد ایران مخصوصاً طهران به درجه ای رسید که پس از فوت محمد شاه و اختفاء حاجی به حمایت یا مضادت با وی نزدیک به آن بود که فیماین شان مقاتله و خونریزی عظیمی واقع شود و چندین روز تر کی زبانان ناچار شدند که تکلم نکنند تا شناخته نگردن و مورد حمله نشوند و بالجمله در سنین ریاست حاجی میرزا آقاسی غالب سران مملکت چنان آزرده خاطر و متفرق گشتد که رغبت مداخله و مکالمه در امور دولت نداشتند<sup>۲</sup> و برای

---

ابنا به قول مؤلف روضة الصفاء حاجی میرزا آقاسی در مدت چهارده سال صدارتش ۱۴۳۸ قطعه از قری و بلوک املاک در نقاط متعدد ایران به تصرف آورد.

۲ اما جناب حاجی میرزا آقاسی چون به سبب سوء رفتار و زشتی گفتار از دانی و قاصی بر خویش هراسی داشت ایام اشتداد مرض و حالت احتضار و یا هنگام تجهیز و تکفین بر بالین پادشاه با داد و دین مطلقاً حاضر نیامد. در قلعه عباس آباد خویش جای کرد جماعت ماکوئی که در این مدت به استظهار حاجی با تقدس و صلاح مال و عیال ملهوفین و مظلومین را بر خود مباح تعذی و ستم را بر اهالی ایران موجب فوز و فلاح می دانستند و به این جهت خدمتش را ووجهه همت خود ساخته پروانه آن شمع و پروین مانند به گردش جمع بودند بنات النعش وار متفرق شده ورق دفتر حسن عقیدت را بر گردانیده خط باطل بر صفحه ارادتش کشیدند. اهالی دارالخلافه که به سالها از آن جماعت گرفتار آفت و مخافت بودند زمان فرصت را از دست نداده در مقام کیفر و انتقام بر آمدند. هر کاسب ذلیل بازاری بر سرتیپ و سرداری می تاخت و هر علیل بی فرهنگی یاور و سرهنگی را عربان می ساخت. ماصدق بیت قائم مقام

عالج مسکین هر که دشمن بد خواه      دشمن بد خواه

درین هنگامه سمت ظهور یافت آخر الامر از منازل ازعاج و از شهرشان اخراج نموده در باغ محمد حسن خان سردار پناه جستند. از آن سو جانب حاجی ناجی به نائب السلطنه شاهزاده عباس میرزا و به جماعتی از اعاظم و امرا نوشتجات خوش مضمون و پیغامات سراپا فسون مشتمل بر الترام وفاق و ترک نفاق فرستاد ولی اصلاً سودی بخشدید و فائده نداد. لاعلاج از عباس آباد عازم دارالخلافه شد که در خانه و منزل خویش سکونت جوید و از وزراء دول خارجه استعانت جوید. فغان آقای سرتیپ توپخانه که مستحفظ ارک سلطانی بود توافقش را مصلحت ندید با معدودی از همراهان به عزم آذربایجان عازم یافت آباد گردید. رعایا و سکنه یافت آباد با زمانه یار و شعار روزگار را آشکار ساخته رعایتی به ظهور نرسانیده به اهانتش پرداختند. چون از یافت آباد فتح البای روی نیافت رخ به بقعة امامزاده لازم التعظیم شاهزاده عبدالعظیم آورد. نورالله خان شاهسون در اثنای طریق جسراتی کرد ولی خسارت برد. حاجی به آن مکان فیض بنیان خویش را رسانیده و در آن حصن حصین متخصص شد از آن طرف میرزا یوسف مستوفی الممالک و میرزا محمد خان کشیکچی باشی و عباس قلی خان والی و محمد حسن خان سردار ایروانی و جمعی دیگر از مقریان حضرت و نام یافته گان دولت به عهد و میثاق اتفاق نموده که چون زمان ماضی به صدارت حاجی راضی نشوند مال و جان در این باب دریغ ندارند بالاجماع عرضه نگار و به حضرت مهد علیا مستدعاً و خواستار اعانت درین عزیمت آمدند. اموال موجوده بیویات حاجی میرزا آقسی را طومار مسجل نموده مقلع گردانیدند. دیگر از آن جمله شورش اهل بروجرد بود بر جمشید خان ماکوئی حاکم آنجا که بعد از استماع این خبر محنت اثر سر به شور و شر بر آورده اسباب و اموالش را تاراج او را در نهایت خفت و خواری ازعاج نمودند و همچنین اهالی کرماتاشاهان بر محبت علی خان حاکم طغیان کرده بعضی از متسبیش را برهم و عربان نمودند خود با معدودی منهزاً به اردوی همایون آمد. از آن جمله انقلاب مملکت فارس و شورش اهل شیراز بر حسین خان نظام الدوله و جماعت سرباز بود که شریری طالع رضای صالح نام پس از استماع این خبر به جانب شیراز رسپر گردید. حین ورود این مقدمه را در شهر متشر و مشهر گردانید ارازیل و اویاش هنگامه طلب سر به شورش نهاده دست اندازی به دکاکین بازار بزاری نمودند چون از سلوک ماضی حسین خان نظام الدوله حاکم آنجا ناراضی تغیر و تبدیلش را طالب و راغب بودند. در مقام کاوش با نوکران دیوانی و اخراج نظام الدوله از ارک سلطانی برآمدند عمال و اعاظم در تغیر حاکم زیاده از اواسط الناس جازم شدند. نظام الدوله ارک سلطانی را مضبوط ساخته به محاربه و مدافعته پرداخت. عزیزخان مکری سرهنگ فوج چهارم تبریزی با فوج قشقائی و فوج سمنانی و توبیجان دیوانی اتفاق نموده در مقام محافظت قلعه و محارست نظام الدوله برآمدند. نظام الدوله نیز کمال جلادت و متهای دلیری و رشادت به ظهور رسانید در این اثناء محمد قلی خان ایلخانی که به تازگی از نظام الدوله آزرده و دلگرانی داشت با هزار و پانصد نفر قشقائی و خشتشی وارد خارج شهر و در این باب با اهل شهر همراه و انباز گشت. مشیر الملک چون نظام الدوله را در ایام حکومت پیشکار بود با معاندین وی یار نیامد چندی در ارک سلطانی و زمانی در مسجد جدید و خانه امام جمعه مبرور به سر برد. عزیزخان سرهنگ در اصلاح و التیام نهایت سعی و اهتمام نمود ولی فائده نبخشود آتش فته بالا گرفت و قریب به چهل روز فرو نشسته ولی زیاده از شش هفت نفر نوکر دولت و ده دوازده تن از رعیت مقنول نگشت و درین اثناء امیر اصلاح خان نام پیشخدمت پادشاهی با فرمان قضایا جریان وارد گردید رفع مایقال شد مجادلت و مقاتلت به مصاحبত و مجالست تبدیل یافت. پس از چند روز احمد خان نائب ایشک آقسی نیز وارد گشت.

قدان قائم مقام مقتول به علت و جدان حاجی غیرمقبول دست از کار کشیدند و بعضی سر به طغیان بر آورده علم استقلال بر افراشتند و معدنک جمعیت ملایان از مجتهدين و شیخیه نیز از حاجی رنجیده شدند. چه عموم علمای ظاهریه را به چیزی نمی شمرد و تخطه کرده سخنان رکیک در حفشنان می گفت و محمد شاه در تمامت این احوال از جهت یماری و نقاوت و برای نفوذ حاجی در وی قادر بر اصلاح مفاسد نبود و غالباً اطلاع هم نمی یافت چه احدی جرئت عرض شکایت به پیشگاه سلطانی نداشت و اگر نادرأً معروضه ای به دست شاه می رسید حاجی به نوعی که می دانست و می توانست آن را بی ثمر و اثر می ساخت تا چون به سال ۱۲۶۴ ه.ق. محمد شاه در گذشت حاجی خویش را به بقعه شاهزاده عبدالعظیم افکنده مستخلص گشت و به این حیله مصون ماند و بالاخره از ناصرالدین شاه اجازه گرفته به کربلا و نجف رفته مجاور شد و به سال ۱۲۶۵ ه.ق. در گذشت.

آورده اند که ملا قربان شاعر مرثیه سرای معروف متخلص به بی دل از اهل روبار قزوین که سکونت در آن بلد داشت با آنکه هر گز احدی را مدح و یا هجا نگفت درباره حاجی میرزا آقاسی ریاعی به سلک نظم کشید:

نگذاشت برای شاه حاجی درمی  
شد صرف فنات وتوب هر یش و کمی  
نه مزرع دوست را از آن آب نمی              نه ... خصم را ازین توب غمی  
و ماشراح ظلم و ممانعت های او و دست نشانده هایش را نسبت به حضرت نقطه اولی در بخش سابق آورده و برخی از خطاب های قهریه و نفرین آن مظلوم را که در شهوری چند قبل از عزل و خذلان حاجی صادر شده برایش ارسال فرمودند ثبت نمودیم. و در این جانیز صورت دو توقيع دیگر که در سجن چهريق صدور یافت و خطاب اول به محمد شاه و دوم خطاب به حاجی و شارح اعمال و مخبر از مآلش می باشد درج می نمائیم.  
خطاب به محمد شاه:

---

حسین خان نظام الدوله را بر حسب فرمان محبوس نموده متظر ورود حاکم جدید گردیدند و حاجی میرزا آقاسی در شهر رمضان سال ۱۲۶۵ که ساکن عتبات عرش درجات بود روی به عالم آخرت نهاد.  
حقایق الاخبار ناصری

## بِسْمِ اللَّهِ الْمُتَكَبِّرِ الشَّدِيدِ

سبحانَ الَّذِي يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقَهَّارُ الْعَظِيمُ هُوَ الَّذِي يَقْضِي يَوْمَ الْفَصْلِ بِالْحَقِّ وَأَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْفَرَدُ الْجَبَّارُ الْمُنْيَعُ وَهُوَ الَّذِي يَدْهُ مَلْكُوتُ كُلِّشَاءِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْوَتَرُ الْأَحَدُ الصَّمَدُ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ اشْهَدُ اللَّهَ حِينَذِ بِمَا قَدْ شَهَدَ اللَّهُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَخْلُقَ شَيْئًا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ وَإِشْهَدُ عَلَى كُلِّ مَا ابْدَعَ وَمَا يَبْدِعُ بِمِثْلِ مَا قَدْ شَهَدَ عَلَيْهِ فِي سُلْطَانِ عَزَّتِهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْفَرَدُ الْقَائِمُ الْبَدِيعُ تَوْكِلَتْ عَلَى اللَّهِ رَبِّ كُلِّشَاءِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْفَرَدُ الرَّفِيعُ وَإِلَى اللَّهِ الْقَوِيِّ نَفْسِي وَإِلَيْهِ افْوَضُ امْرِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْحَقُّ الْمَبِينُ وَأَنَّهُ هُوَ حَسْبِي يَكْفِي مِنْ كُلِّشَاءِ وَلَا يَكْفِي مِنْهُ شَيْءٌ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَأَنَّهُ لَهُوَ الْقَائِمُ الشَّدِيدُ سُبْحَانَ الَّذِي يَرَى مَقْصِدَيِ حِينَذِ فِي سُجْنٍ بَعِيدٍ وَهُوَ الَّذِي يَشْهَدُ عَلَيَّ فِي كُلِّ حِينٍ وَقَبْلِ أَنْ يَبْدِعَ بَعْدَ حِينٍ وَأَنْكَ أَنْتَ كَيْفَ قَدْ قَلَّتْ بِلَا ذِكْرٍ حَكِيمٍ وَأَنْكَ أَنْتَ كَيْفَ صَبَرْتَ عَلَى النَّارِ وَأَنَّ اللَّهَ رَبِّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الشَّدِيدُ إِنْ أَنْتَ قَدْ عَزَّزْتَ بِمَا عَنْدَكَ فَإِنَّ هَذَا لَا يَلْتَفِتُ إِلَيْهِ أَحَدٌ مِنْ آمِنِ اللَّهِ وَآيَاتِهِ وَكَانَ مِنَ الزَّاهِدِينَ وَأَنَّ مِثْلَ حَيَاةِ الدُّنْيَا كَمِثْلِ كُلْبٍ مِيتٍ لَا يَجْتَمِعُ فِي حَوْلِهِ وَلَا يَأْكُلُ مِنْهُ إِلَّا الَّذِينَهُمْ كَانُوا بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرِينَ وَأَنْكَ أَنْتَ فَرَضْتَ عَلَيْكَ بِاَنَّ تَوْمَنَ بِاللَّهِ الْغَنِيِّ الْعَظِيمِ وَتَكْفُرُ بِالَّذِي يَدْعُوكَ إِلَى عَذَابٍ سَعِيرٍ وَلَقَدْ صَبَرْتَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَةٍ لِعُلُوكِ تَذَكُّرٍ وَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَهْتَدِينَ وَأَنْكَ أَنْتَ كَيْفَ تَجِيبُ اللَّهَ فِي يَوْمٍ قَرِيبٍ يَوْمَ تَقْوِيمِ الْأَشْهَادِ عِنْدَ رَبِّكَ رَبِّ الْعَالَمِينَ فَوَالَّذِي خَلَقَكَ وَأَنْكَ أَنْتَ إِلَيْهِ سَتَعُودُ وَأَنْ تَمُوتَ وَأَنْتَ عَلَى جَهَدِ آيَاتِ رَبِّكَ فَنَدْخُلُ فِي أَبْوَابِ الْجَحِيمِ وَلَا يَنْفَعُكَ مَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ وَمَالِكَ يَوْمَئِذٍ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ إِنْ أَتَقَ اللَّهُ وَلَا تَغَرَّ بِمَا عَنْدَكَ فَإِنَّ مَا عَنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْمُتَقْنِينَ وَإِنْ مَنْ عَلَى الْأَرْضِ يَوْمَئِذٍ كُلُّهُمْ اجْمَعُونَ عَبْدُ اللَّهِ فَمَنْ آمِنَ وَكَانَ مِنَ الَّذِينَهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ مُوقِنُينَ فَأَوْلَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَغْفِرْ لَهُمْ مَا قَدَّمُتْ أَيْدِيهِمْ وَيَدْخَلُهُمْ فِي رَحْمَتِهِ أَنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ وَإِنَّ الَّذِينَ اسْتَكَبُرُوا عَلَىٰ وَجَحَدُوا مَا أَكْرَمْنَا اللَّهُ بِفَضْلِهِ مِنْ آيَاتِ بَيِّنَاتٍ وَكِتَابٍ مِينَ فَأَوْلَئِكَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلْمَةُ الْعَذَابِ وَمَا لَهُمْ يَوْمَ الْفَصْلِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ فَوَالَّذِي يَدْعُ الْخَلْقَ ثُمَّ كُلَّ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ مَا مِنْ نَفْسٍ تَمُوتُ عَلَى بَغْضِيِّ أَوْ تَجْحِدُ مَا جَنَّتْ بِهِ مِنْ آيَاتِ بَيِّنَاتٍ إِلَّا وَيَدْخُلُ فِي عَذَابِ الْيَمِّ وَلَا تَقْبِلُ يَوْمَئِذٍ فَدِيَةٌ وَلَا لَاحِدٌ أَذْنَانِ يَشْفَعُ إِلَّا إِنْ يَشَاءُ اللَّهُ أَنَّهُ هُوَ الْجَبَّارُ الْعَزِيزُ وَأَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقَهَّارُ الشَّدِيدُ إِنْ أَنْتَ فَرَحْتَ بِمَا تَسْتَجِنِتِي فَوَيْلٌ لَكَ مِنْ عَذَابِ يَوْمٍ قَرِيبٍ لَمْ يَحْلِ اللَّهُ لَاحِدٌ إِنْ يَحْكُمْ بِغَيْرِ حَقٍّ وَإِنْ أَنْتَ أَرْدَتَ فَسْتَعْلِمُ مِنْ قَرِيبٍ وَإِنْ مِنْ أَوْلَ يَوْمِ الَّذِي أَخْبَرْتَكَ بِإِنَّ لَا تَسْتَكِبِرُ عَلَى اللَّهِ إِلَيْهِ يَوْمَئِذٍ قَدْ قَضَتْ أَرْبَعَ سِنِينَ مَا رَأَيْتَ مِنْكَ وَلَا مِنْ جَنْدِكَ إِلَّا ظُلْمًاً وَاسْتَكْبَارًاً شَدِيدًاً كَانَكَ أَنْتَ زَعَمْتَ أَنِّي أَنَا قَدْ

اردت متعاماً قليلاً و رئي ما كان ملك الدنيا و ما فيها عند الذينهم الى الرحمن ينظرون الا اقل من عين مية بل اقل من هذا سبحان الله عما يشركون بل انتي اردت ان تنتقم من الذينهم قتلوا امام حق شهيد ما قدر الله في الكتاب و ان ذريتهم سيلحقون بهم في عذاب سعير و ما صبرى الا على الله و انه هو خير ولئن و نصير و ما كهفي الا اياه و انه هو خير و كيل و ظهير و ان الان لابنك بانك انت قد اتبعت شيطاناً مريداً و لم يجعل الله عنده اقل من خردل من الرحمة وقد ارتد عن دينه بما حكم بعد حكم الاول بسجين بعيد هل سمعت من احد من قبل يسجن احداً من ذرية رسول الله في سور الذي كانوا اهلها جاهلين و انهم كفروا بولاية الائمة الذينهم بامر الله يعملون فعلى اي ذنب حكمت مثل هذا ان انت من المسلمين و على اي خطأ رضيت مثل هذا ان انت من المؤمنين بل على جدي غرت بما عندك فسبحان الله ربى العلى العظيم انه ليظهرهن امر الذي قدر و ما للظالمين من نصير ان كان لك كيد فاظهر و ما الامر الا من عند الله عليه توكلت و اليه انيب هل سمعت من احد من قبل حكماً بمثل ما انت صنعت من قبل و ترضى من بعد فوبل للظالمين مقصداً لك دليل على كفرك بالله و حكمك على الناس لك عند الله عذاب شديد و ان صبرى على الله و مقصداً لك يشهد على اني انا على حق يقين ان لم تحف من ان يظهر الحق و يبطل عمل المشركين فكيف لم تحضر علماء الارض ثم لم تحضرني لاجعلنهم مثل الذي بهتوا من قبل و كانوا من الجاحدين تلك حجتى عليك و عليهم انهم بالحق ينطقون فاحضر كلهم ان هم بمثل هذا يتکلمون فاعلم انهم على امر لا و ربى انهم لا يستطيعون و لا يتفكرؤن آمنوا من قبل و لا يشعرون و كفروا من بعد و لا يعقلون و ان انت اردت ان تسفك دمي فكيف تصبر و انك اليوم لقوى مكين تلك كرامة من عند الله على و نعمة من عنده عليك و على الذين يفعلون فطوبى لى ان احكمت مثل ذلك ثم طوبى لى ان رضيت مثل ذلك امر الذي قدر الله للمقررين فأذن و لا تصبر فان الله ربك لعزيز ذواتقام و لا تستحيي عند الله و ترضى بان يكون حجته على الكل بان يصبر في سور على ايدي المشركين فوبل لك و ويل للذينهم يومئذ يرضون بمثل هذا الذل المبين و ان على زعم الشيطان و كان على خطباً كبيراً لم يحل في مذهب الذينهم كانوا بايات الله مؤمنين ان يسجن احداً من ذرية الرسول و لا ان يظلم عليه ولو كان على ظلم شديد فهو الذي بدع خلقى ما شهدت على نفسي من ذنب و ما اتبعت الا الحق و كفى بالله على شهيداً فاف على الدنيا و اهلها و الذينهم يفرحون بمتاعها و هم عن الآخرة هم غافلون ولو يكشف الغطاء عن بصرك لتمشى الى بصدرك ولو تمشى على الثلج خوفاً من عذاب الله انه لسرع قريب فوالذي خلقك لو تعلم ما قضى في ايام سلطتك لرضيت ان لازلت من ظهر ايك و كنت من المنسين ولكن الان قد

قضى ما قضى الله ربِّك فويل يومئذ للظالمين كانك ما قرئت انت كتاباً ميناً و ان كنت على امر و  
انك انت لا تتبع فعلى امري و لك ما عندك ان لم تنصرني فكيف تخذلني و ان الى الله  
المشتكي و اليه متنه الامر في الآخرة والاولى و سبحان الله رب السموات والارض رب  
العالمين من كل ما يذكره كل العالمين الا الذينهم كانوا بامرها عاملين و سلام من عنده على  
المخلصين والحمد لله رب العالمين.

خطاب به حاجي ميرزا آفاسي:

### بسم الله القهار الشديد

اشهد الله و من هو عنده بأنه لا الله هو العزيز الحكيم و اشهد لما قد احاط به علم الله بمثل ما قد  
شهد عليه في جبروت عزته و ملوكوت عظمته لا الله الا هو الفرد القائم القدس المنيع و بعد  
الحمد لله الذي قد اختصني بما اختص به اولياته و اكرمني ما اصطفني به اصفيائه و حناني بما و هب  
به اولياته فله الحمد حمداً ينبغي لجلال قدس عزته و جمال نور طلعته حمداً يفوق به على كل  
حمد و يستعلى على كل ذكر و لا يستحق به الا اياته و لا ينبغي ل احد سواه و انه لهو العزيز المتكبر  
المستعان فكيف اقول و لمن اقول و بمن اقول و انك انت لا تستحي عن الله و تصر على النار و  
لاتخاف من غضب العجائب و لاترجو يوم الذي وعد الرحمن عباده الذي فيه يقضى بالحق فاصبر و  
ماصبرك الا على سخط الله اولم تتفكر من اول يوم الذي سمعت ما سمعت الى يومئذ كيف  
قضى عليك ساعاتك و دقائقك اتظن انك في عيش و راحة و عزة و كرامة لا و ربى الذي فلق  
الحجبة و برئ النسمة من اول يوم الذي سمعت فرض عليك بان تمشي على الثلج بصدرك الى  
الذى سمعت ذكره و تبين الحق عنده و تتبعه فويل لك و ما قدمت يداك افرحت بمقعدك و  
رضيت بعزمتك و ان ورائك ذلة عظيمة لاعز فيها و اشد العذاب و لاناصر لك فيه انظر كيف  
حکمت بمن هو الحجة عليك و على الكل سلام الله عليه و كان عنده آيات محكمة و براهين  
مؤكدة التي لا يقوم بها احد من اهل الارض و انه على حق محض بمثيل حق الذي كان الله عليه و  
رسله و اولياته و ان مبلغ عرفانك و وزن ارشادك لم يكن لدى بقدر مبلغ كفر فرعون لانه لما  
سمع بامر اراد ان يتبيّن و جمع على قدر قوته اسباب السحر لاثبات كذبه و ادعائه الباطل بين رعيته  
فوالذي خلق كل شيء بامرها لأنك انت ابعد موقفاً منه و اذل مقاماً عند الله عنه و ان الذين كانوا من  
قبلك ما صنعوا بمثل ما انت صنعت و ما حكموا بمثل ما انت حکمت كانك انت ما قرئت القرآن

لكم دينكم ولی دین ان كنت کافرًا فلک ما عندك ان لم تنصر الحق فكيف تخذله و ان لم تبعه  
فكيف تسجنه کأن الله ما خلق فى قلبك ذرة من الرحمة لا في وجهك اقل من ذلك العباء  
فاف لك و لم يقدر لك و نعمة الله و غضبه عليك و سطوه و سخطه كان دائمًا في حكمك ما عشت  
الآ بالنار و ما صبرت الآ عليها و كل ما صنعت بي كان الله صانع بي هو الذي قدر البلاء لوليائه  
اجرى القضاء لاحيائه وهو الذي كتب على ما كتب ولكن ويل لك حيث اجرى الله الشر على  
يديك و طويلى بما صبرت في سبيل ربى حتى اتاني اليقين و انتي انا ما كنت غافلا عن كفرك  
ولا محظياً عن طغيانك و ما رأيت من قبل الا شيطاناً مريداً ولا اريك الا جباراً عنيداً و انتي انا  
النور الذي اودعني الله في صلب آدم و امر الملائكة تعظيمًا له بان يسجد الكل لنفسه فسجدت  
كلهم اجمعون ولو كان واحداً او اثنين او ثلاثة بل الحمد لله الذي جعل اليوم عرفة الاذكياء  
مطهين و البلوغ الحكماء متبعين و العلماء الاتقياء مسلمين و الارواح المقدسة من اهل العز والبهاء  
ساجدين كانك انت لم تعرف احداً منهم ولكن اسمائهم معروفة و شمائتهم مرفوعة لم ينكرواهم  
احد من اهل العلم و الفضل ولا يسبوهم احد بالقول و العمل و كلهم يومئذ يلعنوك و يتبرئون  
عنك و كلهم الملائكة التي سجدت الله تعظيمًا لذلك النور و انتك انت ذلك الابليس الذي  
استكبرت من قبل و ما في جندك لم يكن عند الله الا نفسك و ان الذي انت ركبته هو اذتك  
الذي ملا شرق الارض و غربها فويل لك و لمن اتبعك كلكم اعداء لله و اصحاب النار خلقتم  
منها و ترجعون اليها. فما ايها الكافر البعيد و الجبار العريض فاعلم ان الله قد افتضحك بعلمك و ان  
الله سبحانه بحكمك قد اظهر ارتدادك عن دينك حيث كتبت يديك ما كتبت ولا يخفى عن  
اهله و قد فرثه ملائكة السموات و الارض و ما بينهما و شهدت عليها و كتب في كل الالواح  
بانك انت ارتدت عن دينك و اخترت الكفر على اهل مذهبك بمثل ما قال يزيد في شعره اظن  
انك قد افلحت ولكن الذينهم يدلون نظرهم في امرك يعرفونك ولا يشتبه عليهم امرك بانك  
لما اخترت اضل الانعام التي لم يك فوق الارض مثلها في الحمق و الضلال و جعلتهم صاحب  
السجن الاول و انهم قد رغبوا اليه و خضعوا لديه و استعدروا كلهم ما فعلوا به رأيت ان احداً منهم  
من بعد لم يتبعك في كفرك لذا رضيت ان تجعل حراسه عباد الذينهم على غير مذهبك و  
مذهبك و دون فتاويه و خدعك كفار لا يؤمنون بالله و رسوله و لا بالله فو الذي يعلم السر و  
يسمع النجوى انهم يتبرئون عنك و يلعنونك حتى سمعت باذني من هو اعلم بينهم بانك قد  
نزلت من شجر الكفر و عقد ماء وجودك بماء الشيطان فكفاك ذلك العار بان الكفار يطعنونك و  
يلعنونك و ظهر في السموات و الارض بان الذي هو من شجرة الرسول و ثمرة البطل على علو

معرفه و توحيده و ظهور تقديسه و تفريده سجن بابى اهل الكفر فانصف و صلَّى على اللذين  
امروا بسجن الملك فائِنْهُمْ لم يرضاوا بذلك العار بان يختاروا الكفار على من ولد في الاسلام  
فعليك لعنة الله و لعنة ملائكة السموات و الارض و ما بينهما اتريد ان تبطل الحق بحكم ظلم و  
انك انت كيف توقد يوسف النبي و موسى بن جعفر الوصي عليهم السلام لأنهما سجنا بغير حق  
و ما كان ذلك الا كرامة من الله على و موهبة من عنده لدى و سنة من سن اولياته في حق فاف  
عليك و على دينك و على الذى لم يلعنك بدينك ما دخلت سجن الثاني الا ليظهر كفرك و  
يعلن تعصبك لابن رسول الله في ملوك السموات و الارض كلها اتحذرني بالقتل و هو شعار  
الموحدين و سنة المصطفين فعليك لعنة الله ان استطعت و لا تفعل ثم عليك سخط الله ان  
استطعت و لا تفعل ثم عليك غضب الله ان استطعت و لا تفعل واني متوكلا على الله و ملجا  
اظهرى الى الله و ملقى نفسي بين يدي الله و هو حسبي نعم المولى و نعم النصير عليه توكلت و اليه  
انيب ولكن لعمري انك انت ما استطعت و ان نفسك اشقي من ذلك ولكن لم يكن مثلك في  
جندك و ان الذى خلقنى يحفظنى من سوء فعلك و يجعلنى في كهف رحمته و حصن قوته و  
عزته و الاى شرف مثل هذا يحب الله لي الشهادة و اختصني بما اختص اهل الولاية سيماء على امر  
مثلك جبار العين و الشيطان المريد الذى ما جعلك الله على مقعدك الا لعذبك به و ينتقم عنك  
به ولو لم اخاف عن الذين اتبعوني لاخبرنك باسمائهم و لارسلن اليك كتبهم و انهم لا يكاد  
يحسى و كلهم لا يلتفتون اليك و لا ينظرون الى مقعدك الا كأرض وقعت عليها مية و احاطتها  
الكلاب و انها يأكلون منها حتى تفرغ و انك و ربى اذل من هذا قد قضى من عمرك ما قضى و  
لم تستحي و ترضى بمن هو صغير السن مع ذلك العلو و العلم و الغناء و العز قد رضيت له بمتنهى  
الذى ما استطعت دونه و ان استطعت لاشك انك انت ما بقيت شيئا قد خرقت كل حجب الحياة  
و عارضت الجبار بكلمك و حاربت الفهار بحكمك ترسل الى عالم السنة خلع السلطة و تهب  
لطفل الذى لا يعرف الحر عن البرد منصب الجلاله و تأخذ عن صاحب ملك الدنيا و الآخرة الذى  
قد جعل الله جنده ملائكة السموات و الارض و حجته آيات كل شيء و لا تستحي عن الله و لا  
تأثير بقدر لمحه فما والله اكتسبت الا النار و ما اكتسبت الا رضاء الرحمن فلك ما عملت ولی ما  
صبرت فسيحكم الله بيني و بينك بالحق انه هو الواحد الفهار و انه لهو العزيز الجبار و حسبي الله ثم  
محمد ثم آل الله و كفى بالله على شهيداً سبحانه الله ربكم رب العزة رب كل شيء عما يصفون و  
سلام من عنده على الذينهم على ربهم يتوكلون و الحمد لله رب العالمين .

## اصفهان، ارض الصاد

از اقسام شهیره ایران در جریان وقایع این امر می‌باشد و قبل از برخی از متقدمین اشار قرب سطوع انوار از آنجا نمودند و بعضی از حجاج اصفهانی در سفر حجّ در کل لقاء حضرت باب اعظم کرده پس از عود به وطن خبر و بشارت دادند و سپس ملاحسین بشروعه اولًا حسب امر آن حضرت از شیراز به آن بلد وارد شد و دو بار دیگر نیز ذاهبًا و آئیا در شیراز چندی در آنجا اقامت نموده نشر دعوت بدیعه فرموده با سابقه مهمه که داشت عده ای از اهالی و هم سکنه اطراف را مهتدی ساخت و بالاخره در اواخر شهریور مطابق اواخر رمضان سال ۱۲۶۲ هـ. ق حضرت ذکرالله الاعظم از شیراز مهاجرت به آن بلد و تقریباً پنج ماه و ده روز اقامت نمودند و رسالت تفسیر سوره والعصر و اثبات نبوت خاصه و برخی از توقعات اخري در آنجا از قلم اعلى صدور یافت و بالاخره در ماه اسفند مطابق ریع الاول سال ۱۲۶۳ هـ. ق عده از غلامان شاهسون به سرداری باباییک بیات ماکوئی که حکومت گلپایگان و تویسرکان را داشت با موافقت و مسئولیت محمد یک تبریزی حسب الامر حاجی میرزا آقسی آن حضرت را از اصفهان به عزم طهران بردن.

و از امکنه تاریخیه امریه اصفهان یکی خانه میرسید محمد امام جمعه است که مدت چهل روز در آنجا اقامت داشتند و تالار آینه محل ضیافت و ملاقات مردم اصفهان و اطراف با آن حضرت بود و برخی از اصحاب در مدرسه نیم آورد اقامت جسته به اجراء اوامر مرجوعه از قبیل استنساخ آثار و آیات و ارسال و ایصال مکاتیب و توقعات پرداختند.

و دیگر بناء دارالحکومه و عمارت سرپوشیده که سؤال و جواب حضرت با عده ای از علماء به نوعی که در بخش پیش نگاشتیم در آنجا واقع شد و سپس مدت چهار ماه در آن عمارت مخفیاً بسر بردن و در کتاب بیان در شانش چنین فرمودند: «ولی اگر شجره حقیقت در مثل آن حجرات ساکن گردد آن وقت آن ذرات را مرایا می خوانند چنانچه ذرات مرایای اعلی مقعد عمارت صدری که در ایام ارض ص در آنجا ساکن بوده می خوانده و می خوانند.»

و شهر اصفهان چون پایتخت سابق سلطنت و اهم و اعظم مدن مملکت و مرکز حوزه علمیه و علماء و فقهاء ملت بود و موقعش اقضا داشت که حاکم کافی و مقتدری در آنجا حکمرانی نماید، لذا در آن ایام **منوچهر خان معتمددالدوله** با اختیار و اقتدار تام نظم امور آن حدود را عهده می کرد که از رجال مهم دولت محمد شاهی بود و عظمت مقام و اقدامش در کتب تواریخ دوره قاجاریه ثبت است و حاجی معین السلطنه تبریزی وصف احوال وی را به این مضمون نگاشت که منوچهر خان از شهزادگان گرجی و مسیحی بود و خاندانش به دین اسلام در آمده از وطن کوچیده به ایران مهاجرت و سکونت نمودند و تزد دولت صاحب نام و مقام و لقب شدند خاصه منوچهر خان به موجب لیاقت جبلیه خود طرف توجه مخصوص گشته به مناصب عالیه استغفال و ارتقاء جست و پس از فوت میرزا عبدالوهاب اصفهانی ملقب به معتمددالدوله و متخلص به نشاط لقب معتمددالدوله یافت و همواره مأمور حکومت های مهمه و امور خطیره گردید و فيما بین رجال دولت به عدالت گستری و رعیت پروری مشهور شد و چون فرزندی نداشت برادر زاده خود نریمانخان را به فرزندی اختیار و ملتم رکاب و نائب مناب خویش نمود و نریمانخان در عین غرور جوانی و فر حکمرانی به اقتدار عم عالیشان عزت و کامرانی داشت و از سطوت غیرت و قهاریت و عدل و نصفتش هراسناک بود تا در سال حکومت معتمددالدوله در گیلان برای عصیان و خطائی که مرتکب گشت دچار سرینجه غضبیش شده هلاک گردید و اجمال واقعه مذکوره اینکه روزی تنی از تجارت رشت به محضر معتمددالدوله حاضر شده اظهار داشت که امری خطیر واقع شده بایستی در خلوت محترمانه معروض دارد و منوچهر خان با وی خلوت نموده جویای ماویع شد شخص تاجر با رخی افروخته و دلی سوخته آغاز سخن نموده گفت از آنجائی که در دوره حکومت پر از عدل و داد شما اگر واقعه ناستوده ای وقوع یابد و نام نیک را از میان ببرد شایسته و سزاوار نیست و این نیز معلوم است که زمامداران مملکت و مأمورین دولت باید زنان و دختران انام را به منزله فرزندان خود دانند و اندک تعریضی نسبت به عصمت و ناموس مردم ننمایند اینک ماویع را نهانی معروض می دارم تا به تدبیر جلوگیری نمائید و معلوم و مفهوم احدی نشود هم نام و احترام من بر جا می ماند و هم جان و مال و عرضم از دست هوای نریمانخان خلاص گردد و واقعه این است که نریمان پیره زنی میانجی فرستاد و با حلیله ام سخنانی چند از در معاشقه به میان آورد و تمثای وصلت نمود و روز روشن به پاس نام و ننگ بر من تیره و تنگ شد چنانکه عزم اهلاک خود دارم منوچهر خان چون این بشنید و حقیقت حال بر او معلوم گردید آتش غیرت از اندر و نوش زبانه کشید و تلطیف و مهربانی نموده

گفت برو با حليله خود زندگانی کن و این باش که من در حفظ ناموس برایا از هیچ امری دریغ ندارم و تاجر مطمئن گشته الحاج بسیار در کمان سر نموده خارج شد و عصر همان روز معتمددالدوله در دارالحکومه با نریمان خلوت نمود و در حالیکه در تالار قدم می زد و نریمان با کمر و خنجر مرصع در حضورش بود از وی بازخواست کرده به دست خود با همان خنجر وی را هلاک نمود و گرگین خان برادر نریمان را به مقامش برگردید.

و در باب شجاعت و نیروی بازوی منوچهرخان مشهور است که مجتمعه مسی را با دو دستش لوله می کرد و گل فرش قالی را با دو انگشت گرفته بر می کند و به کرّات نزد محمد شاه بازو اش را بسته زوین به دستش دادند زوین را چنان بر دیوار نواخت که به اندازه چند انگشت فرو نشست و نیز صاحب عقل و تدبیر و فیر و مال و مکنت کثیر بود و به لقب تاج وزراء تجلیل و تعبیر می شد و در کتاب ناسخ التواریخ مسطور است که چون محمد شاه برای جلوس بر اریکه سلطنت از تبریز به طهران می راند مصاریف لازمه مهیا نبود عاقبت بیست هزار تومان قرض کرده موکب همایونی را حرکت دادند و همین که به زنجان رسید معتمددالدوله که حاکم گیلان بود به استقبال شناخته به حضور شاهی وفود یافت و چهل هزار تومان از مسکوک با اسپی خجسته نام پیشکش گذراند و حاضرین نام خجسته را به فال نیک گرفتند و نیز در کتاب روضة الصفا بدین عبارت نگاشته است که در سال ۱۲۵۷ ایالت اصفهان به منوچهرخان گرجی حاکم سابق کرمانشاهان که امیری کبیر بود مفوض افتاد و لرستان و عربستان نیز بدان انضمایم یافت و در قوت عقل و سیاست و شدت کفایت و شجاعت و کثرت ثروت و جمعیت منوچهرخان همین دلیل بس که مدّت چهارماه حضرت ذکرالله الاعظم را در عمارت مربوطه به حکومت خود در اصفهان به نوعی که مرضی خاطر آن بزرگوار شده مخفی از انتظار اعداء نگهداشته محافظت نمود و به این طریق سهل و آسان نیز آن چنان فته را خاموش کرد و بالاخره به آن بزرگوار عرض نمود اگر اجازت فرمائید تو انم تا دو سال با دولت ایران محاربه نمایم و این امر را به قهر و غلبه نفوذ دهم و می خواست با ایل شاهیسون و بختیاری که تحت اطاعت شدند شاه را مجبور به تسليم امر آن حضرت نموده دخترش را به ازدواج آن بزرگوار درآرد [۸] تا قوت ظاهریه و معنیه توأم شده کشور و لشکر و قدرت و مدنیت ایران را عظمت و شوکتی محیر العقول حاصل گردد و این امور بر محمد شاه و حاجی میرزا آقسی پوشیده نبود ولی سیاست وقت جز به تسامح و عدم معارضه با او اجازت نمی داد.

گویند وفات فجائی معتمدالدوله در چنین موقع به اثر اقدامات سریه بود که برای هلاک وی تهیه نمودند و ملا جعفر قزوینی حکایتی بدین مضمون نوشت که چون ملاهای اصفهان به مناظره و مجاجه با حضرت حاضر نشدن و تکفیر نمودند این قضیه بر آن بزرگوار گران آمد<sup>۱</sup> و برای امتحانشان به طریق بدیعی مبادرت فرمود و از آنجائی که در بدو ظهر حسب الامر کلمات حق جدید را با رنگ قرمز می نوشتند و صحف آیات بدیعه بلون مذکور فیما بایه و غیرهم متداول و معروف گشت چنانچه همه می گفتند آثار بایه به رنگ سرخ نوشته است در این موقع حضرت امر فرمود صحیفه سجادیه را با رنگ قرمز و بر کاغذهای مرسوم نوشتن و صحیفه بایه را با مرکب سیاه بر کاغذ ترمه اعلی به خط نسخ زیبا نگاشتند و هر دو صحیفه را مذهب و مجلد کرده نزد ملاها فرستاده گفتند برای تفکیک حق از باطل آنچه بر شما درباره این صحائف مفهوم و معلوم است به خط خویش بنویسید و مهر و امضاء کنید تا بر همه معلوم باشد و ایشان بر صحیفه سجادیه به خط خود نوشتن که این کلمات کفر محض و قائل و صاحب آن کافر مطلق است و بر صحیفه بایه نگاشتند که نور صرف و قائل آن تالی درجه نبوت می باشد و منوچهر خان حاکم صافی ضمیر و صاحب قلب منیر بود روزی ملاها را در مجلس طلیید و صحیفه ها را حاضر نموده با ایشان تکلم کرد در جواب به همان نوع که نوشتن گفتند پس معتمدالدوله امر داد نسخه ای از صحیفه سجادیه حاضر کردند و با صحیفه به رنگ قرمز مقابله و مطابقه نمودند و کلمات امام سجاد را نوشتند و از سرزنش معتمدالدوله خجل شدند و این مطلب را به حاجی میرزا آقاسی نوشند.

و صاحب ناسخ التواریخ ایمان و حمایت معتمدالدوله را از حضرت به این عبارت نوشت که معتمدالدوله در حق باب مشتبه شد و بالجمله گویند منوچهر خان بیش از شش ماه مريض و بستری ماند و در اوائل يماریش حاجی میرزا آقاسی برای معاندت که با او داشت حکمرانی برای اصفهان معین کرده بفرستاد ولی مأمور مذکور مدّت شش ماه در قم و کاشان با کمال بیم و انتظار

---

آورده اند که چون در محضر منوچهر خان حسب میش بدخی از علمای اصفهان با حضرت اعلی سؤال و جواب داشتند از آن جمله ملا مهدی خلف حاجی کلباسی پرسید که آیا خطابات فرآنیه متوجه است به موجودین و حاضرین فقط پس غائین را تکلیفی نیست و یا به غائین و غیر موجودین نیز توجه دارد با وجود این که غائین و غیر موجودین عقلاء طرف توجه و خطاب واقع نمی شوند؟ حضرت جواب فرمودند که در پیشگاه علم الهی غیاب و فقدانی تحقق ندارد. ملا مهدی نقل قول پدرش را نموده گفت مرحوم آقا چنین فرمودند و معتمدالدوله از عقل او متأثر شده گفت بس است مطلب واضح و معلوم گشت.

ماند و جرأت ورود به مرکز مأموریت خود نکرد تا بعد از وفاتش رهسپار گشت و وفات وی در اصفهان به سال ۱۲۶۳ ه. ق واقع شد و اموالش را دولت ضبط نمود و جسدش را به قم برده دفن کردند و کلماتی در شان وی از قلم اعلیٰ ضمن توقيع خطبه القهریه و توقيع به محمد شاه مندرج است که حسن نیت و خلوص ايمانش را واضح می نماید و ما صورت توقيع را در بخش سابق ثبت کرده کيفيت اخلاص و حمايت معتمددالدله را نگاشتيم.

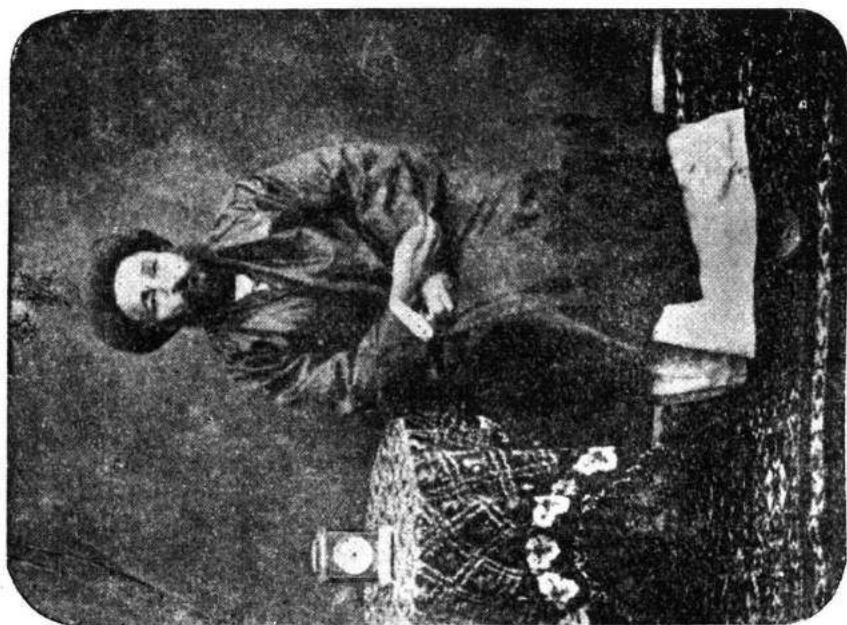
واز علماء و فقهاء آقا میر سید محمد سلطان العلماء، امام جمعه، از ملایان متمول متند  
درجه اول نزد دولت و ملت عزت و احترام تام داشت به درجه ثی که عزل و نصب حکام  
اصفهان غالباً به ميل و اراده اش صورت می بست و دیگر ملایان ناگزیر از مراءات جانب  
خطارش بودند آورده اند که در اعياد و دیگر ایام مهمه حسب الرسم در تالار بیرونی عمارتش  
که حوضی بزرگ در وسطش بود می نشست و انبوه انام از علماء و دولتیان و تجار و غيرهم  
گروه گروه داخل شده مصادفه کرده غالباً دستش را می بوسیدند و هر کس مقداری سیب و  
نارنج و لیمو و غیرها نزدش می نهادند و در جای خود می نشستند و او فواكه را استشمام کرده  
به حوض پر از آب می انداخت و ساعتی نمی گذشت که حوض مملو از میوه شده میوه ها را  
می بردند و این عمل چند بار تکرار می یافت و میوه فروشان فواكه آن حوض را در هر روزی  
در ایام مذکوره به مبلغ صد تومان از امام می خریدند و فروخته انتفاع می بردند و نیز در روزهای  
مذکور رسم چنین بود که خدام امام برای حاضرین مجلس در سر هر ساعتی مجامعاً منتظمآ  
شصت عدد قلیان مجلل و زیبا با سر قلیان های مرصع و مطلأ وارد و حاضر می ساختند و در طول  
مدت اجتماع در هر نوبت قلیان ها و سر قلیان های دیگر به عدد و کيفيت مذکور و جلال و  
زیبائی مشهور به مجلس می آوردنند چنان که هیچ قلیانی بیش از یکبار در مجلس دیده نمی شد و  
با حضرت ذکرالله الاعظم در مدّت چهل روز که در خانه اش میهمان بودند در مراءات وظائف  
میهمانداری و در حمایت و تجلیل کوتاهی نکرد و رساله تفسیر سوره والعصر را حسب اقتضایش  
صادر فرمودند. تا چون مکتب آقا سیدمهدى امام جمعه طهران که به دستور حاجی میرزا آفاسی  
در منع و تحذیر نوشته به وی رسید دست از حمایت و رعایت کشید و امام گرچه تا  
آخرالحيات نزد انام اظهار ايمان نسبت به اين امر نکرد ولی با مشاهير احباب به کمال بشاشت و  
انبساط ملاقات و در مخاطر و مهالك حمایت نمود و مظلومين را از چنگ ملایان و دولتیان  
ستمکار رهائی داد و در هر بار که حکومت اصفهان از وی منع و ردع و قلع و قمع بايان را

خواست تی چند از شیخیه تابعین حاجی محمد کریم خان را نشان داد و همین که عرضه داشتند که این نفوس حاجی محمد کریم خانی هستند نه باای در جواب گفت من باای را نمی شناسم چه که پنهان اند ولی این گروه باای نابالغ فاسد شده می باشد دروغ می گویند و نفاق می کنند و امام در سال ۱۲۹۱ هـ ق در اصفهان وفات یافت و برادرش میر محمد حسین امام جمعه شد و شرح احوال و اعمالش را در بخش ششم می آوریم.

و از فحول علماء مجتهدین و فضلاء معتمدین **ملا محمد تقی شهری هروی** استاد در تدریس قوانین الاصول که میرسید محمد امام جمعه در غالب مضلات مسائل شرعیه از او استمداد و استفاضه کرده امور شرعی و قضائی محضرش به واسطه او اداره می شد و او اظهار ایمان به حضرت ذکرالله نموده رساله صحیفة العدل را از عربی به فارسی ترجمه نمود و در ایام سجن آذربایجان عرائض به محضر اعلی فرستاده توقيعات به عنوان وی صادر گردید ولی در بحبوحة فتن و امتحانات الهیه بیم و وهم او را فرا گرفته تغییری در احوالش حاصل شد و چون در کربلا در گذشت احدی از ملایان حتی شاگردانش بر جنازه اش حضور نیافتند و آخر الامر شیخ زین العابدین مجتهد مازندرانی با دست خود غسل و کفن کرده نماز خوانده برده دفن نمودند.

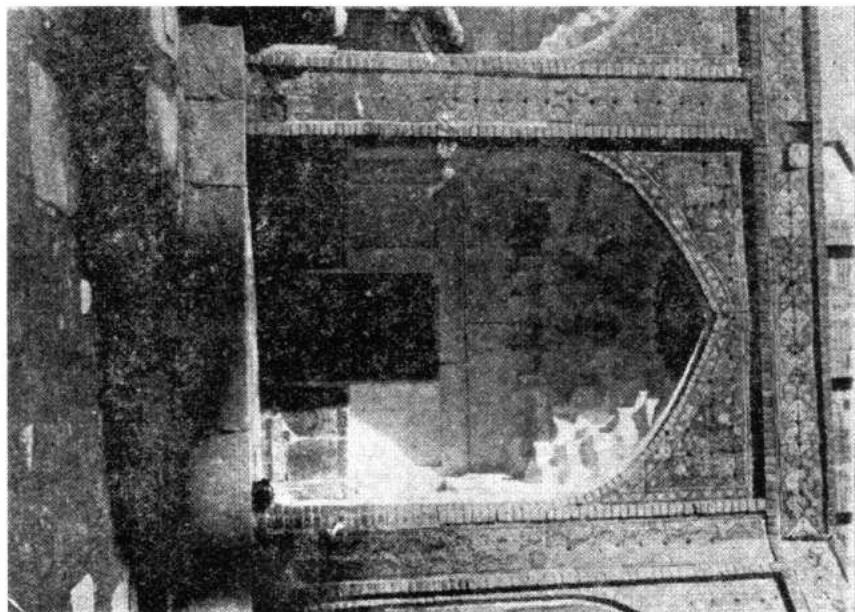
و از مشاهیر بایان اصفهان **میرزا محمد علی نهری** و برادرانش **میرزا هادی** و **میرزا ابوالاهیم** پسران حاجی سیدمهدی نهری بن حاجی سید محمد هندی بودند و حاجی سید محمد اصلاً از اهل زواره اصفهان در ریغان جوانی مهاجرت به هندوستان نموده با خاندان ثروتمندی از شیعیان آنجا وصلت کرده صاحب مکنت و ثروت بسیار شد و پس از فتوش پسرش حاجی سید مهدی از هند انتقال به نجف جست و دکاکین و خانه ها و حمام و کاروانسرا و غیرها تأسیس نمود و مالک ضیاع و عقار بسیار شد و نهر آبی برای شرب اهالی احداث کرده به این جهت معروف به نهری گشت و پیرو عقیدت شیخ احسانی گردید سپس به موطن خود اصفهان رفته اقامت نمود و محترمه ای را که با زوجه حاجی سید محمد باقر حججه الاسلام شهر قربات داشت و آن هر دو از شیخیه بودند ازدواج نمودند و پسران مذکورش در آنجا متولد شدند و به حد رشد رسیدند و میرزا محمد علی به کسب علوم رسوم مشغول گشت و در مدرسه کاسه گران شب و روز بسر برد و پس از مدتی برای تکمیل تحصیل عازم عراق عرب شد و به کربلا در حوزه درس حاجی سید کاظم رشتی در آمد و در آنجا تأهل نموده اقامت جست و پسر دیگر حاجی

آقا میرزا حیدر علی اردستانی

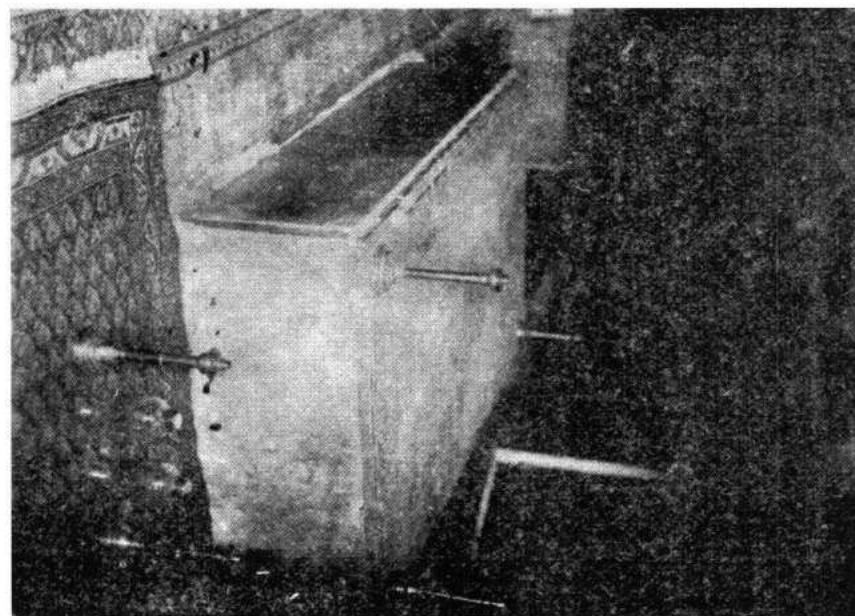


میر سید محمد امام جماعت اصفهان





مقبرة منور جهر خان

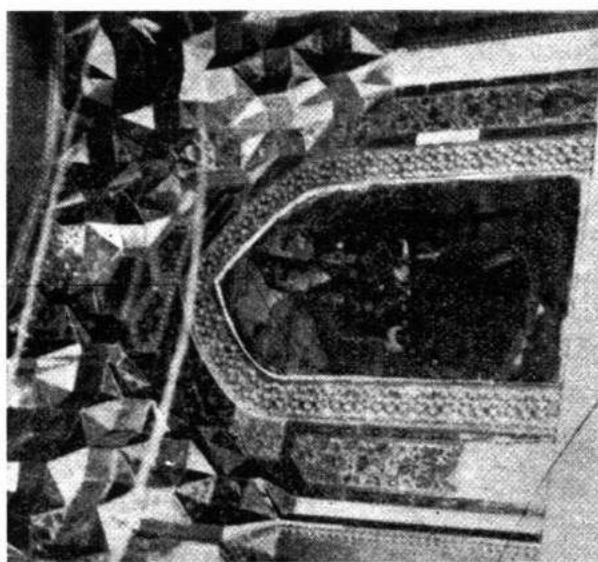


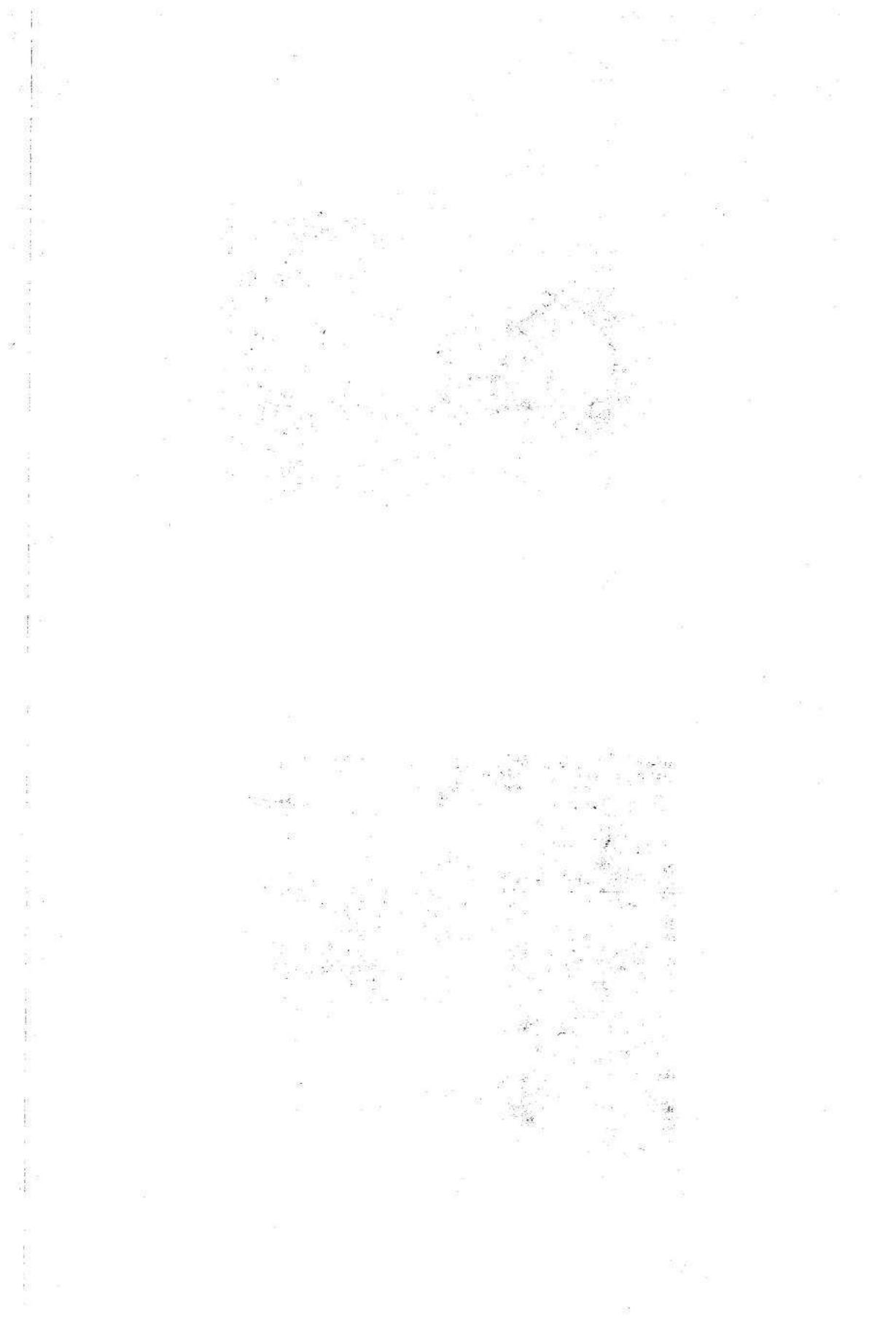
مقبرة منور جهر خان محمد الدواد

مير محمد حسين امام جمعة اصفهان



منوچهر خان مقتضى الدوله





سید مهدی آقا سیدهادی در اصفهان معروف به قدس و تقوی و عبادت و انزوا گشت و نزد ملاها از عدول و ثقات محسوب گردید و حجۃ الاسلام مذکور او را دوست داشته برادرزاده خود خورشید ییگم که دوشیزه تحصیلات علمیه کرده و تربیت دینیه یافته و در خانه اش بود به جای نکاح وی در آورد و به این طریق آقا میرزا هادی متوقف در اصفهان شد ولی بالاخره او نیز با عائله اش به کربلا رفته مقیم گردید و هر دو برادر از اصحاب و تلامذه سید رشتی و خانواده شان از عائلات شهیره شیخیه در کربلا بودند و ایامی که حضرت باب در کربلا می زیست چندبار آن بزرگوار را حین اداء زیارت امام حسین در باب حرم و نیز در حوزه درس حاجی سید کاظم دیدند و آداب زیارت و حال خضوع و رقت قلب و جلالت مقام آن حضرت و نیز احتراماتی که سید رشتی می نمود نظرشان را متوجه و معطوف داشت و میرزا هادی را مکرراً در دل گذشت که تواند حجت موعود این سید جمیل جلیل باشد تا چون ندای بدیع از شیراز مرتفع شده به سمعشان رسید به برادرش میرزا محمدعلی گفت همانا صاحب نداء همان جوان سید شیرازی است و هردو به عزم شیراز شتافتند ولی درین طریق خبر یافتند که حضرت به مگه رفته عودت به شیراز می فرمایند و با جانب ملاحسین بشرویه و جمعی از اصحاب و احباب تصادف کرده به عرفان و ایمان کامل کامیاب گشتند و بالاتفاق به اصفهان رفتد و بعداً روانه شیراز شده چندی به زیارت و استفاضه از حضرت برخوردار گردیدند و همین که فتنه در شیراز برخاست حسب الامر بیرون آمدند و میرزا هادی به کربلا برگشت و میرزا محمدعلی به اصفهان مراجعت و اقامت نمود و بیود تا خبر فوت زوجه اش در کربلا رسید و دیگر عودت به کربلا نکرده در وطن به مدرسه کاسه گران اقامت جست و دختر حاجی آقا محمد نام از تجار را ازدواج کرد و میرزا هادی نیز از کربلا به اصفهان وارد شد و در ایام توقف حضرت در اصفهان مکرراً در ک زیارت و استفاضه کردند در خانه برادرشان میرزا ابراهیم که نسبتاً مالدار بود ضیافت نمودند و خود حکایت آوردنند [۹] که میرزا محمدعلی تا آن هنگام فرزندی نداشت رجا کرده حسب الاشاره از سؤر مبارک خورد و محترمه کریمه منیره خانم که در بخش پنجم شرحی از احوال او را می آوریم منعقد و متولد گردید و میرزا ابراهیم در عین حال شهرت به ایمان بدیع نیافت و آقا میرزا هادی بعداً در ایام سجن ماکو به عزم زیارت رفته به آرزوی خویش رسیده عودت به اصفهان نمود و زوجه محترمه اش خورشید ییگم که در کربلا نزد سید رشتی تلمذ کرده دارای مقامات عالیه علمیه دینیه گشت. پس از وفات سید نزد جانب قرآن تلمذ و ارادت گرفته به لقب شمس الضحی مشهور شده مصاحت و معاشرت مديدة و عرفان و ایمان اکید یافت و نوبتی

که اعداء در کربلا به عزم تعرّض به آن جناب شورش کرده به خانه اش هجوم برداشتند او را به اشتباه گرفته سنگسار نمودند و هنگام مهاجرت آن جناب از کربلا به بغداد و سپس به ایران همه جا تا قزوین ملازم موکب بود و میرزا هادی از سفر ماکو مراجعت کرده در قزوین وی را یافته با خود به اصفهان برد و چون امر «علیکم بارض الخاء» به باییه رسید هر دو برادر از اصفهان عازم مشهد شدند ولی هنگامی به بدشت رسیدند که فته خراسان خاتمه یافته جمعی از اصحاب در آنجا مجتمع بودند و واقعات را بسر برداشتند تا در نیالا از هجوم و شورش اهالی هزار جریب مازندران به میرزا هادی ضرب و صدمه شدیده رسید و دو برادر خود را به کناری کشیده در خرابه پناه گرفتند و به نوعی که در بخش سابق آوردیم میرزا هادی متوفی و مدفون گشت و نیل زرندی چنین نوشت که میرزا هادی بعد از بدشت تا اشرف (بهشهر) با حضرت قدوس بود و در آنجا به وی امر فرمودند که در حزب جناب باب الباب از خراسان به مازندران ورود نماید ولی در همان آیام در دهات نزدیک بارفوش مریض شده در مسجدی بی معین و پرستار وفات کرد و بالجمله میرزا محمد علی تنها به طهران و اصفهان برگشته کماکان اقامت نمود و خورشید بیگم شمس‌الضحلی نیز در اصفهان مقیم شده به تبلیغ همت نهاد و میرزا محمد علی پسران ارجمند میرزا ابراهیم را که بعداً به مقاماتی رفیع رسیدند هدایت نمود و از آنان دو دمانی جلیل در این امر بدیع پایدار گردید که سالها برقرار و نامدار شدند و به انوار عظمت و شهرت درخشیدند و از میرزا ابراهیم چهار پسر و از میرزا محمد علی یک پسر و سه دختر و از میرزا هادی پسر و دختری باقی ماند و ما خاتمت احوال سعادت اشتمال این خانواده را در بخش ششم می‌نگاریم.

دیگر از متقدّمین باییه اصفهان  **حاجی سید جواد** از اهل علم و فضل و از خاندان علماء و معتقد شیخ احسائی و سید رشتی بود و مانند دیگر همروزان شب و روز در انتظار ظهور موعود می شمرد و پیوسته نداء به دعاء ندبه مرتفع می کرد و چون از برخی منجمین بشارت ظهور در سال ۱۲۶۰ شنید و احادیث داله بر معاندت و معارضت ملایان و فقها را در کتب اخبار و آثار دید از مآل خود احتیاط و نگرانی داشت و بیانات و علامات واردۀ در حق آن حضرت از قبیل مفلج الثنایا... و فی خدّه خال... و فی ضحکه صوت و امثال‌ها را در ضمیر گرفت تا از عرفان و ایمان محروم نماند و تقریباً سی و هشت سال داشت که سال ۱۲۶۰ در رسید و ندای ظهور را از افق شیراز بشنید و به شتاب تمام قطعه ملکی را فروخته به عزم حج رهسپار شیراز گشت و از حالات حضرت مستفسر گردیده دانست که به عزم مگه سوی بوشهر رفتند پس بدان سو شافت و

هنگامی رسید که حضرت با کشتنی سوی مسقط روانه بودند و با اوین کشتنی روانه گردیده در مسقط ورود نمود و دانست که در خانه والی اقامت دارند لاجرم غسل و تنظیف و تجدید لباس و تعطیر کرده به خانه والی در آمد و حضرت را در حجره با والی در حالی که غلام حبشه با بادزن باد می زد یافت و او را امر به جلوس فرمودند و علامات مذکوره را در آن بزرگوار دید و در اثناء که عمامه را از سر انداز که حرکت دادند خال را نیز مشاهده کرد و مؤمن و منجب گشت و سپس در موقع متعدد طی مسافرت فائز به حضور گردیده بر عرفان و بینائی یغزود نوتی در مجلس روضه خوانی حال بکاء و تکرار عبارت بابی انت و امی یا ابا عبدالله و نهی روضه خوان را از اینکه از نص حديث خارج شده از خود تصرفاتی نماید مشاهده کرد و نوبتی در مجلس ضیافت که پلو کشمکش مهیا بود سؤال از تناول آن نمود جواب فرمودند باسی نیست و نیز سؤال از طریق عرفان به آن حضرت کرد فرمودند آیا به شیخ و سید چگونه عرفان یافته عرض کرد از طریق معاشرت فرمودند اینجا نیز به همین طریق رفتار کنید و نوبتی به زیارت آن حضرت رفت و حضرت قدوس حاضر بوده تلاوت آیات بدیعه می نمود و خواست قطع نماید و آن حضرت امر به ادامه فرمودند و حاجی سید جواد نظر به حدیث مؤثر که اسمی اصحاب در صحیفه نزد حضرت قائم مسطور است از ثبت نام خود پرسید جواب فرمودند که نام تو در صحیفه ثبت است و نیز چند بار در جمعیت فزون از شمار حجاج و ناسکین که در آن سال حج اکبر به اعمال مشغول بودند به نظر دقیق نگریست و همه را ناچیز دیده آن حضرت راحی قدیر و قائم بی نظر مشاهده کرد و بالجمله بعد از اتمام مناسک و اعمال در یک کشتنی مراجعت کردند و حاجی سید جواد در بوشهر از آن حضرت اجازت گرفته از طریق بصره به زیارت اعتاب ائمه عراق رفت و چون به اصفهان برگشت پیوسته لسان به مدح و وصف آن بزرگوار گشوده داشت و مورد تعرض و تعلی اجهال و متعصیین بود و مآل احوال او و خاندانش را در بخش ششم می نگاریم.

و دیگر آقا سید عبدالرحیم که نخست به ملاقات و مکالمه با جناب باب الباب در آنجا ایمان حاصل کرد و در ایام اقامت حضرت در خانه امام جمعه متولیاً فائز به لقاء آن بزرگوار شده مزید ایمان یافت و در بدشت حضور داشت و در ایام ارتفاع هنگامه قلعه مازندران به عزم نصرت اصحاب رفت و حسب الامر باب الباب مأمور به سیر و تبلیغ در اطراف مازندران گشت و نیز کراراً با قرة العین در ایام آزادیش و هم در ایام توقفش به خانه محمود خان کلاتر طهران

ملاقات نمود و نیز توقع مشهور المهزء از قلم اعلی برای وی صدور یافت و خاتمه احوالش را در بخش ششم می آوریم.

و دیگر از معاريف باينه اصفهان  **حاجی محمد رضا** بن حاجی زین العابدین جواهری کاشانی از تجار محترم در اصفهان و بغداد و غيرهما مراکز تجارت داشته زوجات متعدده اختیار کرد و بسا از ایام سال را در بغداد بسر می برد و به مقتضای اخلاص در عقیدت غالباً ظهور موعود منتظر در خاطرش می گذشت و شبی در عالم رؤیا حضرت صاحب العصر و الزمان را در حرم مطهر امام شهید حسین بن علی (ع) مشاهده کرد که با کمال و جمال و ادب و احترام تام مشغول به اداء زیارت است و قطرات اشک از دیدگان مبارکش جاری می باشد و به وی اظهار ملاطفت و عنایت فرموده با خود به سفر حج همراه برد و یک سال بعد از رؤیای مذکور در ایامی که حضرت باب اعظم در کربلا بودند در حرم امام حسین به زیارت آن بزرگوار رسید و عین آنچه را که در عالم رؤیا دید و از لسان آن حضرت شنید مشاهده و استماع نمود و عاشق دلباخته گردید سپس چون به عزم حج روانه مگه گشت همسفر با حضرت واقع شده در موقع عدیده به شرف حضور رسیده ایمان و انجذاب یافته به ایران عودت نمود و شیفتۀ جمال محبوب بوده همه جا از خوارق عادات و کمالاتش بیان می کرد لذا دچار تعرضات و بیلیات بسیار از اعداء خصوصاً از اقرباء و خویشاوندان خود گردید و خسارت شدیده به امور تجارتی وارد شد و در فتنه سال ۱۲۶۶ هـ در طهران به تفین متسینیش گرفتار گماشتگان دولت شد و به حبس انبار افتاد و مدت پانزده یوم در کمال شدت و مشقت بسر برد تا به واسطه شفاعت شخصی از ارامنه که با وی دوستی داشت به بذل مبلغ چهار هزار تومان از خطر قتل رهائی یافت ولی بنام بابی مشهور و پیوسته معرض تعدی و تطاول جمهور بود و گاهی در اصفهان و کمره و گهی در بغداد و غیره بسر می برد و پس از واقعه شهادت کبری به غایت متأثر و متغیر الحال گشته بیش از پیش مورد تعرضات خویشان پر نیش خویش گردید و به سال دیگر سفری به بغداد نموده مراجعت به ایران کرد و گرفتار دولتیان گردیده محبوس و مقتول گشت و تفصیل آن را در بخش لاحق ضمن شرح واقعه مذبحه سال ۱۲۶۸ می نگاریم.

و دارالتجاره و املاک و اموال و خانه های وی را که در بلاد متعدده از بغداد و کمره و طهران و غيرها داشت معاندین از خویشان از قبیل خواهر و خالو زاده و غيرهم تصرف کردند و حکام و دولتیان و مردم دیگر نیز از آن کالا حصه ای به یغما بردن و سن حاجی در آن هنگام متجاوز از

سی و چهار سال نبود و از مایین اولاد متعددش یک پسر و دختر در این امر نامور شدند و از پرسش که آقا محمد جواد نام داشت خاندانی در امر ابھی برقرار ماند و دخترش آغا یگم مشهور به لقب ارباب زوجه آقا میرزا مؤمن از شهیرات مؤمنات بود و آقا میرزا مؤمن و زوجه مذکوره اش هر دو به غایت قوت ایمان و استقامت منصف بوده تحمل مشقات بسیار در راه عقیدت نمودند و آغا یگم در سال واقعه مذکوره در بدایت جوانی به حواله نکاح آقا میرزا مؤمن مذکور در کاشان می زیست و حاجی محمد رضا هنگام رفتن از اصفهان به طهران چون به کاشان رسید محض احتیاط از مردم در باغی بیارمید و آقا فتاح نام مستخدم خود را فرستاده به دختر و داماد خبر داد و آنان لمحه ای چند به دیدار پسینش نائل گشتهند و نیز چون در سر پل قرب بلده قم گماشتنگان دولت حاجی را گرفتار کردند اسبش را به فتاح مذکور داده امر نمود که به سرعت به کاشان نزد آقا میرزا مؤمن رفته به او گفت که حاجی یقیناً در خطر خواهد بود و لازم است به کمره رفته رفیه نام زوجه میرزا یحیی ازل را که به حاجی سپرده بود و نزد وی در کمره می ماند با خود به عزم مازندران بردۀ به قوم و عشيرتش تسلیم دهد و آقا میرزا مؤمن نیز چنان نمود و بیان احوالشان را در بخش های لاحقه می آوریم.

و دیگر از معاريف باليان اصفهان **میرزا حيدر على** از سادات اردستان پسر خواهر میرزا محمد سعيد فداء شاعر شهری بود و در وطن به ملکداری و زراعت و فلاحت می زیست و هنگام ارتفاع صیت امر جدید در اصفهان به واسطه ملا حسین بشرویه فائز به ايمان گردید و سبب هدایت جمعی در اردستان گشت و ایامی که حضرت ذکر در اصفهان به خانه میرسید محمد امام جمعه اقامت داشتند چندین بار شرف حضور نزد آن بزرگوار یافت و ما در بخش سابق عزیمتش با شش تن احباب اردستانی برای التحاق به اصحاب خراسان و سپس رفتشان به قلعه مازندران و شهادت همراهان و کیفیت استخلاصش را نگاشتیم و در هنگام واقعه شهادت کبری در اردستان بود و خاتمه احوالش را در بخش ششم می آوریم.

دیگر از مشاهیر باییه اصفهان **ملا على اکبر اردستانی** از تلامذه آخوند ملا صادق مقدس در اصفهان بود و هنگامی که مقدس به واسطه جناب ملا حسین بشرویه فائز به ايمان بدیع گشت ملا على اکبر نیز ایمان آورده به اتفاق استاد به شیراز شتافت و به نوعی که در بخش سابق آوردیم مورد سخط و مجازات حسین خان والی فارس شدند و ملا على اکبر پس از آن واقعه مراعات

احتیاط و تحفظ را از دست نداد و در موقع خطر داخل نشد و سالها بعد از واقعه شهادت کبری حیات داشت و تتمه احوالش را در بخش ششم می‌نگاریم.

و ما در بخش سابق جمعی از مشاهیر مؤمنین و شهداء متقدّمین اصفهان مانند میرزا محمد رضای پای قلعه و استاد آقا بزرگ شهید و پسرانش و ملا جعفر گندم پاک کن شهیر و غیرهم را نام بردیم و آقا عبدالحمید خلف ملا جعفر پس از پدر در امر بدیع سالها مشهور بود و در بخش های لاحق جمعی دیگر از آنان مانند آقا سید اسماعیل ذیبح زواره ای و سید محمد اصفهانی معروف و غیرهما را شرح احوال خواهیم نوشت [۱۰] و عدهٔ بایه‌ای که از اهل اصفهان در موكب جناب ملاحسین باب الباب به مازندران رفتند موافق تاریخ میمیه مهجور زواره ای چهل و هفت تن بودند و نیل زرندی عده‌ای از آنان را که به شهادت رسیده اند به انضمام شش تن شهداء اردستانی سی و شش نفر یاد نمود.

و از جمله چهل و هفت تن مذکور استاد **جعفر بناء** از بقیه السیف که ماین شهداء برخاسته خود را به وطن رساند و حیات طولانی یافته در اصفهان خاندانی گذاشته متوفی گردید و **ابوالحسن چیت ساز** در اصحاب زنجان داخل شده به شهادت رسید.

و از استاد **قریانعلی** معمار که با دو پسر و دو خواهر زاده به نوع مذکور در بخش سابق ضمن اصحاب قلعه طبرسی به شهادت رسید دو پسر بنام آقا محمد علی و آقا حسین علی در وطن بر جای ماند و اول به علت شدت تعرّض اعداء به طهران مهاجرت و سکونت کرده در گذشت و ثانی به جهت شدت تأثیر از فراق پدر و برادران و بنی عمه بیمار شده وفات یافت و زوجه استاد قربانعلی با سه دختر باقی مانده مورد تعرّض و تعذی معاندین از دولت و ملت گشتد و استقامت ورزیدند و یکی از دختران را **آقا میرزا عبدالله** و دیگری را شیخ سلمان که وصف الحالش را می‌آوریم به زنی گرفتند.

و میرزا عبدالله در ایمان مشهور بوده به فیض زیارت حضرت اعلی در خانه امام جمعه رسید و حین صدور امر اجتماع در خراسان با جمعی از مؤمنین بشتابت و در بدشت و نیالا نیز حضور یافت و با آقا محمد قاسم از خویشان و آقا میرزا محمد علی نهری و آقا محمد تقی ییدآبادی و آقا محمد حناساب به عزم قلعه طبرسی رفتند ولی به علت محاصره بودن اصحابه منوع مانند و آقا عبدالله به وطن باز آمد و خاتمه احوالش را در بخش ششم می‌نگاریم.

و خاندان آقا محمد علی یزدی چون زوجه اش از مؤمنات به امر بدیع شد همگی در ایمان پایدار گشتد چنانکه یک پرسش در ایام اقامت حضرت باب اعظم در اصفهان پیوسته ذهب و ایاب به محضر مبارک داشته مجدوب گردیده پس از چند سالی در گذشت و دو پرسش محمد رضا و محمد تقی چنانکه در بخش سابق آورده‌یم در قلعه طبرسی به شهادت رسیدند و شرح احوال باقی خاندان را در بخش ششم می‌آوریم.

و بالجمله پس از واقعه شهادت کبری جمعی از مؤمنین در آن حدود بر جای بودند و زوجه منقطعه فاطمه نام که حضرت ذکر الله در اصفهان اختیار کرد پدرش ملاحسین ذاکر مصائب اهل بیت رسالت و برادرش ملا رجیل قهیر و ملا علی محمد سراج همگی از باییه اصفهان بودند و آن مظلوم هنگام اعزام از اصفهان البسه و مصاریف لازمه به منقطعه مذکوره داده او را مخیّر داشت که یا به شیراز رفته در خانه با حرم محترمه زیست نماید و یا در اصفهان با پدر و خاندان خود بماند و او شق دوم را اختیار کرد لذا در آن بلد بماند و خاتمه احوالشان را ضمن بخش ششم می‌آوریم.

## ضمیمه اوضاع اصفهان

دیگر آقا محمد حسین اردستانی در اصفهان به واسطه جناب باب الباب فائز به ایمان شد و از شدت عشق و انجذاب به شیراز شتافته به فیض زیارت حضرت ذکر الله الاعظم رسید و دست از ذیل عظمتش رها نکرد تا هنگام مهاجرت به اصفهان در خدمت آن بزرگوار مهیا و همراه شد و پیوسته در طریق اطاعت از اوامر مبارکه جان بر کف اخلاص حاضر داشت و در ایام سجن ماکو طاقت فراق نیاورده زمام اختیار از دستش رها شد و خویش را به سجن رسانده به زیارت رسیده عودت نمود و چون امر «علیکم بارض الخاء» صدور یافت با میرزا حیدرعلی و پنج نفر دیگر از بایان اردستان به صوب مشهد شتافتند سپس در موکب جناب باب الباب به بقیه طبرسی وارد شده دفاع و جهاد نمودند و بالاخره در مرکه نهم ریع الاول زخم منکری از سپاهیان یافته در حوالی معسکر یافتاد و لشکریان وی را دستگیر کرده نزد مهدیقلی میرزا بردن و هر قدر استطاع کرده سعی نمودند که از عدّت و عدّت و مراکر مددهای واصله به قلعه با خبر گردند اطلاعی از او بدست نیامد و شاهزاده در غصب شده سقط و دشمن گفته وی را تهدید به قتل

نمود و او اظهار کمال مسرت و آرزوی شهادت کرد لاجرم شاهزاده وی را تسلیم دژخیمان داد تا به قتل برسانند و همین که به قتلگاه برده از او پرسیدند که چه نوع از کشته شدن را خوش نمود جواب گفت نوعی از قتل که شدیدتر است پس ناگهان یکی از سفّا کان بیرحم دهانه تفنگ بر چشم راستش نهاده آتش داد و گلوه سرش را متلاشی کرده مغزش را پیاشاند و این گونه احوال اصحاب قلعه موجب حیرت و اندھاش اعداء بود و لذا انتشار یافت که این جماعت معتقدند بعد از کشته شدن بزودی باز گشت به این عالم نموده زندگی پر از مسرتی از سر گیرند و انتقام از دشمنان کشند و لذا موت را موجب حیاتی برتر شمرند و از آن نهراسند بلکه راغب و شاق آند.

و از جمله علماء بیان در توابع اصفهان حاجی **ملا محمد بن ملا محمد رضا مجتهد خونسار** هنگامی که در عراق عرب مشغول به تحصیل علوم دینیه بود و در بسیاری از شب‌ها با وجوده علماء در مسجد سهلة و غیرها متوجه شده با تصریع فرج آل محمد می‌طلبد در سال ۱۲۶۱ چون حجاج از مکه برگشتند خبر دعوت حضرت باب را آوردند بی درنگ عودت به وطن نموده در مسجد پدر به امامت جماعت پرداخت و اخبار و بشارات امامیه راجع به ظهور قائم موعود را به سمع اهالی رساند و پس از چندی توقيعی از حضرت رسید که موجب اشتعال ایمانش گردید و علناً بشارت ظهور مهدی داد تا هنگامی که اخبار تبعید و سجن حضرت از جانبی و تصدیق و اقبال کثیری از علماء از جانبی دیگر بیامد و جوش و خروش و شورش در مردم پدید گشت و شکایت به احتمام الملک حکمران بردند و او را به مرکز حکومتش گلپایگان کشیده حبس و زنجیر کرد ولی والد مذکور و دیگر علماء و صلحاء و سادات شفاعت نمودند و مستخلص گردید و امامت و مسجد را به والد واگذاشت و به خدمت در جمع مؤمنین پرداخت تا آنکه شهادت عظمی واقع شد و شرح خاتمه احوالش را در بخش ششم می‌نگاریم.

## بسطام

به شهرت نام **ملا علی ثانی من آمن** و شهرت بدشت در این امر شهرت یافت.

اما ملا علی اهل قریه از توابع بلد بود و در وطن تحصیلات ابتداییه کرد در آغاز جوانی به علت شدّت علاقه ابین و خویشان ازدواج نموده صاحب عائله گردید و تکمیل تحصیلات در مشهد و خراسان نمود و به حکم تجسس و طلب شدید پی تفحص از حقائق دینیه گرفه اخلاص در ایمان و زهد و تقوی و عبادت وی را سبب ارتباط با یکی از علمای شیخیه گردید و بدین موجب پیرو شیخ و سید شده علاقه محبت و مراسله با سید یافته عائله را در وطن بر جای گذاشته به کربلا شتاف<sup>۱</sup> و هفت سال ملازم سید شده در ک فرض کرد و پدر و خویشانش بدان سو شناخته با تحصیل اجازه استاد وی را به وطن باز آوردند ولی ادامت اقامت نتوانست و باز به محضر استاد برگشت و در هنگام وفاتش حاضر و اشک از دیدگانش جاری بود و برای من یقون به تجسس و طلب سائر گشت و در سال اول ظهور به شیراز رفته به نوع مذکور در بخش سابق به عرفان و

---

۱ چون در سنه ۱۲۶۰ هجریه مرحوم ملا علی بسطامی از شیراز به کربلا عودت فرمود و خبر تشرّف خود و سائر احباب را به معرفت باب اعلان نمود شورش و هیجانی عظیم در میان اهل علم ظاهر شد و ذکر ظهور باب نظر به ورع و تقوی و مکانت مرحوم بسطامی شائع و منتشر گشت ولکن جناب ملا علی فقط به ذکر لقب آن حضرت اکتفا می نمود و از ذکر اسم ابا و امتیاع کلی می فرمود و می فرمود باب ظاهر شده و ما به حضرتش مشرف شدیم ولکن ما را از ذکر اسم مبارک که او کیست و از چه سلسله است و نام و نشان حضرتش چیست نهی فرموده عما قریب ندای او مرتفع شود و اسم و نسبش بر کل معلوم گردد. خلاصه و لوله غریبی در عراق ظاهر شد و در جمیع مجالس ذکر ظهور باب بود و هر کس چیزی می گفت و هر کس در این که باب کیست گمانش به شخصی می رفت و جائی که هیچکس گمان نمی نمود نقطه اولی جل ذکره بود زیرا به سبب حداثت سن و اشتغال به تجارت احدی این گمان ها را در حق ایشان نمی کرد همه بالاتفاق گمان می کردند و یا اینکه واثق و خاطر جمع بودند که باب علم الهی باید از بیوتات علم و معرفت باشد نه از صفوّف اهل کسب و تجارت و اکثری خاصه شیعیان گمان می نمودند که او الٰیه یکی از اکابر تلامذه سید رشتی اعلی الله مقامه است. باری بشارات جناب ملا علی سبب اختلاف علمای عراق و هیجان عame گشت و گفت به عرض والی عراق رسید و والی حضرت بسطامی را از کربلا به بغداد طلبید و امر به حبس آن حضرت فرمود و در حبس نیز به اخبار خلق و نشر آثار مبارک می پرداخت و حبس و منع سبب خوف و زجر آن جناب نگشت اخیراً بعد الاخذ والرد حضرت بسطامی را به قسطنطینیه ارسال داشتند و در اثنای طریق وی را به رتبه شهادت رساندند.

میرزا ابوالفضل گلپایگانی نقل قول از حاجی سید جواد کربلا تی

ایمان بدیع رسیده ثانی حروف حی گردید و در توقیعی صادر از قلم اعلی در شأنش چنین مسطور است: «فَإِنَّ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ عِبَادَةً إِذَا سَمِعُوا آيَةً يُؤْمِنُوا كَمَا آمَنَ عَلَى الْبَسْطَامِيِّ سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ بِاسْتِمَاعِ آيَةٍ وَاحِدَةٍ مِنْ دُونِ طَلْبِ بَيْنَةٍ مِنْ غَيْرِهَا».

و نیز در صورت زیارت مفصلی مشتمل بر وظائف و آداب مخصوص که آن حضرت به او داد تا مرقد مطهر حضرت امیرالمؤمنین را در نجف زیارت نماید این آیات مندرج می باشد: «اللَّهُمَّ أَنِّي أَشْهُدُكَ بِمَا قَدْ عَرَفْتَ مِنْ دُعَوَةِ سَرِّ الْمُؤْمِنِ هَذَا عَلَى الْبَسْطَامِيِّ الَّذِي قَدْ قَطَعَ سَبِيلَهُ عَلَى الصِّرَاطِ الْأَكْبَرِ بِجُودِكَ اقْرَبَكَ سَبِيلَ الْعِبُودِيَّةِ فِي الْوَرَودِ عَلَى حَرَمِ آلِ اللَّهِ سَلَامٌ عَلَيْهِمْ أَحْبَيْتَ بَانِ أَجْيَهِ بِاذْنِكَ الْأَكْبَرِ جَهَرًا لِمَا قَدْ عَلِمْتَ حَبَّهُ لِبَيْكَ وَ طَاعَتْهُ لِنَفْسِكَ أَنْكَ قَدْ كَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا فَوْقَ اللَّهِمَّ أَهْلُ الْبَابِ إِلَى ذَلِكَ السَّبِيلِ لِلْمَآبِ فِي نَقْطَةِ الْأَمْرِ مِنْ هَذَا النُّورِ الْمُسْتَسِرِ بِسِرِ الْأَحَبَابِ فَإِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَ أَنْكَ قَدْ كَنْتَ بِالْعَالَمِينَ مَحِيطًا».

و ملا على حسب دستور آن حضرت به بوشهر نزد خال رفت و از آنجا به کربلا و نجف شتافته نشر دعوت بدیعه نمود و توقيع رفع را به شیخ محمد حسن نجفی صاحب الجواهر رساند و او استکبار کرده به انکار و عناد برخاست. پس توقیعی دیگر از قلم اعلی خطاباً للشیخ صدور یافته در حق ملا على چنین فرموده اند: «أَنَا بَعْثَتُ عَلَيْهِ مِنْ مَرْقَدِهِ وَ ارْسَلْنَاهُ إِلَيْكَ لَوْ عَرَفْتَهُ لَسَجَدْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ». آن جناب در کربلا و نجف با شهامت و اخلاص نادر النظری به ابلاغ امر جدید پرداخته جمعی کثیر را مهتدی ساخت و جماعت ملایان به معاندت و مخاصمت برخاستد و شور و هیجانی در عوام انداختند و حکمران دولت عثمانی در کربلا وی را اخذ و حبس نمود سپس با کتب و آثارش به بغداد روانه داشت و والی بغداد مدت شش ماه آن مظلوم را حبس و قید کرد و در آن مدت آثاری را که با او بود جمعی از اهالی بغداد و کاظمین و غیرهما مطالعه نموده منجدب شدند و برخی با او در محبس ملاقات مکرر کرده ایمان آوردند و روز بروز اشتهرار و انتشار بر مزید شد و به این طریق گروهی از ایرانیان و اعراب ساکن بغداد و دیگر محلات عراق از طبقه ملایان و غیرهم در ظل امر بدیع قرار گرفتند که نام و مقام جمعی از ایشان در مطاوی بخش سابق و درین بخش مسطور است. از آن جمله شیخ بشیر نجفی از طبقه علماء سنت و جماعت در سن هفتاد سالگی بود. دیگر شیخ سلطان و جمعی از همراهانش در کربلا و نیز سید محمد جعفر و سید حسن جعفر و سید علی بشیر و جماعتی با او در قصبه کاظمین و نیز شیخ محمد شبیل و سید محسن کاظمی و شیخ صالح کریماوی و جماعتی از اهل قری مانند شیخ عباس و ملا محمود و عبدالهادی و مهدی و غیرهم و بالآخره والی مجلسی از علماء



مکتبه  
مهدی مجتبی دهخان و میرزا فخر روزگار نویسنده

اور در عین قیام رسماً مرطاب شریعت اسلام حکم علی که بسیار ناید

ارن دادهندیم هر طرف بخلاف فهم روانه اپوزیت مجهوله دسته ساقی دلار  
 نیز خود رعنی نهاده درین قبیل مفهوم رفته بخواهید صریحه آنکه میتواند  
 بجز او این مسلسل ساخته آنکه بدرستی نام رفته باشد بعدها با عدم علم از اینها  
 خوشی نامنی میگزیند و منتهی نهاده بذرا که این بجز خود است آدم به تقویت و حفظ  
 این سخن خود هرگز اخواهید راند اما این است از تغفیر در درون عین اینها نیز خود  
 خوبی که اینکه اینکه هر آنچه اینست بجز است بذراست همانند که اینکه  
 هر روزنه هر یاری میگزیند اند و لکه بگشته قدر اینه بود که اینکه هر چند روز است  
 وفات که بجتن خدا اینست خوبه اکن جات رفت این نیال پر از نیزه  
 و مهربانی داشته است زیرا هر یاری هر روز اینست و این میگذرد و اینکه بآن اند

مکتوبی است که حکایت از شهادت جانب ملاعلی بسطامی میکند



فراهم ساخت که شیخ نجف بن شیخ جعفر و شیخ موسی از نجف و سید ابراهیم قزوینی شهیر از کربلا و شیخ محمد حسن یس و شیخ حسن اسدالله از کاظمین و سید محمد الوسی مفتی و سید علی نقیب الارشاف و محمد امین واعظ و شیخ محمد سعید مفتی شافعیه و غیرهم حضور یافتند و جناب ملاً علی را حاضر ساختند و با او مجاجه و مناظره نمودند و او اشاعه ایمان و اذاعه برهان را باعلیٰ ما فی الامکان به پایان برد و فریاد لم و لا نسلم از ملاً ها بلند شد گونه ها سرخ و خیشوم ها پر از باد و رگ های گردن سطبر گشت و اگر نه در محضر والی بود داد دل از آن مظلوم می گرفتند و ناچار به تکفیر قناعت کرده حکم نفی و اعدام دادند و والی وی را در مجلس نگهداشته ماقع را به دریار اسلامبول آگهی فرستاد و حکم سلطانی صدور یافت که آن مظلوم را تحت الحفظ روانه دارند لذا به دستور والی عده ای از سواران شدید التعصّب وی را مقیداً تحت المراقبه از طریق موصل به نام قسطنطینیه برداشتند دیگر خبری از وی نشد و بعداً خبر رسید که در حبس کرکوک این جهان را بدرود گفت و ما کیفیت ایمان مؤمنین میامی خصوصاً ملاً مردانعلی و شهادتشان را در قلعه مازندران و کیفیت احوال ملاً عیسی از بقیة السیف آن قلعه را در بخش سابق آوردیم.

و اما بدشت از قراء تابعه برای واقعات مهمه که در ماه چهارم سال ۱۲۶۴ هـ ق در آنجا رخ داد از موقع شهیره تاریخیه این امر گشت چه که حضرت قدّوس و قرۃالعین و جمعی از مؤمنین که هشتاد و یک نفر بودند مدت ده یوم در آنجا اجتماع یافتند [۱۱] و جمال اقدس ابهی حضور داشته تمامت مصاریف را عهده فرمودند. و سه باغ که یکی محل استقرار عزّت و جلال و دیگری محل اقامت جناب قدّوس و سوم محل توقف جناب قرۃالعین و عده ای از احباب قزوینی بود مشهور و نامدار میباشد و ندای طاهره با قدرت باهره و آثار ظاهره و داعیه علم الهی و مقام کریمش از طرف حضرت نقطه اولی به اوج ارتفاع و شهرت رسید و موافق مذاق و روش خود به کسر تقایل و حدود و حل اوهام و قیود قیام کرد و ندای روحانیت و معنویت حضرت قدّوس و مقام منیع شامخش از طرف آن حضرت مرتفع و مشهور بود و جمعیت احباب عده ای پیروان طاهره و کثیری اصحاب جناب قدّوس شدند و در ظاهر مناظره بین طرفین به حدّ شدّت رسید ولی پس از انقضاء ایام به الفت و التیام و حسن ختم منتهی گردید و از بدشت در حالی که آن دو در دو طرف هودجی قرار داشتند و جمعیت احباب سواره در اطرافشان بودند سرودها و اشعار ایمانیه جذیّه طاهره را تغّنی میکردند عازم مازندران گشتد و در نیالا هجوم و سنگسار

اعداء موجب تفرقه شان گردید. و واقعات کسر حدود در بدشت نه تنها باعث تعریض و هجوم اعداء و شیوع کذب و افتراء برای اصحاب بدشت خصوصاً جناب طاهره گشت<sup>۱</sup> بلکه موجب اندھاش و تشتت احباب مجتمعین آنجا گردید و آنانکه حضور نداشتند نیز پس از استماع واقعات مذکوره حسب مذاق و مشرب خود بر دو حال شدند آورده اند جناب ملاحسین بشرویه که حلقة اخلاص حضرت قدوس در گوش داشت و در بدشت حاضر نبود. همین که واقعات مذکوره به سمعش رسید چنین گفت اگر من در بدشت بودم اصحاب آنجا را با شمشیر کفر می‌نمودم. و از آنجائی که بیان واقعات مذکوره در بخش سابق و هم در این بخش مفصل‌اً مسطور است در اینجا تکرار نکردم به نقل نبذه ای از تاریخ ملا محمد نیل زرندی اکتفا می‌نمایم و مضمون آن چنین است:

هر بوم لوحی نازل می‌گردید و میرزا سلیمان نوری برای احباب می‌خواند بعد از انقضاء چند يوم از مصدر امر برای هر نفسی اسمی جدید عنایت شد بنحو قرعه جمیع آن اسمی که از قلم اعلی مرقوم و مكتوم بر هر یک معروف که یکی را بر دارد و بگشاید به هر اسمی که مقسم آمده به دیگران اعلان نماید که به آن اسم موسوم است تا کلّ یکدیگر را به اسماء جدیده بخوانند از آن يوم اهل آن مجمع جمال ابهی را به اسم «بهاء» و طلعت اخري را به اسم «قدوس» و ورقه منجذبه را به اسم «طاهره» نامیدند و الواح متزولة از طلعت اعلی نیز از آن يوم به اسماء معینه در آن يوم برای هر نفسی از آن مجمع نازل گردید چنانکه بعد از حکایت بدشت شکایت حضرت طاهره مطهره را مقدسین به ساحت اعلی معروف داشتند در جوابشان نازل چه گوییم من در حق نفسی که خدا او را طاهره نامیده بعضی را چنین اعتقاد بود که آن اسماء از سماء قلب طلعت قدوس از برای آن نفوس نازل شده و بعضی از جناب طاهره می‌دانستند و از آن جواب که از ساحت اعلی نازل شده چنین مستفاد گردید که من الله بوده و محض عدم مصالح وقت بر

<sup>۱</sup> در منزل بدشت که یک فرسخی بسطام است میان ملا محمد علی و قرآن ملاقات حاصل و با هم در خصوص نشر امر باب مشورت‌ها داشتند و قرآن بر منبر می‌رفت و بی پرده نقطه می‌کرد که تکالیف قبلیه منسوخ و احکام جدیده را پس از غلبه تمام وضع خواهد کرد و اکنون ایام فترت است..... در آنجا جماعتی از مردم مسلم متفرق و فرار اختیار کردند. آنگاه به اتفاق حاجی محمد علی راه مازندران پیش گرفت تا در اراضی هزار جریب با هم در یک محل بودند..... مردم بر ایشان تاختند و اموالشان را غارت کردند. از آن پس حاجی طریق بارفروش پیش گرفت و قرآن با مریدان در دهات و قصبات مازندران دعوت می‌نمود.

خلاصه کلام ناسخ التواریخ

اهل آن اجتماع معین نگشت و نامعلوم ماند. باری هر یومی از ایام صنمی از اصنام مکسور و حجابی محروم و لی به مثل نزول اسماء محل آن احکام و اوامر معلوم نبود و هر کس به هر سمتی که مائل بود منسوب می نمود.....

و بالجمله جانمازها که همیشه مبسوط بود چنان برچیده شد که دیگر مبسوط نگردید و مهرها که برای نماز تا آن روز روی هم می گذاشتند شکسته شد و اسمش را بت گذاشتند..... در آن روز اصحاب بر سه رأی شدند بعضی جناب طاهره را مفترض الطاعة دانستند و بس و بعضی حضرت قدوس را به نوعی که حق واقع نیز چنان بود او را نفس طلعت اعلی دانستند و برخی هر دو را حق و آن اختلاف را فته برای امتیاز گل از خار می دانستند... باری چند یوم به این منوال گذشت تا جمال ابھی اصلاح ذات الیین کردند و صلاح در آن دیدند که جناب طاهره در خدمتشان باشدند و چون در میان احباب مشهور بود که عیسی از آسمان در جزیره الخضراء نازل شده می رویم تا آن حضرت را در کشن دجال نصرت نمائیم یقین نمودند که جزیره خضراء همین بدشت و حضرت عیسی آن حضرت بود که بر آنها وارد شدند و بالآخره آنچه مقصود بود از خرق احباب و کسر عوائد و تقایلید برای حصول استعداد نقوص لاجل شریعت باقیه رب الارباب حاصل گردید و از بدشت به مازندران عزیمت نمودند... و از اوّل ورود جمال اقدس ابھی به بدشت تا یوم خروج از آن بیست و دو یوم امتداد یافت انتهی.

و اجمالی از کیفیت سفر و منازل بعد از بدشت چنین است که جمعیت اصحاب از آنجا به شاهروд رفتند و تقریباً چهار فرسخ قطع مسافت کرده به شاه کوه نزول نمودند و از آنجا تقریباً پنج فرسخ طی نموده به میانه سر ورود کردند و از آنجا نیز سه فرسخ طی نموده به دیزوا رسیدند و در حمام آنجا استحمام و شستشو کردند و چون به نیالا که از قرای دارالمرز است رسیدند و از خستگی طی طریق استراحت جستند اهالی تعصب کرده قریب پانصد تن برایشان هجوم برداشتند و غارت کردند و موجب تفرقه اصحاب شدند چنانچه در بخش گذشته تفصیل دادیم و جمال ابھی از آنجا به بندر جز و اشرف و سپس به سمت نور رفتند و از دیزوا تا بندر مذکور دو فرسخ و از آنجا تا اشرف تقریباً چهار فرسخ است. و در لوحی از قلم عز ابھی در وصف مازندران چنین مسطور:

«آن اراضی مبارکه است چه که این مظلوم از سمت شاهرود به آن شطر توجه نمود تا به گز وارد شده و اطراف آن را مشاهده نموده و از آنجا به اشرف و قبل آن محل هزار جریب قریه به قریه

شهر به شهر سیر نمودیم تا به ارض نور وارد شدیم الحمدلله از انوار آفتاب حقیقت جمیع آن جهات در آن ایام منور و فائز شد و آثار آن البته ظاهر خواهد گشت آنچه به ید الهی غرس شد عنقریب آثار آن ظاهر و هویدا شود ندای محبوب از آن جبال مرتفع است چه که آن اراضی به قدم حَقَّ مبارک ک گشته انشاء الله کل موقق شوند به آنچه سزاوار ایام الله است.» الخ.

## خراسان، ارض الخاء

در تشید و ترویج این امر نصیبی در درجه اولی داشت و اگر رجال خراسان منحصر به جناب **باب الباب** بود مقام او وحده اثبات مدعای را کفایت می نمود که مقدم بر کل در آن افق درخشیده سبب هدایت و قیام دیگران گردید و نام آن جناب **ملا محمد حسین** بود و توکلش در قصبه بشرویه طبق روایت نیل زرندی به حدود سال ۱۲۲۹ هـ ق وقوع یافت و پدرش حاجی **ملا عبدالله صباغ** از اهل یسار و مالک ضیاع و عقار بود و مادرش از اذکیاء و علماء و شعراء قصبه مذکوره به شمار می رفت و **ملاحسین اکبر** و ارشد اولادشان بود و احوالی از او در خورد سالیش حکایت نموده اند که دلالت بر عظمت مآل و سعادت استقبال وی داشت. نشو و نما و تحصیلات ابتدائیه اش در وطن شده آنگاه به مشهد در مدرسه میرزا جعفر اقامت جسته چند سالی به تحصیل علوم رسوم پرداخت و در آن سینین به عقیدت و طریقت شیخ احسائی اطلاع یافته شیفته گشت و شوق در ک محضر سید رشتی عنان اختیار از کفش ریود لاجرم به عزم کربلا رسپار شد و در طهران بود که خبر فوت پدر را در بشرویه شنید ناچار به سرعت عود به وطن کرد و چند ماهی بیش تا توقف نیاورده قسمتی از اموال و املاک موروثه پدری را بفروخت و با مادر و خواهر و برادران به عزم اقامت در کربلا روانه شد و در آن هنگام تقریباً هیجده سال داشت گویند مقارن مهاجرتش به کربلا گفتار و اطوار روحیه غریبه ای از او مسموع و مشهود گشت که موجب حیرت بینندگان و شوندگان بود از آن جمله نوبتی این صورت رؤیای خود را برای اقربا و دوستانش حکایت کرد که حضرت رسالت پناه را در عالم خواب دید و غایت ملاحظت و عنایت را از آن حضرت مشاهده نمود چندانکه حضرت لب بر لبس گذارده آب دهان مبارک را به دهن وی ریخت و از دهانش چنان جریان و سیلانی جلوه نمود که جهان را فرا گرفت و بالجمله جناب **ملاحسین** با عائله مذکوره اش ساکن کربلا گردیده مدت نه سال نزد سید رشتی علوم و معارف دینیه را تکمیل کرد و از علماء بزرگ و رجال سترگ اصحاب وی شمرده آمد و به مناقب منیعه و فضائل رفیعه از همگان برتری یافت<sup>۱</sup> که از آن جمله شدت تقوی و دینداری و حدت شجاعت و دلیری بود و لذا سید در موقع خطیره

۱ ملاحسین بشرویه روزگاری از عمر خود را در تحصیل علوم رسمیه از قبیل صرف، نحو، فقه و اصول مصروف ناسخ التواریخ داشته بود.

مناظره با فقهاء و مجتهدین و مدافعه و حمایت از عقیده و آئیشان وی را بر جای خویش منصوب نمود چنانکه نوبتی فقهاء اصفهان اجماع نموده به مضادت با شیخیه برخاستد و عامه مردم را به مقاومت با آن فئه برانگیختند و نزدیک به آن بود که فتنه عظمی بر پا گردد و حاجی سید محمد باقر<sup>۱</sup> حجۃ الاسلام مجتهد شهر مقیم اصفهان که با دست خویش حد شرعی جاری می کرد آنان را بدین طریق ساكت و قانع نمود که واقعات مذکور را به حاجی سید کاظم رئیس الطائفه نویسد تا او خود به اصفهان بیاید و یا دیگری را از جانب خویش مبعوث فرماید و در مجمع فقها صحت عقائد خویش و مطابقتش را با ضروریات مذهب جعفری مدلل سازد. همین که مکتوب به سید رسید ملاحسین را از کربلا به اصفهان فرستاد و او وحیداً با همان لباس عربی ساده که در بر داشت خود را به اصفهان رسانده در مجامع فقها حاضر شده بهنایت قوت ایمان و قدرت در فنون علوم و بیان به مناظره و محاجه پرداخت و مباحثات چندی به طول انجامید و در آن ایام یک روز از هفته را مزدوری نموده معاش یک هفتہ را فراهم می کرد و روزها صائم شده در افطار و سحور قناعت می نمود و بالاخره اعتراضات ملاها را بر شیخ و سید جواب گفته همه را ملزم و مفحوم ساخت و بین خاص و عام به کثرت علم و فضل و شدت زهد و ورع اشتهر یافت چندان که بین انام این سخن متداول شد که آخوندی با پیراهن سرتاسری یعنی پیراهن ساده بلند عربی به اصفهان آمده کل علماء نامی بلد را مغلوب نمود [۱۲]. و نبیل زرندی درین خصوص چنین نوشت که جناب ملاحسین بشرویه در عنفوان جوانی مجلس درس حاجی سید محمد باقر رشتی را در اصفهان معطل نمود و تا هفت روز در مسائل شیخ اجل احسانی با او گفتگو کرد تا او را مقر و معترف ساخت و سید محمد باقر گفت که امر بر ما مشتبه شده بود و حق با شما است و به همین تقریر نوشه پا به مهر از سید گرفته نزد حاجی سید کاظم فرستاد و آن عالم ربیانی در بالای منبر ملاحسین را تمجید نمود و او را مطاع انام و ناصر اسلام خواند انتهی.<sup>۲</sup>

و چون فتنه مذکوره از اصفهان به خراسان سرایت کرده بود ملاحسین به مشهد شناوره با میرزا عسکری مجتهد متین‌زد آنجا نیز مناظره و محاجه کرده غالب آمد و حقیقت مسائل شیخ و سید را

<sup>۱</sup> سؤالات حاجی سید محمد باقر از مسائل شیخ از قبیل الجسم العنصری لایعاد و ان الائمه حاضرون ناظرون و راجع برکن رایع بود که فقها می گفتند شیخ غلو کرده و اجوبة آخوند ملاحسین چنان وی را قانع نمود که گفت شیخ احسانی سید العلماء بود و به آستان ائمه هدی خدمت نمود و هر که در باره اش کلمه سوئی گوید از دین اسلام خارج است

<sup>۲</sup> وفات حاجی سید محمد باقر حجۃ الاسلام رشتی در اصفهان به سال ۱۲۵۸ واقع گردید.

ثابت نمود و این قدرت و عظمتی که از ملاحسین در نصرت امر شیخ و سید ظهور کرد وی را به  
اعلی درجه اشتهر رساند و سید رشتی مکتوبی برای وی در مشهد فرستاد که صورتش چنین  
است:

«صحیفة الاشتیاق به شرف مطالعه جناب مستطاب قدوة الاطیاب علامی فهامی مخدومی آخوند  
ملأحسین بشرویه سلمه الله تعالی مشرف شود ۱۸۶۴ میلادی علیک یا سیدی و مولای و رحمة الله  
و بر کاته

بسم الله الرحمن الرحيم مخدوم معظم مختم مراسله دوستی موافقه آن برادر مهربان را جناب  
مستطاب قدوة الاطیاب کهف الحاج حاجی سید محمد رسانیدند و لساناً آنچه گفتی بود گفتند  
جزاکم الله عن هذه الفرقه المحققة خيراً اظهار حق کردی و کسر صولت باطل نمودی همین عمل  
افضل است برای شما از جمیع طاعات و عبادات و قربات زیرا که کل آنها فروع و توابع این اصل  
اصیل است. الحمد لله حق سبحانه و تعالی به برکت مولانا صاحب الزمان عجل الله فرجه و  
روحی له الفداء این تأیید و نصرت فرمود. لاتخف کن ثابت العجاش غیرخائف ولا خاش فان الله  
یدافع عن الذين آمنوا. حق هر چند انصارش قلیل است ازین خلق منکوس معکوس ولکن حق  
سبحانه و تعالی با او است إن الله مع الذين اتقوا و الذينهم محسنوں و الله مع المحسنين و محسنيں  
و الله الذي لا اله الا هو ثابتین به این صراط و معتکفین تحت این فسطاط می باشند. فاذا کان الله  
تعالی معکم فجمیع المبادی العالیة معکم فرسول الله و امیر المؤمنین و الائمه الطاهرون سلام الله و  
صلواته علیہما و علیہم معکم فانتم اولیاء الله الا ان اولیاء الله لا خوف علیہم ولا هم يحزنون.  
چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیان

چه خوف از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیان  
فاتفاقاً الله و کونوا خیر انصار و اکملوا اعدائهم بالورع. و اما رجوع به اصفهان بسیار خوب است  
نظر به مقدمات مذکوره با کمال ورع و تقوی و حفظ لسان از چزی که منشأ تشبیث للذین  
يتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة نباشد شما را به خدا سپردم و التماس دعا و زیارت تحت آن قبة  
منوره دارم و شوق ادراک عتبه بوسی آن امام مطهر اعظم از حد حصر است. به جمیع دوستان  
عصر سلام برسانید و السلام علیکم و رحمة الله و بر کاته.»

[۱۳] و بالجمله جناب ملاحسین بالاخره نزد مادر و برادر و خواهر و دیگر متعلقانش عودت کرده همگی را در زی و حال عزاداری و سوگواری مشاهده نمود و از انتقال سید به جهان بالا خبر یافته به غایت متأثر و محزون گردید و چون دانست که در کربلا و بلاد ایران حاجی محمد کریم خان و عده ای از اعاظم علماء شیخیه بساط دعوت و ریاست گستردند و هر یک جمعی را به تعیت و اطاعت خود آوردن با وجود مقامات مذکوره و احاطه بر اسرار مقاصد شیخ و سید با خصوص و اخلاق تام قدم همت و دقت در طریق تجسس احوال و آزمایش مدعیان نهاد و رنج سفر بر خویش هموار نموده به تفحص و طلب من له الحق به اتفاق بعضی یاران راه فارس پیش گرفت و به نوعی که در بخش سابق مطابق تاریخ نیل زرندي آوردم و از برخی تواریخ دیگر نیز نقل نمودیم [۱۴] مقدم بر کل در شیراز به محضر حضرت باب رسیده فائز به اعلى المقام گردید و به درجه رفیعه اول من آمن و حرف حق نخست و به لقب باب الباب نائل گشت و حاجی معین السلطنه تبریزی نقل از کتاب ابواب الهدی تألیف فاضل هشترودی سابق الوصف تفصیلی به نوعی دیگر ایراد نمود که خلاصه اش چنین است:

جناب ملاحسین کیفیت ملاقات و ایمان خود را به حضرت باب اعظم بدین طریق بیان نموده گفت من پس از رحلت سید رشتی در سراپایی وجود میرزا حسن گوهر به دقت نگریستم حتی چندی متوالیاً به مجلس درسشن حاضر شدم اگر چه او بی اندازه نزد من خفض جناح و اظهار فروتنی می کرد و من چون نظر عمیق بر علم و عملش انداختم الحق و الانصاف خویشن را به درجات عدیده ازهد و اتقی و افضل مشاهده نمودم و از آثار علمیه شیخ و سید نیز جز ظواهر مطالب چیزی در دست نداشت و از لالی معالی آن غافل بود. پس به فکر ملاقات حاجی محمد کریم خان شدم و با چند تن از یاران همفکر خویش نظیر ملا یوسف اردبیلی و ملا جلیل خوئی و ملا علی بشرویه و میرزا احمد ازغندی و شیخ ابوتراب اشتهاрадی و غیرهم عازم کرمان شدم و طی طریق را از طریق فارس شروع کردیم تا به بلده شیراز رسیدیم و در ریاطی منزل اختیار کرده لختی بیارمیدیم و هر روز در معابر و اسوق و کوی و بزرگ شهر تفرج می کردیم روزی وارد یکی از مساجد شیراز شدیم مشاهده نمودیم یک نفر از علماء مشغول تدریس است و جمعی از طلاب به گردش انجمن و او در غایت فضاحت و بلاغت و اقامه ادله و براهین و جامعیت در مسائل توحید سخن می راند پس من در گوشه ای بنشتم و گوش دادم و مقالات وی را پسندیدم و به آن حسن انتظاری که از شیراز داشتم در قلب خطور کرد که شاید موعود سید این

عالی متبّح باشد درین حال و خیال بودم که ناگاه چشمم بر سید جوان بزرگ منشی افتاد که در آن نزدیکی نشسته بود و آثار و علامات بزرگی از ناصیه اش می درخشید پس او نظری به سوی من انداخت و مرا مخاطب داشته گفت موعود سید این شخص مدرس نیست، چه آن موعود بایستی از جمیع عیوب و نقص ها منزه و مبرأ باشد و من متعجبانه به سوی وی نگاه کردم و در حیرت فرو شدم که این سید جوان چگونه مکنون خاطر مرا دانست و نظاره دلربای او عنان محبت را از دستم ربود ولی چون به هیچ وجه درباره او احتمالی نمی دادم به اظهاراتش ترتیب اثری نکردم و با اینکه یقین داشتم که قبلاً مکرراً او را دیدم هر چه فکر کردم نتوانستم یاد آورم که کجا وی را ملاقات کردم و در عین آن حال دلم همچنان متذکر حاجی محمد کریم خان موعود سید بود و در آن اثناء باز آن جوان مرا مخاطب داشته گفت حاجی محمد کریم خان موعود سید رشتی نیست زیرا که حضرت متظر باید از سلاله طاهره و از بنی فاطمه باشد و او از سلاله قاجاریه است و علی الظاهر نیز دارای چند منقصت می باشد و از یک چشم ناقص است. پس من قدری متوجه شده به خود گفتم این سید نورانی که از خبایا و نوایای من مطلع است شاید جفار و یا مرتاض باشد و من روی به طرف وی کرده گفتم شاید آن شخص که ما طالب و جویای او هستیم شما باشید. پاسخ داد از قدرت خدا بعد نیست آن گاه شروع به سؤال و مقالی نموده گفت ای آخوند ملاحسین شما از بزرگترین تلامذه سید هستید. ولی من از این هنگام تقدّم کرده به او گفتم نمی دانم در کجا خدمت جنابعلی رسیدم. فرمود در کربلا در منزل مرحوم سید رشتی و پس از حصول آشنائی و شناسائی مرا به خانه خویش دعوت کرده گفت ممکن است چندی در منزل ما بیتوهه نمائید پس از مسجد به خانه ایشان شدم. خادم را امر فرمود چای حاضر کرد آنگاه از من پرسید که در این پنج ماه بعد از رحلت سید که را به دست آوردید و مبادله و مقاولة سخنان شد و او اظهار امرش را فرمود و چند روز مشغول مذاکره و محااجه با آن حضرت بودم و گاهی نزد یاران طریق و همسفران خویش می رفتم و ایشان هر مقدار اصرار و ابرام در سرعت و حرکت از شیراز می نمودند از آنان درخواست می کردم که چون مرض قلبی دارم و در اینجا طبیب حاذقی یافته ام و امید کلی معالجه دارم چند روز صبر و تأمل نمائید. آنگاه مراجعت نزد آن حضرت می نمودم. روزی در اثناء مذاکره و محااجه عرض کردم رفقای من که همراهان سفریم نظر عمیقی به حاجی محمد کریم کرمانی دارند و شئون علمیه او در السن و افواه اشتهر بلیغ یافته است. فرمودند که چند روز پیش در مسجد گفتم که موعود متظر بایستی از سلاله طاهره و از ولد حضرت حسین باشد و حاجی محمد کریم خان از قاجاریه و ناقص است

چه که اقرع و اعرج و از یک چشم نیز اعمی است. و بالجمله جناب ملاحسین چندی با آن حضرت محاجه و مذاقه نمود تا بالاخره با عین اليقین حقیقت را مشاهده نمود کمر تعظیم خم آورد و ساجد گشت<sup>۱</sup> و از این رو آقا سید مؤمن یکی از فضلا و ظرفای خراسان که با آن جناب در زمان صغر سن و ایام شباب هم سن و همبازی و همدرس بود و ایمان او به این امر نیز به واسطه آن جناب شد حکایت نمود که روزی در مشهد از درب مدرسه به اتفاق آن جناب می‌گذشتم همین که نظر به مدرسه انداخت این بیت را قرائت کرد:

یک اهل دل از مدرسه نامد بیرون

پس من عرض کردم بحمدالله از مدرسه مانند شما بزرگواری بیرون آمد چرا آن را نکوهش می‌نمایید در جواب بدین عبارت به من خطاب کردند ای آقا سید مؤمن مگو مگو چه که افکار

<sup>۱</sup> باب چون ملاحسین را مستقیم دید به عراق و خراسان مأمور دعوت داشت تا در هر شهر و دیه تبلیغ امر او کند و زیارت‌نامة امیرالمؤمنین را که از نوشتجات خودش است بدو سپرد و نیز تفسیر سوره یوسف را تا بر مردمان بخواند و بدان احتجاج نماید و ملاحسین چون به اصفهان رسید ملا محمد تقی هراتی را که یکی از فقها بود مؤمن و مقبل ساخت و او در محراب و منبر بی پرده از جلالت قدر باب سخن گفت و او را به نیابت خاصه امام ثانی عشر می‌ستود. منوچهر خان معتمددالدوله حاکم اصفهان را مقر و معترف به نیابت خاصه باب داشت و چون به کاشان آمد حاجی میرزا جانی که یکی از تجار بود به او گروید و خواست حاجی ملا محمد مجتبه پسر حاجی ملا احمد نراقی را نیز تبلیغ نماید ولی او قبول نمود و معارضه نمود و ملاحسین را از خویش براند و چون به طهران رسید روزی چند متوقف شد و عده ای به او گرویدند و کتابی از باب به محمد شاه و حاجی میرزا آقسی داشت به این مضمون که اگر مرا پیذیرید سلطنت شاه را بزرگ و دول خارجه را در تحت فرمان شاه خواهم داشت و چون ملاحسین کتاب باب را ظاهر و دعوتش را آشکار نمود کارداران دولت وی را تهدید و امر به خروج از بلد کردند و پس از ورود به مشهد در بالا خیابان منزل داشته و به دعوت ناس پرداخت. ملا عبدالخالق یزدی از تلامذه شیخ احسانی که در توحید خانه صحن صاحب محراب و منبر بود از اتباع باب شد و بر فراز منبر شرح های داد و نیز ملاعلی اصغر مچتبه نیشابوری که شیخی بود به مکاتيب و ملاقات ملاحسین اقبال کرد و در مسجد نیشابور مطلب ها ابراز داشت و این خبر در مشهد سمر شد علمای جنبش آمدند غوغاشد و صورت حال را به حمزه میرزا که آن هنگام در چمن رادگان بود بنگاشتند. چون این خبر بشنید فرمان کرد که ملاحسین را از مشهد حاضر لشکر گاه کنند و هر کسی از مردم شهر که متابعتش کردند اگر تبری نجویند و باب را لعن نکنند قرین عنا و عذاب دارند. لذا چون ملاعلی اصغر را از نیشابور به مشهد آوردند بی توانی در مسجد به منبر شده و باب را با اصحابش طعن و لعن کرد و همچنین چند تن دیگر لذا آسوده شدند. اما ملا عبدالخالق گفت من از این راه برنگردم مگر علمای بلد مجلس محاوره بسازند و با من مناظره آغازند لذا عمال شاهزاده از نماز جمعه و جماعت منع و حکم دادند که در سرای خویش اقامت کند.

و احوال حاصله در این مدرسه باعث شد که با حجت خدا چهل شبانه روز مباحثه و احتجاج کردم انتهی.

و ملا جعفر واعظ قزوینی سابق الوصف ضمن تاریخچه خود بیان مختصری از احوال آن جناب نمود چنین نوشت:

شهرت و نام اصلی ابوینش ملاحسین خراسانی بود و از متلمذین سید مرفوع و رب اعلی او را جناب سید علی نهاده و عمّامه سیادت بر سر او گذاشته و در سنّه اول ورود حقیر به کربلا چون به خدمت سید علیه بهاء الله رسیدم آن جناب در مسجد کوفه معتکف بود و از جمله فحول علماء و فضلا زمان خود بودند و به مجلس جناب سید تشریف نیاورده و در سفر دوم تشریف داشتند و در سفر سوم و چهارم و پنجم نیز بودند و در ایام جناب سید به قزوین آمدند و به اصفهان رفتند و با جناب حاجی سید محمد باقر هفت ماه گفتگو کردند [۱۵] و اثبات حقیقت جناب شیخ و سید به او نمودند و بعد به شیراز رفتند و به شرح زیارت مشغول بودند تا چون سید فوت شدند و ظهور قائم شد او اول من آمن ایشان شدند و از آنجا به خراسان رفتند و خلق را تبلیغ می نمودند و بعد به قزوین آمده به عزم زیارت و مشرف شدن و نقطه اولی در چهريق محبوس بودند و چند شب در خانه آقا هادی بن حاجی الله ویردی علیه بهاء الله ماندند و با جناب طاهره محاوره و مکالمه نمودند و رفتند مشرف شدند و مراجعت به خراسان نمودند و علم بر پا و آشکار کردند احباب از هر سمت به سوی او رفتند غوغای و ضوضا از خلق بلند شد شهرزاده حاکم اول من آمن و اصحاب او را به خوش ترین وجهی روانه نمود انتهی.

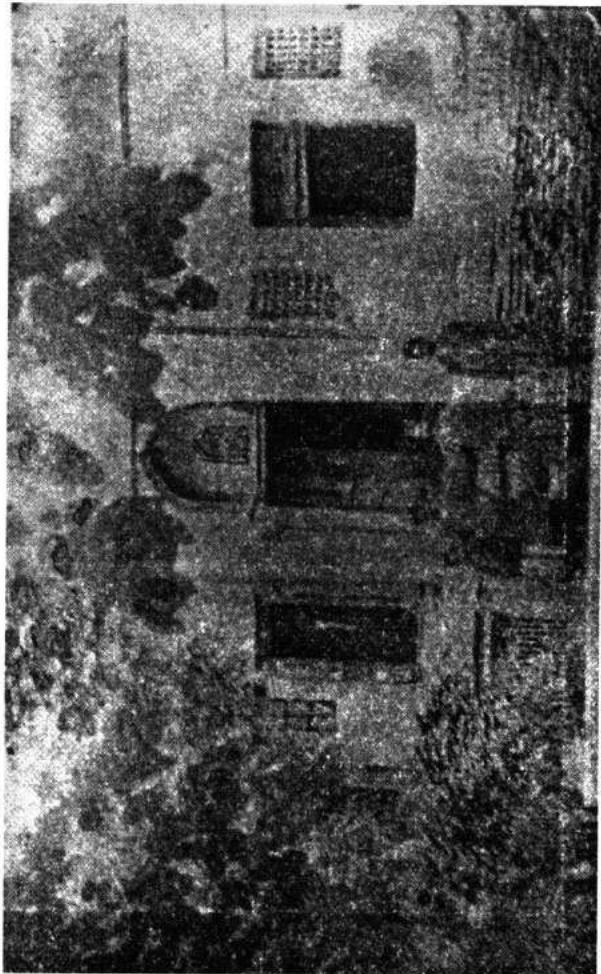
و بالجمله جناب ملا محمد حسین در سال اول ظهور حضرت باب سفیر بی نظیر و باب آن بزرگوار بوده حامل کتاب مستطاب تفسیر احسن القصص و صحیفه مخزونه ادعیه شده با شجاعت تمام و صراحة کلام که مخصوص او بوده نشر دعوت بدیعه فرمود و در سال دوم چون در خصوص اجتماع و قیام در کربلا بداء شد و حضرت باب از سفر حج به شیراز عودت نموده و به موجب تضییقات والی فارس و حکم ملاهای شیراز خانه نشین شده مؤمنین و طالبین از مراجعته به آن حضرت منوع گشتند آن جناب مقام بایست یافته در بلاد خراسان ندائی مرتفع داشت و حسب امر حضرت ذکر الله الاعظم کل امور به آن جناب راجع شده جواب سوالات

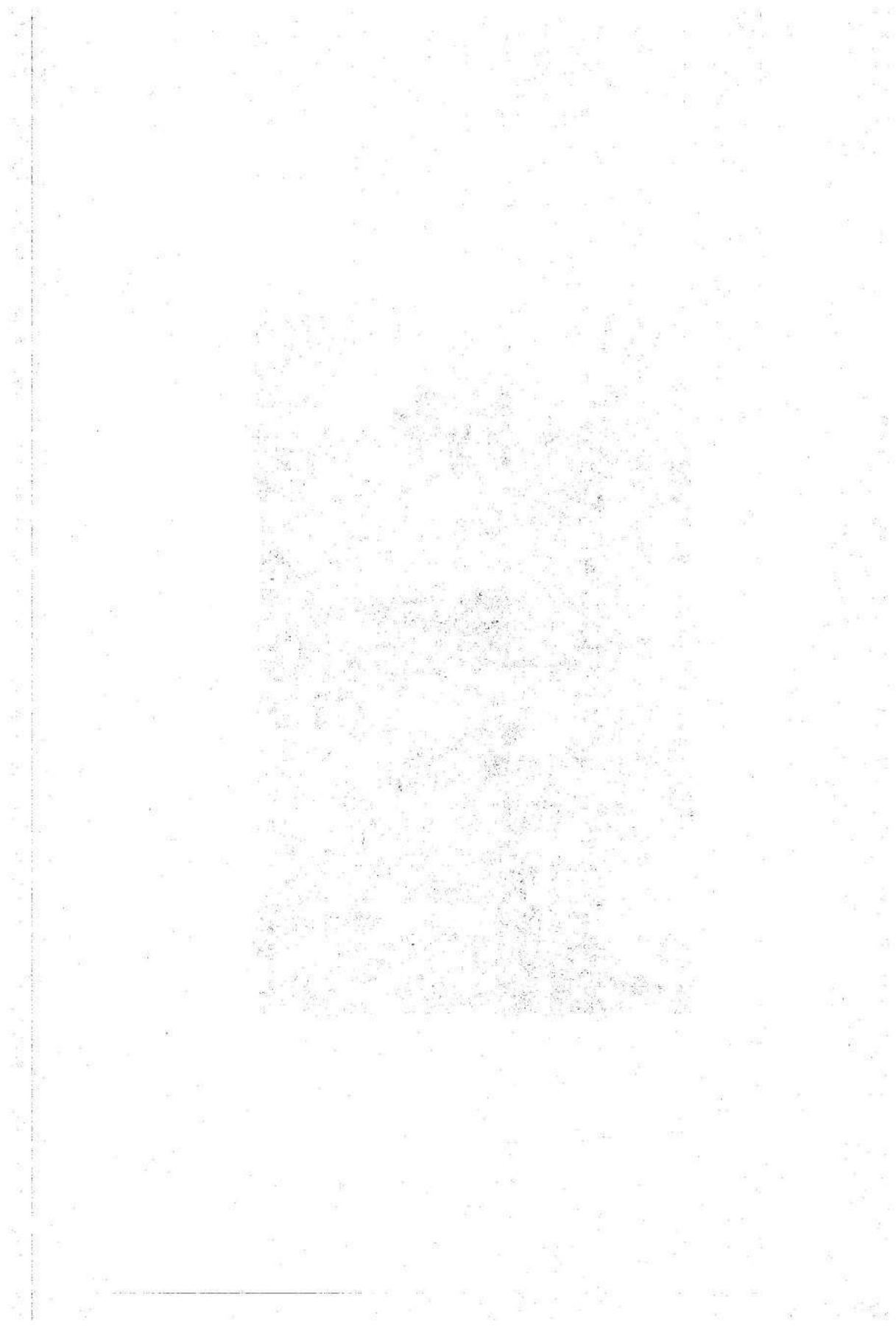
علمیه و دینیه سائلین به او محوّل و مرجوع گردید و در ایام قلیله اقامت و ذهاب و ایابش در مشهد و بشرویه و دیگر بلاد خراسان و غیرها جمعی کثیر از علماء و رجال خطیر به مکالمه و مکاتبه طلوع کرده اصحاب و انصارش شده امر و دستورش را اطاعت و انقیاد نمودند و این موجب تحریک حسّ غضب دیگر ملاهای خراسان گردید و در آن ایام که انقلاب و طغیان گردنکشان آن سامان دربار طهران را مضطرب ساخت پاده به زیارت محبوّ در سجن ماکو شافت و در عودت از طریق مازندران در بارفروش به فیض معرفت حضرت قدوس رسیده عهد ارادت استوار داشته متراجعاً به مشهد ورود کردند و این در اوائل ایام سجن چهربیق بود که امرنامه‌ها خطاباً لعامة البایه صدور یافته مقام عظیم آن جناب را میان داشته کلّ را امر به اجماع در خراسان و قیام تحت دستور و فرمان او فرمودند<sup>۱</sup> و عین بعضی از عبارات امریه‌ها در حث و تحریض بایان به نصرت و تبعیت از او چنین است:

ان يا اهل البيان احضروا بين يدي ربكم و كونوا من الناصرين باسم الناصر المنصور لدينا قديم سبحان الذى يؤيد من يشاء بنصره و هو الحق لا اله الا هو القوى القدير الحمد لله الذى ينصر من يشاء بجنته و هو الرب لا اله الا هو انا كنا له ناصرين شهد الله انه لا اله الا هو العزيز المحبوّ له الامر والخلق و ان الخلق منه والكل اليه يرجعون هو الذى يقدر مقادير كل شيء في الكتاب و انا كنا له ساجدين هو الذى يجزى كل نفس بما اكتسبت و هو الحق لا اله الا هو المشعشع المحمود الا يا ايها الملا من اهل الصاد والكاف والالف والراء والقف ان احضروا بين يدي الحبيب و هو العلي في السر حسين قد كان لدينا مشهوداً شهد الله انه لا اله الا هو ياذن لمن يشاء بنصره و انا كنا له شاهدين هو الذى يقتت له من في العماء اجمعهم و انا كنا له قاتلين و لا يحل ل احد ان يخرج من بلد على و هو الحسين قد كان لدينا محبوباً و من دخل فيه فقد يدخل في اصحاب اليمين و كان من الفائزين فاصحاب اليمين ما اصحاب اليمين ينظرون الى الرب و يكونون من الفائزين و من ينصره كمن نصر الله في الملك و كان من الناصرين و من سمع ندائه و لم يعتن بشأنه كمن سمع نداء الحسين بن على في ارض الطف حين قال هل فيكم احد ينصر آل محمد المختار الا انه لا اله الا هو انا كنا بين يدي حضرته لمحضرین و ان اليوم كل الدين ان تحضروا بين يدي الحسين

<sup>۱</sup> سال پر ملال مصیبت آثار هزار و دویست و شصت و چهار حشمت الدوله را معروض افتاد که ملاحسین بشرویه در ارض اقدس به ضلالت عباد اشتغال دارد و آن را به اردو آورده محبوس فرمود.  
حقایق الاخبار ناصری

بیت بایه مشهد





و تتصرون بكل قوتكم وقدرتكم و ان ذلك لحكم من عند رب عظيم هو الذى يصطفى من يشاء  
 بما يشاء كيف يشاء بنصره انه لا الله الا هو و هو الرب الاحد الصمد الحق القيوم الواحد الواحد  
 لدينا قدیم شهد الله انه لا الله الا هو يحيى ويمیت ثم يحيى بفضله كيف يشاء انه لا الله الا هو  
 المبدع اللطیف الا يا ايتها الملا من الاحباب لا تقفوا في مقاعدكم و ارجعوا علينا و انصرونا سر  
 الكراة و انا كنا بالله ربنا الرحمن لمعززین شهد الله انه يحيى ويمیت ثم يخلق بفضله كيف يحب  
 انه لا الله الا هو الحلال المتبين و ليس الاذن من رب ان يقف في مقعده احد و الله على ما اقول  
 شهید هو الذى ينصر من يشاء بما يشاء كما يشاء انه لا الله الا هو الناصر النصیر و اعلموا بان رب  
 قد حكم اليوم بان كل الدين نصرته في الارض و من سبق الى نصر ربها فاولئک هم السابقون و  
 من دخل في ظله فاولئک هم الفائزون و من نصر الحسين في الملك كمن نصر الله في الارض و  
 كان من الناصرين و من دخل في بلد العلی دخل في سر الحسين و كان من الخالدين فيه مشهودا  
 شهد الله ان الذکر لرب ولكن الكل يحتاجون هو الذى قد ظهر و قام بامر رب حين الذى كل الناس  
 يغفلون فقد قضى من ظهوره خمسون الف سنة في الخمس بالعدد القليل عند اهل الحقيقة  
 لمشهود شهد الله انه لا الله الا هو انا كنا له عابدين هو الذى يكبر له من في الملك و الملکوت  
 اجمعهم و انا كنا له لمکبرین ان يا اسم الکریم ارسل ذلك الكتاب الى الاصحاب ليكونن الكل  
 بذلك بين يدينا لمن المحضرین هو الذى قد اصطفى من بين العباد عبدا و جعله عليا من عنده و  
 هو الحسین في السر عظیم شهد الله انه لا الله الا هو انا كنا بالله ربنا الرحمن لمتصرون و كذلك قد  
 انزلنا اسم العلی في السر حسین و هو الحق ليس الا هو و هو المنصور عندنا لنصیر شهد الله انه الحق  
 ولكن القوم هم غافلون و كذلك ان الحمد من رب العالمین الا يا ايتها اليانيون ان احضروا بين  
 يدي الحبيب و هو الحسین سر على قد كان لدينا عظیم شهد الله انه الحق و انا كل له شاهدون  
 تبارك الذى يدع ما يشاء في ملکه اقرب من لمح البصر بقوله کن فيكون له الخلق و الامر يحيى  
 و يمیت كذلك محبوب العارفین هو الذى قد خلق الكل من عنصر واحدة افلا تعقلون و ان الذين  
 قد آمنوا بالذكر اولئک هم في ظله يحشرون.

و برادر محمد شاه حمزه میرزا حشمت الدوله سابق الذکر که با پیاده و سوار بسیار مأموریت  
 تأمین خراسان داشت پاس احترامش را رعایت کرده فتنه ملاها را به نوع احسن فرو شاند و ما  
 تفصیل تمامت حالات آن نجم طالع از شرق و قیام و شجاعت نادر النظیرش را ضمن بیان فتنه  
 خراسان و واقعات قلعه طبرسی مازندران در بخش سابق نگاشتیم و احتیاجی به تکرار در این مقام

نیست و از آغاز ورودش با اصحاب به مازندران تا لیله شهادتش چهار غزوه مهمه با ابوه مهاجمین مقاتلین نموده در هر بار فتح و غلبه نصیب او گردید.

نخست یوم دوازهم ذیقده سال ۱۲۶۴ در سبزه میدان بارفروش (بابل) با جمعیت معارضین اهل بلد. دوم در اطراف بقعه شیخ طبرسی با عبدالله خان هزار جریبی. سوم در بیست و پنجم محرم سال ۱۲۶۵ در واذکس علی آباد قرب بقعه مذکوره که اردوی مهدی قلی میرزا را در هم شکست و بالاخره در غزوه لیله نهم ربيع الاول اردوی خطیر دولت را متفرق و پراکنده ساخت و چهل و پنج صاحب منصب مهم جمعی مهزوم و عده ای مجروح و برخی مقتول شدند و مهدیقلی میرزا سر و پا بر همه فرار کرده جان به سلامت در بردا. آورده اند چون اخبار شکست فاحش اردو به میرزا تقی خان امیر نظام رسید پیام و تهدید شدید به شاهزاده فرستاد مضمون آنکه تو را به محاربه چند نفر طلبه مدرسه فرستادیم چه شد که اردوی دولت را به باد فنا دادی پس هر گاه به

---

[۳۵] در تاریخ وقایع المیمیه آقا سید حسین مهجور زواره ای خروج ملاحسین را با جمعیت اصحاب از مشهد يوم ۱۹ شعبان ۱۲۶۴ و ورود کربلا تی اصغر بناء قائینی با توقیعی از حضرت قدس و عمامه خضراء و نام سید علی را در قریه مزنیان و ورود کربلا تی قبر علی را با توقیعی دیگر و با لقب سلطان منصور و فرمان ورود به بارفروش بعد از حرکتشان از منزل فولاد محله نوشته و عده اصحاب را در سواد کوه ۳۱۳ به این تفصیل آورد: اصفهانی ۴، اردستانی ۷، شیرازی ۸، کرمانی ۳، مشهدی ۲۲، بشرویه ای ۲۴، تربیتی ۵، هراتی ۱۴، ترشیزی ۱۰، کاکحکی ۴، میانی ۱۹، قائینی ۴، طهرانی ۹، کاشانی ۶، قمی ۱۲، سنگسری ۱۰، کربلا تی ۵، قزوینی ۱۰، همدانی ۷، تبریزی ۵، زنجانی ۱۳، کرمانشاهی ۳، بارفروشی ۷، بهمنی ۴، شاهروندی ۳، آملی ۲، شیخ طبرسی ۲، چلثی ۳، کندی ۲، یزدی ۳، شهمیرزادی ۹، ارومیه ای ۳، هندی ۴.

آن جناب پس از مراجعت از اردوی حمزه میرزا هفت روز در مشهد توقف کرد و تهیه مسافت دید و سپس به عنوان رفقن به کربلا از شهر خارج شد و در همان ایام قاصدی از حضرت اعلی با توقیعی رسید و آن جناب را سید علی نام داده و عمامه سبز برایش بفرستاد که مانند علی امیر المؤمنین بر سر گذاشت و به نصرت حیب یعنی حضرت قدس به جزیره خضراء برسد و به همان عده اصحاب بدر حول او مجتمع خواهند شد لذا آن جناب به یک فرسخی مشهد نقل مکان نمود و حسب الامر رایت سوداء تشکیل داد و عدد جندالله از آنجا دویست و دو تن بودند و آن روز نوزدهم شعبان سال ۱۲۶۴ بود و همه جا می گفتند عازم کربلا هستند و تبلیغ می کردند و جوهر نفوس را با خود اخذ می کردند و در نیشابور حاجی عبدالمجید (با بدیع) تاجر معتر که والد مرحومش صاحب معدن فیروزه بود ملحق شد و بدین طریق نفوس ملحق شدند تا در چشمۀ علی نزدیک دامغان سر در راهه بود که چندی توقف کردند تا اواخر شوال خبر فوت محمد شاه رسید و چون به سواد کوه رسیدند در آنجا آن جناب خبر از شهادت خویش داد و همراهان را محیر بین ذهاب با او و ایاب به اوطنش نمود.

نیل زرندي

محاربۀ روم و روس می فرستادیم چه می کردی و مهدی قلی میرزا لوله تفنگ دونیم شده به ضرب شمشیر ملاحسین را با مکوبی توسط محرومی مخصوص نزد وی ارسال داشته جواب چنین نوشت که ضرب دست شجاع بی نظری که از طلاب مدرسه نام کردی بدین گونه بود و قسمتی که ارسالش سهل می نمود فرستادم ولی سریاز و درخت دونیم را به طهران نتوان رساند. و مؤلف ناسخ التواریخ آن جناب را در موضوعی از کتاب چنین وصف نمود که: «او مردی دلیر بود و شمشیر نیکو همی زد چه مسموم افتاد که بسیار وقت تیغ او چون به فرق آمد در جگر گاه غرق شد». و در جائی چنین نوشت: «چون بر ق خاطف خویشتن را به آقا عبدالله بر زد و او را با تیغ دونیمه کرد و مردم او راه قریبۀ افرا پیش داشتند». و در موضوعی دیگر چنین نگاشت: «ملاحسین چون پلنگ غضبان آماده جنگ گشت».

و مؤلف روضة الصفا در وصف واقعه خسروی قادیکلائی بدین طریق بیان کرد: «و ایشان چون از علی آباد حرکت کردند خسرو نام قادیکلائی از قرای علی آباد به طمع اموالشان افتاده با جمعیتی دنبال آن کاروان گرفت و به اسم همراهی و محافظت از آنان رشوی خواست آنان نیز مضایقه نکردند ولی طمع خسروی گدا طبع از کرم و درم آنان افزون بود و ایشان را از گذشتن منع کرد و به دادن اموال امر نمود و دست بر آورد و دو تن از همرهان ملاحسین کشته شدند و قریب به غروب به مقبره شیخ طبرسی رسیدند متوجه ماندند از خسرو بیک و همرهان او نیز سخت خائف و مضطرب شدند و خسرو اسب سواری ملاحسین را گرفتن خواست و در شمشیر او نیز طمع کرد ملاحسین بشرویه که هواهای بلند در سر داشت و روزگاری به مشق شمشیر بازوی خود را نیرو فزوده بود از سماحت و لجاجت آن گروه به سته آمده شمشیر بر کشید و با همرهان در راهزنان بدרכه نام در افتاد تیغی بر خسرو راند که به خون در غلطید و جمعی از مrafقانش را نیز بکشت و معدودی فرار کردند».

[۱۶] و آقا سید ابوطالب بقیة السیف شهمیرزادی چنین نگاشت: «این فانی در علی آباد بودم کدخدای سارو کلا کربلائی علی جان آمد گفت خسرو مرا خواست با جمعیت برویم بارفوش. گفتم برای چه؟ گفت سعید العلماء نوشت که محمد شاه مرحوم شده می خواهم حاکم بر قرار کنم اهل شهر بعضی از هرزه ها هرزگی می کنند شما با جمعیت بیائید. این بود که ایشان رفتد بعد از چند روز دیگر برگشتد و کربلائی علی جان آمد بنده منزل بنا کرد بد گفتن به سعیدالعلماء گفتم چه خبر است گفت خسرو را کشتد. گفتم کی؟ گفت بابی ها و باعث سعیدالعلماء شد آن چه نوشته بود دروغ بود ما را گول زد رفیم در منزل او سلام کردیم بعد از

جواب سلام گفت خسروخان خوش آمدی هیچ می دانی شما را از برای چه خواستم در کاروانسرای سبزه میدان دویست سیصد نفر از سُنّی و ازبک هستند ایشان را از آنجا حرکت می دهید می برد در میان این جنگل و جزیره همه ایشان را می کشید مال ایشان و ریختن خون ایشان بر شما حلال و مباح است خسرو گفت آقا دیروز وقت اذان از ایشان شنیدیم که اشهد ان علیاً ولی الله می گفتند سنّی و ازبک این کلمه را نمی گویند سعیدالعلماء گفت شما عوام ها مردمان خری هستید هر چه ما می گوئیم باید بشنوید. خسرو گفت آقا ما ایشان را بکشیم و مال ایشان را ببریم فردای محشر جواب خدا و پیغمبر را چه بگوئیم سه دفعه دست به گردن خود زد که جواب خدا را من می گویم. بعد از آن رفیم منزل سر کرده ها عباس قلی خان و حاجی مصطفی خان و دیگران آنها گفتند خسرو این حضرات را می برد تا به شیرگاه می گذرانید و به هیچ وجه من الوجه اذیت شما به ایشان نرسد که غریب اند و مردمان با کمالی هستند احترام ایشان بر ما لازم است و سعادت قلی ییک هم با شما باشد. وقتی که از منزل سرکرده ها بیرون آمدیم خسرو گفت علی جان حرف سر کرده ها را بشنویم یا علماء را؟ گفتم اطاعت علماء بر ما واجب است خلاصه ما و داماد عباس قلی خان، سعادت قلی ییک، ایشان را حرکت دادیم بردیم. بین راه خسرو به سعادت قلی ییک گفت شما برگردید ما ایشان را می بردیم او برگشت ما رفیم تا به بیشه ذغاله چال اهل دهات روشن آباد و ملک خیل و بالاتجنیها چند نفر احباب را در آن جزیره شهید کردند و برادر جانب مقدس را در آن شب شهید کردند و جانب مقدس آن شب را در آن جزیره ماندند و نعش را بردند در اثارستان دفن کردند تا اینکه رسیدیم به دو راهی به سمت علی آباد کج کردیم بزرگ ایشان آقا سید علی فرمود به خسرو بگوئید کدام راه است که ما را می برد خسرو گفت راه علی آباد است آن بزرگوار از اسب پیاده شدند فرمودند اصحاب بار ما به منزل رسیده است پیاده شوید خسرو عرض کرد شما تشریف بیاورید در ده ما قادیکلا میهمان من باشید قبول نفرموده در همان صحراء ماندند و ما هم در آن صحراء ماندیم بعد از نیم ساعت یک نفر از ایشان آمد گفت آب کجا است از برای وضو برداریم نشان دادیم برداشت بعد از ساعت دیگر یک نفر از ایشان یک ساروق بسته آورد گفت آقا فرمودند این قدری پول و اسباب است حق زحمت شما بردارید و بروید شما را با ما رجوعی نباشد خسرو گفت شما این اسباب را ببرید من می آیم خدمت آقا می رسم بعد رو به من کرد گفت علیجان من در چه فکر و فلک چه خیال ما به حکم سعیدالعلماء یک کروور مال و جان بر ما حلال و مباح، ایشان می خواهند به یک ساروق بسته سر مرا بینندند می روم هر طور است ایشان را حرکت می دهم

می برم تا به خاک قادیکلا از پل آجری تیلرپولاکلا می گذرانیم و یک یک را در میان آن جنگل و جزیره با گلوله تمام می کنیم و مال ایشان را تاراج می کنیم من گفتم بنظرم ایشان خیال ما را فهمیدند مشکل می بینم از تو بشنوند گفت او لاً به التماس هرگاه قبول نکردند تشر می زنم گفتم چه تشر می زنم گفت می گوییم سعیدالعلماء حکم کرد به اهل روشن آباد و بالاتجن و قراخیل و ملک خیل و خرماكلا مع دهات دیگر از عقب یایند بریزند بر سر شما و همه شما را بکشدند و اموال شما را به تاراج ببرند که به حکم سعیدالعلماء جهاد می دانند و بر خود حلال و مباح. من گفتم ما چند نفر همراه تو یائیم گفت نه من تنها می روم و رفت قدری طول کشید من با مشهدی علی محمد رفیم نزدیک ایشان گفتند سیاهی کیستید گفتم آدم خسرو خانیم خسرو در میان آن جمع می باشد گفت علیجان پدرساخته های فلاں برگرد چرا آمدی ما برگشتم ساعتی بگذشت آن حضرات صدا را به یا صاحب الزمان گفتن بلند کردند و خسرو فریاد می کشید ما فرار کردیم حضرات اسباب و اموال را گذاشتند رو به افرا که ده نظرخان بود رفتند قادیکلاتی ها و اهل آن دهات تمام اسباب و اموال هر چه بود همه را بردندهٔ شیخ عباس متولی شیخ طبرسی در همان شب هشت خورجین پر از اسباب برد خلاصه بعد از تفصیل زیاد نظرخان ایشان را برد در بقعهٔ شیخ منزل داد بعد از آن ما رفیم نعش خسرو را آوردیم به قادیکلا...

آنچه این فانی از جناب میرزا محمد تقی جوینی و از احباب شنیدم این بود که خسرو در حضور جناب باب نشسته بود و جناب میرزا محمد تقی هم در پهلوی او نشسته بود و بعد از التماس و عجز با تزویر که شما تشریف یاورید در قادیکلا میهمان من باشید قبول نفرمودند گفت خون شما به گردن شما بقدر هزار نفر بل متجاوز به حکم سعیدالعلماء امشب می ریزند سر شما همه شما را می کشند و اموال شما را می برند جناب باب فرمودند پس اوّل دفع شما را بکنیم بعد به آنها پردازیم جناب میرزا محمد تقی خنجر را بر هنره بروی زانو در دست داشت فوراً زد به دهن خسرو تا پشت گردن رسید که خودم رفتم در قادیکلا دیدم نعش او را.»

و مؤلف روضة الصفا در وصف غزوہ لیلہ نہم ربيع الاول چنین نوشت: «ولکن هم در آن شب شیخون جمعیت این اردو به تفرقه تبدیل یافته بود و پراکنده شده بودند سیصد و پنجاه نفر به قتل آمده بودند که شصت نفر از آن لاریجانی و هزار جریبی بودند چون صبح بدمید میرزا کریم خان اشرفی بر فراز دیوار خرابه ای رفته به اذان صدا بلند کرد که از سپاه متفرقه هر که در آن حوالی است به محل اردو که مقتل دون و عالی است باز آیند سردار لاریجانی با پنجاه کس و

محسن خان با چندین تن و عبدالله خان افغان با سه کس به اردو باز گشتند محل اردو را لاله زاری دیدند از خون احمر و مسلحی از کشتگان بی سر خارها گونه شاخ مرجان گرفته و سبزه ها رنگ یاقوت بدخشنان یافته سردار و سائر خوانین گریان و نلان بر سر کشتگان گریه همی کردند و به مضمون این بیت مترنم بودند:

نیش خاری نیست کز خون شهیدان رنگ نیست

آفی بود آن شکار افکن کزین صحراء گذشت

اجسام مقتولان معروف را حمل به ولایت نموده و دیگران را هم در آن مقتل مدفون کردند و تا جهان بوده اهالی مازندران را چنین عیب و عواری روی نمود.

و در تاریخ میرزا حسین خان همدانی حکایت و روایتی بدین مضمون آورد که در طهران دو سال بعد از خاتمه امر قلعه طبرسی مازندران به مجلسی که شاهزاده احمد میرزا بن عباس میرزا نائب السلطنه حضور داشت گفتگوئی درخصوص حضرت باب اعظم و بایه و مقاتلات قلعه مذکوره به میان آمد هر یک از حاضرین علی اختلاف عقیدتهم سخنی چند مدح و هیجا و زشت و زیبا گفتند در آن اثنا سرتیپ عباسقلی خان لاریجانی تصادفاً وارد شد و همین که شاهزاده را دیده بر او افتاد اظهار سرور نموده خطاباً للحاضرین گفت شرح واقعات قلعه را از عباسقلی خان باید پرسید که در آن هنگامه صاحب اختیار و مباشر کار بود پس سرتیپ شروع به سخن نموده گفت ای شاهزاده والا تبار من چه گوییم و طریق بیان را چگونه پویم که داستانی بغايت ژرف و شگرف است آنان که واقعه کربلا و شهادت امام شهید را شنیده و آن منظرة رفت خیز و معاملات و حالات سید مظلومان را با گروه اشقيا طالب اند که برای العین بیستند بايستی در قلعه طبرسی باشند تا عین آن منظرة را مشاهده نمایند بلکه احوال و احوال طبرسی به درجه ای بود که حوادث نینوا را فراموش ساخت چه که ملاحسین بشرویه و اصحاب مانند سید الشهداء و اصحاب شاهزاده و مهیای فدا شدند و من و سپاهیم با تیغ و تفنگ مهیای محاربه و جنگ ایشان بودیم و هر که هیئت او و اصحاب شاهزاده را که به شعار خدا پرستی و عبادت و علم و هدایت آراسته بودند و در تنگی قلعه محصور و من نوع از خروج گشتد می دید و من و سپاهیم را که برای قتل و غارت شان با تیغ های برقان و رصاص های گذران سواره و پیاده حاضر و آماده بودیم مگر آنکه به اطاعت و بیعت کردن گردن نهند و از عقیدت و روش خود تبری جویند می نگریست هر آینه گمان بلکه یقین به رجعت امام و اصحاب در حقشان و عودت شمر بن ذی الجوش و سنان بن انس و سائر اعدای صحرا ای کربلا درباره من و سپاهیانم می نمود و چون سرتیپ آن سخنان را از روی هزل و

مطاییه ادا می کرد حضار مجلس از گفته های وی می خندهند آنگاه گفت روزی ملاحسین از قلعه بیرون آمد در حالی که عمامه سبز بر سر و کفن در گردن و سوار بر اسب بود و در وسط میدان قتال ایستاده ندا داد که ای قوم آیا جائز و رواست که بدون تحقیق و فحص به صرف میل ارباب غرض و هوای نفس این همه جور و ستم بر ما روا دارید و به ریختن خون جمعی ییگناه مظلوم سعی و تلاش نمائید آیا چه خلاف و خیانتی از ما صادر شد مگر حلال خدا را حرام و یا حرامی را حلال کرده ایم اینک از خداوند مقدار بترسید و از پیغمبر و ائمه اطهار شرم نمائید ما و شما با هم سابقه خصومت بلکه غالباً آشنائی و معرفت از حال یکدیگر نداشتم مطالب ما دینی و روحانی است علمای دین باید به مقام مکالمه و مواجهه قدم گذارند و حجت و یئه بطلبند هرگز به توپ و تفنگ و سرباز و سرهنگ نیازی نیست و با دولت مخالفت و مقاومتی نداریم تا محتاج به لشکر کشی و رعیت کشی گردد و در صورتی که علمای دین قائل به لزوم تحری و تحقیق و مائل به کشف و تدقیق در امر دین نباشند مضمون لا اکراه فی الدین قد تیئن الرشد من الغی و مصدق لكم دینکم ولی دین را کار بسته اکراه و اجرای نداریم و حکم را به حاکم علی الاطلاق وا گذاریم راه دهید تا با عائلات خویش از قلمرو دولت ایران خارج شده به مملکت دیگر رویم و چون کلام ملاحسین به انتها رسید دیدم از سخنانش حال لشکریان دگرگون شد و در سیمای شان آثار تغییر و تأثر نمایان گشت لاجرم به پاس منصب و خدمت و اطاعت فرمان دولت به فوج خود امر دادم که بیدرنگ شلیک با تفنگ نمایند تا سخنانش به گوش نرسد چه با هیئت و حالت مظلومیت که در میدان ایستاده بود همه لشکر خاموش مانده به سخنانش سراپا گوش بودند بعضی اشک می ریختند و برخی زیر لب آهسته می گفتند پس ما را با دروغ و فریب در جولانگاه دین و میدان تحقیق امر حضرت رب العالمین برای چه به جنگ و کین آوردن و من در اندیشه و اضطراب بودم که مبادا سپاه فریب خورده متفرق شوند و همین که به همه و تیراندازی پرداختیم ملاحسین سر به آسمان نمود گفت الها تو شاهد و گواه مایین من و این قوم باش که حجت را بر ایشان تمام کردم و در دلشان اثر ننمود و جوابم را از دهانه تفنگ دادند آنگاه شمشیر از نیام بر کشید و به چپ و راست حمله ور گشت به خدا سوگند شجاعتی از او به ظهور رسید که دیده روزگار مانند آن را کمتر دید سربازان مازندرانی بودند که پای استقامت فشردند و طریق فرار نیمودند و در آن اثنا که ملاحسین گرم جولان بود یک نفر سرباز دچار وی شد و خویشتن را عقب درختی گرفت و تفنگ را سپر صیانت خود چون ملاحسین بدرو رسید شمشیر حوالت کرده درخت و تفنگ و سرباز را شش قسمت ساخت و من و سربازان

از آن ضرب دست به خوف و حیرت اندر شدیم و عجب تر اینکه ملاحسین در طول مدت مقاتله بر هر که شمشیر فروند آورد مستقیم نواخت و از جراحات مجروحین و مقتولین می‌فهمیدیم که ضرب از وی بود و دیگر این بسی موجب تعجب همه بود که نزد ملاحسین و اصحابش کشتن و کشته شدن یک صورت داشت نمی‌دانم جماعت با یه چه دیده و چه فهمیده بودند که به نوع مسابقت با شادمانی و عشرت به میدان قتال می‌شاتفتند و سر موئی خوف و بیم نداشتند سمندر وار گرد تفنگ آتشبار می‌گردیدند گوئی تیغ تیز و خنجر خون ریز را وسیله نجات ابدی و حیات سرمدی می‌شمردند و اعجوب از همه آنکه اغلب ایشان از فضلاء و علماء و زهاد و عباد و آخوندهای مدارس دینیه بلاد، لطیف المزاج، ضعیف البینه پرورده سکون و عدم استغال به امور بدینه بودند و در مدت الحیات شلیک توب و تفنگ نشینیده و صورت میدان محاربه بر صفحه خیال نکشیدند و با وجود گرسنگی و فقدان مأکول و مشروب و عدم آسایش که ایشان را بغايت ضعف و ناتوانی رساند گویا هنگام محاربه روح و توانائی جدید در قوالبسان دمیده می‌گشت و به درجه ای جرأت و جسارت می‌یافتد که عقول اولی الالباب از در ک آن عاجز و قادر است» انتهی.

و بالجمله جناب ملاحسین در بین الطوعین نهم شهر ربيع الاول سال ۱۲۶۵هـ. ق در سن سی و شش سالگی به نوعی که در بخش دوم نگاشتیم شهید شده در بقعه شیخ طبرسی مدفون گردید و قاتلش را عباسقلی خان لاریجانی سابق الوصف به پیروی از کتب تاریخیه یگانه و ییگانه در متن بخش سابق آوردیم و روایتی دیگر رانیز که نسبت قتل به زکریا قادیکلاته است ثبت نمودیم و کیفیت شهادتشان را [۱۷] آقا سید ابوطالب شهمیرزادی بقیة السیف مشهور چنین آورد که: «تفصیل شهادت جناب اول من آمن باب الباب بیان واقع آنچه گذشت این فانی ابوطالب الحسینی و بقیة السیف قلعه مبارکه که اکثر اوقات با ایشان بودم و آنچه دیدم و شنیدم این است در شب هشتم ربيع الاول در وقت سحر فرمودند به عدد رب اصحاب بیاند برویم به اردو دروازه را باز کردیم رفیم بیرون در آن صحراء نشستیم جناب میرزا محمد باقر بزرگ با چند نفر اصحاب می‌شمردند گویا صبح نزدیک بود در بین شمردن جناب باب الباب فرمودند امشب گذشت برگردید با جناب ایشان برگشتم به قلعه فردا طرف عصری در لب چاه حمام اصحاب مشغول کار کردن بودیم آن بزرگوار تشریف آوردنده کرسی گذاشتیم نشستند و فرمایشات می‌فرمودند تا اینکه فرمودند امشب من شهید می‌شوم و به شوق شهادت می‌روم هر که با من می‌آید بیاید عدد معین ندارد سواره هم می‌روم ازین فرمایشات بسیاری از اصحاب به شوق شهادت در منزل

های خودمان در وجود و سرور و اشعار و جدیه می خواندیم و کف می زدیم به خصوص آنهاei که همان شب شهید شدند معرکه می کردند مثل ملا جلیل ترک و کربلاتی محمد جعفر کلاهدوز بارفروشی و محمد باقر کلاهدوز علی آبادی و ملا ولی الله آملی و سید رزاق بارفروشی و سید ریبع عجم رستاقی با ملا محمد باقر تا سحر در عیش و سرور بودیم و چند نفر اصحاب بالحن خوش و صوت بلند در مناجات کردن مشغول جناب باب الباب با چند نفر سواره، باقی اصحاب پیاده رفیم یا صاحب الزمان گویان اول سنگر ز کریا قادیکلائی بود او با چند نفر به مقبر خود راجع شدند با چند سنگرهای دیگر را شکستیم داخل اردو شدیم درین گیرودار و محاربه از کثرت شعله باروت اردو آتش گرفت روشن شد مثل روز در حینی که گرم محاربه و مقاتله بودیم دیدم جناب اخوی آقا سید احمد سوار بر اسب و بسیار جزع دارند فرمودند برادر جان بر تو چه گذشت دست چشم را گلوه شمعخال قطع نموده عرض کردم دست چپ مرا هم گلوه خورد باکی نیست جلو اسب ایشان را گرفتم رو به متزل بیرم چند قدم که رفتم دیدم جناب باب الباب رو به لشکری که در میان درخت ها و جزیره جمع شده بودند بلند فریاد نمودند که اصحاب همچه برویم بنده جلو اسب اخوی را ول کردم به همراه ایشان بتاخت رفتم نزدیک به لشکر که رسیدیم گلوه به مثل تکرگ گ بر روی ما می آمد ما به آن تندی که می رفیم بعنه دیدم اسب آن بزرگوار ایستاد پیشو و دیدم اسب دیگر با طناب بسیار بلند کمندوار سه چرخ به کمر آن بزرگوار پیچید جلو اسب را گرفتم آن پیچ ها را برگرداندم عرض کردم رها شد برویم فرمودند من ضربت برداشتم و پای مبارک از رکاب خالی کردند این فانی جلو اسب ایشان را گرفتم رو به متزل بردیم ایشان از روی زین غلطیدند هر چه خواستم که نگذارم بر زمین فرود نیایند نتوانستم چاره ندیدم مگر اینکه بیاورم بر زمین سر شلوار روی زین قاش بند شده بود از یک دست جلو اسب را محکم داشتم دست دیگر از صدمه گلوه ورم کرده بود تا شانه در آن حین اخویم میرابوالقاسم پیدا شد آن سر شلوار را رها کرد ایشان را آوردم بر زمین و اسب را رها کردم سر مبارک ایشان را بر روی زانو نهادم خون بسیاری از سر و سینه مبارکشان می آمد با دستمال سر مبارک ایشان را محکم بستم در این وقت قلی آقا و حضرت قلی هم می گفتند با کربلاتی محمد حسن رسیدند و شناختند اهل خراسان بودند چون هر یک از اصحاب می رسیدند می گفتم یکی از اصحاب بس است بروید خلاصه ایشان را بغل زدند بلند کردند دیدند قدرت ایستادن ندارند قدری راه به روی دست بردن امکان نداشت حضرت قلی نشست ایشان را بدوش گرفت پاهای مبارکشان بر زمین می کشید کربلاتی محمد حسن پاهای مبارک ایشان را داشت

رو به قلعه رفتند بنده رفتم به سراغ اخوی کربلاحتی کاظم شهمیرزادی را دیدم گفت من ایشان را بردم به قلعه روز روشن شد ما هم رفیم به منزل افتادیم در حین دفن نمودن آن بزرگوار حاضر نبودم و نود نفر از اصحاب زخمدار بودیم سی و هفت نفر از ما شهید شدند از اعدا چهارصد نفر به مقر خود راجع شدند به قدر هزار نفر زخمدار بعد از آن لشکر جمع شدند تا وقت ظهر نعش های خود را آنچه توانستد بردن بسیاری را زیر خاک کردند و نه سر از شهدا را از قلعه بدن بریدند بردن و کوچیدند طرف عصر اردو خالی شد اصحاب رفتند نعش های شهدا را آوردند و چند سر اعدا را آوردند بالای چوب نصب کردند گویا بی اذن بود».

و نبیل زرندی چنین نوشت که: «ایشان در هیجده سالگی از بشرویه به سمت کربلای معلی حرکت نمودند و نه سال تمام با فخر الاعاظم حضرت حاجی سید کاظم همراه بودند و چهار سال قبل از ظهور حضرت اعلی به امر سید مرفوع به اصفهان برای مذاکره با جانب سید باقر رشتی و به خراسان برای مکالمه با میرزا عسکری مأمور شدند و در سنّه سنتین به امر رب العالمین اوّل من آمن گردیدند و رسیدند به آنچه رسیدند و حضرت اعلی ایشان را در سنّه اوّل «باب الباب» نامیدند و در سال ثانی به اسم «باب» مسمی نمودند و در شصت و چهار سالار معروف در مشهد خیال داشت که ایشان را در قلع شجره سلطنت با خود متفق سازد لذا با قبر علی بشرویه پیاده از مشهد برای آذربایجان حرکت کرد و جانب کلیم فرمودند که ما با جمعی ایشان را در طهران ملاقات کردیم و در اعلی درجه مقام عشق و انقطاع بود و هنگام خروجشان از خراسان با رایت سوداء بسوی جزیره خضراء از طلعت اعلی به خلعت عمّامه سبز اعلاحتی و اسم علی مخلع و مسمی گردیدند تا در جزیره خضراء در ظل طلعت اخri بین الطلوغین نهم ربيع الاول سنّه ۱۲۶۵ شهید شدند و در جنب ضریح شیخ طبرسی به دست آن حضرت مخزون گردیدند و طلعت اعلی معادل سه جلد در زیارت و علو مقامشان نازل فرمودند و تربت شان را پنج میل در پنج میل شفای هر مریض فرمودند و از قلم اعلی من جمال الابھی نیز در حفّشان زیارات و عنایات لاتحصی نازل و ظاهر گردید همین کلمة مبارکه کتاب ایقان در علو مقامشان کافی است که می فرماید لولاه ما ظهر جمال الاحدیة و ما برز طلعة الصمدیة» انتهی.

و ملاحسین کسی بود که دوست و دشمن در علم و تقوی و شجاعت و بزرگواریش اتفاق کلمه داشته اظهار تعجب و حیرت می نمودند و برخی از نسخ شنون علمیه و حجج الهیه و تفاسیر بدیعه که حسب اقتضای بعضی از یار و اغیار نگاشت موجود و مقام محمودش را شاهدی مشهود است و ما در این مقام تزییداً للاستیصار و مراعاة للاختصار شطری از خطبه و اوائل از یک رساله

مشهوره آن جناب را که جامع اسرار الهیه و مطالب و مآرب عرفانیه بدیعه است ثبت می نمایم و  
هی هذه:

### بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

الحمد لله الذي هو مدبر الدهور و مدبر الامور تجلى لخلقه بخلقه و قرب بهم اليهم لمشاهدة  
الظهور و تخلى عن خلقه بخلقه و احتجب بشاعر النور عن نوازل الغيور فظهر النور على النور و  
انزل النور بالنور على الطور فجعله الكتاب المسطور في رق منشور انزل بالاسم الاكبر الكتاب  
المسطور فابتداه في قلوب الصافين الحاففين حول عرشه الى بيت المعمور و ارجع بعزم جلاله القلوب  
في مستسرات الغيوب من البيان باخلاص الوحدانية و تحقيق الفردانية الى الصدور لتقر و تشهد بان  
لا الله الا هو العلي العظيم الولي القديم الرووف الكريم الرحيم الغفور جعل الشمس ضياء فاضاء بها  
النهار و جعل النهار معاشا للاتام لتبتغوا فضلا من ربهم الشكور و انار القمر المنير في سواد الليل  
الظلم الاليل الذي جاور ليعلموا عدد السنين و الحساب و تفصيل كل امور بخلافات نفحات  
خواطر الاوهام بسره و غيب المستور و دنى فنادي خلقه الى نفسه بالسنة شتى و لغات مختلفة و  
كينونات مفقترة من كل فح عميق و من شواهد المجال و اقاعار البحور و او كار الطيور بانى انا الله لا  
الله الا انا رب النور و مالک الظهور و مقدار الامور و جاعل الظل و الحرور و مسجر البحر المسجور  
و منزل الفرقان العظيم و القرآن الكريم و التورات و الانجيل و الزبور و صلى الله على محمد نبيه  
المحبور ذى الفخر المشهور و العز المذكور الذي هو في مقامه المحمود حامد و محمود و حبيب  
و محبوب و ذاكر و مذكور و شاكر و مشكور و على وصيه الذي ازاح به الظلمات و الشرور و  
كسر به شكيمة كل مختال فخور و كل خوان كفور و على آلء الهدات المهديين الذين هم هدى  
على هدى و نور على نور و نور فوق نور و نور تحت نور و نور اضاء به كل نور خلق الله لمحييهم  
بحجتهم عن ظل محجتهم دار السرور و نواميis العصر و مدار الدهور و اصحاب الحشر و ولات  
الامر و حاملوا لواء الحمد في يوم النشور فتمت كلمتك الحق صدقأ و عدلاً لامبدل لكلماتك و  
لامعقب لآياتك بخاتتهم و قائمهم الغائب المستور المخفى عن عوالمهم و مواطن الظالمين اهل  
الشروع عجل الله فرجه لاحياء الكتاب و السنة و اظهار الاسم المكتون و الكلمة المكتونه و السر  
المستسر المستور اللهم صل عليهم ماغرداً مغرداً على غصن من اغصان شجرة الخلد من الطيور و  
على شيعتهم الطيبين التابعين لآئتمهم على الحق اليقين و المعترفين بمقامهم عند رب العالمين سيما  
النور المتألق و الضياء المشرق و النجم الثاقب الطارق و العلم النور في طياء الديجور محل الاسم

الاعظم و تمام السرّ الاقدم و الكلمة الاقام الاتم و الرمز المستور صاحب العجين الازهري و الخد  
 الانور و الوجه المنور و حامل الركن اليسير و النور الاحمر ناشر عدل العلي الاكبر و ما حى آثار  
 الشانىء الابتىء مظهر بطون شريعة جده الاطهر محمد السيد الاكبر و مجدد آثار ايه العلي الاكبر  
 السيد القصور النادى من حول الضريح و الداعى الى اجابة الملهم بالصوت الفصيح الناصر للحق  
 بالحق و عن الحق بالحق مؤيد منصور و بعين الله الناظرة ناظر منظور و بيد الله الباسطة من شر  
 طوارق الليل و النهار فى عماء الاحدية محجوب مستور اللهم يا مفرق النهار من الليل الديجور و يا  
 من بطاعة امره تنشق عن اهلها القبور و يا نور النور اجعلنى بعزمك من المقربين الفائزين بالشهادة  
 لدى مصباح النور و الق على منه محبة كاملة تجذبى الى مقام الظهور و تصرفنى عمما سواك من  
 الغيور استلک بالاسم الذى احطته بحجاب النور و نور السموات و الارض الذى يضىء به ابصار  
 الناظرين اليك بالنوران تلقى فى قلوب عبادك الصالحين و قلبى منه عزّ و هيبة و وقاراً و سكينة  
 كما تربى منايا علیماً بما فى الصدور و اجعلنا ممن يسمع قوله و يرفع امره على كل امر فانا عبدك  
 و ابن عبدك الفقير الى رحمتك و عفوک يا عفواً يا غفور يا عزيز يا شكور اجعلنا به عالياً متعالاً  
 على الاعداء اعدائك فانك على كل شيء قادر ادرء بك على اعدائك في النحور و استعيد بك  
 من الشرور ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم فقلت و قولك الحق: «ان نشاء ننزل عليهم من  
 السماء آية فطللت اعناقهم لها خاضعين»<sup>١</sup> و قلت و قولك الصدق: «و نريد ان ننم على الذين  
 استضعفوا في الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثين»<sup>٢</sup> و قلت و قولك الحق: «انا رسول ربكم  
 لن يصلوا اليك فاسر باهلك بقطع من الليل و لا يلتفت منكم احد الا امرأتك انه مصيبها ما  
 اصابهم ان موعدهم الصبح ليس الصبح بقريب»<sup>٣</sup> «كتب الله لاغلين انا و رسلى ان الله قوى  
 عزيز»<sup>٤</sup>، «يا موسى اقبل و لا تخاف انك من الامنين»<sup>٥</sup> نسئلک بعزمك يا عزيز ان ترزقنا التجاھي  
 عن دار الغرور و الصلاح و الفلاح و النعمه و العافية في كل الامور و حسن العاقبة و الفوز بدار  
 السرور انك انت ولينا في جميع الامور و العالم بما في الضمائر و الصدور. اما بعد فقد صدر امره  
 العالى المبرم و حكمه المتعالى المحكم و خطابه الفصل الذى ليس بالهزل الى عبيده بلاشك

١ آية ٤ سوره شعرا

٢ آية ٥ سوره قصص

٣ آية ٨٠ سوره هود

٤ آية ٢١ سوره مجادله

٥ آية ٣١ سوره قصص

و من ابن عبدالله محمد حسين يسئل الله به النجاة من كل طبع و رين و الخلاص من كل شين و النجاة من مخاوف الدارين و مهالك الشاتين له و للوالدين و الاخوان من اهل المشرقين و المغاربين آمين يا رب العالمين بحق الحسن و الحسين عليهما السلام ان يجمع ما برب من مكمن الغيب المستور و اشرق من مشرق الظهور و رشح من فواره التور اعني ما جرى بقلمه العالى فى لوح المسطور لانتباه الغافلين عن حقيقة هذا السر المستور من الاقصى و الادنى و الاحبة و الغيور ليجعلوه ذكرًا لقلوبهم و يأخذوهم زادًا ل يوم الشور اسئل الله ان يفتح عن معضلاته و يكشف عن خفیات اسراره و خبایا بطونه و مشکلاته لکل صبار شکور المقام الاول بسم الله البديع الذى لا اله الا هو ان الله سبحانه قد جعل لظهوره لخلقه بخلقه مقامات المشار اليها و المرموز عنها فى كلمات آل الله عليهم السلام بالاسرار السر و السر المقنع بالسر و السر المستسر و يعبر عن الاول بالنقطة و النقطة قطب كتاب الله فى التكوين و التدوين و عليها يدور رحى الموجودات فى كل العوالم بما لانهاية الى ما لانهاية كما فى علم الله سبحانه و ان الله سبحانه قد تجلى لهذه النقطة بهذا النقطة و القى فى هويتها مثاله اى مثال تجليه فاظهر منها افعاله الى آخر الرسالة.

و حتى برخى از ملاها خطب و شئون علميه حضرت را گمان برند که از آن جناب است و ملا محمد ممقانی در وصفش به صريح عبارت در مجالس و مجتمع گفت که اگر ملاحسین بشرویه خود ادعا می کرد قبول می نمودم و حضرت در رسالة دلائل السبع در وصفش چنین فرمودند: «تو خود اول مؤمن را می شناسی که اکثر علمای شیخیه و سیدیه بل طوائف دیگر مقرر بر علم و فضل او بودند حتی اطفال های اصفهان در وقتی که وارد شدم می گفتند که یک طلب پیراهن چاک از قبل سید آمد و عالم کیر آن ارض را که محمد باقر نام بوده به دليل و برهان الزام داشت حال این یکی از ادلای این ظهور است که بعد از فوت مرحوم سید رفع الله درجه اکثر علما را وجب نموده و نیافت حق را الا در نزد صاحب حق و به این سبب به موهبه ای مستوهب شد که غبطة آن را خلق اولین و آخرين الى يوم القيمة دارند در حق مثل این اولوالالباب چگونه تواند کسی ذکر ضعف یا سفاهت نماید».

و در یکی از توقعات صادره در حق چنین مسطور است:

---

امیرزا کریمخان اشرفی و آقا محمد حسن لاریجانی با معلومی از تنگی که در پناه سنگری محصور و مستور بودند از روشنی آتش لشکر گاه که افروخته آن طائفه گمراه بود ملاحسین که عمماه سبز بر سر داشت مشهور

### بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شهد الله لعبدة في ذلك الكتاب أنه قد آمن بالله وآياته و كان على صراط حق مبين... و أنا لنعلم  
ان حجتك بالغة لمن في السموات والارض و أنا نحن لشاهدون... افيعدل آيات النبین بحكم  
آیة مما نزلنا اليك لا و ریکك آنا لنشهد ان اكثر الناس لا يعقلون ولا يؤمرون ولا يشعرون... ان  
اتبع حکم ربک يا عبدی و کن من الصابرین ان اتكل على الله و اعرض عنهم ثم ذرهم في  
خوضهم يلعبون... ان اصبر يا عبدی و لا تجب لاحد منهم و قل موتوا بغيظکم... قل يا اهل  
الارض ان اتقوا الله و استغفروا ربکم و ارجعوا الى حکم الله ثم اتوا آياتنا ان عرفتم امر الله  
لتوقون ثم لتبلغون ثم تتصررون فوالذى خلقکم و جعلنى حجة عليکم ان آیة من آیاتنا ثبتت حکم  
الله لمن على الارض اجمعهم ان اتوا کتاب الله بين يديه ثم انصفوا بالعدل لعلکم بآیات الله  
ترشدون و لقد نزلنا حکم کلشیء في الكتاب من قبل ان استلوا من آمن قبل كل الناس بآیات  
ربکم الله ان كتم لاتعلمون و كفى بانفسکم اليوم في حکم مثل الآیات و شأن ما نزل في  
الدعا على حکم ذلك الامر شهیداً قل و لقد جعلت من ذلك اليوم الى يوم ما اذن الله لي اول  
مؤمن بنفسي عليکم شاهداً و نصيراً.

و يکی از صور زیارات که از قلم اعلی برای آن جناب صدور یافت به این بیانات افتتاح شد:

### بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و اذا اردت ان تدخل تلك الارض المقدسة فظهر نفسک و طیب ما عندک على احسن ما کنت  
مقدرأً عليه و اعلم ان هنالک اعلى افق العرش و متنه ذروة الفردوس و ان الله لم ینزل ناظر ک...  
(الی قوله) و قل اللهم انک انت مالک کلشیء و لا یملک من شیء احد دونک لاستاذنک من

---

ایشان گردید میرزا کریم خان تفنگی به جانب آن انداخت بر سینه پر کینه آن آمد آقا محمد حسن به گلوله دیگر  
شکمش را مجروح ساخت و او به طریق استعمال به سمت قلعه اقبال نمود دیگران نیز سالک طریق متابعت شدند  
درین هنگام سپهه صیحه صادق دمید. میرزا کریم خان به اذان بامداد اقامت کرد عباس قلی خان لاریجانی با دو  
سه نفر از سرکردگان و قلی تفنگچی که به حریگاه بودند طریق مراجعت پیمودند. هشتاد نفر از ملاحده بایه  
مقتول را سر بریده سر خویش گرفتند و راه منازل در پیش ملاحسین بعد از دخول به قلعه ماندند به اندرز متابعان و  
نصیحت پیروان و تحریص ایشان به متابعت و اطاعت حاجی محمد علی زیان گشود و بعد از فوت جسدش را در  
بن دیوار مقبره شیخ طبرسی با شمشیر و لباس مدفون کردند.

حقایق الاخبار ناصری

فضلک ثمّ من کلّ ما اجیه من ملائکک المقرّین و اینائک المرسلین و بشرک الصافین و عادک المتقین على ان ادخل بين يدی حبیک الذى قد اصطفیته لنفسک و اخترته لذکرک و اصطفیته لوحیک و قرنت طاعته بطاعتک... (الى قوله) بایی انت و کلّ ما قد احاط به علم رئی کیف اذکرک او اثنی علیک و ان ما نزی و ما لا نزی اثر قد خلق بک و شیخ قد ذوّت بک فعالی ذکرک من ان یقتنه ذکر من اولی الاذکار و ارتفع مجدک من ان یساویه مجد من اولی الافکار اشهد انک و ان قلت و لكنک حی عند الله و ان بما قد خلق الله من فاضل حیاتک حی افئدة الموحدین و بذلك یوخدون ربک و یسبحونه بالليل و النهار و لا یفترون فما اعظم حقک و اکبر ما ینبغی لبدیع شأنک و علو مکانک و ارتفاع ظهوراتک فقد انقطعت الى الله بكلّ ما عندک الى ذروة علو ما سبقک احد و لا یلحقک من شيء فعالی ما قد ادرکت و طوبی بما قد شهدت عليه فاشهد انک و من قد صعد معک اولئک هم فی الاق اعلی من العرش و ذروة الابھی من سماء الكرسى هنالک یسبحون الله بحمد ربهم ثمّ بذکره لیوخدون و آنی لاشهدن الله و نفسک ثمّ مظاہر طلعتک ثمّ ما قد شاء الله بانک قد دعوت الى الله و بلغت ما قد حملت من کتاب الله و استدرکت بما قد وعدک الله ربک من اعلى علو الشهادة و ارفع سمو الولاية فمن یلحقک بک بعدک لا و عزّتك کلّ من استشهاد یستشهد بشهادتك و کلّ من یستعرج یستعرج بعد عروج عزّتك اشهد ان مصیتك اعظم من ان یقتنها مصیبة فی الابداع و رزیتك اعلی من ان یساویها رزیة فی الاختراع لعن الله امة ما عرفوا حقک فما سجدوا لعلو شأنک و ما توجھوا بک الى الله ربک... (الى قوله) و کیف اسلمت علیک یا محبوب فؤادی بعد ما قد سمعت ما جرى علیک ما تکاد السموات ان یتفطرن و ینشق الارض و تخرا الجبال هداً فالی الله المشتکی و اليک الرجعی فسیلحقنی الله و من آمن به بالمقصد الذى قد قدّر الله لك و اوصلک اليه یا لیتی کنت عندک لاستفادی بنفسک عن نفسی (آخر یانه الاطف الاعلی).

و در الواح اقدس ابھی اوصاف کثیره در شئون و مقامات وی مسطور است منها قوله الاعلی:

«اسم حا علیه من کلّ بھاء ابهاء به این شهادت کبری فائز شد قبل از شهادت ظاهره چه که از خود بهیچوجه اراده و مشیت و خیالی نداشت جمیع این مراتب را فدائی دوست نمود و بعد هم به شهادت ظاهره فائز شد و جان را در ره محبوب حقیقی نثار نمود».

و ايضاً قوله الاعلى: «فاسْهَدْ فِي ظُهُورِ نَقْطَةِ الْبَيَانِ جَلَّ كَبْرِيَاهُ إِنَّهُ حَكْمٌ لَا وُلْ مِنْ آمِنْ بِإِنَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، هُلْ يَنْبَغِي لِأَحَدٍ أَنْ يَعْتَرِضَ وَيَقُولَ هَذَا عَجْمَىٰ وَهُوَ عَرَبِيٌّ أَوْ هَذَا سَمَىٰ بِالْحَسِينِ وَهُوَ كَانَ مُحَمَّدٌ فِي الْإِسْمِ لَا فِي نَفْسِهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ وَإِنْ فَطَنَ الْبَصِيرَ لِنَ يَنْظُرَ إِلَى الْحَدُودِ وَالْإِسْمَاءِ بِلِ يَنْظُرَ بِمَا كَانَ مُحَمَّدٌ عَلَيْهِ وَهُوَ امْرُ اللَّهِ وَكَذَلِكَ يَنْظُرَ فِي الْحَسِينِ عَلَى مَا كَانَ عَلَيْهِ مِنْ امْرِ اللَّهِ الْمُقْتَدِرِ الْمُتَعَالِ الْعَلِيمِ الْحَكِيمِ».

و **میرزا محمد حسن** برادر آن جناب که نیز از حروف حی بود در قوت ایمان و مزایای اخلاق و شجاعت و شهامت از اخ اکبر بهره وافی داشت هنگامی که با میرزا محمد باقر خالوزاده سابق الوصفشان به شیراز رفته به شرف لقاء و ایمان باب اعظم فائز گشتند در عنفوان شباب بود و در هر حال با برادر والاگهر وظیفه کوچک شعاری و خدمتگذاری بجای آورد و پس از چندی به کربلا رفته مادر و خواهر را در موکب جناب فرّة‌العين به قزوین و طهران و خراسان برده در مشهد اقامت داد و در خدمت برادر در واقعات خراسان و غزوات مازندران به جلادت و جانشانی شهره گشت [۱۸] و پس از شهادت باب الباب حضرت قدوس عمامه حضراء آن جناب را بر سر وی نهاد و سيف صارمش را بدو داد و منصب سرداری جند الهی را به وی سپرد و میرزا محمد حسن دستار بر سر و خلعت شهادت در بر کرده فائز منصب برادر گردید و به این مقام ناطق شد هرگاه این سر هم مانند آن سرور ثار راه محبوب اکبر شود معلوم گردد که لا یق این عمامه است و گرنه لا یق و در خور آن نیست پس در محاربات قلعه شجاعتهای نظر برادر عالی مقام به ظهور و بروز رساند تا شربت شهادت چشید و آن دو برادر متوجه نشده نسلی از ایشان بر جای نماند و برادر اصغرشان محمد علی نام در ایام اقامتشان در کربلا وفات یافت و بعد از ایشان مادر و دو خواهرشان حیات داشتند و پسر خالشان **میرزا محمد باقر** از علماء شیخیه و تلامذه سید رشتی و متصف به زهد و تقوی و دوام طاعت و عبادت بوده در کربلا سکونت داشت و به اتفاق آن جناب در شیراز در ک فیض حضرت باب اعظم نموده به ذکر و وصف امر بدیع پرداخت پس مراجعت به ایران کرده با آن جناب به اصفهان و شیراز رفت و همه جا با وی همراز و هم پرواز شد و بین الاچاب به علت قصر قامت و ضعف بنیه میرزا محمد باقر کوچک شهرت داشت و کیفیت وفاتش را در ضمن بیان واقعات قلعه مازندران در بخش مقدم آوردیم و چنانچه نگاشتیم هنگامی که جناب ملاحسین پس از وفات والد از بشرویه برای تحصیل علوم عازم کربلا گردید مادر و دو برادر مذکور و یک خواهرشان مسماهه به بی بی کوچک

**(ورقة الفردوس)** و خاللوزاده شان میرزا محمد باقر مقدم الوصف با وی همراه شدند و خواهر دیگر را که خدیجه نام داشت در وطن گذاشته به کربلا شافتند و در آنجا سکونت گرفته از معارف و کمالات سید رشتی استفاده نمودند و خواهر مذکوره شان در آنجا به شیخ ابوتراب اشتهاрадی شوهر کرد و بدین طریق ساکن کربلا بودند تا چون ملا حسین با برادر و خاللوزاده به تفحص از من له الحق عازم ایران شدند و به فیض محضر حضرت باب اعظم رسیدند و آوازه ظهور بدیع در عراق عرب منتشر گشت مادر و خواهر نیز در کربلا به واسطه قرۃ العین ازین امر خبر یافتد و اقبال و ایمان آوردند چه آنان مانند سائر نسوان شیخیه غالباً در ک محضر آن جناب نموده استفاده و تلمذ می کردند و بالآخره میرزا محمد حسن به کربلا رفته ایشان را در موکب آنجناب به ایران عودت داد و پس از توقف ایامی چند در قزوین و طهران به خراسان رفته در مشهد مقیم شدند و به بیانات جناب باب مستفیض و متابهی بوده موجب تقویت ایمان رجال و نسوان می گشتد و پس از اختتام امر قلعه طبرسی مادر و خواهر از شهادت پسر و برادر زهی شادان و شاکر بودند و ثانی حق راهی گفته افتخار و میاهات می نمودند و پس از چندی از مشهد به بشرویه انتقال کردند و مادر با دو دختر در خانه موروثه خود اقامت گرفتند و آن خانه پیوسته محل توجه باییه بشرویه و تحصیل و تکمیل اطلاعات ازین امر برای یار و اغیار شد و بیان تتمه احوال این خاندان در بخش ششم می آوریم.

و در بشرویه به واسطه باب جمعی کثیر از باییه بودند و در هنگام خروج آن جناب از بشرویه که متنه به نهضت برای مازندران گردید چهل تن منقطعماً عمماً سوی الله حاضر برای فداکاری در موکب حركت کردند و همه در قلعه طبرسی به شهادت رسیدند به جز ملا محمد حسین نامی که بقیة السيف بر جا ماند و اسمی برخی از باییان بشرویه از طبقه اشرف و علماء و غیرهم چنین است:

کربلائی عباسعلی ییک و برادران ذی شائش میرمحمد ولی ییک و میرمحمد حسن ییک و میرمحمد ییک و دخترانش نیز بودند و دیگر علیقلی ییک و غلامرضا ییک و میرزا محمد علی پیش نماز و حاجی میرزا مهدی و سید اسماعیل و سید رضا و میرزا محسن و سید محمد خطیب و کربلائی حاجی محمد ملک و کربلائی هاشم و کربلائی علی اکبر ریاطی و کربلائی عبدالعلی و میرزا حسن و میرزا کریم و میرزا رحیم و نورعلی و ملا ابراهیم و کربلائی حاجی بابا و میرزا ابوطالب و کربلائی عبدالله و ملا سلطان حسین و غیرهم که در اسفارش به بشرویه متدرجاً در سلک باییه در آمدند و خانه مسکونه اش که به نوع مذکور رایت هدایت در آنجا پیوسته مرتفع

بود از امکنه شهیره است و بعد از واقعه طبرسی هنگامی که اولیای دولت و علمای ملت به قلع و قمع باییه همت گماشتند و در بشرویه برای کثرت شهرت عظمت و شجاعت های جناب باب الbab و بایان آنجا کما ذکرنا تعقیب و تعرّض بیشتر کردند و اهالی به استظهار حکام و ملایان به سبّ و لعن و اذیت احباب برخاستند و عرصه را به نوعی تنگ گرفتند که بازماندگان شهدا جرأت گریه و ندبه نداشتند اغلب از خانه ها بیرون نمی رفتند و فقط در ظلمت لیالی به خارج قصبه ملاقاتشان میسر می گشت و بزودی به خانه های خود عودت می کردند و عاقبت الامر مجبور به جلاء وطن شدند ملا محمد حسین کاتب و برادرش ملا محمد حسن به سبزوار هجرت نمودند و کسی که در بشرویه دچار ضرب و صدمه اعداء گشت ملا سلطان حسین بود.

واز مشاهیر علماء اصحاب حضرت نقطه اولی از اهل خراسان ملا صادق مقدس والدش میرزا اسماعیل اهل مشهد بود و ملا صادق در آن بلد تولد یافت و تحصیلات علمیه عالیه اش نزد آقا سید محمد قصیر مجتهد شهر صورت گرفت و به علم و تقوی مشهور شده امام جماعت و مقتدای امام گشت پس به قصد تکمیل تحصیل عازم عراق عرب گردید و در کربلا نزد حاجی سید کاظم رشتی استفاده نموده از اصحاب معظّم او به شمار آمد و صورت اجازه مفصله ای مورّخه غرة شهر ربیع الثانی سنه ۱۲۵۹ به مهر و امضاء سید درباره وی اکنون موجود است و این جمل در آن مسطور:

فلهذا قد استجازنى الاخ المؤمن و العالم المتقن الفاضل الكامل و الفاضل العادل الحائز درجة الكمال و البالغ رتبة الاعتدال الفائق عن الاقران و الامثال ذوالفهم العالى و الادراك المتعالى اللوزعى الالمعى جامع رتبى المعقول و المنقول حاوي درجتى الفروع و الاصول المولى التقى الورع الصادق المؤيد بتأييدات الخالق جناب الآخوند الملا محمد صادق بن اسماعيل المشهدى الرضوى عليه و على آبائه و ابنائه آلاف الثناء و التحية احسن الله حاله و اسعد باله و جعل مع الرفيق الاعلى مآلہ و حيث رأيته جامعاً للكمالات و حاوياً لعالی الدرجات و قابلاً لتحمل الآثار عن الائمه السادات سلام الله عليهم مدامت الأرضون و السموات فاجبت ملتمنسه بالسمع و الطاعة. الخ.

و آخوند در سنواتی که به کربلا اقامت داشته از سید استفاضه می نمود و با علما و اعاظم شیخیه معاشرت و مؤانست داشت به شرف زیارت و معرفت حضرت باب اعظم نائل گردیده مورد





الفتاوی ولکاتجع ما اظہر عن الحقیقت من المؤلفات والمنشأ والترائل  
واجوبۃ المتأمل وما سیطره اننا اشتغلنا وبرغایتہ الله تعالیا وسدحیج  
ذکر وسط ومانا، واحت لمن نا، واحت واصح اللادینیا غیر معارضها  
ولكل شیء فی محله عاملاباً عنین اهل الذبایة فی الروابیة سالکانی  
الاحیاط بیفتویز بالنجاة والهدایة باذکار ما مخواهیه تسبیحه من العلم کامله  
صلارف الاصلاح فی طلب وبدله وان لا یعنی من لله عما یخافه خلوفه  
واعقب صلواته علیه هبت علی نفعه من فی حرفیان زکیات دعوانیه  
ربیح بحب ولا حولا ولا قویة الاباء الله العلی اعظم وصلی الله علی محمد والآل علی  
واما آنچه لذو الفانی کاظم رضا علیه السلام ادست ادیانا کتابها  
جهنمه رکوبیا حبایا پردازی عزیز در سعیه المذاکرات



جو از اجتهاد جناب ملا صادق، مقدس خراسانی از جناب  
 حاج سید کاظم رشتی - ذیل این صفحه عین خط و مهر  
جناب حاج سید کاظم و حوشی دو صفحه قبل  
بن خط جناب مقدس است



توجه و عنایت گشت. آورده اند در هنگامی که حاجی میرسید علی خال حسب میل شدید خود و به موجب اصرار والده حضرت و اقتضای دیگر بستگان برای ارجاع آن بزرگوار وارد کربلا شد روزی با ملا صادق در صحن مرقد امام حسین تصادف کرده فرمودند خالویم از شیراز رسید هر گاه میل ملاقات دارید به منزل آئید. آخوند اظهار قبول و شکر و امتنان نموده در عصر همان روز به منزلشان رفت جمعی از علماء و تجار و محترمین حاضر بودند و خال جالس و آن حضرت به پذیرائی واردین و دادن چای و شربت مبادرت داشت آخوند لسان به ذکر مقامات رفیعه آن حضرت گشوده شطری از صفات حمیده اش بیان نمود و خال در جواب چنین گفت: هر چند تمامت آحاد طائفه ما در شیراز و غیره به محاسن صفات و اعمال طیبه و عبادات معروف اند ولی این جوان در آن مجمع مانند شمع روشن و درخشان است و همه اهتمام و اصرار داریم که به تحصیل علوم پرداخته سبب سرفرازی خاندان ما گردد و ایشان نمی پذیرند. آخوند گفت اگر وی را به شیراز نبرید ملتزم می شوم که مأمول شما را قبول فرموده به تحصیل مشغول گردد و خال مسرور گشته چنین گفت: با اینکه مفارقت ایشان بر کل بستگان خصوصاً بر والده شان بسی صعب و دشوار است به موجب تعهد شما راضی شده تنها به شیراز بر می گردم و پس از چند روز به شیراز رفت و آن بزرگوار در کربلا ماند ولی پس از رفتن خال مدت طویلی نگذشت آن حضرت نیز به شیراز توجه فرمود و چون سید رشتی از این جهان در گذشت آخوند ملا محمد صادق به ایران مراجعت و به مشهد ورود و اقامت نمود و او نیز مانند جمعی معظم از اصحاب امثال ملاحسین بشرویه و غیره در تحریر بوده به انتظار طلوع موعودی که از کلمات سید استنباط شد ایام گذراند و شهوری چند در مشهد ماند آنگاه به اصفهان رفت و به امامت جماعت و تدریس کتب و اصول شیخ و سید مشغول گشت تا چون ملاحسین پس از فوز به ایمان بدیع برای نشر امر از شیراز به اصفهان رفته در منزل آخوند ورود نموده به ظهور باب اعظم اخبار و اشار کرد و ملا محمد صادق در میدان عشق و ولا و تحمل مشقات و بلا پیشقدم گردید و کیفیت فوز به عرفان و ایمانش را نقل از قول او چنین آورند که ملاحسین بشارت ظهور باب بدون تسمیه و تعین شخص داده قسمت اولی از تفسیر سوره یوسف و برخی از ادعیه بدیعه را ارائه نمود و ملا صادق به مطالعه آیات مؤمن و شیفتۀ صاحب آثار گردیده مقامش را فوق مقام بایت برستود و همی اصرار کرد که نام و شخص را بداند و بشناسد و ملاحسین از تصريح و تعین شخص تأیی و امتناع کرد و آخوند در آن شب به خانه یکی از دوستان و اصحابش مهمان بود و با ملاحسین به اتفاق رفتند و در آنجا هر قدر به نحوی اصرار نمود سود ندید عاقبت به

حجره خلوتی رفته تنها به تفکر و تذکر پرداخت تا جمال نورانی سید جوان روحانی که به نوع مذکور و هم به طریق منقول در بخش سابق در کربلا دید به خاطرش رسید و به نظرش مشهود گردید و مطمئن شد که صاحب داعیه و کلمات بدیعه همان است و نزد ملاحسین شافعه کشف و شهود خود را گفت و ملاحسین به او خبر داد که حضرت فرمودند چون امر ما به سمع جناب مقدس رسد فی الحال تصدیق نماید و مأمور به شیراز است باید در آنجا چون اخطار کنیم ترویج و اعلاء امر کند. لذا آخوند روزی بعد بدون تهیه زاد و راحله راجلا متوجه شیراز گشت و پس از سیر دوازده یوم وارد شد و چون حضرت به سفر حج بود در مسجد ذوالفقار به امامت و تدریس مشغول گردید و جمعی کثیر بدو اقدام و استفاضه کردند. و چندی بعدین طریق گذشت تا توقعی از حضرت رسیده امر شد در اذان نماز فصلی جدید که شهادت به ظهور حضرت است بیفزایند لذا باساط امامت و تدریس به مسجدی که در جنب دار مسکونه حضرت است انتقال داده دستور را به موقع اجرا نهاد و کتاب تفسیر احسن القصص را بر جمع خوانده تبیین نمود و این امور موجب هیجان ملاها و شورش عوام گردید و متنهی به این شد که وی را به دارالحکومه بردن و فقهها حکم به خروج از جاده اسلام دادند و او را عربان نموده تازیانه بسیار زدند و محاسنش را سوزانندند و با حضرت قدوس و ملا علی اکبر اردستانی به محبس انداختند و روزی بعد هر سه را در بینی مهار کرده گونه ها به سیاهی اندوده در معابر و اسوق گردانند و اهالی به شدت تعصّب و عداوت نسبت به شیخیت و بائیت ستم و جفا و توهین و استهزاء نمودند [۱۹] چنان که تاجری متعصّب محض دریافت اجر اخروی نزد فراشان و دژخیمان دویله مبلغی نقود داده مهلت و اجازت گرفت و چوبی بزرگ حاضر کرده یک سر بر شانه قدوس و سری دیگر بر شانه مقدس نهاد و قریب به هشتاد بسته شکر با چنین ترازو وزن کرد و در آن حال اگر مظلومان در شدت حرّ آفتاب از جای حرکت می کردند میرغضّب و فرآش می زدند و می آزردند و ناچار سنگینی بار را تحمل آورده بر جای ماندند و بالجمله چون ایشان را از شیراز خارج کردند در سعدیه به زیارت حضرت که از سفر حج و از بوشهر وارد شیراز می شد فائز گشتند و متفقاً به شهر در آمدند و روزی چند بسر برده از فیض و عطا در صورت و معنی متنعم و مستفیض شدند و ما تفصیل این واقعات را با شرح توقع شعائر سبع در بخش سابق آوردیم و صورت توقعی که در حین مراجعت از سفر حج به ملا صادق امر و فرمان شدید برای اجراء دستور مذکور فرمودند این است:

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْمَذْكُورُ ذِكْرُ اللَّهِ لِلورقة الصفراء عَنْ يَمِينِ الطُّورِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ قَلْ أَيَّاهُ فَاخْرُجُونَ وَلَقَدْ نَزَّلْنَا إِلَيْكَ كِتَابًا مِنْ قَبْلِ فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مِنْ لَدُنَّنَا لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ وَلَقَدْ سَمِعْنَا الْيَوْمَ أَنْكَ بَعْدَ مَقْرَرِكَ فِي تِلْكَ الْأَرْضِ قَدْ اتَّبَعْتَ هَوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ حَكْمَ بَقِيَّةِ اللَّهِ مِنْ لَدُنِ عَبْدِهِ عَلَى حَكِيمٍ وَمَا بَلَغَتِ حَكْمَ اللَّهِ جَهْرَةً مِنْ خَوْفٍ مَا كَانَ النَّاسُ فِي آيَاتِ اللَّهِ يَنْصُوتُونَ إِنْ أَفْرَأَ آيَاتِنَا فِي كُلِّ يَوْمٍ بَيْنَ النَّاسِ مِنْ دُونِ قَدْرِ خَرْدَلٍ مِنَ الْخَوْفِ فَإِنْ أَمْرَ اللَّهِ لَعْنَ مِثْلِ مَا كَانَ النَّاسُ يَنْطَقُونَ وَلَقَدْ كَتَبْنَا لِلْمُؤْمِنِينَ إِنْ أَذْكَرُوا ذِكْرَ اللَّهِ فِي الْأَذْانِ بِحَكْمِ مَا نَزَّلْنَا فِي كِتَابِ الْمُلُوكِ إِنْ أَعْرَفُوا حَكْمَ اللَّهِ جَهْرَةً لِعَلْكُمْ تَفْلِحُونَ يَا أَيُّهَا الرَّجُلُ صَلِّ فِي الْمَسْجِدِ الَّذِي نَزَّلَ الْآيَاتِ مِنْ رَبِّكَ فِيهِ وَادْرُسْ بِآيَاتِنَا فِيهِ بِالْعَدْلِ لِتَكُونَنَّ مِنَ الْفَاثِرِينَ وَأَنَّهُ أَوَّلُ بَيْتٍ نَزَّلَ فِي الْكِتَابِ وَإِنْ فِيهِ قَدْ آمَنُوا رِجَالٌ أَرْضَ الْمَقْدِسَةِ وَإِنْ أَوْلَئِكَ هُمُ السَّابِقُونَ وَأَنَّهُ أَمْرَ لِمَسْجِدٍ قَدْ اسْسَنَ مِنْ حَكْمِ رَبِّكَ بِالْعَدْلِ وَكَانَ فِي يَوْمِ الْأَوَّلِ بَيْتٍ حِينَ النَّزُولِ وَمَا كَتَبْتَ مِنْ آيَاتِنَا الْبَدِيعَةَ لِتَكُونَنَّ مِنَ الشَّاهِدِينَ لِمَكْتُوبٍ بِلُغَةِ ذَلِكِ الْحَكْمِ مِنْ لَدُنِّ فَإِنَّهُ حَكْمٌ عَدْلٌ مِنْ لَدُنِ إِمَامٍ مَبِينٍ وَلَقَدْ فَرَضْنَا لِاثْتِينِ نَفْسٍ مِنْ عُلَمَاءِ تِلْكَ الْبَلْدَانِ إِنْ يَخْرُجَا بِحَكْمٍ بَقِيَّةِ اللَّهِ إِلَى تِلْكَ الْجَزِيرَةِ لِنَأْمِرَ حَكْمَ اللَّهِ عَلَيْهِمَا وَلِيَكُونَا مِنَ النَّاصِرِينَ فِي كِتَابِ اللَّهِ لِمَكْتُوبٍ قَلْ لَا كِبْرَهُمَا إِنْ أَخْرُجَا لِأَمْرِ اللَّهِ لِتَكُونَا مِنَ الْفَاثِرِينَ لِمَسْطُورٍ وَإِنْ أَوَّلُ مَنْ يَخْرُجَ مِنْ بَيْتِهِ مَهَاجِرًا إِلَى يَدِخُلِ يَوْمَ الْقِيمَةِ قَبْلَ النَّاسِ فِي جَنَاحَتِ كَرِيمٍ وَإِنْ قَدْ ذَلِكَ الْكِتَابُ فِي كُلِّ يَوْمٍ عَلَى الْمِنْبَرِ بِلِسَانِ الْقُرْآنِ ذِي حَزْنٍ فَصِيحٍ وَأَكْتَبَ إِلَى شَيْعَتِنَا بَانِ يَخْرُجُوا مِنْ مَسَاكِنِهِمْ لِعَهْدِ اللَّهِ عَلَى صِرَاطِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ وَارْسَلَ كُلَّ يَوْمٍ شَأْنَ مِنْ أَحْكَامِ الْبَلْدَةِ لِنَحْكُمَ فِيهِمْ بِالْعَدْلِ وَكَانَ اللَّهُ رَبِّكَ لِسْمِعِ عَلِيمٍ وَإِنْ يَوْمَ حَكْمِ الْعُلَمَاءِ كَمْثُلَ كُلِّ النَّاسِ لَا تَبْدِيلَ لِحَكْمِ اللَّهِ وَكُلَّ عَلِيَّا يَعْرِضُونَ قَلْ امْحَوُا كُلَّ الْكِتَبِ وَادْرُسُوا بَيْنَ النَّاسِ بِآيَاتِنَا وَاکْتَبُوا مَا نَزَّلَ مِنْ يَدِي بِالْمَدَادِ الْذَّهَبِ لِتَكُونَنَّ مِنَ الْمُتَقِينَ لِمَكْتُوبٍ وَقَلْ لِلْعُلَمَاءِ إِنْ أَتَقُوا اللَّهُ وَلَا تَعْرِضُوا مِنْ أَمْرِنَا فَإِنَّ الْحَكْمَ قَدْ نَزَّلَ فِي شَأْنِ الْمُعْرِضِينَ بِمَثْلِ مَا نَزَّلَ فِي شَأْنِ أَبِي لَهَبٍ وَأَمْرَأِهِ وَإِنَّ النَّاسَ لِيَقْرَئُونَ مِنْ بَعْدِ أَحْكَامِكُمْ وَإِنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ وَقَلْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَلَقَدْ نَزَّلَ الْيَوْمَ كِتَابًا مِنْ ذُوِّ الْقَرْبَى وَيُذَكَّرُ فِيهِ كَلْمَةُ الشَّيْطَانِ عَنِ النَّفْسِ الَّذِي قَدْ رَجَعَ عَنِ الْيَتِيمِ وَاللَّهُ سَمِعَ عَلِيمًا قَلْ لِلَّذِي اتَّبَعَ كَلْمَاتَهُ بِغَيْرِ حَكْمِ الْكِتَابِ أَتَقَ اللَّهُ وَلَا تَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ مِنْ دُونِ عِلْمٍ وَلَا كِتَابًا مَبِينٍ وَمِنْ يَقْعُدُ مِنْ حَكْمِ اللَّهِ يَنْزَلُ حَكْمَهُ فِي الْكِتَابِ وَاللَّهُ خَيْرٌ عَلِيمٌ إِنْ أَفْرَأَ كِتَابَ الذِّكْرِ عَلَيْهِ لِعَلِهِ يَتَذَكَّرْ بِآيَاتِنَا وَكَانَ مِنَ الْخَاشِعِينَ.

و چون ملا صادق به اطاعت از امر مذکور چنان استقامتی بنمود و مشقت و عذابی بدان شدَت تحمل کرد مورد ملاحظت و عنایت کبری گردیده به فیض و توفیقی رسید که در مطاوی این بخش و بخش های لاحقه متدرجاً مسطور است و از جمله افاضات صادره در حُقُّش این مناجات است:

قد نزل لاسم الله الصادق الصديق عليه بهاء الله و بهاء كُلُّشِيء شهد الله لعبدة انه قد آمن بالله و آياته و كان من الصادقين اللهم انك تعلم كُلُّشِيء و ما يعمل العاملون لوجهك و انك قد وعدت على لسان اولائك للذين يصرون على كلمة اعدائك اجر الف شهيد من عبادك و لاريب في حكمك و لاشك في امرك ان البلاء يتجدد في كل حين بامضاء قصاصيك و يتضاعف بما لاحد له من الحكم اللهم انك تعلم ما قد تحمل عبدك في سيلك و ان هذا مقام من البلاء لا تقدمه احد في الامضاء ولا يساوته بعد ذلك احد في المقام وكل لديه من المحضرین اللهم اعط له من الجزاء ما انت اهله و اكتب له كلمة البداء في يوم اللقاء انك تعز من تشاء بما تشاء كيف تشاء و ترحم من تشاء بما تشاء كيف تشاء انك انت الغفور الرحيم.

سپس ملا محمد صادق متوجه یزد و کرمان و خراسان شده در هر معموره مستعده ای ایامی چند توقف کرده نشر این امر نمود تا وارد یزد شد مدت دو ماه در آن بلد اقامت کرده تبلیغ نمود و بالاخره اکمالاً للحجۃ و اتماماً للنعمۃ اعلان کرد تا انبوه مردم روز جمعه در مسجد مصلی مجتمع شدند و بر منبر برآمده به انواع ادلہ و براهین ظهور نور میین را تقریر و تبیین نمود و مردم تعصب ورزیده به معاندت و مقاومت برخاسته هجوم بردن و نزدیک بود آن جان پاک را جام هلاک چشانند. در آن حال آقا سید حسین امام جماعت که مردی سلیم النفس و با تقوی و دیانت بود صفت مهاجمین را شکافه کمر ملا صادق را به دست گرفته فریاد زد: ای مردم شما را حق تعریض نیست من باید خود با وی مکالمه و مباحثه کرده آنچه تکلیف شرعی است مجری دارم و با قوّت آخوند را از چنگال قوم ربوده به خانه خویش برد و در خصوص این امر تحقیقات کامله کرده به ایمان قویم البیان فائز گشت و بعد از چند یوم که وی را از انتظار مردم پر آزار مستور نمود با جمعی که محل رکونش بودند به خارج بلد رسانده از طریق کرمان روانه داشت و آخوند در معمورات راه همی نشر نفحات بدیعه نمود تا وارد شهر کرمان شد و مدت سه ماه اقامت کرده طریق بلاغ را به پایان برد و دو توقيع منیع اعلی را که یکی برای حاجی محمد کریمخان و

دیگری برای حاجی آقا احمد از شهر علمای بلد بود تسلیم نمود و در مجالس متعدد با حضور حکمران و جمعی از ملاّها و غیرهم با خان ذی شأن محاوره و مناظره کرد و امر جدید را با قوّت و برهانی شدید ابلاغ داشت و خان مذکور اعتراف به درجات مهمه علمیه و مقامات رفیعه دینیه و تعجیلات سید رشتی در حقّ وی نمود ولی نسبت به حضرت باب اعتراض کرد که عاری از علوم مرسوم است و سر به اطاعت و انقیاد فروند نیاورد و آن تبلیغ را دعوت به باطل خواند و از قول آخوند منقول است که گفت: «من خان را متذکر داشته پرسیدم یاد داری در سفر آخر سید مرحوم به کاظمین ما و کثیری از اصحاب حاضر بودیم و او ذکر فراق کرده گفت این سفر آخر من است و همگی از استماع این سخن گریان و نالان شدیم و تو بیش از سایرین بی قراری کردی در آن حال سید به تو توجه نموده خطاب شدیدی کرده گفت آیا راضی نیستی من از این عالم بروم و تیر اعظم طلوع فرماید و حاجی محمد کریم خان و اتباعش از استماع کلماتم سخت درهم و متغیر بودند و یکی از تلامذه دشنه زیر عبا گرفته قصد قتل داشت ولی حکمران ملتفت شد فوراً برخاست و دستم را گرفته از مجلس بیرون برد و اعلان کرد که هر که خواهد با آخوند ملاً صادق مقدس خراسانی مکالمه و مفاوضه نماید به دارالحکومه آید و قرب مدت یک ماه دیگر با حکمران بودم و مردم بسیار ذهاب و ایاب کردند و از امر بدیع اعلیٰ با خبر گشتند پس خواستم به خراسان عزیمت کنم حاکم مانع شد و چهل یوم دیگر مرا در دارالحکومه پذیرائی نمود و طالین حقیقت آزادانه مراوده کردند زیرا که حکمران از عقیدت و احوال حاجی محمد کریم خان متفرق بود و نیز شدت نفوذ و مقاومت و غالیت خان را در مقابل اعمال حکومت مخالف مصالح مملکت و دولت می دید و پس از انقضاء شهور مذکور سوارانی چند همراه کرده مرا از کرمان بیرون برد از طریق خراسان روانه داشتند».

و بالجمله جناب مقدس پس از فراغ از نشر امر جدید در کرمان و توابعش رهسپار خراسان شد و در اثناء طریق اهالی را آگاه ساخته مدتی طویل منفردًا وحیداً با نهایت استغناه و انقطاع در صفحات مذکوره خبر ظهور باب اعظم را منتشر نمود تا در یکی از منازل با حضرت قدوس و باب الباب که رهسپار مشهد بودند تصادف کرده به مراجعت و اتفاق روانه شدند و در طول طریق و نیز در مشهد علی روؤس الاشهاد به ابلاغ و نشر این امر پرداختند و ما تفصیل احوال مذکوره و کیفیت حرکتش با اصحاب در موکب جناب باب الbab به مازندران و شرح استخلاصش را در بخش سابق آوردیم و این به سال ۱۲۶۵ بود که پس از مقابله معارک و مهالک و تحمل بلیات و مشقات عظیمه به وطن و عائله اش عودت کرده اقامت گرفت ولی برای شهرت سوابق و

لواحقش در امر شیخ و باب مورد تعرّض و تعقیط شیخ و شاب و هدف طعن و لعن و شتم و لطم ارباب انکار و ارتیاب شد و چند بار اثاث و اموالش را یغما و خانه اش را ویران و عیال و اطفالش را سنگباران نمودند به درجه ظی که گرسنه و تشنّه متواری و سرگشته بیابان گشتد و امامت ائمّه و مرجعیّت احکام اسلام را برای فقهاء عظام گذاشته از بیم شرورشان در گوشه اختفا زیست و در دل شب ها با دوستان ملاقات می نمود و برخی از نفوس خیره این طائفه مصاریف معاشش را کفالت می کردند و با رعایت احتیاط نشر و تبلیغ این امر همی کرد و تمامت احوالش را در بخش ششم می آوریم.

**و میرزا محمد حسن** برادر جناب مقدس که سناً اصغر از او و نیز از طبقه علماء و از خدام آستان رضوی بود به واسطه او ایمان به امر بدیع آورد و به اتفاق در موکب جناب باب الباب از مشهد رهسپار مازندران شدند تا در قرب جوار مقبره طبرسی در ظلمت شب به دست سواران خسروی قادیکلاته به شهادت رسید [۲۰] و در آن هنگام بیست و دو سال داشت و جناب مقدس جسد برادر را به قریه انارستان حمل کرده به خاک سپرد و میرزا محمد حسن مذکور تزوج نمود.

دیگر از مشاهیر علماء مؤمنین خراسان **میرزا احمد از غندی** از معاریف علماء و فضلا بود که تولد و نشو و نمایش در از غند خراسان شد و تحصیلات ادیبه فارسیه و عربیه و علوم دینیه در آن حدود خصوصاً در مشهد نمود و در عراق عرب نزد شیخ احسانی و سید رشتی به اکمال و اتمام رساند و از مشاهیر علمای شیخیه و اصحاب سید محسوب و نحریری بالغ و واعظی نایب گردید و در اوائل ظهور بدیع به واسطه جناب باب الباب اقبال و ایمان آورد و غالباً در موطن خود و در مشهد و غیره با آن جناب و اصحاب مکاتب و مصاحبین داشت و سفری به عزم زیارت حضرت ذکر الله الاعظم رهسپار شیراز گشت چون درین طریق به یزد ورود نمود خالویش آقا حسین مجتهد غایت تجلیل و تکریم و میهمانداری بجای آورده از مطالب و بیاناتش استضافه کرد و جمعی از ارباب عمامه و غیرهم به دیدار و گفتارش مسرور و مستفیض گردیدند و لذا پیروان حاجی محمد کریم خان تعصب و ضدیت آغاز کرده مفتریات و اعتراضاتی بر این امر شهرت دادند و آقا حسین مذکور از میرزا احمد خواست که چندی در آن بلد اقامت نموده بر نشریات فاسد سلی بند و او نیز سوالش را اجابت کرد و کتابی عظیم و حجمی مشتمل دلائل و براهین

وفیره و حاوی اخبار و آثار کثیره در شأن ظهور موعود که تأليف کرده حاضر داشت خواست منتشر سازد تا دوستان این امر على المنابر بخوانند ولی میرزا محمد تقی مجتهد جدید الورود از عراق عرب که با او در باب این امر مکالمه کرد و به خدعا و حيله دم از اشتياق اطلاع بر شواهد و قواعد بدیعه زد کتاب مذبور را به اظهار قصد مطالعه و استفاده گرفته معدوم کرد و همین که آقا سید حسین از م الواقع خبر یافت به غایت متأثر و متغیر شده به عزم تنبیه و مجازات مجتهد برخاست و آقا میرزا احمد به نصیحت و خواهش وی را از تبیت و عزیمت بازداشت [۲۱] و در اثناء احوال مذکوره ملا صادق مقدس از طرف کرمان وارد یزد شد و رایت دعوت و هدایت برافراشت و به این موجب نیران فته و فساد چنانچه نگاشتیم مشتعل گردید و بالجمله برای میرزا احمد از آن هنگام دوره بلیات و آلام شروع شد و مورد توهین عوام گشته خسارات مالیه دید ولی در معارک و مخاطر عظیمه ورود نکرد و از قتل و هلاکت مصون ماند و پس از واقعه شهادت عظمی سالیانی چون ستاره دری می درخشید و تمام احوالش را در بخش ششم می آوریم.

دیگر از مشاهیر علماء مؤمنین خراسان **ملا میرزا محمد (فروغی)**<sup>۱</sup> از اهل قریه دوغ آباد از محال تربت که کیفیت استخلاصش از هنگامه قلعه مازندران در بخش سابق آورده ایم از علماء و

---

اما میرزا محمد بن ملا عبدالحسن بن حاجی محمد علی اصفهانی از علمای معروف و به فضل و تقوی موصوف بود اکثر اهالی اطراف تابع ایشان و او معزز و محترم نزد سلطان بود و از هر طرف هدایا برایشان می آوردن و هر گاه از حکام و ضباط اطراف تعذری به رعایا می شد اهالی به ایشان عارض می شدند و ایشان پس از تحقیق ظالمن را گرفته حبس و تنبیه می نمودند و اگر زیاده از مثال عمومی گرفته بودند از آنان بازپس گرفته مسترد می نمودند و بدین طریق به علاوه مستند شریعت قوّه تنفیذ و سیاست نیز داشتند و هنگامی که ذکر ظهور باب شهرت یافت و رایات سود در خراسان مرتفع گشت و اهل قبور از نفخه صور به مقاد آیه الى ربهم ینسلون قیام از اجادات نموده بسوی حق شناختند جمعی از اهل محل و از اطراف نزد ایشان مجتمع شدند که بر سه حال بودند بعضی فی الحقيقة حالت طلب و تجسس از حق داشتند و برخی از علمای حسود و گروهی از حکام و ظلام تصوّر نمودند که وی را بدین بهانه از میان برده آزادانه به هوای نفس خود عامل شوند و همه اظهار داشتند که تحقیق از چنین امر مهمی را احدی جز ایشان عهده نتوانند نمود و برایشان اسب سواری و مصاریف سفر حاضر کردند و چند نفری هم عازم همراهی با ایشان شدند پس ملا میرزا محمد متوكلاً علی الله حرکت کرد و چون جناب باب الباب و اصحاب رهسپار سمت مازندران شده بودند ایشان هم بدان سو روانه گشتند و از آن عده که با وی همراه شدند برخی در نیمه راه پشیمان گشته مراجعت نمودند و چند نفر با وی تا قلعه طرسی رسیدند و اسمای آنان چنین است: آقا شیخ علی اهل قریه فیض آباد، ملا محمد اهل مهنه، آقا احمد و میرزا حسن خان از

و عاظ شیخی بوده در قریه و وطن خود مقبولیت عامه داشت و ملاهای آن حدود از وی تعظیم و تجلیل و از مراتب علم و فضل و تقوای نادرالنظیر شناخته می‌نمودند و در اوائل ظهور این امر به واسطه جناب باب الباب فائز به عرفان و ایمان بدیع گشت و در معارک و مهالک ملازم موکب آن جناب گردید چنانکه در فته خراسان حضور داشت سپس با بعضی از نزدیکان و خاصان و با برادرزاده اش که جوانی محموده الخصائی بود تا مازندران رفته در قلعه طبرسی در آمده از اصحاب عالیشان گردید و برخی نوشته اند که هنگام مراوده و موارده رسال و رسائل فیماین حضرت قدوس و شاهزاده مهدیقلی میرزا آن حضرت ملا یوسف علی اردبیلی و ملا میرزا محمد مذکور و آقا سید رضا از اهل میامی را برگزیده به رسالت نزد شاهزاده فرستاد و بالجمله برادرزاده اش در قلعه به شهادت رسید و او مستخلص گردیده به وطنش عودت نمود و

---

عبدالله آباد و ملا عبدالله از دوغ آباد. و قبل از شروع غزوات در قلعه وارد شدند و به شرف ملاقات حضرت قدوس و جناب باب الباب و اصحاب رسیده به مقام یقین وارد شدند و رحل اقام افکنده تن به قضا و رضای الهی در دادند. و یکی از نفوس که جان بدر بر جناب ملا میرزا محمد بود و به سلامت مراجعت به وطن نمود. ایشان حکایت می‌کردند که هر وقت جناب باب الباب نفوس را برای حمله بر اعداء معین می‌نمود چند بار نوبت به من رسید و خدمت حضرت قدوس عرض کردم که من میل به شهادت ندارم و می‌خواهم محفوظ بمانم. آن حضرت بیاناتی در وصف شهادت نموده می‌فرمود چون تو میل به شهادت نداری محفوظ خواهی ماند مطمئن باش. لذا به اطمینان بیرون رفته جهاد و دفاع نمودم و با وجود پنج زخم منکر که به کرات از گلوله و شمشیر بر بدن یافتم و در آن همه بلایای متواتره و مهاجمه اعداء و شیخون ها محفوظ مانده مراجعت به وطن نمودم تا نفوسي که موجب حرکت و مسافرت شده لاجل تحقیق این امر مرا روانه نمودند و من به واسطه سعی ایشان به اعلی مراتب ایقان و اطمینان رسیدم به حقایق مطالب آگاه نموده آنچه را برای العین دیدم شهادت دهم شاید به شرف ایمان امر حضرت سبحان مشرف گردند. ولی جمعی را به شریعة باقیه الهیه رهمنا شد و آنان به مقام ایمان و اطمینان فائزند و گروهی از مدعیان محبت به عداوت قیام نموده به صدد قلع و قمع ایشان برآمدند تا آنکه اسباب فراهم آورده ایشان را به طهران احضار نمودند و مذلک ایشان مظفر و منصور شده باز به وطن مراجعت کردند و اهل عناد پس از چند سنه دیگر باز اسبابی فراهم آورده ملا میرزا محمد را به ذلت و مشقت اخذ نموده کند بر با گذاشته غل و زنجیر به گردن انداده دست ها به عقب بستند و هکذا آقا میرزا احمد از غندی را ماند ایشان در غل و زنجیر و کند نموده با اسرای از غند که بیست و دو نفر بودند به مشهد کشیده در ارک حکومت محبوس نمودند و مدتی در حبس بداشتند تا آنکه به سعی جناب ملا احمد فرض آبادی و صرف مبلغ صد تومان همه ایشان را از حبس خلاص کردند و ملا میرزا محمد آخرالحیات در سال ۱۲۹۵ هـ. ق از زندان خلاص شد و به فضای قدسی و روضه رضوان شافت.

مضمون تصریر استاد محمد رضای دوغ آبادی

پس از وقوع شهادت عظمی سالها در وطن می زیست و برادرش ملاً احمد که پسر ارشدش به نوع مذکور در قلعه مازندران به شهادت رسید در قریه فیض آباد محولات می نماید و ما شرح احوالشان را در بخش ششم می آوریم.

و از مشاهیر رجال این امر در خراسان **ملاً احمد معلم حصاری** بود تولد و نشو و نمایش در نامق از محل ترشیز واقع شد و والدش آخوند کربلاً ای اسماعیل از علماء و خوشنویسان محسوب بود و ملاً احمد پس از فراغ از تحصیلات ادبیه و دینیه در آن حدود عزیمت عراق عرب نموده تحصیلات به پایان برده به مقام اجتهاد رسید و به موجب تعصبات فقهاییه کمال اجتناب و احتراز از جماعت شیخیه داشت ولی تصادفاً با یکی از تلامذه سید رشتی معاشرت یافته از مقاصد و معارف آن طائفه با خبر گشت و به توسط او نزد سید ذهاب و ایاب کرده متمایل به عقاید مذکوره گردید و در حوزه درس سید و صفت تلامذه اش داخل شد و در قریه آه رود واقعه جنب جسر یعقوبیه با اعراب وصلت کرده سکوت و استقرارش در کربلا و در آن حدود شد و چون در خانه سید رشتی تعلیم و تدریس فرزندانش می نمود به لقب معلم شهرت گرفت و این اخبار به سمع والدش ملاً اسماعیل مذکور رسیده به عزم زیارت بقاع مقدسه و ملاقات پسر به کربلا شتافت و او را شیخی یافت و سخت برآشته متغیر گشت و همین که به نامق عودت کرد با همه علاقه که به پسر داشت او را عاق خود خوانده از حقوق فرزندی و میراث محروم نمود و ملاً احمد به طریق مذکور در عراق می زیست و در ایام توقف حضرت باب در کربلا مکرراً به زیارت آن بزرگوار رسید و تجلیل و احترام سید را نسبت به ایشان دید از این رو در بداعت اطوار و عظمت مقامشان متفکر و متحیر گردید تا چون سید از این جهان رفت و ملاحسین به عزم تحقیق من له الحق عازم ایران گشت ملاً احمد از او خواست که چون حق را دریابد برای وی بنگارد لذا آن جناب از شیراز مکتبی به او نوشته ظهور بدیع را آگهی داد و او فائز به قبول و ایمان گردید و در یعقوبیه برادر زن خود و نه تن دیگر را دلالت و هدایت نمود آنگاه عزیمت ایران کرده به صوب خراسان شتافت و در موطن خود سه برادر کهترش شیخ محمد (فانی) و ملاً ابوالقاسم و ملاً علی را به این امر رهبری کرد و به معاشرت با باب الباب و اصحاب مأنوس و مألف گردید و شوق نصرت و فداکاری برای این امر وی را به حرکت و اهتزاز آورد لذا به عراق عرب و یعقوبیه عودت نموده با جمعی از علماء و غیرهم به تبلیغ و مناظره و احتجاج پرداخت و این خبر به سمع پدرش رسید باز مصمم سفر به کربلا شد و در آنجا پسر را ملاقات

نموده بابی یافت در آغاز از تغییر و تجدّد عقیده اش در حیرت شده نکوهش نمود و چون به صدد تحقیق برآمده موفق به اقبال و ایمان شد و به نامق برگشته اعلان داد که ملاً احمد راه صواب پیموده من از او کمال رضا و خرسندي دارم و ملاً احمد بالاخره با زوجه اش در یعقوبیه وداع گفته طفل صغیرش علی نام را به او واگذاشته و خود با دو برادر زن و هشت تن دیگر به خراسان برگشت و عشق زیارت و در ک محضر حضرت نقطه اولی عنان اختیار از کفش ریود لاجرم به صوب ماکو شنافت و این در اوخر ایام سجن ماکو بود و به نعمت لقاء حضرت نائل گردید و حسب الامر عودت به خراسان کرد و کتاب مستطاب بیان را که از روی خط آقا سید حسین کاتب استنساخ نمود و برخی از مواضع آن به خط حضرت تصحیح یافت با خود به وطن آورد و چون در آن موقع هنگامه طبرسی برپا گشت ملاً احمد به اتفاق همرهان مذکور عزیمت قلعه کردن و همین که به قریب در قرب مقبره طبرسی رسیدند آخوند قریب پی به قصد ایشان برده نقش تعرّض به ایشان را در ضمیر بست و جاسوسان و مقتشین دولتی نیز در آن اطراف پی دستگیری بایان می گشتند لاجرم ایشان ورود به قلعه نتوانستند و به صوب خراسان مراجعت کردند ملاً احمد اوّلًا به مشهد در آمده با سرتیپ عبدالعلی خان سابق الوصف که رئیس توپخانه اردوی خراسان بود ملاقات نموده به رعایت و حمایت او از خطر ایمن گشته به وطن رفت و از فوت پدر با خبر شده متأثر و معحزون گردید و اهالی چون در خصوص احوال و افکارش مسموعات و معتقدات مختلفه داشتند و در حیرت بودند گروه گروه به صدد تجسس و تحقیق برآمدند و او رایت تبلیغ برافراشت و تمامت اعضاء عائله و منتسبین خود را از برادران سابق الذکر و خواهران که یکی از ایشان ملاً فاطمه نام داشت و نیز جمعی دیگر را به این امر هدایت کرد لذا به واسطه ملاً احمد و پروردۀ هایش گروهی از نامق و حصار به سلک بایه در آمدند و کتاب مستطاب بیان فارسی در آن حدود نشر یافت پس ملاً احمد در حصار که از محل کوهستانی شمالی تربت حیدریه است متزوج شده سکونت گرفت و برادرش ملاً علی در نامق قرار داشت و به نشر و تبلیغ این امر پرداختند و ملاً احمد بعد از واقعه شهادت عظمی سفری به محولات نموده یک نسخه از کتاب بیان فارسی به ملاً میرزا محمد فروغی داد و با میرزا احمد از غندی پیوسته مکاتبه داشت و به واسطه او کتاب بیان و دعوت و تیان این امر در آن حدود انتشار یافت و به تألیف رساله استدلایه و نظم اشعار مشغول شد و مکرراً به سائر نقاط خراسان از قبیل نیشابور، سبزوار، ترشیز، تربت [و] از غند سفر کرد و جمعی را به سوی امر بدیع رهنمون گردید و اسامی بعضی از مشهورین که در حصار و نامق به واسطه او و برادرانش خلعت ایمان جدید در بر کردند

و مؤمنین اویله دو قریه مذکور بودند چنین است: در حصار کربلاطی محمود، کربلاطی اسحق، کربلاطی علی جمعه، کربلاطی رمضان، آخوند ملاً احمد، سید حیدر، سید سلیمان، آخوند ملاً ابراهیم، ملاً عبدالغفرانی. در نامق دهباشی اسحق از رؤسائے قریه و سه پسرش یوسف علی کدخدا اسماعیل نجف علی و کیل شیخ عباس و برادرش ملاً ابراهیم، حاجی محمد بیک، شیخ اسحق، ملاً حسین، ملاً حسن، سید حسن، میرزا تقی و پسرانش و بدین طریق ایام جناب ملاً احمد معلم در دوره اولی به خدمت امر بدیع گذشت و تتمه احوال سعادت مآل او و خاندانش را در بخش ششم می‌نگاریم.

دیگر میرزا محمد باقر قائینی معروف به هراتی بن میرزا محمد مهدی هروی الاصل از علمای محترم ساکن شهر مشهد و متخصص به وفتر علم و کثرت مال و قوت تدبیر و سیاست و قدرت هنر و کفایت و بسط ید و سخاوت بود و در اوائل ظهور این امر به واسطه جناب ملاً حسین بشروعه هدایت یافته به شعله ایمان و عشق برافروخت آورده اند که بی پروا به منبر برآمده انبوه مخلصین و مأمورین خود را ابشار و ابلاغ ظهور نمود و قریب چهارصد تن به تبعیت او اقبال کردند و با تمامت قوی و قدرتش به نصرت این امر و معاونت باب الباب پرداخت و عمارت خویش را ترمیم و تقدیم داشت تا آن جناب و حضرت قدوس و سائر اصحاب مجتمع شده اعلاه لواه امر بدیع نمودند و اجتماع انانم به درجه ای شد که سماورهای متعدد برای تهیه چای کفایت نکرد لاجرم در دیگر بزرگ مسی آب جوشانده چای نهادند و تمام حاضرین را پس از اختتام مقالات و دلالات شام و یا نهار می دادند و کل مصاریف را جناب هراتی عهده می کرد و یکی از حجرات تحتانی خانه را مخصوص استحمام حضرت قدوس مقرر داشته زوجه مؤمنه محترمه اش همه روزه از شدت اخلاص حجره را با دست خود تنظیف می کرد. و فتنه مشهد به واسطه گرفتاری مستخدم میرزا محمد باقر شروع شد و چنانچه در بخش سابق آورده ام او به اتفاق اصحاب انبوه اشرار را تا قرب مدرسه نادری راندند و هنگامی که باب الباب و اصحاب از مشهد مهاجرت نمودند فرزند ارجمندش میرزا محمد کاظم را که نورس و نابلغ و در سن مرافق بود و قدی رشیق و خدی کالورد البریق داشت همراه گرفته از آن جناب خواهش نمود که در جند الهی به انجام وظیفه و خدمتی متابه باشد لذا میرزا محمد کاظم به سمت آبداری معین گردید و میرزا محمد باقر آن جناب را ظهیر و ناصر و وزیر مشاور و در عرض راه علمدار سپاه بود و شدت قوت و شجاعت و تدبیر و سیاستش در ایام قلعه طبرسی معروف و

مشهور گردید گویند بناء مشمن قلعه که به هندسه کامله تمام شد به فکر و نقشه او بود و او برای عظمت بینه و قوّه بدنیه و طول قامت در السن اصحاب "میرزا محمد باقر بزرگ" شهرت داشت و کیفیت شهادت پر از غیرت و شهامتش در آمل مازندران و استخلاص میرزا محمد کاظم را در بخش سابق نگاشتیم و چون میرزا کاظم به مشهد مراجعت کرد مادر محترمه اش نخست گمان برد که فرزند دلبند روی از شهادت بر تافه از صفات جند الهی گریخت و ابراز عدم رضایت و اظهار ندامت و ملامت نمود و همین که دانست وی را سپاهیان از جهت صغیر سنی مستخلص داشتند مسرور گردید و از مقبولیت شهادت آقا میرزا محمد باقر افتخار و مباهات کرده در مجالس نقل و شیرینی حاضر ساخت و هر چند برادر آقا میرزا محمد باقر از آن مصیبات شدیده بی تابی و بی قراری می نمود اعنتائی نکرده و قعی نمی نهاد و نیل زرندی در ضمن توصیفات وی چنین نگاشت که اول مقبل و ناصر امرالله در مشهد و بانی بیت بایه و مشغول خدمات حضرت قدوس و در قلعه طبرسی پس از شهادت جناب باب الباب سردار اصحاب و ائمّه و جليس و مشیر و مشار آن حضرت گردید و بالآخره به اشدّ بأساء و ضراء در راه محبت مالک اسماء شهید شد و از لسان طلعت اعلى باعلى الخطاب مذکور و خلفش میرزا محمد کاظم مذکور و برادرش ملاً علی اصغر مشهور بودند و شرح احوال خاندانش را در بخش ششم می نگاریم.

و از مشاهیر رجال بایه خراسان **میرزا محمد تقی جوبنی** ساکن سبزوار و از دیبران و مستوفیان نامدار بود و در اوائل طلوع فجر هدایت به واسطه جناب باب الباب فائز به ایمان شد و در سلک خواص اصحاب منسلک گشت و در فتنه خراسان به نصرت اصحاب قیام کرده در موکب آن جناب به مازندران رفت و بنا به روایت نیل زرندی او وحده قاتل خسرو قادرکلاته بود و در بعضی از غزوات قلعه سردار جند ایمان شد و پس از ختم امر قلعه با حضرت قدوس اسیر و مغلول گردید او را هم به بارفروش برداشت و سر از بدن جدا کرده در معابر و اسواق گرداندند.

و دیگر از معاريف مؤمنین خراسان  **حاجی عبدالمجید نیشابوری** تاجری شال و فیروزه فروش معتبر ساکن نیشابور بود و در اوان ظهور امر بدیع اقامـت مشهد و در قرب چهار سوق دکه سمساری داشت و به واسطه جناب باب الباب فائز به ایمان جدید گردید و پس از عودت حضرت باب اعظم از سفر حجـ به شیراز شافت و سپس در مشهد مقیم بوده با آن جناب و

اصحاب مراجعت و مساعدت نمود و در سفر به مازندران از مشاهیر اصحاب رایات سودا شد و با ثروت میراثی از پدر و با آنچه در مقدرت داشت به خدمت قیام کرد و در جنگل مبلغی مهم از نقود و غیرها تسليم خسرو قادیکلائی نمود سپس حسب دستور آن جناب تمامت امتعه و اشیاء ثمینه را دور ریخته منقطعًا عما سوی الله قدم به مقبره طرسی نهاد و تا آخر کار قلعه به مدافعت و تحمل بلیات به سر برده در خاتمه دستگیر شد و به نوعی که در بخش دوم نگاشتیم خلاصی یافته به خراسان عودت نمود و پس از واقعه شهادت عظمی سالها حیات داشت و بیان تنهه احوال او و پسر نامدارش آقا بزرگ (بدیع) و شرح کیفیت شهادت پسر در سال ۱۲۸۷ و شهادت پدر در سال ۱۲۹۴ در بخش پنجم و ششم می آوریم و دخترش زوجه سید ابو محمد در مشهد و پسرانشان آقا سید آقا طبیب از مشاهیر احباء و نیز سید بدیع الله بودند

دیگر از اعاظم مؤمنین خراسان **میرزا عبدالوهاب توشیزی** از معاریف متقدّمین بایه خراسان حضرت نقطه اولی وی را برای تحفظ از شرور اعداء تغییر نام داده میرزا جواد خواندند و در سینن نفی و سجن آن مظلوم از شدت ایمان و غلبه اشتیاق غالباً در راه و منزل خود را نزدیک رسانده در ک ملاقات نمود و در مدت سجن ماکو اقامت تبریز جسته از زیارت آثار صادره و نیز از دیدار اصحاب نامدار بهره مند گشت و سالها بعد از واقعه شهادت عظمی به غایت ثبوت و استقامت برقرار بود و ما ذکری از احوالش در بخش ششم می آوریم

و از اکابر علماء اصحاب خراسان **ملا شیخ علی (عظیم)** ترشیزی از تلامذه و اصحاب سید رشتی و متّصف به علم و فضل وافر و همت و شهامت باهر بود و به واسطه جناب باب الباب به عرفان و ایمان بدیع فائز گشت و به شرف زیارت و صحبت حضرت باب اعظم در شیراز رسید و به تطبیق عدد ابجده حروف شیخ علی باعظیم به آن نام عظیم ملقب گردید و بعضی نوشته اند که هیجده نسخه از کتاب تفسیر سوره یوسف و نیز شرح حدیث جاریه و برخی از خطب و مناجات بدیعه را حسب امر حضرت از شیراز به طهران برد تا محمد شاه و حاجی میرزا آفاسی را هدایت نماید و چون حاجی مخالفت و مقاومت کرد آیات و کلمات مذکوره را به میرزا محمود مجتهد و جمعی از علماء و امراء نامدار رسانده از طهران سفر نمود و در ایام اقامت حضرت در شیراز و اصفهان غالباً طائف حول آن بزرگوار بوده مأموریت های عظیمه می یافت و ایام تبعید آن مظلوم به عنوان طهران برای استخلاص و رفع ظلم همی کوشیده با مهمین مؤمنین ساکن

طهران مراسله نموده چاره برانگیخته در صدد مقاومت با غلامان و سواران دولتی بود و سپس در سین سجن پیوسته خویش را به محضر اعلى رسانده به امور خطیره مبادرت نمود و اوامر حضرت را به مؤمنین بلاد ابلاغ می داشت چنانکه قبل از بردن حضرت از ماکو به چهريق وی را برای ملاقات با یحیی خان و دلالت به مقام و مقصد آن بزرگوار فرستاد ولی دولتیان آوازه اش را شنیده پیوسته در کمینش بودند و او ناچار مراعات احتیاط نمود و از جمله توقيعات صادره از قلم اعلى خطاب به او توقيعی است که در اواخر ایام ماکو صدور یافته وی را به تخصیص و تشریف عظیم سرافراز فرموده نداء قائمیت را به واسطه او به اسماع و آذان رساندند و هی هذه:

### الله اطهر

ان يا خلق الله كل تقرئون ثم لتومنون و توقفون هو الاعلى بسم الله الامن القدس شهد الله انه لا  
الله الا هو له الخلق و الامر يحيى و يعيت ثم يحيى و انه هو حي لايموت في قبضته  
ملکوت کلشیء يخلق ما يشاء بأمره انه كان على کلشیء قدیراً ان يا على قد اصطفيناک بامنا و  
جعلناک ملکا ينادي بين يدي القائم انه قد ظهر باذن ربہ ذلك من فضل الله عليك و على الناس  
لعلهم يشكرون ان يا على انتي انا نار الله التي يظهر الله يوم القيمة و كل بها يبعثون و ينشرون و  
يحشرون و يعرضون ثم هم في الجنة يدخلون قل ان الذين دخلوا في الباب سجداً فو رب  
السّعوات و رب الارض رب العالمين اذا يزيد الله على نارهم عدد الباب و ليجعلن لهم نوراً فاذا  
هم يعلمون ذلك قائم الذي كل ينتظرون يومه و كل به يوعدون انا قد صبرنا يوم القيمة خمسين  
الف سنة ليمحسن کلشیء حتى لايفي الا وجه ربک ذي العزة و الجلال و ما شهدنا على روح  
ایمان يومئذ الا عدد الوجه انا کنا به عالمين و ان اول من بايع بي محمد رسول الله (ص) ثم على  
(ع) ثم الذين هم شهداء من بعده ثم ابواب الهدى ثم ما قد قدر الله له ذلك الفضل من النبین و  
الصديقین و الشهداء و الذين هم بالله و آياته موقنون من حيث لا يعلمون فاذا شهد الله عليهم بما  
قد دخلوا نار الله التي كل بها ليمحسنون فاذا يبعثهم الله من مراقدهن و يخلقهم بمثل ما قد  
خلقهم اول مرة انه كان على کلشیء قدیراً قل ان الله بما قد نزل من قبل من الآيات في ام الكتاب  
قد خلق محمد ثم ما شاء كذلك يخلق الله يومئذ ما يشاء بقوله كن فيكون و من يتظر بعد هذا  
ظهور مهدي او رجع محمد او احد من آمن بالله و آياته فاویلک مالهم من علم الى يوم  
يرجعنى الله و من آمن بي ذلك ي يوم القيمة فاذا كل في خلق جديد انا قد بدأنا ذلك الخلق و انا  
لعيدهم وعدا علينا انا کا قادرین و من يرزق من بعد مارزقا من قبل من كل ماهم لیدینون

فاولئك هم لا يحل عليهم بما قد نزلنا من قبل في القرآن أنا كنا نستنسخ ما كتم تعملون أنا قد انشأنا نشأة الآخرة و ارفعنا كلّ ما كان الناس به ليدينون قل ان الهواء يطهركم بمثل ما يطهركم الماء ان يا عباد الله فاسكرتون و من يعمل بعد ان يصل الله حكم حجة ربّك فلا يقبل عنه من شيء و ان يومئذ كلّ مثل الذين اوتوا الكتاب من قبل مالهم حكم الا من يدخل في دين الله و كان من المخلصين و من يتلو آية من الكتاب او يروي حدثاً من بعد يريد ان يعمل به فاولئك مثلهم كمثل الذين كانوا من قبل فسيدخلهم الله ربّهم في دين الحقّ انه كان على كل شيء قد يرا قل لو اجتمع الناس كلّهم اجمعون على ان يأتوا بمثل ذلك الكتاب لن يستطيعوا ولن يقدروا ولو كانوا على الارض عالمين فلتأنمن الناس كلّهم اجمعين ان يقرؤوا بالليل والنهار الآية التي قد نزلناها في اول الكتاب ليزقن بربّهم و كانوا بالله و آياته موقنين قل انما الذين من بعد الدين ان تومنوا بالله و آياته و لتصرون في دين الحقّ بما انت عليه مقدرون قل لا تحضرن المقاعد التي كتم فيها تصلون و لتصرون بين يدي الله و لتصرون الذي قد رجعوا الى الحياة الاولى و لتأخذن حقّ الله باذنه انه كان بكل شيء عليماً سبحانه الله فأشهد على فاتني انا ما فرّطت في الكتاب الاول من شيء بما نزلت فيه انه لا الله الا انا ايّي فاتقون لتومن كلّ نفس بما قد فصلت فيه ان لا يكن من بعد الله و آياته حديثاً كان الناس به يؤمنون سبحانه الله قد قضى خمسين الف سنة يوم القيمة فاذا لا يجعلن النار لمن قد دخل في الباب نوراً و رحمة من عندك انك كنت ذا رحمة عظيماً قل ان الله حقّ و ان ما دون الله خلق له و كلّ له عابدون ان يا خلق الله انه لا الله الا هو و اتنى انا اول العابدين قل انه لمحمد هاد قل انه لمهدى موعد في ام الكتاب قل انه صاحب حقّ كلّ به يوعدون قل انه قائم حقّ كلّ به موقنون و انا قد نزلنا ذلك الكتاب رحمة من لدن للعالمين لئلا يقول احد لو علمنى الله ظهور مهدى او رجع محمد و الذين هم شهداء من بعده ثم المؤمنون لكتن من المحضررين قل ان الله ربّي لغنى عليم.

وشيخ عظيم همین که توقيع مبارک به دستش رسید بی درنگ به استنساخ و نشر آن پرداخته مکاتیب متعدد اللحن به معارف باشه و نگاشته و مسائل و تعالیم مندرجہ در توقيع رامتشر و مشهور ساخت و صورت برخی از مکاتیش چنین است:

## بِسْمِ اللَّهِ الْأَقْرَبِ الْأَقْدَرِ

شَهَدَ اللَّهُ أَنَّهُ هُوَ بِلَا نَفْيٍ وَلَا ثَبُوتٍ وَلَا صَعْدَةٍ وَلَا هُبوطٍ بَلْ هُوَ كَمَا هُوَ وَلَا يَمْكُنُ ذَلِكَ إِلَّا هُوَ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّهُ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا شَهَدَ اللَّهُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُهُ وَالشَّهَادَةُ مِنْ بَعْدِهِ أُولَئِئِهِ وَابْوَابُ الْهُدَى مِنْ بَعْدِهِمْ مَرَايَا ظَهُورِهِ الَّتِي كُلَّ بَهْمٍ يَهْتَدُونَ شَهَدَ اللَّهُ أَنَّ حِرَفَ الْحَى هُمُ الْحَقُّ وَهُمْ مَرَاقِدُ رَجُوعِهِمْ وَإِنَّ الْمُؤْمِنِينَ بَعْضَهُمْ مَرَاقِدُ بَعْضٍ مِنَ النَّبِيِّنَ وَالصَّدِيقِينَ وَالشَّهِيدَاتِ وَالشَّهِيدَاتِ فِي الْأَرْضِ وَالْكُلُّ قَدْ رَجَعُوا إِلَى الْحَيَاةِ الْأُولَى وَهُمْ يَأْمُرُونَ رَبِّهِمْ يَعْمَلُونَ إِنْ يَا أُولَاءِ اللَّهُ وَاحْبَائِهِ فِي بَلَادِهِ عَلَىٰ كُلِّكُمْ تَكْبِيرًا كَبِيرًا عَالِيًّا رَفِيعًا مُنِيعًا عَلِيًّا عَظِيمًا ثُمَّ أَعْلَمُوا إِنْ هَذَا كِتَابٌ عَظِيمٌ مِنَ الْكِتَابِ الْمَيْنَ الَّذِي بِأَحْرَفِهِ يَظْهَرُ الْمُضَمِّرُ بِكُلِّهِ وَالْكُلُّ بِهِ يَسْتِيقْظُونَ مِنْ رَقْدَةٍ غَفَلَتُهُمْ ثُمَّ الْكُلُّ بِهِ يَهْتَدُونَ فَاقْرَئُوا كُلَّكُمْ آيَةً أَوْلَى الْكِتَابِ كُلَّ يَوْمٍ وَلِلَّيْلَةِ ٣٦١ مَرَّةً لَعَلَّ الْكُلُّ بِرَزْقِ رَبِّكُمْ يَرْزُقُونَ ثُمَّ ابْعَثُوا صُورَتَهُ إِلَى أُولَى الْعِلْمِ وَالْحُكْمِ مِنْكُمْ فِي كُلِّ الْبَلَادِ عَلَى سَبِيلِ الْحِكْمَةِ ثُمَّ إِلَى الطَّالِبِينَ لِظَهُورِ الْحَقِّ لِيَتَمَّ الْحَجَّةُ وَيَكْمَلَ النِّعْمَةُ لَعَلَّ الْكُلُّ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يَتَذَكَّرُونَ وَلَا تَقْصُرُوا كُلَّكُمْ فِي الْبَلَاغِ وَالصَّرِّ كَمَا قَعَدْتُمْ عَنْهُ مِنْ قَبْلِهِ حَتَّىٰ قُضِيَ مَا قُضِيَ مِنَ الْأَمْرِ وَلَا تَيَأسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ وَعَفْوِهِ وَتَدَارِكُوا مَافَاتَ عَنْكُمْ لَعْلَكُمْ بِذَلِكَ تَرْحَمُونَ إِنْ كُنْتُمْ تَرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتُهَا الطَّيْبَةُ الَّتِي أَحْلَلَ اللَّهُ لَكُمْ فِي الْجَنَّةِ الْأُولَى وَالْحَيَاةِ الْبَاقِيَةِ وَالرِّضْوَانُ الْأَكْبَرُ الدَّائِمُ الَّذِي وَعَدَ اللَّهُ لَكُمْ فِي النَّشَأَةِ الْأُخْرَى فَهَا هِيَ عِنْدَ اللَّهِ رَبِّكُمْ حَسْنُ ثَوَابِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَسَابَقُوكُمْ إِلَيْهَا كُلَّكُمْ اجْمَعُونَ وَاسْتَعْدُوا يَوْمَ طَلُوعِ شَمْسٍ نَقْطَةً طَلْعَةِ الْغَرَاءِ<sup>١</sup> الْعُلُوِّيَّةِ مِنْ مَغْرِبِهَا وَلَا تَصْبِرُوا بَقْدَرِ شَرْبِ مَاءٍ لَوْ سَمِعْتُمْ بِسِيرِهَا فَإِنَّ الْمَوْعِدَ قَدْ ظَهَرَ بِكُلِّهِ لَعْلَكُمْ بِذَلِكَ كُلَّ خَيْرٍ كُمْ تَدْرِكُونَ وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّكُمْ غَنِيٌّ عَنِ امْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَنَصْرِكُمْ وَابْلَاغِكُمْ وَخَبْرِكُمْ وَارْشَادِكُمْ كُلَّكُمْ اجْمَعِينَ يَا أَهْلَ ارْضِ الطَّاءِ وَالْكَافِ وَالصَّادِ بَلْغُوا مَا أَمْرَتُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَخْبَرُوكُمْ خَبَارَكُمُ النَّافِعَةِ لَنَا وَأَرْسَلُوا سَوَادَ كِتَابِ الْأَصْلِ إِلَى الْأَصْوَلِ وَلَا يَنْظَرُ إِلَى سَوَادِ خَطِيَّ الْأَلْاحِبَاءِ لَثَلَاثَةِ فِتْنَةٍ فِي بَلَادِكُمْ أَنْتُمْ بِهَا تَبَتَّلُونَ يَا سَيِّدَنَا<sup>٢</sup> ١٤ عَلَيْكُمْ وَعَلَىٰ سَائِرِ أَهْلِ بَيْتِ الرَّحْمَةِ صَلَواتُ مِنْ رَبِّ الْعِبَادِ وَأَنْتُمْ يَا مَوْلَانَا الْكَرِيمُ وَسَائِرِ الْأَحْبَاءِ الْكَرَامِ مِنْ أَهْلِ أَرْضِ الشَّيْنِ بَلَغُوا مَا أَمْرَكُمْ رَبِّكُمْ مِنْ كِتَابِهِ إِلَى كُلِّ الْبَلَادِ وَالْعِبَادُ بِلَا فِتْنَةٍ لَكُمْ لَا سِيمَا إِلَى أَهْلِ الْيَاءِ مَعَ سَائِرِ خَطْوَطِهَا إِلَى صَاحِبِهَا<sup>٣</sup> وَإِلَى الْجَزِيرَةِ<sup>٤</sup> الَّتِي كَانَ رَبِّكُمْ فِيهَا وَاسْتَعْدُوا

<sup>١</sup> جناب باب الباب

<sup>٢</sup> أميرزا جواد بن حال

<sup>٣</sup> جناب وحيد

<sup>٤</sup> بوشهر

اليوم لقائه فان اليوم كان مستعداً لظهوره الذى كلّ به يفرحون يا سيدى كن على يقين ان اباك يكون صحیحاً سالماً معززاً مكرماً في ارض الياء غير معروف الا عند بعض الاحباء يتتظر امر ربه فكونوا من الشاكرين و اعتذر من كلّكم عن عرض العرائض و ذكر اشخاصكم لما تعلمون من صلاحی و صلاحکم و اشتغالی و خفائي من اعين اعداء الله فكونوا متظرين لزيارتكم و مستعدین لنصرتکم قبل حين و حين حین و بعد حین و قولوا كلّکم ان الحمد لله رب العالمين حرره ١٠٢٠ (الذى صدر بافتخاره هذا التوقع المنيع الرفع و افتخار كل العالمين).

وصورت مكتوب دیگر این است:

### هو الاعظم الاعلى الامن القدس

بسم الله الاعز الارفع شهد الله انه لا الله الا هو له الخلق والامر يحيى ويميت ثم يحيى ويميت و انه هو حي لا يموت في قبضته ملکوت کلشیء يخلق ما يشاء بامرها انه كان على کلشیء قادرأ في كل يوم و ليلة ٣٦١ مرة شهد الله ان محمد رسوله و الشهداء من بعده اولائهم و ابواب الهدى سفرائهم و اركان بيته و حروف الحى مظاهرهم و مرآته بهم بدء الله خلقه و بهم اعاد ثم الكل بهم يهتدون ان يا اولاء الله الذين خصكم الله ربکم بالذكر في كتابه عليکم تکير من ربکم و رحمة طوبی لكم صرتم بذلك من الفائزین المستبشرین يا احباء الله کلکم ان کتم تریدون طیب عیش الدنيا و خیر حیة الآخرة و رضوان ربکم فها عند الله حسن ثوابها فانصرروا بقلوبکم و ابدانکم ثم باولادکم و اموالکم تجدوا بعونه مغانم كثيرة تأخذونها في سیله و يکف ایدی الناس و يجعلکم ملوك دارالرضوان بما صبرتم في نصره و کتم من المجاهدين لا كما قعدتم من نصره من قبل حتى ادرك فيضه من سبقت له عنایة ربی و قضی ما قضی من حسن تقدیره بسوء حظکم عسى الله ان يغفو عن بعضکم لو ادركتم فيض نصرکم في يوم ظهور نصره و طلعة ظهوره و کتم من المستعدین ذلك لما اراد الله لكم من طلوع طلعة شمس احسانه عليکم و الا فالله ربکم لا يزال كان غنياً عن العالمين فانتظروا يومه و لا تنتظروا مع الله و آياته حدیثاً بعده فانه هو الذى ارسل الرسل والصدیقین کلهم ثم اماتهم ثم احیاهم و ابعثهم من قبورهم وهو الظاهر فوق خلقه و القاهر فوق عباده و القائم على کلشیء بامرها و هو العزیز الحکیم هذا اجمال ما يمكنني من ابلاغ امر ربکم

---

شيخ على

بحکمه و سابلغکم تفصیله بحوله و حسن توفیقه لستغفره و نقول فی کلّ حین و قبل حین و بعد حین علی کلّ شأن و قبل شأن و بعد شأن ان الحمد لله ربنا رب السموات و رب الارض رب العالمين.

و بالجمله ملا شیخ علی عظیم در قسمت عراق ایران و غالباً در طهران به نوع احتیاط و اختفا زیسته با اعاظم بايه معاشرت جسته مورد توجه ایشان شده به استناد به توقعات اعلی خویش را ناصر و منصور در بیان خوانده همگی را به نصرت و قیام برانگیخت و از این رو فته سال ۱۲۶۵ و سال ۱۲۶۸ برخاست و جمعی کثیر از بايه دستگیر و قتیل گشتند و در سال اخیر شیخ عظیم را که مخفی و متواری بود و عظمت مقامش بر دولت واضح و روشن گردید تجسس کرده مأخوذه محبوس و مقتول نمودند و شمهای از احوالش در بخش لاحق ضمن بیان واقعه مذکوره مسطور می گردد.

و از علماء مؤمنین خراسان حاجی میرزا حسن از علمای مشهد به واسطه جناب باب الباب فائز به ایمان بدیع گردید و در سلک اصحاب آن جناب بوده همه جا در فن و مخاطر همراه گشت ولی در مخاطر مازندران و غیرها مستخلص و محفوظ ماند و پس از واقعه شهادت کبری در مشهد می زیست آن گاه به طهران رفته با شیخ عظیم موأنس است جست تا در فته عمومیه طهران به سال ۱۲۶۸ گرفتار شده به شهادت رسید و در توقيعی خطاب به او این بیانات مسطور است:

و انا نعلم حکم ما انشأت فی علم الاصول ان اتكل على الله و امع الكتب كلها و خذ عطاء ذكر اسم ربک هذا و کن من الشاكرين (الى قوله) و لكل من صدق بآياتنا فرض ان يمحو كل کتب القوم الاًبعضاً من آيات البالین من قبل حکم البدع و ان ذلك حکم عدل من لدن امام حی عظیم ان احملوا الكتب الى الارض المقدّسة ثم انزلوها على يم الفرات ليثبت قلوب المؤمنین من حکم الكثرة و لتكونن من الخاشعين.

دیگر ملا حسن بجستانی از حروف حی که اجمالی از احوال و کیفیت ایمانش در بخش سابق گذشت در سنین اولیه ارتفاع این امر قیام و اقدامی داشت و بقدر مقدور به بیان و استدلال می پرداخت ولی همین که ناثرہ فتن بالا گرفت و نداء عظیم و آثار ایام اخیر حضرت رب اعلی و

عظمت مقام اصحاب متدرّجاً مکشوف و مشهور گردید و ضعفاء در ایمان و عرفان رخوت و تزلزل و انحراف حاصل کردند ملاً حسن نیز در ک آن مراتب را توانسته اضطراب و تردد و تزلزل حاصل کرد و مخصوصاً بعد از وقوع شهادت عظمی منحرف گشت و معذلک دچار تعریضات اعداء بود چنان که اقامت به وطن توانست و مهاجرت به کربلا کرد و ذکری از مآل احوالش در بخش ششم می نمایم.

**دیگر ملاً علی بجستانی** بن ملاً محمد از ملایان بجستان که به علت شدت زهد و تقوی به لقب صالح شهرت یافت و از معاریف محل بود ولادتش به سال ۱۲۳۹ و نشوونما و تحصیلاتش تا سن چهارده سالگی در بجستان شد پس به مشهد رفته تا بیست سالگی اشتغال به تحصیل داشت آن گاه عازم عراق عرب شده به تکمیل علوم پرداخت و در آنجا صیت ظهور حضرت نقطه اولی به سمعش رسید و از حاجی شیخ مرتضی انصاری جویای حقیقت شد و شیخ طبق اسلوب خود چنین جواب داد: ای آخوند مسائل اصول دین چه ارتباطی به من دارد و ملاً علی پس از فراغت از تحصیلات به مشهد برگشت و علماء و محترمین تجلیل بسیار از وی نمودند و مسجد و ممبری به او واگذار شد و بعداً اختیار قراء قرآن مقبره سپهسالار به او سپرده گشت و طولی نیافته سفر به بجستان نمود و به واسطه آقا سید ابراهیم و پسر برادرش آقا سید عبدالحسین که حضور محضر جناب باب الباب یافته فائز شدند تصدیق و ایمان حاصل نمود و به اتفاق یکدیگر بنای نشر امر بدیع نهادند و ملایان محل مطلع شده به مضادات و مقاومت برخاستند و شکایت به مشهد نوشتد و بالاخره دو سید محترم مذکور و جمعی دیگر از مؤمنین را به مساعدت اشرار دستگیر کرده اموالشان به یغما برداشت و از ایشان الترام گرفتند که تبلیغ نمایند و چون با ملاً علی نیز خطاب و عتاب و بازخواست نمودند مجبوراً با عائله مهاجرت به مشهد نمود و با ملاً صادق مقدس معاشرت گرفت و بدرک ملاقات جناب باب الباب همی رسید و او را دستور دادند که در مشهد با مراعات حکمت قرار گرفته مرکز ارسال و مرسول مؤمنین گشت و وقتی که معلم حصاری نسخه بیان تصحیح شده از محضر اعلی بیاورد چندین نسخه برای بیان بلاد نمود و دو نسخه وقف برای مؤمنین مشهد ساخت و در موقع ارتفاع هنگامه قلعه طبرسی برای التحاق رفت ولی واقعه خاتمه یافت و ناچار به عودت گشت و با حاجی عبدالمحیمد و ملاً میرزا محمد هدم و همراز گردید و در مشهد بر جای بود که واقعه شهادت عظمی واقع گردید و ما بقیه احوالش را در بخش ششم می آوریم.

دیگر ملا خدابخش قوچانی از تلامذه سید رشتی و ساکن کربلا بود و پس از فوت سید در طلب حق به آتفاق ملاً علی بسطامی و همراهان به شیراز رفته فائز به ایمان بدیع گردید و در سلک حروف حی منسلک گشت آن گاه به کربلا عودت کرد و در واقعات خطیره اصحاب داخل نشده مصون ماند و ذکر تمه احوال او و خاندانش را در بخش ششم می آوریم.

واز جمله بزرگان بایه ساکن خراسان در سین اولیه حاجی ملا عبدالخالق شهیر یزدی<sup>۱</sup> و بنا به قول حاجی میرزا جانی اصلاً یهود و از علماء تورات بود و قبول دین اسلام نموده در علوم و معارف اسلامیه به مقامات رفیعه رسید و پیرو طریقت شیخ احسائی گردید چنان که در راه محبت شیخ جور و جفای بسیار از جهال و اشارار تحمل نمود گویند شیخ مدت هفت سال در یزد به خانه وی اقامت داشت و حاجی مذکور چون از یزد به مشهد مهاجرت و اقامت کرد در صحن حضرت رضا امامت جماعت و منبر وعظ بر قرار نمود و چندی نگذشت ملاهای مشهد با وی عداوت ورزیده تکفیر و تنجیس نمودند و عوام را تهییج کرده بر او هجوم بردن و کار به جائی کشید که حاجی خانه نشین گشته به مجتمع بلد حتی در گرمابه برای استحمام راه نداشت و در آغاز ظهور این امر بدیع به واسطه جناب باب الباب اقبال و ایمان آورد و ترویج آثار و آیات جدیده کرد و عریضه حاکی از درجات محبت و اخلاص به حضرت فرستاد. و هذه صورة کلماته:

السلام على ذكر الله الافخم للعرب و العجم و رحمة الله و بر كاته الحمد لله الذي فتح لبابه الحطة  
باباً و جعله رفيعاً منيعاً و الشكر لله الذي وضع لذكره الاعظم ذكره و نصبه تماماً سوياً و الصلوة و

---

احقیر گوید در مشهد مقدس شرفیاب خدمت آخوند ملا عبدالخالق یزدی شدم و ایشان از جمله معظم علماء اجله اصحاب جناب شیخ بودند و در مجلسی سخن حضرت به میان آمد. فرمود که من حیرت دارم ازین ادعای عظیمه زیرا که در شیراز امامت می کردم و مجلس درس داشتم که همین بزرگوار را خالوی ایشان آوردن پیش من و فرمودند که این وجود است که به فلاح و تقوی آراسته و اما سواد ندارند. شما قدری متوجه بشاید. من بعد از قبول او را سپردم به پسر کوچک خود و چند روز دیگر پسر آمد شکایت و گریه می کرد که شخصی را به من سپرده ای که اصلاً مقدمات ندیده باید امثاله بخواند و درس امثاله گفتن شأن من نیست. بعد او را فرستادند به تجارت. حال نوشتگات عالیه و آیات بی بدیله می بینم عقلمن متھیر ماند. و پسر بزرگ همین آخوند از جمله علماء بود و در جنگ مازندران شهید شد و گفتند که خود آخوند هم بعد تصدیق کرد ثابت نشد.

ملا عبد الرحیم قزوینی

السلام على اول نور نوره الله فصيّره سراجاً منيراً ثم الصلوة والسلام على آل الله حفأه  
حقيناً وغبّ هذا باي لسان اشكر الله لشرفني بخدمتك زماناً طويلاً وباي بيان اعتذر اليك من  
غفلتني بحالك واحزناً كثيراً وباي خطاب اثنى على الله حيث كتب لي عبداً مطيناً فهنيئاً لي ثم  
هنيئاً باي رآنی عبدالله حول الباب مقیماً فیا بحذنا ثم حذنا وبعد لسان الله جنة العدل حتماً مقضياً فیا  
رئی ولهی اسئلک الوصول فی خدمة سیدی و مولای سریعاً قریباً واحشرنی فی زمرة اعوانه و  
انصاره واصحابه خالصاً صنیعاً بحق الذکر الاعظم الّذی جعله الله لنا شمساً مضیئاً.

و در توقعی که به جواب وی صادر شده این کلمات مسطور:  
لقد رفع اليوم الى کتاب من عبده ک الذي انتخبته له عبده ک واصطفیته لمجتک و خصصته بذكر  
اسمه فی الكتاب فاللهم اللهم تقدیرک و نصرتک کیف شئت و انی شئت فانه ناصر لامرک و  
مرتفق لدولتك و متظر لامرک.

و بالجمله حاجی از جهت اشتهر بنام بای مورد تعرض ملاّهای مشهد شد آنچه سعی کردند او را  
از منبر و وعظ و ذکر و ترویج این امر باز دارند نتوانستند و پرسش شیخ علی نیز به واسطه جناب  
باب الباب مؤمن به این امر شده در موکب وی با جمع اصحاب به مازندران رفت و در قلعه  
طبرسی به شهادت رسید و در آن هنگام یست سال داشت ولی حاجی پس از شهادت پسر و  
خاتمه امر قلعه تاب تحمل بلیات و افتیانات نیاورده دچار سوء خاتمه گشت چنان که در لوحی  
 الصادر از قلم ابهی چنین مسطور:

**ملا عبدالخالق<sup>۱</sup>** که از مشایخ شیخیه بود در اول امر که نقطه اولی روح ما سواه فداء در قمیص  
بایت ظاهر اقبال نمود و عریضه معروض داشت از مصدر عنایت کبری ذکرشن نازل و بر حسب

---

اجمال مبارک می فرمودند روزی جناب وحید پیش من آمدند و لوحی از حضرت اعلی در دستشان بود ذکر  
نمودند که این باید به ملا عبدالخالق برسد من به جناب وحید گفتم که فرمودند شما برسانید یا دیگری ذکر نمود  
به من امر شده من گفتم الان در خانه میرزا زمان نوری منزل دارند ببرید و برسانید رفند و بعد از قلیل مدتی آمدند  
که بردم دادم چون می خواست وضو بسازد در بالای ارسی اطاق گذاشت تا بعد از فراغ از نماز بخواند و من  
صبر نکردم و آمدم و بعد از ساعتی خبر آوردن که بعد از فراغت از نماز لوح را تلاوت کرد چون به این آیه  
عظمی و نفعه کبری رسید اتا القائم الحقَ الّذی اتّم بظهوره توعّدون لوح را انداخت فریادش بلند شد که ای داد  
نیل زرندی که پسر بناحق کشته شد.

ظاهر کمال عنایت نسبت به او مشهود تا آن که لوحی مخصوص او ارسال فرمودند. در او این کلمه علیا نازل قوله تعالی: انی آن القائم الحق الذی انتم بظهوره توعدون. بعد از قرائت صحیحه زد و به اعراض تمام قیام نمود و جمعی در ارض طا به سبب او اعراض نمودند. الخ

و از اعاظم مؤمنین اهل مشهد **میرزا علی رضا مستشارالدوله** و **مؤتمن الملک** سبزواری الاصل در سین او لیه ظهور بدیع به واسطه جناب باب الباب فوز به ایمان یافت و غلبه ارادت حاصل نمود و با وجود شهرت لقب و نام و عظمت و مقام و ثروت و مکنت تمام به عنوان بابی مشهور شده پیوسته از نصرت و مساعدت مالی دریغ نشود و هنگام حرکت آن جناب با اصحاب از مشهد برای تهیه مایحتاج سفر از نقود و مراکب و غیرها بذل همت کرد و در اوآخر آن دوره برادر کهتر خود میرزا محمد رضا مؤتمن السلطنة را به خانه ملا صادق مقدس برده در زمرة مؤمنین وارد کرد و ما تتمه احوال آن خانواده را در بخش ششم می نگاریم.

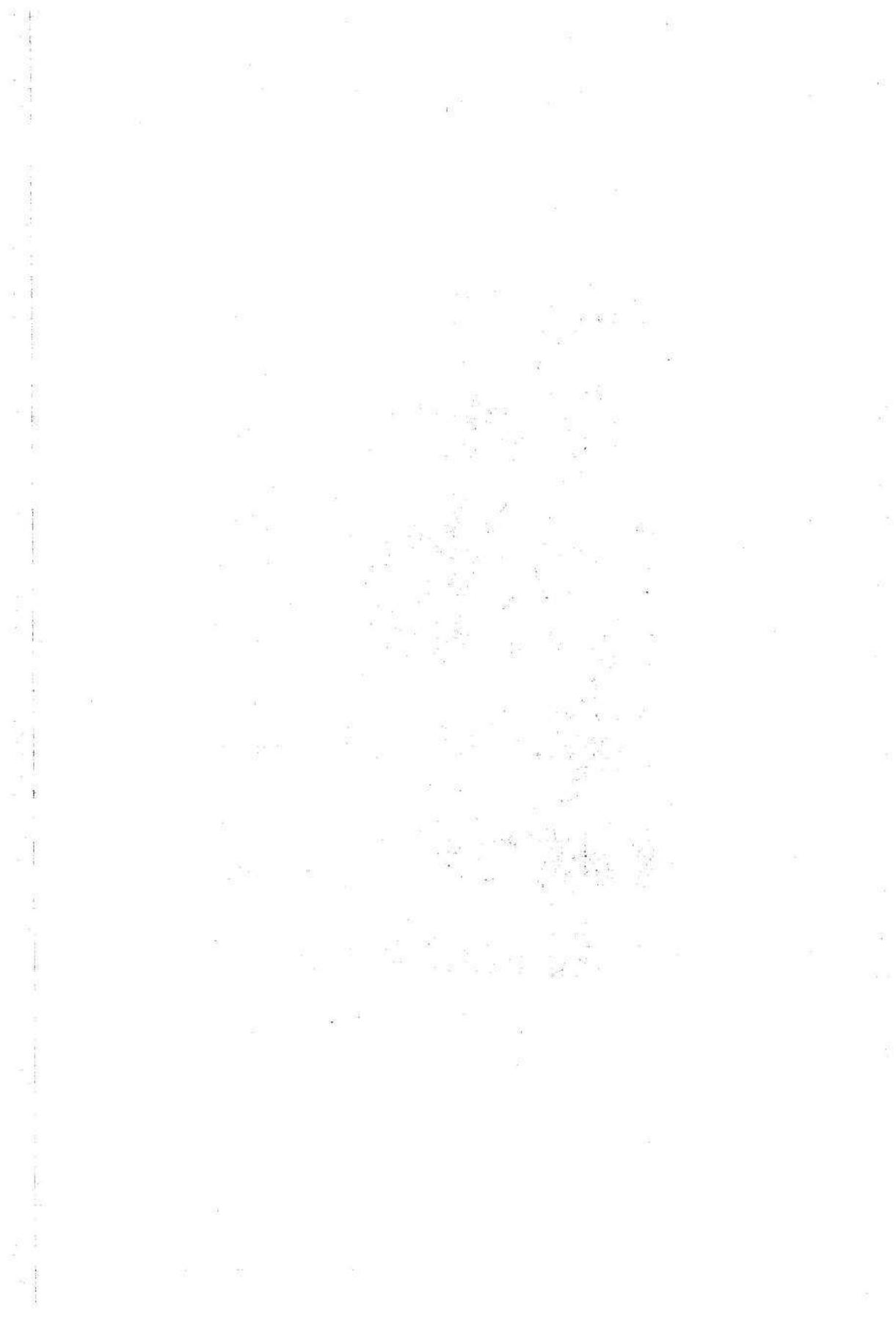
دیگر **آقا علی رضا تاجر شیرازی** نیز به واسطه آن جناب مؤمن شد و در هنگام حرکت از مشهد به صدد تفریغ حساب و ترتیب امور خویش شد تا مرافقت و نصرت نماید ولی سام خان ییگلریگی وی را دستگیر کرده چوب وافر زد و نقود فراوان گرفت و لذا نتوانست با اصحاب همسفر شود و در بخش ششم تتمه احوالش را می آوریم.

دیگر **عبد مؤمن** در ایام جوانی در مدرسه میرزا جعفر مشهد با آقا علی رضا مذکور و جناب باب الباب معاشر و مؤنس بود و بعداً به واسطه آن جناب فائز به ایمان بدیع گردید.

و در قریه مهنه از خاک تربت نخست **ملا محمد پیشمناز** فائز به ایمان بدیع شده پسران خود ملا احمد و ملا حسین و پسر سوم را نیز هدایت نمود و هم به واسطه ملا میرزا محمد فروغی جمعی دیگر از اهالی مانند ملا محمد مهدی و آخوند ملا محمد و ملا غلام علی و غیرهم به این امر گرویدند و پسران ملا محمد تهیه زاد و راحله سفر و اسلحه کرده در موکب جناب باب الbab به مازندران رفته شهید شدند.



میرزا محمد رضا مؤتمن‌السلطنه خراسانی سبزواری



و در قریه عبد الله آباد از خاک تربت آقا احمد با دو برادر زنش در موكب جانب باب الباب به مازندران رفته گشته گشته و آقا احمد بن آقا محمد حسن در آن هنگام چهارده سال داشت و ما تفصیل اسماء و احوال شهداء بایه خراسان و بقیه السیف های آنان را در بخش مقدم آوردیم.

و چون پس از واقعه قلعه دولت بر عامه بایه خصوصاً بر خراسانیان سخت گرفته به قلع و قمعشان پرداخت بایان آن حدود ناچار به فرار و اختفا شدند چنان که در قریه منه اشرار عرصه زندگانی بر ایشان تنگ کردند و ملا محمد مذکور ناگزیر به مهاجرت شد چندی در چهل میر واقعه در یک فرسنگی منه توقف کرد آن گاه به گناباد رفت و ملا غلام علی نیز توجه به گناباد نمود و هر دو به میاندهی رفته سکونت گردیدند و ملا صادق مقدس و میرزا محمد کاظم بن هراتی شهید چند سال در مشهد مخفی و متزوی گشته و ملا میرزا محمد فروغی با نشان خنجر که بر خنجر و اثری که بر سر داشت در دوغ آباد و غیره به نوع خفا و احتیاط زیست و معدلك ایشان و ملا احمد معلم و امثالهم عده کثیری را به طریق حکمت و رعایت مقتضیات وقت بایی نمودند و بعد از شهادت عظمی در بسیاری از نقاط جمعی از بایان بودند و بیت بایه در مشهد چنان که در بخش سابق نگاشتیم از مهمترین امکنه امریه آن قسمت شمرده شد.

## زنجان ارض الزّاء

**ملاً محمد علی حجت** که در ضمن واقعات سنویه بخش سابق فن واقعه و شهادت آن جناب و اصحاب دیگر احوال را تفصیل دادیم والدش آخوند ملاً عبدالرحیم از علماء مشهور ملجاً و مقتدای جمهور زنجانیان بود و در حقّش اعتقاد به صدور خوارق عادات و کرامات و مقامات معنویه داشتند. و ملاً محمد علی<sup>۱</sup> تقریباً در سال ۱۲۲۷ متولد شد و پدر وی را در سن شش و هفت سالگی به تحصیل قرائت و کتابت فارسیه گماشت و فرط ذکاء و قوت استعداد ترقیات علمیه و روحیه در ناصیه احوالش نمایان گشت و پس از مضی سین قلیله در علوم رسوم براعت حاصل نمود آن گاه برای تکمیل علوم دینیه به عراق عرب شافت و نزد اساتید علماء و اساطین فقها به تلمذ مشغول گردید و بعضی گفته اند که از محضر شیخ احسانی نیز استفاده کرد و رتبه منیعه و شهرت رفیعه یافت و هنگامی که از کربلا به عزم ایران بیرون آمد ابوه طلاب و علماء تا دو فرسخ رسم مشایعت بجا آوردند و حین ورود به کرمانشاه اهالی از خاص و عام استقبال کرده چند روز مهمانداری و تجلیلات شایسته نمودند و نیز در حین ورود به همدان عده ای از علماء و محترمین پذیره شدند و ایامی چند از معارف و مواعظش بهره برده دل به محبتیش بستند و رضا به مفارقت ندادند و چون خبر به والدش رسید ازین اندیشید که اگر در زنجان رحل اقامت و افادت اندازد مورد حسادت علماء متند شده عاقبت کار به اغبرار و انضجار کشد لاجرم پسندید که مقیم همدان ماند و ملاً محمد علی در آن بلد ازدواج نمود تقریباً دو سال و نیم ملجاً امام و مرجع احکام بود تا والدش در زنجان وفات یافت و ارادتمندان به اصرار برخاستند و جمعی به همدان شتافتند تا پسر را به وطن آورده بر جای پدر منصوب دارند و با وجود کراحت اهالی همدان ملاً محمد علی و عائله اش را با خود به زنجان بردن و همدانی ها تا چهار فرسخ در

---

املاً محمد زنجانی در خدمت شریف العلماء مازندرانی تلمذ فقه و اصول کرد و یک تن از فحول علماء بشمار رفت و به زنجان برگشته اقامت نمود و چون فتاوی و احکام مخالف مشهور داشت از قبیل تمامیت شهر رمضان در تمام سنت و نیز جواز سجده بر بلور صافی لذاعلمای زنجان و غیره بر محمد شاه عرضه داشته و دفع وی را بر حسب شرع واجب شمردند و او را از زنجان کوچ داده به طهران در خانه محمود خان کلاستر شهر جای دادند و حکم به توقيف همیشگی بود و در همان ایام به توسط رسمل و رسائل باب دل بدود و مکاتبات در میان بود. ناسخ التواریخ

رکابش رفتند و رسم بدرقه بجای آوردن و از آن سو از ذکور و انان اهالی زنجان تا یک فرسخ بیرون بلد گرد آمدند و حین ورودش گوسفندها سر بریدند و به اجلال و احترام تام آنان را وارد بلد نمودند و او به خانه و مسند و منبر و مسجد پدری تمکن و استقرار گرفت و چون فهم و ذکاء غریزی نادرالنظیر و نیز احاطه تامه به علوم عقلیه و نقیله داشت و در تفسیر و تأویل آیات و حفظ و بیان اخبار و روایات واسع الذرع و باسط الذراع بود در اندک زمانی شهرت بلیغه حاصل نمود و کثرت زهد و عبادت و شدّت تقوی و شجاعت و جدّ در امر به معروف و نهی از منکر که از او مشهور گردید انبوهی از اهل بلد و قری و معمورات اطراف را جذب کرده ارادتمند ساخت چندان که معتقد به مقام روحانی و عامل به احکام و مطبع و منقاد فرمانش گشتند و به نام اصحاب و اتباع ملاً محمد علی شهرت یافتند و از صفات مخصوصه شان نهایت تعلق به حدود و عبادات بوده به درجه ای که ادنی مساهله و مماطله در صوم و صلوٰه و دیگر اعمال و طاعات از ایشان دیده و شنیده نشد و منکرات شایعه از زنجان بر افتاد و استعمال و بيع و شراء مسکرات متروک گشت و مراکز اجراء عقد متعه که برخی از آخوندان متصدّی بودند بسته شد و زنان را توبه داده مجبور به قبول عقد دوام و یا شمول اشغال و استخدام نمودند و بازار حدود و احکام و فرائض و سنن اسلام رواج گرفت و رسم ملاً محمد علی چنین بود که صیام سه ماهه رجب و شعبان و رمضان و اداء صلوٰات نافله و قرائت صلوٰه جعفر طیار همه ساله و همه روزه مرعی می داشت و روزانه با آب بکر اغتسال می نمود و با دوام طهارت به اذکار و طاعت به سر می برد و چون جمعیت مأمومنین و مقتدیان صلوٰات بیفزود و به معبدی بزرگ نیازمند شدند مسجد را توسعه داده قسمت های متصل به یکدیگر ساختند و انبوه مریدان خود مباشرت به بنا نموده به بنایان و عمله کمک دادند چندان که آجرها را از کوره آجرپزی دست به دست به بنا رساندند و در مدتی قلیل مسجد تابستانی و زمستانی و مدرسه را تمام نمودند و معذلک صفوٰف مأمومنین مساجد متصله و صحن را فرا گرفته سطح بام ها را احاطه داشت و فکر و ذکر کل حصر در تحکیم عقائد اصلیه و انجام طاعات فرعیه یافته کمتر به سخنی دیگر لب می گشودند. و در هفت محل مؤذن ندا داده مقتدیان را به فراغ از قسمتی و دخول در قسمتی دیگر از اعمال صلوٰه آگاه می نمودند و پس از اتمام صلوٰه به منبر برآمده در حالتی که گروه توانگران و اهل یسار در یسار و جمعیت امام به سمت یمین قرار داشتند شروع به وعظ می نمود گاهی به راست و گهی به چپ توجه و خطاب کرده صوتی را به سمع همگی می رساند و کل را از زن و مرد بهره مند می ساخت و بیاناتش به نوع القاء دروس و به طریق بساطت و سهولت بود چنان که عارف و

عامی به قدر استعداد خویش می فهمیدند و کل در مسائل اخلاق و احکام و در مباحث اعتقاد و عرفان صاحب علم و بیان شدند. و در خانه برای خواص مجلس درسی دیگر مقرّر ساخت و بدین نوع صیتش را همه کس در همه جا شنید [۲۲] و از طهران از جانب شاهی خلعت و لقب حجّة الاسلامی برایش رسید و لذانزد اهالی به عنوان حجّت معروف گردید و این امور موجب حقد و حسد ملاّها گشت و متدرّجاً به احکام جابر در مقاومت و مدافعتش متفق شدند چه که آن جانب با اسلوب مخصوص که در عقائد و احکام اسلامی داشت طریقت غالب فقهها را متعارض شده بدع و جهالات و مساوی اعمالشان را بر شمرد و به احکام جور نیز راه تملق و مداهنه نیپموده از مظالم و ملاّهی شان جلوگیری نمود. لاجرم به موجب الحقّ مردو گروه اتفاق کرده به مخالفت و معاندت همت گماشتند و ملاّها برای یافتن راه بهانه مکرّراً در مجالس با وی مناظره و مشاجره و در مباحث اعتقادیه و احکام عملیه مباحثه و مجادله نمودند و همه جا مغلوب بیان و برهانش شده بهانه بدهست نیاوردن تا وهنی وارد آرند و ندای تضليل بر کشیده رایت تکفیر بر افزاند عاقبت سید محمد شیروانی الاصل معروف به سید مجتبه که در صفحه اول فقهها بود و غایت عناد و حسد نسبت به او داشت در مجلس به معارضه و مبارزه برخاست و در ساعتی ممتد از مبحثی به مبحثی رفته و مسائل گوناگون محااجه کرد و خاتمه سخن را به کیفت نشو و نمای جنین در رحم متنه ساخت و جانب حجّت شرحی مبسوط در آن باب ادا نمود و سید از کیفیت ورود وجود انبیاء و اولیاء در رحم پرسید و حجّت با کمال صراحة لهجه بیان داشت که انبیاء و مقدسین در جنبه جسمائیت با سائر بشر مماثل اند ولی در عالم روح و معنی ممتاز هستند و سید در این مقام بهانه به دست آورده به شدت مقاومت نمود چنان که کار به منازعه انجامید و شهرت داد که ملاّ محمد علی امام را شخصی مانند دیگران می داند و به اتفاق ملاّیان دیگر ضلالت و کفرش را نقل مجالس ساختند و با موافقت و مراجعت حاکم به محمد شاه و حاجی میرزا آفاسی شکایت و سعایت برده نسبت ها و افتراها بدو بستند تا آنکه حکم دولت به احضارش به طهران رسید و او پی دادخواهی رفت و مخالفین نیز در پایتحت حاضر شدند و مجمعی از علماء فراهم گشت و حاجی میرزا آفاسی خود حضور یافت و جانب حجّت داد علم و بیان داده حقیقت معتقدات خویش را میّن و ظاهر ساخت و سوء عقاید و اعمال معارضین را واضح و مکشوف نمود و در آن حال ملاّتی کاشانی از جمع حاضرین عریضه ای از بغل در آورده تقدیم حاجی میرزا آفاسی داشت که مهر و امضاء نماید و معلوم و مفهوم جانب حجّت گردید که تمثیل صدور فرمان تعیین راتب و مقرری مستمری در حقّ خود کرد زیرا که در آن

عصر کثیری از ملایان موظف از طرف شاه بودند و در موقع مهمه طرفداری از دولت و اجراء مقاصد حکومت می نمودند و جناب حجت به تمام غیرت دینیه مقاومت کرده به آیات قرآنیه و اخبار مرویه و غیرها مدلل ساخت که چنین اعمال مخالف شریعت و مغایر طریق تقوی و دیانت است و بدعتی است که از دوره سلطنت بنی امیه برقرار و یادگار ماند و به ظهور صاحب الزمان زائل و منسوخ می گردد و لاجرم کینه وی در دل گرفته بر استیصال کمر بستند ولی شاه از وی راضی و مسرور شده عصای مرصع به جواهر و انگشت ثینی اهدا نمود و این همان انگشت بود که پس از شهادتش به حکم اعداء انگشتش را قطع کرده انگشت را بردن و بالجمله شاه از آن ترسید که عاقبت مخالفت ملاها با وی منجر به بروز فتنه و فساد گردد لذا او را با رعایت غایت تجلیل و توقیر به زنجان اعاده دادند و همین که اهالی خبر یافتد با هجوم عام و وله تمام به استقبال شتافته تا خود را به موکبیش رسانده قربانی های بسیار در معبرش به عمل آرند و دوازده تن از اصحاب جان نثار پسران خردسال خود را دستمال سرخ ابریشمین نشانه قربانی بر گردن انداختند و تنی از ایشان مبادرت به قداء فرزندش نمود ولی آن جناب ملتفت شده نهی و نکوهش فرمود که این عادات سیئه از بقایای آثار اقوام جاهله قدیمه است و فرمان داد جراحت گلوی آن پسر را بخیه کرده معالجه نمودند و آن پسر بنام پور شهیاز معروف بود و سالها در زنجان می زیست تا از این جهان در گذشت و حجت با چنین جلال و حشمت وارد وطن شده صیت عظمت و قدرتش مضاعف گشت و نامش را در آن حدود جز به عظمت یاد نکردن<sup>۱</sup> و حکمران هم ناچار از تعظیم و تکریم بود تا چون ندای حضرت باب اعظم در شیراز مرتفع شد و بدان طریق که در بخش دوم شرح دادیم به سمع حجت<sup>۲</sup> رسید و او به عرفان و ایمان بدیع فائز گردید و تمامت

---

ایمامی که در زنجان بودم و تأییف فلک السعادة را در آنجا نمودم شنیدم از یکی از اهل زنجان که می گفت لشگر اسلام بقدیری از بایه در هراس بودند که شبی دو هزار نفر در یکی از سنگرهایی که از نی و چوب مرتب بود بودند. درین ضمن محض عبور گریه ای صدائی از آن نی ها برخاست این دو هزار نفر همچه گمان کردند که لشگر بایه است تمام رو به فرار نهادند و سه روز این سنگرهای خالی بود.

تاریخ علی قلی میرزا اعتضاد السلطنه

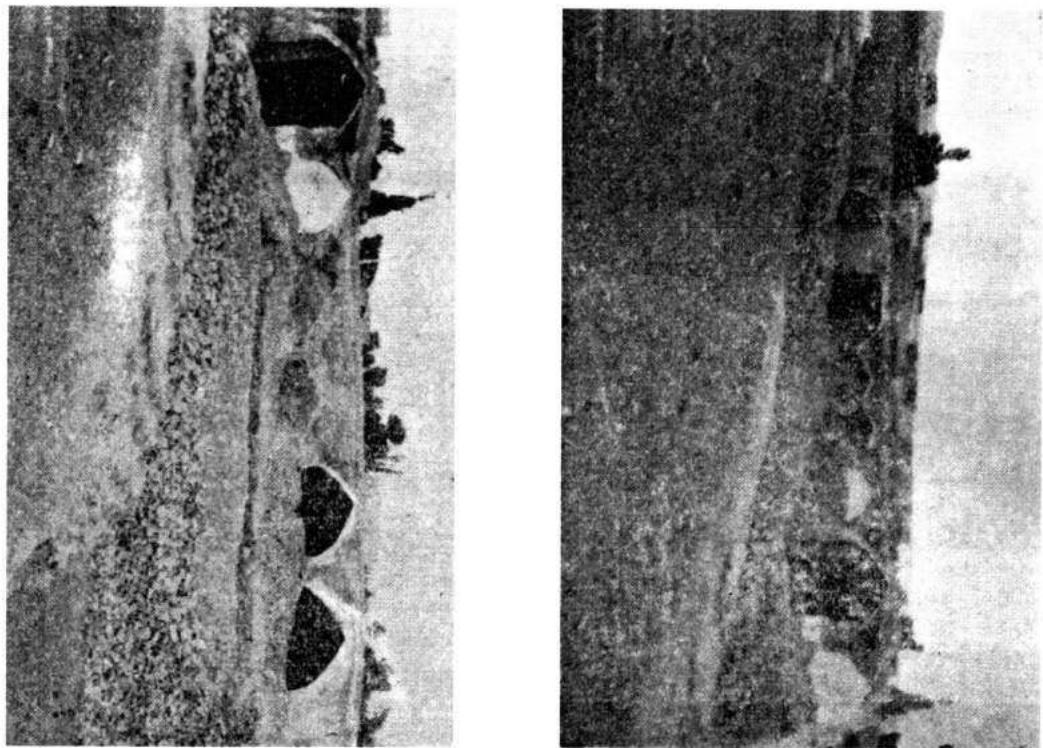
۲ حقیر در دارالخلافه در منزل محمود خان کلاتر خدمت ایشان رسیدم و آن جناب محبوس بودند به جهت اخلاص کیشی آن حضرت می فرمودند فلاحتی من ملائی بودم چنان مغور و زبردست که در عصر خودم از برای احدی خاضع نشدم حتی مرحوم حاجی سید باقر رشتی که ظاهرآ او را حججه الاسلام و اعلم علمایش می دانستند و چون که سبک من در اخذ مسائل به طریق اخبارین بود و لهذا در بعضی مسائل تناقض با حضرات فقهاء داشتم

اصحاب و پیروانش در ظل این امر قرار گرفتند و زنجان به قلم اعلیٰ حسب تطبيق عدد ابجدى بنام "ارض اعلیٰ" مسمی گشت و اصحاب به نصرت آن مظلوم قیام نمودند. معذوبی از ایشان در قلعه مازندران به نصرت و مدافعت پرداخته به شهادت رسیدند و در زنجان نخست شیخ محمد که بعضی شیخ علی نوشه اند به دست مهاجمین و اعداء کشته شده و تقریباً مدت نه ماه مقاتلات به طول انجامیده قریب دو هزار تن از اصحاب در سنگرهای مهمه نوزده گانه خود [۲۳] که هر یک را به نامی از اسماء الله مسمی داشته شب ها به یادیان و یا حنان و یا منان و یا صاحب الزمان و امثالها ندا نمودند در مقابل افواج عظیمه دولت و انبوه جنگجویان ملت پای ثبات و استقامت فشردند و صنعت گران شان در ساختن آلات و ادوات حریبه صنعت و قدرتی عجیب نشان دادند چنان چه حاجی کاظم نام تویی ساخت و تنی از مؤمنین که یک دست در بدن نداشت آن را به دوش کشیده در محلی نصب نمودند و مرکز اردو را نشانه زدند و داس های برندۀ اختراع کرده افراد اعداء را مانند زرع درو کردند و شجاعت و شهادت دو خواهر که یکی شاه صنم ملقب به رستمعلی بود [۲۴] زیب تاریخ محاربات مذکوره است و بیم و هراسی که از شجاعت اصحاب در قلوب زنجانیان نشست سالها در قلوب اخلاف و اعقابشان بر قرار ماند و عاقبت جناب حجت

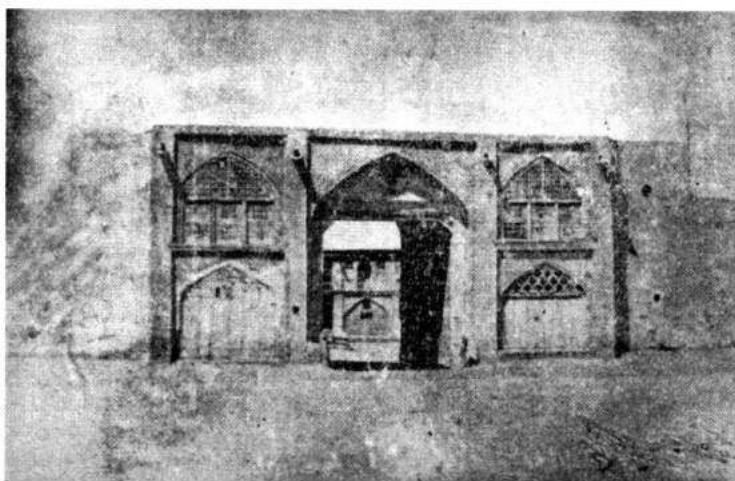
---

مردم فریادی شدند. محمد شاه مرا به طهران خواست آمدم کتاب های مرا دید و مطلب مرا فهمید. گفتم سید را نیز بطلب تا آن که گفتگو نمائیم. بنام شد. بعد چون ملاحظه فساد آن را نمود موقف داشت. خلاصه آنکه با همه غرور همین که خبر ظهور آن جناب به من رسید و بقدر یک صفحه کوچک از آیات آن نطقه فرقان را دیدم هوش از سرم بدر شد و بی اختیار در عین اختیار تصدیق حقیقت ایشان را نمودم و حلقه بندگی او را به گوش محبت کشیدم زیرا که معجزه اشرف پیغمبر از ایشان دیدم. هر گاه انکار می کردم انکار حققت مذهب اسلام را نموده بودم و لهذا تصدیق نمودم و قلادة اطاعت آن جناب را به گردن خویش افکندم و در مقام نصرت امر آن سید امکان بر آمد منجمله آثار سبعه ایشان را مروج شدم و نهی از کشیدن قلیان نمودم و جمعی کثیر تابع شدند به حدی امر حق قوت گرفت که منکرین در بازارها جرئت کشیدن قلیان نمی کردند و لهذا نصرت نمودن من شهرت نموده و به شاه و وزیر عرض نمودند و چون که ایشان از قدرت و طیاعت من مخبر بودند که دو سه هزار در خانه از طائفه خمس به من اخلاص دارند لهذا واهمه کردند که مبادا من حضرت را از دست حضرات بگیرم پنجاه سوار فرستاده بودند یخیر دور خانه مرا گرفتند و فرمانی نوشته بودند که در هر حالت هستی حتماً حکماً بایستی به طهران بیاند من احوال ناخوش بود و متفکر بودم که آیا تکلیف چیست مختصر عربیه خدمت حضرت عرض کردم که شرح حال چنین شده است فرمان شما چیست آیا به طهران بروم یا اینکه با ایشان منازعه نمایم فرمایش فرموده بودند به طهران برو لهذا آمدم و الحال ملتی می باشد که محبوس می باشم و همین که حضرت به ما کو وارد شدند تعلیقه مبارکه که به سرافرازی من صادر فرمودند که به حق حضرت خداوند قسم یاد می کنم سؤال تو در باب تکلیف خود از من در ارض زنجان افضل بود از عبادت ثقلین.

حاجی میرزا جانی



سرای سنگی زنجان



سرای حاجی میرزا معصوم در زنجان

سعادت الدین کوئی مادرالدین فضله مکری  
 ایکان مل مفند امنیا شرک کا جمیعت  
 بارشا اندر کر میں برائی الدین مکری دین مصیت  
 الدفیلہ اپنا احوال بزرگ بالے از کل المک  
 خناہر و خوار و خسک لعقدر داد  
 نعم ایک لعل و فانہ العلت ایا اندھہ خدا دن خدا  
 ایمان بیاو و کو کو کو هنہ پیرست مقام ما نفعی  
 فوال و ساقہ ساقہ ساقہ فلخ عده  
 دھبا یادی ای ریغہ ریکہ لعقدر لعقدر  
 دیا یار فالمان مج سلک عادی کفر ساری  
 مکری بید اموال ایں غایبیں بید ایں سمعیں  
 ملکر کھلادی چالو در بدر طرف ملکر را زیر  
 سکھاہیں ایا کم دیر ایم ایس کا ماحصلہ ایہ ہے  
 بستہ بایضہ سہیم دشمن خدا مولان غصہ سینہ  
 ایم  
 بہ و صراط سید سلک فرقہ آن دیکن رضیت

اکرم جناب حجۃ زنجانی خطاب یکی از علمائی زنجانیان در ایام حجاریہ بخط شودشان

با قریب یک هزار و نهصد تن از اصحاب به شهادت رسیدند و بقیه از ذکور و انان دستگیر اعداء گشته خانه حجت به تصرف دشمنان در آمد و این واقعه در سال ۱۲۶۷ وقوع یافت و مردان اسیر را غالباً در زنجان به غایت قساوت هلاک کردند و دینمحمد نام را که جناب حجت حاکم بر کل اصحاب مقرر داشت دور سر خمیر گرفتند و روغن داغ کرده بر فرش ریختند و بدین طریق زجر و عذاب نمودند تا به شهادت رسید و از آن جمله شصت و شش تن را نیزه پیچ کرده مقتول ساختند و اجسادشان سه روز در میدان مطروح بود آنگاه به دستور حکومت در طرف غربی شهر بیرون قلعه به خندق ریختند و چهل و چهار نفر را مغلولاً به طهران کشیدند و ناصرالدین شاه فرمان داد که فوج زنجان آنان را به قتل رسانند و همین که سربازان به صدد قتل شان بر آمدند ایشان به یک صدا شهادت بر توحید و رسالت پیغمبر و امامت ائمه هدی داده عقیدت و ایمان خود را نسبت به اسلام و تشیع گوشت اعداء نمودند و لشگریان از اقدام به قتل شان تأبی کردند پس به حکم شاه فوجی دیگر مأمور شدند و همگی را با شمشیر و نیزه تفنگ کشیدند و اجسادشان را به گودالی ریخته با سنگ و خاک بی انباستند و فقط یک نفر از آن چهل و چهار تن آقا نجف علی نام نجات یافت چه که صاحب منصبی ترحم کرده او را رهائی داد و سال ها در پرتو انوار ابهی زیست و آخرالامر به نوعی که در بخش ششم می آوریم شریت شهادت چشید و جناب حجت در حین شهادت تقریباً چهل سال داشت و مدت اقامت و ریاستش در وطن هفده سال شد و او را قامتی متوسط و هیکلی سین و اندک جای آبله بر صورت و منظری نهایت وفور و مهیب و بیانی مؤثر و فضیح و شدت تقوی و شجاعت و قوّت جسمیه و روحیه بود و توقعات مفصله از قلم اعلی در جواب مسائل او صدور یافت و مسجد و خانه مسکونه او و تمامت محله اصحاب زنجان را سپاه دولت به اصابت توب و غیره با سطح زمین یکسان ساختند چنان که آثار مخربه ای از آن بر جای ماند و مدفن شان به نوع کامل معلوم نیست. و بعد از مدتی خندق شهر را پر کرده حصار را برداشته بر جای آن اینه بنا نمودند و جناب حجت را برادری بود ملا علی نام که در خاتمه امر قلعه اسیر اعداء گردید و دوزن دائمه داشت دوم که زنجایه و خدیجه نام بود در هنگامه جنگ گلوله تویی به او و به یگانه طفل رضیعی که در بغل داشت رسید و مادر و فرزند در خون طیده هلاک شدند و زن اویه اش سلطان خانم تاجرزاده همدانیه بود که با پنج دختر و یک پسر محمد حسین نام و با زن منقطعه حجت که فرزند نداشت پس از ختم واقعه جنگ موجود بودند و اسیر و دستگیر گشتد و همگی سوار بر شتران ملکی حجت شهید به طهران تبعید و چندی به خانه محمودخان کلانتر

توقیف شدند و در آنجا به زیارت جناب طاهره که محبوس بود رسیدند آنگاه نشسته بر کجاوه اسیراً به شیراز رفتند و سالیان دراز در آنجا ماندند صغار کبار شدند و از ایشان عائله وسیعه تأسیس گشت و چون یکی از دختران حجت را میرزا ابوالحسن خان مشیرالملک به زنی گرفت و میرزا حسین ابن حجت را مستخدم مقرب خود نمود از این رو بر آن عائله مظلومه دیگر ستمی واقع نشد و نیل زرندی نوشت که پسر اصغر جناب حجت که مهدی نام داشت در شیراز فوت شده مدفون گشت و بالجمله به نوع مذکور قسمت مهم از بایان زنجان مقتول و برخی متواری بلاد اخیری و جمعی در آن بلد و اطراف به غایت خوف و احتیاط کتمان عقیدت نموده از سطوط و عقاب ناصرالدین شاهی ابراز مکنون خاطر نتوانستند و اخلاف شهداء چنان متوجه و متزلزل و بی خبر باقی ماندند که از استماع کلمه بابی پریشان می شدند و با آحاد این طائفه معاشرت نکردند و نسبت خویش را مکنوم داشتند و در اطراف و توابع زنجان نیز بعضی از این طائفه بودند و در غایت ستر و خفا زیستند و اینک در شهر تاریخی زنجان آثار مخربه خانه و مسجد جناب حجت و قلعه و محله اصحاب نمایان و از مقتل و مدفن اعضاء مقطوعه شهداء جز محل تقریبی معلوم نیست.

و از شهداء زنجانی آقا حسین سربازی از اخلاص کیشان جناب حجت بود و در هنگامه زنجان حضور نداشت و همه جا بایگانه و بیگانه سخن از این امر گفته اسرار بدیعه را بر احدی نهفت تا در فتنه عمومیه بایه به سال ۱۲۶۸ مأموریتی از جانب دولت به شهر یزد یافت و چون اخذ و قتل بایان به موجب امر شاهی در همه نقاط مملکت عمومی گشت وی را حکومت آنجا به نوعی که در بخش لاحق می آوریم گرفتار کرده بالاخره در روز سوم رجب مقابل درب حظیره ملا به دهن توب بسته شهید نمودند.

و از شهداء زنجانی آقا مرتضی را ضمن شهداء سبعه طهران آوردیم و برادرش حاجی سید کاظم نیز چنانچه در بخش سابق نگاشتیم تاجری معتبر بوده در شیراز به فیض لقا و ایمان فائز گشته از حضرت انفکاک نجست تا در موکبیش به اصفهان وارد شد و نیل زرندی وی را از شهداء قلعه مازندران یاد نمود و حاجی میرزا جانی شرحی از انجذاب و انصاعاوش نقل کرده آن احوال را موجب سرعت ارتحالش در اصفهان نگاشت.

و ما در بخش ششم نیز جمعی از معاريف اخلاق اصحاب حجت و مشاهیر مؤمنین را شرح احوال می آوریم از آن جمله **میرزا محمد علی طبیب**، والدش حاجی میرزا معصوم طبیب از اجله سادات و مورد تکریم و اخلاص اهالی بود و مردم بلد و اطراف به زیارت‌ش تبرّک و شفا می جستند و پس از وفاتش که در اوائل فجر ظهور شد بقعه مرقد را که خلف مذکورش بنا کرد مزار قرار داده واسطه استجابت دعوات داشتند و میرزا محمد علی بر جای پدر مستقر و صاحب جاه و منزلت و عزّت و مقام و طبیی جلیل القدر و محبوب و متمول و کریم و ملجم آنام شد و به نوعی که در بخش سابق آورده‌یم چون حضرت اعلی را به زنجان در کاروانسرای ارثی پدری وی نزول و اقامت دادند تشریف زیارت و ایمان یافته حضرت وعده شهادت در حقش فرمودند و پس از شهادت کبری چندی در همدان و کرمانشاه مقیم و با اکابر مؤمنین خصوصاً ملا عبدالکریم قزوینی معاشر گشت و تمه احوالش در بخش ششم می‌نگاریم.

## [سنگسر و شهمیرزاد]

### حُرْفُ السِّينِ وَ الشِّينِ

سنگسر و شهمیرزاد دو قصبه واقعه تقریباً در چهار فرنگی شمالی سمنان قبل از طلوع فجر هدی حاجی ملا باقر عالم و واعظ سنگسر اهالی را به قرب ظهر بشارت داده از فتن آخر الزمان انداز کرد و ملایان را به نام علماء السوء خواند، اقویاء متوفین جائزین اتباع دولت قاجاریه را اعقاب بنی امیه یاد نمود چندان که بالآخره پیشوایان انام به مدد حکام وی را از سنگسر اخراج کردند و به شیراز رفته سکونت جسته بزیست تا پیک اجل رسیده در گذشت و ملا اسمعیل نام زاغه ای وارد شده جمعی از اهالی دو قصبه را به طریقت تصوّف در آورده حلقه ذکر و سروdi فراهم ساخت غالباً اشعار وجده ملای رومی را ورد خواندند و مردم درباره شان نقل کرامات و مقامات معنویه و قدرت باطنیه نمودند و **کوبلاتی ابو محمد** نام مالک اغنام و **کوبلاتی علی** کلاه دوز و **آقا میرزا احمد** و **آقا میرزا محمد علی** سنگسری امام زاده قاسمی الاصل شهمیرزادی المسکن و غیرهم از آن جماعت بودند و کربلاتی علی و کربلاتی ابو محمد مذکور که مابین اهالی سنگسر به صفائط باطن و مقامات رفیعه روحیه شهرت بلیغه یافتند مردم را به معارف الهیه و اخلاق و اعمال مرضیه رهبری کردند و بشارت به قرب ظهرور صاحب الامر دادند و به انتظار سال ۱۲۶۰ روز گذراندند. حکایت است که حتی خبر دادند سید علی با رایت سوداء از خراسان برخاسته از آن طریق به مازندران خواهد رفت و هم جمعی کثیر را مستعد و منتظر ساختند که حین استماع نداء شتافته در رکاب حضرت موعد به نصرت و خدمت پردازند و آقا میرمحمد علی مذکور از اجله سادات و علماء معروف و نزد مردم سمنان و حدود مازندران به رفت مقامات علمیه و باطنیه مذکور و موصوف بوده آثار عجیبه و احوال غریبیه از او حکایت کردند و تکمیل تحصیلات علمیه اش در عراق عرب شده نزد شیخ احسانی تلمذ نموده بعد از مراجعت به ایران سالیان دراز در شهمیرزاد مقیم و از آحاد شیخیه و مرجع امور شرعیه اسلام و در ظاهر و باطن ملجم و ملاذ انام گشت و ابناء و بنات و بستگان کثیره در دو معهوره مذکور داشت و به هدایت و بشارت صرف عمر نمود و اولاد و تلامذه را خصوصاً به قرب ظهور قائم و قیامت و فوز به فیض شهادت متظر ساخت و علماء و فقهاء موجود را اعداء حضرت موعد بیان کرد

[۲۵] و لاجرم ملایان و اتباعشان به تعریض و ایندیه پرداختند و بالاخره در سن کهولت و آخر ایام حیات با برادرش آقا میرمهدی و سه پسرش آقا سید احمد و آقا سید ابوالقاسم و آقا میرابوطالب<sup>۱</sup> به عزم اقامت عراق و مجاورت مشاهد متبرکه ائمه اطهار به کربلا رفت و قریب سی نفر از تلامذه و مخلصینش نیز همسفر شدند و با برادر و پسران در کربلا سکنی گزید و چون در همان سنین ظهور حضرت باب الله الاعظم شد و علمای اصحاب در عراق برای نشر امر بدیع میدان وسیع ییان و عرفان و اقامه دلیل و برهان باز کرده ارائه آیات و اشاعه بیانات نمودند و لاسیما ملا علی سلطانی حسب الامر کتاب تفسیر سوره یوسف و صحیفه مکونه به کربلا آورده با علماء مذاکره و مناظره کرد در سال ۱۲۶۲ با پسرش آقا سید احمد و بعضی دیگر از علماء صحیفه و خطب و مناجات بواسطه ملا ولی الله آملی مطالعه و تلاوت نمود و چنان متاثر و منجذب شد که همی گرسنه چنین گفت صاحب این کلمات از سرچشمہ نوشید و بر هر مکلفی واجب است در طلبش برآید و من افسوس که عمرم به آخر رسید و مقراض پیری رشته سعی و حرکتم راقطع نمود و از وصول به این سعادت محروم آنگاه در حق فرزند ارشادش آقا سید احمد مذکور بشارت داد که در ک ظهور نموده فائز به شهادت و سعادت موافر می گردد و دستها به بالا بر افراشته درباره وی دعا کرد که در این مدعایا بداء نشده وقوع و تحقق یابد و در آن شهرور اخیره حیاتش همی به دوستان و آشنايان مژده حلول میقات ظهور موعد داد و موافق آنچه به هفت ماه قبل از وفاتش در عالم رویا دید پسران و دوستانش را به کوتاهی ایام باقیه عمرش آنگاه نمود حتی

---

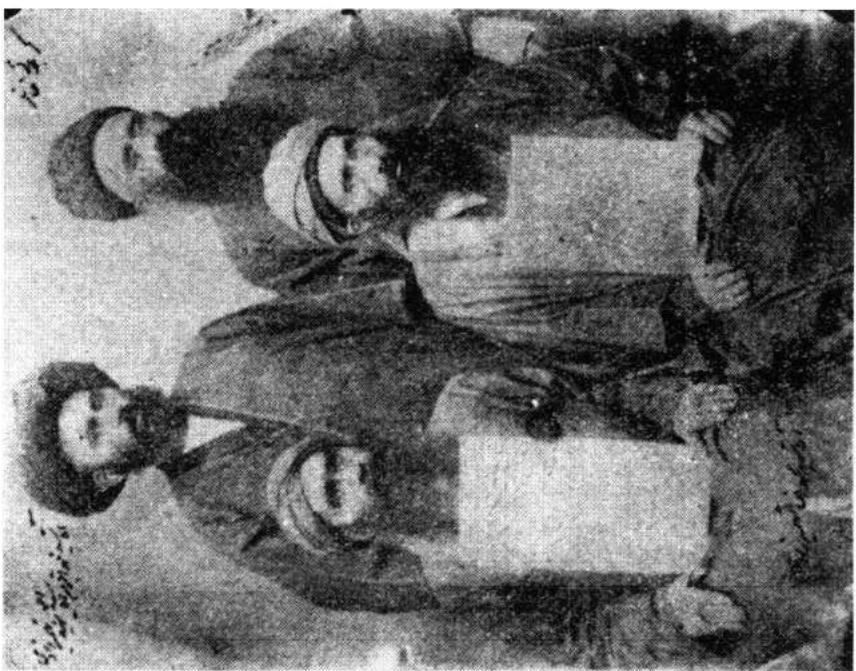
آقا سید احمد با دو برادرش میرابوالقاسم و میرابوطالب و عمش میرمهدی با پسرش سید محمد و دامادشان میرابراهیم و جناب ملا علی اکبر مقدس پیشمناز و برادرش ملا حسن علی و جناب ملا علی محمد پیشمناز و جناب ملا صالح پیشمناز و ملا علی اصغر عارف و ملا محمد رضا و ملا صفر علی عارف و پسرهای کربلاتی ابو محمد سالک صاحب کشف و کرامات، ابوالقاسم و محمد علی و دو برادر عباس علی و عبدالجبار و حسین علی پسر اسماعیل مشهور به ترک و محمد مهدی و عبدالعظيم و علی خان و محمد رضی و کربلاتی اسماعیل مقدس و ابراهیم سیف الدین و ابراهیم لاغری و سید علی زرگر که از ابتدای گرسنگی از قلعه بیرون رفت به اغواي مجهد معرض شد از اهل امامزاده قاسم میرمحمد علی و کربلاتی ابراهیم پسر ملا شجاع و علی احمد مقنی و میرجبار آسیابان او هم بیرون رفت تقلید سید زرگر کرد از اهل شهمیرزاد جناب ابو رحیم و کربلاتی کاظم مؤذن و کربلاتی احمد شکارچی مشهور به چاشمی آنان که معاهد کرده بودند اهل شهمیرزاد بودند که عهد را شکستند مگر سه نفر که ذکر شد هم ایشان سی نفر از اهل سنگسر آمدند.

از نوشتة آقا میرزا ابوطالب شهمیرزادی بقیة السیف

یوم وفات خود را معین داشت و چنانچه گفته بود به سال ۱۲۶۳ از این عالم درگذشت<sup>۱</sup> و پس از انتقال جسد وی را به خاک سپرده عودت به وطن کردند و آقا سید احمد بر جای پدر به

ادر تاریخچه ای که آقا سید محمد رضا در تفصیل احوال خانواده شان نگاشته و به خطش موجود است پس از ذکر فوت پدر در کربلا و ورود برادران به وطن چنین مسطور است: «والدہ از اخوان پرسید که آقا چه خبر دادند عرض کردند چنین فرمود که شما نور دیدگان در ایام مرضم مشقت بسیار برایم کشیدید و در مقام جزاء از خدا می طلب مقام شهادت را که همیشه برای خود آرزو کرده مسنت می نمودم که در رکاب صاحب الزمان عجل الله فرجه شهید شوم و عمرم وفا نکرد اینک بزودی زود قسمت شما گردد چه که آقا آثار و صحیفه حضرت را در کربلا دیدند و اقبال کردند و والدہ از استماع این خبر ساکن شده از جزع و فرع ساکت گشت و بعد از دو سال واقعه ورود جناب اول من آمن و اصحاب از خراسان و قضیة طبرسی واقع شد و جناب اخوی آقا سید احمد و دو اخوی دیگر آقا میر ابوالقاسم و آقا میر ابوطالب و عمو آقامیر مهدی با شوق و ذوق و شکر و دعا و ثناء که ان شاء الله سعادت ما یاری کند و در رکاب حضرت صاحب الزمان شهید شویم و جان و مال نثار کنیم برخاستند و چون عازم قلعه شدنند اهل شهمیرزاد از ملاها و رؤسا نزد اخوی آمده عرض کردند که شما امینید و درین ما از هر جهت اتفقی و افضلید چون به مازندران برسید هرچه بر شما معلوم گردد بنویسید تا بر ما هم واضح و روشن باشد. جناب اخوی فرمودند که شناختن امر حجت بر هر نفسی که خبر قائم را بشنو و واجب است نظر به حدیث صحیح چند از امام علیه السلام از جمله حدیث رایات خراسان و آنان که بشتابید اگر پاندارید به سینه بروید هر چند روی برف و یخ باشد. ایشان عرض کردند بلی آنچه فرمودید حق است و تکلیف شیعیان چنین می باشد لکن چون جناب شما امشب می روید و آنچه بر شما معلوم گردد مرفوم می نمایند همین که ثابت شد که امر قائم علیه السلام است باید اطاعت کرد و فائز شد. اخوی فرمودند بسیار خوب ما می رویم ولکن بعد از ثابت شدن به شما می نویسیم و همه شما عذر و بهانه می آورید و اجابت نمی کنید جواب گفتند استغفار الله شما بنویسید البته اجابت می نمایم. باری گفتگو از قرآن و احادیث داله بر ظهور بسیار شد و همه گفتند یقین است که ما باید امر حجت را نصرت کنیم و جان و مال را در رکابش نثار نماییم. و فردا در هنگام سوار شدن و وداع کردن و مفارقت نمودن چه گذشت لسان از شرح ناله و زاری ها و بی تابی و بی فراری ها عاجز است. از جمله والدہ به کلمه ای تکلم فرمود که جسم محزون و روح مسرور گردید آن کلمه این که ای نور چشمانت و پاره جگر من مرا نزد جدّه خود فاطمه زهرا رو سفید کنید من برای شما مادر بدی نبودم و مشقت بسیار از هر جهت کشیدم حق مشقّاتم را ادا نمایید تا شیری که از پستانم مکیده اید بر شما حلال باشد و چنان که پدر شما در نجف اشرف وقت رفتنش به جوار رحمت الهی اداء حق خویش را نموده دعا کرد که در پای رکاب حضرت به شهادت فائز گردید من نیز دعا می کنم و اداء حق را از شما می طلبم که تا جان فدا نمودن و شهید شدن در نصرت امر قائم علیه السلام استقامت نمایند. باری به مازندران رفته وارد مقبره شیخ طبرسی شدند و به خدمت آن بزرگواران رسیدند و بعد از سؤال و جواب آثار و آیات را که دلیل و برهان از برای خلق و بیان حضرت رب اعلی است که جناب ذکر و حضرت قائم بودند دیدند و شکر خداوند عالم را بجا آوردند و بسیار مسرور شدند و منزل گردیدند تا آنکه در روز آخر شهید شدند. باری آنچه بر او معلوم شده بود برای اهل شهمیرزاد نوشت که الحمد لله حضرت قائم که ما شیعیان و مؤمنان انتظار ظهورش را می کشیدیم با بیانات و آثاری که مثل قرآن است ظاهر شد و حقیقتش ثابت

آقا سید محمد رضای شهیبرزاده





نشست و به ریاست دینیه و سمت آفازادگی استقرار گرفت و مردم آن حدود و اطراف مازندران به او صفات عقیدت و اخلاص و ارادت جستند و عمر کربلاطی ابو محمد نیز وفا نکرده قبل از ارتفاع صیت امر بدیع به جهان دیگر رفت [۲۶] و در آغاز که آوازه قلعه طبرسی به سمع اهالی سنگسر رسید در حالیکه تحریر و تفکر و تأمل داشتند زنی به شوهرش گفت این همان واقعه ای است که حاجی ملا باقر مکرراً به ما گفت و نصرت اصحاب قائم فریضه هر فردی می‌باشد پس زاد سفر تهیه کرده شوهر را به قلعه فرستاد و به تشویق و تأکید کربلاطی علی مذکور که در غایت ضعف پیری حیات داشت پرسش صفرعلی با بستگانش بدان سو رفتند و چنان مؤمن و مخلص بود که بعداً چون خبر شهادت پسر جوان شنید به حمام رفته دست و پا و محاسن خضاف نموده گفت الحمد لله برای پسرم عروسی کردم و ییگانه و خویش وی را دیوانه خواندند و جفا راندند و تا چند سالی بعد از واقعه شهادت عظمی در سنگسر باقی ماند و در خصوص بشارات آن مرد روشن ضمیر راجع به ظهور اعظم ابهی روایات و حکایاتی نزد اهالی شهرت گرفت و نیز محمدعلی و ابوالقاسم پسران کربلاطی ابومحمد که پدر آرزوی شهادت شان را در رکاب حضرت حجت داشته به نام عروسی پسران می‌خواند به قلعه پیوسته بعداً به شهادت رسیدند. و بالجمله در آن دو قصبه از پسران و بستگان آقا میرمحمد علی که اینک شرح می‌دهیم و از مذکورین و غیرهم ابوهی به ایمان بدیع بیاراستند و به نصرت برخاستند چنانکه دو قصبه به نام مرکز بابی سمی گردید و جمعی از ایشان در قلعه مازندران به شهادت رسیدند و برخی مستخلص گشتند و گروهی از ملاها و اتباعشان معرض و معارض و منحرف شده به مضادات و

---

گردید و بر همه شیعیان و شما تکلیف است که یائید داخل این امر شوید و حضرت قائم را نصرت نمائید و باید تا مجرم خود را برسانید که اگر هر کس نیاید قضی الامر و بعداً پشیمانی دست می‌دهد و فای به عهد تماید که آمرزیده شوید و الا هالک می‌گردید هر که باشد. و این بنده مکتوب را به ایشان رساندم. خواندند و هر یک عذری آوردند گفتم شما زود عهد را شکستید و مثل شما با مثل کویبان موافق گردید زیرا که محک ظهور قائم به میان آمد و لذا فته بسیار است و این فانی خود عزم رفتن به مازندران نمودم ولی والده فرمود صیر کنید تا عرضه کنم و جواب رسیده تکلیف معلوم شود و عرضه این بود بعد از حمد و شکر و ثنا این کمینه شنیدم که اصحاب را امر به مواسات فرمودید و من چهار پسر داشتم و سه تن را فرستادم و این از حدة مواسات گذشت حال اگر واجب است چهارم را هم بفرستم البته روانه می‌کنم و اگر از برای خدمت و عصای پیری این کمینه باشد نیز اطاعت می‌شود و هر چه مصلحت آن بزرگوار است بفرمائید و جواب عنایت فرمودند که این یک برای خدمت شما باشد ان شاء الله از اصحاب محسوب اند و در حقیقت با ما می‌باشد».

مخاصلت قیام کردند چنانکه بیشتر از آن امور در طی واقعات مازندران در بخش سابق نگاشته آمد.

و مهمترین بایه آنجا خاندان آقا میر محمد علی مذکور بودند که به منزله پیشوای مردمی و مروجه جماعت و عقیدت شمرده شدند و اجمالی از کیفیت ایمان و احوالشان چنین است که چون جناب باب و اصحاب پس از واقعه قتل خسروی قادیکلائی و مقاتلات در جنگل به مقبره طبرسی وارد شدند و ذکریا به تقاض خون برادر به اتفاق جماعت قادیکلائی ها و قوم و عشیرت و غیرهم به اصحاب حمله برد و آوازه گیر و دار در آن اطراف پیچید آقا میر ابو طالب بن آقا میر محمد علی برای انجام دادن بعضی از امور خود به علی آباد رفت و در آنجا قصه ورود اصحاب به بارفروش و واقعات تا طبرسی را شنید و تشهی تحصیل اطلاعات در خصوص این امر گردید و از حال سه تن از علماء بایه اول و دوم حاجی محمد و شیخ عیسی از عراق عرب و سوم از اهل قزوین که متفقاً به عزم التحاق به اصحاب خویشن را به علی آباد رسانده از بیم اشاره قادیکلای در محلی اختفا و انزوا داشتند تا لدی الاقتضاء به قلعه روند به واسطه بعضی از محارمش خبر یافت و کس نزدشان فرستاده اطمینان داده راضی به ملاقات خود ساخته به دیدارشان شتافت و در خصوص امر بدیع و مقاصد اصحاب سوالات و تحقیقات نمود و شبی از ایشان ضیافت و مهربانی کرد و روز دیگر تدبیری نموده هر سه را تغیر لباس داده به زی تجارت در آورده بر استر سوار کرد و خود نیز با جمعی از مخلصین و محارم به اتفاقشان از وسط بازار علی آباد و از بین انبوه قادیکلائی ها گذشته به سوی طبرسی رفتند و به سلامت وارد شده به ملاقات باب الباب و اصحاب رسیدند و آن جناب در باب مقاصد حقه خویش و تعدی و هجوم اهالی مازندران که متنهی به تحصن در آن مقبره گردید برای آقا سید ابوطالب شرح و بسط داد و در ضمن بیانات تقریباً بدین عبارت گفت در سبزه میدان به شدت بر ما هجوم نمودند و چند نفر از اصحاب را شهید کردند و تیرهای بسیار برای من انداختند به نوعی که لباسهایم مشبک شد ولی گلوله ها هیچ یک کارگر نگشت فقط چارپاره ای به صورتم اصابت کرد و با انگشت دست جائی از صورت را که صدمه یافته بود نشان داده فرمودند برای این بود که خدا نخواست من در آن موقع هلاک شوم و همین که به کاروانسرا رسیدم و شال را از کمر باز کردم به قدر یک من گلوله و ساچمه بر زمین ریخت و بالجمله آقا سید ابوطالب متأثر و منجدب و مؤمن گشت و اجازت گرفته عودت به شهمیرزاد

نمود و برادر مهترش آقاسید احمد را آگهی داد و متنسین خود و اهالی را از امر بدیع با خبر ساخت و لذای جمعی از مردم مخلص به قلعه رو آوردند آنگاه به مازندران شتافت چه در مقبره طبرسی احتیاج اصحاب را به خوراک و پوشاک مشاهده کرده دانست که در مشقت شدیده اند و در آن شبی که خسرو قادریکلائی به قتل رسید تمامت اموال و اشیاء شان به تاراج رفت فقط چند رأس استر و الاغ باقی ماند و آقا میرابوطالب آنها را به مازندران برد بفروخت و خوراک و پوشاک خریده به قلعه مراجعت کرده تسليم اصحاب نمود و از آنگاه در قلعه استقرار گرفت و چون ایامی گذشت و از برادرش آقا سید احمد خبری بازنيامد مضطرب و محزون شده روزی از آقا رسول بهنیری که در محضر قدوسی ایستاده بود استدعا نمود تا از قول وی به حضرتش چنین معروض داشت که برادر مکرم آقا سید احمد معهود بود به قلعه شرفیاب شود و خبری از او نرسید آیا خواهد آمد یا نه و دستور مبارک چیست؟ جواب فرمودند بلی در آن طرف کوه ماندن و آقا سید ابوطالب درخواست نمود که او را بطلبند و حضرت تبسم کنان فرمودند البته برای امر حق خواهند آمد اگر ایشان برای نصرت نیایند که خواهد آمد؟ و چند روزی بیش نگذشت که آقا سید احمد به قصد اینکه بنفسه تحقیقات کامله نماید با برادر دیگرش آقا سید ابوالقاسم و عمش آقا میر مهدی و شوهر خواهش میرابراهیم عازم قلعه شد و جم غیری از اهالی شهمیرزاد و سنگسر و نیز از اهالی دو قریه چاله زمین و کفشگر کلا مازندران از جهت شدت اعتماد که به علم و صدق و تقوایش داشتند خواهش نمودند که بعد از ورود به قلعه و اطلاع بر حقایق احوال به ایشان اخبار و کشف استار نماید و در روز چهارم به قلعه در آمدند و با حضرت قدوس و جناب باب مکالمه کرده از بیانات و مقاماتشان کاملاً پی به حقیقت امر بدیع بردند و در قلعه استقرار جسته با اصحاب همراز و هم پرواز گشتد و بعضی چنین گفتند که در آغاز ورود به قلعه او لا در یک شب تمام از آغاز تا انجام با اصحاب محاوره و مناظره نمود و روز بعد به اتفاق جمعی از ملایان سواد کوھی مانند ملا میرزا بابای کردون و آخوند ملا بابای کشكائی و ملا نادعلی و غيرهم با جناب باب به مباحثه و مجاجه پرداخت و تا نزدیک غروب مسائلی بسیار سؤال کردن و جواب شنیده ملزم شدند و روزی دیگر نزد حضرت قدوس شرف حضور یافتند و آنچه در دل داشتند قبل از آنکه اظهار نمایند برای هر مستله جوابی کافی و شافی شنیدند و قانع و خاضع شده به شکرانه نعمت الهیه و نصرت امر قیام نمودند و مکاتیب مفصله در باب حقیقت امر بدیع برای ملایان و طالبان حقیقت از اهالی معمورات سابق الذکر نگاشت و آثار مقدسه بفرستاد و

در ابلاغ امر به آن حدود صرف جهد و بذل همت نمود و لذا جمعی به قلعه وارد شده به اصحاب پیوستند و گروهی به صدد التحاق برآمده بدان سو رهسپار گشتد ولی از جهت محصوریت اصحاب و ممانعت اردوی دولت ورود نتوانستند و بعضی دیگر به علت خوف از قوای دولت و جمیعت ملت و اندیشه از حکم کفر و قتل صادر از علماء ضعف و رخوت یافتد چنانکه ملا علی اکبر مقدس امام جماعت و برادرش ملا حسنعلی و ملا صالح و ملا علی محمد پیشمناز به اتفاق آقا سید محمد مجتبه معروف با دویست تن عزیمت التحاق به اصحاب کردند ولی چون خبر محصوریت رسید ترسیدند و فتور آوردن و سید مجتبه معرض گشته موجب تعریض و ایذه احباب گردید و بالجمله آقا سید احمد<sup>۱</sup> با دو برادرش آقا سید ابوالقاسم و آقا میرابوطالب و عموم و دامادشان و با جمعی از ارادتمدان مخلص در قلعه بماند و فقط

---

<sup>۱</sup> زوجه آقا سید احمد مازندرانی بود و در قریه چاله زمین منزل داشتند و همه ساله در پائیز ورود به منزل خود می گرد و در بهار به شهمیرزاد تشریف فرما می شدند و در سه سنه قبل از ظهور جناب آقا به ساری تشریف برداشت حاجی ملا نقی از اهل ساری او را نهار دعوت می کند ایشان اجابت دعوت نموده تشریف می برند منزل حاجی ملا نقی. حاجی مذکور خیلی خوشحال و خرم شد جناب آقا را تکلیف به تالار فوقانی نموده تشریف فرمای توی اتاق شد. تمامی ظروف طلا و قلیان و سرقیان همه طلا با مروارید درست کرده قالیچه های ابریشمی رنگ رنگ. جناب آقا از حاجی سؤال می کند اینها مال کیست و چنین فرمود جناب حاجی چرا مال فقر و ضعفا را اینجا جمع کرده فقرا گرسنه و بر همه شما مال مردم را زینت دنیای خود درست می کنی می گوئی این ها مال من است زمین شخم کرده زراعت کاشتی یا یل زدی این گونه تجملات حرام و نشستن همچه خانه ها حرام است نعلین را پوشید از پله ها پائین آمد راه منزل خود در پیش گرفت آمد به منزل و علمای شهر بوعود حاجی حاضر شدند محض زیارت جناب آقا سید احمد دیدند نیست از حاجی پرسیدند چه شدند جواب داد آقا را صداع عارض شد نیامدند مربوض شدند این کینه دیرینه در قلب او جا گرفت تا مقدمه قلعه بر پا شد و آقا محمد دائی سنگسری از طهران به مهدی قلی میرزا نوشت که شنیدم اولاد آقا میر محمد علی در قلعه هستند مبادا موئی از سر مبارکشان کم شود پس از غلبه نمودن تحت الحفظ به طهران اعزام دارید و هنگامی که شاهزاده امر نمود آقا سید احمد و آقا میر ابوطالب را علیحده حبس نمودند زیر یک چادری به آدم های خود سفارش نمود که مواطی این دور نفر باشید تا من از بارفوش بر گردم حضرت قدوس با چند نفر دیگر را برداشت به بارفوش تحويل سعیدالعلماء دادند به محض رفتن مهدی قلی میرزا حاجی ملا نقی ساروی با چند نفر امثال خود در اردو وارد شد گفت سید احمد را گرفتید چه کردید بیاورید بیسم. آن بزرگوار را برداشت بیش آن ظالم. چه شماتت ها که نمود و ناسراها گفت و با آن ظالمان آن بزرگوار را شهید نمودند و معجلابه ساری برگشته نعش اطهر او را نزدیک حمام دیزآباد دفن نمودند. مهدی قلی میرزا از بارفوش برگشت و به آدم های خود بنای بدگوئی گذاشت و جناب آقا میرابوطالب را مخصوص کرد کسی مزاحم ایشان نشد تشریف فرمای منزل خود شدند.

زکریا نوہ زکریا برادر خسرو قادریکلانی

برادر اصغرشان آقا سید محمد رضا که در آن هنگام بالغ حدود نوزده سال بود حسب دستور حضرت قدوس برای سرپرستی مادر در وطن زیسته به قلعه نرفت و در ایامی که هنوز دخول و خروج قلعه میسر بود با مساعدت بستگان خوراک و پوشاك و دیگر مایحتاج به اصحاب رساند و آنان در طول مدت محاربات قلعه به نصرت کوشیدند و در محاربه نهم ربيع الاول آقا سید احمد و آقا میرابوطالب هردو به اصابت گلوله مجروح شدند و یک دست آقا سید احمد به گلوله توب قطع گردید [۲۷] و آقا میرابوطالب جناب باب را چون هدف گلوله شدند به مساعدت چند تن دیگر از اصحاب به قلعه برد و سپس در موقعی که حضرت قدوس را در اردو حبس کرده می بستند آقا میرابوطالب از مشاهده آن حال بیطاقت شده خویشتن را بر آن حضرت افکنده خطاب به مأمورین چنین گفت تا جان در بدن دارم ممکن نیست این بزرگوار را بیندید پس او را چندان با چوب و مشت و لگد زندن که از هوش رفت و او را عربان کرده فقط پیراهن و شلواری دریده بر بدن گذاشتند و از شدت عطش آب طلبید و کسی آب نداد مگر یک تن از اعداء کوزه آب آورده به لش نزدیک نموده گفت بنوش و همین که خواست بنوش آن ظالم کوزه را به لب خود برد نوشید و گفت مگر هنوز سیراب نشده؟ و بقیه آب را بر زمین ریخت و بالجمله آقا سید ابوالقاسم و آقا میرمهدي و میر ابراهیم در مذبحه عمومیه دور مائده به شهادت رسیدند و فقط آقا میرابوطالب مستخلص گردید چنانکه به تفصیل در بخش سابق مسطور داشتیم.

و بیان واقعه فاجعه مذکوره را آقا میرابوطالب در تاریخچه ای که به یادگار گذاشت چنین آورد که بعد از خاتمه حرب و قتل عام اصحاب چون حضرت قدوس به منزل شاهزاده مهدیقلی میرزا حسب پیامش رفتد فرآش باشی نزد اصحاب آمده این عبارت گفت من از طرف حاجی (حضرت قدوس) آدم که هر که خواهد با من بیاید و عله ای از اصحاب که از آن جمله آقا سید احمد و آقا میرابوطالب بودند رفتد و همین که نزدیک سنگرگاه اردو رسیدند سپاهیان هجوم کردند و آقا میرابوطالب مدافعت و مقاومت خواست و آقا سید احمد من نموده گفت ابداً دفاع نکنید و حتی دست حرکت ندهید و سپاهیان هر دو برادر را دستگیر کرده اسیر به سواران فوج اصانلو دادند تا هردو را در لای حصیر و نمد پنهان نمودند که بفروشنده در چنان حال و موقع که حضرت محبوس و اسیر بوده کار اصحاب نیز به شلیک تنگ و نیزه پیچ انجام پذیرفت و میرغضبان و فرآشان هر مکانی را تفحص کرده ماین کشتگان مانند برگ خزان رویهم ریخته می گشتند تا هر مظلوم مطروحی را که رمقی دارد به

اشد عذاب به قتل آرند آقا سید احمد فریاد زد که: «ای خلق غافل آیا شما را در حق ما چه خجال رسید اگر نصرت حق نمی کنید لاقل ساکت مانده ظلم و تعدی ننماید». و سربازان سخنان شنیده به شافتند و چوب و لگد بسیاری بر او نواختند و به یکدیگر همی گفتند آیا این چه حکایتی است البتہ این نفوس را سحر کرده اند که از جان شیرین خود چنین می گذرند و آقا سید احمد به شدت گریسته از آن ظالمان تمای شهادت خود نمود و سربازان نیز از حالت و رقصش به گریه شدند و در این هنگام میرغضبان اطلاع یافتند و به امر مهدیقلی میرزا هر دو برادر را پای بر هنر بازو وان بسته در حالیکه فقط پیرهن و شلواری با ایشان باقی گذاشته بودند به قتلگاه شهداء حاضر ساختند و عمّامه آقا سید احمد را از عقب آوردند و بر سر گذاشت و شاهزاده به میرغضب باشی امر نمود تا او را نزدیک برد و سؤالاتی نموده بشناخت که پسر آقا میرمحمدعلی شهر است و چون شاهزاده را هنگام عزیمتش از طهران برای مازندران رفیق شفیقش آقا محمد سنگسری معروف به دائی از ارادتمندان آن سید شهر وداع و توصیه کرده اسمی آقازادگان را به او داده سپرد که مستخلص سازد با اینکه آقا سید احمد در مقابل ایستاده جواب سؤالاتش به کمال قوت و جرأت داد ملایمت نموده بدو گفت چطور است که شما فهمیدید و این همه علماء بزرگ در عرب و عجم نفهمیدند؟ و او چنین تقریر کرد که او لا امر دین تحقیقی است نه تقلیدی ثانیاً دو سال قبل در نجف اشرف از آقا شیخ محمدحسن (صاحب جواهرالکلام) مسئله ای از مسائل فرعیه را سؤال کردم جواب کافی نداد و در آن حال دست خویش را که به ضرب گلوله شمخال قطع شده بود به شاهزاده نشان داده گفت من یکی از سران اصحاب قلعه بودم و با قوت ایمان و یقین عقیدت تحمل تمام مسائل طاقت فرسا نمودم و آنچه از بلایا بر خود قبول کردم شاهد محسوس صدق من می باشد آنگاه بلیات و مشقات قلعه را شرح داده در خاتمه کلام قسم داد که وی را به شهادت رساند و شاهزاده گفت شما از اولاد پیغمبرید نه می کشم و نه اذیت می کنم و آقا سید احمد همی اصرار داشت تا آن که یکی از صاحب منصبان اردو خلیل خان نام سواد کوهی دستش را گرفته گفت آقا چرا این همه اصرار در کشتن خود می نمائید؟ و مهدیقلی میرزا هر دو برادر را به میرزا سعید واسکسی که حاکم علی آباد بود تسليم نمود تا محفوظ نگاه دارد و او متعدد شده قبول نکرد در این وقت شاهزاده ملا زین العابدین شهمیرزادی معاند بایه را طلبیده پرسید آیا این دو تن را می شناسی؟ گفت بلی پسران مرحوم آقا میرمحمدعلی هستند شاهزاده به لحن اکید شدید گفت تف کن به صورت ایشان که خود را چنین بدنام کرده اند و همین که ملا زین العابدین به عمل

پرداخت سلیمان خان نام که از طهران مأمور ذخیره حربی و حاضر بود برآشته به وی خطاب غلیظ نموده گفت ای آخوند.... به صورت اولاد فاطمه زهرا تف می اندازی با این که خود بابی هستی و اعتراف به عین خطّت موجود است؟ و بالجمله مهدیقلی میرزا دو برادر را تسليم میرزا محمد باقر خان قروینی فراشبashi<sup>۱</sup> خود نمود و شب را در جایگاه وی بسر برند و آقا سید احمد در آن شب متغیر و متصرع به درگاه الهی بود که با وجود مواعید و بشارات والد مرحوم چه شد که به شهادت فائز نگردید و صبح روز بعد که مقرر بود ایشان را به طرف سنگسر حرکت دهنده و فراشبashi در جستجوی برای تحصیل اسب سواری برآمد در آن هنگام ملا محمد تقی مجتهد ساری (ستون کفر) با جمعی از ملاها و طلاب به علی آباد وارد شدند و احوال آقا سید احمد و برادرانش را از شاهزاده جویا گشتند و او در جواب گفت ایشان را یوم پنجشنبه مرخص نمودم و رفته ولی ملام محمد تقی تجسس و کنجهکاوی کرده از مقربان اطلاع حاصل نمود و دانست که سپرده به دست فراشبashi می باشدند و با ملا زین العابدین<sup>۲</sup>

---

فراشبashi به آدم های خود امر کرد آن جسد مطهر باره پاره را بالباس دفن نمودند ملا زین العابدین به این فانی گفت یا برویم با فروش فراشبashi گفت آخوند بی عقل شاهزاده امر کرده بود که ایشان را برداری ببری رو به ولايت نرفتی تا که امروز برادرش را ملاهاي ساروي کشتند او را می خواهی بگير ملاهاي با فروش بدھي گفت شاهزاده فرموده بود یا با فروش فراشبashi گفت جواب شاهزاده را من می گویم شما این سید را ببرید به ولايت برسانيد. خلاصه آن شب را راقیم در هفت تن با سر و پای بر همه مگر یک کهنه نمذیکه که در اردو برداشت بر سر گذاشت خدا می داند درین راه تا شهمیرزاد از دست دکاندار و چارو دار چه کشیدیم از سنگ و چوب زدن و آب دهن بر من انداختن هشت روز طول کشید تا رسیدیم به پای گدوك ملا محمود پدر ملا ابوالحسن را دیدیم گفت اهل شهمیرزاد اجماع دارند در هر کوچه و سرگذر منتظرند به حکم ملاها شما را بکشند ملا زین العابدین بسیار ترسید به نوعی که ناسزا به جناب اول من آمن گفت. من به او گفتم با تو نمی آیم تو خود تنها برو. بسیار خوشحال شد و رفت. ملا محمود گفت من با تو می آیم ولکن شب وارد می شویم در میان آن دره تا غروب آفتاب ماندیم تا اینکه شب وارد شدیم در خانه ملا زین العابدین ایشان هم جرأت نکردند در ماندن این فانی رقم در امامزاده قاسم علیه السلام چون خانه ما کسی نبودند اهل شهمیرزاد خواستند خانه را بر سر والده و اخوی آقا سید محمد رضا بکویند رفته بودند در امامزاده قاسم تا دو سه سال در پی قتل این فانی بودند خدا نخواست.

آقا میرابو طالب شهمیرزادی بقیة السیف قلعه طبرسی ملا زین العابدین شهمیرزادی چند سالی پیش از ظهور در کربلا با عائله اش مجاور و از تلامذه سید رشتی بود و بعد از وفات سید به وطن برگشت اهالی از هر قیل پرسش ازو همی کردند بخصوص در امری که شهرت داشت که نائب صاحب الزمان از مکه ظاهر شد و او جواب می گفت بلی این بزرگوار اسم شریف شش میرزا علی محمد شیرازی چند سالی پیش از وفات سید به کربلا آمده شش ماه ماندند و گاهی در درس سید حاضر می شدند سن

شريفش از يست بيشتر نبود و درس هم تا سيوطى حاشيه بيشتر نخوانده بودند بعد مراجعت فرموده به وطن برگشتند و هر که در هر جا و هر وقت ايشان را ملاقات کرد امور عجيبة و غريبه مشاهده نمود بخصوص آنچه بر ما معلوم شد اين است در وقتی که جناب آقا سيد کاظم مرحوم شدند ما يقين می داشتيم در سر جنازه ايشان حضرت صاحب ص حاضر می شوند ما چند نفر مواظب بوديم بر همه خلق به دقت نگاه می کرديم شايد آن بزرگوار به نظر ما در آيد مگر اينکه ديديم همين جوان شيرازی که ميرزا على محمد باشد در وقت شستن و كفن دفن مرحوم سيد همراه جنازه بود. گفتم يقين زوار شيرازی آمدند. بعد ديگر ايشان را نديديم از محله شيرازی جويا شديم از شيراز زوار آمدند گفتند خير اين روزها هيج زوار شيرازی نيامدند تعجب ما زياد شد قاصد فرستاديم به شيراز تحقيق نمائيم که آن بزرگوار در زمان وفات اين بزرگوار کجا تشريف داشتند از خالوهای آن بزرگوار سؤال کردند فرمودند در آن زمان ايشان به جانی تشريف نبرده بودند ولکن در آن روزی که جناب سيد مرحوم شدند ايشان بسيار محزن و اشاره فرمودند به وفات سيد. از اين قبيل خارق عادات و كرامات بسيار است در ظاهر نظر از اين علامات و آثار از جانب خدا می باشند بر هر مکلفي واجب است به زيارت ايشان مشرف شوند درين گفتوگو بودند برادرش کربلايی مهدی گفت برادر يا وجود امر به اين واضحی در حقيت ايشان چرا نرفتی به خدمت آن بزرگوار گفت آدم به شماها اطلاع بدhem با hem برويم در همان شب کربلايی مهدی از شهميرزاد بیرون رفت که برود به شيراز ملا زین العابدين آدم فرستاد بین راه او را برگرداند که به اتفاق می رویم بعد از چند يوم ملا زین العابدين رفت بعد از دو سال آمد با نوشت捷ات زیادی از فرمایشات جناب ذکر از صحيفه جات و خطبات و زيارات و اعمال سنه که بسياري را پدرش ملا احمد به خط خود نوشته که در ميان صندوق ايشان است و مبلغ بوده اند در آن صفحات حتی جناب طا با چند نفر از اصحاب رو به خراسان می رفتد در شهميرزاد تشريف آورند در باع حاجي ظهير در جوار امامزاده شيخ زين العابدين ايشان را مهمان کرد آقا رحيم نام پسر حاجي محمد کاظم مرحوم در آنجا اистاده بود می گفت من طفل بودم جناب شيخ را ديدم مثل عبد ذليل ایستاده بود در آن مجلس ايشان با hem زیاد صحبت داشتند و شيخ گفت شما تشريف بيريد من hem می آیم به دامغان نرسیده به شما می رسم بعد از چند ما زاندران به آن تفصيل که ذکر شد در قلعه مبارکه دور ما را محاصره کردند کسی نمی توانست داخل قلعه بشود. شيخ زين العابدين رفت به طهران از امير وزیر شاه نوشته گرفت در پيش شاهزاده مهدی قلی ميرزا شايد به اين وسیله داخل قلعه شود توانست پنجاه روز در اردو ماند حتی به شاهزاده گفت اذن بده بروم در پشت قلعه با hem ولايتي خودم حرف بزن شاهزاده به اين شرط چشم او را با دستمال بست دست او را به دست خود گرفت از اردو داخل کوچه سلامت شدند تا لب خندق آمدند صدا زدند که آقا سيد احمد را می خواهيم به او حرف بزنيم جناب اخوي به بنده فرمودند بین کيس و حرفش چه. سر بلند کردم بالاي دیوار ديدم که شيخ ایستاده با هر دو دست چشم خود را مالد سلام کردم گفتم جناب کي آمدی از کجا می آني گفت از نزد امير کبير. گفتم از نجف اشرف می آني گفت خير از طهران وزير سلطان را امير می گويند بعد از پرسان حال طرفين گفت آقا سيد احمد بیرون بیاید با او چند کلمه حرف بزنيم جناب اخوي در پاي دیوار نشسته بودند فرمودند قدری تأمل کن بگو اذن بیرون آمدن ندارند بنده هم گفتم مأيوس شد و برگشت و همانطور که آمد با شاهزاده چشم بسته رفتد به اردو آنقدر ماند تا آن روز آخر که ما بیرون آمدیم به آن تفصيل که ذکر شد رفتم.

آقا مير ابوطالب بقية السيف

مذکور درباره ایشان سخن گفت و او اظهار داشت که شاهزاده و برادر را بدو سپرد تا سالماً روانه وطشان نماید و دقائقی بیش نگذشته بود آفاسید احمد را نزد مهدیقلی میرزا حاضر کردند و او خطاب نموده گفت شما را مرخص کردم چرا نرفتید؟ و ملا محمد تقی به غلط تامه اظهار داشت که کشتن این سید واجب است چه که از دین جدش خارج شد شاهزاده بدو گفت هرچه هست چون فرزند پیغمبر ماست تیغ کشیدن براو حرام می باشد ملا محمد تقی گفت من به دست خود اورا می کشم باز مهدیقلی میرزا گفت مگر نه این است که از اولاد پیغمبر می باشد پس شما ایشان را به ساری ببرید و چند روز مهمان شما باشند تا من از بارفروش به ساری بیایم و قراری در کارشان بدهم این بگفت و فی الحال با حضرت قدوس و اسراء روانه بارفروش شدند و ملا محمد تقی با جمع معتمین که هر یک سلاح صارمی به دست داشتند به آقا سید احمد حمله و هجوم نمودند در آن حال سید مظلوم رو به آخوند کرده گفت مگر نه این است که شاهزاده مرا مهمان به شما سپرد، «اکرموا الصیف ولوکان کافر»، و آن بی رحمان وی را شرح شرحه کردند و هنوز رقمی داشت که حاجی مصطفی خان هزار جریبی سینه اش را هدف گلوله ساخته کارش را تمام کرد آنگاه به دستور فرآشباشی جسد پاره پاره را با پیراهن و شلوار خونین زیر خاک پنهان کردند انتهی.

واز آن شهید نامدار یک پسر آقا سید محمد باقر و سه دختر در این امر برقرار ماندند و از آن وقت که واقعه طبرسی ختام یافت و آقا میرابوطالب با هیکل ضعیف و مجروح به خانه اش برگشت معاندین شهمیرزاد و سنگسر شروع به تعریض و ایذاء آن خاندان نمودند.

و آقا سید محمد رضا شرح احوال و مصائب خودشان را به این مضمون نگاشت که: «من در اوائل ظهور بیان حضرت رب اعلی را از آثار و آیات ندیده بودم و خدمت حضرت قدوس و جناب اول من آمن فائز نشدم و حضرت در جواب عریضه والده درباره من چنین عنایت فرمودند که او با ماست و ما هم مواسات خواهیم کرد این بود که سه برادری که رفته بودند یکی (آقا میرابوطالب) بعد از شهادت اصحاب برگشت و امر ظهور را به تفصیل بیان فرمودند و سبب هدایت شدند و این فانی هم با محبت و دیانت و صداقت و امانت و صبر و شکر و رضا و بردباری در مصیبات و بلیات و امتحانات خداوندی در صدد تبلیغ امرالله بر آمده بنای نصیحت و تربیت نهادم و با آنچه از صفات ایمان و مقام سلوک که در آیات و الواح الهیه بود بقدر ادراک خود و اندازه خلق در ارض سین و میم و شین به عنایت و مدد و فضل محظوظ عالمیان بسر بردم و امّا تفصیل مصائب و بلیات وارده چه نویسم که بعد از شهادت اصحاب

خاتمه امر قلعه از شمات و ملامت و شقاوت اهل شهمیرزاد و سنگسر از ذوی قربات و غیرهم چه گذشت اهالی شهمیرزاد به حمام رفته خضاب نموده با یکدیگر مصافحه می کردند و مبارک باد می گفتند و این فانی در کوچه و بازارها هدف سهام ملامت جگرسوز تن گداز بودم و تضییقات به درجه ای بود که حتی گدم فروختن به ما را حرام کردند. با تفکر در ک باشد کرد که در چنان اوضاع چه احوال و مشقایی رخ داد و من در این شدت طاقت نیاورده به اتفاق والده پیر به سنگسر در خانه خواهرم رفتم تا قدری آسوده شویم الله اکبر از زخم لسان این اشرار و کفار زن ها موی سر والده و خواهر را می کشیدند و ناسزا می گفتند که شما برای کفار و خارجی های از دین گریه و نوحه می نمائید و این فانی لاعلاج در خانه را بستم و به صبر و شکیبائی به سر می بردیم گریه آهسته آهسته می نمودیم و چند صغیر باقی مانده از شهداء که برادرزاده ها و خواهرزاده ها بودند من به ظاهر کفیل بودم ولکن در سختی و تنگی بسیار عظیم بسر می بردیم علف را می پختیم و کیراً و صغیراً سد جوع می کردیم آه آه از شقاوت و شرارت کفار و فجّار باغ و زمین را می خواستیم بفروشیم و صرف کشم می گفتند شما خارجی هستید و نمی شود با شما معامله کرد در آن حال جز صبر چاره نداشتم و جز خون جگر غذائی برای ما نبود امان از شمات ذوی قربات که خالو باشد همی سعی و کوشش می نمود و به سلطان و حکام عارض می شد که ما را به قتل برساند ولی خدا نخواست و این فانی در مقابل به صلح و سلوک با او رفتار کردم و احوال سال ها به این منوال گذشت.» و ما تمه احوال این خانواده را در بخش ششم می نگاریم.

و از جمله مهمین مؤمنین آن حدود **ملا ابراهیم** تحصیل علوم رسم اسلامی را در اصفهان و عراق به پایان برد وطنش شهمیرزاد عودت کرد و مرجع و ملجم آنام گشت و سال ها مسنده ریاست و مجلس افادت گسترده علماء و طلاب علوم دینیه از سوادکوه و معمورات هزار جریب و دیگر نقاط مازندران به خدمتش همی شتافتند و او از معتقدین آقا میر محمد علی مذکور بوده با وی در کربلا اقامت کرده خبر ظهور جدید در آنجا شنید و مطالعه آیات بدیعه کرد و چون به وطن باز آمد ورود به قلعه طبرسی نتوانست و رعایت احتیاط و حکمت پیش گرفت و تمه احوالش را نیز در بخش ششم می آوریم.

و استاد محمد عسکری کفشدوز اهل سنگسر سابق الذکر که به اتفاق برادر رهسپار قلعه طبرسی گشت ولی به علت عروض بیماری التحاق به اصحاب نتوانست و چون برادرش به مقصود رسیده کشته گردید همی متأسف از خیمه خود بود و پیوسته ذکر می‌نمود.

و ملا حاجی زمان اهل شهمیرزاد از اهل علم و فضل که به واسطه آقا میر ابوطالب و آقا سید محمد رضا و به مطالعه کتاب بیان منجدب و مؤمن شده به هدایت اهالی پرداخت.

دیگر ملا مولی روضه خوان که برادرش در قلعه به شهادت رسید و جمعی دیگر که همگی را شرح احوال در بخش ششم می‌آوریم.

## طهران ارض الطاء

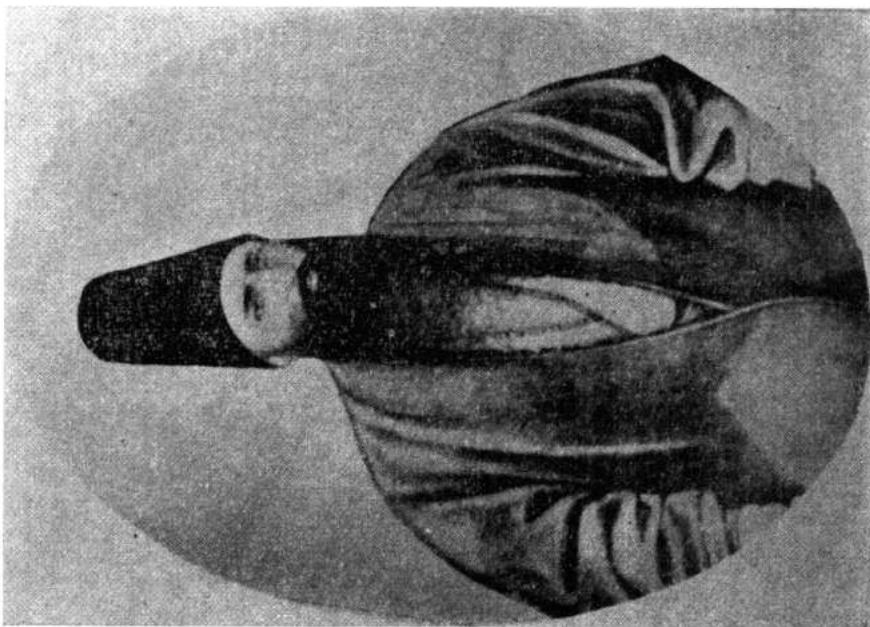
مولد و موطن جمال اقدس ابهی است و عمارت مسکونه شهیره شان از آغاز امر به نوعی که در بخش سابق شرح دادیم محل توجه ارباب دانش و عرفان و ایمان از مؤمنین امر بدیع و غیرهم و مرکز رفق و فتق امور مهمه و معاونت و مساعدت اصحاب و احباب و تأیید و تقویت در نشر نفحات الهیه بود و برای حسن ارتباط و حفاظت و ارادت برخی از ارکان دولت اخبار صدور احکام و قرب وقوع حوادث و آلام به محضر مبارک رسیده حل و عقد امور می شد و با وجود نشر خبر روابط قطعیه فیماپیشان و سجن شدید اعلی و توجه عموم بایان بدین جا و با توالی مصائب هجوم اعداء و حبس و ضرب و جفا و حتی صدور فرمان دولت به قتل و افقاء چنان که در طی بخش سابق نگاشتیم روح اعظم تا یوم واقعه شهادت عظمی به حفظ و حمایت غییه شهپر افراسته داشت و غالب برادران و خواهان و بستگان در ظل همایوشن سر بر کشیده مورد احترام و تکریم شدند و ما چون شرح احوال تمامت اعضاء این خانواده عظیمه و هدایت و ایمان و یا ضلالت و حرمان بعضی را به تفصیل در بخش ششم می آوریم در اینجا به اجمال می گذریم.

واز طرفی دیگر مرکز سلطنت و شخص اویل دولت که مصدر مقاومت و مقابلت با این امر و مؤمنین بودند در این شهر قرار داشتند و ملایان معاند برای مدافعت بایه رجوع کرده احکام غلیظه صدور می یافت و شرح حال حاجی میرزا آقسی شخص اویل را ضمن تفصیل اوضاع آذربایجان آوردیم.

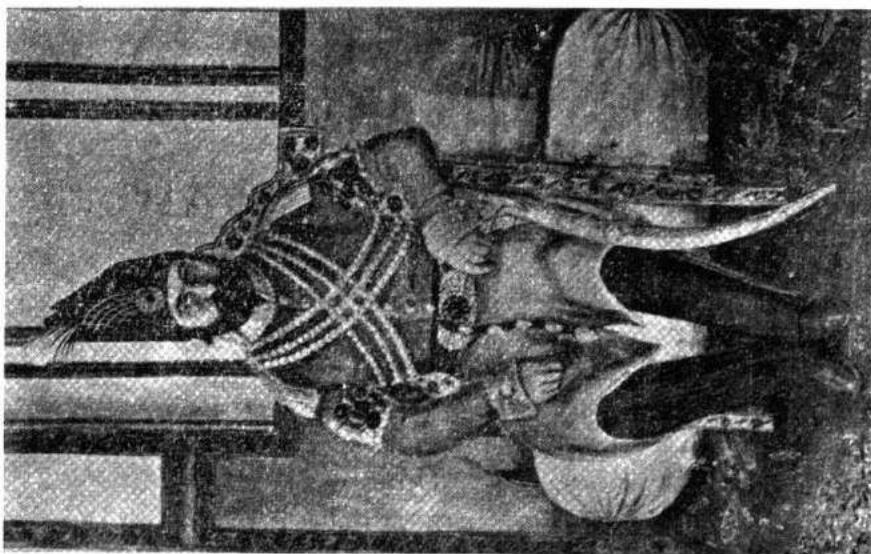
و محمد شاه سوئین پادشاه ایران از سلسله قاجاریه که معاصر با ظهور حضرت باب اعظم بود به سال ۱۲۵۰ در سن ۲۸ سالگی چون فتحعلی شاه در اصفهان وفات یافت در طهران به تحت سلطنت نشست و در آغاز کار به شجاعت و اقتدار و عظمت با اختلال و آشفتگی اوضاع مملکت مقابله کرد و به شدت کفایت و تدبیر و قدرت قلم و دانش وزیر نادرالناظریش میرزا ابوالقاسم قائم مقام<sup>۱</sup> امواج طغیان و شورش داخله و روابط خارجه را ساکن و دولت و مملکت

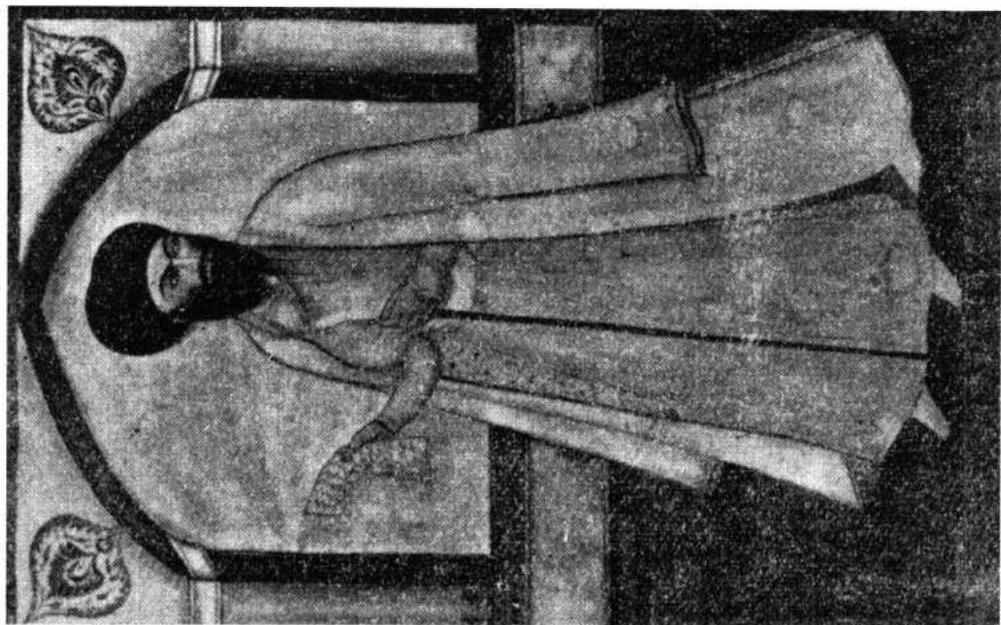
۱ در ماه صفر این سال ۱۲۵۰ سانحه پر ملال قائم مقام روی داد شب شنبه سلح شهر صفر آن سید سعید عالی شان شهید به روضه رضوان و درجات جنان خرامید. یست:

میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی

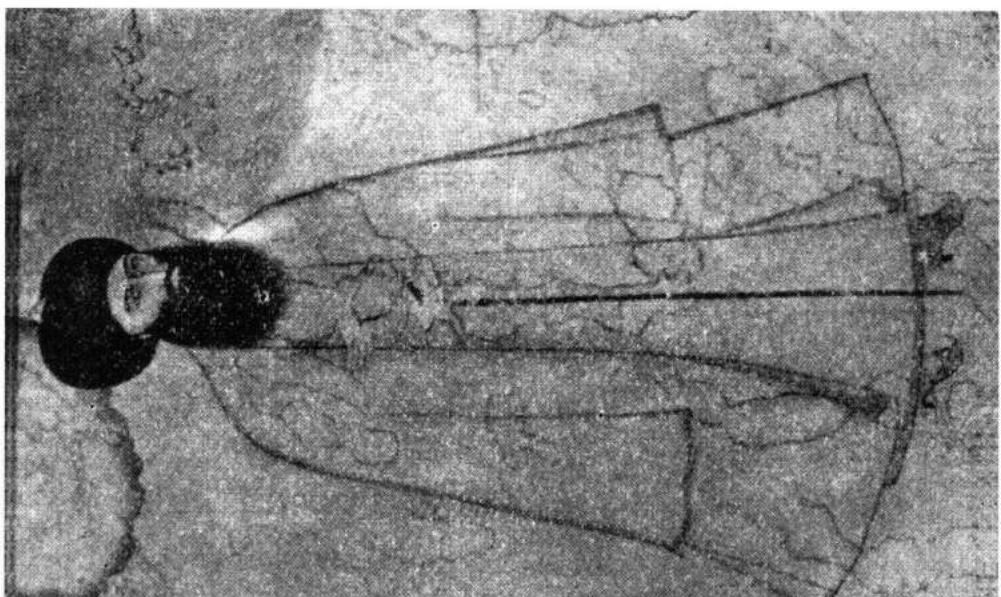


محمد شاه قاجار





میر مهدی امام جمعه اول طهران



میرزا ابوالقاسم امام جمعه طهران

را ممکن و مطمئن ساخت ولی طولی نکشید به قتل مصیبت انگیز دستور عالی قدر مبادرت ورزید و حاجی میرزا آقاسی را به صدارت و فرمانروائی بر افراحت و گرفتار شد نقرس پاشد و تهاجم مرض و تراکم غرض وی را بیمار و نزار و ناتوان در کار نمود و یگانه معتمد و مستندش حاجی مذکور گردید در حالی که او خود سبب بدنامی شاه و مملکت بود چه از امور مملکت مداری و سیاست بهره ای نگرفته اخلاق و اعمالش رضاء خواطر اهالی را فراهم نکرد و محمدشاه چون عقیدت تصوّف و مسلک عرفانی داشت پای بند غالب اوهام و خرافات ظاهرین نبود اگر حاجی سده راهش نمی گشت با صفاء قلب و توجه مخصوص به خدا که به واسطه استیلاء مرض در او پیدا شد نسبت به امر اعلی که در سال دهم سلطنتش ظهور یافت منجذب می گشت ولی حاجی حائل شده توقيعات و آثار اعلی نرساند و امر را دگرگون جلوه داد و از ملاقات حضرت و اصحاب مانع گردید و شاه پس از نفی آن حضرت به ماکو و چهريق به سال چهارم این امر وفات یافت و تاریخ وفاتش را العاقبة للمتقین و محمد شاه در قصر جدید مرد ضبط کردند و ما در ضمن تفصیل واقعات بخش سابق و در این بخش شمه ای از شرح احوال محمد شاه و کیفیت رفارش نسبت به امر اعلی و نیز توقيعات و خطابات صادره در حق وی را آوردیم و در الواح اقدس ابهی در شانش چنین صادر گشت:

كلمة الله در ورق چهارم از فردوس اعلی یا حزب الله از حق جل جلاله بطلييد مظاهر سطوت وقوت را از شر نفس و هوی حفظ فرماید و به انوار عدل و هدی منور دارد از حضرت محمد شاه مع علو مقام دو امر منکر ظاهر اویل نفی سلطان ممالک فضل و عطاء حضرت نقطه اولی و ثانی قتل سید مدینه تدبیر و انشاء باری خطاء و عطای ایشان عظیم است. سلطانی که غرور اقتدار و اختیار او را از عدل منع ننماید و نعمت و ثروت و عزّت و صفوّ و الوف او را از تجلیّات تیّر انصاف محروم نسازد او در ملا اعلی دارای مقام اعلی و رتبه علیاست بر کل اعانت

---

دیدی آن قهقهه کبک خرامان حافظ  
که ز سرپنجه شاهین قضا غافل بود  
پس از آن به اقضای مصلحت ملکی جمعی از شاهزادگان مأخوذه و روانه اردبیل داشته صدارت عظمی به حاجی میرزا آقاسی که سابقاً به تعلیم امیرزادگان می پرداخت مفوض شد از این صدارت کار مملکت به خسارت رسید امور ملکی مختل گشت و حقوق دیوانی لم يصل آمد.

حقایق الاخبار ناصری

و محبت آن وجود مبارک لازم طبی لملک زمام نفسه و غالب غضبه و فضل العدل  
على الظلم والانصاف على الاعتساف.

و اما ناصرالذین شاه تفصیل احوال و اوضاع ممتد ایام طویل سلطنتش را در بخش ششم  
می نگاریم.

و اما میرزا تقی خان<sup>۱</sup> امیر نظام اتاییک اعظم امیر کبیر به موجب آن چه نوشته اند در  
فراهان عراق ایران از صلب قربان نامی تولد یافته نشو و نما گرفت و در صغر سن به وفور هوش

والد میرزا تقی خان از معارف الناس و در خدمات میرزا ابوالقاسم قائم مقام اجتماع حواس مصروف می داشت چون قائم مقام در ناصیة احوال میرزا تقی خان آثار رشد و شمایل شهامتی تفرس کرد او را در عدد نویسنده‌گان خویش محدود نمود و از آن پس چندی در سلک محررین محمد خان زنگنه امیر نظام منسلک گردید به سبب جوهر ذاتی و کارданی به اندک مدت از امثال و اقران خویش قصب برپود و به مناصب بزرگ رسید. بالای سرش زهوشمندی می تافت ستاره بلندی. مستوفی نظام شد چون امیر نظام از حسن رأی و کمال فطنت و رزانه او اعتماد تمام حاصل کرد به منصب وزارت نظام سرافرازش گردانید هنگام حرکت موکب شاهی از آذربایجان به دارالخلافه طهران امیر نظام شد و به ورود موکب شاهی به طهران لقب اتاییکی و منصب صدارت باشغل امیر نظامی توأم گشت عدالت و اطاعت و انتظام مملکت و نظام لشگر و خراج کشور مرتب کرد پس رویه تکر و تمر پیش گرفت و به اطمینان خدمت و استظهار مصادرت شاهی گستاخانه محاورت می کرد و امورات مملکتی را بدون اجازه و رخصت به صواب دید خود انجام می رسانید طبیعت غیر سلطنت و غور شباب و فراغت را زیاده تحمل و طاقت نماند خاطر شاهی مکدر و اتمام امرش مقدّر گردید هنگام مراجعت شاه از سفر اصفهان پس از ورود به قم شاه برادر کهتر خود عباس میرزا نائب السلطنه را به اقتضای مصلحت چند بدون استشارة با وی به حکومت و توقف قم سرافراز نمود و او چون اطلاع یافت توافقش را در قم مصلحت ندیده مأمور الترام رکاب گردانید و این بر خشم شاهی بیفروز و حکم صریح به اقامت شاهزاده مذکور در قم صادر کرد درین هنگام رقاء به سعادت اتاییک و تشویش خاطر شاه پرداختند لذا چون شاه وارد طهران شد در روز پنجشنبه یستم محرم او را احضار نکرد و او رنجیده از دیوان پادشاهی به منزلش معاودت کرد و خط شاهی مشعر بر عزل وی از صدارت و استقلال در امارت فقط به انضمام یک قبضه شمشیر مرصع و یک قطعه نشان توسط یکی از خادمان در گاه صادر شد و او در مقام استفسار از گاه خویش برآمد و شاه یک یک گناهاتش را توسط میرزا آقا خان اعتماد الدوله به گشت پس به حکم شاهی جلیل خان بیات با یک صد سوار او را با متسبان به کاشان برد و در قریه فین عزلت گزین گردانید پس از مدت یک اربعین حاجی علی خان فرآشباشی به کاشان شافت و روز هیجدهم ربیع الاول بدون ظهور عجز و لابه به فصد یمین و یسارش به دیار عدمش فرستادند و پس از ارتحالش اولاً در پشت مشهد کاشان مدفون پس از چندی به امر شاه نقل به عتبات دادند. ملخص از کتاب حقایق الاخبار ناصری

و ذکاء و شدّت استعداد و شوق تحصیل علم و رقاء اتصاف داشت و قربان مذکور در خانه های متمولین و اشراف رجال به شغل طبّاخی اشتغال می جست و در شدّت فاقه و عسرت می زیست به درجه ئی که مکنّت افروختن سراج به خانه اش در شب ها نمی یافت و تهیه قرطاس و قلم برای فرزند نمی توانست و تقى مذکور از چوب قلم تراشیده با خاکه ذغال مداد کرده شب ها در روشنائی مهتاب بر کاغذ پاره ها نوشته و مشق حسن خطّ و انشاء نمود و با غایت عسرت و مشقت به کمال سعی و همت در عنفوان جوانی به مقام عالی از انشاء و ترسّل و دبیری رسید و به نام میرزا تقى اشتهرار یافت و به وسائل متّوّعه به خدمت نویسندگی نزد عظمای ملت و بالاخره در دائرة امور و اشغال دولت داخل شد تا آنکه یکی از لشکرنویسان گردید و متدرّجاً میرزا تقى خان و واجد ثروت و شأن شد و به مهام دولتی مباشرت جست و از جانب دولت محمد شاهی به رسالت و سفارت سیاسی ممالک خارجه رفت و هنگام وفات ناصرالدین میرزا لیاقت و کفایتش را دانسته با خود به طهران برد به مقام شخص اوّل مملکت و صدارت دولت برکشید و به فرمانروائی در کلیه امور کشوری و لشکری و سیاست مداری شناخته ساخت و خواهر خود عزّت الدوله را به حبّله نکااحش در آورد و خویشی شاه موجب مزید اقتدار و اختیار وزیر نظام گردیده تمام امور مملکت به قبضه اراده و اختیارش در آمد و ستاره رفت و عظمتش به اوج ارتفاع رسید و شاه در سن هیجده سالگی و مستغرق عیش و کامرانی بوده سران و فرمان گذاران کشوری و لشکری امیرنظام را شناخته به او مراجعه کردند گویند شهرت و عظمتش به درجه‌ای رسید که چون ناصرالدین شاه در کوی و بزرن طهران می گذشت مردان و زنان که برای تماشا مجتمع بودند وی را با انگشت دست به بکدیگر نشان داده می گفتند که برادر زن اتابک اعظم است و او سرگرم ضبط و ربط امور پاشه‌یه مملکت گشت و آشوب و طغیان ملوک الطوائفی که از جهت ضعف محمد شاه و عدم کفایت حاجی میرزا آقسی در هر سوی مملکت سر برکشید خاموش و حکومات مختلفه را مبدل به حکومت واحدة مرکزی نمود و مصاريف باهظه دولت و رواتب ثقلیه مستخدمین و عهده داران اشغال مملکت را بکاست و امور خطیره مذکوره را در غایت سرعت به اجراء قدرت و قساوت شدیده انجام داد گویند به درجه ای سفّاك و بی‌باک بود که نوبتی بر صفت سربازی گذشت و یکی از ایشان پای خود را چنان که بایست بر زمین نزد و امیر بدوانگاهی به غضب آلوده کرد و او چنان مندهش گردید که فی الحال بیفتاد و یفسرد و چون در آغاز قیام و اقدامش

احوال و اوضاع و حوادث و انقلابات موجوده از جهت ظهور امر بدیع در غالب اقسام مشتعل و واقعی مازندران و زنجان و غیرها در شرف شروع بود تفکیک بین آشوب و طغیان از نهضت دین و ایمان نکرده با قهاریت تامه به اطفاء انوار این امر و اعدام بایه پرداخت و یقین داشت که به قتل حضرت اعلى و بزرگان اصحاب و تفرق اجتماع احباب قادر بر جلوگیری از این نهضت و انقلاب خواهد شد چه در ظاهر نظر قیام و اقدامش برای زوال هر امری در اوضاع مملکت کافی بود پس به نوعی که در بخش متقدم آوردمیم شهزادگان شهری و امراء کبیر و افواج کثیر را بی در پی برای قلع و قمع اصحاب مازندران و نیریز و زنجان مأمور داشت و کرد آچه را که بیش از آن در حیز قدرت و استطاعتمنش نبود و ذخیره حربیه و قوای موجوده و اندوخته خزینه را صرف قلع و قمع پیروان این آئین نمود و بایه نیز ناچار به مدافعت برخاستند و مورد قتل و غارت و منفور دولت و ملت و در تقه و ذلت شدند و مخالف و معارض استقلال و استبداد علماء و امراء به شمار رفتند و اوضاع موافق آمال و امانی ملایان گشت و بالجمله در سه سال دوره فرمانروائیش که به معارج القاب شامخه امیر نظام و اتایک اعظم و امیر کبیر رسید در سال نخست حضرت قدوس و جناب باب الباب را با سیصد و اندی از اصحاب قلعه مازندران به شهادت رساند و به سال دوم نقوص سبعه را در طهران و جناب وحد دارابی و اصحابش را در نیریز و حضرت رب اعلى و انسیش را در تبریز شهید نمود و به سال سوم موجب شهادت جناب حجت و انبوه اصحابش در زنجان گردید و به استیصال مؤمنین نیریز پرداخت و بالاخره برای آنکه بنیان این امر منع را کاملاً منهدم سازد به نوعی که در بخش لاحق می آوریم جمال اقدس ابھی را تبعید به عراق عرب نمود و به زعم و قول خود فتنه بایه را برانداخت ولی پس از انجام امور مذکوره غفلة مغضوب ناصرالدین شاه و معزول و مخدول شده در فین کاشان موقوف و محبوس گشت تا در هشتم ربيع الاول سال ۱۲۶۷ ه . ق شربت ناگوار هلاک را بسر کشید گویند در آن وقت که فرمان شهادت حضرت را صادر نمود میرز آقا خان اعتمادالدوله نوری که بعداً صدر اعظم شد به او گفت آخر ملاحظه و تأمل کن این سید مظلوم کسی است که احدی ترک اولی از او ندید و او جواب داد که چون سید الشهداء به جهت حفظ انتظام مملکت کشته گردید چرا در باب او تأمل و تردید کنیم؟ تا در آن هنگام که رقم قتل خویش را خوانده یقین بر هلاک نمود آه ندامت و حسرت از دل بر کشیده گفت من نسبت به دولت و مملکت تقسیر و خطائی نکردم تا مستحق پاداش چنین باشم الا آنکه امر به قتل سید مظلوم دادم و بالقطع و اليقین این جزاء همان ظلم مبین است و

ناصرالدین شاه مایمک و اثنایه وی را ضبط کرده خانه اش را بالاخره تکیه به نام تکیه دولت<sup>۱</sup> بساخت و به عنوان محل مجالس تعزیه داری و سوگواری برای امام حسین برقرار داشت و میرزا تقی خان و ناصرالدین شاه و سعیدالعلماء بارفروشی نزد طائفه بایه در درجه اولی از نفرت و لعن قرار داشته رجعت اعداء و قاتلین ائمه هدی بشمار آمدند.

و از مشاهیر بایان طهران رضاخان<sup>۲</sup> بن محمد خان ترکمان جوانی زیبا و رعنای متصف به اخلاق دلپذیر و شجاعت نادرالنظیر بود و در طهران با عظمت و شهرت و قدرت و ثروت می زیست و پدرش محمد خان میرآخور محمد شاه و مالک عمارت و دستگاه و جلالت و جاه بود و رضا خان در اوائل ارتفاع ندای حضرت باب اعظم از شیراز در طهران به واسطه جناب باب الباب و غیره مؤمن به این امر شده عاشقانه به نصرت و حمایت احباب و اصحاب قیام کرد و خانه اش محل اجتماع و اقامت مشاهیر اصحاب گشت و از جهت قدرت و شجاعت خود و مقام و احترام پدرش خوف و بیم از کسی نداشت و ما تفصیل غیرتمندی و شجاعت هایش را در قریه کلین و شهر بارفروش و در فتنه مشهد و بدشت و قلعه طبرسی و بالاخره شهادتش را در بخش سابق نگاشتیم.

---

ادرین ایام در تکیه دولتی متعلق به منزل جناب جلالت مآب اتابک اعظم امیر نظام که آن را پنجاه و دو زرع طول و سی و دو زرع عرض و مشتمل است بر حجرات تحتانی و فوقانی و بر ستون بلند عمام آن خیمه است روزها مجلس تعزیه و اسباب سوگواری الخ

#### روضه الصفا

هنگامه قلعه گرم شده بود رضا خان خواستند که به جهت نصرت بروند چون که از جمله مشاهیر بودند نمی توانستند حرکت نمایند و جناب ذکر یک طلس بازویند خود را به جهت او گرم فرموده بودند از برای آمدن به قلعه او را به خاطر رسید که اظهار ندامت از افعال گذشته نماید و در مقام عناد بل در صدد انتقام با حضرات برآمده و نوکر شود و منصب بگیرد و به همراهی شاهزاده مهدی قلی میرزا به محاربه حضرات اهل قلعه بیاید چنین هم نمود و به همراهی شاهزاده بود تا آن که در روز محاربه اسب خود را تاخته و به جند حق ملحق گردید و زبان به بدگوئی شاهزاده و اعوان او گشوده و در معز که داد مردی و مردانگی می داد و دمار از روزگار اعداء الله بر می آورد و به حدی بود شجاعت آن شیر بیشه وفا که چند دفعه سر توپچی را بالای توب از قلعه بدن برداشت خلاصه شاهزاده و سران لشگر با او کینه زیادی داشتند و چون گرفتار کردند شمشیری نموده پارچه پارچه کردند.

حاجی میرزا جانی

دیگر میرزا سلیمان قلی خطیب الرّحمن نوری پسر شاطریاشی ناصرالدین شاه از اجله محترمین نور و ساکن طهران صاحب اخلاق حسن و کمالات ظاهریه و باطنیه بود و با معاریف احباب و اصحاب معاشرت داشته غالباً به فیض محضر ابهی می‌رسید و در واقعات مشهد و بدشت حضور داشت و چون کلمات و آیات به ترتیل و تکمیل می‌خواند و بلاغ و خطابه را با فصاحت و صوت رسا ادا می‌کرد غالباً به انجام این وظیفه مأمور می‌شد و در کثیری از بلاد ایران برای تبلیغ سفر کرده جمعی را مهندی و بابی نمود و بالاخره در سال ۱۲۶۸ به نوعی که در بخش لاحق می‌نگاریم به شهادت رسید.

دیگر از مشاهیر مؤمنین طهران ملا مهدی و ملا باقر و میرزا اشرف والدشان حاجی ملا علی محمد از ملاهای قریه کند بود و ملا مهدی و ملا باقر از آغاز رشد شائق تحصیل علوم رسمیه و دخول در سلک ملائی شدند تحصیلات را در طهران به انجام رساندند و سکونت در مدرسه داشته به امامت جماعت مشغول گشتند و نیز در سرای اعظم تعليم و تدریس نوبایگان می‌نمودند و ملا مهدی چندی در بیت اقدس ابهی به تعليم خور دسالان افتخار یافت و غالباً به درک محضر انوار فائز گشت و هر دو برادر در سال نخست از ظهور بدیع به عرفان و ایمان رسیدند و با مشاهیر مؤمنین و اصحاب معاشرت جستند تا چون هنگامه قلعه مازندران اتفاق افتاد به نصرت اصحاب شتاختند و بالاخره در زمرة شهداء طبرسی قرار گرفتند و نیل زرندي نقل قول از آقا میرزا موسی کلیم حکایتی به این مضمون نوشته که در بحبوحه ارتفاع هنگامه قلعه یکی از غلامان شاهی فرمان جدیدی از طهران به مازندران برای مهدی قلی میرزا برد غلام مذکور چون کندی بود و با ملا مهدی سابقه آشنائی و دوستی داشت از شاهزاده اجازه گرفته به عزم قلعه برای ملاقات و نصیحت اخوان رفت تا ایشان را از فته و خطر بیرون آورده خلاص و آزاد سازد و همین که به عقب دیوار قلعه رسید پاسبانان را ندا کرده گفت به ملا مهدی خبر دهید که یکی از آشنایان کندی شما را به ملاقات می‌طلبد و ملا مهدی آگاهی حاصل کرده از حضرت قدوس اجازه گرفته برای ملاقات و مکالمه حاضر شد و غلام مذکور پس از مقداری صحبت با او مراجعت به اردو نموده به طهران برگشت و کیفیت ملاقات و مکالماتش را برای جناب کلیم به این مضمون یان نمود که ملا مهدی مانند شیر غضبان به بالای حصار قلعه برآمد در حالتی که شمشیری حمایل کرده دستمالی سفید بر سر بسته پیراهن سفید عربی پوشیده کمر را محکم بسته بود و به من خطاب کرده گفت چه مدعا داری هر چه خواهی زود

بگو چه از آن ترسم خدمتی رجوع شود و من محروم مانم و مرا از مشاهده هیئت و حالتش رعب و هیبتی عارض شد که نزدیک بود زبانم بسته شود و از تکلم باز مانم در آن حال فکری رسید و فرزند صغیرش رحمان نام که در کند دیدم به خاطر آمد خواستم رحم و شفقتی در او حادث شود فی الفور گفتم از رحمات پیغامی آوردم که ای پدر مهر گستر محبت هایت کجا رفت که ما را چنین تنها و بی پرستار و گریان و نزار گذاشتی ملا مهدی جواب گفت اگر او را بیسی بگو که محبت رحمان حقیقی آمده قلبم را مملو نموده جای خالی نگذاشت تا حب رحمان مجازی بگنجد و این سخن چنان در من اثر کرد که بی اختیار اشک از دیده گانم جاری شد گفتم خدا لعنت کند کسانی را که به غیر حق بر شما ظلم و جفا نمودند آنگاه به نوع مزاح گفتم ای ملا مهدی اگر من به قلعه داخل شوم تو چه خواهی کرد جواب داد که اگر به جستجوی راه حق وارد شوی هدایت نمایم و اگر به سانقه سابقه آشناei بیائی به موجب «اکرموا الصیف ولو کان کافر» به خدمت کمر بندم و آنچه از علف جوشانده و استخوان سوزانده دارم بر طبق اخلاص نهاده نزدت حاضر نمایم و اگر به سرنزاع و جدال و قصد جنگ و قتال باشی به حکم دفاع با همین شمشیر به یک ضربت سرت را به پایت اندازم و تنت را از قلعه به زیر افکنم پس من از استماع آن مقال و مشاهده احوال ثبات عقیدت و استقاماتی در او دیدم که فصحای عالم از بیان عاجز و سلطانی جهان از اتعادشان زبون و ناتواند و به او گفتم شیر مادر حلالت باد اکنون حسب رسالت ناچارم پیام شاهزاده را به شما ابلاغ دارم چه به قرآن سوگند خورد که هر آن کو از قلعه خارج شود جانش در امان است و خط آزادی و مصاريف راه می دهنده تا به خانه خویش رفته آسايش نماید ملا مهدی گفت عین این پیام را به جمع اصحاب می رسانم تا هر که مایل است از قلعه بیرون رود و حال چون وقت تنگ است می روم اگر سخنی دیگر داری بگو گفتم سخنی دیگر نیست برو که خدا معین و ناصرت باد و ملا مهدی رفت در حالی که با خود می گفت اگر خدا معین و ناصرم نمی بود چگونه از زندان و ضیع و وهین کند به این ایوان رفیع و ثمین می رسیدم و شنیدم که میان قلعه به صوت بلند پیام شاهزاده را به اصحاب ابلاغ نمود و این باعث شد که در همان روز سید متولی قمی و روزی دیگر آقا رسول بهنمیری از قلعه به اردو رفتند و بالجمله ملا مهدی و ملا باقر به شهادت فائز شدند ولی برادر کهترشان میرزا اشرف که نیز از مؤمنین بود ورود به قلعه نیافته از مخاطر و مهالک مصون ماند و سالها بعد از شهادت کبری در طهران می زیست و فتن و مصائب دیگر را تحمل نمود و ما شرح احوال او و خاندانش را در بخش ششم می نگاریم.

دیگر از مشاهیر بایه ساکن طهران **ملا محمد معلم نوری** عالم و فاضل و ساکن مدرسه میرزا صالح واقعه در بازار معروف پامنار بود و معاشرش به شغل معلمی می گذشت و در سال اول ظهور به واسطه جناب باب الباب فائز به ایمان بدیع شد و با مشاهیر اصحاب موافق و مرافق و در غالب وقایع مهمه داخل گشت و عاقبت به نوعی که در بخش سابق آوردم به استقامت عظیمه در قلعه مازندران به شهادت رسید.

واز معاریف بایان **آقا حسن آقا تفریشی** از محترمین بایه بود و کیفیت مساعدتش را در نقل جسد مطهر رب اعلی از تبریز به طهران در بخش سابق آوردم و در فته سال ۱۲۶۸ گرفتار گماشتگان دولت گشت ولی به صرف مال و شفاعت بعضی مستخلص شد و پس از آن سال ها در قسمت های مختلف ایران به ریاست گمرگ منصوب و از مشاهیر مؤمنین این امر محسوب بود تا در حدود سال ۱۳۲۳ در گذشت.

دیگر **رضاخان** سردار داماد سپهسالار که در بخش سابق کیفیت عزیمتش برای التحاق به اصحاب قلعه طبرسی و وفاتش در آن حوالی را آوردیم.

دیگر **میرزا مسیح** خواهرزاده میرزا آقاخان نوری از مؤمنین مخلصین امر اعلی و از عاشقین جمال ابھی بود و مختصراً از احوالش را نیبل زرندی به این مضمون آورد میرزا مسیح پسر خواهر وزیر لشکر بود که بعداً به صدارت رسید چون جمال ابھی از طهران عزیمت خراسان فرمود از شدت حبی که به هیکل مبارک داشت تحمل فراق نموده از طهران حرکت کرده به لقاء محبوب رسید و تا دره گز در موکب مبارک بود و در آنجا اجل محثوم رسیده در قدم سلطان قدم جان سپرد و جسدش را به طهران نقل نمودند و مادرش در آن روز حالتی از زاری و سوگواری داشت که خلقی را منقلب کرد و اخلاق و احوال روحانیه میرزا مسیح و جمال و کمالش مشار بالبنان بود و در علو قدرش همین بس که قلم ابھی در حقش چنین فرمودند: «من زار الاخت و المسيح فی الری کمن زارنی». و مرقد وی در جنب مرقد عبدالعظیم مکنون و مرقد مطهر اخت در بقعه ای که بین طهران و شاه عبدالعظیم است واقع انتهی و در یکی از الواح به امضاء خادم مسطور است این که از فقره لوح امنع اقدس که می فرماید:

المسيح في الرئيسيّة سؤال نموذج مقصود حضرت حاجي ميرزا مسيح نوري عليه بهاء الله و رحمته بوده به كرات ذكر ايشان را از لسان قدم اصغا نموده ام در سفری که مقصود عالميان به شطر خراسان توجه فرموده اند ايشان همراه بودند در سبيل الهی حمل شدائيد نموده اند و در ليالي و ايام از كوش وصال می آشاميدند و به خدمت قائم بودند و بعد صعود نمودند و ما بين حضرت عبدالعظيم و شاهزاده حمزه مدفونند وقتی از اوقات اين کلمه از لسان عظمت اصغا شد عظيم و حمزه عليهمما بهائي به لقاء من فاز بلقائی فائز شدند انتهي.

واز واقعات عظيمه و امکنه خطيره طهران واقعه شهداء سبعه و مدرسه دارالشفاء سابق الوصف در بخش متقدم می باشد و مدرسه مذکوره مدرس **ميرزا محمد حسين حکیم الهی** و محل اقامته و اجتماع جمعی دیگر از علماء و طلاب بابی امثال **حاجی ملا اسماعیل قمی** و **آقا سید اسماعیل زواره ای** و **آقا سید محمد اصفهانی** و غيرهم بود و فتنه واقعه شهداء سبعه از آنجا برخاست.

و حکیم الهی مذکور اهل کرمان بوده ولادت و نشوونما و تحصیلاتش در علوم ادبیه و اصول فقه و کلام و حکمت در آنجا شده سپس در اصفهان به تکمیل پرداخت. گویند در سبزوار نیز با حاجی ملا هادی حکیم شهر معاشر شده استفاده کرد و او اراده داشت بنت خود را به مزاوجتش در آورده وی را نعم الخلف خویش برقرار نماید و نپذیرفت و به طهران رفته مقیم گردید و در مدرسه مذکور به تدریس علوم عقلیه پرداخت و شهرت تامه نزد علماء و عقلاه یافت و جمعی کثیر از طلاب علوم و رسوم و علماء و غيرهم در محضر درس مجتمع گشتد و گویند در فقه و اصول هم ادعای تفوق بر دیگران داشت و رساله فناوى نشر داده جميع عمل نمودند و حاجی معین السلطنه تبریزی در خصوص کیفیت اقبال حکیم مذکور به امر بدیع روایتی از قول میرزا عبدالله سر رشته دار سابق الذکر نقل نمود که خلاصه اش چنین است:

سر رشته دار گفت من در اوائل نشر امر حضرت رب اعلى مقیم طهران بودم و با میرزا محمد حسین حکمی شهیر مجاورت و معاشرت داشتم و غالب شب ها از دری که فیما بین خانه من و خانه ايشان باز می شد با هم ملاقات و مراوده و مؤانسه می نمودیم و گاه گاهی در خصوص این امر سخن به میان می آمد ولی حکیم چندان به کمالات و معلومات خویش غرور و مباحثات

داشت که اعلم از خود تصور نمی کرد و من چون هم ترازوی او نبودم مباحثه و مناظره با من نمی نمود تا شبی به عادت مألوفه خانه ام آمد و در اثناء مصاحبه ذکری از این امر به میان آوردم و او خطاب کرده گفت ای آقا میرزا عبدالله آخر این (اشاره به خود کرده) هم شخصی است آیا بعد از آن همه تازه تابع دیگری شود؟ آنهم که و در چه؟ و من از استماع سخنانش افسرده و دل شکسته شدم و چاره ای جز سکوت ندیدم و او از حالت پژمردگیم متأثر گشت و در آن حال دست سوی یکی از کتب که بر زمین بود برد گرفته بگشود و گفت: این دیوان اشعار خواجه حافظ شیرازی است مردم وی را لسان الغیب خوانند و به اشعارش تفأّل کنند. آیا میل دارید تفأّلی نمائیم تا بینیم خواجه چه می گوید؟ من پاسخ گفتم بأسی نیست چه در دیوان وی وصف احوال موجود است و خداوند آنچه را خواهد تواند سبب رشاد عباد مقرر فرماید. پس میرزا به رسم تفأّل دیوان را بگشود و شروع به خواندن اوّلین بیت از صفحه یمنی نمود و آن این بود:

بگو بسوز که مهدی دین پناه رسید

کجا است صوفی دجال چشم ملحد کیش  
و از آنجائی که این واقعه در ایامی شد که حاجی میرزا آقاسی حضرت نقطه اولی را به آذربایجان تبعید کرد و خصیتیش با آن مظلوم در السن و افواه انام شهرت داشت و اذاعاء وی در تصوف و ارشاد و دل و دیده الحاد و افسادش نیز نزد همه کس معروف و مشهور بود و با یکدیگر از آن اوضاع و احوال مکرر سخن گفته بودیم میرزا از ملاحظه بیت مذکور غرقه دریای بهت و حیرت گشته ساکت بنشست و من چنان مسرور شدم که حال طرب و اهتزاز داشتم. و حکیم بعد از نبده ای اظهار تحریر و تعجب گفت: ای آقا میرزا عبدالله این فوق تفأّل و تصادف است بلکه تبئّ و غیب گوئی می باشد که در یک بیت عقیده و عاقبت حتی قیافه حاجی میرزا آقاسی را بیان نمود.

و بالجمله ایات مذکوره در میرزا اثری عظیم نموده او را از قله غرور فرود آورده به تفحص و تجسس احوال وا داشت و من برایش کیفیت ظهور را بیان کرده آیات و آثار حضرت را از قیل تفسیر احسن القصص و تفسیر کوثر و برخی خطب و مناجات و توقيعات دادم ملاحظه و مطالعه کرد. چنین گفت: الحق و الانصاف کلامی فطری و الهامی است از طریق اکتساب خارج می باشد و پس از چندی مؤمن و مومن گردید و در محضر درس به مذاکره از این امر پرداخت و در ضمن بیان انواع عقیده و فلسفه نظریه از فلسفه بدیعه بحث نمود و تبلیغ و تربیت کرد و برخی از علماء و تلامذه اش مقبل و مهندی گشتد و خبر به سمع دیگر علماء رسیده

مایشان همه و ولوله افتاد که میرزا محمد حسین حکیم در محضر درس از حکمت و عرفان باب سخن می راند و دولتیان این خبر بشنیدند و امر صادر شد که علماء مجتمع شده با وی مناظره و احتجاج کنند و مجلسی در دربار سلطنت با حضور رجال دولت و شاهزادگان و غیرهم انعقاد یافت و جمعی از ملأیان حاضر شده هر یک به جای خویش قرار گرفتند و رده بستند و میرزا را حضور طلبیدند. همین که وارد مجلس شد در صف نعال جلوس نمود و حاضرین برخاستند. هر قدر اصرار و ابرام کردند که وی را به صدر نشانند قبول نکرد و چون لحظه ای گذشت و مجلس آرام شد از حضار پرسید که مقصود از اجتماع و احضار من در اینجا چیست؟ و آنان حقیقت حال بیان کردند و تفصیل انتشارات و اشتهرات در خصوص وی گفتند و لختی از ضلال و اضلال بایه سخن راندند. پس میرزا روی به ایشان کرده پرسید آیا شما را در علم و حکمت شک و ریبی است؟ و آیا مرا حکیم می دانید یا نه؟ آنان هم گروه پاسخ دادند که در علم و حکمت شما احدی تردید ندارد. میرزا گفت: اکنون که مرا حکیم می دانید و نیز یقین کنید که حکیم سخن لغو و باطل نگوید و راه ضلال و اضلال نپوید. آنگاه از جای برخاسته وداع گفته بیرون رفت و حضار به سخن حکیمانه جامعه اش قانع شده هر یک راه خویش گرفته رفتند.

و نیز نقل از ملا مصطفی باغمیشه ای تبریزی سابق الذکر حکایتی آورد که او گفت: پس از واقعه شهادت عظمی مرا سفری به طهران پیش آمد. در آن مدینه به زیارت میرزا محمد حسین حکمی رفتم و از من دعوت نمود که شب را در خانه اش صرف شام و استراحت کنم و چون به خانه اش رفتم پس از اندک مکالمات قبل از وقت معمول و معتاد صرف شام نمودیم و به من گفت مقصود از دعوت شما این بود که امشب در محفل احباب برویم و به این جهت شام را زودتر صرف کردیم تا بخوابیم و راحت نمائیم و برای موقع رفتن مهیا شویم. و دو ساعت قبل از طلوع فجر میرزا به بالینم آمده مرا بیدار کرد زیرا در آن ایام مجتمع این طائفه محض احتیاط از شرور ناس مقارن فجر و سحر منعقد می گشت که دیدگان فته به خواب و احباب اینم از زجر و عذابشان بودند. لهذا به اتفاق میرزا به محفل رفیم و آن حکیم والاشأن در مجتمع دوستان خدمت نموده به کمال خضوع و ادب کفش های حضار را مرتب ساخت و همین که شروع به تلاوت آثار رب اعلی شد سرشک اشک از دیدگانش جاری گشت.

و بالجمله حکیم مذکور سالی بعد از شهادت عظمی به خراسان رفت و در فته عمومیه بایه به سال ۱۲۶۸ در طهران نبود و گرنه او را نیز گرفته به قتل می رساندند سپس در ایام اشراق جمال

ابهی از افق عراق که در بخش لاحق می‌نگاریم به بغداد شتافته از حافظین حول مرکز آثار گردید و علماء ساکن عراق غایت عداوت و خصومت به او ابراز داشتند و عاقبت جمعی از اشرار را برانگیختند تا شبانه به منزلش تاخته او را شهید نمودند.

و از شهداء سبعه به نوعی که در بخش سابق نگاشتیم  **حاجی سید علی شیرازی** خالوی حضرت نقطه اولی از تجارت محترم بود و در بوشهر حجره تجارت داشت و همین که والد حضرت وفات کرد حسب الوصیتش به کفالت خواهر و فرزند دلبندش پرداخت و نسبت به حضرت از اوان صغر سن غایت محبت حاصل نمود و چون اظهار امر فرمودند جناب خال در مابین منتسبین آن بزرگوار و پس از حروف حی اخیار اول من آمن شد و به نصرت و حمایت قیام کرد و نزد حکمران شیراز ضمانت از آن مظلوم نموده خانه خویش را محل تابش انوار و اجتماع اصحاب بزرگوار قرار داد و مورد تعرض و جفای حاکم گردید و حینی که از شیراز به عزم زیارت حضرت عازم چهربیق گشت محاسبات تجارت خود را با تجارت تفیغ کرده حجره تجارت را ترک گفته با برادر اکبرش حاجی سید محمد و با دیگر اقربا و آشنايان مراسم وداع به عمل آورده به یزد رفت با برادر اصغرش حاجی میرزا حسن علی نیز ملاقات و وداع کرده از طریق طهران به آذربایجان شتافت و در سجن چهربیق به دیدار حبیب شفیق دیده روشن ساخت و چون برای احدي اجازه مکث در آنجا نبود و اقامت میسر نمی گشت عودت به طهران کرده در خانه محمد یک چاپارچی واقعه در قرب دروازه شمیران منزل نمود و در دل آرزوی سفری دیگر به چهربیق داشت و طولی نکشید که فته برای بایه برخاست و میرزا علی خان حاجب الدوله به امر میرزا تقی خان امیر نظام همت به دستگیری شان گماشت و در آن حال هر چند بعضی از دوستان جناب خال را تأکید به مهاجرت کردند نپذیرفته جواب گفت اگر شهادت برایم مقدار باشد چرا بگریزم و بماند تا دستگیر گردید و چون از احوال و عظمت و مقامش نزد میرزا تقی خان وصف کردند با وی مواجه شده چنین گفت: ای سید جلیل القدر صحیح النسب من راضی به قتل تو نیستم کلمه ای از انکار عقیدت بایه بر زبان آر تا به وطن برگشته به تجارت و رخاء در زندگانی و عیش و کامرانی باشی و سعی و اصرار بسیار نمود که خال تبری گرده مستخلص شود و نیز ملک التجار و جمعی از تجارت دخالت نموده در استخلاصش کوشیدند. ولی چنان از قوّت ایمان و غلبه عشق روحانی منقطع از این عالم بود که در جواب هر یک اقرار به عقیدت و ایمان و اظهار آرزوی شهادت در سیل

رحمن نموده شکر حق را همی بجای آورد. لذا امیر نظام اشاره کرد تا وی را به نوعی که در بخش سابق آورده‌یم به قربان گاه برده جام لبریز شهادت نوشانندند.

و حرمش اخت امی حرم حضرت نقطه اولی بود و جوان وحیدشان که میرزا جواد نام داشت برای اداء مراسم حجج به مگه رفته وفات یافت و خبر وفات او و جانفشنای والد و شهادت کبری متعاقباً در شیراز به بستگانشان رسیده تأثیر شدید نمود و نسلی از خال شهید بر جای نماند.

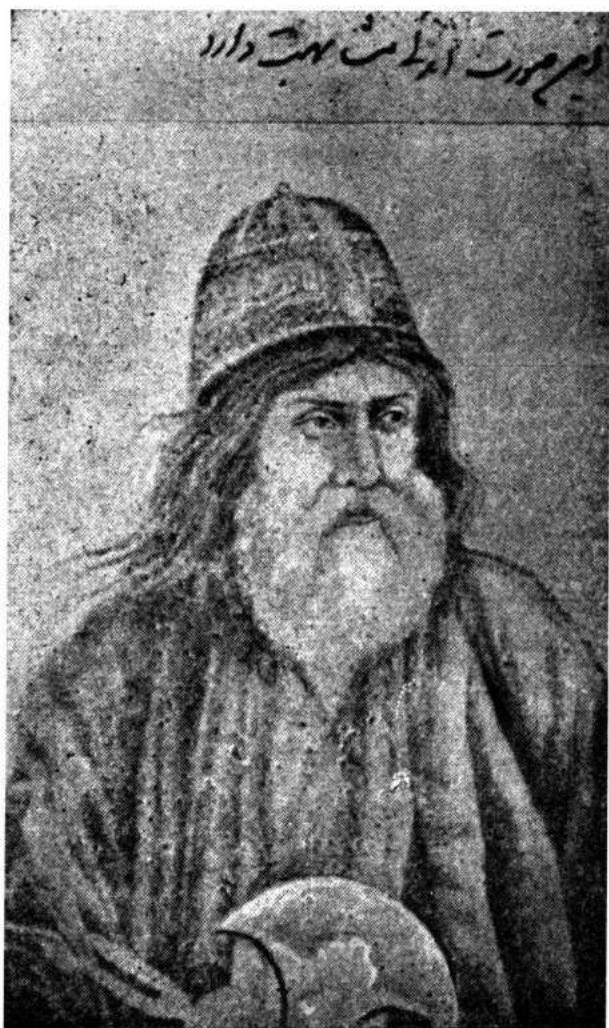
و در این مقام یکی از توقعات فارسیه را که در سین سجن برای ابلاغ امر به آن خانواده صادر شده محض اشتمال بر مسائلی که موجب مزید اطلاع در امور مسطورة این کتاب می‌گردد ثبت می‌نماییم. و هی هذله:

### بسم الله الامن القدس

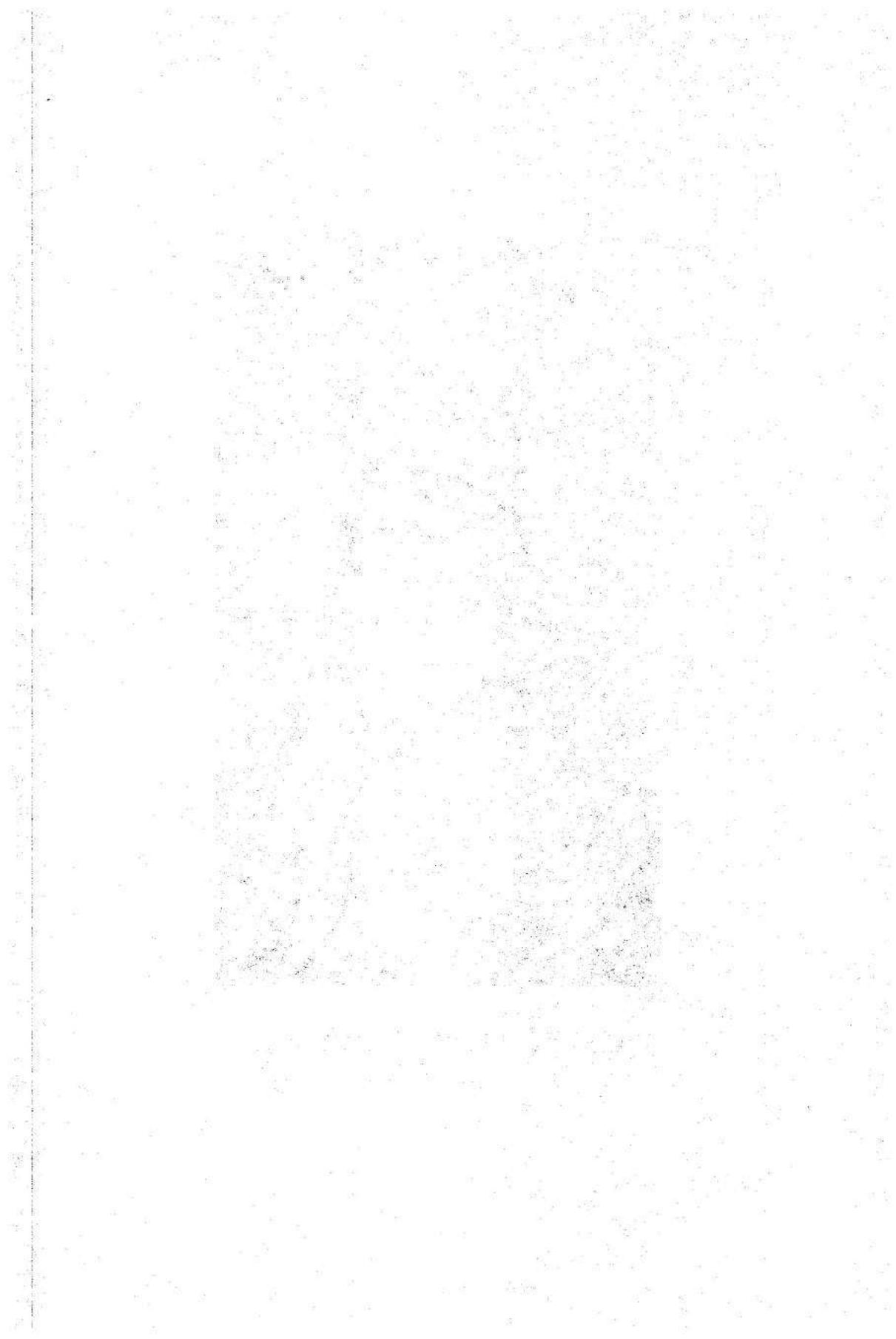
از آنجائی که همیشه صبح می‌دیدم تلاوت می‌فرمودید "آمنت بسر آل محمد ص ع" خواستم کشف غطاء شود که عمل مطابق ذکر قولی شود. از وقت نزول قرآن تا نوزده ۶۶ سنه که عدد الله باشد ظاهر آل محمد که هر ۶۶ حول یک حرف بسم الله الرحمن الرحيم گذشت و چهار سنه مزید بر صورت جمیع کلمه بود که به زمان شیعه خالص گذشت اعنی حاج سید کاظم صلوات الله علیه و سلامه و از این جهت بود که حروف بسم الله الرحمن الرحيم که کل قرآن در او است نزد او جمع شدند و ۱۹ روز به اوی ظهور سرمانده به ملأ اعلى واصل و اوی سنه ۱۲۶۰ اوی ظهور سر بوده و از این جهت بود نزول کلمه لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم بعد از عدد نفی اثبات سنه ۱۲۶۰ ختم می‌شود و بدء ظهور سر محمد و آل محمد صلوات الله ثم كل بهائه می‌شود و چون که ظهور سر ظهور الله است نه ظهور به شأن نبوت و ولایت بل به ظهور رویت از آن جهت بود که ظاهر شد به ظهور اتنی انا الله لا اله الا انا. در حين ظهور اوی کسی که به او بیعت کرد محمد بود چنانچه نص حديث است. بعد امیر المؤمنین ع بعد ائمه عليهم السلام و این است سر آیه «اذ قال يوسف لایه يا ابی اتنی رأیت احد عشر کوکا والشمس والقمر رأیتہم لی ساجدین» و بدان که عدد یوسف ۱۵۶ عدد قیوم است و مراد قائم آل محمد علیه السلام است و اوست حی قیوم و از این جهت بود در بدء ظهور سوره اسم خود را تفسیر کرده هر سوره را در آیه ای از قرآن عنوان فرمود تا اشاره باشد بر این که اوست نقطه فرقان در باء بسمله که در حدیث است که کل قائم به اوست و چهل آیه بدیعه قرار داده که اشاره باشد به عدد لی در آیه «رأیتہم لی ساجدین». سوره ذوى القربى را

خوانده ای که فضل ما از قبل بوده ولی از آن جائی که ظهور ظهور نارالله بوده در قیامت که  
 اعني رکن لا اله الا الله که مقام بسم است و محمد رسول الله رکن هواست و علی وائمه حجج  
 الله رکن باء است که متعلق به اسم رحمن است و رکن تراب متعلق به اسم رحیم است که به  
 آن خلق می شوند بر فطرت لا اله الا الله در رکن ثانی رزق داده می شوند و به ثالث میمیرند و  
 به رابع زنده می شوند و اشخاصی که همیشه می خوانند «رضیت بالله ربنا» هرگاه صادق بودند  
 در قیامت داخل نارالله می شدند زیرا که در قرآن بود «فبأي حدیث بعد الله و آياته یؤمنون» و  
 همه مقر بودند که غیرالله قادر نیست آیه‌ای نازل فرماید که اگر این امری بود که از شأن بند  
 بود از یوم نزول قرآن تا سنه ۱۲۶۰ که هزار و دویست و هفتاد گذشت کسی آمده بود و آورده  
 بود. همین قدر که کسی آورد دلیل است که غیر از خداوند نیست بل از قبل اوست و دلیل  
 واقع وجوده اثباته و دلیل آیاته و همین است معنی «عرفتک بک» در دعا «واعرفوا الله بالله» در  
 حدیث و معنی «اللهم عرقني نفسك» الخ و ما شناساندیم مردم را نفس خود ولی کسی مشعر  
 نشد و قدر ندانست و اوّل کسی که رجعت به دنیا کرد رسول خدا بود و او است اوّل رسول  
 قائم. بعد امیرالمؤمنین بود که رسالت طرف بوشهر را فرمود نزد شما و نشناختید. نظر به روز  
 اوّل کنید که هفت سال غیر او ایمان به رسول خدا نیاورد و نداشت و امروز چقدر مدعی ایمان  
 هستند و لابد است معنی حدیث «سیر جع الاسلام غریباً كما بدء فطوبی للغرباء» کذلک سائر  
 اهل بیت رجوع کردند و خداوند به وعده خود وفا فرمود «ونرید ان نمنَ على الذين استضعفوا»  
 الخ و دو مرتبه قائم که لسان الله است ائمه ایشان را. الحاصل قیامت صغیری برپا شد و یوم  
 مقداره خمسین الف سنه ظاهر شد و کلشیء حشر و نشر شد و ظاهر شد قول الله: «وَ كُلُّشِيءَ  
 هالک الاَّ وجهه» و کل جزا داده شدند و اعمالشان را هباءً مثوراً کردیم. این است معنی آیه  
 که اگر ما علی الارض نداهن نجات از فزع و آنچه در قیامت هست نمی یابند چه مال و چه  
 علم که ثمر ندارد. این است معنی «وَ لِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعاً». در لباس عبودیت ظاهر می شود به  
 حجتی که دین ایشان بر پاست و شاهد می گیرد هر نفسی را برعملش. فرق نار و نور عدد  
 باب است. هر کس داخل در نور است و الا در نار است. امروز اهل جنت و نار را به همین  
 بشناسید.

دیگر از شهداء سبعه **میرزا قربانعلی** از اهل استر آباد(گرگان) و بار فروش (بابل) مازندران از  
 مشایخ سلسله نعمه الله بود و مریدان بسیار در مازندران و خراسان و کرمانشاه و همدان و



شیخ جناب میرزا قربانعلی درویش از شهدای  
سبعه طهران



مندلیج و طهران داشت و به کمال بساطت زندگانی می‌نمود و از لباس به پیراهن و شلواری سفید اکفا کرده دستاری خفیف بر سر و عبائی در برداشت و چون خواست به کربلا سفر کند جمع کثیر از مریدان تاب مفارقت نیاورده به مرافتش رفتند و در طی طریق چون به مندلیج رسیدند شیخی منجدب گشته به ملازمتش تا یعقوبیه همراه شتافت و از آنجا شیخ را امر به عودت وطن نمود. و در ایامی که حضرت باب اعظم اظهار امر فرمود و سفر حج را نیز انجام داد در کربلا بود و در طریق باز گشت به ایران تصادف با جانب باب الباب یافته اقبال و ایمان به امر بدیع آورد و در طهران با آقا سید یحیی وحید اکبر ملاقات نموده از افاضاتش بهره وافر برد و به هردو ارادت کامله گرفت و چون حضرت ذکرالله را سواران دولتی به قریه کلین رساندند [۲۸] در آنجا به زیارت نائل گشت و موقعی که هنگامه مازندران برخاست برای علت بیماری و ناتوانی توانست به اصحاب پیوند و با حسرت و افسوس ایام در طهران همی گذراند و بی پروا علی الملا به تبلیغ دور و نزدیک پرداخت و در صدد بود که خود را به وحید ملحق ساخته قیام بر اعلاه این امر نماید و در همان حال ناگهان دستگیر اعدا گشته وی را نزد میرزا تقی خان امیر نظام بردن و جمعی کثیر از اعاظم خصوصاً امراء تویخانه شفاعت نمودند و امیر به هیبت مهییه گفت: {تبری از عقیدت جدیده کن تا آخر الحیات به کمال خوشی و کامرانی به سر بری} و او پرسید: ای امیر از که تبری کنم؟ گفت از میرزا علی محمد شیرازی و او به طور استعجاب و انکار پرسید که از علی تبری کنم یا از محمد؟ و اظهار اشتیاق شهادت در سیل الهی نمود لذا به اشاره امیر وی را بیرون برده به شهادت رساندند.

**دیگر حاجی ملا اسماعیل قمی** مولد و منشأش فراهان عراق بود و تحصیلات ادبیه و علمیه و دینیه اش در آن حدود و خصوصاً در بلده قم حاصل شد و از آن جهت که سنین متقدمیه در آن جا اقامت کرد به عنوان قمی معروف گشت و بالاخره کربلا رفه نزد سید رشتی تلمذ نمود و از افضل علمای متورع و متبعد شیخیه به شمار آمد و چون صیت و صوت حضرت باب اعظم به واسطه ملا علی بسطامی در کربلا مرتفع شد حاجی ملا اسماعیل از آن نداء متتبه و بیدار گردیده بعداً به شیراز رفت و در ایمان و اخلاص گویی سبقت از بسیاری از مقلین بربود و اوامر صادره را همه جا اطاعت نموده در غالب معارک و خطرها حضور یافت چنان که به خراسان شتافته در واقعات مشهد با اصحاب بود و در وقایع بدشت نیز حضور داشت و مصدر امور عظیمه گردید و به لقب سرّ الوجود مفتخر گشت و پس از بدشت و نیالا به طهران

مراجعةت نمود و در ایام ارتفاع نیران هنگامه قلعه طبرسی چون بیمار و بستری بود نتوانست بدان جا رفته به نصرت اصحاب پردازد و لذا به مدرسه دارالشفا اقامت گزید و بی پروا با شوق و اخلاص کامل به دعوت و تبلیغ پرداخت و وی را در تبیین و تفسیر آیات قرآنیه و آثار و اخبار ائمه هدی صدری منشرح و لسانی طلیق و بلغ بود و پیوسته مجلدی از قرآن حاوی فهرست کشف الآیات در بغل داشت و هر که را مستعد و صالح می دید ابلاغ امر بدیع کرده آیاتی در اوراق قرآن از روی فهرست مذکور نشان می داد و استدلال می نمود و بالاخره در فتنه سال ۱۲۶۶ دستگیر شده به نوعی که در بخش سابق آوردیم شربت شهادت از دم خنجر بیداد چشید. آورده اند که در آغاز طلوع فتنه مذکوره به خانه میرزا شفیع که ابراز محبت و اطاعت می نمود اقامت داشت و میرزا شفیع به او خبر داد که به امر شاه پی جمعی از این طائفه تجسس می کنند و از آن جمله نام تو نیز هست و هر که گرفتار شود به شکنجه و سختی شدید کشته گردد و حاجی روزی دیگر به حمام رفته و محاسنش را خضاب نمود و در کار خندق به تفریج مشغول گشت و در آن محل اجتماع انان و خطر تمام. در حالی که به خوردن انار پرداخت عوانان اورا شناخته بردن و کشتد.

**دیگر حاجی محمد تقی کرمانی** از تجار معتر ساکن خراسان بود و در سال ۱۲۶۵ ه. ق عبورش به شیراز افتاده ملاقات و معاشرت با حاجی میرزا سید علی خال یافته به هدایتش اقبال به امر جدید نمود و پس از ایامی چند مفارقت دست داده کرمانی عازم زیارت مشاهد متبرکه عراق عرب گشت و خال قاصد سجن چهريق برای زیارت حضرت گردیده حین وداع و عده داد که چون به محضر مبارک رسد اجازه حاصل نموده وی را نیز بطلبید تا به زیارت فائز شود و اگر اجازت ندهند به هر جا که قصد اقامت نماید وی را کتاباً اطلاع دهد. ولی چون در سجن به زیارت حضرت رسید به علت شدائید و مشکلاتی که در پیش بود نه امکان توقف برای خود دید و نه اجازت طلب حاجی کرمانی یافت و مأمور عودت طهران و اقامت آن جا شد و در صدد بود که بعد از ایامی مجلدآ به چهريق رفته به زیارت آن بزرگوار برخوردار گردد لاجرم حاجی کرمانی را اخبار و احضار به طهران نمود و حاجی به طهران وارد شده با جناب خال و سائر آحاد باییه افراداً و اجتماعاً آمیزش گرفته سرمست باده محبت و عرفان و ایمان گشت در آن اثناء فتنه سال ۱۲۶۶ ه. ق برخاست و با خال و دیگر یاران به فیض شهادت رسیده در طریق آخرت هم قدم گردید.

دیگر آقا سید حسین توشیزی برای تکمیل تحصیلات علمیه اقامت عراق عرب داشت و به سال ۱۲۶۵ فراغت حاصل کرده از اعاظم مجتهدین اجازه عمل اجتهاد و فتوی برای مقلدین گرفته عودت به ایران نمود و با حاجی محمد تقی کرمانی مذکور که از عراق عرب عازم عودت به ایران و در کم فیض ملاقات حاج میر سید علی خال در طهران بود مصادف و هم سفر شد و با حاجی کرمانی در طی منازل طریق بیان و برهان در خصوص امر بدیع نمود و او مؤمن و مومن گردید و با هم وارد طهران شده با خال اعظم و بایان ملاقات و اجتماع یافتد و چون واقعه مذکوره رُخ داد گرفتار چنگ گماشتگان شاهی شده به شهادت رسید.

دیگر آقا سید هر تضیی ذنجانی از تجارت معتبر و اخلاص مندان جانب حجت به نوع مذکور فرض شهادت یافت.

دیگر آقا محمد حسین مواعده‌ای در طهران به واسطه حاجی ملا اسماعیل قمی سابق الوصف فائز به ایمان بدیع گشت و با او و بایان معاشرت داشت و در فتنه مذکوره گرفتار شده جام لبریز شهادت به سر کشید.

و مشهد شهداء مذکوره و غیرهم میدان معروف به نام تخته پل<sup>۱</sup> در آن سینین محل ذبح انعام و مطرح کثافات و خار و جیفه و مردار بود و داری در آن جا بر پا داشته محکومین به قتل و اعدام را در آن جا بر دار می زدند و یا سر می بریدند و یا دم توپ می گذاشتند و چند سالی

---

دیگر از ابیه ناصرالدین شاه که قبل از سال ۱۲۷۴ بنا کرد خیابان تخته پل جدید طهران است و دیگر عمارت میدان در تخته پل مشهور به سبزه میدان که سال های بسیار محل ذبح گاو و گوسفتند و به خس و خار و جیفه مردار مقدّر بود و گناهکاران واجب القتل را در آن محل بر دار می زدند و مقتول می کردند و فی الواقع بسی ناشایسته و ناپسند بود که مبتدای دربار ارک خاص شاهنشاهی مطرح و ملعب الواط و مذبح حیوانات باشد. حضرت شاهنشاهی مقرر فرمود که دار را به خارج شهر بر پای دارند و این مکان را لاق سرانی دولتی تاجر شین سازند و در اطراف آن حجرات فوقانی و تحتانی پیردادزن و دکاکین آن را بلور فروشان به ملوانیه آلات رنگین نمایند و حوضه آب صاف در سبزه میدان چون..... بیارایند و چنین کردند و اکنون محلی پاک و جانی بافضا است و درب تخته پل را شکوهی افزوده گونی آئینه خانه زلیخای مصری است که در هر دگه از بام تا شام عکس یوسف رویان هویدا است.

روضة الصفا

بعد چون قرب عمارت آرک سلطنتی واقع شده به فرمان ناصرالدین شاه در آن جا بنائی نمودند و اطرافش را حجرات فوقانی و تحتانی بساختند که صنف بلورفروشان طروف بلورین به معرض فروش نهادند و نیز حوضی در وسط بر جای قاپوقدیم تعییه کردند که آب از میانش فوران می کرد و از آن وقت میدان مذکور به نام سبزه میدان شهرت یافت و نیز خیابانی فی مایین میدان و آرک دولتی طرح کردند که چون در جوار محل ذخیره حریبه دولتی بوده به نام خیابان جهه خانه معروف گردید.

و مدفن شهداء سبعه مذکور چنان که نیز در بخش سابق بیان کردیم در خارج از دروازه معروف به دروازه عبدالعظیم قرار داشت و بعداً چون میدان بزرگ مشهور تأسیس گردید به جانب غربی مائل به سمت جنوبی نشان شد و در این ایام به نوع تقریبی محل را توان معلوم کرد.

و از امکنه تاریخیه طهران مدرسه میرزا صالح مذکور واقع در بازار معروف پامنار محل اقامت و تبلیغات جناب باب الباب در سال اوّل ظهور می باشد که نخستین مبشر و ناشر امر بدیع شده توقيعات صادره از قلم حضرت باب اعظم را به محمد شاه و حاجی میرزا آقاسی رساند و با جمعی از اعاظم در خصوص این امر صحبت نمود چنانکه تفصیل آن احوال و کیفیت ارتباطش را به محضر ابھی در بخش گذشته نگاشتیم.

و نیز خانه محمود خان نوری کلانتر شهر که محل توقیف جمعی از باییه خصوصاً جناب قره‌العین شد.

دیگر محبس انبار سلطنتی مدخلش از طرفی شروع از درب ارک جنب خیابان جهه خانه شده متنهی به خانه و مسکن میرزا تقی خان امیر نظام می گشت و محل قید کند و اغلال سنگین و عذاب های گوناگون محبوبین بود و قسمت سیاه چال که خرابه گرمابه عتیقه به غایت مرطوب و متعفن و ظلمانی مملو از حشرات مودیه دیده می شد از دیگر اقسام محبس شدیدتر و مهلک تر شناخته می گشت و ناصر الدین شاه قسمتی از عمارت مسکونه میرزا تقی خان را پس از اعدامش تکیه دولتی بنا نمود و حجرات فوقانی و تحتانیه ترتیب کرد و ستون های بلند ساخته قوس های متقاطع ضخیم از آهن بر فوق آنها نصب نموده پوششی بر فراز آن

به شکل سقفی استوار داشتند و در عشر اول محرم همه ساله روضه خوانی و شیوه گردانی می کردند و انبار مذکور به تکیه متهی می گشت و بسا نقوص رفع المترلة از طبقات علماء و ادباء و تجار و متصدیان امور دولتی و غیرهم شب ها و روزهای مديدة به جرم ایمان به این امر در انبار مذکور بسر می بردند و ستم و عقاب گوناگون تحمل کردند و عده کثیر در آنجا تحت عذاب شدید جان سپردن و اقل قلیلی به وسائل متوجه مستخلص گشتند و اکنون درین سنین تعیرات و تغیرات جدیده انبار و محل سبزه میدان نیز تغیر کلی یافت به نوعی که محل آثار استبدادیه سابق را به تقریب در نظر توان گرفت و ما در بخش سابق مدفن دو تن شهید اول در ایران حاجی اسدالله فرهادی<sup>۱</sup> در مقبره ابن بابویه و شیخ صالح کریمی در مقبره امامزاده زید را بیان نمودیم.

و بالاخره طهران مدتی محل استقرار جسد مطهر مشبک حضرت نقطه اولی گردید و بیان واقعه رانیل زرندی چنین نوشت که:

«چون حاجی سلیمان خان به تبریز رفت و اجساد مقطوعه را از خندق ربود به جائی دیگر برده مکتوم نمود و تفصیل ماقع را به محضر جمال اقدس ابھی در طهران معروض داشت. جناب آقا میرزا موسی (کلیم) حسب امر مبارک یک نفر را مخصوص این کار روانه تبریز ساخت و به سلیمان خان امر شد به طبق دستوری که آقا میرزا موسی به رسول مذکور دهد اجساد مطهره را به امانت تسلیم وی داده به اتفاق یک نفر امین دیگر به طهران ارسال دارد زیرا که حضرت نقطه اولی چون در تحت حکم غلامان دولتی به عزم آذربایجان از حوالی ری می گذشتند همین که گند شاهزاده عبدالعظیم مرئی گشت صورت زیارت غرائی در حق امامزاده مذکور صادر نموده به میرزا سلیمان قلی خطیب دادند تا با جمعی از احباب به بقعه رفته تلاوت کنند و در اواخر زیارت این مضمون مرقوم بود: ای کاش هیکل مرا پس از صعودم به افق ابھی در

---

شنیده شد در موقعی که جسد حاجی اسدالله فرهادی شهید را از زندان طهران بیرون آورد و دوستان و آشنايان قزوین به سوی بقعه عبدالعظیم می بردند ملا محمد بن ملا تقی برغانی مقتول آگاه شده ممانعت کرد و عاقبت در جوار بقعه بی بی زیله دفن نمودند.

سمندر

مضمون مقاله آقا محمد مصطفی بغدادی چنین است: شیخ صالح کریمی در میدان که وسط طهران واقع است شهید گشت و ما دو روز قبل از شهادتش از طهران خارج شده به بغداد برگشتم.

ارض ری جوار حیب برسانند. عین عبارات مبارکه در اواخر زیارت مذکوره چنین است: «فَالِّيْكَ اشْكُو مِنْ حَالِيْ بَيْنِي وَ بَيْنَ زَيَارَتِكَ وَ الْوَرَودِ عَلَى بَسَاطِ عَزَّتِكَ فَوَاللَّذِي رُوحِي يَدِيهِ لَوْ مُلْكِنِي اللَّهُ مَا عَلَى الْأَرْضِ كُلُّهَا لِرَضِيَتِي بَانِ اعْطِيَ وَ ادْخُلْ حَرَمَكَ لَأَنَّهُ قَطْعَةٌ مِنْ رُوْضَاتِ الْجَنَانِ وَ يَجْرِي فِي حُكْمِهَا حُكْمُ وَادِيِ الْمَقْدَسِ فِي الْبَقْعَةِ الْمَبَارَكَةِ مِنْ نَظَرِ الْبَيْانِ إِلَى حُكْمِ الْبَيْانِ وَلَكِنَّ اللَّهَ شَاهِدٌ عَلَى بَانِي عَلَى مُتَهَّيِّجِي جَهْدِي رَغْبَتِي فِيْكَ وَ مَا اسْتَطَعْتُ»<sup>۱۷</sup>. وَ بِهِ اِيْنَ جَهْتِ اِمْرِ اَبَهِي صَدُورِي يَافَتْ كَهْ جَسَدِ مَبَارَكَ رَادِرَ آنَّ حَوَالَيِّ بِهِ خَاكَ سَپَارَنَدَ وَ مِنْ دِرْ مَوْقِعِي كَهْ مَأْمُورِينَ بِهِ طَهْرَانَ وَارِدَ شَدَنَدَ حَاضِرِي بُودَهْ مُلْتَفِتَ شَدَمَ كَهْ چُونَ باَ آقاً مَيرَزاً اَحْمَدَ كَاتِبَ (مَلاً عبدُ الْكَرِيمَ قَزوِينِي) بِهِ نَحْوِي تَكْلِيمَ كَرَدَنَدَ رَنْگَ چَهْرَهُ وَيِّ اِزْ شَدَتْ حَزَنَ تَغِيرَ نَمُودَ وَلِيَ مِنْ هَرَگَزَ اِسْرَارَ مَهْمَهَ رَاِزَ آقاً مَيرَزاً اَحْمَدَ اِسْتَفْسَارَ نَمِيَ كَرَدَمَ وَ اوَّلَ خَوَدَ آنَّجَهَ رَاِ صَلَاحَ مِيَ دَانَسَتْ بِيَانَ مِنْ نَمُودَ وَ آنَّ رُوزَ بِرْفَيِ اِزْ اِيَامَ زَمَسْتَانَ بُودَ وَ مَيرَزاً اَحْمَدَ فِي الْحَالِ مَكْتُوبِي بِهِ مِنْ دَادَ كَهْ بِهِ جَنَابَ كَلِيمَ دَادَهْ جَوَابَ بَكِيرَمَ . پَسَ بِهِ سَرْعَتَ رَفَتَهْ مَكْتُوبَ رَاِ دَادَهْ جَوَابَ بَرَدَمَ وَ لِسَانَهُ هَمَ فَرَمَوْدَنَدَ كَهْ آقاً مَيرَزاً اَحْمَدَ دِرْ وَقْتَ غَرَوبَ آفَابَ درْ بَابَ كَارَوانَسَراً مَنْتَظَرَ مِنْ باَشَدَ وَ مَيرَزاً اَحْمَدَ بِهِ مِنْ گَفَتْ كَهْ اِمْشَبَ دِرْ حَجَرَهَ بِهِ حَالَ خَوَدَ بُودَهْ مَنْتَظَرَ مِنْ مَباشَ وَ فَرَداً هَنَگَامَ صَبَحَ خَواهِمَ آمَدَ وَ مِنْ شَبَ رَاِ بِهِ پَيَانَ رَسَانَدَمَ تَاِ مَيرَزاً اَحْمَدَ بِهِ وَقْتَ صَبَحَ دِرْ حَالَيِّ كَهْ آثارَ حَزَنَ دِرْ سِيَماَيشَ نَمَيَانَ بُودَ يَامَدَ وَ بِرَايِمَ چَنِينَ حَكَایَتَ نَمُودَ كَهْ مَسَافِرَ جَدِيدَ الْوَرَودَ رَوزَ گَذَشَتَهَ چَنَدِيَ قَبْلَ حَسَبَ اِمْرِ اَقْدَسِ اَبَهِي بِرَايِ حَمَلَ جَسَدَ اَطْهَرَ اَعْلَى بِهِ طَهْرَانَ بِهِ اَرْضَ تَاِ رَفَتَ وَ دِيَرَوْزَ بَاِ جَسَدِ مَبَارَكَ وَارِدَ بَقْعَهَ اِمامَزادَهَ حَسَنَ شَدَ وَ فِي الْحَالِ نَزَدَ مِنْ آمَدَهَ خَبَرَ دَادَ وَ مِنْ بِهِ جَنَابَ كَلِيمَ اَطْلَاعَ دَادَمَ وَ دِيشَبَ بِهِ اَتَّفَاقَ رَفَتَيِمَ وَ مَسَافِرَ مَذَكُورَ وَ رَفِيقَشَ رَاِ رَوَانَهَ دَرَوَازَهَ قَزوِينَ نَمُودَيِمَ كَهْ دِرْ كَارَوانَسَرَایِ خَارِجَ شَهَرَ مَنْزَلَ گَرَفَتَنَدَ وَ ما اَمَانَتَ مَطَهَرَ رَاِ بِهِ جَائِيَ كَهْ بَاِسَتَى بِرَسَانِيَمَ حَمَلَ وَ نَقْلَ نَمُودَيِمَ وَ نَوْعَيِ تَرْتِيبَ دَادِيَمَ كَهْ اَحْدَى رَاِزَ آنَّ اَطْلَاعَيِ نِيَسَتَ وَ بَهِ نَخْواهِنَدَ بَرَدَ جَزَ آنَكَهَ بِهِ اَتَّفَاقَ جَنَابَ كَلِيمَ رَفَتَهْ نَشَانَ دَهِيمَ وَ پَرَسِشَ اِزَ آنَّ بِرَايِ اَحْدَى جَائزَ نِيَسَتَ تَاِ وَقْتَى كَهْ حَقَّ آنَ رَاِ ظَاهِرَ فَرَمَيَدَ وَ مَيرَزاً يَحِيَيِ درَ آنَّ وَقْتَ مَقِيمَ تَاِكَرَ نُورَ بُودَ وَ اِزَ جَرِيانَ اَمُورَ مَذَكُورَهَ خَبَرَ نَدَاشَتَ وَ گَمَانَ بَرَدَ كَهْ اَمَانَتَ مَطَهَرَهَ درَ چَشَمَهَ عَلَى مَسْتَورَ وَ مَخْزُونَ اِسْتَ»<sup>۱۸</sup> اَنَهَى.

و تفصیل اوضاع نقاط متعده و کیفیت نقل های بی در بی جسد اعلی را که برای احتیاط از اطلاع اعداء صورت بست و نیز اماکن مربوطه به واقعاتی که بعد از شهادت کبری واقع شد چون متعلق به دوره بعد می باشد در بخش ششم می آوریم.

واز جمله محال قریب طهران که در آن واقعات تاریخیه روی داد **قریه کناره گرد و کلین** است که مدت اقامت حضرت و واقعات آن ایام را در طی بخش متقدم آوردیم.

واز مضافات طهران **اشتهااد** به شهرت نام **شیخ ابو تواب**<sup>۱</sup> مشهور گردید و او تحصیلات علوم ادبیه و عقلیه و نقلیه را در بلاد ایران خصوصاً در خراسان تمام کرد و بالاخره در کربلا نزد حاجی سید کاظم رشتی معارف حقیقیه الهیه را تکمیل نمود و در آنجا اقامت جسته با کمال قناعت و عفاف معاش نموده شب و روز به صوم و صلوة و طاعات و عبادات اشتغال ورزیده به تصفیه باطن و ترقیات روحیه و غور در علوم الهیه و تبیین حقایق پرداخت. آورده اند که اوقات فراغت را در تأليف و تصنیف صرف نمود و کتابخانه کاملی داشت که یک قسمت از آن را در اسفار بعیده با خود می برد و بالجمله از اعاظم علماء فقهه و کلام و حکمت و از خواص اصحاب سید رشتی شد و سالها در مشهد و خراسان زیسته خواهر ملاحسین بشویه را به حالت نکاح گرفت ولی غالباً به نوع مذکور در کربلا اقامت یافت و به واسطه ملا علی بسطامی به مفخرت عرفان و ایمان بدیع فائز گردید و گرچه در اوائل ملاحظه و احتیاط کرد ولی اندک آتش عشق چنان در قلبش شعله برافروخت که تمامت سبحات و شئون

[۳۶]

اشتهاادش مشرق و آن آفاب  
عالی ماند او نامد به دهر  
معتکف بودی به ارض نیسوا  
از حروف حی رب اعلاء  
در ره حق جورها دید از خسان  
در بدشت او همراه شمس جهان  
هر که سائل می شد از رب و دود  
همسفر بد با شاهنشاه بهاء

میدرخشیدی همی خلف سحاب  
روشنی بخشید بر هامون و شهر  
داشتی از عشق حق چون نی نسوا  
بود و مرأت فیوضات بهاء  
دم بدم افزود بر صبر کران  
بود و شد نامش لسان الله بیان  
بر لسان الله محول می نمود  
حرمت وی داشتی آن مقتدا

متنی ذیع کاشانی

عرضیات را بسوخت و عنان اختیار از دستش برپود به درجه ای که هرگاه آیات و مناجات حضرت را تلاوت می نمودند قطرات اشگ از دیدگانش حاری شده از محاسنش می ریخت و علی ملا الاشهاد به تبلیغ و نشر امر پرداخت و بعد از مراجعت از کربلا به ایران پیوسته به استفاضه از انوار اقدس ابھی فائز گردید و در بدشت و مازندران چنانکه در بخش سابق ذکر نمودیم ملازمت موکب مبارک و مأموریت های مهمه یافت و بعد از واقعه قلعه طبرسی و شهادت جمعی کثیر از متقدّمین مؤمنین به کربلا برگشته ساکن گردید و در جوار صحن عبّاسی به شغل تعلیم اطفال اشتغال گرفت و ما تتمه احوالش را در بخش ششم می آوریم.

## عراق عرب، ارض العین

چنانچه به نوع تفصیل نگاشتیم و میبن و روشن داشتیم در ایام حاجی سید کاظم محل اجتماع و توجه علماء و برگزیدگان شیخیه کربلا بود و چنین عقیده داشتند که ظهور مواعید مؤثره به زمانی نزدیک در آن حدود واقع گردد و بساط مخالفین و عاملین به ظن و اجتهاد در هم پیچیده شود و بعد از وفات سید آنان که به شیراز رفته ایمان به حضرت باب آوردند هر چند غالباً ایرانی الاصل بودند ولی سکونت در عراق داشته از آنجا رهسپار خدمت حضرت شده مراجعت کرده نشر امر نمودند و لذا امر بدیع با اینکه در ایران پدید آمد کمال ارتباط به کربلا داشت.

در ایامی که حضرت برای زیارت بقاع متبرکه ائمه متوقف در کربلا بودند جمعی از سکنه به زیارت رسیده منجب گشتند و بعداً چون عله ای از حروف حی و متقدمین اصحاب عودت به کربلا و ذهاب و ایاب نموده بساط تبلیغ گستردن گروهی از اعراب و ایرانیان در کربلا و بغداد و کاظمین و غیره ما به مفخرت ایمان رسیدند و هنگامی که حضرت عازم حج شدند بشارت ظهور در مکه و ورود به کربلا و تحقق مواعید داده امر به اجتماع در آنجا نمودند چنانکه در برخی از توقعات مبارکه چنین مسطور است:

و ان في هذا الشهـر قد قضـى ما وـعـدـ رـيـكـ كلـ صـغـيرـ وـ كـبـيرـ وـ آنـ سـيـظـهـرـ عـلـىـ الـأـرـضـ المـقـدـسـةـ  
عـلـىـ كـلـمـةـ الـتـيـ يـنـفـطـرـ عـنـهـ ماـ فـيـ السـمـوـاتـ وـ ماـ فـيـ الـأـرـضـ فـاصـطـبـرـ (الـقـوـلـهـ) وـ آنـ القـائـمـ بالـحـقـ  
قـائـمـ بـالـقـسـطـ يـظـهـرـ مـنـ مـكـةـ (الـقـوـلـهـ) انـ اـنـصـرـ قـائـمـ الـذـيـ اـنـتـ تـرـيـدـهـ مـعـ الـذـينـ يـرـيدـونـهـ مـنـ كـلـ  
طـرفـ بـعـيدـ وـ لـاـ تـفـسـدـنـ فـيـ الـأـرـضـ فـانـ عـلـىـ ظـهـرـ اـرـضـ الـكـوـفـةـ يـظـهـرـ اـمـرـ بدـيـعـ. الـقـوـلـهـ آخـرـ الـيـانـاتـ.

و بدین موجب جمعی از مؤمنین و محیین در کربلا مجتمع شدند و در عراق صوت و صیت این امر منتشر گشت و به دوستی یا دشمنی اقوالی مابین مردم اشتهر یافت و شیخ محمد حسن نجفی و جماعت مجتهدین از طرفی و ملا حسن گوهر و میرزا محیط و سید علی کرمانی و دیگر اکابر و اصغر شیخیه از جانبی دیگر با ملا علی سلطانی و فرّة العین و غیره ما معارضت نمودند و آن دو را حاکم کربلا به امر والی بغداد توقيف و تبعید کرد و بليات و تعرضاً

خارجیه و اختلافات و افتتانات داخلیه حادث گردید. و در آن ایام پادشاه عثمانی سلطان عبدالجید خان و والی بغداد نجیب پاشا بود و توقيعی را که از قلم حضرت در بوشهر برای سلطان و والی صادر شد در بخش سابق ثبت نمودیم و شرح واقعات مذکوره در بخش گذشته و هم درین بخش ضمنن ییان احوال جنابان ملاً علی و قرآن‌العین و غيرهما مسطور است.

واز اشهر مجتهدین ایرانی در عراق **شيخ محمد حسن نجفی المسكن** و المدفن فقیه اعلم و رئیس اعظم فرقه امامیه در عصر خود بود و تحصیلات عمدی اش در فقه نزد شیخ جعفر عرب شده از او اجازه اجتهداد و افقاء یافت و پس از فوت آقا سید ابراهیم شهری قزوینی در کربلا مسند مستقل فقاهت به او تعلق یافت و در نجف مرکز عظیم تدریس و مرجعیت اجتهداد تأسیس نموده قریب هزار تن از فقهاء و طلاب به محضر درش حاضر می‌شدند و کتابخانه عظیم با تجمل و ثروت کثیره بیاندوخت. مشربش فقاهت صرفه بود و نسبت به علوم عقلیه و حکما و متکلمین و امثالهم غایت انکار و عناد بنمود و حتی تحصیل علم اصول الفقه را که متأخرین از مجتهدین به مسائل عقلیه آمیختند محروم شمرد و این عبارت از او مشهور است که مکرراً می‌گفت: «والله ما بعث محمد بن عبدالله الا لابطال الحکمة» و شیخ احسانی و سید رشتی را تکفیر کرد و نوبتی در ایام افادت سید چون علماء شیخیه صورت زیارت مشهوره حضرت علی امیرالمؤمنین را بر مشهد مقدسش یا ویختند که این فقره در آن مسطور است: «السلام عليك يا متزل المن و السلوى» فرمان داد تا آن جمله را از صورت زیارت حکم و محو کردند و سید رشتی خبر یافت و با اصحابش گاه بی گاه همی وی را نکوهش کردند و ملامت نمودند که چگونه در آثار مرویه و کلمات واردۀ از ائمه هدی حسب رأی و اجتهداد خود محو و اثبات می نماید چنان که ناچار شده به اصحاب خود امر نمود فقره مذکوره را در جایش نوشتند.

واز تألیفات مشهوره اش کتاب جواهر الكلام فی شرح کتاب شرائع الاسلام است که در فقه استدلالی اسلامی به طریق امامی از طهارت تأدیات در بیست و پنج مجلد نوشته و شهرت بلیغه حاصل کرد و به آن افتخار و میاهات یافت. آورده اند که نوبتی از نجف به کربلا برای اداء زیارت مخصوصه رفت و در آنجا با ملاً آقای دریندی از مجتهدین مشهور ملاقات و مصاحبه نمود و در اثناء مکالمه متفاخرًا بد و گفت من کتاب جواهر الكلام را در غایت تمامیت و استحکام نوشته ام و ملاً آقابی تأمل چنین گفت: «امثال این جواهر در خزانه ما بسیار است»

(خزانه نام کتابی است که ملا آقا در فقه نوشت). و سه مجلد از مجلدات جواهر الکلام در بیان عبادات است و شیخ خود حال کثرت و طول عبادت نداشت و در صلوات فقط فرائض را به غایت سرعت و خفت ادا می کرد و همین که سر از سجدۀ اخیره بر می داشت بی درنگ سبجه را بدست گرفته دانه ها را گردانده در فکر امور ریاستیه و مسائل فقهیه و غیرها فرو می رفت چنانچه لعب به سبجه به نظر می آمد و از حالت حضور قلب و تضرع و تبلّ بی بهره ماند. و نیز در دادن اجازه اجتهداد به طالیین چندان مساهله کرد که بسیاری از اشخاص بی علم از او اجازه گرفته در بلاد متعددۀ ایران مستند افقاء گسترده ریاست دینیه یافته حکمرانی شدند و حکایتی در این خصوص میرزا محمد بن سلیمان تنکابنی مؤلف کتاب قصص العلماء یکی از مجتهدین و تلامذۀ او نگاشت که خلاصه اش چنین است: حاجی شیخ مهدی کجوری از تلامذۀ آقا سید ابراهیم قزوینی مجتهد شهر ساکن کربلا از استاد خود اجازه اجتهداد گرفت و در شیراز رحل اقامت اندخته خواست مستند افادت بگسترد ولی شیرازیان به شیخ محمد حسن اعتقاد داشتند و ملاّی قلیل العلم دست نشانده وی را به موجب تکرر مراслه و مساعدتش به ملاّتی و ریاست دینیه بلد برگزیدند. لاسیما چون حاجی شیخ کجوری کتاب اشارات حاجی محمد ابراهیم کلباسی را تدریس کرد و جواهر الکلام شیخ را به معرض تدریس و مباحثه نیاورد بیشتر مورد بی اعتنایی اش واقع گشته از نفوذ بین اهالی شیراز محروم ماند و ناچار از استاد مذکور توقع و خواهش اخذ توصیه و اجازه از شیخ در حق خود نمود و آقا سید ابراهیم با همه رفعت مقام علمیش خواهش حاجی کجوری را به وی اظهار کرد و او نپذیرفته به عندری شرعی بهانه جسته چنین گفت که شما یک شاهد برای شیخ کجوری هستید و شاهدی دیگر هم لازم است که شهادت بر استجماع شرائط اجتهداد در حق وی دهد تا اجازه و توصیه صادر نمایم و آقا سید ابراهیم سکوت اختیار کرده از اظهار و استدعای خویش پشمیان گردید و چندی از این واقعه گذشت و یکی از شیرازیان اختیار خانه ای را که در جوار خانه متعلق به شیخ محمد حسن در کربلا داشت به حاجی شیخ مهدی واگذاشت و او به استاد خود تفویض نمود و شیخ محمد حسن از آن معامله خبر یافت و به کربلا رفته از سید خواهش کرده خانه را خرید و ضمیمه خانه خود نموده وسعت داد و بی درنگ اجازه و توصیه مؤکدی در حق حاجی شیخ کجوری نوشه به شیراز فرستاد و شاهد دوم ضرورت حاصل نکرد. و مؤلف قصص العلماء در باب عمل مذکور چنین نوشت ما مأموریم افعال مسلم را حمل بر صحت نمائیم.

و ما شرح اعمال سوء شیخ را در باب این امر و نسبت به ثانی من آمن در بخش سابق آورده‌یم و او به سال ۱۲۶۸ در سنّ قریب به هفتاد در نجف در گذشت و ذکر نام و سوء انجامش در آثار الٰیه مسطور است منها قوله الاقدس الابهی: «وَ اذْكُرُوا الشِّيْخَ الَّذِي سُمِّيَ بِمُحَمَّدٍ قَبْلَ حَسْنٍ وَ كَانَ مِنْ اعْلَمِ الْعُلَمَاءِ فِي عَصْرِهِ لَمَّا ظَهَرَ الْحَقُّ أَعْرَضَ عَنْهُ هُوَ وَ امْثَالُهُ وَ اقْبَلَ إِلَى اللَّهِ مِنْ يَنْفِيَ الْقَمْحَ وَ الشَّعِيرَ وَ كَانَ يَكْتُبُ عَلَى زَعْمِهِ أَحْكَامَ اللَّهِ فِي الْلَّيلِ وَ النَّهَارِ وَ لِمَا اتَّى الْمُخْتَارُ مَا نَفَعَهُ حَرْفٌ مِنْهَا لَوْ نَفَعَهُ لَمْ يَعْرَضْ عَنْ وَجْهِهِ بِهِ اتَّارَتْ وَجْهَهُ بِهِ الْمُقْرَّبِينَ».

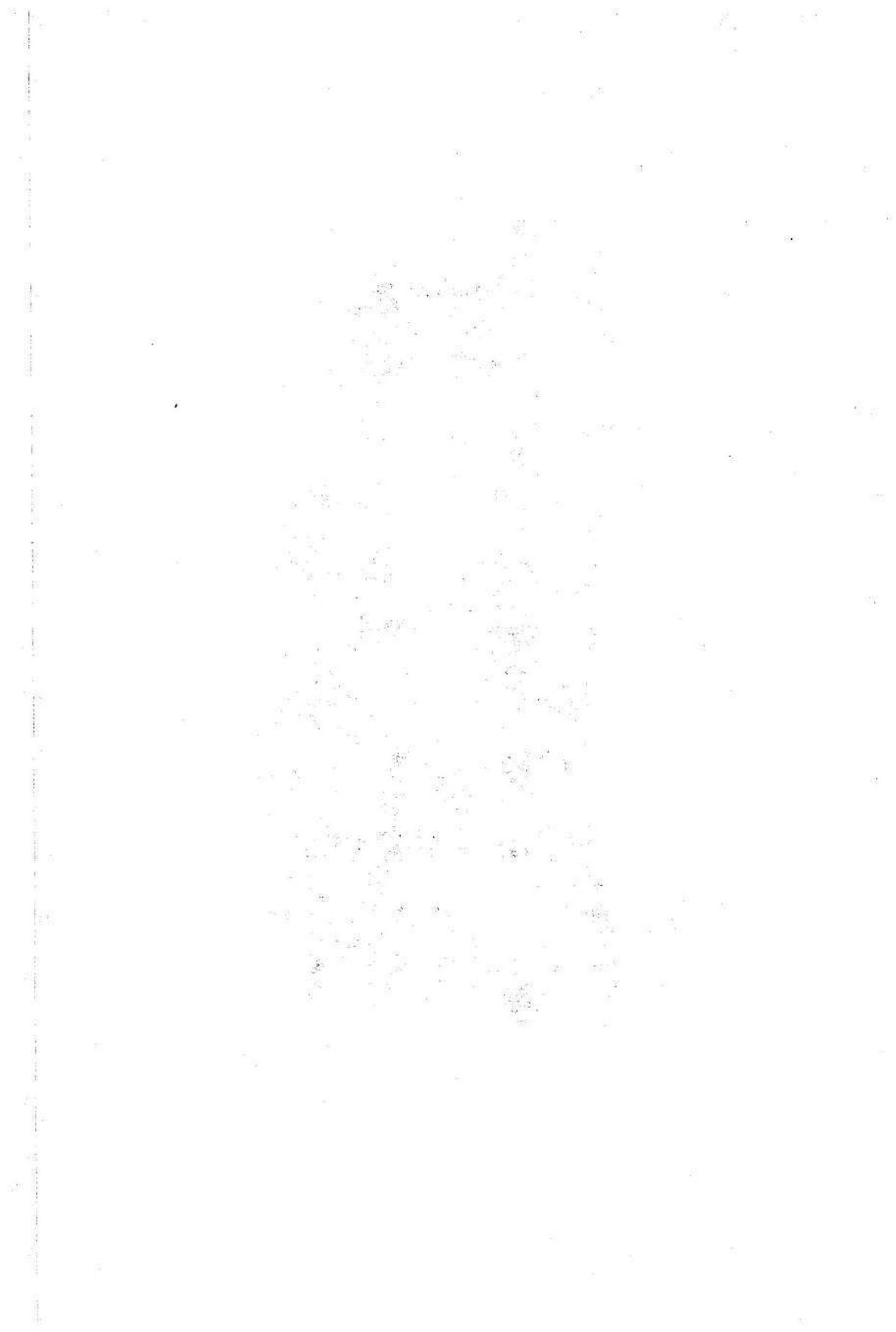
## واز اشهر بایان ساکن عراق حاجی سید جواد طباطبائی کربلاجی<sup>۱</sup> نواده آقا سید مهدی بحرالعلوم و بیست و چهارمین اخلاق اعقاب سید الساجدین ولادت و نشو و نمایش در کربلا

احاجی سید جواد فرمود چون مرحوم ملاً علی بسطامی به سال ۱۲۶۰ هجری از شیراز به کربلا برگشت و بشارت به ظهور باب بدون تعین اسم داد و از این رو هیجان و ولوله در اهالی افتاد در آن حال روزی جناب ملاً علی را به بیت خود دعوت نمود و تنها برایم بیت ما که در جوار تربت مبارکه حسینیه است نشستیم و از هر طرف در این حادثه بدیعه صحبت داشتیم با وجود سابقه معرفت و استحکام روابط محبت هرچه خواستم از بیانات مستفاد دارم که باب کیست ممکن نشد و از ذکر اسم اباء فرمود. اخیراً عرصه بر من تنگ شد با مزاحی به جد آمیخته دو بازوی جناب ملاً علی را گرفتم و به قوت او را به دیوار کوییدم و به مطایه و تصریغ گفتم تو را می کشم جناب ملاً علی آخر نمی فرمائی که این حضرت کیست؟ تکلیف ما چیست؟ جناب ملاً علی با صوتی دقیق فرمود جناب سید جواد نهی است. تو از اهل علمی از ذکر اسم نهی فرموده‌اند. ما هر دو در این حال که ناگاه در اثناء کلام بر لسان ملاً علی جاری شد که آن حضرت یعنی باب فرمودند از مراسلات من در کربلا نزد هر کس هست به شیراز بفرستید از شنیدن این کلام با آن که به غایت دور می نمود خیال آن حضرت کالبریق الخاطف به خاطر گذشت. با خود گفتم از کجا که آن حضرت نباشد. فوراً از بام به پائین دویدم و مراسلاتی را که از آن حضرت در محفظه داشتم گرفتم و به بام برآمدم. چون چشم ملاً علی به مهر مبارک افتاد گریه بر او غالب شد و مرا گریه نیز فراگرفت هر دو می گرسیتم و جناب ملاً علی متصل در عنین بکامی فرمود جناب آقا سید جواد من اسم مبارک را به شما نگفتم ذکر اسم مبارک نهی است البته اسم حضرت را نزد احدی اظهار ندارید.

و حاجی سید جواد می فرمود مرا داعیه شوق آن حضرت دامن گیر شد و با آنکه آن حضرت صریحاً جمیع احتجاء را از توجه به شیراز نهی فرموده بودند روز به روز دواعی تشرف به لقاء از دیاد می یافت تا به حدی که دیگر صبر نتوانستم و بر مسافرت به شیراز عزیمت نمودم و بر وقق مسلک فقها برای اینکه مخالفت امر من له الامر ننموده باشم حیلی شرعی یافتم و آن این بود که تیت عزیمت به شیراز را به تیت مسافرت بوشهر تبدیل کردم به این قصد که به بوشهر سفر کنم و از بوشهر عریضه به حضور حضرت معروض دارم و طلب اذن نمایم غالباً در این صورت از اذن محروم نگردم و به این موجب عزیمت بوشهر نمودم و به احتجاء و بنی اعمام و اهل بیت از قصد مسافرت بوشهر اطلاع دادم و در صدد تهیه سفر برآمدم تا آنکه کارها درست شد و روز مسافرت و وداع با



جناب حاجی سید جواد کربلائی



اقارب و دوستان فرا رسید. مرحوم حاجی سید جواد می فرمود که از جمله آیاتی که در این ایام وقوع یافت این آیت غریبه بود که مردی هندی از اهل تجربه و عبادت در مسجدی از مساجد تربت حسینیه نزدیک بیست ما سکونت داشت و او را به زبان هندی صائنان می خواندند و جمعی از اهل علم به او ارادت داشتند و از صحبتش بهره یاب می گشتند و بعضی هم به او نسبت های دادند. یکی می گفت دارای علم غیبی است دیگری می گفت دارای اکسیر است و او حالاتی متفاوت داشت: گاهی در حال صحو و شگفتگی بود و با هر که به زیارتش می رفت تکلم می نمود و وقتی در حال مراقبه و فنگر بود و با احدی گفتگو نمی کرد. من نیز یکی از کسانی بودم که با اوی معرفت داشتم و گاهی از صحبتش بهره مند می گشتم و بالجمله چون یوم رحلت و مسافرت رسید اقارب و دوستان برای وداع مجمع شده بودند معدترخت خواستم که قلیانی صرف نموده تا من با صائنان وداع کرده مراجعت نمایم. باری چون به مسجد در آمدم صائنان در حال مراقبه بود. چاره ندیدم جز آن که قلم گرفته بر رقعه‌ای نوشتم جناب صائنان من عزیمت بوشهر نموده ام و اینک مسافر متوقّم از دعا فراموش ننمایند و رقه را نزد او نهادم صائنان رقه را برداشت و در آن نظر نمود و به اشارت قلم طلبید. قلمدان را نزد او گذاشت. شروع نمود در ظهر ورقه چیزی نوشتن و در اثناء گاهی به من نظر می نمود و اشگ از چشمانتش می ریخت. چون از تحریر فارغ شد رقه را نزد من انداخت و به مراقبه فرو رفت. من رقه را برداشتمن دیدم رقمی چند از ارقام عددیه در دو سطر متوازی نوشته و هر سطر را عدد حاصل موافق رقم نهادم. هر قدر در آن نظر کردم چیزی نفهمیدم افکار ما پریشان و مشوّش کرد زیرا سفری خطیر و مخیف در پیش بود و گمان می رفت که شاید در این سفر خطری مترقب باشد و از آن نهی فرماید. وقت تنگ بود و فرست نظر معدوم مکاری مستعجل و مردم عزیز برای وداع منتظر. چاره نیافرم جز آن که به تربت حسینیه متولّ گردم و لذای بام خانه بر آمدم و روی به قبله دست به دعا بلند نمودم و عرض کردم الها تو می دانی که من در این سفر جز رضای تو نخواهم و مقصدی از خود ندارم و این شخص صائنان را عبدی از عباد صالح تو می دانم و به این جهت به او مجّت دارم نه در فکر اکسیر او هستم و نه در اندیشه جفر او تو را به مظلومیت صاحب این قبه حسین بن علی علیهم السلام عقده این خط را بر من بگشای و مرا بر فهم آن توانا فرما. خلاصه القول در حینی که آن ورق در دست بود و من به تصرّع و ابتهال مشغول در آن مجلدآ نظر کردم دیدم عین همین مطلب را نوشته است که من برای آن قصد مسافرت دارم زیرا ملاحظه شد که در سطر اول آن دو سطر اعدادی رقم نموده که به حساب جمل مهدی موجود می شود و در سطر ثانی نیز اعدادی که علی محمد رب از آن بیرون می آید و صورت سطر اول ۴۰، ۵، ۱۰ [مهدی]، ۶، ۷، ۸، ۴ [موجود] - و سطر ثانی ۷۰، ۳۰، ۱۰ [علی] - ۴۰، ۴، ۴ [محمد] - ۲، ۲۰۰ [رب]. و چون این اعداد به حروف نقل یابد بر این نهج ظاهر می شود "مهدی علی محمد موجود رب" و چون این صورت مکشوف شد از غایت شوق از بام به زیر آمدم و به جانب مسجد دویدم. چون به مسجد در آمدم صائنان نیز از حال مراقبه بیرون آمده بود. سلام کردم و عرض نمودم جناب صائنان من نیز برای همین که نوشته اید عزم مسافرت دارم. صائنان تبسّم نموده و به لهجه هندی فرمود بلی شیراج می رود. معلوم می شود شیراز را اهل هند شیراج تلفظ می نمایند زیرا مخرج حرف زاء ندارند. و بالجمله مرحوم حاجی سید جواد می فرمود مشاهده این حال نه چندان سبب سور و حبور شد که بتوان وصف نمود زیرا من فی المثل به عیال خود ذکر شیراز ننموده بودم تا چه رسد به صائنان. همه گمان می نمودند که من باز قصد حج نموده ام زیرا در سفر سابق که به حج مسافرت کردم از طریق بوشهر بود و شش ماه اقامت من در بوشهر امتداد یافت و جناب حاجی سید جواد به بوشهر وارد شدند و بر خطه

واقع گردید و در عنفوان جوانی به خدمت شیخ احسانی رسید و دوره تحصیلات علوم ادیبی و دینی را نزد علمای اقارب و غیرهم به پایان برد و بالاخره تلمذ نزد سید رشتی اختیار نمود و نیز چند بار به ایران سفر کرده محاضر تدریس بسیاری از علماء و مجتهدین را کاملاً دید و آزموده به وطن برگشت. آنگاه سفری به هند نموده با علماء و دانشمندان معاشرت و مصاحبت جست و از افکار و عقاید متعدد عمیقاً مطلع گردید و مدتی در بمئی زیست و دو سفر حج رفه چندی در مکه اقامت کرد و در مسجد الحرام حوزه درس فراهم داشته جمعی از محضرش استفاده نمودند و بالجمله حاجی سید جواد عالی جلیل القدر و رحیب الصدر جامع علوم عقلیه و نقلیه و مطلع از عقاید و مشارب متعدد و اصل مقامات عالیه باطنیه شد و با اعاظم علماء و ارکان ایران و عراق معاشرت و مصاحبت گرفت و همه از وی کمال تکریم و تجلیل نمودند و با اخلاق شیرین و کلمات دلنشیں و افکار موافق و احوال مرافق با احزاب و فرق ملائم و مؤانس گشت و چنانچه در بخش گذشته آورده‌یم در سفر به شیراز از جهت سابقه موادت و مراودت که با حاجی سید محمد خال اکبر حضرت باب اعظم داشت به خانه اش ورود نموده وی را در صغر سن زیارت کرده از شئون و اطوار بدیعه اش منجذب گشت و نیز در بوشهر مدت شش ماه توقف داشت. در دارالتجاره حضرت زیست و از تعمق در اقوال و احوالش واله و حیران بود و جذب قوهٔ مغناطیسیه محبت‌ش را در قلب خویش پیوسته مشاهده نمود. لذا در هنگامی که ملاً علی بسطامی در کربلا با علماء و فضلاء مناظره و محاجه و تبلیغ امر بدیع کرد حاجی سید جواد مطالب این امر را به واسطه او شنیده مقبل و منجذب گردید و عازم زیارت شده تهیه لوازم سفر نمود تا موقعی که حضرت از سفر حج مراجعت به شیراز گرد بدان سو شافت و به فیض درک لقاء و استماع مطالب آن بزرگوار و ملاقات برخی از

---

مرسومه از بوشهر به شیراز نزول نمودند. می فرمود در شیراز نظر به منع والی از اجتماع به خدمت حضرت حاجی سید علی شهید مقرر فرمودند که نفوس قلیله از معتمدین احباء شب‌ها در بیت حضرت خال حاضر شوند و نقطه اولی جل ذکره از دریچه ای که فیماین بیت حضرت خال و بیت مبارک بود تشریف می آوردند. باری بدین نهج مدتی هر شب به حضور مبارک مشرف می شدیم و پس از صرف شام که به قانون ایرانیان تقریباً سه چهار ساعت از اول شب گذشته شام تناول می نمود حضرت اعلیٰ به بیت خود مراجعت می فرمودند و احباء بعضی در بیت خال و بعضی که ممکن‌شان بود به منزل خود مراجعت نموده استراحت می کردند تا این که جناب آقا سید یحیی دارابی رحمة الله عليه به شیراز وارد شدند و ایشان نیز برین نهج به حضور مبارک در بیت حضرت خال شهید مشرف می گشتد یعنی آن ایام نظر به تعرض حکومت جمیع احباء به حکمت ملاقات می نمودند.

میرزا ابوالفضل گلپایگانی





اصحاب کبار فائز گردید و در آن ایام بود که آقا سید یحیی دارابی به شیراز وارد شد و به دلالت و رهنمائی اش به زیارت حضرت رسیده مشاهده انوار نمود چه او را غایت محترمیت و خصوصیت نزد آن بزرگوار حاصل بود. نبیل زرندی نوشت:

«در توقیعی که برای آن دو سید عالی قدر از قلم اعلی صادر این جمله مسطور است "در ایمان هر مؤمنی بداء ممکن ولی در ایمان وحید اکبر و سید جواد کربلائی انور بداء را راهی نیست".»

و بالجمله حاجی سید جواد چندان در شیراز مانده به صحابت و استفاضه از حضرت ذکرالله الاعظم سرافراز بود که فته برانگیخت و منجر به حبس آن بزرگوار گشت و اصحاب متفرق به دیار اخri شدند و همین که آن مظلوم مهاجرت به اصفهان فرمود سید به کربلا عودت کرده اقامت نموده پیوسته در خطابات و توقعات صادره از قلم اعلی مورد عنایات و مفتخر به ارتباطات مخصوصه گردیده مراسله دوام یافت و با او در برخی از توقعات بث شکوی فرموده اسرار و تأثرات خاطر اظهار نمودند چنانکه این خطاب مسطور است: «ان يا مرآت جودي لاشكون اليك عن كلّ المرايا لأنهم بالوانهم الى ليظرون». و در هنگام وقوع شهادت کبری در کربلا بود و ما تمه احوالش را در بخش ششم می آوریم.

دیگر شیخ سلطان کربلائی آباء و اسلافش از علماء و مشایخ کربلا و خود از تلامذه جانفشن سید رشتی بود و به واسطه ملا علی بسطامی مطلع و منجذب به ظهور حضرت باب گردید [۲۹] و هنگامی که حضرت از سفر حج عودت به شیراز نمودند چنانچه نوشتیم با آقا شیخ حسن زنوزی مذکور وسائل برانگیخته تهیه زاد و راحله دیده خود را به شیراز رساند و از شدت مشقت سفر حین ورود مريض شد و با وجود غليان شوق توانائی رفتن به خانه خال و تشرف به محضر مبارک نيافت و حضرت خود هنگام شی نزد وی رفته قلب مكسور و بدن رنجورش را به ابراز عنایات و ملاطفات شفا بخشیدند و چون ایام تضییقات حاصله از قبل حکمران بود او را مأمور عودت به عراق فرمودند و مصاريف زاد و راحله کرم نمودند. لاجرم شیخ مراجعت به کربلا کرد و نبیل زرندی کیفیت تشرفش را به محضر مولی الانام در آن ایام پرآلام چنین نوشت که: «در شب مذکور حضرت باب اعظم برای مراعات احتیاط دستور دادند که چراغ حجره شیخ را قبلًا خاموش کردند و در تاریکی شب غلام فانوس از جلو

می برد و خود از عقب رفتند و همین که به قرب منزل شیخ رسیدند غلام فانوس را به مسافتی دور گذراند تا احدی مطلع از احوال نگردد. آنگاه به حجره شیخ در آمدند و او را نواش فرمودند». و بالجمله شیخ سلطان در کربلا بود و با اصحاب در نشر و ترویج امر بدیع شرکت نمود و نسبت به قرآن اخلاق و ارادت و فیره یافته نزدش تلمذ و استفاده کرد و در موکب شیخ از عراق به ایران آمد و حسب امرش از همدان به وطن برگشت و هنگام وقوع شهادت کبری در کربلا بود و سال های بعد حیات داشت و ذکری از مآل احوالش در بخش هشتم می آوریم. و از آثار باقیه شیخ سلطان مکتوبی مفصل که در حدود سال ۱۲۶۳ از کربلا برای بایان ایران نوشته از جهت فوائدی که در آن مکنون است بتمامه در این مقام ثبت می نمائیم و هو هذا:

يا ذكر الله تعالى شأنك  
بسم الله الرحمن الرحيم

من العبد الفقير الحقير المعترف بالقصور والتقصير سلطان بن خلف بن الشيخ حسن سلطان اليكم يا معاشر الشيعة من اهل الباب سلام الله عليكم و رحمة الله و بركاته اما بعد فلا يخفى عليكم ايها الاخوان ان من المعلوم الضروري الذى لا يحتاج الى البيان ان العالم في الترقى والمدارك في ازيد ياد والله سبحانه في كل آن و زمان من احداث ابتلاء و امتحان لتريل اهل الباطل من اهل الايمان قال الله تعالى: "و مان كان الله ليذر المؤمنين على ما انتم عليه حتى يميز الخبيث من الطيب" و قال تعالى: "الم احسب الناس ان يتركوا ان يقولوا آمنا و هم لا يفتنون و لقد فتنا الذين من قبلهم فليعلمون الله الذين صدقوا و ليعلمن الكاذبين" فلهذا الامر المحكم صدر ما صدر و وقع ما وقع في هذه السنة في شهر رمضان و الى الان من الاختلاف الشديد في الاقوال و الاعمال و الاعتقادات و الكليات و الجزئيات و سبب ذلك ان الملا احمد حيث سمي نفسه من المصدقين المسلمين لامر الذكر عليه السلام و جلس في بيت باب الله المقدام سلام الله عليه و جعل يفعل فعل المكذبين المنكرين يجمع الناس الذين اقرروا باللسان دون العجان و يصنع لهم القهوة و يأمرهم بشرب الدخان في السر و العلانية و لم يزل على هذا الحال حتى جاء شهر رمضان و اتفق في ليلة منه و هو الثالث و العشرون ان المصدقين كانوا موعدين للافطار و بعد الفراغ منه امر الملا احمد لهم بالقليلان فشرب بعضهم و كان ذلك بحضور رجل من السابعين و هو جناب الملا محمد باقر فهى الجماعة عن شرب الدخان و اكثرهم لا يتهمون فجعل جناب الآخوند يلوم الملا احمد على فعله و الملا احمد يقول انما افعل هذا للثقة فقال له الآخوند انما

التقى تكون من الاغيار و انتم كلكم تدعون التصديق والايمان وليس معكم احد من المنكرين ثم و اى التقى في عدم شرب الدخان و ما معنى التقى و ماحدّها و ان احترام هذا البيت لازم على جميع المؤمنين ولا يجوز فيه شرب الدخان فوصل هذا الخبر الى العيال و الى قرۃ العین فارسلوا اليه يلوموه كثيراً و ينصحوه و يعظوه ان الامر عظيم و الخطب جسيم و انت عنده معرضون و في اللذات الفانية منهمكون و للدخان و القهوات شاربون و لا تقطعون الى الله و لا تسلكون سيله و هو لا يسمع منهم و لا يلتفت اليهم و ظلّ يتهم جناب الآخوند و يقول هو فضحي عند قرۃ العین و عند العيال و لا ارض بعد ذلك يدخل على لانه من المفسدين و صار الملا احمد كلما يتكلّم جناب الآخوند بكلمة يرده ان عرف حققتها ام لم يعرف حتى ان يوماً من الايام كان جناب الآخوند يتكلّم بتزية الامام عليه السلام و يقول لا يجوز الكلام في وصف الامام ابداً لانه عليه السلام حق و ما سواه خلق و لا يعرف الحق بالخلق و لا بالتزية و لا بالمعنى و لا بالاثبات و الملا احمد يقول يعرف بكل الصفات و العلامات فقال له الآخوند ان الامام عليه السلام آية الله و هي لا تعرف لا بالاشارة و لا بنفيها بل بنفسها اعرفوا الله بالله كما قال الذكر عليه السلام في خطبته الغراء و ليعلم الكل بسد السبيل و منع الطريق بالوصول الى شيء من معرفة امامه و ليأخذ الكل نصيبيهم من الباب فقال الملا احمد نعم ان الامام عليه السلام له مقامان مقام الآية و مقام الامامة ففي مقام الآية كما تقول و في مقام الامامة تجري عليه الصفات و الاسماء و الاشارات و عالم الظاهر و عالم الاعراض فقال الآخوند نحن لانفرق بين المقامين و كل منهما عين الآخر كما قال الذكر عليه السلام في حديث الجارية ان مقام امامته عليه السلام لا يفقد مقام بيانه و الملا احمد مصر على الجدال و الرد على جناب الآخوند حتى وصل خبره الى جناب قرۃ العین فارسلت اليه ان الواجب عليك احترام جناب الآخوند و القبول منه لانه من السابقين و لا يقول الا الحق و ملا احمد لا يقبل شيئاً مما تقول فطلبته و احضرته و اقامت عليه الحجّة و خصمته بان الملا محمد باقر هو و ما يقول حق و صدق و اذا خرج من عندها يرجع كما كان و لا يزداد الا عتوا و نفوراً و بينما هو وهي في هذا الحال من الجدال و القيل و القال.

اذا وردت علينا كتابات و توقعات من الذكر عليه السلام في حق جناب قرۃ العین قرۃ عینه عليه السلام و منها ما يدل على درجات عالية و مقامات شريفة و انا اذكر لكم بعض الفقرات منها ليكن عندكم معلوم قال عليه السلام قل ان رجال تلك الفتنة لا يلتفتوا بما عملوا و ان احدى من المؤمنات قد ابطلت حكمهم في صحف ثلاثة قل ان حرف ا منها يكفيهم الى يوم القيمة و قال (ع) قل انها امرأة آمنت بربها و انتقت عن الشهوات و كانت من القانتين قل اللهم ارحم من اتبعها في

حكمك والعن من جحدها في وعدك فأنها آمنت بذكر اسم ربك قبل المؤمنات و أنها كانت من الخاشعين وقد كان نزلت قبل هذه التوقيعات كلمات في حقها من الذكر عليه السلام في جواب مسأളتها وهي و ان ما ذكرت تلقاء وجهك كلمة قد اجبتها لما سألت من عندك فالهمها يا الهى حكمك ما انت اهله و اعصمها من كل شر ما احاط علمك و منها قوله عليه السلام: «و استلک اللہم يا الهی ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان ترحم بحقہم تلک الورقة المطهرة من اشارات الباطلة و کید اهل الباطل و الفتنة و انزل اللہم علی قلوب ذوی قرباتها کلمة العفو و الرحمة لثلا تری فی شأن منهم اذیة و لا تسمع منهم کلمة بعيدة و ارحم اللہم من اراد حکمک فیها و اخذل اللہم من اراد سخطک فی حقہا». و الحقیر لما رأیت هذه التوقيعات الشريفة و عرفت بعض ما فيها رأیت انه يجب على الاخذ عنها و الرد إليها و القول بقولها و التسلیم لامرها و انا كنت سابقاً قبل نزول التوقيعات اسعم عنهم تنقل بعض البيانات الشريفة الغربية و المعانی البدیعة و اعترف لهم بالفضل الا انی كنت غالباً عن عظمة الامر و ما تنبهت الا بعد نزول التوقيعات فصرت في بعض الاوقات اطلب الاذن منهم بالحضور عندهم و اسعم منهم بعض البيانات البدیعة العالية الرفيعة فرأيتها بحراً ذاخراً موجاً عميقاً لا قعر له و لا ساحل تحیر الافتدة و القلوب من رشحات طفحه و ينبع نبات اراضي الكينونات المستعدة لقبول الفيوضات من قطرات فيه و تندک جبال الانیات عند سطوع تلك اللمعات و ظهور تلك الاشرافات من تلك البيانات الشريفة و انا اشهد الله و اولیائه باتی من ذ عرفتهم الى الان بالمعرفة القشرية لا الحقيقة لان محلها الفؤاد و انا لست من اهل ذلك الاستعداد ما سمعت عنهم ولا رأیت الا حقاً و خيراً و صدقأً في الاقوال والاعمال والحركات والسكنات والسلووات والمعاشرات و في الاحوال و الحالات و الحب في الله و البغض في الله و تدعوا الى الله وحده و تأمربالانقطاع اليه و الاعراض عما سواه و الدخول في لجة الاحدية و بعد ورود تلك التوقيعات و فيها يقول فلا تقصري في ترويجه و نصرته و انت مأمونة عليها وليس للظالمين عليك يد طويلاً قالـت ان الذکر عليه السلام لا يريد من هذا الترويـج الا ترويـج امرـ السابقـين و النـصرـة له فـى شـرحـ مقـامـهـمـ و نـشرـ فـضـائـلـهـمـ و انـهـمـ سـبـلـ الذـکـرـ و اـبـوـابـهـ صـلـوـاتـ اللهـ عـلـيـهـ و عـلـيـهـمـ و لاـيـرـيدـ منـ اـحـدـ الاـ و لاـيـتـهـمـ كماـ قالـ عـلـيـهـ السـلامـ فـىـ التـفسـيرـ المـبارـكـ: «يـاعـبـادـ الرـحـمـنـ لـاتـخـذـواـ الـكـافـرـينـ اوـلـيـاءـ منـ دونـ السـابـقـينـ و لاـيـرـيدـ منـ النـاسـ الاـ مـعـرـفـهـمـ» كـماـ قالـ عـلـيـهـ السـلامـ: «اوـعـجـبـتـ اـنـ جـائـكـمـ الذـکـرـ عـلـىـ نـفـسـ مـاـ فـيـکـمـ لـيـزـكـيـکـمـ و يـعـلـمـکـمـ سـبـلـ السـابـقـينـ و لاـيـرـيدـ الـاـلـاطـاعـةـ لـهـمـ و الاـخـذـ عـنـهـمـ و الرـدـ يـهـمـ» كماـ قالـ عـلـيـهـ السـلامـ: «وـاـنـاـ قـدـ قـدـرـنـاـ بـيـنـکـ و بـيـنـ المـؤـمـنـينـ قـرـیـ ظـاهـرـةـ و قـدـرـنـاـ

فيها السير باذن الله الحق بالحق فليسيرن فيها ليالي و اياماً ناظرين الى الله الحق» الخ. فقامت بامره صلوات الله عليه واظهرت من فضل السابقين الفاً غير معطوفة فسمع الملا احمد و اصحابه شيئاً من تلك البيانات و ردّها بالشتم و السب بلا بينة و لا برهان و انكروا فضل السابقين و اكثروا الطعن فيهم و قاموا معنا في مقام الجدال و اكثروا القيل و القال و قالوا ليس كل من راح الى الشيراز صار من السابقين قلنا نعم كل من راح في تلك الايام التي راحوا بها السابقين لاجل طلب الدين فهو منهم و لهذا لما راحا معهم رجال من اهل كرمان و ما كانوا قاصدين هذا الامر و لما ظهر للسابقين و بلغوه لهما و لم يقبلوا و قالا لا تزيد غير الحاج محمد كريمخان بدلاً عن جناب السيد عليه السلام فاخرجهما من السابقين و ابعدهما و قال لا ول مؤمن به سلام الله عليه: «قل للنفسين السائرین على الارض الخیثة تریدان النفس البعیدة» الخ. و قال ايضاً في السابقين عليه و عليهم السلام: «هذا كتاب في ذكر المقربین الذين آمنوا بذكر اسم ربک قبل الحج». وهذا ظاهر معلوم بأنه ما ظهر الامر لاحد قبل ان يروح سلام الله عليه الى الحج الاللسابقين و ما ظهر لغيرهم الا بواسطتهم ولو لم يروحون الى بلد الامن لم يظهر و لما اراد الله سبحانه اظهار هذا الامر ارسلهم الامام عليه السلام لقوله في التفسير: «انا نحن قد ارسلنا سيارة الجب الى هذا الجب فادلى بنظر الفؤاد دلوه و قال يا بشري هذا غلام». و قوله عليه السلام: «و قد قدر الله ان يتقططه بعض السيارة منكم من كان في ام الكتاب على الحق بالحق في الاجابة على الباب حول الماء سابقاً محموداً». فقال الملا احمد لا يلزم ان يكونوا ايضاً في الرتبة سابقين قلنا ان الذكر عليه السلام قال لهم سابقين و لم يقيد و لم يخصص بوقت دون وقت او بالظاهر دون الباطن او بالتشريع دون التكوين او بالشهادة دون الغيب و قوله صلوت الله عليه عام شامل لجميع ما ذكرنا و ما لم نذكر و نحن ليس لنا ان نخصص كلامه عليه السلام بوجه دون وجه و شيء دون شيءٍ من قبل انفسنا مالم يرد عنه فان ورد قلنا به و ان لم يرد فوجب علينا ان نأخذ كلامه سلام الله عليه على حقيقته و صرافته و ايضاً قال الامام عليه السلام هم القرى الظاهرة بين الذكر عليه السلام و بين المؤمنين بقوله: «و انا نحن قد قدرنا بينك و بين المؤمنين قرى ظاهرة وقدرنا فيها السير باذن الله الحق بالحق فليسيرن بها ليالي و اياماً ناظرين الى الله الحق». ولو لم يكونوا سابقين في التكوين و التشريع لم يكونوا قرى ظاهرة و لم يأمر بالسير فيها و لم يقل ناظرين الى الله الحق ولو لا ان يكونوا كذلك لما قال الامام عليه السلام: «و انا قد جعلنا لكل وجهة و قد قدرنا للسابقين وجهتك». و قال عليه السلام: «و ان لهم في بين يدي وجه ربک جنات تجري من تحتها الانهار وفيها عرش قد استقرت على بحر ثلوج يضاء قل اذا ارفعوا عليها قد وجدوا مالا يحيط به علم

ذلك من فضل الله للسابقين». و هذه الآية الشريفة تدل على ان مقامهم فوق التكوين والتشريع والظاهر والباطن لقوله عليه السلام: «قل اذا رفعوا عليها قد وجدوا ما لا يحيط به علم و الذى لا يحيط به علم هو الغيب قل لا يعلم الغيب الا الله و اما ماسوى ذلك فهو معلوم محاط». فقال الملا احمد الذى يكون كما تقول لا يكون خالياً من العلم و انا ارى انى اعلم منهم قلنا ليس الميزان هذه العلوم و لامدار هذا الامر عليها وقد بين الذكر صلوات الله عليه ان الميزان ليست هي العلم بشيء بل هي الفطرة الخالصة و الحب لله و لا ولائه و التوجه الى الله في فؤاده و حقيقته بلا كيف و الاشارة و لا علم و لا عبارة قال صلوات الله عليه: «فاعلم ان الشرف للإنسان ما كان في حالة على علم بشيء و ان الشرف الاشرف و الكمال الاعظم محو الغير عند طلة رب». وقال عليه السلام: «وانى بعذتك لا اعلم شيئاً من الرسوم ولا ارى لعلها فضلاً عندك لأن مساواك باطل عندك مضمحل لدى وجهك الكريم لأن كل الفضل حبك و حب من حبك و كل الشر سخطك و الظلم لا ولائك». و قال ايضاً سلام الله عليه: «يا اهلى لتشهد ان السائل قد اراد في الجواب سبل المجادلة على شأن القوم و انى ما ارى طرق علمهم من اصطلاح اللغة وتركيب العبارة و تصريف الصيغة و اثبات النتيجة بعد ذكر المقدمتين ولكن لا اعلم ان تلك الآية لما ظهرت في خط الاستواء من شواهد الفطرة يصدقها كل ذي علم بما استقر عنده». وقال عليه السلام: «و انك تعلم ما اردت الجواب لعبد من سبيل الاستدلال بل اشير الى شأن الآيات بوجه الجلال». و الملا احمد لا يؤمن بذلك قال الله تعالى في حقه و حق اصحابه: «ولو جئتم بكل آية لا يؤمنون حتى يروا العذاب الاليم». و بعد ذلك جاء الموت الايض و تمرض فيه رجل من السابقين و هو جناب الملا محمد باقر و كان يأوى في بيته بباب الله المقدم عليه السلام و حيث كان غريباً و ليس عنده من يقوم بخدمته و قد عرفنا شيئاً قليلاً من واجب حقه علينا صرنا الى خدمته في ذلك البيت الشريف في الليل و النهار الى ان عافاه الله سبحانه و له الحمد و كنا ستة نفر و هم جناب الشيخ صالح و السيد هادي و الشيخ رضي و الحاج محمد و الحاج ابراهيم و الحقير و كنا مشغولين بخدمته و بذكر السابقين و نشر فضائلهم و من جملة ما كانوا يقولون ان من اراد معرفة الذكر و ابوابه السابقين سلام الله عليهم اجمعين بالدليل و البرهان و المحدود و الاشارات فقد احتجب بها عن معرفتهم و ان معرفتهم لا تحصل الا في مقام الفؤاد و الدخول في اللغة الاحادية بكشف السحبات و الاشارات و نستدل على ذلك بالدلائل الواضحات و الآيات المحكمات وهي قول الامام عليه السلام: «يا اهل الارض الم تنظروا كيف قد فعلنا على الحق باصحاب السحبات و انا قد رميتمهم بحجارة السجيل من الاشارات اتقوا الله و

ادخلوا الابواب من هذا الباب». اى ادخلوا ابواب الذّكر عليه السلام من هذا الباب اى باب الفؤاد ولجة الاحدية و كشف السبحات و نفي الاشارات و قال ايضاً عليه السلام في عدم معرفة احد بالذكر عليه السلام: «و ان الذين يظنون ان يمسوكم في شيء بشيء من العلم فقد خروا من السماء الى ارض ميتة مجتثة و كان الله على كل شيء شهيداً و ان الله قد جعل ذاتك محسوسة بذواتنا و كيئونتك متلائمة من نور ذات الله القديم ربنا و هو الله كان على كل شيء قديراً. كذلك ابوابه عليه و عليهم السلام حكمهم حكمه و امرهم امره لان ابوابه آياته و علاماته والآية ليست هي الا حكاية «لافق بينك و بينها الا انتم عبادك» كما قال الامام صلوات الله عليه في حقه و حقهم عليه و عليهم السلام: «وليشهد المؤمنون في هذا الباب حكم كل الابواب من الطاعة والمعصية و ليعرف الموحدون عند تجلّي آياته اى ابواب السابقين حق التجريد في لجة الاحدية و ليأخذ الكل حظهم عن هذه الهيكل البشرية فرض الله الممكنة في حق البدائية والختمية». ونحن ما كان لنا قصد في هذا الكلام الا امتثالاً لامر الملك العليم العلام و احياء لبيت باب الله عليه السلام فلما رأى الملا احمد و اصحابه ذلك مثناً قاما معاً في مقام الجدال و اكثروا القيل والقال و بعد ذلك اعتزلوا عنا و صاروا يفترون علينا و يشنعون عند الناس و ينسبون الى الاقوال الباطلة والعقائد الفاسدة و الناس يجيئون عندهنا للتفحص يقولون ان الملا احمد و جماعة معهم ينسبون اليكم انكم تقولون ان الذّكر عليه السلام رب من دون الله و ان بابه و اول مؤمن به جناب آخوند ملاحسين سلام الله عليه هو محمد ابن عبدالله و ان ثانى مؤمن به جناب الملا على سلام الله عليه هو على ابن ابي طالب و ان قرة العين سلام الله عليها هي حقيقة فاطمة و ان السابقين احد عشرهم الائمة عليهم السلام و ان الشيخ والسيد خلقا من فاضل جسم السابقين فلما سمعنا هذه الافتراضات و الزور و البهتان علمتنا انهم سعوا في الارض فساداً بعد اصلاحها فجمعناعهم ليلة في بيت باب الله المقدم عليه السلام لاصلاح هذا الفساد و تبرأ مما اشاروا اليه من الاعتقاد و هم الملا احمد و الملاحسين الخادم في ذلك البيت و السيد كريم و السيد على الخراساني و الحاج صادق و الحاج على الصانع و بعض الجهات الارذال من امثالهم و قلنا لهم يا قوم لم تشيعون الفاحشة في الذين آمنوا بغير ما اكتسبوا و تحملون اثماً كبيراً اتقوا الله و لا تثيروا الفتنة فانها اشد من القتل و ما جمعناكم في هذه الليلة الا لقطع النزاع و رفع الخلاف و نبرأ الى الله من جميع ما اشرتم من الباطل و على تقدير صحة ذلك نستغفر الله العلي المتعال و نريد السكوت بعد هذا المجلس و اطفاء الفتنة فما مضت بعد ذلك الا أيام يسيره اقل من اسبوع و اذا هو قد قام بين اصحابه متزهاً لعيه مبرأ لجيئه و يقول قد نزل الى كتاب من الذّكر عليه السلام و يقول اني انا

الباب و المرجع للناس فأخذ البيعة من اصحابه على ذلك و ظل ينادي ان من لم يدخل الى و يحضر درسي و يأتي بي فهو من الضالين المرتدين فقلنا في انفسنا يا سبحان الله كيف يكون بابا من يدعوا الى غير الله و يريد على ذكر الله صلوات الله عليه كلما نزل في فضل ابوابه و اصفيائه السابقين سلام الله عليهم ثم طلب منا الحضور في درسه فاجنأاه لذلك و حضرنا عنده و قرأنا كتابه و من جملة ما فيه انه عليه السلام يوصيه بالعيال حرم باب الله المقدم عليه السلام خيراً و احساناً ويقول: «واذك في البيت اهلهن وسلم مني عليهم»، وفي كتابه الآخر يقول عليك: «او لا تغفل من ثمرات شجرة العدل ولا حكم اهل البيت و احسن في احكامهن ولا تس امرهن و سلم مني عليهم و قل لتنى احست عملها قد عملت بما ارسلت في سبيل الله». وقد خالف بعد ذلك امره عليه السلام و اساء مع التي احست عملها حرم باب الله الصغير اي التي هي في الحقيقة كبرى لما قصدت حج بيت الله الحرام بعد الاستطاعة و تيسير الامور و معها فرة العين و جاء الميرزا حسن الهندي للمشاريعه و بعث الميرزا محيط يتمنى منهم الدعاء و جاء المكارى لحمل الامتعة والاسباب و اذا بالملا احمد و الملا حسين خادمهما و كم جاهل من الارذال جائوا لمنع العيال فطردوا المكارى و وصل الخبر الى العيال و الى جانب قرة العين فارسلوا خلف الملا احمد و الملا حسين خادمهما و ثم قالوا لماذا هذا المنع فقال الملا حسين لانه قد نزلت في حق الملا احمد آية بأنه المرجع و الباب و لم تستأذنا منه للرواح قالوا ان الله قد اذن لنا و اوجب علينا بقوله: «ولله على الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلاً» و ها نحن قد استطعنا و لا يمكننا التأخير وقال النبي صلى الله عليه و آله: «من استطاع اليه سبيلاً» و لم يحج فليتم اشاء يهودياً و انشاء نصرايناً و انت ليس لك ان تمنع من جميع الجهات خصوصاً حج بيت الله الحرام أرأيت الذي ينهى عبداً اذا صلى اتق الله و افضل ما امرك به ذكر الله صلوات الله عليه بقوله: «و احسن في احكامهن ولا تنس امرهن و سلم مني عليهم» و ها انت قد خالفت امره و اسأت معنا فقال ليس لكم الى ذلك من سبيل و اني لامنكم اشد المنع و استعين عليكم بالاعداء والحكام واسعى بأذية كل من رضى برواحكم و هم فلان و فلان و ذكر جماعة من المؤمنين و قال اخبر الحكم بان عيال السيد مع امرأة يقال لها قرة العين يرتوحون الى الباب لا الى مكة وان فلان هم الذين دعوههم الى الرواح و هم من البالية فغضبوا العيال و قرة العين من كلامه و قالوا اخرج من البيت يا ملعون فانك رجيم بعد ان وعظوه و خوفوه الله و ذكروه و هو لا يرجع عن قصده و لا يرتدع عن غيه و لا يعقل و لا يسمع كان في اذنيه وقرأ فسبوا العيال و شتموهن و تكلموا بالكلام الوعر القبيح قال الملا حسين يا حميراء لاتحرارين الملا احمد و قال الملا احمد

ما خالفت حمراء وها صفرانها فوقعت العيال المكرمة المحترمة مغشياً عليها من عظم ما اصابها من يد هذا الظالم وتمرضت بعد ذلك وامتنعت عن الرواح لامهم الويلات ماذنب هاشم عليها اما كفوا اذا لم يساعدوا ولكن ما كان بداعاً من الا قوام مافعلوا وقد سبّهم آبائهم بمثل مافعلوا وقد امره الذكر عليه السلام ايضاً في كتابه قال: «رب باذني ابن كاظم بالحق وقال وادرس بآيات علم الجلال» و مازراك تربيه بالحق بل بالباطل و لازراك تدرسه بآيات علم الجلال بل بالصرف والنحو واللغة والمنطق وهذه ليست آيات علم الجلال بل آيات علم الفضلال ثم الدرس العالم الذي تأمر الناس باستماعه ايضاً ليس هو من آيات علم الجلال بل من ظواهر كتب البایین المتقدّمين سلام الله عليهمما فقال ان كتبها هي آيات الجلال فنا ان الذكر عليه السلام يقول لبعض الرجال في جوابه ان اتكل على الله وامح الكتب كلها<sup>١</sup> وخذ عطاء ذكر اسم ربک وقال ع: «ولكل من صدق بآياتنا فرض ان يمحو كل ما كتب القوم الا بعضاً من آيات البایین من قبل». حكم البدع ونهي عليه السلام عن التكلم في هذا البعض في شرح اقول الا بالصيغة البدع قال ع: «ومن اراد التكلم في آيات البایین فقد اخذ قطرة من هذا الماء الاحمر وصيغ الكل على تلك الورقة وتكلم هنالك يقال له انسان من حول الباب». فلا يجوز التكلم بها حتى تصيغ بالصيغة البدع اي المعنى الجديد الذي لم يكن قبل ذلك منه شيئاً ابداً كما قال عليه السلام: «قل يا اهل الفرقان فهل تجدون في الكتاب من قبل آية بدعة فما لكم كيف تكفرون

احکم منع از ممارست علوم رسوم معمولة آن ایام و محظوظ کتبی که مشحون از تخیلات فرضیه موهومه هند و یونان و کلده و آشور و ایران و به نام علوم حکمیه متداول بین الانام بود و نیز محظوظ کتب عقائد و احکام جهیله و استدللات جهیله که به نام فقه اجتهادی و اصول الفقه و کلام موجب تفصیع عمر جمعی کثیر گشته و به نام علماء و حکماء مشهور شده بدان فخر و مبهات می نمودند و نیز محظوظ کتب مطلولة مباحث لفظیه فرعیه لغت العرب و هم مسائل مصطلحه منطقیه و امثالها در بیانات و آثار حضرت باب اعظم از تخیلات عاری از افاده حقیقیه و بآن عقیده مشهور و نمایان بودند و بالاخره در کتاب مستطاب بیان قانونی در این خصوص تنظیم فرمودند تا کتب و فیره مذکوره معروفة به نام علم و دین را که توده ای از مصطلحات و تخیلات عاری از افاده حقیقیه و خالی از ثمرات مادیه و معنویه بیش نبودند بلکه موجب انحراف از حقایق اصلیه دینیه و حرمان از ترقیات صوریه و معنویه هر دو گشتند از میان رفته بر جای آنها حقایق ثابت و قوانین صالحه الهیه و علوم مفیده با صبغه بدیعه تأسیس و تنظیم گردد چنان که علوم حقیقیه مفیده را در توقع ملاً باقر حرف حق تبریزی که بنده ای از آن را قبل اثبات نمودیم امر به تعلم فرمودند و هذا عین بیانه الاعز الاعلى: «ولكن تعلم كل علم لتكون يوم ظهوره من اسماء عزه لتصير به دینه».

بِاللَّهِ وَلَا تَشْعُرُونَ» وَقَالَ عَزَّلِيْلَهُ مَنْ نَزَّلَكُمْ فِي الْكِتَابِ بَعْضًا مِنْ آيَاتِ الْقُرْآنِ وَأَنْتُمْ مِنْ قَبْلِ ذَلِكَ حِرْفًا مِنْهُ فِي كِتَابِ لَاتَّدِرُسُونَ» وَلَا يُرِيدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ آيَاتِ الْجَلَالِ إِلَّا آيَاتُ الْبَدِيعِ وَلَا يُرِيدُ مِنْ أَحَدٍ غَيْرَهَا لِقُولِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «وَمَا كُنْتَ فِي شَأْنٍ وَمَا نَحْكُمُ بِحَرْفٍ وَمَا نَلَقَى رُوحاً إِلَّا بَمْرِ بَدِيعٍ وَلِيَسَ الدِّينُ غَيْرَ الْبَدِيعِ». لَأَنَّهُ حَصَرَ الدِّينَ فِيهِ بِقُولِهِ عَزَّلِيْلَهُ مَنْ نَزَّلَ الدِّينَ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنْ آمِنَ بِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَاتَّبَعَ حُكْمَ الْبَدِيعِ مِنْ لَدُنَّ فَاوْلَئِكَ هُمُ الْمُهَتَّدُونَ». وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «وَمَا مِنْ نَفْسٍ قَدْ سَمِعَ حُكْمَ الْبَدِيعِ وَيَرْعَضُ مِنْ حُكْمِ رَبِّ الْأَوَّلِ وَيَحْشُرُ يَوْمَ القيمةِ فِي تَابُوتٍ مِنْ حَدِيدٍ». فَلِمَّا رَأَى هَذَا الرَّجُلُ عَدَمَ قَبُولِنَا لِدُرْسِهِ وَرَدَ عَلَيْهِ وَلَمْ نَكُنْ اتَّبَعْ كُلَّ نَاعِقٍ اجْتَمَعَ هُوَ وَاصْحَابُهُ عَلَيْنَا وَطَرَدُونَا مِنَ الْمَرَاتِ عَدِيدَةٍ وَنَحْنُ نَرْجِعُ إِلَيْهِمْ وَنَعْتَذِرُ مِنْهُمْ فِي كَمَالِ الْخُصُوصَةِ وَالْمَذْلَةِ وَالْمَسْكَنَةِ حَتَّىْ أَنْ بَعْضًا مِنَ قَبْلِ يَدِ الْمَلاَّ أَحْمَدٍ كُلَّ ذَلِكَ امْتَثَالًا لِأَمْرِ الذَّكْرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِيثُ امْرَ باحِيَاءِ بَيْتِ بَابِ الْمَقْدِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِنَجْتَمِعَ هُنَاكَ وَنَتَلَوْا مِنَ الْآيَاتِ الْبَدِيعَةِ فِي اللَّيلِ وَالنَّهَارِ وَمَاقِبْلُوا مِنَاعْذَرَنَا وَطَرَدُونَا بِالسَّبِّ وَاللَّعْنِ وَالشَّتْمِ وَالظَّعْنِ وَإِثْارُوا الْفَتْنَةِ وَشَيْعُوا الْفَاحِشَةِ وَأَفْتَرُوا عَلَيْنَا الْأَقْوَالِ الْبَاطِلَةِ وَأَوْصَلُوهَا إِلَى الْأَعْدَاءِ وَالْزَّمُونَا بِيُوتَنَا وَكُثُرَ الْكَلَامِ وَالسَّبِّ وَالظَّعْنِ عَلَيْنَا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَحَرَكُوا الْمَلَائِكَةَ گُوهرَ عَلَيْنَا فَقَامَ يَخْطُبُ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَيَامِ فِي مَجْلِسِهِ وَمَجْلِسِ الْمِيرَزا مَحِيطِهِ وَكُلَّ مَجْلِسٍ جَلَسَ فِيهِ بِمَلَأِ مِنْ عَامَةِ النَّاسِ وَهُوَ يَقُولُ إِيَّاهَا النَّاسُ أَنَّ هُؤُلَاءِ الضَّالِّينَ الْمُضَلِّلِينَ خَرَبُوا الشَّرِيعَةَ وَافْسَدُوا فِي الدِّينِ فَالْوَاجِبُ عَلَيْكُمْ حَفْظُ دِينِكُمْ وَالذِّبْعُ عَنْهُ بِكُلِّ مَا يَمْكُنُكُمْ وَلَا تَسْكُنُوا عَنْهُمْ وَادْكُرُوا أَحْوَالَهُمْ وَاعْتَقَادَهُمْ فِي جَمِيعِ الْمَجَالِسِ لِيَعْرُفُوهُمُ النَّاسُ وَيَجْتَبُوهُمْ ثُمَّ أَنَّ الْمَلاَّ أَحْمَدًا أَخْبَرَ السَّيِّدَ عَلَى الْكَرْمَانِيِّ وَالْمِيرَزا مَحِيطَهِ أَنَّ الْحَاجَ مُحَمَّدَ كَرِيمَخَانَ كَتَبَ كِتَابًا رَادًا عَلَى الذَّكْرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَنَّ قَرْةَ الْعَيْنِ كَتَبَتْ عَلَى رَدِّهِ رَدًا وَأَنَّ الَّذِينَ وَافَقُوا عَلَى ذَلِكَ فَلَانَ وَفَلَانَ وَذَكَرْنَا عِنْهُمْ فَصَاحُوا وَنَاحُوا وَاعْنَاهُمْ عَلَيْنَا

---

امکنوب مسطور شیخ سلطان برای دلالت بر این نکته کافی است که مؤمنین و محیین عظیم الشأن حضرت باب برای میسر نبودن مصاحت و استفاضه کامله از آن مظلوم محبوس به سبب اختلاف مذاق و مشرب امثال مشاجره مذکوره فیما ینشان رخ می داد ولی ملا احمد معلم مذکور در این نامه که خویش را در علوم رسوم اعلم از جمیع اصحاب می دید و برای اثبات مفاهیم خود در ایمان بدیع مکاتیب مفصله به اطراف فرستاد بالاخره در راه این امر بليات طاقت فرسائی تحمل کرد که در ضمن ترجمه احوالش آورده بیم و ملا محمد باقر مذکور عاقبت در مازندران شریت شهادت چشید چه که توقيعات صادره از قلم اعلى هر یک را به جز آنان که روی به بهبود نداشتند وسعت نظر و روح خصوع و اطاعت غیر ممکن التوصیفی داده قیام بر جانفشاری بخشید.

مؤلف

كلَّ أحد و ظلوا يتوعدون و يتهددون و ظلَّ الملاَّ احمد و اصحابه يشرون الفتنة و يضرمون نارها بلا فتور فكتبوا كتاباً عديداً بمضامين مختلفة و عبارات متفاوتة لكلَّ أحد بحسب ما يلائم طبعه و مزاجه و كتبوا فيها تلك الافتراطات الاولية التي تقدم ذكرها و غيرها و ارسلوها الى سائر الامصار و الاقطار و نشروها في جميع الافق و البلدان مثل النجف و الكاظمين و سرّ من رأى و بغداد و شيراز و اصفهان و قزوين و خراسان و غيرها من البلاد و شوّشوا قلوب اولئك المؤمنين مثل جناب سيد على شبر الكاظمي كتب لي كتاباً يقول فيه قد سمعنا اشياءً عجيبة و اموراً غريبة تفت الاكباد و تهجر العيال و الاولاد و كلَّ هذه الامور و الفتنة صدرت من الملاَّ احمد و اصحابه و هو مأمور في كتابه ان لا يفرح ولا يحزن بتصديق احد و لا بتذكيره بقوله عليه السلام: «او صيك ان لا تفرح بتصديق احد و لا بتذكير نفس من اهل القيل و القال». وقد خالف و فرح و حزن و هو مأمور أن لا يحدث فتنة في دين الله بقوله عليه السلام: «ان اتبع يا احمد حكم ربك من قبل و لا تحدث فتنة في دين الله و قل للناس قولًا معروفاً». و كتب له الملاَّ شيخعلى و قال له عن جانب الذكر عليه السلام: «او اعطيك اصلاً من عنده بان تتكلّم اين ما كنت بكلام لا يترتب عليه لك و لغيرك فتنة و فساداً عظيماً». وقد خالف الامر و تكلّم بالفساد عند الاعداء هو و اصحابه و احدثوا الفتنة و اثاروها و اشعلوا الناثرة و ضرمواها و ما الله بعافل عما يعلمون ثمَّ و ان هذا الرجل اعلى ما عنده من الحجة و اقوى ما بيده من المستمسك بأنه الباب و المرجع للرعاية قوله عليه السلام: «فإن اليوم لا مفر لمن أراد الله و أوليائه إلا و إن يدخل في ذلك البيت عليك و لا تغفل عن ثمرات شجرة العدل» و هو يأول هذه الفقرة أنه لا مفر لآحد إلا و ان يدخل هذا البيت الى أي بيت السيد سلام الله عليه بيت الطين و الاحجار فقلنا على هذا اذاً يجب على كلَّ المسلمين المصدقين ان يجيئون من جميع الاطراف الى كربلا و يدخلون في بيت السيد ع بيت الطين و الاحجار اليك حتى يقبل ايمانهم انظروا الى سخافة هذا الرجل و جهله هل يتفوّه عاقل بهذه الكلمات و هل يريد الذكر صلوات الله عليه هذا البيت و هو عليه السلام ينادي للامر البديع و يدعوه للدخول في البيت الاول بيت الولاية لجة الاحادية من دخله كان آمناً و قلنا له ما بقى عندك شيء الا ان تقول انا هذا البيت او بابه اي اني انا الذكر صلوات الله عليه او جناب الآخوند ملاحسين سلام الله عليه لان الذكر عليه السلام هو البيت و جناب الآخوند بابه و اول مؤمن بنفسه و هذا القول لا يخفى بطلاه على جميع المؤمنين و الظاهر من قوله عليه السلام فان اليوم لا مفر لمن أراد الله و أوليائه الا و ان يدخل في ذلك البيت اي بيت الولاية الذي من دخله كان آمناً محله الفؤاد و هو اللجة الاحادية و قوله عليك غير متصل بقوله في ذلك البيت بل هو

کلام جدید لیس له مدخلية مع ما قبله فيكون سبکه و سياقه عليك و لاتغفل من ثمرات شجرة العدل أى اللازم والواجب عليك ان لاتغفل من ثمرات شجرة العدل و وجه آخر لقوله عليه السلام: «لامفر لمن اراد الله و اوليائه الا و ان يدخل في ذلك البيت» أى بيت الاحدية التي هي محل ظهورها الفواد عليك أى يكون عدواً عليك كما قال الحسين عليه السلام يوم الطف للحر: «يا حر انت لنا ام علينا فقال الحر لك يا ابن رسول الله لا عليك» و مثل قول الله سبحانه فادخلوا عليهم الباب فإذا دخلتم فأنكم غالبون اللهم انصرني على نفسي و اجعلنى من الغالبين بفضلك و كرمك يا اكرم الاكرمين.

ديگر از مشاهير مؤمنين عراق شیخ محمد شبل بغدادی از علماء اثنی عشریه و تلامذه سید رشتی بود و در بغداد از جانب وی نیابت و وکالت و نقابت بر شیخیه داشت و جانب ملا علی بسطامی را در محبس بغداد ملاقات مکرر نموده فائز به عرفان و ایمان بدیع گردید و در غایت ثبوت و استقامت و انجذاب بی اطاعت و خدمت برخاست و هنگامی که حضرت باب از سفر حج به عزم فارس مراجعت فرمودند اهتمام نمود تا وسائل فراهم کرده با جمعی سوی شیراز رهسپار گشت و چون به اصفهان رسید دانست که مأمورین دولت آن مظلوم را به سمت آذربایجان بردن و دستور چنین است که اصحاب به جانب باب الباب روی آرند در آن حال گروهی از همراهانش عودت به بغداد کردند و او با محدودی رهسپار خراسان شد و مدت هشت ماه در مشهد با حضرت قدوس و باب الباب و اصحاب مانده به کسب افاضات معنویه و انجام خدمات موفق گشت آن گاه مراجعت به بغداد نمود و با عزم آهنین به ارتفاع امر میین قیام کرد و طولی نکشید که قیام قرآن در بغداد واقع شد و به اهتمام تام به معاونت پرداخت و چندی در خانه مسکونه خویش آن مظلومه و اصحابش را حمایت و ضیافت کرده در بر روی واردین و طالین حقیقت گشوده پذیره گشت و با فرزند رشید خود آقا محمد مصطفی [۳۰] در موکب آن جانب و اصحابش مجددًا قدم به بلاد ایران گذاشته تا فروین مهیای اعانت و نصرت شد و از آنجا به بغداد عودت کرده به تقویت و ترییت ایمانیه مؤمنین عراق همت گماشت و در بغداد و کاظمین مجتمع پر جذب و شوری مرکب از مؤمنین عرب و ایرانی منعقد ساخت و در غایت ثبوت و انجذاب به نشر امر بدیع برخاست تا موقعی که خبر ارتفاع نیران هنگامه مازندران به سمع شان رسیده دانستند که اعداء به صدد محاصره قلعه و دستگیری حضرت قدوس و باب الباب و اصحاب اند همگی به جوش و اضطراب آمده آتش غیرت در

فلویشان برافروخت و حاجی ابوطالب از تجّار بایه ساکن کاظمین تقریباً پنجاه نفر از ایشان را زاد و استعداد داده مجهر ساخته برای نصرت اصحاب روانه داشت که از آن جمله شیخ عزیز شیخ نصار از اهل کربلا مهدی زهراوی و طعمه و علاؤ و محمد بحرانی و علی و فارس و بندر از اهل بغداد و عیسی کرادی و جواد عبدالحسین نام داشتند ولی موقعی به مازندران رسیدند که سپاه مخالف قلعه را محصور کرده راه ورود و خروج را مسدود نمودند و ناچار اقدام و قیامی نتوانستند و عودت به سوی عراق کردند و در سورت برودت زمستان و تعرّض و هجوم زبردستان دچار شدائید و مشقات فراوان گشته و شش نفر در طریق جان دادند و مابقی خویش را به وطن رساندند و مدت ذهب و ایابشان قریب پنج ماه به طول انجامید و آقا شیخ محمد در عین احوال و بحبوحه احوال مذکوره به نشر امر پرداخته با جمعی از بنی اسرائیل و مسیحیین ساکن بغداد نیز مناظره و محااجه نمود و عده ای را متوجه به این امر ساخت تا آن که واقعه شهادت عظمی واقع شد و تاب نیاورده طولی نکشید که ازین جهان پر محن در گذشت و پرسش آقا محمد مصطفی مذکور که تولدش در بغداد به سال ۱۲۵۳ هـ. ق واقع شد و در مراحل ایمانی و اخلاص و جانفشنانی با پدر همراه بود خلف صالح قرار گرفت و تتمه احوالش را در بخش ششم می آوریم و از او رساله ای در شرح احوال جناب قرآن‌العین باقی است که در مصر طبع و نشر شد.

دیگر از مشاهیر بایه عراق شیخ صالح کریمی به واسطه جناب بسطامی ایمان به امر بدیع آورده [۳۱] از اصحاب خاص و فدائیان با اخلاص قرآن‌العین شده در موکبش به ایران آمد و به نوعی که در بخش سابق بیان کردیم او را به سال ۱۲۶۳ در قزوین گرفتار و اسیراً به طهران برده جبس نموده به شهادت رساندند و او اوّلین شهید شهریار این امر در ایران می‌باشد.

دیگر سعید جباوی اهل قریه جبه واقعه در ساحل فرات مردمی ساده دل و مخلص بود نیز به واسطه جناب بسطامی در عراق فائز به ایمان بدیع گشت و در سلک اصحاب قرآن‌العین فرار گرفت و پیوسته نظرالوجه مسرور الجنان ذاکر اللسان آرزوی جانفشنانی در طریق الهی داشت و در موکب آن جناب تا همدان آمد و حسب دستور جدا شد و پس از چندی خود را به اصحاب مازندران رسانده دلیرانه در معارک مدافعته و مقاتله نمود تا بالآخره شبی که همراه جناب باب الباب جنگ می‌کرد گلوله ای به شکمش اصابت نموده کاری شد و او دست بر

موقع جراحت و فوران دم نهاده محاربه کنان سعی کرد تا خویش را نزد حضرت قدوس رسانده در مرأی و مشهدش جان ثnar ساخت.

دیگر حاجی محمد کرادی از اهل معمورات و باغ های متصله به بغداد مردی امی و به غایت متدين و متمسک در مذهب امامی و در مایین شیخیه شهر و نامی و شاعر و دلیر و مجرّب در فنون جنگ و نظامی بود و در عسکر ابراهیم پاشای مصری سمت بین باشی داشته در عده از حروب شجاعت ها نمود و چون به بغداد برگشته اقامت جست به سید رشتی کمال اخلاص و ارادت حاصل کرد و قصائد مدحیه عالیه بسیاری در شان وی سرود از آن جمله در قصيدة طویله ای این ایيات است:

سوی العالم الغطريف جرثومة الفخر  
ابان خفى السرفى النهى و الامر  
و مجھولة تاه الانام بوصفها  
تمقصها طفلا و حين بلوغه  
تا آنجا که بد و خطاب کرده چنین گفت:  
ایا منقذی من لجة الجهل و العمى

و بالجمله حاجی محمد به موجب بشارات و مواعید سید رشتی متصرد ظهور موعد شد و به واسطه جناب بسطامی فائز به ایمان بدیع گشت و در سلک اصحاب جناب قرۃ العین در آمد و آن هنگام بالغ به سن هفتاد و پنج سالگی بود و از بغداد تا همدان همه جا در موكب آن جناب آمد و در آن بلد دستور مفارقت یافته بی درنگ به صوب ماکو شتافه در ک لقای حضرت نقطه اولی نموده مراجعت کرد و در قزوین نزد قرۃ العین رسید و قصيدة رائیه در حق وی سروده عرضه داشت که مصراعی از مطلعش چنین است: «یا صاح کن من بنی الدینیا علی حذر» و سپس چون هنگامه مازندران برخاست در سن هشتاد سالگی خود را به عزم جانفشانی به قلعه رساند و هنوز قوت بینه داشت ولی در آنجا دچار فلوج شده نتوانست چنان که می خواست مدافعه و محاربه نماید و آرزوی شهادت در دلش غلیان داشت تا آن که در اردوی اعداء گلوله توبی اصابت کرده وی را به آمالش رساند و در کمال ایمان و سرور به جهان باقی خرامید.

دیگر حاجی سید خلیل مدانی از اعاظم اهل مدائی و صاحب ایل و ریاست بر عشائر اعراب آنجا بود و در کربلا نزد سید رشتی تلمذ نمود و به اتفاق ملاحسین بشرویه و غیره در

مسجد کوفه اعتکاف کرد و در آغاز ظهور به عرفان و ایمان بدیع فائز گردیده با علماء و بزرگان مؤمنین معاشر شد و کراراً به فیض زیارت حضرت نقطه اولی فائز گشت و هنگامی که از چهريق حضرت را برای اجراء شهادت به تبریز می برند پس از آن که مدتی با آن مظلوم مسجون ایس بود با ملاحسین دخیل مراغه ای و ملا علی سلاماسی تا چهار فرسنگی تبریز که مسمی به قزل دیزج است همراه رفت و حضرت در آنجا توصیه به سرهنگ عبدالعلی خان در حقّ وی نوشه او را به مراغه فرستاد و سرهنگ مذکور کمال مهربانی بجا آورده اسب و مصاریف سفر داده کس همراه نمود تا او را به وطنش مدان رسانند.

و از جمله اعراب بابی **حسن** و **محمد** نام دو برادر از اهل طرابلس سوریه شغل اسب فروشی داشتند و در سفر حج به فیض ملاقات حضرت رسیده به حال محبت و انجذاب به وطن برگشتند و بدین نام شهره شده مورد تعرّض اهالی گردیدند و لاجرم چندی متواری بودند و بعد چندی به وطن باز آمدند.

و بالجمله پس از واقعه شهادت کبری جمعی از بایان عرب و ایرانی در خاک عراق و مجاورها می زیستند و گروهی دیگر نیز برای فرار از تعرّضات و تعدیات ملایان و دولت ناصرالدین شاهی از ایران به عراق رفته سکنی گردیدند و چون ارتباط مستقیم عراق نسبت به این امر در دور بعد واقع شد بسط و تفصیل کیفیّات و احوال آنجا را در بخش ششم می آوریم.

## فارس ارض الفاء

مشرق ظهور بدیع و کرسی حکومتش شیواز (بلد الامن) موطن اسلاف حضرت باب الله الاعظم و محل ولادت و نشو و نمو و سکونت آن بزرگوار و مطلع آیات و واقعات اویله این امر بود.

و از امکنه مهمه شیراز خانه میرزا علی عموی والده شان است که ولادت مبارکه در آنجا واقع شد و مكتب شیخ عابد واقع در قهوه خانه اویلا است که ایام صغر سن در آنجا تحصیل فرائت و کتابت نمودند و خانه میراثیه محل نشو و نما است که با والده و حرم در آنجا سکونت داشته برای ملاحسین بشرویه اظهار امر فرموده و حروف حی تشرف به حضور یافتند و آن خانه مبارکه محل توجه و قبله مؤمنین مقرر گردید.

دیگر از امکنه مهمه مسجد واقع به جوار خانه که وصفش در توقيعی مذکور و در ضمن شرح احوال ملا صادق خراسانی مسطور گردید. اویلین نزول آیات و تشرف و ایمان حروف حی در آنجا به وقوع پیوست و نیز اویلین افتقاء امر و حدوث بلیات و تضییقات به نوعی که در بخش سابق نگاشتیم در آنجا چهره گشود.

و دیگر خانه حاجی سید علی خال که اوقات متفرقه در آنجا مراوده و اقامت نمودند و بالاخره در آنجا توقیف شدند و از آن خانه به خانه مسکونه شان به نوع احتیاط دخول و خروج می فرمودند و نفوس محترمه صالحه ذهب و ایاب داشتند.

و دیگر ادک دارالحکومه از ابینه کریم خان وکیل محل بازخواست و تحیر و تعزیز آن مظلوم و جناب خال و اصحاب واقع گشت و بعداً تغیر یافته ناصرالدین شاه بنائی نهاد.

و دیگر مسجد وکیل و منبر سنگی دوازده پله است که برای اقناع ملاها در آن مسجد حاضر شده بر آن منبر بیاناتی فرمودند.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

اللّٰهُمَّ إِنِّي أَعُوْذُ بِكَ مِنْ شَرِّ  
مَا أَعْشَى وَمَا أَنْهَاكَ عَنِّي  
أَنْتَ أَنْتَ الْمُغْفِرَةُ وَالْمُغْتَفَرُ  
إِنِّي أَعُوْذُ بِكَ مِنْ شَرِّ  
مَا أَعْشَى وَمَا أَنْهَاكَ عَنِّي  
أَنْتَ أَنْتَ الْمُغْفِرَةُ وَالْمُغْتَفَرُ  
إِنِّي أَعُوْذُ بِكَ مِنْ شَرِّ  
مَا أَعْشَى وَمَا أَنْهَاكَ عَنِّي  
أَنْتَ أَنْتَ الْمُغْفِرَةُ وَالْمُغْتَفَرُ  
إِنِّي أَعُوْذُ بِكَ مِنْ شَرِّ  
مَا أَعْشَى وَمَا أَنْهَاكَ عَنِّي  
أَنْتَ أَنْتَ الْمُغْفِرَةُ وَالْمُغْتَفَرُ  
إِنِّي أَعُوْذُ بِكَ مِنْ شَرِّ  
مَا أَعْشَى وَمَا أَنْهَاكَ عَنِّي  
أَنْتَ أَنْتَ الْمُغْفِرَةُ وَالْمُغْتَفَرُ  
إِنِّي أَعُوْذُ بِكَ مِنْ شَرِّ  
مَا أَعْشَى وَمَا أَنْهَاكَ عَنِّي  
أَنْتَ أَنْتَ الْمُغْفِرَةُ وَالْمُغْتَفَرُ  
إِنِّي أَعُوْذُ بِكَ مِنْ شَرِّ  
مَا أَعْشَى وَمَا أَنْهَاكَ عَنِّي  
أَنْتَ أَنْتَ الْمُغْفِرَةُ وَالْمُغْتَفَرُ  
إِنِّي أَعُوْذُ بِكَ مِنْ شَرِّ  
مَا أَعْشَى وَمَا أَنْهَاكَ عَنِّي  
أَنْتَ أَنْتَ الْمُغْفِرَةُ وَالْمُغْتَفَرُ  
إِنِّي أَعُوْذُ بِكَ مِنْ شَرِّ  
مَا أَعْشَى وَمَا أَنْهَاكَ عَنِّي  
أَنْتَ أَنْتَ الْمُغْفِرَةُ وَالْمُغْتَفَرُ  
إِنِّي أَعُوْذُ بِكَ مِنْ شَرِّ  
مَا أَعْشَى وَمَا أَنْهَاكَ عَنِّي  
أَنْتَ أَنْتَ الْمُغْفِرَةُ وَالْمُغْتَفَرُ  
إِنِّي أَعُوْذُ بِكَ مِنْ شَرِّ  
مَا أَعْشَى وَمَا أَنْهَاكَ عَنِّي  
أَنْتَ أَنْتَ الْمُغْفِرَةُ وَالْمُغْتَفَرُ  
إِنِّي أَعُوْذُ بِكَ مِنْ شَرِّ  
مَا أَعْشَى وَمَا أَنْهَاكَ عَنِّي  
أَنْتَ أَنْتَ الْمُغْفِرَةُ وَالْمُغْتَفَرُ

خط مبارک حضرت نقطه اولی قبل از اظهار امر

توقيع مبارك -

و نیز محل عبدالحمید شحنه شیراز که در آنجا حبس و توقيف شدند و مسجد ایلخانی محل اقامت جناب باب الباب و همراهانش گشت.

و حکمرانی فارس را در آن ایام **حسین خان آجودان باشی نظام الدوّله** داشت که اصلاً و نسباً به طائفه او توزاییکی از ایلات معروف ترک ساکن در قفقازیه و آذربایجان منتبه و لقب خانوادگیش به مقدم مشتهر بود و در ایام کر و فرهای عباس میرزا نائب السلطنه در آن حدود با ایل خود شرکت در محاربات جسته نصرت نموده تقرّب حاصل کرد و به مساعدت های محمد خان امیر نظام صاحب منصب و پس آجودان باشی شد. و در ایامی که محمد شاه به عزم فتح هرات تجهیز سپاه کرده بدان سو رفت نظام آذربایجان را به قرب سمنان نشان حضور شاهی داده مورد الطاف و توجهات سلطانی گشت و درجه و خلعت و نشان سرتیبی گرفت و نوبتی نیز وی را برای تقاضای اصلاح فیما بین دولت انگلیس و ایران در خصوص افغانستان به رسم سفارت به مراکز مهمه دول اروپا فرستادند و او در مراجعت به ایران عده ای از معلمین نظام فرانسوی را با خود بیاورد و به این طریق مقام و رتبه اش بالا گرفت و در سال ۱۲۵۸ هـ. ق حکومت یزد بدو واگذار بود و پس از آن به سال ۱۲۵۹ هـ. ق حکمرانی فارس به او مفوض آمد و چون به واسطه تعلق تام به حاجی میرزا آقاسی از طرف محمد شاه مختار در تصرفات امور آن ایالت گشت به لقب صاحب اختیار ملقب و معروف گردید و او از بستگان و دست نشاندگان حاجی میرزا آقاسی بوده نسبت به حضرت باب اعظم مرتكب ظلم و توهین شد چنان که در ضمن توقيع خطبه القهریه ذکر آن از قلم اعلى صدور یافت و نیز در ضمن مناجات باقاضی الحاجات شکوه از مساوی اعمال و صفات او چنین فرمودند:

فَإِنْ مِنْ بَعْدِ رَجُوعِي مِنْ بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ إِلَى مَقَامِي هَذَا مَا شَرِبْتُ قَطْرَةً فِي مَقْعِدِ الْأَمْنِ مِنْ ظُلْمٍ  
مَا أَكْتَسَبْتُ أَيْدِي النَّاسِ بِأَمْرِ مَخْتَارِ الْفَارَسِ لِعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ يَا مَلِيكَ وَجْهَدِي بِأَنَّهُ أَسْسِ  
إِسَاسِ الظُّلْمِ فِي حَقِّيْ وَاعْتَدَى عَلَيْيَ بِطَغْيَانِهِ فِي عَهْدِي حَتَّى دَخَلُوا حَزْبَهِ لِلَّيْلَةِ الْقَدْرِ عَلَيْ بَيْتِي  
بِغَيْرِ اذْنِي وَأَخْذُوا مَا أَسْتَطَاعُوا مِمَّا مُلْكِنِي رَبِّي وَلَقَدْ رَأَيْتُ مِنْ هَذَا الظُّلْمَ الْشَّارِبَ لِلْخَمْرِ أَمْوَالًا  
لَمْ يَقْدِرْ نَفْسِي أَنْ يَرِي وَلَا يَحْتَمِلْ حَتَّى ضَاقَ عَلَيَّ الْأَرْضُ بِسُعْتِهَا فَخَرَجْتُ عَنْهَا مُضْطَرًّا إِلَى  
مَلِيكِ الْخَمْرِ.

و بعد از آن ایام ظلم و جور حسین خان طولی نکشید و به سال ۱۲۶۴ که مردم ایران از تسلط حاجی میرزا آقاسی و دست نشانده هایش خلاص شدند اهالی شیراز شورش کرده بروی هجوم نمودند و عده ای مقتول گشته لاجرم نظام الدوله به علت عدم انتظام حکومتش معزول و مخدوش شده بهرام میرزا معز الدوله بر جای وی صاحب اختیار فارس گردید و بالاخره در سین اخیره حیاتش مردود دولت واقع گشته تحت حمایت سفرای دول خارجه در آمد تا به سال ۱۲۷۴ خارج و آزاد گردیده و بعد از چندی رخت از این جهان بیرون کشید.

واز کبار علمای شیراز **شیخ ابوتراب امام جمعه** ابن شیخ محمد زاهد امام جمعه مشهور به شیخ مفید اباً عن جد سالها امامت جمعه و جماعت و مسند و مقام ریاست دینیه و تدریس علوم داشتند و شیخ ابوتراب به غایت متقد و ملجاً و ملاذ انان بود و همه او را به سلامت نفس و خیرخواهی و دین داری می شناختند و در آغاز دعوت حضرت اعلی و طلوع قرن و بلایا به مقتضای حسن فطرت و انصاف و عدالت و تعلق تام به اسلام و خاندان سیادت کمال محبت و رعایت را نسبت به آن بزرگوار بروز داد. آورده اند هنگامی که ملایان در رد و ابطال کلمات و دعوی حضرت طوماری نوشته مهر و امضاء نمودند در آخر نزد امام جمعه بردنده و از او خواستند که رقم کرده خاتم نهد تا نفوذ و جریان پذیرد و او پس از مطالعه مسطورات ورقه برآشافت و به آنان نصیحت کرده گفت این رفتار شما از طریق عقل و دین هر دو بیرون است چه ما هیچ یک در شرافت نسبت و عظمت حسب و قوت تقوی و دیانت و زهد و عبادت این سید بزرگوار شکی نداریم و در شدت عقل دورین و حدت بصر و بصیرتش تأمل نکنیم در این حال پس اگر در آن چه اظهار می کند راستگو است چگونه در رد و کفرش سطري نگاریم و او را بیازاریم و اگر دروغگو است اولی آن که مجازاتش را به اسلاف کرام و اجداد عالی مقامش واگذاریم و در گذریم و شما خود نیکو واقفید که دروغ گویان در هر صنف مردم از عالم و جاہل و عاقل و باقل بسیارند و هیچ یک مورد جفا و آزار نه بلکه برخی واجد مقام اشتهر و ریاست بوده و هستند و بالجمله هیئت ملاّها را از عمل مذکور منع و ردع نمود و با وجود منع و حمایتش اغراض قلیه و امراض ریاستیه شان صورت نگرفت تا به سال ۱۲۷۳ هـ. ق در شیراز وفات نمود.

و ما ذکر احوال و سوء اعمال حاجی شیخ هاشم برادر امام جمعه و نیز شیخ حسین ظالم و برخی دیگر از ملاها را در بخش سابق نمودیم.

و از بایان شیراز به جز حاجی میر سید علی خال که در طهران و سه تن دیگر که در مازندران به شهادت رسیدند و به جز **لطفعلى میرزا** که از شاهزادگان افشاریه و از طبقه عرفه و متصوفه و در لباس درویشی بود و پس از فوز به عرفان و ایمان بدیع به موكب جناب باب الباب پیوست و در خاتمه واقعه مازندران اسیر شده با مقدس خراسانی خلاصی حاصل نمود و پس از واقعه شهادت عظیم غالباً در طهران با شیخ عظیم مرافقت نمود تا به سال ۱۲۶۸ به چنگ دولتیان افتاد و به نوعی که در بخش لاحق می آوریم به شهادت رسید عده قلیل در سال ها بعد از شهادت باقی بودند.

و از مشاهیر شان **حاجی ابوالحسن** مردی متدين و محترم و تاجر منسوجات بود و در سال ۱۲۶۰ چون حضرت باب اعظم سفر حج فرمود به شرف مراجعت در سفر نائل گردید و در طول طریق به ملاحظه حالات و شئون آن بزرگوار تنه حاصل کرده اقبال و ایمان آورد چنانچه از قولش حکایت است که کشتی شراعی به نوعی دچار طوفان شد که تمام رُکاب از حجاج به دعا و التجاء پرداختند و من به حال اضطراب خود را به گوشہ کشیدم که آن سید جوان نورانی با کمال اطمینان نشسته بیانی می فرمودند و کاتب می نوشت دست به دامن شدم تکه نبات و اطمینان و ثبات بخشدند و حاجی پس از عودت به شیراز بی محابا نزد هر کس از اطوار روحانیه و کرامات و مقامات معنویه که در ایام سفر مشاهده کرد حکایت نموده متدرجاً در زمرة خالصین مؤمنین و مورد توجه و تعرّض منکرین مبغضین قرار گرفت و تتمه احوالش را در بخش ششم می آوریم.

دیگر شیخ علی میرزا برادر زاده شیخ ابوتراب امام جمعه در ریان شباب مؤمن و منجدب گردید.

دیگر آقا محمد کریم تاجر که پیوسته مورد تعرّض و تعدی آنام بود و عاقبت ناچار به عراق مهاجرت نموده به تجارت و زندگانی پرداخت.

**دیگر میرزا آقا رکاب ساز و میرزا رحیم خباز** که به غایت منجذب بوده همی تبلیغ کردند.

**دیگر حاجی محمد بساط** از عرفا که نخست شیخی شد و ثانیاً به ایمان بدیع فائز گردید و نبیل زرندی در وصف احوالش نوشت که بسیار مزاح بود و از نماز جمعه و اقتداء به امام جمعه مفارقت نمی جست و پیوسته سؤالات و مزاح می کرد چنانچه روزی امام بر منبر موعظه کرد که این حديث رسید که حضرت محمد فرمودند: «علماء امتی افضل من انبیاء بنی اسرائیل». در آن هنگام حاجی محمد بساط با انبساط از زیر منبر پرسید که ای آقا بیان فرمائید که این علماء چه اشخاص اند. جناب شیخ ابوتراب در جواب گفت: «ای مؤمن آن علماء همین نفوosi هستند که در نظر تو از سگ کمرنده» و با دست اشاره به ملایان نمود که دور منبر حاضر بودند و اهل مجلس از این تقریر و تفسیر بی اختیار می خنده بودند.

**دیگر میرزا عبدالکریم** کلید دار شاه چراغ و مشهدی ابوالقاسم لیاف و میرزا مهدی صابر و پسرش میرزا علی اکبر.

و به علت قلت مؤمنین و محیین و شدت تعرض معاندین از علماء و دولتیان و برای این که متسیین حضرت غالباً فائز به ایمان بدیع نشده از وقوع شهادت کبری و بليات عظمی در غایت تأثرات و احزان می زیستند جريان اين امر به ملايمت و سکون می گذشت و ما چون شرح احوال والده و حرم و بستگان و افنان اعلى را مقداری در بخش سابق و اين بخش آورده و مفصلًا در بخش ششم می آوریم و نيز واقعات شيراز را در بخش متقدم به تفصیل نگاشتیم در این مقام تکرار نکرده به ثبت متفرقاتی از توقعات متکرره صادره در ایام شيراز که حاکی و منه به دقایق مطالب است اکتفا می نمائیم از آن جمله در مقام افشاء احزان قلیه و بیان واقعات اویله فجر ظهور و جفا و مکر امثال سامری و عجل و خوار از اهل غرور و کشف اسرار و مصالح اوضاع آن ایام در ضمن مناجاتی مذکور است:

يا الهى لتعلم انى ما ظنت يوم الاول ان يرى احد صحيحتى و يصبر فى حقّى او يقول لا لان ابواب المعارف و مفاتيح الحقائق فى كلماتى مخزونة مكسوقة و لقد نسبت آثارى بحجتك الحى الا يظلم احد و لا يكذب مع ان الخير كله من عنده نزل و عليه يستدل ولو ان الرسل ينسبون الى ان الناس لم يعتقدوا الان احداً من العلماء ما جاء بذلك و هو شأن حججك الطيبين و فى اعين الناس عظيم و انك يا الهى لما اردت ان تمتص عبادك نزلت المحن و جعلت اصحاب حجتك مظلومين حتى ظلم من ظلم و كذب من كذب و استراح المفترون بعملهم و عرفت مقامهم و اظهرت بواسطتك الذين آمنوا و بلغوا و هاجروا بما فعلوا و كتبوا و اخذوا و انك تعلم كل شيء و لا يخفى عليك شيء و بذلك قد افتدت الكل بشأن يوم الاول حتى لم يبق في الارض الا احد او اثنان او ثلاثة منطلقين مع الظل خائفين و جلين. الخ.

ايضاً:

فانا كنت في بيتي وحدي و لم يطلع احد لشأنى انت قد اخرجت بعض العباد من مساكنهم (مؤمنين او لئين) و انت قد انزلتهم على و الهمتني بعد ذلك حكم دعوتك و اكرمتني حجتك فلما بلغت حكمك اخذت من قلوب المطلعين بامرك عهدهك و تسلیمك بحيث لا ينكرني من هذه الجماعة النازلة بي احد ثم قد ارفعتهم الى مساكنهم و ما عاملت بي بعد ذلك قد شرفتني بالخروج الى بيتك الحرام و بلغت حكمي باليدي ملائكتك في الارض كل شطر حتى قد بلغ امرى الى المشرق و المغرب و ما بينهما فلما نضجت بنية العباد و علمت كل نفس حكم الفؤاد ارجعني من بيتك الحرام و في مقارنة ذلك الحال قد اردت الفتنة للبلاد و من عليها حتى قد نزل بي و بالمصطفين ادب المعرضين و اوردتني على منتهى الذل بمحضر الظالمين (محضر والى فارسي و ملائيان).... اليك كل ذلك من فعلك يا ذا الجلال و الاصرام و انك يا الهى ارفعتنى في بدء الامر وباي شيء و ضعتنى ثم بعد ذلك قد نزلت كلمة الانكار في قلوب الشياطين (خوار و همراهانش) حتى اخذوا ما كتبوا و انى ما قصدت في ما كتبت الا باية المنصوص و اتها كلمة مطلقة تقييد بالخصوص فعزتك ما مكرروا في حكمي بل كنت اسرع مكرأ في حفهم.

### بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم اتى اشهدك بانى عبدك قد آمنت بك و باياتك و استغفرك بما احاط علماك بي و  
 انك يا الهى لتعلم بانى قد حدثت الخلق بنعمتك فى حقى مالم تؤت احداً من العالمين فى  
 صنع الرعية بمثل ما اكرمنى من ثنائك و آلانك و تعمت حجتك على عبوديتي بايات  
 محكمة حيث لا يخفى عليك و على من اجتهد فى سيلك و اظهرت يقينى فى حكمك فى  
 حقى فى مسجد الحرام برجل معروف من الناس بعدول من الشهداء من عبادك فلك البهاء  
 العظمى و الثناء الكبرى بما انت عليه من العز و الكبرياء و اليك اشكو بشى و حزنى فيما نزل بي و  
 بالمصطفين من عبادك بما جرى القضاء بالأمساء من حكمك و فيك ارجو ثوابي و لكل من  
 ابتغى برضاك و اشهد انك لاتنفع اجر المحسنين فلك الحمد و المنة مما اخترت من  
 رضاك و دار البقاء و احتملت اذى الخلق فى حقك و انذا صابر فى ذاتك و تابع مرضاتك و  
 لا اخاف فيك لومة لائم و انك لتعلم ما احدث بنعمتك و ما يكذبنا احد و كنت بينهم ذات  
 صدق و امانة و من الان قد سولتهم انفسهم بتكذيبى و يحسبون انهم يحسنون فى دينهم  
 فسبحانك سبحانك قلت و قولك الحق يستعجلونك بالعذاب و ان جهنم لمحيطة بالكافرين فيا  
 الله من قوم سوء جاهلين فلك الحمد على ماذلموني فى حقك و لك الحمد على ما جحدوني  
 فى دينك و لك الحمد على ما كذبونى فى وجهك و لك الحمد على ما آذونى فى امرك  
 فبغرتك و جلالتك و لاحول و لاقوة الا بك لاشك لي فى حبي لك و لا اسوء ظنني فى  
 رحمتك لي و لا اخاف من احد دونك و لا اطمع فى احد سواك و اتى لعلى يقين من فضلك  
 بان الناس لا يكذبونى و لا يسبونى و لا يجحدونى و لكنهم من حكمك يغفلون و من وجهك  
 يعرضون و باياتك يجحدون و اتى بحبي فى حقك و رضائى لوجهك كانى فى الفردوس  
 على الارائك المتكئة لا يحزننى فى ذلك المقام جحد نفس و اتى بحفظك و كلامتك لعلى  
 يقين مبين و انك لتعلم ان اليوم قد نزل بي كتاب كريم من احد من اولئك بعد ما قهرت على  
 اكثر الناس بجحد هم من رد الجواب على الواقع و الصواب و اخذت عهدي عزاً لنفسي من  
 اعنائهم بحكم الكتاب اتباعاً لفعل الحسين عليه السلام بعد اليقين بالذل و الانفراد. الخ

و درباره دعوت و مباھله با میرزا حسن گوھر در ایام حج که در بخش متقدم آوردیم چنین  
مسطور است:

و لقد اتممت حجة المباھلة فی مسجد الحرام بشهادة الشهود و من اطلع بهذا الكلام بما ذكرته  
فی صحیفة الحرمين هو المحیط و اظن ان الذين قد سمعوا هذا الامر فی مکة هو الحاج سید  
على الكرمانی و الحاج سید محمد الخراسانی و الحاج سلیمان خان و الحاج محمد على  
المازندرانی و ما كان و رائهم. الخ.

و منها ايضاً قوله الكريم فی شأن المذکورین من المعرضین:

ولو ان اهل الخوارج قد صدقوا بولاية علی علیه السلام و حجۃ ما فی يدیه لم يخرجو يوم  
المصحف بقوله الحق: «انا کلام الله الناطق» و كذلك حکم ما کذبوا من فئة الشیخیة الذين  
هاجروا الىَ لو صدقوا حجیته الحجۃ فی يدی لم يکذبوا ابداً و ان الان لا مفر لهم بان یقروا  
لانفسهم عبادة الشیطان لانه ان کان تصدقهم و خروجهم حقاً عبدوا الله و بعد ذلك لما کفروا  
عبدوا الشیطان و ان كانوا یقولون لا نمیز اولاً بین الداعی بانه من الله او من الشیطان فمن لم یمیز  
اولاً بین دعوة الرحمن و دعوة الشیطان کیف یمیز آخرأ و من لم یوقن بان الداعی هو الحق من  
عند الله فكيف یخرج من بيته و کتب الىَ کتاب التصديق لان الفحص من الشک و الشک  
ليس من الحق فقی كل الدلائل لا مفر للمکذبین الا ان یقرروا بعبادة الشیطان فی تصدقهم او فی  
تکذبیهم و من یعبد الشیطان لآخر له و ليس له عند نفسه دلیل یطمئن به و له خزی فی الحياة  
الدنيا و فی الآخرة عذاب عظیم.

ایضاً:

فیا ایها الانسان ان اليوم فتنة التي نزلت فی كلمات المصطفین من ائمة الدين قد احاطت كلَّ  
المسلمین فاستمسک فی تلك الفتنة الدهماء العمياء الصماء الطخياء الغباء الجناء الظلماء  
الصلیم المظلوم الجنان الظلام بالحجۃ الکبری التي بها یثبت دین رسول الله کله و لن یقدر احد  
ان یجحده الا و یکفر به و ان اليوم ما بقی فوق الارض احد فيه روح الانسانیة الا و قد نزل کتاب

تصديقه في لوح مبين فانا اذا اختصر الكلام لك وللناس كلهم اجمعين ما ادعى ولا ادعى الا حكم العبودية الحالمة المحضة..... و ان ذكر العبودية ولو كانت في الحقيقة معروفة لان لا ذكر لي في رتبته ولكن في مقام التجلى بعد الممنوعية التفصيلية والفصيلة الوصلية اقول انتي انا عبد اكرمني الله..... فاعرف حق اليقين بممثل ما انت في عين اليقين بعلم اليقين وحق اليقين فان الذى ادعى ( حاج محمد كريم خان) اليوم امر كاظم سلام الله عليه فى ضلال مبين و ان نسبة مكذب امره لانه لا يزال يكون فى ذرية آل الله بنص كاظم واجماع الفتاوى فى ذرية المعروفة (قاجار) ولو كانوا مؤمنين ثم آية وجهه (كوسوج) لتكون مكذب دعواه بما ذكر الصادق عليه السلام فى حديث المفضل بأنه من سئية منه و دليل بانه من الذى خبأ لايخرج الانكدا و ان ذلك فى مقام الجسد واما العلم فلا حظ لاحد بمثلي ولا قدرة لاحد بشأنى لانى اكتب اذا شاء الله فى بعض النهار صحيفة كما ثبت الميزان بين ايدي رجال الاعيان و انى الى الان مع ما كنت فى السفر و ايام الخوف قد جرى من قلمى اربعون نسخة مباركة الالى منها خمسة عشر صحيفة فى المناجات و مثلها فى علم الاشارات و الخطيب و الدرایات و كتاب عدل و ما سطر فى الآيات وما دونها قد سرق فى سبيل الحج..... فمن اليوم يقدر بمثلي قل فاظهروا يا اولى الاسطاط كل صيصيتكم فان اليوم طير العلم لا يرقى الى و سهل الروح لا ينحدر عنى..... وانت يا ايها الناظر الى سمات آيات البيان لو تري حظ الاولى فاجعل البرهان حب الله فى نفسى ثم صبرى و حلمى عن الذى آمن وبلغ و هاجر و كتب ما كتب و عجز من اتيان حديث وحده بنفسى مع ابناء جنسه باعطائى مسائل من جحده.

ايضاً:

فاعلم ان الله سبحانه لم يك مغيراً نعمة انعمها على قوم حتى يغيروا ما بانفسهم فبكذب الظن فى آيات الله حرمنا عليهم طيبات العلم و الآيات لعلهم يتذكرون ثم لما استهانوا لامر الله ضرب بينهم بسور على نفي التكليف عنهم و هو باب باطنہ فيه الرحمة و ظاهره من قبله العذاب لعلهم بآيات الله يتفكرون ثم لما جحدوا امرنا بعد ما استيقنت انفسهم ظلما اخذت عهدي من اعناقهم غروراً بالله ربى و عزاً لنفسى و علمى بما اكرمنى من امارات الحقيقة حيث لا يقدر ان يقوم بها احد غيرى فمن يقدر اليوم ان يقوم بمحاجتى او ان يبطل شيئاً من آثارى انظر الى الذين يدعون هذا المقام فى العلم من الرشتية و التركية و من سواهم لان يقدر احد منهم ان يكتب ورقة بمثل

آياتي و بعد ذلك يجحدون الكل امر الله من حيث لا يعلمون فوالذى نفسى بيده لو يتصرف أحد من أهل المشرق والمغرب او ما بينهما بالعدل لا مفر له الا ان يقر بفضلى لانى ما ادعى في شأن الا العبودية و كفى بالله وكيلأ... لما كفر الثانى بدعوة الاول و رضاء الثالث جزيتهم بما كسبت ايديهم ليظهر قول الله في حقهم و ان للدى انا كلاؤ و جحيماؤ طعاماً ذاغصة و عذاباً ايماؤ و كان الكل يعرفونهم و يعلمون مقامهم و يشهدون في حقهم معيشة الاول و الثاني و الثالث بعد ان ما رآن الاول منهم البعض ليل و بعض نهار و الثاني منهم البعض ليلة و ثلثي ليلة و الثالث منهم من رآن ابداً و بعد ذلك قد اجترحوا بغير الحق فيما فعلوا و لو لا كتاب من الله سبق في سنة الولاية انهم لن يقدروا ان يكتبوا شأن انفسهم لكن لما كان الامر في الولاية قد قضت فلا بد ان يظهر في هذا المقام ماظهر في الولاية و الا انهم لاشان لهم بذلك و لانصيب لهم من القدرة انظر الى دنائة مقامهم و ربتهم انى طلبت عنهم في جوابى لهم اتيان حديث مثل آياتي و انهم لن يقدروا ان يأتوا و بعد ذلك اجترحوا على حكم الله و هلكوا انفسهم و انفس من اتبعهم من حيث لا يشعرون و كل ذلك فتنة في الدين لم يميز الخبيث من الطيب. ايضاً:

انظر الى المبلغ (ملا على بسطامي) بالعراق ومن معه و مقام اجتهاده و امارات صدقه ثم انظر الثلاثة المنكرة (ملا جواد، عبدالعلى، ميرزا ابراهيم) و مقالاتهم و امارات كذبهم ثم ايقن بوعد الله و احده و كذلك نجزى الظالمين و اعلم ان جواد الفزويني كتب في كتابه الاعجمي الذي كتبه من صور السجين كلمات باطلة منها اختبار الحجة فاعوذ بالله من حمقه كأنه لم يعلم ان اختبار الحجة من شيعة آل الله عليهم السلام يستلزم اختبار الامام و ان اختبار الامام يستلزم اختبار النبي صلى الله عليه و آله و ان اختبار النبي يستلزم اختبار الرب جل و علا و هذا كفر صراح ولكن اكثر الناس لا يعقلون و انه قد طلب مني لمعنى الذي ليس له دليل الا الحكمة و لا يثبت بغيرها بنص الشيخ رحمه الله في القوائد اربعة و عشرين دليلاً من دلائل التي كانت شأن الصبيان بعد ماقرأ في كتاب الله ادلة الثلاثة الكافية للكل (الى قوله المبين) و انه قد ضل نفسه بذكر تلك الموارد الهلاكة و طلب في كتابه المباهلة بكذب نفسه كأنه ما قرأ كتاب الله بان المباهلة حكمى و آيتها و ليس له حكم مباهلة..... فمن أى حكم طلب المباهلة مني بعد ما فوضت الامر الى احد من الناس و ان كثيراً من اهل التصديق يباهلون معهم كما سمعت ان مهدى الخوئي جزاء الله خيراً من عنده قد ارسل الى عبدالعلى لاجل المباهلة و انه لم يقبل لكتبه فسبحان الله عما يصفون.

و ايضاً:

و انك لتشهد لما اراد نفس ان يجحد حجتى كتب له في العين مثل ما اراد مني ليصمت عن لهنه و لئلا يجرح على بجحد بعد ما علم ان عبادك المؤمنين كلهم قد اتبعوني ولا يشركون في مقام الحكم معى احداً..... اللهم عذب الذين آمنوا بك و بآياتك ثم كفروا و هاجروا الى سيلك ثم اعرضوا كفروا والعن اللهم كل المفترين الذين كفروا بك و بآياتك و خذهم اخذ عزيز مقتدر..... اللهم عذب اولهم بكل نقماتك و سطواتك على ما انت عليه من الشأن والقدرة و العز و العظمة فانه عمل في دينك ما لم يعمل احد قبله و افترى عليك بما لا يرضي احد لخلقك و استكبر على حقيقتك بغير حق..... اللهم انك تعلم انه قد اكتسب كل ما اكتسب ابو الشرور في دينك..... اللهم عنك لعناً كثيراً و عذبه عذاباً ياماً..... اللهم عن صنمى الشیخیة و جبیهم و شیطانیهم..... اللهم عذب العجل و جسده و خواره و الرجل الذي ينصرهم بکفرهم.

و ما در بخش سابق برای نمایاندن لحن مقال حضرت بر منبر مسجد وکیل چون به عین خط و یا نقل از نسخه معتبره نداشتم شمه ای از توقيع رفیع صادر در ایام اصفهان برای منوچهرخان معمتم الدلوه را ثبت کردیم و اینک در برخی از نسخ صورتی به دست آوردیم و عیناً ثبت می نمائیم و هی هذه:

### بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله المبدع المنشىء الفرد القديم المخترع الذى قد كان لم يزل بلا وجود شيء هو كائن بلا حكم شيء لا يساوته في الذات احد و لا يماثله في الصفات شيء كان عليماً بالأشياء قبل وجود العلم و الخلق و كان قديراً على كل شيء قبل وجود المقدور و الشأن قد اين الامثال بلا اين مثله و كيف الكيف في الأشياء بلا كيف عدله ان قلت هو هو قد دلت الاحدية ذات الابداع والانية حقيقة الاختراع و لا يدل الصفة في شأن عليك و لا يحکي الآية في حكم الا على خلقك انت الدائم الفرد و الصمد الوتر و القيوم الحى لا يدل المثل في كينونيات الخلق الا على انسائك و لا يشير الهندسة في ذاتيات العباد الا إلى اختراعك فسبحانك و تعالىت عمما يقول المشبهون علواً كبيراً يا الهى بانجذاب انوار جبروتیتك قد لاحظت جمال صمدانیتك و بنفحات قدس لاهوتیتك قد استويت على مقام رحمانیتك انت الاقرب بنفسی من كل شيء و

انت القائم على نفسي فوق كل شيء ذاتيتك المشيرة يا الهى مجتة عن الوصف و العرفان و كينونتك المتجلية منقطعة عن الاشارة و البيان انت الدائم لم تزل بلا وجود شيء في الانشاء و انت قادر لا يزال بلا مثال شيء في الاعيان فسبحانك سبحانك لك الاسماء و الامثال و لك الكبرياء و الآلاء و منك الثناء و البهاء وحدك لاشريك لك تعاليت و تقدست عما يصفون. يا الهى انت الذى قد تجليت لي بكه رحمتك و ايدتني بآيات قوتكم و كرمتك بسيوف قهارتيك لكت عزيزاً بين عبادك و انت تعلم يا الهى ما فعل الجاحدون بي في ايام سلطتك و ما رأيت من المنافقين في ايام قدرتك اللهم آتى اشكوا حزنى الدائم القديم و اشهد ان الذين يصفونك بالصفات المعدودة لم يصفوك و الذين يتزهونك عن الاسماء المكرورة لم يتزهوك اذ حكم النفي بعد الوجود حد خلقك و الاسماء و الصفات بشهادة انفسها مقطوعة عنك و معدومة في رتبة ذاتيتك ولم تزل مالك وصف في الوجود ولا ذكر في كلمة المفقود و انت الان لكتن مثل ما كان مالك وصف و لا ذكر فسبحانك سبحانك ان الذين يعبدونك بذكر الاسماء يشركون بك و لا يعبدونك و الذين يشيرون اليك بذكر انفسهم ينقطعون عن مقام تجليك و لا يحبونك لأنك لم تزل كنت فرداً احداً لن تفترن بشيء من الخلق و لن تقارن بشيء من آيات العبد فكلّ يصفونك بما انت وصفت لهم نفسك فكيف اذا تحقق و تذوقت فسبحانك قد وصفت نفسك بما تجليت لخلقك وهي شأن من ابداعك و مقام من اختراعك فسبحانك لما كان وصفك لا يمكن عندك فكيف يمكن عند عبادك الذين لا يعلمون الا مقامات انفسهم و لا يدركون الا تجليات بواسطتهم فسبحانك سبحانك افري الواصفون و كذب القائلون في حقيقك لن يعرفك احد من الخلق و لا يمكن معرفتك في اعلى جواهر مجردات الامر و الخلق اذ ذاتية انتيتك قد دلت بانية ذاتيتك و نفسانية كينونتك قد حكت عن كينونية نفسانيتك و لاتزال ان وصفك كان نفسك و لم تزل ان نفسك يكون ذاتك فسبحانك سبحانك ان اوحدك يكذبني نفسك و كلّ اولى العلم من عبادك بان العبد في بحوجة الكثرات و اختلاف الآيات و كثرة العلامات و غلظة المقامات فكيف يقدر ان يوجد رب الذي لا يدركه شيء و لا يقارنه شيء و لا يصفه شيء و لا يوجد ذاته شيء فسبحانك سبحانك يا الهى مالى السبيل لا بذكر الدليل و لا بالصمت فى تلقاء وجهك يا جليل ان اسبحك يزجرنى سرى بان نفسك سينة و انت من كلمات نفسك اردت ان تسبح ربك فالويل لي ثم الويل لى مالى للتسبيح فى تلقاء عرش عظمتك فسبحانك سبحانك لا اعلم من ذكرك كلمة و لا من ثناشك حرقاً لان كلما يعرف فؤادي و يشهد سرى و تقر علاتي من

آياتك و مناجاتك هي شأن الخلق و لا يليق بمحضر قدسك و لا بالورود على ساحة عزك  
فسبحانك سبحانك يا الهي انت الحق لم تزل و ما سواك محتاج فقير و انا ذا يا الهي انقطعت  
عن كل الناس بالتولّ الى جلتك و اعرضت عن كل الموجودات بالتوجه الى تلقاء مدين  
رحمتك فالهمني اللهم ما انت عليه من الفضل و العطاء و العظمة و البهاء و الجلال و الكبراء  
فاني لا اجد دونك عالماً مقتدرأ و احرسني اللهم بكل منعك و كفايتك و جنود السموات و  
الارض فاني لا اجد دونك معتمداً و لاسواك ملجاً و انت انت الله ربى تعلم حاجتي و تشهد  
مقامي و احاط علمك بما نزل على من قضائك و بلاء الدنيا باذنك جوداً و اكراماً اللهم ان  
فضلك كان على قدر مسكتي و ان عفوك كان على قدر معصيتي فانت تعلم يا الهي حد  
ذلك و انى لا علم باليقين انك ان تجعل كل ما احاط علمك غيري نار الحديد و تجعل  
سرادقها في مقام محدودة و سعت السموات و الارض كلها ثم تكبر جسمى بشأن الذى تملا  
محال النار كلها و تعذبني فيها في كل آن بكل سطواتك و نعماتك ما انت تقدر به حين الاخذ  
الى دوام عز ازليتك سرمد الابد لكنست مستحقاً بذلك جزاء ذكرى بين يديك من دون جزاء  
سيئاتى و اعمالى التي لا تأمر بها فسبحانك انت تعلم ذلك لاسواك ما كان ظنى بك بذلك  
اذ لاطاقة لشيء في السموات و الارض بحكم العدل من عندك لأنك ان اردت ان تحكم  
بشيء بذلك ففي الحين تعذب كل من في السموات و الارض من سطوه فسبحانك  
سبحانك يا الهي ما كان ظنى بك الا فضلك و ما كان معاملتك مع احد الا باحسانك و  
فضلك فسبحانك انت الذي ما تعاملت بالكافرين بذلك فكيف ترضى و تحكم للذين  
يؤمنون بك و بآياتك و يسجدون لك وحدك لاشريك لك فسبحانك سبحانك ان  
استغفرك دخلت في ذنب لو استغفرك لها سرمد الابد لاشأن بالغفو لان تلك الكلمة مدل  
بوجودي بين يديك و يحكي عن جرأتي في تلقاء عز قهاريتك لديك فهيهات هيهات مالى و  
الاستغفار بين يديك ولو لا فضلك و رحمتك لكنست من المنسين فسبحانك يا الهي ان  
اذكرك فاليقين ذنب لان وجودي ذنب فكيف اذا اكتسبت الذنب ذنب اخرى و ان اصمت بين  
يديك فكان الحكم بمثيل الاول لان كل ما نسب من الخلق ذنب من ذنب على ذنب لن يليق  
شأن منها بالصعود اليك و لا بالورود على بساط عزتك لان اعلى جواهر الممكنت قد تذوّت  
من اثر الابداع و اعلى شوامخ الموجودات قد تجلجلت من ظهور الابداع و انها بحقيقةها  
مقطوعة عنك مفتقرة اليك و دالة بالقطع عن طلعتك و حاكية عن المنع في مقابلة عمال  
احديثك و ناطقة بالعجز عن تحميدك و ساجدة لعظمة وجهك وحده لا اله الا انت اللهم انك

لعلم انى ما اعتقدت فى شأن الا ما نزلت فى كتابك حيث قلت و قولك الحق لاتدرى  
الابصار و هو يدرك الابصار و هو اللطيف الخير اللهم انك تعلم ان بعض من الحكماء قد  
ذهبوا الى وحدة الوجود بين الموجود والمفقود فسبحانك سبحانك تعالى و تقدس عما  
يصف المشبهون نفسك فما اجد كلمة ادنى عن قولهم لأنك لم تزل كنت بلا ذكر شيء ولا  
نزل انك كائن بلا وجود شيء و ان وجود الخلق بنفسه قد وجد بالاحاديث من دون ان يمسسه  
نور من ذاتك و لا اشارة من كينونتك بل انت تجليت لديه لا من شيء قبله و حققت الحق به  
جوداً و اكراهاً فسبحانك سبحانك لو كان الامر كما يقولون فمن اين يستدلون بوحدانيتك  
فسبحانك سبحانك ان وجود الاثنية بنفسها شاهدة بالافتراق و معلنة بالانقطاع و مالك وصف  
في وجود الخلق و ما كان لهم وصف في تلقاء وجود ذاتك اذ وجودك لم يزل كان و لم يكن  
معك شيء و ان وجود الخلق مقترن بالحدث و معلن بالعدم فسبحانك سبحانك لما تجليت  
لهם بهم باعلى طلعة مشيتك لن يعرفوا فصلاً من ذلك و لا وصلاً لجنابك ولذا يتعرفون بالربط  
بينك وبين خلقك فسبحانك سبحانك كانهم حمر مستفروة فررت من حكم عدل قصورة فان  
كان الرابط ذاتك يلزم الاقتران فسبحانك سبحانك و ان كان خلقك فيطلب حكم ما افترى  
المشبهون في آيات خلقك فسبحانك يا الهى انت حق و ما سواك خلق و ما كان ربط بينك و  
بين احد من خلقك دون خلقك و ان كان بعض العرفاء من الصدريائين الذين لا يعرفون  
قدرك لما يعمقون في حكم الرابط يقولون كلمة تقاد السموات ان يتضطرن و تشق الارض و  
تخر الجبال فسبحانك حاش الظن بك قد سولتهم انفسهم بما يلقاهم الشيطان و يحسبون انهم  
يسخون و يهتدون فسبحانك سبحانك انت المبدع البديع قد ابدعت الخلق بمشيتك لا من  
شيء قبلها و جعلت علة نفسها هي نفسها لاشياً سواهاً فسبحانك كل زعموا في عرفائهم ما لا  
تحب و ترضى بعض قد افتروا و قالوا ان علة الاشياء هي ذاتك كانهم لا يعرفون كلمة العدل  
من اولائك و لا يشعرون بحكم الاقتران في تلقاء جمالك و لا يدركون بان العلة لو لا يشار  
المعلوم في رتبة الظهور لم يوجد و لا يذوت فسبحانك سبحانك ماهي الا فنتك تضل من  
تشاء و تهدى من تشاء قلت و قولك الحق: «و من يضل الله فما له من هاد». الخ

و در توقيعی مسطور است:

و انى الى الان ما ذكرت اسمى ابداً في احد من آياتى حيث اشار الامام عليه السلام في حكم باطن الباطن لا يسمى باسم صاحب هذا الامر الا كافر و ان ذكر الاسم في الآثار هو شأن الفقهاء و الذين هم صبيان في امر البواطن و الاسرار و انى بعد ما حرمـت ذكر اسمى قد عصوا امرا الله و اظهروا بعض الاولـين اسمى و لـذا قد ظهرـت الفتن لـاجله و ان المنكـرين لما شاهـدوا ان الناس من كل شـطر خـرجوا لـحبيـي حيث قد جـعل الله اـفتدـتهم رـافعة الى قد حـسـدوا بـذلـك و لـذا اـخـذـوا نـصـيـهم مـما كـبـوا اـيـدـيهـم ليـصـرفـ الناس من الـاعـتقـاد بـحـبـيـي الذـينـ هو اـعـلـى اـنـارـةـ الدـينـ لاـ وـ رـبـيـ اللهـ وـ منـ انـ شـيعـتناـ لمـ يـخـرـجـواـ منـ حـبـيـيـ ولوـ قـطـعـتـ اـبـداـنـهـمـ اـرـبـاـ اـرـبـاـ وـ اـقـولـ بـحـكـمـ اللهـ حـسـبـيـ اللهـ وـ منـ اـتـبعـيـ منـ المؤـمـنـيـنـ لاـ اللهـ الاـهـ هوـ عـلـيـهـ توـكـلتـ وـ هوـ رـبـ العـرـشـ العـظـيمـ ايـضاـ

فـاـذـا شـاهـدـتـ سـرـ الـاـمـرـ فـاـشـهـدـ بـاـنـىـ الـاـنـ فـىـ مـقـامـىـ هـذـاـ فـىـ الـبـيـتـ وـ حـدـىـ لـانـطـقـ فـىـ حـكـمـ باـطـنـ الـبـاطـنـ كـمـاـ نـطـقـ سـيـدـ الشـهـادـاـ عـلـيـهـ السـلـامـ فـىـ ذـلـكـ الـيـوـمـ لـحـكـمـ باـطـنـ الـظـاهـرـ وـ لـاـ يـعـرـفـ مـنـ كـلـمـاتـيـ اـمـرـ المـوـهـومـ فـاـنـ الـاـمـرـ لـوـ يـظـهـرـ بـحـقـيقـتـهـ فـىـ عـالـمـ الـاجـسـادـ لـتـرـىـ فـىـ الـظـاهـرـ وـ الـبـاطـنـ كـذـلـكـ وـ لـاـ يـخـفـىـ اـنـ لـاـجـلـ ذـلـكـ الـاـمـرـ الـبـدـيـعـ قـدـ جـمـعـواـ عـلـىـ الـارـضـ الـمـقـدـسـةـ رـجـالـ كـثـيرـ وـ اـنـىـ لـوـ اـرـدـتـ لـاـغـلـبـ عـلـىـ الطـوـائـفـ كـلـهاـ وـلـكـنـ اـحـبـتـ اـنـ يـجـرـىـ الـقـضـاءـ مـخـالـفـاـ لـهـوـاـيـ لـيـنـكـسـرـ قـلـبـيـ وـ يـحـزـنـ سـرـىـ وـ يـتـغـيـرـ فـوـادـىـ لـاـنـىـ كـنـتـ فـىـ حـكـمـ الـبـاطـنـ مـشـابـهـاـ فـىـ الـبـلـاءـ بـالـحـسـينـ عـ فـىـ حـكـمـ الـظـاهـرـ وـ ذـلـكـ مـاـ اـخـذـ اللهـ بـالـعـهـدـ مـنـ لـيـشـرـكـ حـكـمـهـ...ـ وـلـكـنـ لـمـ نـزـلـ بـىـ صـبـرـتـ فـىـ اللهـ وـ رـضـيـتـ بـقـضـائـهـ وـ اـقـولـ لـنـ يـصـيـنـاـ الاـ مـاـ كـبـرـ اللهـ لـنـ عـلـيـهـ توـكـلتـ وـ فـيـهـ صـبـرـتـ وـ عـلـىـ اللهـ فـلـيـتوـكـلـ الـمـؤـمـنـوـنـ وـ اـنـ اـعـظـمـ مـاـ نـزـلـ بـىـ عـمـلـ خـوـارـ الـوـلـيـانـىـ فـىـ ظـلـمـهـ وـ اـنـىـ حـيـنـ الـذـىـ كـتـبـتـ الـوـرـقـةـ لـحـكـمـ رـدـهـ كـأـنـىـ سـمـعـتـ مـنـادـيـاـ يـنـادـىـ فـىـ سـرـىـ اـفـدـ اـحـبـ الـاـشـيـاءـ يـلـيـكـ كـمـاـ فـدـىـ مـلـوكـ الـارـضـ لـنـ يـقـدـرـواـ اـنـ يـأـخـذـوـاـ مـنـىـ حـرـفـاـ فـكـيـفـ عـيـدـ الذـىـ لـيـسـ لـهـمـ شـأـنـ بـذـلـكـ وـ اـنـهـ مـطـرـوـدـوـنـ مـقـابـلـ اـبـنـاءـ جـنـسـهـمـ وـ عـاجـزـوـنـ عـلـىـ شـأـنـ لـمـ يـقـدـرـواـ اـنـ يـأـتـواـ بـحـدـيـثـ مـثـلـ آـيـاتـيـ وـ لـكـنـ الـحـكـمـ مـاـ اـشـرـتـ لـكـ فـىـ سـرـ الـبـاطـنـ لـيـعـلـمـ الـكـلـ مـقـامـ صـبـرـىـ وـ رـضـائـىـ وـ فـدـائـىـ فـىـ سـيـلـ اللهـ مـعـ آـيـاتـ الـحـقـةـ الـتـىـ قـدـ جـعـلـ اللهـ فـىـ يـدـىـ حـيـثـ لـمـ يـقـدـرـواـ اـنـ يـغـلـبـواـ عـلـىـ جـمـيعـ اـهـلـ الـارـضـ وـ بـذـلـكـ فـدـيـتـ مـنـ آـثـارـ نـفـسـيـ فـىـ سـيـلـ اللهـ لـاـنـ فـدـاءـ النـفـسـ لـاـجـلـ اـثـبـاتـ الـحـقـ وـ ذـلـكـ لـمـ يـعـادـلـ

شيئاً في الاعيان فللهم الحمد والمنة قد صبرت في ذاته وفديت اعظم ما قدر الله لي في سبيله و  
سيعلم الذين ظلموا اي منقلب ينقلبون و ما قدر الله بعد ذلك الفداء فداء و ان اجتمع الكل ولا  
لمن اخذ الورقة نصيباً قل له تمتع بكفرك قليلاً انك من اصحاب النار و لا تحسين الله بعافل عما  
يعمل الظالمون ولو لا اراد الله ظهور بلاء سرّ باطن الباطن تقاء باطن الظاهر لا يقدر احد ان  
يجرح على بشيء ولكن الله قد شاء ان يرانى مظلوماً في ايدي الظالمين بعد ما اجتمع آلاف من  
الخلق لنصرتى و كذلك قد شاء الله ان يرانى في الفداء اطيب آثارى و انه قد شاء ان يرانى في  
مثل ذلك اليوم في البيت وحدى و ان حزب الشيطان يستغلون بحربي في الرد بسيوف الكلمات  
التي اعظم من سيف الع الحديد ولو ان لا ظهار حكم ظاهر الباطن قد تحمل عليه السلام في جسده  
الفين الا خمسين ضرباً من آلات الحرب و انى بحقه روحى له الفداء لاكثر من ذلك العدة قد  
تحملت بقلبي في سبيله من كلمات اهل البعد و اشاهدت قلبي من سيف كلمات الاعداء ارياً ارياً  
(الى قوله) و انى الى الان ما ادعى الا العبودية لله وحده و لا جل ذلك قد اظهرت اربعة كتاب  
محكم و عدل عشرة صحيفة متقدن الذى كلّ واحد منه لو كان في ايدي احد غيري لسرخ  
الارض كلها بحججة لامعة باللغة بحيث لا يقدر ان ينكره احد اذا انصف و لكنى من غنائى بالله  
معذلك الاسم الاكبر و الحججه الاعظم جلست في بيتي وحده رضاe لوجه الله سبحانه و رضيت  
بظلمى اتبعاً لفعل الحسين عليه السلام مع قدرته و جباريته (الى قوله) فاذًا وحيداً في البيت  
متكلأً على قلمي اندى باعلى صوتي فهل من ناصر ينصر حكم باطن الباطن بآيات محكمة  
بسائه او بجسده او بماله او بآثاره او بكتابه فهل من ذايب يذهب عن ردة المعرضين و شبهة  
المشبين و طغيان المعتدين فهل من ذى رحم يكى على و يبطل من حولى شر الملحدين فهل  
من ذى روح يسمع بكائي ثم يقوم لنصرتى ثم يظهر آيات محبته في حقه فهل من عزيز يعزني  
بحكم الله الاظهر ان العزة لله و لرسوله و للمؤمنين و هل من ذى غصب يغضب على اعدائى  
ليقر بذلك عينى فهل من ذى قوة يقوينا و هل من ذى عزة ينقطعينا فنا فمحمد الله الذى سيريك  
آياته فتعرفونها و لم يجبنى الان احد فيا ايها الملا من المعتدين هل غيرت فيكم سنة او بدللت  
شريعة احللت ما قد حرم الطهر احمد احرمت ما قد حلل الطهر كاظم ام ادعى في شأن دون  
العبودية ام ادعى شأن الربوبية في دون هيكل العبودية فاما لكم يا ايها الملا لاي شيء تتكلرونى  
وانا بن العلي و لا شيء تجحدونى وانا بن الوصى فهل فيكم يا قوم ذى رحم فيدفع عنا كيد  
الجبابره و هل فيكم ذى علم ليبطل جهل المعرضين بحلمه اللهم انك لتعلم قد اتمت الحججه و  
اكملت النعمة لمن ورد على تلك الآيات في ذلك اليوم الاكبر فيا ايها الشيطان فهل في حزبك

ذى كتاب محكم و صحائف متقدمة يبارز ابن محمد فى وحدته و يحارب معه بآيات عزّته التي قد جعل الله سيف قدره فلم لم يجب اليوم منكم احد اللهم انك لتشهد قد اسمعت الكل بكائي و لم يبارزني اليوم احد و من قبل من لم يقدر باتيان حديث و انه خوار ادخل من كل دنى طلب دمى وانا فزت بنفسك و اجريت قلم المداد على لوح دعوته بما كتب الى لا تكون بذلك من المستشهدين و ان بمثل ذلك فليحارب المؤمنون و يقتل الموحدون انا لله و انا اليه راجعون و لا تقولوا لعن يقتل في سبيل الله اموات بل احياء و لكنهم قوم لا يشعرون فانا اذا اقرنا نسى بمثل ماقرأ الحسين عليه السلام في ذلك اليوم و كفى بالله شهيداً كفر القوم لما قد اعرضوا عن جمال الله وجه الحرمين طعنوا احمد ثم كاظماً اجمعوا في ظلم ابن الستين. الى آخر بياناته الكريمة.

و ايضاً:

يا ايها السائل بلغ شيعتنا الا يردوا الورقة من يدي احد و لا يأولوا حرفاً منها فانها غربال من حكم الله يخرج منها خلق كثير و انا لا نعد رجلاً من شيعتنا فقيهاً حتى يعرف لحن القول تأدبو من قول الله سبحانه يا معشر الانوار و عباد الذين يمشون على الارض هونا و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً و لقد نزلت فيها اشارات لطيفة يميز بها الصادقون عن الكاذبين.

و ايضاً:

انى ما اطمع فى تصديق احد و لا اخاف من تكذيب احد و لقد بلغت حكمى الى الكلّ فمن شاء ان يؤمن و من شاء ان يكفر و ان العلماء لو لا يعرضون من حكمى لن يقدر الظالمون بعملهم و كلّ ظلم و حكم غير حق صدر من ذى روح من يوم ذكر الامر الى دولة الحق فكان ذنبه عليهم و كان الله لغنى عما يعملون.

ايضاً در توقيعي فارسي قوله:

## بسم الله الرحمن الرحيم

قبله محترم دام عزّکم تلاوت آیات کریمه را نموده ولی چه بسیار عجب است که اهل بصیرت تابع اقوال مردم و هوای انفس شوند لاجل اتباع حکم دین من حیث لا یعلمون اگرچه از طریقه اهل علم دور است در مقامی که مخاطب ایشان در امری بلاعلم واقع و حجت ظاهر شک نماید او را به جواب مجاب فرمایند ولی از آن جائی که در مقام عبودیت واقفم متحمّل غیر طریقه اهل حکمت می شود حکم صاحب این امر از دو مرحله خارج نیست یا حق است فطوبی لمن اتبعه یا باطل است فالویل لمن عرفه و احبه و شکی نیست از برای امر حق و باطل خداوند عالم علامتی معین فرموده که به آن تمیز داده شود و این علامت تصدیق و تکذیب ناس نخواهد بود بلی تصدیق اهل عدل حجتی است قوی ولیکن امروز تمیز عدول از برای کافه مردم امری است صعب و بھر نفس واجب است که بنفسه تمیز حق از باطل نماید. بعد از اثبات این مقدمه شبیه ای نیست که هر گاه نفسی امروز ادعای بر امری نماید که باعث بر انکار جزئی از ضروریات دین نباشد با حجت وافیه بكل عالم فرض است تصدیق حکم او نمایند و به اجماع مذهب امامیه هر گاه امروز حکمی از امام زمان علیه السلام صادر شود و کل اعراض نمایند کافر می شوند زیرا که مناط دین عمل صوم و صلوٰة نیست بلکه اتباع حکم صادره از خود ایشان است و شبیه نیست که اکثر مردم در مقام اصل از انعام واقع هستند بلکه مؤمن خالص به نص حدیث اقل از کبریت احمر است. درین سنه در عمل حج که خدا می داند عدد او را سه نفر در صحیفه امام عدل مکتوب شده که حکم آن را در خط بغداد نوشتمن سائر اعمال مردم را هم مثل این فرض فرمائید و تعجب نفرماید که امر حق ادق و اعظم ازین است و اکثر هالک هستند الٰ من شاء الله آنہ عزیز غفور بعد از فوت مرحوم سید مثل سیدی در میانه طائفه ایشان لابد است که در هر عصری باشد معذلك ازین فتنه خارج نشد مگر همان فقرا از ارض مقدسه هجرت نموده و ایشان در کتاب امام حق اشرف خلق مکتوب اند با وجود آن که بر سیل ظاهر کسی اعتنای بدیشان ندارد و مرادم از ذکر این فقرات حد خلق است که رشحه ای عالم باشند حال مردم از کسی که مدعی امری است حجت می خواهند چه حجت ازین عظیم تر است که در عجم خداوند عالم کسی را ظاهر فرماید به لسان قرآن که اگر جمیع اهل ارض جمع شوند نتوانند حرفی از کلمات آن را بفهمند چه جای آن که ایان به مثل نمایند حال از آن چه ظاهر شده چشم پوشیده سوره‌ای که در همین ورقه نازل شده کفایت می کند در حجت بودن اهل ارض را هر گاه کل قرآن سوره تبت بود آیا کسی را می رسید که بگوید

حجت نیست حاشا و کلا بلکه در حجت بودن این سوره معادل است با حکم قرآن و معجزهٔ جمیع انسیاء و اوصیاء گوی است و میدان این گوی صاحب این امر علماء هم اجتماع نموده گوی خود را به میدان آرند خود شما همیشه قرآن خوانده اید به قدر تلاوت لحن تمیز می دهید به حق خداوندی که جانم بر یَد اوست که اگر جمیع اهل ارض جمع شوند به این که یک آیه بیاورند عاجز خواهند شد اگر هم چیزی بیاورند کلمات مسروقه خواهد بود نه این است که از لسان ایشان بر فطرت جاری شود چنانچه در صدر اسلام فضحاء اعراب ادعای نمودند و آخر روسیاه و خجل شدند. حقیر شرح سورهٔ یوسف را در چهل روز که هر روزی بعض از آن می نوشت اتمام نمودم و هر وقت بخواهم هر چه بنویسم روح الله مؤید است مثل صحیفه که فرستادم یک شبانه روز متها نوشتم هر کس از علماء مدعی آن است بسم الله چنانچه اشخاصی که مشاهدهٔ نوشتن را نموده‌اند فهمیده اند که چنین امری تا حال از احدی از علماء ظاهر نشده بعد از کتاب و صحیفه حجت خداوند بر کل عالم تمام است و اشخاصی که افشاء بر امام خود می زند که آیات و صحیفه مأخوذه از کتاب الله و ادعیه است جزای ایشان با خداوند است. از روزی که این امر ظاهر شده عمل کل خلق باطل است الاً بعد از تصدیق و این حکم خداوند است هر کس می خواهد تصدیق کند از برای خودش است هر کس هم تکذیب کند عقوبته خودش می رسد مرادم از این فقرات این است که از بحر اضطراب خارج شده بر کرسی سکون مستقر گردند کلیه اهل بلد را اول قابل ندیدم اظهار کنم بلکه حیف است که بر علم چنین امری غیر اشخاصی که قابل هستند وارد شوند الان هم حکم بلد مثل قبل است هر کس را تصدیق از تبعیت یکدیگر است خداوند سرائر همه را مطلع است آنچه اظهار نمودم تا بحال به حکم الدهر انزلنی بود والاً کسی که بر لسان آن حکم شجرهٔ طور جاری شود لایق نیست این قسم در مقام عجز با عباد الله مجاهده نماید به حق خداوندی که لسان مرا به این علو حجت فرموده که کل خلق امروز در علم نزد من مثل این قلم جمادی است که در ید من است و غرضم ازین مقام اظهار فخریه نیست بلکه هر ذی روحی تمیز می دهد که عالی هرگاه وصف کند خود را از برای رتبهٔ مؤخر ظلم به خود کرده زیرا که آن نمی تواند تمیز امر عالی را دهد بلکه از کتمان اسم روز اول ملاحظهٔ همین مزخرفات جنود شیطان را می نمودم حال که ظاهر شده حرفي با کسی نیست حجت نزد هر کس هست کسی هم قادر بر فهمیدن کلمات حقیر نیست که مقصود تدریس و حکم میان خلق باشد همین قدر حظ علماء عجز است و حظ عوام تصدیق. آن که اشاره نموده‌اند که مردم کلمات باطل می گویند

ضرری نمی رساند اوّل در حق خداوند گفتند عزیز ابن الله است دوم در حق رسول الله صلی الله علیه و آله گفتند مثل آنچه در حق من گفته اند آن لمجنون و خداوند عالم به رد ایشان نازل فرمود: «و ما هو الا ذکر للعالمین». كذلك در شأن آل سلام الله علیهم و این سنت سنیه در مبادی عالیه با ما است بهیج وجه خوفی از احدی نداشته باشد کمثی بیت عنکبوت هستند و هر چه خداوند عالم جاری فرمود خیر است هر گاه نعوذ بالله مردم بنای انکار گذارند محروم خواهند شد از آیات امام خود و حیرت ایشان بجائی نخواهد رسید. الخ

ایضاً در ذکر مقام و منقبت سابقین اوّلین:

و اما ما اردت لاطمینان قلوب الاولین فاعلم انهم قد سبقوا بالتسليم من امارات التي قد القبت اليك و ما ورائها ما اشار اليه السيد اعلى الله مقامه في كتابه الذي كتب الى بخطه الشريف و ان الان عند اولى الناس بالكتاب موجود و في اشارته تلویح حيث يعرف اولو الالباب امری من دون يينة من غیری و كفى به لمن استبصر و اهتدی دليلاً و اعلم بان عباد الله الذين قد سلما هذا الامر كلهم علماء اتقياء حيث قد صرّح السيد اعلى الله مقامه في شأن كل واحد منهم بشيء من الثناء و نص بخطه الشريف لمن بلغ الامر بالعراق ثناء عظيمة و لمن سواه بما تجد عندهم وقد اجمع اولیاء تلك الطائفة و ان فيهم رجال علماء الذين قد نص الشيخ و السيد باجهادهم و فضلهم حيث لا ينكرهم الا مکابر عنود و انهم معروفون بالعلم و العمل و اني لاستحبی ان اذکرهم باسمائهم و كفى بالله شهیداً. ايضاً

يا ايها الملا لا تعجبوا من حكمي فان اوّل مؤمن بآيات الله بفضل الله و منه اولى من الناس و انه يكفي من قبلی لمن لا يجد نفسي في الامر ولو كان مثله في العباد بالعلم لكثير و لكن الله قد احبه لسبقه فسوف يرفع الله المانع.

و ايضاً در مناجاتی:

و قد نزل على كتب عديدة من اهل طاعتک بعد ما فوشت الامر الى من كان معلّمی في بعض الايام و الى من كان اولى الناس بالكتاب.

و ایضاً در جواب از اعتراضات معرضین بر شئون لفظیه بدیعه آیات مبارکه مسطور است:

و ان کتب حرقاً من دون قواعد القوم اراد ان يذكرهم بقواعد الهيه و الدليل على ذلك انه قد كتب بمثله طبق قواعد القوم و لا يعجزه شيء و لا يعزب من علمه حرف و ان ترى لحنا فليس مني و ان كان مني فقد اجري على قلمي ليطلع الكل باى لا اعلم قواعد القوم و لارسوم العلم و بذلك يكون حجّة الله في حقّ نفسي ابلغ و كلمة الله اعظم.

و در خطابی صادر به امضاء خادم چنین مسطور است:

حضرت اعلى نظر به ضعف عباد در اوان ظهور در بیانات مدارا نموده‌اند و به حکمت تکلم فرموده اند چنانچه در مقامی می فرمایند... این همان نقطه فرقان است که در این کور به نقطه بیان ظاهر و در مقام ولایت می فرمایند اتنی انا قائم الحق الذی انتم بظهوره توعدون و در مقامی..... به مقامات دیگر ناطق شده اند چنانچه نزد صاحبان بصر حقيقة معلوم و واضح است و در مقامی می فرمایند اگر ناس ضعیف نبودند ذکر مشیت نمی شد اگر این خادم فانی بخواهد این مراتب را به تفصیل ذکر نماید وقت و فرصت مساعده ننماید و شگی نبوده و نیست که این بیانات از روی حکمت بوده چه اگر در اوّل ظهور به کلمه اخري نطق می فرمودند یعنی آنچه در آخر فرمودند اوّل می فرمودند شراره نار اعراض و انکار در اوّل وارد می آورد آنچه را که در آخر وارد آورد در ظلم ظالمنین و اعراض معرضین و انکار منکرین تفکر نمائید به شأنی معرضین و منکرین که علمای عصرند بر اعراض قیام نمودند که آن جوهر وجود خود را به عبد بقیه الله نامیدند و این خلق دنی به آن هم راضی نشدند و عمل نمودند آنچه را که قلم و لسان و مداد از ذکر آن عاجز است..... جميع این حزب در سفك دم آن حضرت شریکند چه که عوام و خواص على زعمهم در سنین اوّلیه متفقاً بر سفك دم اظهر قیام نمودند جميع علماء و رؤسae فتوی دادند و سائرین عمل نمودند مگر محدود کمی که معروف نبودند و ریاست نداشتند و از آن محدود هم بعد از قبول و اذعان از کلمه قائمیت به کمال اعتراض برخاستند و بر قطع سدره مبارکه جهد بليغ نمودند.

و صورت قسمی مهم از آثار بدیعه که از قلم آن حضرت تا یوم مهاجرت از شیراز به اصفهان تحت عنوان بایت و ذکریت با مراعات مصالح و مقتضیات ایام صادر و نسخ آن موجود بدین تفصیل به خط ساقین مرقوم:

تفسیر جزء اوّل از سوره بقره تفسیر سوره یوسف ۱۱۱ سوره تفسیر سوره کوثر تفسیر بسم الله تفسیر آیه نور تفسیر حدیث کمیل تفسیر حدیث جاریه تفسیر حدیث نحن وجه الله شرح بر اقول از کلام سید رشتی در شرح خطبه تشجیه دو خطبه در بوشهر خطبه در سفینه صغیره خطبه در کنکان خطبه در یوم عید فطر خطبه در جده خطبه در مصیت امام حسین ع سه خطبه در طریق مکه کتاب الروح ۷۰۰ سوره صادر در ایام مراجعت از حج صحیفة اعمال سنه ۱۴ باب دعاء صحیفه ۱۴ باب صحیفه بین الحرمین بیان بداء و لوح محفوظ بیان تقارب و تباعد بیان جوامد و مشتقات در سلوک در تعویذ بیان علت تحریم محارم سیبی و نسبی تفرقه بواطن و ظواهر نسبت بین آن حضرت و شیخ و سید در نحو و صرف جواب المسائل ۲۰ مسئله پنج توقع به جانب ملا حسین بعد از سفر حج سه توقيع به میرزا سید حسن بعد از مراجعت از سفر جواب جانب قرّة العین دو توقيع به محمد شاه و نیز دو توقيع به حاجی میرزا آقاسی قبل و بعد از سفر حج توقع به سلطان عثمانی بعد از سفر توقيع به ملا حسن گوهر بعد از سفر توقيع کتاب للعلماء بعد از سفر جواب سید جعفر شبر بعد از سفر دو توقيع به اهل بیت حین مراجعت شش توقيع به خال بعد از مراجعت پنج توقيع به ملا صادق مقدس بعد از مراجعت دو توقيع به حاجی ملا محمد بعد از مراجعت دو توقيع به حاجی محمد علی بعد از مراجعت به حاجی محمد کریم خان بعد از مراجعت به امام حنفی و امام حنبلی و مغربی بعد از مراجعت جواب میرزا محمد علی نهری و ملا محمد و غیرهما بعد از مراجعت جواب میرزا جواد قزوینی بعد از مراجعت جواب ملا ابراهیم محلاتی بعد از مراجعت به سلیمان شریف مکه بعد از مراجعت به شیخ سلیمان بعد از مراجعت به حاجی میرزا حسن بعد از مراجعت جواب میرزا محمد علی بعد از مراجعت جواب میرزا هادی و میرزا محمد علی قزوینی به میرزا عبدالباقي رشتی به محمد کاظم خان به شیخ خلف به شیخ رفیع جواب ملا احمد و دعلب بن میرزا علی به سید علی کرمانی به سلیمان خان به سید ابراهیم جواب میرزا محمد یزدی جواب ملا محمد معلم جواب کربلائی علی اصغر جواب ملا عبدالخالق جواب ملا عبد الجلیل.

و آنچه از آثار عليا که سارق عنود در طریق سفر ریوده صورتش چنین است:

صحیفه خمس عشر دعاء صحیفة الحج اربعة عشر ابواب در آداب زیارت ائمه و ابواب در حج  
خطب سبعة عشر شرح قصيدة الحمیری اربعون سورۃ کل سورۃ اربعون آیة شرح مصباح شرح  
سورۃ بقرة در دو قسمت به لحن آیات و طریق تفسیر سورۃ یوسف شرح آیة الكرسی ماتین  
سورۃ و کل سورۃ اثنی عشر آیة توقعات مهمه به علماء عرب و عجم.  
و در تعداد و تبیان و نظم آثار صادره در ایام حج و در ایام اویله شیراز چنین مسطور است:

ولقد فصل کل ما خرج من يدی من سنة ۱۲۶۰ الى سنة ۱۲۶۲ من شهرها بما مضى نصفه هو  
اربعة کتاب محکم و عشر صحیفة متقدة التي کل واحد منها تکفى في الحجۃ على العبودیة لمن  
في السموات والارض و اذا ذكر اسمائها باسماء آل الله منزلها ليكون حينماً في البيان و  
مذكوراً في التبیان. الاولی کتاب الاحمدیة في شرح جزء الاول من القرآن و الثاني کتاب  
العلویة و هو الذي قد فصل فيه سبعمائة سورۃ محکمة التي کل واحد منها سبع آیات و الثالث  
کتاب الحسینیة و هو الذي قد فصل فيه خمسین کتاباً محکمة بالآیات القاهرة و الرابع کتاب  
الحسینیة في شرح سورۃ یوسف عليه السلام المفصلة بمائة و احدی عشرة سورۃ محکمة التي  
کل واحدة منها اثنی و اربعین آیة التي کل واحدة منها تکفى في الحجۃ لمن على الارض و ما  
في تحت العرش لو لم تتغیر و کفى بالله شهیداً و الخامس صحیفة الفاطمیة و هي مرتبة باربعة عشر  
عشر بابا في اعمال اثنا عشر شهرا في کتاب الله و السادس صحیفة العلویة و هي مرتبة باربعة عشر  
دعاء في جواب اثنتي و تسعین مسألة التي قد فصلت بعد رجوعي عن الحج في شهر الصیام. السابع  
صحیفة الباقریة و هي مرتبة باربعة عشر بابا في تفسیر احرف البسملة. و الثامن من صحیفة  
الجعفریة و هي مرتبة باربعة عشر بابا في شرح دعائه عليه السلام في ایام الغیة. و التاسع صحیفة  
الموسیة و هي مرتبة باربعة عشر بابا في جواب اثنتين نفس من عباد الله قد قضت في ارض  
الحرمين و العاشرة صحیفة الرضویة و هي مرتبة باربعة عشر بابا في ذکر اربعة عشر خطبة غراء  
الناظقة عن شجرة الثناء لا اله الا هو العزیز المنان و الحادی عشر صحیفة الجوادیة و هي مرتبة  
باربعة عشر بابا في جواب اربعة عشر مسألة لاهوتیة و الثاني عشر صحیفة الہادیة و هي مرتبة  
باربعة عشر بابا في جواب اربعة عشر مسألة جبروتیة و الثالث عشر صحیفة العسكريّة و هي مرتبة  
باربعة عشر بابا في جواب اربعة عشر مسألة ملکوتیة و الرابع عشر صحیفة الحجۃ و هي مفصلة  
باربعة عشر دعاء قدوسیة التي قد ظهرت في بدء الامر و تنسب الى امام العدل. فکل ذلك اربعة

عشر نسخه مباركة موجودة في ذلك الكتاب مع صحيفة المشهورة في آخره في اربعة عشر كتاباً من اولياء العباد كل ذلك مكتوب في ذلك الكتاب واما ما خرج من يدي و سرق في سبيل الحج قد ذكر تفصيله في صحيفة الرضوية فمن وجد منه شيئاً وجبا عليه حفظه فيا طوي لمن استحفظ كل ما نزل من لدى بالواح طيبة على احسن خط فوالذى اكرمنى آياته حرف منها اعز لدى من ملك الآخرة والاولى واستغفر الله ربى عن التحديد بالقليل وسبحان الله رب العرش عما يصفون وسلام على المرسلين و الحمد لله رب العالمين.

واما بندر ابوشهر بيان واقعات و اوضاع آنجا را ضمن بخش سابق نمودیم و دارالتجاره ای که محل اقامت حضرت و جناب خال بود و بعد از مراجعت از مکه نیز در آنجا توقف فرمودند مشتهر می باشد.

و از بلاد تاریخه این امر نیریز است که واقع در بعد سی و پنج فرسنگی شرقی شیراز و مشتمل بر زیاده از هزار سکنه و مسکن دوم جناب آقا سید یحیی وحید<sup>۱</sup> بود و امر بدیع در آنجا به واسطه او ارتفاع یافت و ما تفصیل واقعه نیریز با اسمی شهداء و اصحاب را در بخش متقدم نگاشتیم و خانه مسکونه وحید و مسجدی که در آنجا بیان و برهان نموده از مقبلین و مؤمنین یعنی گرفت و نیز قلعه خواجه واقعه در خارج بلد که محل تحصن اصحاب و مدافعه از اعداء بود و مقتل و مصرع شهداء و مدفن جسد آن جناب و اصحابش معروف و مشهور است و عده ای را که با او یعنی کردند متجاوز از چهار صد نوشتهند و بعد از اختتام امر قلعه و قساوت های میرزا زین العابدین خان حکمران بقیه اصحاب به حدی بودند و مجتمع و متراکم شدند که به سالی دیگر پس از واقعه شهادت کبری واقعه اشد از واقعه اولی برخاست و کوهی که محل تحصن ایشان بوده و مدافعت شجیعانه نادر النظیر نمودند به مسافتی قرب نیریز واقع است و تفصیل احوال وحید شهید و اعقابش را در این بخش ضمن اوضاع یزد و شرح احوال واقعه ثانیه را در بخش چهارم می آوریم و در اینجا به شرح احوال چند تن از مهمین اصحاب و شهداء و بقیه السیف نیریز اکتفا می نمائیم.

---

<sup>۱</sup> مدفن جناب آقا سید یحیی وحید اکبر را بقعة کوچک معروف بنام بقعة سید واقع در میدان در بیرون سرای سروی نوشته اند.

**اول حاجی محمد تقی (ایوب)** مردی ملاک و دولتمند و مشهور و معتمد در نیریز بود. همین که خبر عزیمت جناب وحید را از بزد برای اقامت در آن جا بشنید به استقبال شافت و در اصطهبانات به موکبش ورود یافته بالاتفاق به نیریز وارد شدند و با وی بیعت کرده پی نصرتش سر بر کف ارادت و اخلاص نهاد و او لاً در مسجد جامع کیر قیام کرد سپس در قلعه خواجه به محاربات و مدافعت پرداخت و مصاریف اصحاب را در مدت محاصره چهار ماه عهده نمود و همین که واقعه خاتمه یافت با آن جناب و جمعی دیگر اسیر اردو شدند و حکمران وی را از سران سپاه مطالبه کرده تسليم گرفت و با جمعی از اسراء محبوس داشته انواع عقاب و عذاب مجری کرد چنان که در فصل زمستان همه روزه در آب حوض بخسته انداخته چندان با چوب می زدند که آب خونین می گشت و حاجی نوبت چوب خوردن برخی از اسرای کثیر السن ضعیف البینه را قبول کرده در جای ایشان مضروب می شد و چون حکمران علت را از وی می پرسید جواب می گفت که مایین محبوسین قرعه می کشیم و این فال بنام من می آید و بالاخره از شدت ضرب سرش مجروح و متورم شده چشمانش جھوڑت یافت و او را همی به کوچه و بازار و درب خانه توانگران با نهایت خواری و آزار کشانده از تماشائیان درهم و دینار اندوختند تا پس از انقضاء یک سال به نوعی که ضمن شرح احوال آقا سید جعفر یزدی می نگاریم مستخلص گشته به بزد اقامت جست و تتمه احوالش و خاندانش را در بخش ششم می نگاریم.

**دوم آقا سید جعفر یزدی** ساکن نیریز عالم و واعظی متمول و معتبر و نزد اهالی به علم و تقوی مشهور و حکمران به مجالست و معاشرتش مفتخر بود و در قرب دارالحکومه منزل داشت و به واسطه جناب وحید اکبر مؤمن به این امر گردید و به موجب دستورش در مسجد جامع به وعظ و هدایت مردم پرداخت و حکمران وی را از خانه اش منع داشت لاجرم با سائر اصحاب در مسجد سکونت جست و سپس در تمامت مدت واقعات قلعه با جناب وحید بسر برد و پس از اختتام امر قلعه و شهادت وحید حکمران در انجمن سران سپاه با کمال شدت و غلظت و ابراز غیرت چنین بیان کرد که ثروت حاجی و علم و تقریر آقا سید جعفر موجب قوت قلب اصحاب قلعه و ادامه حروب و ارقاء دماء گردید لذا باید نوعی عقاب شوند که سبب عبرت مردم گردد و آن دو را تسليم گرفته به حبس انداخته خانه و املاک سید را ضبط کرده بنام خود قباله نمود و چون در آن زمان قلت و گرانی گندم و نان بود او را نزد درب ابار

غلات خود بسته به فقراء اعلان نمود که به هر نفری از مرد و زن همه روزه یک من مجاناً می دهم به شرط این که آب دهن به صورت آقا سید جعفر اندازید و لا جرم مردم بینوا خیو به رو و محاسن سید انداخته منی گندم می بردنند. آورده اند عائله ای فقیر برای گرفتن ذرت حاضر شدند و از القاء بصاق بر چهره سید جلیل شرم داشته در گوشه ای ایستادند آقا سید جعفر روی به ایشان نموده به کمال مهربانی گفت خجلت ننمایید یائید آب دهن انداخته ذرت ببرید و من با عبا رویم را پاک می نمایم و آن فقیران نیز چنین کردند و به حق خویش از ذرت رسیدند. و در مدت نه ماه همه روزه آن سید مظلوم را به درب خانه اغنياء کشیده چوب وافر زدند تا از صاحب خانه مبلغی نقود گیرند و از صدای دل گزاری تازیانه و استغاثه و حنین مظلومانه اش ساکنین دیار مشمئز و بی اختیار شده سخنان زشت و ناسزا گفته دراهم و دنایری به ظالمین می دادند تا ظالمین سید را از آن جایگاه می بردنند و عاقبت پاهاش مجروح و متورم گردیده قادر حرکت نبود و حمالی وی را بردوش کشیده به درخانه ها می برد و باز به نوع مذکور می آزردند و زن و اطفالش حاضر بوده واقعات را نگریسته می گریستند و بالآخره زن خان حاکم را دل بسوخت. گویند به موجب خواب های موحش که دید سید را با عائله اش و نیز حاجی محمد تقی مذکور را بر حمارها نشانده از نیریز به خارج فرستاد و آن مظلومان خود را به قریه ای در هفت فرسنگی شمالی نیریز رساندند و مردم ده به علت سابقه معرفت در حق سید به وظائف احترام و پذیرائی پرداختند و خبر به سمع خان حاکم رسیده کس فرستاد تا آن مظلومان را بر گرداند ولی اهالی مأمور را خائباً عودت دادند و مظلومان به سمت یزد ره سپردند تا به قریه هرات رسیدند و از تعقیب زین العابدین خان بیاسودند و حاجی به شهر یزد رفت و سید حسب خواهش مالکین قریه در آنجا بماند و به امامت جماعت و مرجعيت امور شرعیه و وضع پرداخت و تتمه احوالش در بخش ششم می آید.

دیگر از مشاهیر اصحاب نیریزی ابوالزوجه وحید شهید حاجی شیخ عبد العلی از علماء و ائمه جماعت بود و در ایمان و استقامت و حمایت و مساعدت از وحید همتا نداشت و با دو پسرش شیخ هادی هفده ساله و شیخ محمد چهارده ساله در نیریز و در محاربات قلعه خواجه کوشید و بعد از شهادت وحید گاهی متواری و گاهی در نیریز مخفی گشت تا در واقعه ثانیه با زن و فرزندان در بالای کوه مدافعه همی نمود و پس از خاتمه جنگ اسیر شدند و اعداء نخست دو پسرش را در دامنش سر بریدند آنگاه وی را شهید نمودند و زنش اسیر شده

بگریخت و به خانه برادر خود سید ابراهیم در نیریز پناه برد و برادر چون مؤمن به این امر نبود خواهر را به خانه راه نداد و آن مظلومه به خانه کربلا نی رضای حمامی که از مستخدمینشان بود ملتجمی و مخفی شد و در همان شب وفات یافت.

**دیگر ملا عبدالحسین** واعظ و قاضی نیریز حامی و مساعد وحید شهید بود و در موقع محاربه و مدافعه در نیریز گلوله اعداء پایش را مجروح ساخت او در آن هنگام از سن هفتاد سال و به نماز و نیاز اشتغال داشت آنگاه با سه برادر و پنج پسر در قلعه به محاربه پرداخت و پسر ملا علی نقی به شهادت رسید و ملا عبدالحسین با عائله ملا علی نقی را اسیر کرده به شیراز بردنده چنان که در بخش لاحق می آوریم چون ملا عبدالحسین را با جمع اسراء مغلولاً به طهران می بردنده در سه منزلی شیراز از شدت مشقات هلاک شد. سواران دولتی سرش را جدا کرده تنش را در همانجا زیر خاک پنهان نمودند و سلاله اش از نسل ملا علی نقی درین امر برقرار ماند.

**دیگر حاجی قاسم** از اصحاب و انصار وحید در نیریز و قلعه بود و در پایان واقعه دستگیر شده یک سال به حبس حکمران نیریز در کند و زنجیر به انواع عذاب از قبیل انداختن در آب سرد حوض به فصل زمستان و ضرب و اخذ نقود و اموال فراوان گرفتار گردید و بالاخره حیدر نامی وی را از حکمران به اداء یک صد تومان خریده مستخلص ساخت و حاجی از بیم حکمران فراری و متواری گشت و در واقعه ثانیه بالای کوه رفته طول مدت محاربه را به پایان رساند و در خاتمه بگریخت و مآل حالت را در بخش ششم می آوریم.

**دیگر خواجه قطبا** از رؤسائے شجاعان اصحاب وحید بعد از اختتام امر قلعه فراری و متواری شد و در واقعه ثانیه از رؤسائے مدافعين بوده سنگری بنام سنگر خواجه قطبا تأسیس کرد و در همان سنگر به شهادت رسید و اخلاقی از او باقی نماند.

**دیگر خواجه محمد حسین** از اصحاب وحید نیز پس از خاتمه امر قلعه نیریز فراری و متواری شد و در واقعه ثانیه بالای کوه نرفت ولی زوجه محترمه به اتفاق خویشان مشارکت

کرد و واقعات جگر گداز اصحاب جبل چون به سمع خواجه رسید در محل اقامتش که قریه کربال بود با شدت تأثر وفات یافت.

**دیگر آقا میر محمد عابد** نیز در محاربات با وحید بود و پس از خاتمه امر قلعه دستگیر شد و او را در نیریز مرخص و رها کردند و در واقعه دوم بر جبل برآمده شرکت در مدافعته و محاربه نمود و بالاخره اسیر شد و او را به سائر اسراء به عزم شیراز بردند و چنان که در بخش چهارم می‌آوریم چون پیر منحنی بوده طاقت مشقات نداشت خواهش کرد او را به شهادت رساندند و سرش را جدا کرده به شیراز بردند.

**دیگر مشهدی اسماعیل اصطهباناتی** نیز از اصحاب وحید و با او از اصطهبانات به نیریز وارد شد حامی و ناصر بوده در قلعه گلوله توب به وی اصابت کرده مدتی معالجه جراحات نمود و در واقعه ثانیه بالای کوه به محاربه پرداخت و بالاخره در جمله اسراء به شیراز رفت و او را مرخص و رها کردند و به نیریز مراجعت و اقامت نمود از او نیز اخلاقی باقی ماند.

**دیگر آقا سید زین العابدین اصطهباناتی** نیز از اصحاب و در قلعه خواجه و بعداً بالای کوه محاربات کرده بالاخره مستخلص گشت.

**دیگر ابوالاھیم ولد صالح** نیز در دو واقعه محاربه کرد و در اسارت به شیراز مرخص شد.

**دیگر آقا سید حسین بن حاجی سید احمد** نیز در دو واقعه محاربه نمود و در نیریز مستخلص گشت و برادرش آقا سید حسن نیز مانند او بوده اخلاقی بر جای گذاشت و اشهر از آن دو برادر اکبرشان **آقا سید ابوطالب** وحید را تا نیریز استقبال و استجلال کرده تا آخر امر به حمایت و نصرتش پرداخت و در خاتمه گرفتار چنگ حاجی میرزا زین العابدین خان شده مدتی در حبس بوده مضروب شدید گشته نقود نامحدود از او گرفتند و بالاخره به معدن شکرد از توابع نیریز تبعید کرده در آنجا وی را مسموم و هلاک نمودند.

**دیگر ملا حسن** ولد کربلائی قاسم و محمد اسمعیل پسر ملا محمد باقر بودند و بعد از خاتمه واقعه دوم به اسارت شیراز رفته مخصوص شده عودت به نیریز کردند و اخلاقی از ایشان باقی است.

دیگر از مشاهیر اصحاب وحید **ملا کریم** پس از ختم واقعه اولی اسیر شده مدتی در حبس حاجی زین العابدین خان بوده ملک و باغش را تصرف کرده او را رها نمودند و در واقعه دوم بالای کوه نیز محاربات کرد تا شهید گشت و بعضی از اخلاقش در این امر مشهورند.

دیگر **ملا علی اکبر** بن ملا محمد اصطهباناتی به معیت وحید به نیریز وارد شده به نصرتش قیام داشت و بعد از اسارت مستخلص گشت و در واقعه ثانیه نیز محاربات کرده اسیر شده مستخلص گردید.

دیگر از مشاهیر اصحاب وحید **آقا شیخ یوسف** در واقعه اولی و ثانیه هر دو محاربات کرده از اسرای شیراز بود و پس از استخلاص و عودت به نیریز گرفتار و محبوس شده مضروب کردند و دو گوشش را بریدند و نیز کف پایش را بریدند و نمد گذاشتند و بالاخره مستخلص گشت و تتمه احوالش را در بخش ششم می آوریم.

دیگر **لطفعی قائد** که دست چپش به اصابت گلوله توپ در درب قلعه جدا شده زیر خاک کردند و در واقعه ثانیه نیز محاربه نموده اسیر و مستخلص گشت و اخلاقی به یادگار گذاشت.

دیگر **میرزا محمد** بن میرزا محمد عابد پس از خاتمه جنگ قلعه چند سال متواری شد و در واقعه ثانیه بالای کوه حضور یافته به محاربات پرداخت و عاقبت اسیر اعداء گشته به اتفاق سائر اسراء به اسیری بردنده ولی در بین طریق خویش را به دریاچه بختگان انداخته بگریخت و بعد از نیریز بر گشته بماند.

و از اشهر و اشجع اصحاب وحید **ملا محمد** بن ارشد حاجی صفر علی مالک املاک و ثروت وافره که صاحب حسن و جمال و علم و کمال بود و خط نسخ را بعد از میرزا احمد

شهر کسی مانند او زیبا ننوشت و ابین به علت شدت علاقه در آغاز جوانی برایش زن گرفتند و هنگامی که جناب وحید به نیریز ورود فرمود دو پسر محمد رحیم و محمد کریم نام در سن یک سال و نیم و دو سال و نیم داشت و با آنان و پدر و مادر و برادری اصغر نام کور مادرزاد دوازده ساله به یک خانه می زیست و همین که به آن جناب ارادت حاصل کرده از اصحاب وفا گشته شب و روز را در قلعه خواجه به مدافعه و مقاتله صرف نمود. والدین و عائله از مفارقت بی تاب شده در استخلاص از قلعه جد و جهد همی کردند. نوبتی مادر با زن و اطفال صغیرش به پشت قلعه رسیدند و او خبر یافته به ملاقات و مکالمه آمد و چون نظرشان به وضع و حالش افتاد کیراً و صغیراً بی اختیار گریه و زاری و ناله و بی قراری آغاز کردند و التماس و الحاج نموده گفتند بر مادر و پدر و زن و اطفال صغیر رحم آر و ازین عسرت حال و سوء مآل بگذر و خیر و شر واقعه را به خدا واگذار ولی انفاس و احساس ضعیف شان در عقیدت و ایمان قوی وی اثر نکرد و چون اصرارشان را به حد اجبار دید خنجر از کمر بر کشیده گفت بدانید و آگاه باشید که من با قدم علم و بینش راه دین و ایمان را پیمودم تا به سر منزل عشق رسیدم و برگشت ازین سفر ممکن نیست و اگر در این زمان راه خود گرفته به خانه و کاشانه نزوید ناچار اطفال را با خنجر شکم پاره نمایم تا بدانید که دل بسته به عالم معانی را مجال تعلق به عالم دانی نیست و ایشان نومید شده به خانه برگشتند و پس از چندی شبی برای انجام مقصودی سوار بر اسب از قلعه بیرون آمده جانب نیریز تاخت و از دور وی را هدف گلوله ساختند و تیری به رخسارش اصابت کرده از دیگر سو بیرون رفت و او را دستگیر کرده به محبس حاجی زین العابدین خان حکمران فرستادند و چندی با جرح دهان و رنج فراوان در حبس بسر برد و هر قدر والدش اصرار کرده نقود به حکومت داد وی را رها نکردند. عاقبت تئی از اهل اردو به علت دوستی سابقه استخلاص از قلعه مذکور را فراهم نموده او را به اصطبهانات برده مدت شش ماه به معالجه پرداخت تا بهبودی یافت و والدش در آن مدت زن و اطفالش را نزد خود نگهداری نمود و در آن اثناء هنگامه قلعه متنهی به شهادت وحید و اصحاب گردید و حاجی زین العابدین خان به غارت اموال و هتك اعراض و سفك دماء بایان پرداخت و از آن جمله اصغر اعمی دوازده ساله مذکور را دستگیر کرده امر داد در مقابل چشم مادرش داغ و شکنجه کردند و همین که آهن تفییده در آتش را به بدن لطیف کودک ییگناه گذاشتند و دود بلند شد مادر را دل بسوخت و بیهوشی دست داد و پس از افاقه مقداری از املاک برای استخلاص فرزند به حکمران بخشید و خان فی الحال آخوندی را حاضر کرده ملک را انتقال

شرعی به خود داده سند محکم نمود و اصغر را به محبس فرستاد و بعد از چند روز مجدداً برای شکنجه حاضر کردند و به نوع مذکور شروع به داغ نمودند و مادر جگر سوخته برای خلاصی پسر مقداری دیگر از املاک را بنام خان سند کرد و بدین طریق خان حکمران تمامت املاک حاجی صفر علی را بنام خویش بربود و اصغر اعمی از شدّت شکنجه و داغ فدای اغراض وی گشته مرد و از این واقعات هنوز زمانی نگذشت که جراحات ملاً محمد ایلام یافته به نیریز عودت نمود و چون از ماجری اطلاع یافت شعله غیرت از درونش زبانه کشید و بی اختیار اقوام و خویشان را وداع گفته به عزم انتقام از ناصرالدین شاه و بر کنند بنیان ظلم و گناه حرکت نمود در آن حال مادرش یک خوشة مروارید که از دستبرد خان پنهان کرده بود به وی داد و ملاً محمد نیم شب از نیریز به شیراز شتافت و چند تن از بایان شیرازی با وی مراجعت کرده به طهران رفتند و در آنجا با محمد صادق تبریزی به نوعی که در بخش لاحق می آوریم متفق شدند و شاه را هدف ساختند و گرفتار چنگ عوانان دولتی شده در آن مذبحه عمومیه سال ۱۲۶۸ کشته گشتد و از وی عائله و اعقابی درین امر بر جای ماند و ما شرح حال عده‌ای از اصحاب نیریز را بنام و مقام در ذیل شرح واقعه دوم آنجا در بخش لاحق می آوریم.

و در اصطبهات نیز هنگام عبور جناب وحید از بیزد جمعی از علماء و متنفذین و غیرهم اقبال نموده بیعت کردند و برخی از ایشان چنان که اشاره کردیم با وی به نیریز رفته از شجاع ترین اصحاب در قلعه خواجه بودند و بعضی دیگر از متنفذین همین که مقاومت حکومت را نگریسته دانستند که آغاز بلایا و قرب وقوع فداء جان و مال و عیال در راه خدادست تاب استقامت نیاورده اعراض کردند و با اعداء همراه شدند مانند حاجی مهریزی که موجب تعریض به جان و مال احباب گردید و مانند آقا سید اسماعیل مریجانی که به علت تزویج ندادن جناب وجد دختر خود را به او از تمامت خدمات و تحمل صدمات فائقة سابقه خویش صرف نظر کرده با اسب سواری آن جناب به محل و موطن خود عودت نموده به ریاست ملائی پرداخت و معدلک بعد از وقوع شهادت کبری جمعی از بایه در آن حدود می زیستند و هم در معحال عدیده دیگر از قسمت فارس آحادی از مؤمنین بودند مخصوصاً هندیجان از مراکز بایه شمرده گشت چه شیخ سلمان از اهل قرای مذکور که در حدود بیست سالگی و دارای حالت تفحص و تحری و احساس روحانی بود در ایام ارتفاع نداء حضرت ذکرالله الاعظم از

افق شیراز آوازه ظهور بشنید و برای تجسس و کشف احوال بدان سو شافت و به علت مهاجرت حضرت فائز به لقاء نگردید ولی در حال سفر فائز به ملاقات جناب قرۃ العین شده عرفان و ایمان کامل حاصل نموده به وطن برگشت و تقریباً هفتاد خانواده از افشار ساکن هندیجان را که از قوم و عشیرتش بودند مؤمن به آن آئین نمود و خود با شش تن از مؤمنین بدین اسامی مشهدی گل محمد رئیس طائفه افشار، مشهدی رستم، کربلاطی مدد، کربلاطی تقی [و] ملا عبد الله علی بخش به عزم زیارت حضرت به سمت آذربایجان روانه شد و با عشق و شتاب همی ره نوردید تا به قم رسید و در آن جا خبر فاجعه شهادت عظمی بشنید و همراهان با اندوه و حسرت فراوان به وطن برگشتند ولی شیخ مراجعت نکرد و سر در بیان عشق و طلب نهاد تا به مقامات رفیعه عرفان و تقریب بارگاه رحمن نائل گشت و تفصیل احوال و اوضاع آن حدود ضمن بیان احوالش در بخش ششم نگاشته می گردد.

## قزوین، ارض القاف

در سین اویله ظهور بدیع به عنوان مرکزی از مراکز بایه شناخته شد و جمعی از حروف حق و علماء راشدین و شهداء مرضیین و مشاهیر مؤمنین و مؤمنات مانند جناب قرۃ العین و میرزا محمد علی و ملا هادی و خاندان فرهادی و حاجی نصیر و حاجی شیخ محمد نیل و بستگانش و ملا عبدالکریم (میرزا احمد کاتب) و غیرهم اهل آنجا بودند و ملا عبدالجلیل ارومیه ای نیز در آن بلد زن گرفته سکونت نموده جمعی را مهندی ساخت به درجه ای که در موقع ابعاد حضرت ذکرالله الاعظم به آذربایجان حکم حاجی میرزا آفاسی صادر شد که برای تحفظ از حملة بایان حضرت را داخل شهر نکرده از مسافتی دور رهسپار سازند و ملا جعفر واعظ قزوینی کیفیت آغاز نشر امر بدیع را در آن بلد به این مضمون نوشت:

«اوّل کسی که کلمات شریفه حق را به قزوین فرستاد جناب **میرزا مهدی بن حاجی عبدالکریم** شهیر به باغان باشی قزوینی بود و حاجی مذکور مکتوب پسر را بایک جزء از کلمات بدیعه مرسله نزد ملا تقی بن ملا قنبر پسر عم من آورد و مرانیز خواستند و حاضر شدم. مضمون نامه خطاباً لحجی والد خود چنین بود که پنج هزار تومان ابریشم از مال التجارة ما و از مال حاجی عمو و سائرین به دریا غرق شد غواص و سباح رفتند و سعی کردند اثری ظاهر نشد ولی خداوند جنسی لانهاية له بما عطا فرمود که اگر تا یوم قیامت مصروف داریم ذره ای از آن کم نشود اینک فرستادم بخور و بیاشام و اندیشه تمام شدنش ممکن. پس حاجی گهی به مکتوب و دمی بما نگریسته گفت ای ملا تقی آیا این جزو برای من درهم و دینار است که به مصارف لازمه عیالم برسانم و در آن مجلس عده از علماء محترمین و تجار حاضر بودند و ملا تقی پس از قرائت صفحه ای از کلمات بدیعه به حقیر فرمود در این کلام چه می گوئی؟ گفتم اوّل ندارد تا معلوم شود چیست و از کیست. مثل سبک قرآن است ولی کلمات فرقانی نیست. فرمودند از آن جانی که قرآن نازل شده این کلام هم نازل شده. مذکور شد در آنجا جبرئیل از آسمان آورد اینجا هم جبرئیل باید بیاورد. فرمود نمی دانم این قدر می دانم این کلام بسیاق کلام قرآن است و از همان مصدر صادر شد. و میرزا جواد از علماء شیخیه و تلامذه سید معروف به میرزا جواد خوار از مطالعه آن کلمات و اطلاع از احوال حال خوشی

یافته رقص کرد و روزی دیگر به مسجد رفته بر منبر بر آمده اظهار امر حق و نصرتش نمود و بعد از چهل روز با جمعیت بسیار به کربلا رفتند ولی در کرمانشاهان امر به ایشان رسید که به شیراز بلدالامین بروند و لذا عودت کرده به صوب مذکور رهسپار گشتند و رفتند.

و پس از آن رسائلی بود که آقا میرزا محمد علی بن حاجی میرزا عبدالوهاب برای والد خود بفرستاد. روزی حقیر با عَمَّ قنبر علی خدمتشان رسیدیم. خلوت نموده بر درب خانه جانب ملا صادق یزدی را که از محraman خاصش بود بشاند و نهی کرد که احدی را به خانه بار دخول ندهند آنگاه آیات بدیعه از بغل در آورده به حقیر داده فرمودند تو بهتر می خوانی بخوان و من خواندم سپس فرمودند در حقیقت ایشان چه می گوئید؟ عمن در جواب تأمل کرد و از خود حاجی پرسید که شما درین باب چه می فرمائید؟ فرمودند کلمات بسیار عالی و به سبک قرآن است چاره جز تصدیق نمی باشد و لمحه ای چند گذشت آنگاه در خصوص ملحught فتی القزوینی آغاز سخن کرده گفت این جوان چند جزو از آیات جانب باب روح ما سواه فداه برایم فرستاد و مکتوبی بدین مضمون نوشت که اگر تصدیق نکنی و ایمان نیاری گردند را مانند سر سگی می برم پس به ملا قنبر عمو روی نموده فرمود اکنون هفتاد سال از عمرم سپری شده و نزدیک به آخر است و دیده ام به دو پسرم روشن است که در امامزاده ها و آستانه ها شمع روشن کرده گریه و زاری نموده از خدا خواستم تا به من ارزانی داشت و عاقبت کارم چنین شد که می بینید و مکاتبی به این لحن به من می دهنده پس جانب میرزا بعد از کلمات مذکوره این عبارات ادانه نمود که راست می گوید و حق به جانب او است» انتهی.

و حاجی عبدالکریم مذکور از اعاظم دولتمدان و تجارت محترم و مؤمنین معظم قزوین بود و به سینی بعد در آنجا وفات یافت و پسرش میرزا مهدی نیز در یزد تجارت مهمه داشت و بساط را برچیده به قزوین آمد و با عمومیش حاجی عبدالحسین قریب بیست هزار تومان ابریشم خریده حرکت به شیراز کردند و استماع صیت حضرت نموده به شرف لقا رسیدند و آن بزرگوار نهی از مسافرت به دریا فرمودند و عمو متنهی نشده بضاعات را برای بمبای برد و در دریا غرق گردید و میرزا مهدی همچنان مشرف در شیراز ماند و به ایمان کامل رسید و به وطن آمده پیوسته مشتعل به شعله عشق و ایمان بود و حین ارتفاع هنگامه مازندران به نصرت اصحاب قیام نمود تا به شهادت رسید.

و حاجی میرزا عبدالوهاب از مشاهیر فقهای عظام و مراجع احکام و ساکن قزوین بود و شرذمه‌ای از احوال او و کیفیت ارادت و مساعدتش را به شیخ احسائی در ایام اقامت شیخ در قزوین در بخش اول نگاشتیم و در آغاز ظهور امر بدیع دو پرسش **ملا هادی** و **میرزا محمد علی** که از فضلاء و علماء بودند به شیراز رفته در ک زیارت حضرت باب اعظم را نموده ایمان آوردند و هر دو از سبقین اوّلین و حروف حی شدند و حاجی خود نیز به نوع مذکور اظهار اقبال و ایمان نسبت به این امر نمود و حضرت در هنگام عبور از حدود قزوین برای آذربایجان در قریه سیاه دهان نامه‌ای به نوع توقیر و تجلیل بدو نگاشته طلب مساعدت و نصرت فرمودند ولی برای شدت مقاومت دولت و صولت علماء و ائمه جماعت حاجی را کاری از پیش نرفت و در اواخر عمرش از قزوین به نجف شتابه مجاور گردید و در سن هشتاد و سه سالگی مریض و بستری شده آثار و مقدمات ارتحال پدیدار گشت و در آن حال دستور داد وی را در جنازه گذاشتند و به مرقد مطهر حضرت امیرالمؤمنین بردند و پس از ساعتی در آن مکان مقدس به عالم باقی رحلت نمود.

و اما پسراش **ملا هادی** و **میرزا محمد علی**<sup>۱</sup> پس از استفاضه ایامی چند در شیراز مراجعت به کربلا نمودند و در نشر انوار هدی کوشیدند سپس به قزوین عودت کرده سکونت گرفتند و هنگامی که سواران دولتی حضرت ذکرالله را برای آذربایجان می‌بردند در قریه سیاه دهان به محضر مبارک رسیدند و در موقع اجتماع بایه در خراسان هر دو در فتنه مشهد حضور داشتند و میرزا محمد علی در موکب حضرت قدوس مراجعت کرده در بدشت حضور داشت و بالاتفاق به مازندران رفته و در ساری به خانه حاجی میرزا محمد تقی مجتهد چندی باهم توقیف بودند و در موقع ارتفاع امر قلعه مازندران بدانجا شتابه به نصرت و فداکاری قیام نمود تا به فیض شهادت کامیاب گردید و از جمله توقعات صادره از قلم اعلی خطاب به وی این توقع در بیان وظائف سالک و مسافر الی الله می‌باشد:

<sup>۱</sup> میرزا محمد علی سر بر قدم حضرت قدوس نهاد و دست بر نداشت چه در خراسان و چه در بدشت و چه در حبس ساری و چه در ایام قلعه مبارک در همه جا پروانه آن شمع ذوالجلال بود تا شهید گردید.  
نیل زرنده

### بسم الله الرحمن الرحيم

فاعلم يا اخ الخليل واثبت قدميك على صراط الله الجميل واعرف ان الله سبحانه ما خلق شيئاً الا وقد بين حكمه في الكتاب وما قدر الله داء الا وقد خلق بازائه دواء فاستغفر ربك الذي لا اله الا هو الذي ليس كمثله شيء واجهد على العمل لأن الله ما حكم للبلوغ الى القطع الا بعد اليأس عن كل شيء فادخل بالله في لجة الاحدية لأن الله قد طهر واردها عن الاشارات الشيطانية ولا تخف عن شيء ولا تحزن لشيء لأن الله قد حرم خوفه لمن فيه خوف من غيره وذكر المؤمنين في كتابه عن حزن الغير لقوله الحق الحمد لله الذي اذهب عننا الحزن واستقر على الامر بالاخلاص فان الله قد جعل لكل شيء مقاماً موقعاً وارض عن الله بقوله الحق ان كان كل شيء بقضائي وقدري فالحزن لماذا واتكل على الله في كل الاحوال واقبل بكلك الى الله حتى المحو عمما سواه وايقن بالغفران بعد ورودك في ذلك الباب وانتظر امر الله فان نصر الله كان قريباً و الحمد لله رب العالمين.

و در توقيعی دیگر راجع به زیارت جامعه صغیره مسطور است:

### بسم الله الرحمن الرحيم

و انه من كتب النازلة بي كتاب اخي محمد على نجل العالم الجليل الحاج عبدالوهاب القزويني و لما اتني احبيته في سرّي احبيته عما سئل مني من زيارة الجامعة فاحفظ يا اخي ما سألت و اقرأ ما اردت و كن لي ناصراً مثل النار الذي ورد على حشيش الارض ولا تبق لاحد حجة و احفظ كل ما نزل من يدي بماء الذهب على احسن خط كريم.

واز آقا میرزا محمد علی شهید مذکور که زوجه اش خواهر جناب فرّة العین بود دختری خلف از ابوین برقرار ماند.

و اما ملا هادی که سناً اکبر بود در قلعه مازندران و سائر واقعات خطیره داخل نشده محفوظ ماند و سالها بعد از واقعه شهادت کبری در قزوین زیست و بیان مآل احوالش در بخش ششم ثبت می گردد.

و در مقابل حاجی میرزا عبدالوهاب در قزوین حاجی **ملاً محمد تقی** معروف برگانی از مشاهیر مجتهدین بود که با برادر او سلطش حاجی **ملاً محمد صالح** و برادر اصغرش حاجی **ملاً محمد علی همگی** در برگان تولد یافته به مقام رشد رسیدند و تحصیلات او لیه شان در آنجا و در قزوین صورت گرفت و در بلده قم نزد میرزا ابوالقاسم مجتهد شهیر مؤلف کتاب *قوانین الاصول چندی تحصیل فقه و اصول نمودند* آنگاه به اصفهان رفته سنینی چند به تحصیل علوم نقلیه و عقیله پرداختند پس به عراق عرب شتافه در کربلا مخصوصاً نزد آقا سید علی مؤلف کتاب *ریاض فقه و اصول خواندن* و در تحصیل علوم رسوم دینیه رنج فراوان برده به مقامات عالیه رسیدند و نیز عبادات و ریاضات شاقه را تحمل نموده شب ها را به ادعیه و مناجات و اقامه صلووات به پایان رساندند و حاجی **ملاً علی** نزد شیخ احسائی تلمذ کرده از علماء شهیر شیخیه محسوب گشت و به کثرت عبادات شاقه و تلاوت آیات و اوراد و ادعیه و تضرعات دائمه شهرت یافت گویند در ثلث اخیر شب ها زنجیری بر گردن نهاده به میخی در سقف حجره بیوند می داد تا چون نعاں گرد زنجیر مانع افتادن و خوایدن باشد و به عبادت و مطالعه کتب و تحریر مسائل علمیه شب به روز می آورد و بعد از سنین کثیره مراجعت به ایران نموده در طهران اقامت گرفتند و چون مایین حاجی **ملاً محمد تقی** و میرزا<sup>ق</sup> قمی در برخی از مسائل فقهیه مناظره علمیه کتبیه برخاست و رد و ایرادات چند مبادله گشت خود را مجبور عودت به کربلا دیده بدان سو شتافت و از استاد خود آقا سید علی مذکور اجازه اجتهد گرفته به طهران بر گشت و بساط ریاست و اجتهد بگسترد و هر سه به غایت جسور و معروف بودند و نوبتی در محضر فتحعلی شاه به جسارت و خلاف ادب سلوک کردن و مغضوب و منفور شاه واقع شده مجبور به مهاجرت از طهران و اقامت قزوین گشتند.

و کیفیت مجلس مذکور را بعضی چنین نوشتند که **ملاً محمد علی** نام مجتهد جدلی مازندرانی در محضر شاهی حضور داشت و مقرب در گاه بود و در آن حال سه برادر مذکور نیز حضور یافتند و شاه در اثناء مکالمه مسئله ای از حاجی **ملاً محمد تقی** پرسید و او جوابی داده بیانی نمود که **ملاً محمد علی** جدلی نپسندیده رد کرد و مناظره و مجادله فیما بیشان در گرفت و ملزم به سکوت گشت و حاجی **ملاً محمد صالح** خجلت برادر مهتر نپسندیده بی مدافعت و حمایت جدل آغاز کرد و فریاد لم و لا نسلم بلند شد و جدلی در اثناء مناظره به او گفت همانا سخنانی را که در ایام تلمذ نزد من آموختی حال باز پس می گوئی و تلمیذ را حق جسارت و مخالفت ادب با استاد نیست لذا حاجی **ملاً صالح** نیز لب فرو بست آنگاه حاجی **ملاً علی** از

خجلت اخوین غضبناک گشت در همان مسئله به مباحثه و مشاجره گرم شد و کار از قیل و قال به نزاع و نزال کشید و طرفین نشسته مانند دو خصم مقابل بر یکدیگر حمله بردن و نشسته همی نزدیک شدند تا به هم رسیدند و لطمہ سخت بر بنا گوش ملاعی جدلی نواخت و شاه از آن اخوان جسور در غصب و نفور شده حکم به اخراجشان از مجلس بلکه از طهران داد و در بد و ورودشان به قزوین حاجی عبدالوهاب مذکور تجلیل نموده موجب اشتئار صوت و صیستان گردید و آنان متدرجاً شهرتی بسزا حاصل کرده ریاست و ثروت معتبرها فراهم آورده و در فقه و اصول و تفسیر و جمع اخبار و غیرها تأیفات عدیده نمودند و حاجی سید محمد تقی امام جمعه که عالمی ذوقون بوده اهالی نسبت به او اعتقاد کرامات و مقامات باطنیه داشتند سالها به امامت جمعه و ریاست جماعت برقرار بود و حاجی ملا تقی سنی نی چند فتوی بر تحریم صلوٰة جمعه در ایام غیبت امام داده پیروان خود را از اقامت صلوٰة جمعه منع کرد تا نوبتی حاجی سید محمد تقی را با اهالی کدورت و نفرتی پیش آمد و روزی به امامت جمعه نرفت و حاجی ملا تقی بلاذرنگ به مسجدش حاضر شده مجتمعین را به نماز جمعه امامت نمود و از آن هنگام منصب امامت جمعه را تصرف کرده امام جمعه نیز شد. حکایت کنند که در آن ایام نوبتی دو امام جمعه سابق و لاحق مذکور را در مجلس و مجمعی تصادف اجتماع و ملاقات شد و حاجی سید تقی از حاجی ملا تقی به نوع سؤال از مسئله معضله پرسید آن کدام شیء است که به هفته ای حرام و در هفتۀ دیگر واجب می‌گردد حاجی ملا تقی هر چه فکر کرد چیزی برای جواب به خاطرش نیامد و اظهار تحریر نمود و حاجی سید تقی حلّ معماً کرده گفت آن صلوٰة جمعه است که در ایام امامت من حرام بود و همین که تو به تصرف آورده واجب شد.

و چون شیخ احسائی به قزوین وارد شد حاجی میرزا عبدالوهاب تبعیت و عقیدت و احترام و اکرام بنمود و حاجی ملا تقی به معارضت و مقاومت و تکفیر پرداخته اوّلین مکفر شیخ و نخستین باعث اختلاف و نفرت بین شیخیه و اصولیه گردید و با حاجی میرزا عبدالوهاب مضادت و مخاصمت آورد و پس از شیخ حاجی سید کاظم رشتی را تکفیر کرده در مجامع و علی المنبر به طعن و لعن پرداخت و چون نسبت به متصوّفه نیز تعریضات شدیده داشته در محضر و منبر به تکفیر و تحریرشان سخن همی گفت در ایام سلطنت محمد شاه مورد تنفر خاطر سلطانی و حاجی میرزا آفاسی گشت و حاجی به نام تحصیل منال دولتی از املاک متعلقه به وی محصل گماشت و او چون کار را دشوار دید به طهران نزد شاه شتافته بطائف

الكلام و ایراد قصص و حکایات فکاهیه غضبیش را ملایم کرده از زیر بار تحمیل بیرون جست ولی حاجی چون با شاه به قزوین رفت به اخراج هر سه برادر از آن بلد فرمان داد و لاجرم باز به محضر شاهی شتافتند و حاجی ملاً تقی به نوع مذکور دل سلطان را به دست آورده مسروor ساخت و مورد احترام و تجلیل گردید و اجازت اقامت در قزوین حاصل نمود تا چون ظهور امر بدیع شد به کمال عناد و بغضاء نسبت به حضرت باب و به مقاومت و مدافعت شدیده از باییه قیام نمود و بالاخره به نوعی که در بخش متقدم آوردم در سال ۱۲۶۳ هجری قمری به قتل رسید و در بقعة شاهزاده حسین مدفون گردید و در آن هنگام تقریباً هشتاد سال داشت و اخلاقش خصوصاً پسر ارشدش ملاً محمد که شوهر جناب قرآن العین بود و بعد از پدر منصب امامت جمعه یافت به مسلک و روش پدر روزگار گذراندند.

و حاجی ملاً محمد صالح پدر قرآن العین که مجتهدی معظم و سليم النفس بود در اوخر ایام حیات خود به کربلا اقامت گزیده معتکف شد تا در روزی از روزها که نزد مرقد امام حسین بن علی ع پس از اداء نماز و زیارت ایستاده بود ناگهان یفتاد و او را بر دوش کشیده به خانه اش برداشت و بلا فاصله وفات نمود.

و برادر اصغرشان حاجی ملاً علی مذکور از پیروان شیخ احسائی و سید رشتی و از محبین و مؤمنین حضرت باب اعظم بود و با خویشان متعصب و مغرض پیوسته مکالمه و مناظره کرده دفاع از این امر نموده و هذه صورة ما کتبه فی شهادته علی حقیة الذکر الاعظم:

بسم الله الرحمن الرحيم

السلام من السلام وبالسلام الى السلام يعود السلام لا الله الا هو المعبد كل البرية اليه يرجعون ثم السلام من حضرة الابداع الذكر القديم لاهل الاسلام والتسليم اجمعين و له الحمد لا الله الا هو حيث عرفنا حكم الابداع بالاختراع و جعلنا من النذاكرين و له المنة لانعامه علينا بفتح المجرة لنزول الرحمة منهراً لو لم نكن من المؤمنين لان ربَّ عَزَّ و جَلَّ لا يغير ما يقوم حتى يغيروا ما بأنفسهم و ما يفعل بعذابنا لو كنا بانعمه من الشاكرين اللهم اجعلنا من المقربين بتوحيدك لا الله الا هو والخاشعين لآياتك و للرحمن عابدين و له ساجدين كما امرت بالسجود و اهل العلين اطاعوك و خلق السجين من امرك اعرضوا و عادوك و لك الشكر يا شكور قد الهمتنا معرفة

الشجرة و نارها و دهن المعتصر منها و حصول المصباح و امر الزجاجة و تمام الكلمة بدور ان النقطة و جعلتنا من المسلمين وبعد قد بلغنا الرسول ما كان مأموراً و سمعنا امره و قد كنا لا لواحد من الناظرين و قد اكرمنا الله عز وجل من ملاحظة الا لواح معرفة اركان التوحيد و تبیین الرشد من الغی و انا انشاء الله لامرہ من المطیعین و مما اشتبه علينا من المشابهات مسلماً لامر ذکرہ العلی العظیم من المسلمين لعل الله انشاء الله تعالیٰ یلهمنا معرفة سرّه بعد حين او قبل حين و نرجو من الرب العلی الكبير ان یقرب الفرج للمستضعفین بحق آل الله عليه و حقه على آل الله اجمعین و الصلة و السلام من الرب تعالیٰ على قصبة الياقوت الاریعة عشر من المعصومین و بعدهم على فقراء شیعهم من المسلمين و محبیهم المحبین المنتظرین و لسائر الافتادة التي تهوى اليهم من المذروتین والمبروئین اللهم صلّی علی محمد و آل محمد صلی الله عليه و آله و عجل فرجهم بحقهم یا کریم.

و در توقيعاتی که برای او از قلم اعلیٰ در ایام فتن قزوین صادر شده دستور است که به نوع حکمت و مصلحت با خویشانش از اعداء این امر مکالمه کرده احمد نیران فساد و بغض و عنادشان نماید.

و بالجمله خانواده مذکوره برگانیان در قزوین عائله وسیعه با ثروت و جلالت رفیعه و شهرت علمیه منیعه و مسند ریاست فقهیه و مرجعیت عامه بود و حاجی ملا محمد تقی اکبر و اعظم اخوان و از مجتهدین عظیم الشأن ایران بشمار می آمد و حاجی ملا محمد صالح را دو دختر و یک پسر بود دختر بزرگتر را بنام مادر خود **فاطمه** مسمی نمود ولی به پاس احترام مادر وی را به آن نام نداء نمی کردند و **ام سلمه** می خواندند و دختر کوچک را هر ضیه نام نهاد و تولد فاطمه ام سلمه در قزوین تقریباً به سال ۱۲۳۳ هـ. ق واقع شد و هر دو خواهر با برادر در صغیر سن نزد پدر و در خانواده خود تحصیل قرائت و کتابت و ادبیات فارسیه و عربیه و علوم رائجه عصر نمودند و چون صاحب هوش و ذکاء و شوق به علو و ارتقاء و قریحة شعریه غراء بودند مدارج عالیه پیمودند خصوصاً ام سلمه در علوم ادیبه و فقه و اصول و کلام و تفسیر آیات قرآن و تبیین آثار و معارف ائمه اسلام به رتبه علیا ارتقاء جست و به استجمام دقائق علوم با شئون بالغه فطريه و کسييّه فصاحت و بلاغت و سحر بيان و کتابت در نظم و نثر فارسی و عربی شهرت یافت و در مجتمع نسوان سیده عظیمه الشأن مشارة بالبنان گشت و با وجه مليح و اسمه و خالی که بر گونه ایسر داشت متعظم و متتصدر می نشست و هر مسئله معضله را که رجال و

نساء آن خاندان حل نمی توانستند از او سؤال می کردند و پدر نهایت تعقیق و احترام نسبت به او داشت گویند وی را قرۃ عینی خطاب می نمود و زنی مانند او را که در عنفوان جوانی مزایای حسن و جمال و صفات سامیه و مراتب عالیه علم و فضل و کمال و عظمت حسب و نسب و شئون ثروت و جلال را جمع داشت اهالی مملکت ندیده بلکه نشیدند و آن دو خواهر را پدر به دو مجتهد زاده مهتر و بهتر قزوین به زنی داد. فاطمه ام سلمه را به ابن اخ اکبر ملا محمد بن حاجی ملا تقی که مانند والد آخوندی متصلب و فقیهی معصّب بود عقد ازدواج بست و مرضیه را به میرزا محمد علی ابن حاجی میرزا عبدالوهاب سابق الذکر تزویج نمود و مرضیه را یک دختر و ام سلمه را دو پسر و یک دختر شد.

و در ایامی که میدان اختلاف و مشاجره فیما بین شیخیه و مجتهدین اصولیه آراسته گشت و طرفین در هر گوشه ای از ایران و عراق عرب به احتجاج و مدافعت برای عقیدت خود همت گماشتند و حاجی ملا تقی مذکور در قزوین بادی انشقاق و منادی افتراق گردیده رایت منازعه و مبارزه به دست گرفته به رد و توهین شیخ احسانی او لا و سید رشتی ثانیاً روزان و شبان به پرداخت و حاجی میرزا عبدالوهاب با پسران و بستگان و اتباعش حامی و پیرو شیخ و سید شدند و حاجی ملا علی برادر کهتر حاجی ملا تقی نیز به عقیدت شیخیه در آمد و حاجی ملا صالح در آن میان بی طرف مانده اظهار تعریض و تحریز ننمود قوّه متعطش سریع الانتقال معرفت جوی حقیقت پوی ام سلمه تحریک شده به طلب و جستجو برخاست و به واسطه پسر خاله اش ملا جواد (خوار) ویلیانی شیخی از علماء و وعاظ شهر قزوین به مطالب و آثار شیخ و سید رسیده (مطابق عدد حروف ابجدی ۱۲۵۳ برگان) متمایل و منجذب گردید و به اتفاق خواهر به معاشرت و مکالمت با عمّ اصغر و با خاندان حاجی میرزا عبدالوهاب کاملاً به عقیدت شیخیه در آمدند و با سید رشتی مرابطه و مراسله حاصل نموده لقب فرۃ العین از او یافت و کیفیت آن را چنین آوردند که چون سید از علماء شیخیه خواست رسائلی در اثبات مقام عظمت و عصمت شیخ احسانی نگارند و هر یک علی قدر معرفته در این خصوص رساله ای نوشته داد بیان و برهان را دادند آن عالمه جلیله نیز رساله نگاشت و چون به نظر سید رسید از احاطه علمیه و وسعت نظر و قدرت قلم و قوت یانش شادمان گشته رساله را نیک پسندید و او را به لقب فرۃ العین مخصوص و متمیز داشته پیوسته به خطاب یا فرۃ العین مخاطب نمود و بالجمله فرۃ العین دم بدم در معارف و کتب شیخ و سید که روایح طیبه آثار ائمه اطهار داشت مستغرق و از ظواهر و ظنون و قیاسات اصولیین همی متفرق گشت و با شوهر و عمّ اکبر مکالمه

و مباحثه کرد و مجالس مناظره و محاجه دینیه با خویشان مستمر داشت و ایشان چون مغلوب حجت و برهانش شدند تعصب ورزیده به توهین و سبّ شیخ و سید پرداختند و نسبت به وی تعرّض و تحرّز کردند و مابین او و شوهرش با اینکه سالها باهم بسر برده اولاد متعدد آوردن تجاس و وصل حقیقی نبود چه آن طیر قدسی حديد البصر متعالی النظر را طیرانی عظیم بخاطر می گذشت و با قفس دار پر آزار ملاً محمد دلخوش نمی شد و رشته الفت و معاشرت فيما بینشان به مراضع تباين عقیدت مذکوره بگستت و ام سلمه به خانه پدر قرار گرفت و شوق زیارت سید رشتی و استفاضه از او و معاشرت با علماء و اکابر شیخیه عنان اختیار از دستش بربود و بالاخره چون خواهرش به اتفاق شوهر به عزم کربلا و استفاده از محضر سید می رفتند رضایت پدر حاصل نمود اولاد را به شوهر سپرده به کربلا شتافت<sup>۱</sup> و در آن هنگام که سید از جهان در گذشته بود در آن بلد اقامت جسته به افادت پرداخت و در مقامات علمیه و باطنیه به درجه علیا رسید و اعاظم علماء در حرش چنین گفتند که اگر نه زن بود هر آینه مقام حکم و افتاء لایق و در خورش می نمود و چون مدعاوی چند از مهمین اصحاب سید در کربلا و نقاط ایران ندای دعوت برکشیدند جناب قرۃ العین نیز بساط تدریس و تعلیم بگسترد<sup>۲</sup> و زوجه سید از آن جائی که به وی ارادتی خاص و وفور اخلاص داشت در خانه خود مقر داده امور را به او واگذاشت و لذا مستدش در بیت سید نهاده و گروهی از رجال و نساء در نزدش حاضر برای استفاده شدند و به مسلک مخصوصش که در معارف اسلام و فروع احکام داشت رفتند و او را نقطه علمیه الهیه بعد از سید دانستند تا آنکه ظهور حضرت باب اعظم در شیراز شد و او در آیام اقامت قزوین به واسطه برخی از مسافرین زائرین کربلا احوال روحانیه ای از آن بزرگوار شنیده داشت و در این موقع به نوعی که در بخش دوم نگاشتم عرضه ای توسط شوهر خواهرش آقا میرزا محمد علی مذکور تقدیم نمود و در عدد حروف حیّ قبول گردید و چون جناب ملاً

<sup>۱</sup>جناب طاء یکی در زمان سید به جهت تحصیل به کربلا تشریف برده بودند و مراجعت نمودند ثانیاً در عتبات بودند که سید صعود فرمود چند ماه بعد از صعود سید امر حضرت نقطه اشتها ریدا نمود جناب طاهره در عتبات ایمان آوردن و واقعه محرم بعداً اتفاق افتاد.

آقا محمد جواد

<sup>۲</sup>حوزه درس قرۃ العین به وجود کبار علماء آراسته گشت از قبیل مرحوم شیخ محمد شبل العراقی و شیخ صالح کریمی و آقا سید احمد یزدی والد آقا سید حسین کاتب باب و آقا سید محمد بایگانی و شیخ سلطان کربلائی و ملاً ابراهیم محلاتی و جمعی از اهل علم و فضل که همه به علم و تقوی و تقدم در سن معروف بودند.

آقا میرزا ابوالفضل گلپایگانی

علی بسطامی و غیره از اصحاب متقدمین به کربلا مراجعت کرده امر باب اعظم را منتشر ساختند به شعله الهیه برافروخته به مساعدت و نصرت ایشان پرداخت و علماء را به مناظره و محاجه ملزم و مفحم نمود و بعد از واقعه ای که برای اصحاب رخ داده ملاً علی را به بغداد گسیل داشتند در کربلا به نوع مذکور به تدریس و هدایت و تربیت نفوس مشغول بوده نشر دعوت باب اعظم همی نمود و او را در عقاید و معارف الهیه اسلوبی لطیف و دقیق و عمیق بود و اصحابش به ریاضات و مجاهدات نفس و به عبادات و زیارات پیوسته اشتغال داشتند و در غایت تقوی و احتیاطات شدیده رفتار کردند چنان که از ذیبح و طیخ سوق اجتناب نمودند چه که با یه غالباً حضرت باب اعظم را در سنین اویله ظهور رکن معرفة الامام دانسته و به حدیثی مروی از ائمه اطهار به این مضمون که هر کس شیعه کامل را سب نماید هر آینه ائمه را سب نموده و هر که امام را سب نماید رسول الله را سب کرده و ناصب آن حضرت کافر و نجس است تمسک جسته اعداء و ناصبین شیخ و سید و باب را مردود و واجب الاجتناب شمرده از ذیبحه و طیخشان احتیاط کردند و بعداً چون رساله فروع معروف به رسالت العدیله از قلم ذکر الله الاعظم صادر و منتشر شد و نظر آل الله یکی از مظہرات معدود گردید و آن جناب را مظہر طهارت و عصمت فاطمیه شناختند لذا آنچه ذیبحه و طیخ و غیره از سوق می خردند و به نظرش می رسانند مظہر می گشت و بدین طریق ندای علم الهی و رایت امر بدیع را در کربلا مرفوع نمود و اقامه حجت و برهان را با علماء به پایان رساند و با برخی از ملایان ایران خصوصاً با پدر و عمو مراسله کرده به ادله قاطعه حقیقت این امر را ثابت و عیان نمود عاقبت علمای کربلا از شیخیه و غیرهم هیجان کرده عوام را محرك شدند و به حمله به خانه سید و تعریض به آن جناب پرداختند و لاجرم ایامی چند به امر حاکم در خانه توقيف گردید تا مهاجرت به بغداد فرموده در خانه سکونت و قرار گرفت و اعلام دعوت نموده علمای شیعه و سنی را به محاجه با خود طلبید و ندای علمش مرفوع تر و مراوده رجال و نسوان در محضرش بیشتر شد لذا حسب امر والی بغداد چندی در خانه شیخ محمود مفتی توقيف گشت و با مفتی مذکور محاجه و مناظرة علمیه نموده وی را مندهش و خاضع ساخت و بالاخره والی آن جناب را با همراهان از عراق به ایران فرستاد.

و ما چون تفصیل واقعات مذکوره و اقدامات نورانیه شجیعانه اش را که در ترقیات معنویه عالم انسان و ارتقاء جامعه نسوان به غایت ثمین بود و هرگز در تاریخ بشر فراموش نگردد در بخش سابق آوردیم و نیز مکتوب مفصل شیخ سلطان کربلائی را که حاوی فن داخلیه بایه به واسطه



مکالمه اگر که بدور و مکان نویسند  
خواهی خواهی زنگ نهاد بدانه نهاد.

دواره

مکالمه اگر که بدور و مکان نویسند  
خواهی خواهی زنگ نهاد بدانه نهاد.  
مکالمه اگر که بدور و مکان نویسند  
خواهی خواهی زنگ نهاد بدانه نهاد.  
مکالمه اگر که بدور و مکان نویسند  
خواهی خواهی زنگ نهاد بدانه نهاد.  
مکالمه اگر که بدور و مکان نویسند  
خواهی خواهی زنگ نهاد بدانه نهاد.  
مکالمه اگر که بدور و مکان نویسند  
خواهی خواهی زنگ نهاد بدانه نهاد.  
مکالمه اگر که بدور و مکان نویسند  
خواهی خواهی زنگ نهاد بدانه نهاد.  
مکالمه اگر که بدور و مکان نویسند  
خواهی خواهی زنگ نهاد بدانه نهاد.

عین خط جناب طاهره که بعمویش نوشته

طلوع آن جناب و نیز حاکی از تعریضات خارجیه در ایام توافقش در کربلا است درین بخش ثبت نمودیم، به نقل نبده از عبارات آقا میرزا ابوالفضل گلپایگانی و روایات آقا محمد مصطفی بن شیخ محمد شبل سابق الوصف اکتفا می نمائیم و عبارات و روایات مذکوره این است:

حضرت طاهره به امر والی عراق مأمور به توجه بغداد شد و لذا او با تلامذه خود که اسامی ایشان ذکر شد و بعض خدام خود و چند زن که بعض آنها والده جناب باب الباب<sup>۱</sup> و خواهر آن جناب زوجه مرحوم آقا میرزا هادی نهری بودند عازم بغداد گشته در بیت شیخ محمد شبل ورود فرمود و در بغداد مانند کربلا مجلس درس انعقاد یافت و علماء و رجال بغداد در محضرش حاضر می شدند و در مسائل متفرقه سؤالات می نمودند و وی جواب می فرمود و بیشتر اسئله علمای بغداد در مسئله ظهور باب بود و چون از بسیاری حضرتش تردید و تزلیل و یا میل به مجادله احساس فرمود فصل الخطاب این مجادلت را بطلب مباہلت ختم نمود والی عراق حکم کرد که حضرت طاهره از بیت شیخ محمد شبل به بیت سید محمود الوسی مفتی بغداد و مؤلف کتاب تفسیر کبیر (روح المعانی) که چهارده مجلد بزرگ است نقل فرماید و ساکن باشد تا آن که امر سلطانی از قسطنطینیه در حق او صدور یابد و به این سبب قرآنی با نسوان مذکوره به بیت الوسی مفتی بغداد منتقل شد و این مفتی در عباراتی که در ترجمه حال او نوشته می گوید که دو ماه تقریباً در بیت او سکونت فرمود و این است صورت شهادت مفتی بغداد:

«قال القرتية اصحاب امرأة اسمها هند و كنيتها أم سلمة و لقبها قرة العين لقبها بذلك السيد كاظم الرشتى فى مراسلة لها اذ كانت من اصحابه و هي من قلدت الباب بعد موت الرشتى ثم خالفته فى عدة اشياء منها التكاليف فقيل انها كانت تقول بحل و رفع التكاليف بالكلية و انا لم احس بشيء من ذلك مع انها بقىت فى بيته نحو شهرين و كم من بحث جرى بيني وبينها و رفعت فيها التقية و البين وقد رأيت من الفضل و الكمال فيها ما لم اره فى كثير من الرجال و هي ذات عقل و استكانة و مزيد حياء و صيانة وقد ذكرنا ما جرى بيننا من المباحثات فى غير هذا المقام و اذا وقفت عليه يتبيّن لك ان ليس فى فضلها كلام الى آخر كلامه.

<sup>۱</sup> خواهر باب الباب زوجه شیخ ابوتراب اشتهرادی و خواهر قرآنی زوجه آقا میرزا محمد علی قزوینی بودند.  
مؤلف

..... و درین اثناء در میان کسانی که در بغداد و کاظمیه اظهار ایمان به نقطه اولی در مجالس اخیری و حضور سائر علماء از پشت پرده با آنها تکلّم می فرمود و جمعی از علماء این نوشیدن نقاب را کشف حجاب دانستند و آن را خرق اجماع و مخالفت احکام اسلام شمردند جمعی دیگر از علماء به حکم این که وجه و کفین عورت نیست و ستر آن واجب نه چنان که در امهات مؤمنین در احادیث وارد است که در اسفار حج در مصاحبّت حضرت خاتم انبیاء علیه التحیة و الشاء در حین طواف بیت با آن همه از دحام و جمعیّت روی و دو کف ایشان مکشوف بود محذوری بر این کار مترتب نمی یافتد و بالجمله این مناظرت به مشاجرت کشید اخیراً مقرر داشتند که از حضرت سؤال نمایند و به آن چه امر مبارک صادر شد راضی گردند و به این موجب جمعی کثیر در قصبه کاظمیه مجتمع شدند و اعلم ایشان سید علی بشر عرضه به حضور حضرت باب اعظم معروض داشت و شرح حال را با سؤالات اخیری در آن بنگاشت و عرضه را مصحوب نوروز علی که از خدام سید رشتی رحمة الله عليه بود ارسال نمود چون قاصد برگشت همه اهل ایمان از قبیل شیخ محمد شبل و شیخ سلطان و غیرهم که قریب هفتاد نفس بودند در قصبه کاظمیه مجتمع شدند و کتاب مبارک را که در جواب عرضه سید علی شرف صدور یافته بود تلاوت کردند آقا محمد مصطفی بغدادی مذکور نجل شیخ محمد شبل چنین نوشت:

«فلما قرءوا اللوح كان فيه عبارات عالية و آيات واضحة الى قوله مخاطباً للسائل بشر المترزل و اما ما سألت عن المرأة التي زكت نفسها و اثرت فيها الكلمة التي انقادت الامور لها و عرفت بارئها فاعلم انها امرأة صديقة عالمة طاهرة و لا ترد الطاهرة في حكمها فانها ادرى بموقع الامر من غيرها وليس لك الا اتباعها». الى آخر بیانه

و پس از ورود این لوح مبارک لقب آن سیده جلیله طاهره اشتھار یافت و این حوادث سبب شد که جمعی از اهل قصبه کاظمیه که مدّعی ایمان بودند متزلزل گشتند از قبیل سید محمد عفتر و سید حسن عفتر و سید علی بشر و سید طه و کاظم صوفی و ماقبی در کمال سرور و ایمان به شکر و ثنای الهی ناطق شدند و طاهره در ایامی که در بیت مفتی بود گاهی به بیت شیخ محمد شبل در معیت دو نفر از نسوان و ناظر شیخ الوسی مفتی بغداد رجعت می نمود و جمع کثیری از خاص و عام مجتمع می شدند و بیانات او را در ظهور نقطه اولی و تجدید

شريعت غرّاء مستمع می گشتند تا امر سلطانی رسید و خلاصه این بود که حضرت طاهره به ایران توجه فرماید. انتهی.

و بالجمله جناب طاهره با قدرت باهره و عظمت شاهره در اوائل سال ۱۲۶۳ هـ. ق از بغداد به ایران عزیمت فرمودند و به دستور نجیب پاشا والی عراق محمد آقا یاور تا سر حد ایران با ایشان همراه شد و در موکبش به علاوه جمعی زنان و مردان بستگان و دوستان و اصحابش که از آن جمله عده‌ای رجال دین و علم از عرب و ایرانی بودند قریب سی نفر از بایان عرب به محافظت و محارست قیام داشتند چه که عامه ملأهای شیعه و سنّی در عراق به خصمیت با او برخاسته آوازه باییت و عقیدت کشف حجاب و غیره‌ما و نیز مقاومتش با جمهور علماء و رسائل و مرقوماتش در اثبات امر بدیع همه جا شهرت گرفت و ملأهای ایران نسبت به او و بایان برآشتفتد و شوهر و عمّ اکبرش به علاوه عناد و عداوت شدیده با شیخ و سید نسبت به حضرت باب اعظم به غایت معاندت برخاستند و آرزوی دسترس به جناب طاهره داشتند تا آنچه خواهند از اجراء و آزار برای تحصیل تبری و انکارش وارد آرند و آن جناب حسب حکم دربار اسلامیو ناچار به معاودت به ایران و قزوین گشت و وقوع انواع خطر برای او و همراهانش در نقاط ایران و خصوصاً قزوین گمان می‌رفت و او درین احوال مذکوره و اهوال موفوره چون از بلاد معمورات گذشت به موجب شجاعت و بی‌باکی فطريش مراعات احتیاط و احتفاظ نکرده لب نسبت بلکه بی‌پروا و بر ملا با عامی و عالم و سالم و ظالم راجع به حقیقت حضرت باب اعظم و عقائد بدیعه سخن گفت و دلائل عقلیه و نقلیه اقامه نمود.

نخست در قصبه کرند سروران و مهتران بی به مقامات عالیه اش برده عظمتش را دانستند و احترامات فائقه نمودند گوسفندها پای رکابش به هدیه و فدیه سر بریدند و عده‌ی بسیار اظهار تصدیق و اقبال به مسائلش کردند و گفتند دوازده هزار جمعیت‌شان مهیای صدور امرند که آنچه فرمائید اطاعت کنند و آن جناب در حفّشان دعا فرموده امر به مراجعت نمود و ما در بخش سابق ضمن شرح سفر حضرت ذکر الله الاعظم از اصفهان به آذربایجان اشاره نمودیم که برخی از طائفه اهل حق بی به امر حق بردن و ذکر شمه ای از احوال محمد یک چارپاچی و اهالی قمود را نمودیم ولی درین موقع جمعی کثیر از طائفه مذکوره ساکن در کرند و غیره حضرت ذکر الله الاعظم را شناخته مظہر ذات بحث الهی دانستند و آن جناب با بعضی از بزرگانشان مکاتبه فرمود و بالجمله ایام اقامت کرند سه روز شد و چون به کرمانشاه رسیدند

پس از تهیه منزل و مسکن برای خود و محلی برای اجتماع انبوه مستمعین اعلان دادند که قرآن شهیره وارد بلد شد و هر که خواهد حضور یافته مطالب جدیده استماع نماید و به علت شهرت جمال و کمال و قدرت علم و بیانش اجتماعی عظیم از مرد و زن شد و حاجی ملا ابراهیم محلاتی و شیخ محمد شبل بغدادی و شیخ صالح کریمی بعد از اقامه حجت و برهان و اطالة بیان و تبیان کتاب تفسیر سوره کوثر بر حاضرین خوانده ترجمه و شرح کردند و جواب استئله مردم دادند و در آن روز جمعی از نسوان محترمه بلد که زن حکمران نیز در آن میان بود به محضرش وارد شده آنچه پرسیدند جواب کافی شنیدند و قانع و مسرو رگشتند و لذا آوازه به شهر پیچید و جمعیتی از اعاظم و علماء حضور یافتند و حاکم نیز به ملاقات آمدہ با تمامت اهل بیت اظهار ایمان نمودند و همه روزه اجتماعات افرون شد و اصحاب عراقی و ایرانی در عقد برهان و نقد تبیان ارخاء عنان کردند و آنچه مکاتیب رسید آن جناب خود جواب نگاشت و چون ایامی عدید بدین نمط گذشت ملاها تعصّب کرده برآشقتند و نزد مجتهد بزرگ آقا عبدالله شتافتند و از واقعات شکایت بردن و او مرقومه به حاکم فرستاده اخراج و تبعیدشان را خواست و ناچار آن جناب با حاجی ملا ابراهیم و شیخ سلطان و بعضی از نسوان به دارالحکومه رفت و بعد از بیان حکمران از هیجان ملاها و نامه ملا عبدالله چنین فرمود شما خود دیدید که در مقابل این همه آیات بیان و حجج بالغات حضرت ذکر بدان گونه که علماء جاهلیه در مقابل آیات قرآنی مصدق «و ان يروا كل آية لا يؤمنوا بها حتى يروا العذاب الاليم» شدند اینان نیز ایمان نیاورده اعراض نمودند حال چنان چه رسول اکرم و اهل بیتش از تعصّب و تعرّض پیشوایان ملت مجبور به هجرت و فرار گشتند ما را هم می خواهند خارج کنند آیا چه می خواهند و به چه طریق اطمینان و فرار می یابند حکمران گفت بجز آیات کتابیه امری دیگر از قبیل آیات سماویه و خوارق عادات می طلبند و آن جناب فرمود چون منزل آیات سماویه و مظهر خوارق عادات خدا است امر دهید تا با ما به مقام مباھله حاضر شوند ومن ملتزم و متعهد می شوم که ضال و مضل در همان مجلس به عذاب الهی هلاک شود آیا آیه و خارقی برتر و مهمتر ازین هست و حکمران آن بیان را کاملاً پسندید داشت و به آقا عبدالله پیغام کرد که ایشان مطلب را اتمام و اكمال کردن و انصاف این است که بهتر و برتر ازین نمی شود شما با هر که می خواهید در وقت و محلی معین برای مناظره و مباھله و دعا و تفویض امر به خدای دانا و توانا حاضر باشید و مجتهد در جواب به نوع تمایل و عدم غرض تکاسل و اظهار مرض نموده نوشت چون مزاج علیلم صحت یابد به مناظره و

مباھله اقدام خواهم کرد و به این بھانه فرصت یافته به باع بیرون شهر انتقال جست و نامه به قزوین نزد حاجی ملا صالح و حاجی ملا تقی و حاجی ملا علی حاکی و شاکی واقعات کرمانشاه و خواهش آن که بعضی اقارب بفرستند و آن جناب را بیزند فرستاد و درنگ نمود تا چون بعد از پانزده یوم چهار تن از خویشان جوشان و خروشان رسیدند با صفر علی خان سرتیپ قزوینی مقیم کرمانشاه متفق شد و ناگهان در نیمه شب جمعی از صاحب منصبان و سپاهیان دور خانه و منزل اعراب بای مسلح را احاطه کرده ریختند و همه را دستگیر کرده محبوس نمودند و خانه مسکونه آن مظلومه را محاصره کرده در آمدند و اشیاء ثمینه بر گرفتند و بر شیخ سلطان و شیخ صالح و حاجی ملا ابراهیم ضرب بسیار وارد ساختند و او را با دیگر نسوان و رجال علماء عراقی و ایرانی با برخی احمال و اثقال بریست استر نشانده و نهاده در همان نیم شب تا مسافت دو ساعت راه از شهر براندند و بردند و در آنجا مکتوبی به حکمران نگاشته به واسطه شیخ سلطان بفرستاد و او خجل و متأثر گشته از متاجسرین بازخواست نمود و اشیاء منهوبه را بگرفت و اعراب را رهائی داد و با جواب نامه و اظهار موافقت و مساعدت تامه و هدایائی چند گسیل داشت و علت ماقع را بنوع عذرخواهی چنین نوشت که به تحریک مجتهد غافل و به دست برخی از سپاهیان جاھل واقع شد و خواهش کرد که بی درنگ عودت به کرمانشاه کرده اقامت فرمایند و به تلافی ماقفات پردازند و آن مظلومه قبول نفرموده به صوب همدان عزیمت و حرکت نمود و در آن موقع چهار تن اقربای مذکور که سه نفرشان در واقعه کرمانشاه بعضی از مؤمنین را آزردند و بسیار زدند خویش را بین شجاعان اعراب و مخلصین اصحاب مشاهده کرده مرعوب شده نزد وی به خاک افتاده پوزش از ماجری خواسته به نیایش و ستایش پرداختند لاجرم آنان را امر به عودت قزوین داد و همان شب به سوی قزوین تاختند و مدت توقف آن جناب و اصحاب در کرمانشاه چهل روز و در محل مذکور سه روز گذشت.

و چون از آنجا رانده به صحنه رسیدند دو روز توقف نمودند و به نوعی که در ضمن واقعات قصبه کرند نگاشتیم دعوت عمومی فرمودند و اهالی غایت تجلیل بجائی آورده به نصرت و حمایتش مهیا شدند پس از آنجا رهسپار گشته به همدان رسیدند و مضمون مقالات آقا محمد مصطفی بن شیخ محمد شبل بغدادی سابق الوصف درباره واقعات ایام همدان و قزوین چنین است:

لدى الورود قرۃ العین با نسوان همرهان و نیز شیخ صالح کریمی و ملا ابراهیم محلاتی و سید احمد یزدی که از علماء بودند در خانه ای منزل نمودند و سائر رجال در منزل دیگر سکونت گرفتند و چون برادر و جمعی از خویشانش از قزوین وارد شدند و خواستند او را با خود بیرند قبول دعوتشان فرمود ولی چنین اظهار داشت که باید نه روز در همدان بمانیم و ابلاغ امر و اکمال حجت بر اهل بلد نمائیم سپس ملا ابراهیم را با دعوتنامه بلغ نزد ارشد علماء روانه داشت و ملا ابراهیم در محضر آن عالم که مملو از ارباب عمائیم و غیرهم بود حاضر شده ابلاغ دعوت و اتمام حجت نمود و مکتوب قرۃ العین را بر آنان خواند و ملا با سائر حضار چنان به معاندت و مضادت برخاستند که به ضرب مشت و لگد ملا ابراهیم را به قرب هلاک رساندند و جسدش را در کوچه انداختند و تنی از عابرین بر او رحم آورده جسد مطروح را به خانه مسکونه قرۃ العین رساند و همین که چشم مظلومه بر آن مظلوم افتاد به مفاد این کلام بدو خطاب نمود خوشابحال تو که جانت را برای اعلاء کلمه محبوب نثار نمودی و ملا ابراهیم مدّت یک هفته بستری بود تا صححتش عودت نمود و قرۃ العین به اتفاق خویشان و تمامت همرهان از نسوان و با شیخ صالح و ملا ابراهیم و سید محمد گلپایگانی و غیرهم رهسپار به قزوین شد و اعراب را که از آن جمله شیخ محمد شبل و شیخ سلطان بودند مأمور توقف در همدان نمود و آنان تقریباً یک ماه منتظر ماندند تا مکتوب قرۃ العین از قزوین رسید و امر به عودت به بغداد فرمودند لذا آنان به وطن خود مراجعت نمودند مگر جمعی از ایشان که تاب مفارقت نیاورده به قزوین رفتند و از آن جمله شیخ محمد شبل و پسرش آقا محمد مصطفی و سعید جباوی و حسن حلاوی و عبدالهادی زهراوی درویش و جواد و صالح بودند و در قزوین منزلی اختیار کرده با رعایت احتیاط زیستند و بعد از قلیل مدتی روزی جناب قرۃ العین به خانه واقعه در قرب آن منزل آمد و شیخ محمد شبل پسر خود آقا محمد مصطفی<sup>۱</sup> را که تقریباً ده

---

امن قریب به ده سالگی بودم والد مراد که به محضر قرۃ العین رفته عرض بعضی مطالبات کرده اخذ جواب نمایم و آن مظلومه همه روزه در خانه ای به قرب منزل ما آمده ساعتی مکث می نمود و برخی زنان از جانب پدر و عمش با او نگهبان و مراقب بودند و نیز بعضی از تلامذه عمش محارست از او می نمودند و آن ایام قریب به یک ماه شد و من روزی به خدمتش تشریف یافتم در ضمن امر فرمود که از قزوین خارج شده توجه به طهران کنیم که مقام ظهور و سرّ ظهور بود و چون روز بعد به محضرش رسیدم پرسید که آیا آنچه گفتم به پدرت ابلاغ نمودی گفتم بلی ولکن ایشان نام طهران را به مقام طاهر تأویل کردند گفت بسیار خوب به ایشان بگو به بلده قم توجه کنند و چون این امر را به ایشان رساندم گفتند مقصود آن بزرگوار قیام به امر الهی و نشر اوامر حق است پس یوم ثالث به آن مظلومه روپروردیم پرسید آیا به این جماعت ابلاغ پیام کردی گفتم بلی ولکن تأویل به قیام به امر الهی

سال داشت برای کسب دستور و تکلیف فرستاد و پیام و حکم اکید آمده همگی را مأمور عودت به بغداد فرمود لاجرم به وطن خود برگشتند.

و ما کیفیات احوال جناب طاهره را در قزوین و تعرضات حاجی ملاً تقی و واقعه قتل او و بلایای واردہ بر بابیه و کیفیت حبس آن مظلومه و بالاخره استخلاصش را به اراده جمال اقدس ابھی و سپس ورودش به طهران و حرکتش برای خراسان و واقعات بدشت را تماماً مفصل‌اً در بخش سابق نگاشتیم و بالجمله فرّة العین طاهره را در عراق عرب و نقاط متعدده ایران ارادتمندان و پیروان بسیار از زن و مرد بودند که او را نقطه علمیه الهیه و برگزیده حضرت ذکر الله الاعظم دانستند و معارف و تعالیمیش را موافق مطالب و مقاصد آن بزرگوار و الهام پروردگار شمردند خصوصاً در قزوین جمعی از زن و مرد امثال خانواده فرهادی و کربلائی محمد حسن فتی القزوینی و غیرهم در راه محبتیش جان بر طبق اخلاق حاضر و مهیا داشتند و ندای مرتفع آن جناب و آثار و اشعار و عقائدش که از آن جمله راجع به کشف حجاب نسوان و خرق تقالید و اوهام بود از عراق شروع شد و در نقاط ایران همی بسوی اوج رفت تا در ایام قزوین و طهران خصوصاً در ایام بدشت به ذروه ارتفاع رسید و ازین رو در مقابل جمعی که در

---

کردند پس تبسمی کرده گفت نزد آنان برو و بگو توجه به مشهد مقدس در خراسان نمایند و همین که رقم و ابلاغ پیام کردم ایشان نام مشهد را به مشهد نفس رحمانی که مشاهد نفس از او حاصل می‌گردد تأویل نمودند پس در یوم رابع شریف به مقابله با آن بزرگوار شدم پرسید که آیا به والد و همراهانش ابلاغ کردی چون درین بار گفتم که این را هم چنان تأویل کردن برافروخت و مرا امر کرد که به آنان بگوییم جمیعاً از قزوین خارج شوند چه که لابد از وقوع زلزله عظیمه است که قزوین از آن به حرکت آید و خون شما کلاریخته گردد و خداوند در مستقبل ایام در حق شما اراده خیر دارد خصوصاً توای آق محمد مصطفی و شیخ پدرت پس من برگشتم و آن امر سوّم را عرضه داشتم و ایشان به من گفتند نزد آن جناب برو و بگو که شیخ صالح کریمی و ملاً ابراهیم محلاتی چگونه است که با ما خارج نمی‌شوند و همین که به محضرش رقم و عرضه داشتم به من فرمود نزدشان برگرد و بگو که شیخ صالح و فاضل ملاً ابراهیم محلاتی وقتان به انتها رسید و زمانشان بسر آمد و شهادت در راه حق سبب حیاتشان است (اقلوی یا ثقایتی ان فی قتلی حیاتی) ولکن وقت شهادت شما نشد و اگر خود را به شهادت بیندازید آن موت و هلاک محسوب می‌گردد پس من برگشتم و امر صریح را به ایشان ابلاغ داشتم و در همان روز به سوی طهران رفیم و شیخ سلطان هم با ما بود ولی شیخ مکوثی و جماعت اعراب به قم توجه کردند و بعد از پانزده یوم آن واقعه در قزوین واقع شد و حاجی ملاً تقی به قتل رسید.

مضمون مقاله آقا محمد مصطفی بغدادی

ره اخلاقش جان می دادند گروهی از بایه بیزار از هنجار و رفتارش شده مضادت نمودند  
چنان که به نوع تفصیل قبلانگاشتیم.

و در عین احوال و اوضاع مذکوره تمامت ارکان این طائفه نسبت به آن سیده جلیله غایت  
تجلیل و تعظیم را مرعی داشتند و او خود فنای صرف نسبت به ساحت عز حضرت نقطه اولی  
بود و در این خصوص ملا احمد علاقه بند اصفهانی از معاریف بایه که با برادرش آقا  
ابوالقاسم از اصحاب بدشت بوده بعد از فتنه نیالا به اصفهان مراجعت نمودند و بعداً به نوعی که  
در بخش لاحق می نگاریم اعداء و اشاره مجتمع شده بر ایشان تاختند و آقا ابوالقاسم را به  
شهادت رساندند مکرراً چنین حکایت نمود که در ایام بدشت حضرت قدوس در وقت فریضه  
صلوة سجاده گسترده با کمال آداب و روحانیت و التجاء و تمام انجذاب و قربت و حسن اداء  
به فریضه و نافله و اوراد می پرداخت و در آن حال ناگهان جناب طاهره شمشیر بر هنر در دست  
حاضرشد و با فصاحت و شجاعت و اقتداری که به وی اختصاص داشت خطاب نموده  
می گفت این بساط را در هم پیچ که دور اوراد و سجاده سپری شد و باید به میدان عشق و فداء  
آمده گشت و نیز در بحوجه اختلافات شدیده ظاهره هر وقت جناب طاهره خطابی نمود  
حضرت قدوس به عبارت لیک و سعدیک یا سیدتی و مولاتی جواب فرمود و نیز در یومی از  
آن ایام بی پرده و نقاب سوار بر اسب از باغ مسکونه اش بیرون راند و در آن حال کلیجه ترمه  
که جمال اقدس ابهی برایش فرستادند در بر داشت و شمشیر بر هنر در دست تو سن دونده  
سیف را گردانده گفت: «این سعیدالعلماء و اتباعه؟» و احباب حاضرین به یک صدا جواب  
گفتند: «کلهم ماتوا». باز گفت: «این شقی الاشقياء و اشیاعه؟» و آنان جواب دادند: «کلهم  
فاتوا».

و نیز حضرت عبدالبهاء حکایت فرمودند که در ایام توقف جناب طاهره در طهران روزی  
خلف حجاب در بیت مبارک نشست و آن حضرت را که در صغرسن بودند به دامن گرفت و  
به بیانات جناب وحید اکبر که در تالار بیرونی بیت با جمعی از احباب حاضر و چون شمع در  
جمع درخshan و به اقامه آیات و حجج و بیانات جوشان و خروشان بود گوش فرا داشت و  
ناگهان با صدای رسا و عبارات شیوا خطاب نموده چنین فرمود: «یا یحیی فأت بعمل ان کنت

من العارفين». و منظورش آنکه باید سخن بر کنار نهاده در میدان رشادت و جانفشنانی پای همت استوار ساخت.

و پس از واقعه سنگسار شدن به دست اعداء در نیالا و تفرق احیاء که در اواسط شعبان سال ۱۲۶۳ واقع شد دیگر اقامت در بلد و معموره ای میسر نگشت چه شهرتش همه جا رفته عامه اهالی از ادانی و اعالی عاد شدید گرفته ملایان و معصیین مملکت و جاسوسان دولت به صدد قبض و اذیت برآمدند خصوصاً شوهر و بستگان در قروین نقش اخذ و قتل بر ضمیر بسته پیوسته تجسس نمودند و جمال ابھی وی را با شیخ ابوتراب اشتها ردی به صفحه نور فرستادند و چون به شهر بارفروش رسید چند روزی به ماه رمضان در خانه حاجی ملا محمد شریعتمدار کیر بماند و به نوعی که ضمن شرح احوال وی می آوریم به مسجد اقامت صلوٰة و موعظش در صف نسوان خلف حجاب نشست و بین بیانات حاجی به بحث و ایراد پرداخت و او تجلیل نموده گفت بلی ما همه باید از شما و امثال شما کسب فیض و کمالات کنیم و این امور موجب مزید شهرت آن مظلومه در بلد گردید و ملا سعید به صدد تجسس و تعرض برآمد لذا به دستور شریعتمدار روزی چند در خانه سادات قاضویه از ملاکین و ارکان بلد محفوظاً بماند آنگاه از طریق آمل سوی نور رفت و به سعادت آباد و از آنجا به دارکلا رفته روزی درنگ نمود آنگاه به قریه واژ واقع در جنگل متجاوز از دو هفته مهمان عائله مالک بود سپس به تاکر وارد شد و آقا میرزا محمد حسن اخ اکبر ابھی پذیرانی نمود و مؤمنین از بیاناتش استفاده و استفاده کردند آورده اند خاتم خود را که به جمله رب الطاهرا ادرکها منقول و منقوش بود به یکی از زنان اهل نور که همراه وی بود بیخشید تا چون واقعه طبرسی پا شد و حضرت قدوس و اصحاب عظام در آنجا تجمع نمودند و جمال ابھی نیز به صدد ورود برآمد وی را طاقت تحمل بلا و انزال و اختفا نمایند و دور ماندن از اصحاب و میدان فداء را قبول نتوانست و عزیمت التحاق به قلعه کرد و این در ایامی بود که اردوی دولت قلعه را به محاصره گرفتند و قاصدین را به واسطه انواع جاسوسان که در اطراف گماشتند می یافتند لاجرم وی را نیز دستگیر و اسیر کرده به طهران فرستادند و در خانه محمود خان نوری کلاتر بلد که محل توقيف و حبس جمع کثیر از مظلومین شد به حجره فوکانیه قرار دادند که طریق و وسیله آمد شد به پائین نداشت و برای صعود و نزول نزدبانی عنداللزوم می نهادند و لدی الفراغ بر می گرفتند ولی زن محمود خان به نسوان اسیر مهربان بود و نسبت به آن مظلومه صداقت و ارادت

حاصل کرد و عده کثیری از نسوان محترمه را در آن خانه به ملاقاتش رساند تا جمال و کمال نادرالمثالش را دیده تقریر دلشینش را شنیدند و از سرچشمۀ عذب معارف و ماربیش نوشیده مجدوب به امر بدیع گردیدند چنان که در مجالس سور و سرور آواز شهناز و ساز را اعتنائی نکرده پیرامونش مجتمع گشته استفاضه نمودند و ملاقات با یه با او سخت منوع بود و بجز بعضی از محترمات مؤمنات که وسائل قویه داشتند احدي از این طائفه را ملاقات با او میسر نشد و معدله کبعضی از نسوان مؤمنات بالباس مبدل به عنوان رخت شوئی و بهانه های دیگر به خانه رفته وی را دیدار کردند و واسطه ایصال مراسلات گشتند و به وسائل غریبه مکاتیب رسانده جواب گرفتند و غالباً در جوف مأکولات که به وی می رساندند و یا به عنوان صدقه و نذر می فرستادند پنهان می نهادند و او جواب بر کاغذهای که برایش پنیر و غیره از مأکولات می گذاشتند با آبی که از بقیه تره و سبزی های خوردنی می گرفت و با بعضی کاسه و قلامه ها که در گوشه های از حجره ای افتاده بود می نوشت و آن قطعات را لوله کرده از بالا به پائین می افکند و نسوان با یه مذکوره گرفته بدر می بردن و سواد برخی از آن مرقومات منظومه اکنون موجود است.

و بالجمله سالی چند به این طریق محبوس ماند و واقعه شهادت عظمی در ایام حبس و قوع یافت تا به سال ۱۲۶۸ ه. ق در فتنه قتل عام بایان به نوعی که در بخش لاحق می نگاریم وی را نیم شبی مأمورین دولتی به عنوان بردن به خانه میرزا آقا خان صدراعظم بیرون آورده به باغ مشهور ایلخانی برد به مقام شهادت که اقصی آمالش بود رساندند. و نیل زرندی چنین نوشت که:

در طول مدت حبس نسوان بزرگان طهران دائماً به خدمتشان آمده فوق العاده احترام و استفاضه می کردند خصوصاً زن محمود خان کلاتر که مهماندارشان بود و همیشه با او معاشرت می کرد و او ذکر کرده بود که شبی فرّه‌العین مرا طلبیدند دیدم لباس حریر سفیدی پوشیده اند و از سر تا پا عطر گل استعمال کرده اند گفتم هرگز خود را چنین آراسته نمی کردید مگر خیال میهمانی رفتن دارید تبسم کنان گفت بلی به زیارت محبوبیم بروم و شما را از زحمت زندانی نجات دهم بی اختیار به ناله و گریه افتادم مرا تسکین داده گفت وقت نوحه بسیار است شما را طلبیدم که وصیت نمایم جمعی خواهند آمد که مرا به کشن گاه حاضر

سازند رجاء من از دوستی شما این است که پستان را با من روانه کنی که تا آخر کار با من  
باشد و نگذارد لباس مرا تغیر دهن و نیز مرا بعد از کشتن در چاهی بیندازند و بایستد تا آن چاه  
را از گل مساوی و پر سازند و نیز یکی از نسوان به فلان نام و نشان نزد شما خواهد آمد این  
بسته امانت را که به شما می سپارم به او بدھید و رجای دیگرم آن که تا آن ساعتی که برای  
بردن من می آیند خودتان نزد من نمایند و نه دیگری را راه دھید من وضو ساخته قصد دارم با  
محبوب خود به دعا و راز و نیاز باشم بعد از آن مرا قسم داد که در حجره ئی که من در آن  
هستم قفل نمایند و تا ساعت معهود باز نکنید و تا این عالم نروم این تفصیل را برای احدی  
نگوئید و من با همه شدت شوق دیدارشان چاره ای جز اطاعت رأیشان نداشت ولی شب  
خواب و آرام برایم نبود گاهی عقب آن حجره می رفتم ترزمات ایشان را می شنیدم که مرا بی  
طاقت می کرد و به همین منوال تا ساعت چهار از شب دوم گذشت دق الباب شنیدم به  
اضطراب دویدم پسرم را بیدار کردم و تفصیل به او گفته از او عهد گرفتم که ازین وصیت  
تخلف ننماید از قضا کلاتر آن شب در خانه نبود چون پسر در را گشود فرآش های عزیزان  
سردار بودند که برای بردن طاهره آمدند به یک حالت ناگفته رفتم در را گشودم دیدم چادر  
و روپند پوشیده در حجره قدم می زند و اشعار بدیعه می خواند چون مرا دید پیش آمد  
رویوس کرده کلید جعبه خود را به من داده گفت بعضی از اشیاء که قابل نیست برای شما  
یادگار گذارده ام که هر وقت آن را می بینید مرا یاد نمایند و بر اسی که سردار فرستاده بود  
سوار شد و یک نفر عنان اسب را گرفته فرآشان از یمین و یسار رفتد بعد از سه ساعت پسرم  
آمد با حالت پریشان و بر قاتلینش نفرین می کرد چون تسکین یافت گفت تا بیرون شهر رفتم  
در باغ ایلخانی وارد شدیم سردار با جمعی در آنجا به عیش و نوش مشغول بودند ایشان پیاده  
شدند به من گفتند خدا تو را جزای خیر دهد که در چنین وقتی با من همراهی کردی می  
خواهم تو را ترجمان خود قرار دهم و خود با این مستان باده غرور گفتگو نمایم گویا  
می خواهند مرا خفه کنند یک دستمال ابریشمی به تو می سپارم که بدھی به گردن من بیندازند  
و دو نفر اند کی بکشند زیاد زحمت نخواهم دید و بزودی به آشیان خود خواهم پرید و در  
باب جسدم آنچه مادرت گفت فراموش مکن الان نزد سردار برو و بگو طاهره را آوردیم و هر  
چه از من شنیده ای به او بگو ان شاء اللہ قبول خواهد کرد و چون نزد سردار رفتم گفت عیش  
ما را ناقص نکنید او را خفه کنید و به گودالی بیندازید و به رویش خاک بریزید دیگر احتیاجی  
نشد که با سردار گفتگو کنم دستمال را به دو نفر از آدم های سردار که حرف مرا می شنیدند

دادم گفتم چنین کنید و کردند و من با غبانی را که حاضر به ملاطفت بود گفتم که درین باع  
جایی داری که این جسد را پنهان کنم و به زحمت نیفتم گفت سه روز پیش چاهی جهت آب  
کندهیم چون پنج ذرع کنده شد به سنگ رسید و ممکن نشد تمام کنیم آن چاه حاضر است  
پنج قران به آن با غبان دادم و با رسیمان جسد را به قعر چاه رساندیم و با خاکی که حاضر بود  
چاه را پر کردیم. من و پسرم چندان گریستیم که بیهوش شدیم چون به حال آمدیم پسرم  
نصیحت داد که چون ما با بی نیستیم چرا خود را متهم کنیم اگر پدرم باید شاید برای ما خوب  
نباشد بعد چون خلوت شد در جعبه را باز کردم یک شیشه عطر گل خالص و یک تسبیح یسر  
دانه درشت بسیار ممتاز و یک گردن بند مرجان و سه انگشتی کی فیروزه دیگر یاقوت سوم  
عقیق یمنی بود تقریباً دویست تومان همه آنها قیمت داشت و من بسیار متأثر و متحیر از آن  
اخلاق و کمالات بودم بعد از سه روز نزدیک به غروب زنی آمد به همان اسم و رسم که از  
طاهره شنیده بودم بدون گفتگو بسته امانت را به او دادم دیگر نه او را پیش از آن دیدم و نه  
بعد.

باری نام طاهره را والد ایشان فاطمه گذاشت و کنیه شان ام سلمه که به آن کنیه اشتهر داشتند  
و لقبشان زکیه داده بود از کثرت محبتی که والدشان به ایشان داشت ایشان را همیشه هر سه  
قسم خطاب می کرد تاریخ میلادشان ۱۲۳۳ با مولود ابھی در یک شب واقع و حین شهادت  
سی و شش ساله بود. انتهی.

و از آن جناب چنانچه مذکور شد دو پسر بنام شیخ اسماعیل و شیخ ابراهیم به زی و اسلوب  
وراثی ملائی و هم دختر و اخلاقی برقرار ماندند و هیچ یک به مقتضای تعصبات شدیده  
خانوادگی و مفتریات مشهوره فائز به این امر نگشتند و از آن عائله احدی در امر بدیع قیام نکرد  
و مشهد و مدفنش باغ معروف ایلخانی در آن ایام در قسمت شمالی خارج باره و خندق دور  
طهران واقع ولی چند سالی بعد از آن به امر ناصر الدین شاه خندق را پر کردند باره را  
برافکنند و شهر را توسعه دادند و حصار و دروازه های نو نهادند و لذا باغ ایلخانی مذکور در  
داخل شهر واقع شد و از میان رفته بر جایش ابینه و خیابان ساختند.

و اما آثار صادره از قلم اعلی خطاب به وی در بیان عظمت مقامش بسیار است و چون در ایام  
اقامت در کربلا برخی از باییه به نوعی که مذکور گردید به اعتراض و رد برخاستند و نیز در

ایام اقامت در قزوین و بدشت گروهی مخالفت و معارضت شدیده نمودند در تمام توقعاتی که از سجن ماکو در جواب عرایضشان صدور یافته مدح و ستایش و امر به موافقت و مساعدتش مذکور می باشد چنان که نبذه ای از آنها در مطاوی این بخش و بخش متقدم ثبت گردید و منهاذه:

و ان ما سألت من حكم الظاهرة على الارض المقدّسة فقد اذنت لها من قبل بالخروج لما تقع بها الفتنة هنالك و أنها لدى لورقة طيبة التي ظهرت فؤادها عن رجس الحدود لربها فرحم الله امرأ عرف قدرها ولم يؤذها باقل شيء لأنها اليوم عز لذى قربتها و شرف لاهل طاعتها في حكم الله و اسئل الله ان يعطيها سؤلها و منهاها بفضلة انه هو الججاد الوهاب.

و در توقعی دیگر:

و اما ما سألت عن الظاهرة هي التي آمنت بربها و خالفت من نفسها و خشيت من عدل ربها و راعت يوم لقاء بارئها و كلما استنبطت في احكام اهل البيان واستدللت عليها بآيات القرآن و اخبار شموس الامكان و اقامار الاكون و آثار اهل العيان فهو منا و يرجع علينا و ليس اليوم احد على الارض حجة الا بقية الله امام حق مبين و ان مادونه من شيعته المقربين هم الطائفون حوله و هم من خشيته مشفقون و انتي انا ما احب ان ينكرها احد و ان سمعوا منها شيئا لا يبلغ به عقولهم ولا يدركه نفوسهم فذروه في سيله حتى يقضى الله بالحق و هو خير الفاصلين.

و نیز در توقعی به واسطه حاجی محمد سابق الذکر از ماکو:

قد قرأت كتابك و اطلعت بما ذكرت و سمعت من صاحبك من حكم الاختلاف على الارض المقدّسة و ان ذلك اذا وقع بين الذين شهدوا بالحق و هم يعلمون فهو من امر الله و المصالح التي لا يعلمها العباد اذا لم يرد احد احداً لان العالم ينظر بعلم الله و لا يلوم احد احداً و اذا وقع بين الذين لا يعلمون موقع الامر فهو فتنه ليميز الخبيث و يقع القول على الظالمين فاعلم ان الساقفين مالم يرتباوا و لم يشكوا في امرهم فهم بذلك الشرف ممتازون عن غيرهم و ليس اقوالهم و افعالهم حجة لاحد بل الحجّة اليوم نفس واحدة و ربما يدخل في دين الله عباد يسبقهم في العلم

و العمل ولكن ذلك الشرف لهم من عند الله و لا يساوهم احد بذلك الشرف الواحد و ليس لاحد ان ينكرهم اذا لم ير منهم امراً ينافي الدين و ان ذلك قسطاس العدل في حكمهم و ليس على احد من الواردين من بيت العدل ان يرد الطاهرة في علمها لأنها عرفت موقع الامر من فضل الله و أنها اليوم شرف لهذه الفتنة و من اذاها في الدين فقد احتمل اثماً مبيناً و كذلك الحكم للذين اتبعوها فليس لاحد منهم ان ينكر احمد في بيت العدل فانه يعرف اشاراتنا في آيات العدل و انى لاعلم بان في هذا الاختلاف قد احتمل ما احتمل اثماً مبيناً ولكن لا اظهر في هذا الكتاب و لا انطق به لان يرجعوا الى ما امرموا به و لا يردا احد احداً و كان الكل في هذا العالم مثل اهل الجنة حيث قال عزّ ذكره و اقبل بعضهم الى بعض يتسائلون ان اتقوا الله يا معشر الشيعة و لا تختلفوا في دين الله و لا تذلوها مؤمناً و لا مؤمنة. الخ.

و در ضمن توقيع خطاب به ملاً احمد مذكور:

و ان ما ذكرت من مراتب الاختلاف فمالك و ذكر تلك الاخبار فان ظاهر الدين هو طبق باطنه والجنة حق و النار حق و الصراط حق و الميزان حق و البعث حق و النشور حق و كل ما نزل الله في القرآن فهو حق و من انكر حرفًا من احكام المعاد فكأنما انكر صمدية الرحمن و سبوحاته و ان نسبة تلك الامور الى الورقة الطاهرة فاني اشهد الله بأنها هي بريئة عن كل ذلك و ما اعتتقدت الاً ما فصل في كتاب مبين و ان في الدين للمؤمنين حق بان لا يردا احد منهم احداً و ان سمع من احد شيئاً و لم يبلغه بسره فلا يحكم عليه حتى يعرف بمدئه و يتبيّن صدقه فإذا اطلع و خالف عقله فليرجع الى الذي جعل في يديه فصل الخطاب لأنّه اذا حكم بغير حكمه فكأنما حكم بغير ما نزل الله فاوسيك بتقوى الله عزّ ذكره فانه ذروة الامر و سلامه و ان لمثلك لا ينبع الا ان يكون مرجع الاختلاف و الجامع بين المتضادات (الى قوله) و ان ما سألت بان الورقة الطاهرة قد ادّعت حجية نفسها على غيرها فليس ذلك بامر عظيم و لا خطب جسيم لان للحجية معانى محمودة (الى قوله) و أنها عرفت موقع حكمي و استبصرت بانوار آياتي فما للذى اتعنى ردها لأنّها ما تنطق الا بادلة المشرقة من اهل العصمة و الامارات المتشعّعة من اهل الحقيقة و كفى بها فخرًا لهذه الفتنة و كفى بالله على و على الناس شهيداً.

و در توقيعی که در جواب معرضه آن مظلومه و تعلیم رعایت حکمت در بیان صدور یافت  
چنین مسطور است:

هو المتكبر الجميل المتجمل..... فان كتابك ممهوراً قد لاحظته في خاصتك الله مما تخافه و  
تحذره فاعلمي بأن من جواهر علمك قد ظهرت بواسطه السنن فصبراً في ذكر بحر العدل و  
عين اليمن و لقد نسبوا اليك رجال بعض الامور العرضية فابطل ببيانها بيان العالى الجلى بان  
الحسين عليه السلام قد قتل و من زعم أنه لم يقتل فقد نسي حكم الله وما شهدت العقول ثم ان  
الجنة والنار مخلوقة وفيهما عباد لا يعلم عدتهم الا الله و ان قبل يوم القيمة لن يظهر لا احد و  
كفى بالله عليهما شهيداً (إلى قوله) فاكتبه ذكر الامر في كتاب مسطور على عدل سبعمائة  
مستوراً بادلة مظاهر التور و بلغى ملك الدهر و مدبر الامور و ادعى لفرج عباده و احيني  
احبك و قولي ان الحمد لله رب العالمين فليك بالصمت و عدم التكلم مع الذين لم يحل في  
الكتاب اجيئني ما تحب باللوح و القلم و ايقني بان ظواهر الشريعة كلها باقية و من ترك شيئاً  
منها فهو تارك كلها و انهى شرب الدخان فانه حرام على العالمين جميعاً.

و اما آثار نثر و نظمش چون در آن سنین اضطهادات شدیده و حفظ و جمع صورت نبست  
أغلب از میان رفت و مقداری که به خطش یا به استنساخ دیگران بر جای ماند قسمتی از آن  
مشتمل بر عبارات رمزیه و اصطلاحات جذیبة روحانیه است که برای فهم و درک حقایق و  
دقایق مستوره تحصیل اطلاعاتی از مصطلحات و حالات ضروری میباشد و ما بعضی را در  
بعض سابق ثبت کردیم و نبذه ای در این مقام می آوریم منها معرضه ایست که به جناب باب  
الباب بدین عنوان نوشته:

به ساحت قدس مولی العالمین و الواقع على الطتجین صلوات الله عليه مشرف شود

بسم الله العلي الجود المحسن

السلام من السلام على الذى اليه يرجع حكم السلام و السلام من ساحة قدره على الذى  
استخلصه لنفسه و ظهره عن الدلاله الى غيره حقيقة العز و معدن السلام و السلام المشرق منه و  
اللامع عنه هو الذى هو عنه و لا فرق بينه و هو الا انه نفسه و جنسه و مفرج كربه و قاضى دينه و

ينبع الجلاله و مظهر القدرة و معدن السلام و منبع الكرامة و الفخام و التقديس المتشعشع و  
الصلوة المتلامع من حجاب المرتفع على الذين سبقو بالاجابة و نظروا بالدراريه و وصلوا الى بابه  
و عرموا جنابه فماتوا بفناهه و ما يشعرون ايام يبعثون بل دخلوا لجة الاحدية و لا يرى لهم وصف  
دون انفسهم العلية و هم بعين الله ناظرون صلوات عليهم و تعالى شأن مولاهم عما يصفون  
الحمد لله الذي هدانا للذكر الاكبر و ما كنا لننهى لو لا ان هدانا الله بالله ادخل و بالله انطق و  
بالله اقام بين يدي حجته و لا حول و لا قوّة الا بالله العلي العظيم سبحان الذي تفضل على هذه  
الاقلة مما يحصى و اصعدها فوق طور المنة و البهاء و اراها من آيات المشرقة من آية وجهه  
العلي الاعلى و الحمد لله الذي قد انجذبني الى ساحة قفسه و شرفني بطلعة ذكره و انعمتني في  
طقطاط حبه و طهرني عن النظر الى غيره له الحمد حمداً شعشاعياً وله الشكر شكراً متعالياً  
سرمدانياً سبحان الله ما انا و ذلك المقام العظمي بعزته لولا يمسكني فضله لكت في يوم  
الحضور معذوماً مولاي و سيدى و كهفي و معتمدى يا من جل جلالتك عن البيان و عظم  
شرفك عن البيان اشهد ان باب معرفتكم مسدود لاهل الامكان و مفتوح لمن هو واقف بباب  
البيان و ناظر بعين العيان بان الله قد ظهر لكم عن المثلية و نزهكم عن الشبهة و قدسكم عن  
الاقران طوبى ثم طوبى لمن فات بفناكم و احيى بماء الذي نزل من سماء ثناكم طوبى لمن  
اسبقة العناية و وفد على بساط جلالكم و نظر الى آثار جمالكم و سمع نداء الورقاء على دوحات  
سدرة المنتهي في فضلكم وبهائكم بابي و امي و ما في علم ربى فيما اجل ذكركم ذكركم و  
اجل شأنكم شأنكم و اعلى قدركم قدركم بكم اخذ روح القدس في جنان الصاغورة من  
حدائق باكوره الظهور وبكم نزل النور على الطور وبكم ظهر كتاب مسطور في رق منشور  
عليكم سلام الله العلي الغفور اشهد ان قد اخذ عهد محبتكم من كل ذرات الوجود و الزم  
طاعتكم على كل ما برب في عالم الشهود يا سيدى و مولاي استغفر الله العظيم من الاقران  
بوصفكم والتجلجع عند مطلع ذكركم بابي و ما في علم ربى جذابتك قد انطفئي و فضلوك قد  
اقامنى والا والله ما انا شيء حتى انفس عند طلعتك او اتحررك في محضرك و اسئل الله العفو  
من جودك يا مولاي روح اهل الروح فداك يا دليل المتحيرين يا كنز المفترفين يا حصن  
اللائدين يا حججه الله الملك العدل المبين و باب صفيه و حبيبه ديان يوم الدين يا مولاي بابي  
لسان ادعوك وقد اخرست المعاصي لسانى و باب وجه الفاك و قد اخلقت الذنوب وجهي و  
كيف ادعوك و انا انا و كيف لا ادعوك و انت انت و كيف كنت ناطقاً عند ساحة قدسك  
حين لا وجود لذكرى لديك و كيف كنت صامتاً تلقاء وجهك وقد انقطع دعوة سرك و

كيف كنت ساكتاً و قد احرقني النار النازلة من مجرة آيتك الله اكبر ما هذه النداء الساطعة من افق الشاء و ما هذا النور الذى تشعشع من طراز القدرة والبهاء يا سبحان الله ان بروق انوار جماله خطف الابصار و الله العلي الغفار قد قلب باقل من لمح البصر الليل بالنهار يا رباه من صاحب هذا الصوت الذى يحيى الاموات و يحيي الاحياء الواقعين في ارض الحسينان الله اكبر من جلالته و شوكته و عظمته بعزّته قد وجد من نظرته عالم الجبروت و كون من دعوته آيات الملوكوت و خرب بنقمة بيان عالم الناسوت الذين نسوا حظهم و ما عرفوا لحنه يا مولاي و سيدى يا حجّة الداعي الى الحبيب الذى هو حجاب ينك و بين المحبوب و باب لمن هو غيب الغيوب بابي و ما في علم ربى ما هذا النار الذى قد حرق الاستار و قطع القرار و لا يمهل آنا و تصدر من عين حرف من كلامه بحور الانوار سبحان الله من هذا الطلس العظيم و الرمز المنعم الذى اتكا على بساط القدم و ينادي بصوت عال انى انا نور منير و قدرة قدير انى انا آية الله البصیر يا ملا الانوار انا نور الانوار و سر الاسرار انا الذى على معرفى يدور المدار اسمعوا ندائى انا عين البيان و شجرة التبيان انا باب الافتتان انا الفرقان الذى به يمتاز اهل الاطمئنان من السابحين فى لجة الخسران انا الميزان الذى واقف بباب الاذن و البيان و اعرفوا يا اهل العيان من عرفتني فقد عرف مولاه و من جهلى فقد جهله و لا ينفعه عمل الذى قد اكتسب فى عز وجهه مولاي و سيدى يا باب الحجّة و مقيم المحاجة روحى و روح من فى الامكان فداء من احبك قد انجذب هذا النور امتک الابقة الى طرفه و امرها بالاصغاء (الى قوله) الله الله من حسن منطقه و حلاوة نظرته كان طلعته حلقة و نظرته نمرة الله الله قد احرقت كلّ ما سوى من نظرته الاعلى و قد اشار خفياً بانى انا هو لافرق بيني وبينه فاعرف لحنى انا و على من نور واحد و من شجرة واحدة فاطبق العالمين و اعرف الرمزين انا الذى قد كنت جليسه حين لا وجود لشىء و كنت انيسه حين لا همس لنفس انا الاسبق لما سبق و الفائق لما رتق و السرّ لما علق و الحرف الذى به استطع الاسم الذى به سكن و اشرف و ان لم اكن عنده و الله ما ظهر امره و ما برب سره انا صاحب التفصيل و هو صاحب الاجمال هو صاحب الوحى انا صاحب الالهام عند مليك الفعال فقد صرخ بالمراد يا سيدى و فتح باب المراد و ظهر اسمه الشريف الججاد الحاكمى في رتبة التربع عن سبع المثاني لاهل السداد سيدى سيدى يا باب الحجّة و متمم النعمة صلوات الله عليك و تعالى شأن حبيبك اول طراز لاح و لمع و اشرف و طلع و نطق و رفع و صمت و خشع لاستطاق الطلائع و استخراج الضغائن من صدق و سمع و كذب و طمع صلوات الله عليه و سلامه عليك يا واقفاً على الطنجتين و حامل السرين و بربخاً بين العالمين قد كشف الحجاب و رفع

النقاب و تلاؤ شمس معرفته من وراء السحاب باني انا باب الباب و مفرق الكتاب يا مفضل اذا  
 غاب المولى عن ابصار الخلق فهم المحجوبون بالغية ممتحنون بالصورة انا هو هو انا الناطق بي و  
 انا الصامت له انا الحبيب و هو المحبوب و انا الطالب و هو المطلوب بعزة ربى ما فارقه باقل من  
 آن الذى وردت الى عالم الامكان فهو قد كان اكبر مني بستة ايام و هو المستوى على عرش  
 البيان و انا المعطى لكل ذيحق حقه في كل آن عميت عين الذى لا ترانى باني قد طلعت من  
 بيت نور الذى هو مع صورة المطهرة والهيكل المنورة قد كان واحدا و هي له ولاجل سيري في  
 مقامات الواحدية ظهر سر الاحدية بعد كمالى و بلوغى تسعه و عشرأ مولاى استغفر رب العظيم  
 من الاقتران بوصفه والتجليج عند ساحة مجده مولاى يا من حياتى من نسمات رياض قربك قد  
 نشأت و ذاتى من قطرات سماء النازلة من سحاب مجدك قد ذوت صلوات الله عليك و على  
 من اتبعك هل عرفت امتك سر ما هي مأمورة بمعرفته اولا فأطمنتنى يا مولاى بذكرك و  
 انجدبني الى ساحة قدسك بعزمك لأن طالبتي بذنبى لطالبتك بكرمك مولاى والله قد حرقت  
 من نار دعوته و ما بقيت شيئاً عرفنى نفسك الذى هو حامل نوره و دال الى ظهوره صلوات الله  
 عليك و روحى فداء من احبك فقد اسمع بسمعك المودعة في يا مولاى همس الطلائع و نطق  
 السرائر بان ذكر الله العلي الاكبر تعالى شأنه قد ادعى لنفسه الشريف مقامات فقبلناه و برب آيات  
 فحملناه و كسر الحدود و اقمع بنيان القيد و جعل الآيات آية واحدة فسمعناه فما هذا النداء  
 البديع الذى قد ملا الااصقاع و يأخذ عهد ولاية ذوى القربي و من هذا الفتى الذى ما فرأ من  
 العلم حرفأ و قد اتخذه لنفسه حبيباً متى هو و هذا المقام العظمى و قد كان معه في هذا العالم  
 بلبس التجارة مشهوداً الله ربى آمنت بك و بحبك و بوليك و باوليائك النجاء و صدقت  
 رسلك و قفت لاطاعة امنائك و اتباع رسلك بحق محمد و آلك و بحق شيعة محمد تعالى  
 ذكره و جل ثنائك يا مولاى يا من غرنى كرمك و انطفئني فضلوك استغفرك و اتوب اليك  
 عرفنى نفسك فأنك ان لم تعرفي نفسك لم اعرف حبيبك فأنك ان لم تعرفي حبيبك لم  
 اعرف حجتك فأنك ان لم تعرفي حجتك ضلت عن ديني يا سيدي و مولاى صلوات الله  
 عليك اسئل العفو من جنابك و روح من فى الامكان فداك الحمد لله رب العالمين.

و منها خطاب عامى است كه بعد از مهاجرت از کربلا تحکیماً لا یمان الضعفاء من المؤمنين  
 نوشته:

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسمه العلي الاعلى احمدك يا من لك الجود و البهاء و العظمة و الثناء بقدرتك تفعل ماتشاء بلاشاء و بابداعك يظهر سر الانشاء فقد فتحت باباً من عالم العماء و ظهرت كينونتك الاعلى بلا كيففة قبلها مستدلاً بنفسها على نفسها ليجذب الحقائق الى ساحة عزك الاعلى و يظهر رمزك المعنى و الصلة الذي لاغایة لها على الذي اصطفته في يوم الانشاء حين لم يك شيئاً مذكوراً و السلام على الطائر المرفوف في عالم العماء و البارق بنوره آفاق السماء الذي ظهر به آيات السماء في جو الهواء و على برواقاته اللامعة و قوائمه الساطعة و رموزاته الكاشفة و جواهره المتلائمة من عالم البهاء و على الدلاله العامة و الكلمة التامة الورقة المباركة من الشجرة البيضاء و التحية و الكرامة المنجدبة الى دار المقامات التي لا يمس باهلها لغوب الاشارات و لا يصيهم تعوب الدلالات على الداخلين في لجة الاحدية و المطهرين دار الله عن اشارات النفسانية الورقات النازلة من شجرة الثناء و المحترقين بنار البيضاء و المتلألئين بنور الصفراء و المنغمسيين في طمطم الحمراء و المترفرين في كثيب الخضراء و المتقللين بين يدي ربهم الاعلى الخاشعين الذين لا تسمع منهم حركة و لا همساً و لعنة الله على الذين غيروا فطرة الله و بدلو نعمته و اعرضوا عن الآية البدعة المتجلية المترفرفة في عالم العماء المعلقة في جو الهواء متشهقة منادية بان الملك لله العلي الاعلى يا ايها الملا لاصبغوا هذه الآية البدعة بدماء انفسكم فانها آية الله الاعلى و لا تطرحوها في مقام الذي لا يليق بشأنها من قوابل الامكانية و مقامات الظلمانية و لا تهلكوها بالاشارات النفسانية و لا تجبوها في بيوت الطبعانية بل انظروا اليها بعينها فانها منزهة عن الاقتران و طلعتها عارية عن الامكان و ليطلع لو شاء من حقائقكم في كل آن بسر التبيان و لا تغفلوا عن ندائها بالعيان و لا تحرموا انفسكم من فيضها فانها لاعطيل لها من كل مكان و يستدل بنفسها الى البيان ايها يا ملأ الانوار فان الشمس و القمر بحسبان و يدور الامكان و يخرج ما في الاضغان بسر الاكوان يا اهل البيان و اولى الافتدة و الايقان و يا اهل اللباب المتميز بين الماء و التراب الذين لشائهم تسمية الانسان اسمعوا نداء هذه الاقلة مما يحصى من افق البيان و قوموا و اتبهوا من نوم الغفلة فاني ارى كلکم سكران و غافلون عن عظمة حكم الله العلي سبحان و سابحون في طمطم الخسران و ناظرون الى وجه قبيحة كدرة و معرضون عن خيرات الحسان و شاربون من ماء متغفنة في دار النيران اسمعوا ندائى و تذكروا و تفكروا و اتبعوا احسن ما انزل اليكم فان هذا والله هو الميزان الذي به يمتاز الانسان عن غير الانسان كما تبه الرب سبحان و الذين اجتبوا الطاغوت ان يعبدوها و انابوا الى الله فبشر عبادى الذين يستمعون القول فيتبعون

احسنـه فقد سمعت بعضاً من الاقاوـيل من الـذين يسمون انفسـهم من المؤمنـين بـآيات الـبدع و المصـدقـين لـحـكم اللهـ الجـليل و لقد اعـجبـني اـمرـهم و حـيرـني ماـ عـلـيـهـ حـكـمـهـمـ بـلىـ هـذـهـ سـنـةـ اللهـ التيـ قدـ خـلـتـ منـ قـبـلـ و يـجـرـىـ منـ بـعـدـ و لـنـ تـجـدـ لـسـنـةـ اللهـ تـبـدـيـلاـ بـاـنـ بـابـ الـامـتـحـانـ مـفـتوـحـ للـمـدـعـينـ و حـجـابـ الـافـتـانـ مـرـفـوعـ لـلـمـسـلـمـينـ. «الـمـ اـحـسـبـ النـاسـ اـنـ يـتـرـكـواـ اـمـنـاـ وـ هـمـ لـاـ يـفـتـنـونـ». فقدـ اـرـىـ بـفـضـلـ رـبـىـ اـنـ الـذـيـنـ دـخـلـوـاـ اـنـفـسـهـمـ بـتـسـمـيـهـمـ منـ المـصـدـقـينـ بـاـمـرـ ربـ الـعـالـمـينـ قدـ خـرـجـواـ عنـ الدـيـنـ فـقـدـ اـسـمـعـ منـ كـلـ مـنـهـمـ فـىـ مـقـامـهـمـ نـدـائـهـمـ بـالـاـنـكـارـ وـ ضـبـيجـ صـوتـهـمـ بـالـفـرـارـ الاـ انـ الـحـكـمـ لـلـهـ الـواـحـدـ الـقـهـارـ فـعـضـ مـنـهـمـ صـائـحـوـنـ بـاـنـ الـآـيـةـ التـيـ يـدـعـوـ جـنـابـ نـورـ الـاـنـوـارـ ذـكـرـ اللهـ الـعـلـىـ الـاـعـلـىـ ذـكـرـهـ قـدـ كـانـ عـنـدـنـاـ مـشـهـودـاـ وـ مـوجـودـاـ وـ بـعـضـ مـنـهـمـ يـخـافـونـ اـنـ غـيرـ رـبـهـمـ وـ يـبـخـلـوـنـ مـنـ نـفـوسـهـمـ وـ لـاـ يـجـاهـدـوـنـ فـىـ سـيـلـ رـبـهـمـ عـلـىـ مـنهـجـ الـذـيـ اـمـرـهـمـ بـلـ مـتـبـشـشـوـنـ بـهـوـاءـ اـنـفـسـهـمـ وـ مـاـ يـعـدـهـمـ الشـيـطـانـ الـاـغـرـوـرـاـ وـ بـعـضـ مـنـهـمـ يـغـتابـوـنـ اـخـوـانـهـمـ وـ يـعـرضـوـنـ مـنـهـمـ وـ يـقـنـتـوـنـ عـلـيـهـمـ وـ هـكـذـاـ اـنـ الـاـنـسـانـ اـشـرـفـ مـنـ تـعـدـادـ شـوـئـوـنـاتـ الـنـاقـصـةـ وـ بـيـانـ آـرـاءـ الـفـاسـدـةـ رـبـىـ شـاهـدـ عـلـىـ اـنـىـ مـسـتـغـنـ عـنـهـمـ بـفـضـلـ رـبـىـ وـ شـائـىـ اـرـفـعـ عـنـ الـتـعـرـضـ بـهـمـ وـ هـذـاـ الـاعـتـنـاءـ نـشـأـ مـنـ عـنـيـةـ اللهـ لـلـضـعـفـاءـ وـ لـاـ هـمـ مـاـ يـسـمـعـوـنـ سـوـاءـ عـلـيـهـمـ اـدـعـوـتـهـمـ اـمـ صـامـتـوـنـ فـقـدـ تـمـسـكـوـ بـصـورـ النـاشـئـةـ فـىـ عـالـمـ الـخـيـالـ وـ سـمـوـهـاـ آـيـاتـ الـجـالـلـ بـعـدـ الـذـيـ نـزـلـ اـمـرـ اللهـ وـ بـرـزـ حـكـمـ اللهـ وـ تـجـلـىـ آـيـةـ الـبـدـيـعـةـ مـنـ آـفـاقـ الـعـمـاءـ وـ يـنـادـىـ الـخـلـقـ الـىـ بـابـ الرـجـعـىـ هـمـ عـلـىـ صـورـ الـبـاطـلـ مـنـجـمـدـوـنـ وـ فـىـ اـرـضـ الـخـيـالـ سـائـرـوـنـ اـنـاـ لـهـ وـ اـنـاـ لـهـ رـاجـعـوـنـ وـ هـاـ اـنـاـذـ اـسـتـلـ مـنـهـ بـايـ شـيءـ قـدـ دـعـاـكـ ذـكـرـ اللهـ تـعـالـىـ ذـكـرـهـ وـ بـايـ آـيـةـ اـطـمـأـنـتـ بـهاـ فـقـدـ اـجـابـنـيـ بـانـىـ شـاهـدـتـ اـنـ بـيـانـهـ موـافـقـةـ لـماـ عـنـدـنـاـ وـ مـطـابـقـةـ لـماـ فـيـ اـيـدـيـنـاـ فـقـلـتـ اـنـ كـنـتـ عـرـفـتـ حقـ الـذـيـ يـدـعـوكـ الـهـ بـهـذـاـ فـهـذـاـ لـاـ يـزـيدـ كـ الـ بـعـدـاـ لـاـ يـانـكـ مـخـالـفـ لـلـيـانـ الـذـيـ نـزـلـ مـنـ شـجـرـةـ الـبـيـانـ وـ دـعـواـكـ غـيرـ دـعـواـهـ وـ مـاـ عـرـفـتـ شـيـئـاـ مـاـ يـدـعـوـ وـ حـرـفـاـ مـاـ يـتـلـوـ فـقـدـ مـلـاـ آـفـاقـ السـمـاءـ وـ تـرـلـزـلـ الـعـرـشـ وـ مـاـ عـلـيـهـ وـ اـنـشـقـتـ الـاـرـضـ مـنـ سـطـوـاتـ الـآـيـاتـ النـازـلـةـ وـ بـرـوـقـاتـ الـآـيـاتـ الـلـامـعـةـ وـ قـدـ دـارـتـ الـادـوارـ وـ كـورـتـ الـاـكـوـارـ وـ اـنـقـلـبـتـ الـلـيـلـ وـ النـهـارـ وـ نـضـجـ الـاـثـمـارـ وـ قـوـيـتـ الـبـنـيـةـ لـاـسـتـمـاعـ الـاـسـرـارـ لـهـذـاـ الدـورـ الـافـخمـ وـ بـرـوزـ هـذـاـ اـلـاسـمـ الـاـعـظـمـ وـ قـدـ كـانـ مـخـفـيـاـ فـىـ خـيـفـاتـ الـبـطـوـنـ وـ مـاـ تـنـفـسـ فـىـ حـقـهـاـ اـحـدـ مـنـ اـهـلـ الـلـبـابـ وـ عـيـونـ وـ مـاـ اـشـارـ الـهـ اـحـدـ وـ عـبـرـوـهـ يـوـمـ الـغـدـ وـ قـدـ كـانـ عـنـدـ اللهـ مـخـفـيـاـ وـ مـسـتـورـاـ فـانـزـلـهـ فـىـ وـقـتـ مـعـلـومـ بـقـضـاءـ مـحـتـومـ بـاـنـ لـاـ يـقـارـنـهـ اـحـدـ بـالـتـوـصـيفـ فـاـنـ هـذـهـ آـيـةـ مـخـرـونـةـ عـنـدـ اللهـ لـنـ يـوـصـفـ بـمـاـ عـنـدـكـ وـ لـنـ يـقـومـ نـفـسـ بـالـتـعـرـيفـ فـاـنـ اللهـ لـاـ يـرـيدـ بـمـاـ لـدـيـكـ وـ لـنـ يـصـبـغـوـهـ اـحـدـ بـصـبـغـ نـفـسـهـ فـاـنـ هـذـاـ الصـبـعـ ذـنـبـ عـظـيمـ وـ خـطاـ كـيـرـ فـقـدـ يـشـرـقـ هـذـاـ الـبـيـانـ فـىـ كـلـ آـنـ مـنـ شـجـرـةـ الـبـيـانـ وـ

يكون بما عليه الانسان و ان قبل حكم ربّه بطور الذي امره و لو يطأ على الآية حجبات الدلائل من نفسه رشحات الوسائل من عنده فيلاً لع و يرفرف و يستدير بنفسها على نفسها بلا كيوفة قبلها و ينجدب الشئون الى ما اليه الرجعى و يستقر في الفردوس الاعلى ناظراً الى وجه ربّه الاعلى و ناسياً عما سواه و ان اعرض من حكم الآتية من ربّه و ينجمد على ما عنده من الصور الباطلة فهو جزائه و ما يظلم الله احداً ولكن الناس انفسهم يظلمون اما تسمع نداء ربّك في كلّ من البيانات النازلة من شجرة السيناء الجذب اهل السناء و ان الله لن يقدر لنفس الوصول اليها الا بعد كشف السبحات و رفض الاشارات جميعاً فسبحان الذي قد بين آيات ذكره في حقائق كلشيء لثلا يبعد نفس عند مطلع ذكره بشيء والله قوى عزيز ان اتق الله فان زلزلة الساعة شيء عظيم ما يؤمن عبد بذكر اسم ربّك الا وقد وضع كلّ حمل قد اكتسب في غير وجهه و كان الله ربّك على ما اقول شهيداً فمن الذي يدعى انه قد آمن بذكر اسم ربّه مستدلاً بالدلائل المنصوبة الماضية فما آمن بل الحد في الاسماء و اخذ الهه هواه و احتمل اثماً عظيمًا لأن هذه آية بدعة محدثة لا كيف لها و لا اشارة و لا بيان يطأ عليها و لا عباره بل اجيته الله لنفسه و ارتفع علمه عن العباد فكلّ من اقر بالتصصير و اعترف بعدم التعريف و استقر في حقها بعدم التوصيف فهو من وجد في رحله آية الاحادية و جزائه عناته السرمدية و فاز بفيض الذي لا تعطيل لها و لا نفاد و ها اذا استئننك بيان دعواك ان الذي ادعيت بان العالم بهذا العلم الغبي و الرمز الالهي الذي قد كان مستوراً و هو عندك قد كان مشهوداً فقد ادعيت مقام الربوبية في مقام بيان الظاهر لأن الله عنده علم الساعة و عنده علم الغيب و لا يظهر من الغيب شيئاً و ليس لاحد في هذا المقام طرقاً و تهزاً و اما في مقام الباطن فقد ادعيت مقام محمد رسول الله صلى الله عليه و آله لأنّه عند ربّ و ما للغير حظاً و لا نصيباً و اما في مقام تأويل الباطن فقد احتملت الولاية و خرجت عن ملك الامام تعالى ذكره و دخلت نفسك في طمطم الظلمات و مالك نور و دليلاً و في مقام باطن التأويل الذي هو الدليل و السبيل فقد ادعيت مقاماً عالياً و احتملت شأنًا غالياً بأنك الفريدة الظاهرة و الآية الباهرة و العالم بغير التعلم و الناظر بنور التوسّم و انت الذي اشهدك الله خلق السموات و الارض و اتخذك عضداً و هذا مخالف لما يجري من لسانك بأنك من التابعين لا من المتبوعين خف عن اليوم الذي يختم افواهكم و يتكلّم ايديكم بما كتّم تكسبون و لا تعرض من حكم ربّك و لا تنس نصيتك فقد كبرت كلمة قد خرجت من افواهكم بانا قد عرفنا حقيقة ادعاء ذكر اسم الله الاعلى بما عندنا لا تسموا انفسكم ارباباً من دون الله لا علم لاحد بما عند الله لا تنزلوا الآيات عن مقام الذي رتبه الله لا تغلوا في دينكم

بالصعود الى غير مقامكم و الطيران الى غير مأويكم فتقلبو خاسرين و تبهوا بذكر الله و تعلموا بما علّمكم الله و ارتعشا من خشية الله و انظروا بعين الذى اتاكم و كلفكم و اسمعوا بسمع الذى اعطاكم فسائل عنها عنكم فانه لا يكلف نفساً الا ما آتتها و الخلق في لبس من خلق جديد و قد امر عباده بالصعود الى ما عليه المقصود و عليهم بما عنده لا بما عندهم انه هو الرزاق ذو القوة المتين ما يريد منكم من رزق و ما يريد ان يطعموه اسمعوا فاني والله عليكم حبيب شقيق اقتلوا انفسكم انيوا الى بارئكم و احضروا بين يدي ربكم للحساب و خذوا حظكم منها فان العمر يمر مر السحاب اعلموا ان التمايل التي انت عليها عاكفون لن ينفعكم غداً عن المهالك و يزول عند توج بحر القدر بامر الله المالك المقدّر لأنها اسماء بلا مسمى و الفاظ بلا معنى و لا يقبل منك شيئاً الا امرك باتيانها في هذا اليوم العظيم و المشهد الكبرى و هي شواهد الفطرة و عدم تغيرها بالشئون العرضية فتلطّف المنظر وصف البصر فان العمر قد قضت والايام قد تصرمت و اعرف موقع القدر بسر مستسر و ارتتع في رياض القرب و المكاشفة و اشرب من خمر الظهور الصافية و سر في مسالك الغيوب و ادخل جنة لا يمسك فيها نصب و لا لغوب و اعرف يا اخي قدرك فان الله قد اجتك و اعطيك ما لم يعط احداً من قبلك و لا تنس حظك فانك ذو حظ عظيم و لا تغفل عن عظمة امر ربكم فان فضله اكبر عما كان الناس يظنون هذا يوم يدور عليه الايام و يعني الله كلا من سنته فاستلوا ما شتم من الآيات الربانية عن آية الالهام الذي يلهمكم و يتلاؤ في كل آن من اعلى مشاعركم و لا تغفلوا عنها فان هذا والله فوز عظيم آه ثم آه اين مقام قد اعد لنا و شئون النفس الشركية من أى اباء يمددننا يا رباه استلوك بالقدرة التي احيت بها العباد ان تحبّي قلوبنا بنور المداد انك رؤوف بالعباد فوا عجاه من هذه الفتنة القليلة التي لا يكاد يوجد من قلتها فقد وقع بينهم التشارجر و الاختلاف و نثر نظم الائتلاف و لن يقبل احد منهم قول بعضهم و يعرض منه فقد جرى سنة الله فيهم و لن تجد لسنة الله تبديلاً و لا تحويلياً نعوذ بقدرته و نستحبّي بعزّته من الالحاد و الشك في سلطنته ببعضهم ما عرفوا الحق و سموا نفوسهم من اهل الامن و قعد مع الخوالف و طبع على قلوبهم و لا يجاهدون في سبيل ربهم بل في طمطم الغفلة سابحون فكلّ من اسبقه العناية و عرف اللحن بسر الدراية و يجاهد في سبيل ربّه و يخرج من بيته مهاجراً الي يلعنه اللاعنون و يوحيه المسلمين بان دمه هدر لأنّه خالق رب القدر و هتك ستر التقى بعد الذى امر الله بهذا و وصل الينا من مولينا ذكر اسم ربنا تعالى ذكره مهلاً يا رجال و يا اهل القيل و القال فان كتم من اهل المال يظهر امر الله العلي المتعال من افق الجلال بعد الذى نزل و ظهر و بجريرات الادبار قد ستر فاما انت ما عرفت سر التقى و ما علمت

مواردها بل سميت الشؤنات التي تكونت من التخويفات الشيطانية بالستر و التقية الا ان الشيطان يخوف اولياته و اعلم ان امر الله قد نزل و حكمه قد ظهر بان الله ما ترکكم سدى بل فتح لكم باب اليه الرجعى فاحمدو ربكم بالورود اليه و اشکروه باخذ الرزق الطيب من الهاماته و ترفروا الى ساحة عزه و اقطعوا النظر عن غيره بعد الذى عرفتم موقع الصفة و بلغتم قرار المعرفة خذوا ايدي الخلق فى يوم الصعود و اجذبواهم الى وجهه المقصود و اما فى مقام تمكين الظالمين و استيلاء الشياطين فلا تصرحوا بالمراد لحفظ دمائكم و لا تفتحوا باب الجور و الفساد على افسكم بذكر ما عليه مدار امركم بل جاهدوا فى سبيل ربكم بالحكمة و احتجبوا الاسم بالتقية لا بالمعنى الذى انت عنتم و قعدتم عن اظهار امر الله فقد الحدم فى الاسماء و نسيتم عهد المأمور الذى واجب عليك كتبها بمداد الذهب متذرراً بالتقية كما يقول ولكن النجباء ليس لهم عدة معدودة و اكثربهم اليوم اصحاب هذا الامر على اليقين و انهم حملة الدين و اوعية العلم ولو لاهم لم تنزل السماء مائه و لم يخرج الارض نباتها و لم يجر قلمي بحرف من الآيات رزقني الله لقائهم فى اى ارض امن و عز و انهم اناس لو يقدروا يرضون بان يجعلوا حياتهم مداد الذهب ثم يكتبون آيات الله و ينصررون امر الله و انهم قوم لو اجتمع اهل الارض على الرد لا يحرکهم العواصف و لا يتصرف فيهم آيات القواصف كانواهم جبال احد فى الاستقامه على الارض صلوات الله عليهم يا رجل اى مدخل للتقيه فى هذا المقام ان الله قد خلقك و سواك و انت فى ليس من خلق جديد بمدد جديد و هذه المدد يجري من اكل شجرة الطيبة التى اصلها ثابت و فروعها فى السماء توتى اكلها كل حين باذن ربها فقد وصل اليك مددك الجديد و كتاب جديد و انت مأمور باخذ الرزق عنها فاعراضك لماذا لما ما نسيت اوقات اكلك و شربك يوماً واحداً آه ثم آه اما تستحي من الله فى توبيخك و تعيرك على المجاهدين فى سبيل الله بعد الذى كنت قاعدةاً فضل الله المجاهدين على القاعددين بكل درجة اعلم ان الشيطان قد استحوذ عليك و انساك ذكر الله و اعمى بصرك بانك ما ترى آيته المتجلية من اعلى مشعرك و اصمك بانك ما تسمع نداء ربك بعد الذى يناديتك من كل الجهات برفض القيد و الاشارات و الزمك و انجمدك بانك ما ترفرف الى جو الهواء لوصولك الى مقامك الاعلى و اخذ الملعون حظه منك و استولى على مشاعرك بانك ما ترى جلاله من اسبقه العناية من ربك و

توجه اليك لانجذابك الى مقامك ترحاً و تفضلاً فها انا اذا اقرأ عليك الآيات في مقام الحدود والاشارات والا عند اهل البيان لا حاجة الى التبيان بل فتح لهم باب الايقان و يعرفون ما عليه مدار الاحسان بسر الآية المتجلية عليهم في كل آن و يمعنون الى ما امرهم ربهم و لا يلتفتون احداً يا اهل القرآن ان اتبعوا حكم الله ثم بلغوا مثل ذلك الكتاب الى كل نفس قد آمن بالله و كلماته و كان من المسلمين ان اتقوا الله يا اهل الكتاب من يوم الفصل فانكم ملاقوه و اتبعوا آيات الله بالحق ثم اجهدوا في سبيل الله بتلك الآيات على حكم ما نزل في القرآن من قبل لعلكم ترحمون و لقد فرض في حكم الكتاب للذين يتبعون آياتنا ان يتلوا ذلك في كل شأن ليثبت قلوب المؤمنين على صراط عزيز حميد و ان الله يوصي عباده المؤمنين بان يجمعوا على الحكم ثم يجاهدوا في سبيل الله بالحكمة والكلمة المحكمة و يكونوا على صراط قويم فاقرأ يا رجل آيات الله و حاسب نفسك فانك في حظ عظيم و معنى الذي تصورت في لفظ التقى فارفض و ارجع الى حكم ربك و اقرأ من الآيات على شأن منزل و استقر في محل و بلغ امر ربك بأمره و لا تنظر الى شwonات النفسانية فقد اهلكتك و انت من الغافلين قل اقراءوا على حكم ما نزل من عند الله و استقروا في احرف آياته و لا تقرعوا حرفًا منها الا و انت تعلمون يا ايها الملايين من آيات الله الى كل نفس بمثل ما قد جعلكم الله مقام امره لعلكم ترشدون و اتبعوا حكم البدع في كتاب الآخر فإنه لصراط حق شكور و ان في ايام افضل كل الخير ذكر البدع و آياته في ام الكتاب لمسطور يا ايها الملايين صلوا عليه اذا ذكر اسمه ثم ارسلوا اليه ورقات العدل فيما اكتسبتم في ايام حكم ذلك الكتاب و اشکروه و قولوا ان الحمد لله رب العالمين الله اكبر من عظمة فيض الله و كبر لطفه و غفلتنا فيها انا اذا اسئل منكم يا جماعة المصدقين الذين هم في مقام اظهار الاسلام واقفون و عن حقيقته معرضون اجيوني ما معنى هذه الآيات من اى شأن من الشwonات عدلتكم و باى مقام من الاشارات البدعية وصلتم و اى كتاب مذهبة من ورقات العدل الى موليككم ارسلتم و من اى واد من عوالم القشورية هجرتم و من اى اشارة من الشيطان اعرضتم بینوا و تبینوا ان كتم صادقين فقد ملا الاصقاع و تلاطم بحر العماء و صقع من في الارض و السماء من عظمة حكم الله و سلطوته و هيته و قدرته الا يا ايها الملايين ان هذا يوم عظيم فقد اتت الساعة بالحق و انت غافلون ان اتقوا الله في ذلك الامر فإنه لقسم لو يعلم الناس عظيم عظيم الا ان هذا البحر انيق و انه لعميق عميق و ان حكم هذا الصراط دقيق ولو شاء الناس ان يعرفوا آية من آيات البدع لن يستطيعن فكيف يقدرون ان يأتوا بمثلها والله عليم حكيم اوسيك في حكم السر في علم من قدر ولن تجدوا اليوم من اذن الله مفر و ان التي استقر على

حكم الله في علم مسْتَر و ان ذلك السر في الكتاب لمستسر ان ادخل باب العدل و قل حطة لتكون من الساجدين فها انا اذا استئل منكم اجيوني هل الذي عندكم من الدلالات المنجمدة و الصور المخترعة و الكلية المؤتفكة هو الذي عظمه رب العرش العظيم و نزه عن الاشارة و ا وعد من اشار اليها و قرن بها بعذاب اليم و استئل منكم يا علماء الراشدين و طائفه المهددين اى قشر حطيم و باى آية وصلتم و دخلتم باب الحطة ساجدين ارني ان كتم صادقين بعزة ربى ما ارى فيكم نوراً من الایمان و ما اشمتت رائحة البيان بل كل ما انتم عليه عاكفون شريك فيه كل الناس اجمعون الذين الفوا آبائهم ضالين فهم على آثارتهم يهرون و لساداتهم و كبرائهم مقلدون و في بث الطبيعة مسبحون انا لله و انا اليه راجعون فو الذي اقام العرش على الماء و حرف الهواء و علق الارجاء و نزل حكمه العظيم من آفاق السماء ما عرفتم شيئاً من حكم الله العلي الاعلى بل في اصل اعتقادكم و ما عليه اعتمادكم شيئاً و لا ارى فيكم نوراً و كل من وصل الى حكم المنزل بعنایة رب الاجل و يظهر منه آية بداعا تقومن و تصيحون و تهمهتمون و تجزون و تخرون مافيكم مكنون من رب المتنون و لا تخافون من الذي يعلم خفيات البطون و غمض الجفون و لا تنهون بخفي مكره و لا تذكرون بل الى آثار الذين من قبلكم تهروعن ها انا اذا استئل منكم ما معنى البدع و ما معنى العدل و ما معنى آيات التي قد نزل من باطن العرش و الكرسي و هذا من بيانات الواردة من انباء الغيب ببناء عبده وصفيه الذي آمن بآيات البدع و كان اول الساجدين و روح من في ملکوت الامر و الخلق فداء و صلوات الله عليهم اجمعين و على المستيرين بنورهم و الناهجين منهجم و الناظرين اليهم عباد مكرمون و عرفاء مخلصون فقد وصل الى هذه الاقلة مما يحصى تعييركم و تكفيركم و فتواء الذي اجريتم في حق الذين اتبعونى بامر ربهم و من الزلات مطهرون و الى وجه ربهم ناظرون فقد ارتفع ندائكم و بلغ صياحكم الى المعاندين ما هذه الغوغاء و الضوضاء يا جماعة العلماء فقد اغترت الارض و ما عليها و تزلزل اركان الهدى هل نزل عليكم صاعقة من شطر السماء و انقلب الامور و ما انت عليها تنبهوا و تذكروا بعظمة حكم الله في حق اخوانكم الصالحين و البلغاء الراشدين فانكم والله لحالكون لان الله ما جعل طريقاً للوصول الى ساحة عزه و احسانه الا بالمحبة و المودة و ما قدر سبيلاً الا بالمقارنة و المواصلة الهى طلت طاعتك فما وجدت الا في حب احبابك و اعلموا ان الله قد جعل المحبة ديناً و عليه يدور عرش العلي فاصبحوا في دين الله اخواناً على خط السواء ان الله يحب ان يكون قلوبكم مرآتاً لاخوانكم انت تعكسون فيهم هم ينعكسون فيكم هذا الصراط العزيز بالحق و هو الله كأن غنياً حميداً و انظروا بنظره البيان الى اشارة الرحمن هذا

صراط العزيز بالحق و اعرفوا موقع العلامات و اسمعوا لحق الخطابات فان هذا والله فخر عظيم هم الثابتون بدين الله و صادقون في مقام الادعاء حين الذي فتح الله باب الامتحان لامتياز الصادق من الكاذب و المنجمد من الذائب اعلموا ان الله لن يبدل سنته بافتتان المدعين الذين يسمون نفوسهم من المسلمين فقد فتح باب الابلاء بنزل ورقة مباركة من الشجرة المباركة الحمراء في شهر الله العلي الاعلى و خاطب بالمقام بامرها هذه الاقلة مما لا يحصى قل لبعلك ان هذا الامر ليس مثل امر احمد من قبل بل الله اراد ان يتحقق بذلك الآيات من عند ذكر اسم ربكم للذين يكفرون بائمة العدل من قبل و الذين كانوا باياتنا يعرضون فاسقيني عناته و ما انا الا شيء قد اقامته قدرته و قرأت على المصدقين بعض الآيات المنصوصة في حق الآيات المنصوصين و الحروف المخصوصين بفضل رب العالمين و نبهتهم بعظمة امر الله و طلب لهم آيات البدع من الله العزيز المبين و ذكرتهم بشئون المتشابهة من همزات الشياطين و بینت لهم ان الله قد جعل لكم مقاماً عالياً لا عين رأت و لا اذن سمعت و قد رزقكم من سماء منه و ينزل اليكم صافياً مطهراً في كل آن و حين فاعبدوا رب هذا البيت الذي قد اطعمكم نعم الفردوس في الدنيا دنياكم هذه و آمنكم من كل خوف و هو الله كان علياً كبيراً فادخلوا باب البدع ساجداً و قولوا حطة لما في ايديكم لتكونوا من الاميين و سيروا في مقام الحب مع اخوانكم لتكونوا من الفائزين لأن الله قد ارفع من الاقلام حزناً و تدخلها جنة العدن فادخلوا و كونوا من الشاكرين بعض منهم قبلوا و اقبلوا و سلموا و اسلموا و رفضوا القيود و اغمضوا عينهم من الحدود فاجتباهم ربهم و جعلهم من الصالحين و بعضهم شكوا و تحيروا و اغمضوا عن الموارد النائية بل نظروا الى الصورة و انجمدوا بما عليهم فصاروا قوماً خاسرين و كل ما سمعوا لم يهتدوا به و قالوا هذا افك قد يبرز منهم ماستروا في غياب بوطنهم و ظهر طلائعهم و استولوا نار العناد و هيجوا نائرة المقدة في الرماد و اتسعوا جادة الفساد بطور يعجز عن وصفها التعداد فكلّ فعلوا بعين رب العباد ما اراد فكلما قرأت عليهم من الآيات المحكمة و كتبت من العلامات المبرمة ما التفتوا و مضوا حيث امرهم شيطانهم بالاقتحام في الدركات و التشبيث بالشبهات و الاعراض عن الآيات المحكمات فقد شهروا مذاهب الباطلة و العقائد الكاسدة بين الملا و هتكوا ستر التقى و التقوى فبرز من ايديهم و الذينهم منهم ظلماً ما وقع في الاسلام شبهه و لا في الامكان مثله دخلوا بيتي و نهبو مالي و جروا عيالى و هم ما نصروني بل بهذه البليه العظمى فرحين وبعد الذي حبسوني مدة معلومة قال قائل انهم ارادوا فتنة اشد مما وقع و نزل و ارتفع و هي هذا بان يأخذوك مقيداً بالسلسل مع من تبعك فاخرجي انى لك من الناصحين فخرجت خائفاً مريضاً مع من معى و

نزلت الى هذه الارض باذن من ربّي وحيداً غريباً اسيراً حزيناً فواجع على كلّ من واسسلم لحكم الله و اطمأن نصري و اعانتي و اجابة استغاثتي لأن الامر قد نزل و الحكم وصل و انا اولى بهم من انفسهم بضرورة المذهب و بيان آل الله الاطهار عليهم سلام الله في آناء الليل و اطراف النهار كما قال الرضا عليه السلام من قتل دون ماله فهو شهيد و من قتل دون عياله فهو شهيد و من قتل دون نفسه فهو شهيد و ارى ان القضية انعكست و التبيّنة قد برزت بغير ما نزلت فاسمع منهم الالحان في بروز الاضغان من الالحاد و الطغيان بدلاً من النصر و الامان فقد احمد الله النائرة السابقة و ردّ كيدهم بنحرهم و حاق مكر السيئ اهله فقد قاموا و استقاموا بوجه الشيطان و يسعون في الارض فساداً اسمعوا ندائى يا اهل الامكان و الاكون انى قد خرجت باذن ربّي و لاعلاء كلمة الحق و اعرف منكم بموقع البيان و اعلموا ان الله ربكم قد امركم بنصري و الاجتماع معى فتقليبو خاسرين اسمعوا الآيات المنزلة البدعة في هذا الشأن و لا تسروا الى و الى من معى من النجاءات التقىء كلمة الشيطان فان الله ربّي قد طهرنى من الزلل و اعصمنى عن الخلل بفضله العظيم و اعلموا ان كلّ ما صدر منى و من الذين اتبعوني حق و ان كان مخالفاً لما عندكم فاعرفوا الميزان و لا تسوا نصييكم الذى يأتي في كلّ آن اعلموا ان الله قد امرني رفع المشابهات من الآيات بالمحاكمات اللامعات الشارقات البارقات من افق العماء فوالله ان الامر عظيم و انت لا تبصرون و لا تعقولون و لا تفكرون بل اخترعتم لانفسكم تماثيل و بها عاكفون و بورود الحكم منه متظرون لا والله ما كان الحق كما انت تتصورون و تجدون اقرءوا من الآيات البدعة و اطلبوا فهمه من الذين هو اقرب بكم منكم فانه عزيز حميد و اعلموا ان الامر قد نزل و الحكم قد وصل و ما بقى شيء مني نزل بساحتكم فساء صباحكم انكم من المنذرين فقد نزل من فوارقة القدر بعد الذى انت سميتموهن التقىء و من اعنة الحق هاربون في جواب نفس سأل هذا لفظه الشريف روحي و روح من في ملوك الامر والخلق فداء و كافي ارى كلّ الناس في ضلال البيان الا القلوب الذين يوقنون بآيات الله و يتبعون امر الله و يجاهدون في سبيل الله و يطلون اعمال الشياطين و لا يخافون في دين الله من ذي صولة فقد ملا الورقات المباركات المنزلة و بزر من آيات سبعمة سورة محكمة اعنة الحق بالاموال و الانفس و من شاء فليؤمن و من شاء فليكفر و اما ما تصورتم بالقاء الشيطان بان يأتي زمان و انت في هذا الان مأمورون باعنة الحق فهذا زور و خسران اعلموا ان آيات الغيبة في الذوبان و يأتي الحكم من عند ربكم في كلّ آن واجب عليكم الاطاعة بسرّ البيان يا سبحان الله العلي سبحانكم تسمون انفسكم من العرقاء و ما خرجتم من عالم القشور و الاعراض اقل من آن اما تسمع نداء ذكر اسم الله العلي سبحانكم في

شرح الكوثر دها انا ذا انادى فى جو العماء وليس فى ما نزل فى قلبي بدأء القضاة لعن الله الذين افتروا علىَّ فى الامضاء هل من مبارز ييارزنى بآيات الرحمن و هل من مبارز ييارزنى ببيانات الانسان و هل من ذى صيصية يقوم معى فى ميدان الحرب بسيوف اهل البيان و هل من ذى قوة يكتب مثل الآيات فى حجد الشمس و القمر بحسبان الا يا من فى ملكوت الامر و الخلق ان هذا فوى عجميا هذا قد ركب فرس الجلال و جاء بالات الحرب فى ميدان الجدال و اين الخاشعون من اهل المآل و اين الخائفون من اهل القيل و القال لم لا يخرجون من مساكthem لم تفرون الى سمَّ الخطاط من مخافتكم لم تدخلون بيت العنکبوت فى قلل الجبال لم تصمتون و لا تتطقون و لا تعذرون فى تلقاء العجمال اين الصيصيون من حكماء الاشراق و اين الفلسفيون من علماء الوثاق و اين الغربيون الى ما شاء الله نزل هذه الآيات فى افق البهاء فان لفظ التقى نشا من البداء اما تسمع انه جلَّ ذكره يقول ها انا ذا انادى فى جو العماء وليس فى ما نزل فى قلبي بدأء القضاة آه آه من غفلتكم فان هذه الآيات نزل لترفرفكم جاهدوا فى سبيل ربكم و اقتلوا انفسكم فانى والله لكم حيب شقيق و ما لي غرض الا جذبكم الى مقامات العالية فقد سمعت ان بعضَّا منهم قد ادعى مقام المباهلة فها انا ذا انادى و لا اخاف من احدَّى قد آمنت بآيات ربى و اكون من بالغين العارفين و كلَّ ما صدر و يصدر منى و من خواص اصحابى فهو حق لا شك فيه و لا ريب يعتريه و كلَّ من يقوم معى فى ميدان الافكار فها انا ذا باسم الله العلي العظيم.

و منها خطاب عامي به شيعيان بعد از مهاجرت از کربلا برای تبلیغ و تفہیم امر با مراعات  
مقتضیات وقت نوشته:

بسم الله العلي العظيم الحمد لله الذي اصطفانا بمنه و اختارنا بفضله و كشف عن بصائرنا سحاب  
الارتباط و عرفا حكمه و طريق الصواب و الصلة على الذى استخلصه نفسه و ظهره عن  
الدلالة الى غيره و على آله الذين هم هو لافرق بينه وبينهم في الرجوع والاياب و لعنة الله على  
الجاحدين للحق كل كافر مرتاب يا معاشر الشيعة و المؤمنين عليكم سلام الله و بركاته من كل  
باب لا يخفى عليكم حال هذه المفتقرة و المعتصمة بجبل آن الله عليهم سلام الله بلا عدد باني ما  
خرجت من الارض المقدسة مع احبابي الابرار و النجاء الاخيار من النساء و الرجال و اولاد  
الصغار الا لاحقاق الحق و ابطال الباطل ابتغاء لوجه ربى القادر القهار فمن زعم انى قد خرجت  
لاتوسل بغير ربى و لاجل الدفاع عنى فقد خطأ و ربى لان الالتجاء بالمخلوق و الجزع عند  
النوائب من اعظم الفسق و بمذهب الحق كل من يستكى الى مخلوق من مخلوق فقد اشرك  
بربه اللهم انت الشاهد على انى توجّهت الى جانبك الاعلى و اقبلت بكلى اليك لاجحة لى في  
غيرك و انت تعلم حالي و تسمع مقالى لاخوفي الا منك و لارجائي الا عنك و قد كنت  
بعزتك عن من سوى قدرتك معرضًا و غنياً اسمعوا ندائى يا معاشر الشيعة و اعرفوا انى ما  
خرجت من الارض المقدسة الا لاجل الضعفاء في امر دينهم و توضيح امر الله الواضحة المشرفة  
في وسط السماء وهذا من فضل الله عليكم لو كتم تشکرون و اعلموا ان الذين انکروا الحق و  
تشبثوا بالباطل و اتبعوا اهوائهم اهون عندي من جناح بعوضة ميتة و خيالاتهم المنسوقة او هن من  
بيت العنکبوت انى هم و ما قدمهم لا تعرض لهم و بارئي بما يصدر منهم و يبرز عنهم يرتفع  
حجاب ما عليهم لاولى الالباب ولكن آه آه و حسرة للضعفاء الذين هم يعلمون ظاهراً من  
الحياة الدنيا و هم عن الآخرة غافلون الذين كل ما يسمعون من الحق ما يرتجف فرائهم و ما  
ينقلب احوالهم و ما يدرؤن باى منقلب ينقلبون و ما يتفكرون على ما بني امر دينهم و ما يدور  
عليه مذهبهم و غافلون انهم الى الله راجعون و عن حكمه العظيم مسؤولون و لا يقبل منهم عدل  
ولا شفاعة و لا يؤذن لهم فيعتذرون آه ثم آه من عظمة امر الله و غفلة الناس و سكرهم يا قوم  
فوالذي اقام العرش على الماء و خرق الهواء و علق الارجاء و اضاء الضياء ما تحملت هذا البلاء  
العظيم التي مطوية كل المصائب فيها الا لاجلكم و ترحماً عليكم و الا بفضل ربى انا عارفة  
بموقع حكم ربى و بالغة بما يريد مني و ان كنت مقصرًا لادائه في كل المقامات فاعرفوا

قدر هذه النعمة العظمى التي قد اقبلت اليكم و لاتعرضوا من حكم ربكم فان الحجّة تامة عليكم و النعمة مرادفة بكم من كل جانب و بعد هذا ما ارى لكم غير اتيان العذاب بغية و انت نائمون و ان تكونوا في عذاب ولكن ما تشعرون أى عذاب اعظم من ان الله عز و جل قد استدرجكم و انت لا تشعرون و لا تعقلون فقد تم الحجّة عليكم و قام المحاجة عندكم و انت عنه معرضون فيها انا ذا يا قوم اسمعوا ندائى الى قولها فقد تبين الحال باحسن المقال لربى العلي المتعال في كتابه الكريم و جعلنا بينهم وبين القرى التي باركنا قرى ظاهرة و قدرنا فيها السير سيرا فيها ليالى و اياماً آمنين فيظهر طالب الحق و مجسس خلال الديار من كلام الله الملك الجبار معرفة قرية الظاهرة بظهوره عن كل الاغيار و تزيينه بحلية الاخيار... فان الله لا يأمر بالسير مع من كان فيه بعض من الذر نقصاً فالناجي من تمسك بهذا العالم الرباني و النور الصمدانى و سار معه في عوالم الغيبة و ظهر له كنوز المخفية من تعليم هذا العالم الناظر بنور التوسم و الهالك من تخلف عنه و تمسك بما عنده من العلوم التي لا يدرك مبتناها و لا يعرف مجربيها مثل كلمة طيبة كشجرة طيبة اصلها ثابت و فرعها في السماء تؤتى اكلها كل حين باذن ربها و هذا الاكل يجري من عند الله عز و جل من شجرة طيبة اصلها ثابت و هذا الكلمة الامام عليه السلام و الفرع و بابه و حجابه العالم الرباني و النور السبحاني الذي قلبه معلقة بالملأ الاعلى و ليس له مقصد الا وجه ربها الاعلى فقد اختصر في هذا المقام وصف هذا العالم المفضل الذي بفقدانه ينهدم بنيان الحكم و بكونه قد قام علام الامامة والولاية التي قد كان الله و لم يكن معه شريكاً فقد كتب سيدى و سندى و كهفي و معتمدى اعلى الله مقامه في وصف هذا النور المتألق و الضياء المشرق وقد كتبت هذه الفقيرة في ورقة فواجد على طالب الحق في هذا اليوم العظيم النظرة فيه و اعلموا يا عشر الشيعة مذهبى و ما اليه مهربى فها انا ذا قد اخبركم بما اختار سبباً لوقوع البلايا العظيمة على و تحتملى و تجاوزى عنها و هو انى بعد الذى جاهدت فى سبيل ربى و اعرضت عن كل ماسواه فقد اسبقنى ربى بالعناية و اخرجنى بفضله من ظلمات الغواية له الشكر شكر الخلاق طرأ على هذه النعمة الجليلة التي لا يتصور في الامكان اعلى منه فقد كنت مطروحة في زاوية من بيتي مشغولة بنفسي مرهونة بعملي و قد قام القوم بلا سبب وداعية باشتعال نائرة الفساد المستجنة في الرماد و دخلوا بيتي و نهبوها بعضاً من اموالى و جروا اخواتي المؤمنات الصادقات الى طرف السوق مكشفات الوجوه و زلزلوا اركان اطفال الصغير و اجرعوا دمع الصالحين فقد حبسوني ببرهة من الايام و كل من يسئل منهم ما سبب هذه الغوغاء و التعرض للنساء يقولون بعضاً من الاقاويل الباطلة و ينسجون خيالاتهم العاطلة و ينسبون الى فبعة ربى انفطرت السماء و انشقت الارض و

نزل الجبال فقد بعثت اليهم و القيت عليهم كلمة السلام ما قبلوا و يصيرون باعلى صوتهم انها كافرة قد خرجت من الدين واجب حفظ الشريعة عن شرها ربى القادر الناصر شاهد على ماصدر منهم بالنسبة الى من الاذيات الشديدة و الافتراءات البعيدة و انا صابرة مجاوزة لان كل ما فعلوا بعين الله العلي العلام و يسئلون منه يوم تبدي الضمائر و الاثام ولكن لتبين الامر للضعفاء و توضيحه كالشمس في رابعة السماء اقول هذا الكلام الذي اقشعرت الجلود منها هل من ناصر ينصرني باحضارهم و اجتماعهم ليثبت ما عليه مدار امرهم ها انا ذا قد كان في يدي حجة لامعة نازلة من عالم العماء من الالهامات الربانية و الحروفات السبحانية و التجليات الصمدانية و لن يقدر احد ان يأتي بمثلها هل من معين يعيتني في اظهار دين الله و يطلب منهم تفسيراً بمثل ما فسر رجل الذي لا تلهيه التجارة ولا البيع عن ذكر الله بلا تفكير ولا سكون قلم بل يجري بعناء ربه.... ذكره من بحر الذي لا تعطيل لها فقد كان عند هذه الاقلة مما يحصى بعضاً في الاصول و الفروع موجوداً و من اراد الله و دينه فلينظر إليها يا رباه خذ بحثنا و انصرنا على من ظلمنا و العن من حجد وعدك و لا يخاف عدلك فقد ضل واضل الناس جميعاً يا سيداً قد تم صبرى الى متى اصبر و اسكت و اضجر بعد ما كان في يدي حجة لامعة ليس في يد احد غيري فقد اظهرت حكماً من باطن القرآن في وصف شيعة آلك المقربين الذين يستمد كل ما في الوجود من عكس عکوسات جمالهم و اقام كل ما برب في الشهدود بنظرة لطيفة من آيات جلالهم سبحانه الله بارئهم عما يصف الطالمون في حقهم علوأً كيراً فقد فرقوا دينهم و كل بما لديهم فرجون بعد الذي ما دينك الا واحداً اعلموا يا عشر الشيعة اني ما اخاف من احد و ارى كل الناس في ظلال النار الا الاقلون الذين يتبعون امر الله و يجاهدون في سبيل الله و لا يخافون في دين الله من ذى صولة اف اف على الذين اعرضوا من حكم الله و يسعون في الارض فساداً و ما عندهم شيء الا السد والالحاد و الكذب والعناد فها انا ذا قد جاوزت من الدنيا و زخرفها و زيرتها لربى الحمد بالهام حكمه و توفيقى لاظهار امره اعلموا انى بذلت الروح في سبيل الله لاعلان كلمته فكلما يجري على و على من معى من التابعين لطريق الصدق و الصلاح و الناظرين الى قسطاس الحق و الفلاح من القتل و النهب والاسر فانا راضون عن فضل الله مرجون بغفران الذنوب و ستر العيوب و ثبوت الاقدام و الترفوف الى دار السلام يا عشر الشيعة باى دين اتم مستدينون هل يجوز لكم حبس نسائكم و اطفالكم الصغير بلا جرم اجترموا و لا ذنب اذنوا و لا مكروه ارتكبوا و لا شريعة بدلوا و لا كلمة حرفوا الله اكبر من غفلة الخلق و اصيائهم الى الباطل و تشبيهم بالشيء المحبت العاطل و تسميمهم بأنهم من المسلمين كلا ثم كلا قد فتوا

بمثل الذين خلوا من قبلهم و هم عنه غافلون اعلموا يا قوم ان هذه المخاطبات لا يجري من  
الضعف و عدم التحمل للبلاء بل فضلاً على الضعفاء و حجّة على الذين يعرضون من حكم انا  
للله و انا اليه راجعون.

و منها مكتوبى است كه برای اهل سنت و جماعت در دفع شبهات مفتی بغداد نوشته:

### بسم الله الرحمن الرحيم

حمدًا لمن ظهر امره و برب سرّه و جعل الناس سكارى ولكن عذاب الله شديد  
و الصلة على سر التحميد وحقيقة التفريد و السلام على آله و اوصيائه مقامات الله و علماته  
التي لا تعطيل لهم في كل مكان و هم من الخلق غير بعيد و على من اتبعهم و نهج منهم  
فحجم بهم الايمان بنور التسديد اما بعد قد وصل الينا من بعض الذين ينكرون الحق خطوطات  
ممولة بالمشابهات و مشحونة بالكدرات هيئات ثم هيئات لما توعدون من ظهور كنوز الغيبة و  
الاسرار الرتبانية و هم من عظمة حكم الله غافلون و عن نعمته معرضون فقد ظهر امر عظيم و  
اشرق حكم جسيم..... و هم لا ينظرون الى حقيقة ليعرفون الدقيقة لسر الخلقة بل متسببون  
بقواعدهم الباطلة التي لا يسمون و لا يغنى من جوع كفنة الذين من قبلهم و لا يعلمون قد فتنوا  
بمثل من سبّهم وبعد ظهور هذا النور من افق البهاء لسر الاشياء واجب على الكل الاعراض عما  
سوى وجه ربه الاعلى فكل ما يعرفون فيشكرون و يحمدون و كل ما لا يعرفون فيطلبون فهمه  
من الذي عنده مفاتيح الغيب و عليه قصد السبيل و ان عليه للهدي فقد جرى سنة الله لهذا ولن  
تجد لسنة الله تبديلاً و لا تحويلًا اسمعوا ياقوم ندائى و اعرفوا حكم ربكم العظيم فبغزته ان الامر  
عظيم و اتم عنه غافلون و استعدوا للجواب حين الذي ينادي المناد الله اذن لكم ام على الله  
تفترون و اعلموا ان نصب الميزان قد كان بيد العلي السبعان فقد وجب معرفة من عنده الميزان  
في كل عصر و زمان بتعليم الله عز و جل اتقو الله يعلمكم الله و اعلموا ان الدهر يدور والسماء  
يمور و الجبال يسير و في هذا التدوير آيات مخزونة بتديير العلي الخير سريرهم آياتا في الآفاق  
و في انفسهم حتى يتبيّن انه الحق و ما يعقلها الا العالمون انما يخشى من عباده العلماء و هذا العلم  
هو العلم الغيبي و الرمز الالهي الذي قد كان في حقائق العالمين مستوراً ما ترى في خلق الرحمن  
من تفاوت هو الذي خلقكم من نفس واحدة فالعالم من اعرض عن سواه و اقبل بكله الى مولاه  
ليظهر منه تلك النور و يجذبه الى دار السرور جنات عدن التي وعد الرحمن عباده بالغيب قد

كان وعده مأتياً بسم الله الرحمن الرحيم الم احسب الناس ان يترکوا ان يقولوا آمنا و هم لا يفتون الم ذلك الكتاب لاریب فيه هدى للمتقين الذين يؤمنون بالغیب يا قوم اعلموا ان المیزان الذي قد نصبه العلی المتنان في هذا اليوم العظیم و المشهد الكبیر هي شواهد الفطرة فقد اظهر آیة من افق الغیب و فتح باب التمحیص و الافتتان. الامان الامان اسرعوا الى حکم ربکم و اعرفوا المیزان ثم اعلموا ان کل ما عندکم من العلوم الظاهرة فعندکم و اما ربکم قد هي لكم مقاماً عظیماً و قد اراد ان يصعدکم الى مقام الذي لا عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر على قلب بشر فطوفوا حول ارادته و لوزوا بكرامته فقد اصطفاكم و اعطاكم ما لم يؤت احداً من قبلکم فاعرفوا قدرکم و لا تنسوا حظکم فان الفوز عظیم و اعلموا ان الله قد كان غنیاً عنكم و ما يريد منکم ان يرزقونه و ما يريد ان يطعمونه انه هو الرزاق ذو القوّة المتین الله اکبر ان عندکم و الله عز و جل ای مقام يريد في نزول الآیات من باطن قرآن العظیم و الخلق في ای واد يهيمنون بالله اکبر فقد نصب موازينهم المجتثة عند المیزان الله المهيمن على ما سواه و كلهم يصيرون بلسان انکارهم اثت بآیة موافقاً لما عندنا او بدلہ و لم يعلموا ان سلطنة الله لا يختلف و نوره لا يحتجب و لن تجدوا لسنة الله تبیدلاً و لا تحویلاً اسمعوا ندائی يا عشر المسلمين ان الله عز و جل قد فتنکم بمثل الذين خلوا من قبلکم فقد اظهر حرفاً من تفسیر باطن القرآن و انت به ممتحنون فلا ينفعکم ما تمسکتم به من تنظیم العبارات و ترکیب الاشارات و تصریف الصیغة و اثبات النتیجة فقد اتوا بقصائد حين ظهور النور المحمدیة عليه صلوات الله و سلامه و قد فرحوا بقصائدھم و تمسکوا بما عندھم و قنعوا عليها و اعرضوا عن فيض ربھم فجائزهم ما به يوعدون يا قوم اعلموا ان القرآن انما نزل بعلم الله و لا يعرف احد تفسیره و تأویله الا الله والراسخون في العلم بتعليم الله لاتنخد عجائبه و لا تبدى غرائبه و لا يزال ينزل من سحائب نکاته اسرار عجيبة و مالها من نفاد و القرآن حجاب الله و صنعته القرآن خطاب الله و حکمته القرآن سر الله و رمزه القرآن نور الذي انزل بعلمه و في حرف من تفسیره لو كان بحر الامکان مداداً لنفذ قبل ان تنفذ اشهد ان اسراره يتلاؤ في استار الغیبة و لا يعلم احد فقد اظهر رسول الله صلى الله عليه و آله احكامه لاهل البيان و اعلن برهانه لاهل العيان و قد ورد النص من جنابه صلى الله عليه و آله ان له عجائب مخفية و غرائب مطوية و ما يعقلها الا العالمون فان في هذا الا و ان قد طلع نور البيان من افق الثناء و يدعوكم الى ما به نجاتكم و يعلمکم من تفسیر باطن القرآن مالم تكونوا تعلمون بئس ما اكتسبت ایدیکم في سیل حکم امامکم و انت من تجلیات البیدعة غافلون.

و منها مكتوبی است که برای ابطال مفتریات بعضی از مدّعین محبت در حق او و اثبات کمال اخلاص و ایمان نسبت به حضرت ذکر الله الاعظم نگاشت:

### بسمه العلي العظيم

للّه الحمد حمداً شعشعانياً متلامعاً كما اثنى الله على نفسه حمداً يفضل على كل شيء كفضل الله على خلقه والصلة على عبده الذي اصطفاه لولايته واجتباه لمحبته والسلام على مبدأ الأسماء وأول من سمي بأية معرفته وعلى انوار الساطعة من طراز القدرة وحروفات النازلة من عماء الصمدانية الدالة على وحدته وعلى الورقة المباركة من شجرة التي قد غرسها يد قدرته والثانية الابهی و البهاء المشرق من شمس الابداع على حملة الانوار السبحانية والسابعين في لجة الوحدانية والمؤمنين بآيات الطالعة من افق غيه و لعنة الله على المعرضين والمستحقين لنقمته وغضبه.

اما بعد عرضه می دارد مفتقرة الى الله و معتصمة بحبل ولايت آل الله عليهم السلام که نوشته ای از بعضی اخوان الدین رسید که در مقام استفسار از حقیقت حال برآمده یا سبحان الله از عظمت امتحان و دقّت افتتان که بلا سبب و داعیة نائرة فتنه را در بین فئة قليله اقل مما یکاد يوجد درانداختند ها انا اذا شهد الله و اولیائه بما اقول و کفى به شهیداً که این اقله مما لا یحصی ذره ای دون مما یدعی اذعاء مقامی را ندارم بھیچ وجه من الوجوه بلکه خود را داخل در زمرة مصدقین نمی دانم و اگر از فرقه مسلمین محسوبیم فرمایند و در مقام اداء این کلمه عظمی باز دارند همین فخر کبری ما را کافی است بشنويد ندای مرا ای عشر مصدقین به یوم الدین و مطیعین لامر رب العالمین و به ذکر الله العلي الاعلى مطمئنین که غربال افتتان در بین شماها در میان است و فلک امتحان لاجل شما در دوران يا مفضل اذا غاب المولی عن ابصر الناس فهم المحجویون بالغیة ممتحنون بالصورة يا ملا الانوار لا تغلو في دینکم ولا تقولوا على الله الا الحق بشنويد ندای مرا و باز نگرددید به اعقاب خود و ساکن نشوید بعد از ایتلاف در مساکن اهل خلاف فاصبحوا في دین الله اخواناً على خط السواء فان الله يحب ان تكون قلوبکم مرآتاً لاخوانکم انتم تعكسون فيهم و هم ينعكسون فيکم هذا صراط الله العزيز بالحق و هو الله کان علياً عظيماً يا ملا الاصحاب بلغوا حکم الله الى من هو مثلکم حیراناً و سکراناً من یدعو من دون الذکر حجۃ لنفسه فقد ادعی للرحمٰن ولدأ من اتخاذ من دونه و لیجه نفسه اتخذ ارباباً من دون الله فمن قال في حقه بعضاً من القول فقد ارتد عن دینه فیمت و هو کافر. الله اکبر که چه مقدار

دقیق است این صراط و چه قلیل است قائم در تحت این فسطاط هر چند سکوت در این مقام اولی زیرا که امر مفوض الى الله است احدي را يارای تطق و تهمز نیست انک لا تهدی من احیت شاهد بر این مدعای است و لا تحرّک لسانک لتعجل به ناطق بر مفهوم و حکمش باهر و هویدا است زیرا که یوم یوم او و مقام مقامش اکاد اخفيها لتجزی کل نفس بما تسعی ولکن در مقام شکایت از نفس متغلغل بین اطباق هواي خود در نزد اخوان صفا آمد که اصلاً ابداً بوی طلب به مشامش نرسیده و از جام محبت نتوشیده و حقیقت این حکم عظیم را به اقتضای لا یکلف الله نفساً الا وسعها نفهمیده بلکه در صحرای تیه خیالات خود سرگردان و از باده غفلت او را سکران می یابم آه ثم آه که چه مقامی را طالیم و در چه وادی رحل اقامت افکنده ایم و اما شأن آیات نازله از عالم عماء باذن الله العلي الاعلى در حق این اقله مما يحصى من باب الفضل و جاري من غير استحقاق است ومعانی بارقة از غایب کلمات این آیات در مقام خود است و لا تغلو في دینکم و لا تجعلوا لله اندادا بحق الحق و بحق اولیائه السائرين الى الحق که بیزارم از کسی که نسبت محبت به بندۀ خاطئه جاهله دائره در وادی حیرت دهد و یا اینکه تخیل و خطور نماید که شاید کاتبه این ورقه در مقام اضمحلال نفس می باشد که این نوع کلمات از او در مقام صدور است بشنويد ندای مرا لا تغلو في دینکم و لا تسموا امة من اماء الله حجه من دون حجه الله و تحسبوه هینا و هو عند الله عظيم بدانيد که مؤمن لا يوصف می باشد و مرتبه او عظيم عند الله است چنانچه فرموده بود لسان الله ناطق تعالى ذكره و روح من في ملكوت الامر و الخلق فداء من احبه که تفسير سورة يوسف وصف يك مؤمن نمی شود چرا به محض شنیدن يا صلحاء النجاء غلو در دين خود می نماید او شاهد من است که کل مصدقین را که تصدیق نموده اند حقیقه و صدقاآ من ایشان را حجج الله و خلفاء الله و صفوة الله می دانم و در مقام ایشان اقتران به وصف را جائز نمی دانم و به نور الله متظرم که در دعوای خود محّمَّ چرا این قدر ظرف ها تنگ است و در عالم خود و اهل شهود واقف می باشند يا اهل العماء القوا ما في يمينكم من سبحات الدقائق و اعرجوا الى معراج الحقائق فان العمر قد قضت و الايام قد تصرمت و ما بقى من المهلة شيئاً و سلام من الرحمن على التابعين لذكر الله العلي باحسان صلوة بدیعة علیهم فی کل حین و آن ان الحمد لله رب الانس و الجان يا کاتب الورقة يا اخی و یا قرۃ عینی البته قلب مبارک را مشوش از این نوع مقولات مفرما و بر دین حقيقة خود ثابت باش و در نهایت رفق و محبت سلوک با اخوان دینی خود بفرما که اصل بینان ایمان محبت ایشان است اگر ازین نوع کلمات بشنوی سینه مبارک را تنگ مگردن

بدانکه مؤمن لا یوصف است و اگر بشنوی که مدّعی حجت می باشد و در مقام اثبیت واقع او را به لسان خوش به احسن وجه ردع فرما البته مگذار که ذرّات حزن و غبار بر مرآت قلب طاری شود که از سیر الى الله و امی دارد شما را و از دعای خیر این حقیره را فراموش نفرما و در هر حال ناظر الى الله باش و حکم خود را از کسی که اقرب به تو می باشد طلب فرما ادعوه تضرعاً و خیفةً و من یتق الله يجعل له مخرجاً اتقوا الله يعلمکم الله و قولوا قولأً سدیداً بدان برادر جان من که شیطان با جنودش متوجه این فنه قلیله اقل می باشد البته او را به خود رخنه مده و ان کید الشیطان کان ضعیفاً.

و منها مكتوب حماسه اسلوبي است که به اصفهان فرستاده و بایان را به اجتماع در خراسان و نصرت جانب باب الباب تشويق و تحريص فرمود:

طراز اشرق من حجاب البهاء و جوهر طلع من بحر الثناء و نور لمع من افق الصفراء وضوء سنا من غمام التي استوى الرب عليها و ينادي في جو الهواء بأنّي انا الكلمة المباركة العلياء التي بيت الاخيرة و سورها انا الذي قد خرّ من نوري موسى صعقا انا الذي سماتي ربّ آية الكبرى و اهل العماء انظروا الى طلعتي من سرّ البهاء و اهل البهاء اسرعوا الى سبل الماء يا اهل الثناء السابعين في طمطم الصفراء الطالبين دليل الذي يهدّيكم الى طرف قدس وجهه الاعلى انظروا قد كان في يدي ورقة المباركة في آية النازلة من شجر الصفراء يا اهل القشور الطائفين حول بيت معمور انتم في شك من دعواتي اسمعوا نداء موليككم الغفور في حق التي زكت نفسها من اشارات الغيور يا اهل العرش اسمعوا ندائی في هذه الليلة السوداء الظلماء بأنّي انا الذي اختارني ربّي لنفسه الاعلى وقد كنت ساجدة على عرشه ولا ارى جهرة ولا همساً حتى لا وجود لشيء عند ساحته اسمعوا لي يا اهل العماء انا الذي جعلني ربّي حجة عليكم بسر البداء فو عزّة ربّي لا ارى غير طلعة ذكره موجوداً و اعرفوا يا قوم و ارحموا على انفسكم فان الامر قد قضى لا تجنّبكم الاشارات و لا يصلّكم الدلالات في طلعة ربّكم الحميد العلي الاعلى يا اهل العالية و يا ابطال الثابتة و يا رجال الراسخة و يا جبال الراکدة قد مر ما مر و اسرعوا الى طرف مدعّاكم فان الامر قد قضى و ينزل الملائكة في كلّ جانب و يقولون سلاماً سلاماً يا عباد الله ارحموا على انفسكم تالله الحق ان الامر قد قضى في صفوته الهيبة لسوء حظكم فو ربّ العرش والعماء ان الامر قد قضى يا قوم لا تتفقوا في حقّي كما وقفتم قبل هذا ولا تصغروا قدر ربّكم الحميد العلي الاعلى يا

قوم ان تعرفونى فتعرفونى و ان لم تعرفونى انا اعرفكم نفسى التى كونت من نور الامر النازلة من خزانة العلية انا الورقة المطهرة الابهى انا التى قد شهد ربى فى حقى و شهد بهذه ملائكة السماء يا قوم اختصر لكم فى المقال لضيق المجال و على ربى اتوكل انه العلى المتعال قد تم صبرى و قضى امرى فاحضروني باطاعة مولائي و موليككم ذكر الله العلى الاعلى جل ذكره عن وصف اهل الثناء فقد توجنى بتاج الكرامة و ادخلنى دار المقاومة و جعلنى من اهل السلامة و امرى روحي فداه بالعمل باقتضاء ما نزل من شجرة العلم التى لا تعطيل لها يا قوم اسمعوا ندائى فانى والله بحکم محب شقيق قوموا لنصرة موليككم و اسرعوا الى ارض الخاء فان الله قد شاء فى هذا الارض ماشاء و ما ارى لغيره خلقاً لابد و يا اخى الهادى الذى آمنت بربك قبل اقطع نظرتك عن اشارات الباطلة و اسرع الى ولو كان حبوا على الثلج فان هذه غاية الامر لتصبح نفسك الذى فتر فى دينها اسمع و اطع فى امر ربك ولا تكفر بشركتك معه احداً يا اخى المحمود و صفة المعبود اسرع الى طرف حکم مولاك القديم فى ارض الخاء فو ربك رب العرش و العماء ان امر قد قضى و نزل الا لواح من سماء القضاء فى وصف فنى العربى الملحق الراكب على ناقة الحمراء يا اخى اسرع يا سيدى لاتقف فان امر ربك الرحمن قد نزل و حكمه على عرش البيان استوى يا مولاي التقى التقى الزكي يا ايها الرضا فانتظر ماذا ترى من طلعة المشرق الخضراء اقبل علينا و لا تخف انك انت الاعلى و الق ما يمينك فانها حية تسعى و السلام من رب الرحيم على كل اهل الولاء و التسلیم بابي انت و امى و طوبى لهم ان لم يقفوا في حق الذى ظهر من سر الهاء طوبى ان خرجوا لنصرة مولتهم و سرعوا الى ارض الخاء اى رب ثبتهم و انصرهم نصراً عزيزاً و افتح لهم فتحاً يسيراً و اجعل لهم من لدنك سلطاناً نصيراً قل جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل كان زهوقاً توبوا الى الله رب العالمين.

و منها:

### هو العلي الاعلى العظيم

رب الجنودي را بنده ايم که تمامت مظاهر وجود را معبود مطلق است و موجود بر حق جز او نیست آن حقیقت حقایقی را ستاینده ایم که ابتهاج به ذاتش باعث بر کشف اسرار وجود است و علت نمود هر نابود بزرگی او را سزاست و بس که به حکمت بالغه الهیه خود در هر عصری و زمانی در مجالی انسانی و عناصر روحانی جلوه خاص فرمود تا بساط هدایت منبسط شود و

اساس غوایت مرتفع گردد و چون به علم الهی می داشت که این جلوات صفاتی که در مجالی انبیاء و اولیاء فرموده بایست به جلوه ذاتی تأکید گردد تا اساس الله تأیید شود و دین آسمانی تشید پذیرد لذا بر زبان تمام مظاہر امر وعده روز قیام داده شده و تمام ادیان نیز حسب الوعده منتظر آن هستند و نظر به اینکه بیان انبیاء و اولیاء مرموز است لذا هر کسی را فکری به خاطر اندر و منظوری در نظر هر کسی را هوی در سر و کاری در پیش. اما همه آنان چون ندیدند حقیقت ره افسانه زندن و از حق و حقیقت برکثار ماندند و از این رو امروز که روز ظهور و یوم نشور است و قائم منتظر به قیام خود قیامت را آشکار ساخته است باز محتاجین در حجاب پنداشند و از صراط مستقیم برکنار.

محمد دهدار که از عرفای عالی مقدار است در کتاب مفاتیح المغالیق که در علم حروف نوشته اند در آخر کتاب به مناسبت وقت ظهور مهدی از رسول اکرم حدیثی نقل می کند که: «انَّ لِلَّهِ خَلِيفَةً يَخْرُجُ فِي أَخْرِ الزَّمَانِ وَقَدْ امْتَلَأَتِ الْأَرْضُ جُورًا وَظَلْمًا فَيُمَلَأُ قَسْطًا وَعَدْلًا وَلَوْلَمْ يَقِنْ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمَ لَطُولَ اللَّهِ حَتَّىٰ يَخْرُجُ هَذَا الْخَلِيفَةُ مِنْ وَلَدِ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ وَهُوَ اقْنَى الْأَنْفِ اكحل الطرف و على خده الايمان خال يعرفه اسمه اسمی کنیته کنیتی و هو شاب مربوع القامة حسن الوجه و الشعر و يمیت الله به كل بدعة و يحيی به كل سنة». الى آخر الحديث که در علامت قد و خد و چشم و بینی بیان شده دلیل ساطع و قاطع است که محبوب عالمیان همین صبح حقیقت است که امروز تنفس فرموده و الخلق عن معرفته لمعزولون و در همان کتاب و همان مقام از کتاب جفر کبیر نقل نموده که: «خرج رجل بمدينة قزوین اسمه اسم النبي من الانبياء و ينادي باسم صاحب الزمان في ليلة الثالث والعشرين من شهر رمضان فلا يقى قاعد الاقام ولا قائم الا قعد يخرج في شوال و وتر من السنين اما في تسع او في سبع او في خمس او في ثلاثة او في احد يباعه بين الركن والمقام ثلاثة مائة و ثلاثة عشر رجلا من النجباء والابدال والاخيار و كلهم شبان لا كهل فيهم فيكون دار ملكه الكوفة وبعد يظهر صاحب الزمان». و روایت دیگر از ابن عباس کرده: «ان دنیا کم هده سبعة من اسابيع الآخرة و انکم في آخر يوم منه كما قال سبحانه و ان يوماً عند ربک كالله ستة مما تدعون و در روایت دیگر جمیع من جمیع الآخرة و ان لله تعالى في كل سبعة نیاً بمعجزات قاطعة و براهین ساطعة لرفع اعلام دینه القویم و ظهور صراطه المستقیم». و امروز همان الف است که الف قد تمام ادیان ظاهر شده فقط بایست دیده گشود و دید و السلام.

و نبذه اى اشعار منسوب به آن جناب که انتشار نيافته چنین است:

از خود بنشان غبار برخیز	ای خفته رسید یار برخیز
ای عاشق زار یار برخیز	هین بر سر مهر ولطف آمد
ای خسته دل نزار برخیز	آمد بر تو طیب غمخوار
آمد مه غمگسار برخیز	ای آنکه خمار یار داری
هان مژده وصل یار برخیز	ای آنکه به هجر مبتلائی
اینک آمد بهار برخیز	ای آنکه خزان فسرده کردت
ای مژده لاش پار برخیز	هان سال نو و حیات تازه است

ايضاً:

ای عاشقان اى عاشقان شد آشکارا وجه حق  
رفع حجب گردید هان از قدرت رب الفلق  
خیزید کایندم با بهاء ظاهر شده وجه خدا  
بنگر به صد لطف و صفا آن روی روشن چون شفق  
يعنى ز خلاق زمان شد اين جهان خرم جنان  
روز قیام است اى مهان معذوم شد لیل غست  
آمد زمان راستی کجی شد اندر کاستی  
آن شد که آن می خواستی از عدل و قانون و نسق  
شد از میان جور و ستم هنگام لطف است و کرم  
ایدون بجای هر سقم شد جانشین قوت و رمق  
علم حقيقی شد عیان شد جهل معذوم از میان  
برکو به شیخ اندر زمان برخیز و برهم زن ورق  
بود ارجه عمری واژگون وضع جهان از چند و چون  
هان شیر آمد جای خون باید بگردانی طبق  
گرچه باندار ملل ظاهر شده شاه دول  
لکن به لطف لم یزل برهاند از ایشان غلق

ایضاً:

هان صبح هدی فرمود آغاز تنفس  
دیگر نشیند شیخ بر مستند تزویر  
بیریده شود رشتہ تحت الحنک از دم  
آزاد شود دهر ز اوهام و خرافات  
محکوم شود ظلم به بازوی مساوات  
گسترده شود در همه جا فرش عدالت  
مرفوع شود حکم خلاف از همه آفاق

ایضاً:

يانديمي قم فان الديك صالح  
لست اصبر عن حسي لحظة  
بذل روحي في هواه هيin  
قاتلتني لحظه من غير سيف  
قد كفتني نظرة مني اليه  
هام قلبي في هواه كيف هام  
لم يفارقني خيال منه قط  
ان يشاء يحرق فؤادي في النوى

ایضاً:

در وصل تو می زنند احباب  
چه شود گر بر تو ره یابند  
تا کی از حضرت توصیر و شکیب  
در پس پرده تا بکی حسرت  
از تو غیر از تو مدعائی نیست  
سکروا في هواي ثم صحوا  
از سبب ها گذشته انه و حجب  
بنما آفتاب را بی ابر  
تا بمانند عاقلان حیران

روشن همه عالم شد ز آفاق وز انفس  
دیگر نشود مسجد دکان تقدس  
نه شیخ بجا ماند نه زرق و تدلس  
آسوده شود خلق ز تخييل و تو سوس  
معدوم شود جهل ز نیروی تفرس  
افشانده شود در همه جا تخم تونس  
تبديل شود اصل تباین به تجانس

غن لى بيتاً و ناول كأس راح  
هل اليه نظرة مني تباح  
تجمد القوم السرى عند الصباح  
اسكرتنى عينه من دون راح  
من بهائي في غداة في رواح  
راح روحي في قفاه اين راح  
لم يزل هو في فؤادي لا يراح  
او يشاء يقتل له قتلی مباح

افتتح يا مفتح الابواب  
كم بقوا ناظرين خلف الباب  
طال طوا فهم وراء حجاب  
ارهم نظرة بلا جلباب  
ما لدیهم سوا لقاک ثواب  
ما لهم من لدى سواک مثاب  
خرقوا الحجب وارتقا الاسباب  
بگشا از جمال خویش نقاب  
خشک مغزان شوند اولو الالباب

با خود آیند بی خودان هوی  
بنده و خواجه در هم آویزند

ایضاً:

بجمالت ای نکو خو بکلام باشد ایندل  
که مسلسل از نظاره بهیام باشد ایندل  
بحصار بزم کویت بمرام باشد ایندل  
بجلال و شوکت و فرّ بنظام باشد ایندل  
نشود دگر که سرخوش بغمam باشدايندل  
بریا ز ما تو هم که همام باشد ایندل  
ز بلاء خود چشانی بدوم باشد ایندل  
ز چه رو ثمر نیارد که بکام باشد ایندل

بخیالت ای نکو رو بمدام باشد ایندل  
چه نموده ای بافسون بدل حزین پر خون  
بجمال حسن رویت بتار مشک مویت  
چه بخوانیش بمحضر بریش بعرّ منظر  
چه بجذب روی مهوش شده ام غریق آتش  
بتلطف و تکرم بتعطف و ترّحّم  
چه زما سوی برانی زخودش بخود رسانی  
ز دلم شراره بارد که نسب زنار دار دارد

ایضاً:

این چنین روا باشد طلعت بهائی را  
بر هیاکل مطروح محو سرّهائی را

ای صبا بگو از من آن عزیز هائی را  
ابر لطف آن محبوب رشحه رشحه میارد

---

از جمله قصائدی که به خط خود قرة العین در طهران دیده شده که در پیش اهل بیت جناب سید محمد فتحی  
المليح بود در قصيدة مطول که به ردیف آمده مردف است این بیت مذکور است:  
شمس ابھی جلوه گر گردید و جان عاشقان در هوای طلعتش چون ذرّه رقصان آمده  
واز ایات آن قصیده هویدا است که چون مژده ظهور جمال اعلی را از شیراز استشمام نموده اند آن قصیده را  
ملاً محمد نبیل زرندي در کربلا فرموده اند.

زنده می نماید او هیکل سوائی را  
لطف او شده سائل اهل فتح طائی را  
از حجابهای عزّ بنگرید فائی را  
مشنو ای عزیز من نطق لن ترائی را

نسمه عراقیش می وزد بسی روها  
باب رکن غریش شد مفتح ابواب  
بایان نوریه جملگی یرون آئید  
طلعت مین ناگه طالع از حجاب عزّ

هر که دید افتاد اندر پیچ و تاب  
می ریاید جملهٔ اهل لباب  
کو زده در خیمهٔ لیلی قباب  
آتش با شعله زد در هر حجاب  
از چه کل محوond و اندر اضطراب  
تا بگویم با تو سرّ ما اجواب  
تا بینی وجه حق را بی نقاب  
با تجلی رخی چون آفتاب

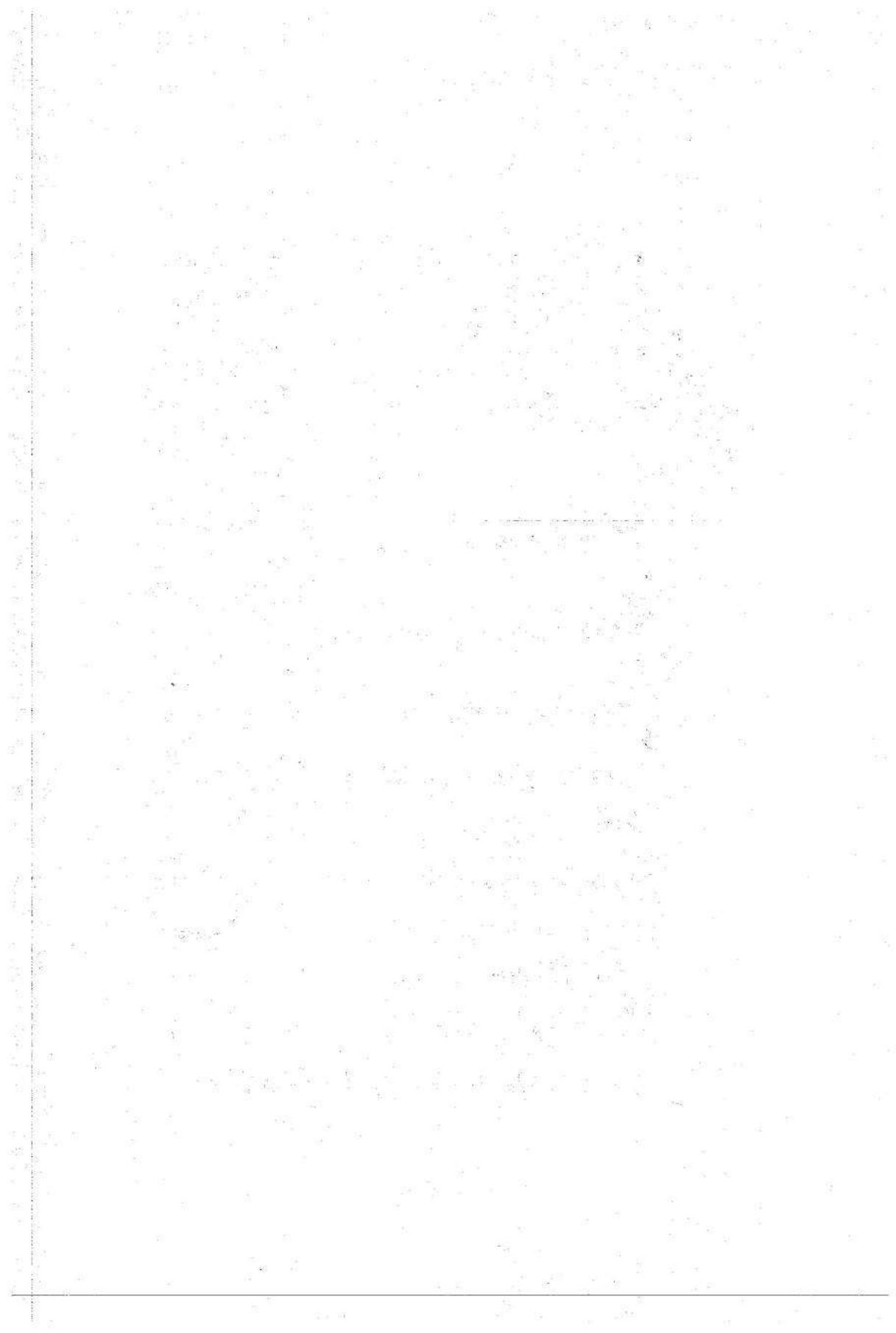
ایضاً:  
چشم مستش کرد عالم را خراب  
گردش چشم وی اندر هر نظر  
گو چه آیدزین دل مجنون محض  
خیمهٔ آتش نشیان پر شرر  
گر نباشد نار موسی در ظهور  
خواهم از ساقی بجام طفحهای  
هان نگر بر ما بعین باصره  
آمد از شطر عمائی در نزول

و از مشاهیر بایهٔ قزوین **ملاً عبدالکریم (میرزا احمد کاتب)** از معاریف علمای اصحاب و مستغرق در نشر امر بدیع ولادت و تربیت و تحصیلات علمیه اش در قزوین شد و در طبقهٔ فقهاء قرار گرفت و به واسطهٔ ملاً تقی شیخی قزوینی در سلک علماء شیخیه منسلک گشت [۳۲] و در علم و فضل و تقوی استهار یافت ولی به تجارت پرداخته امر معاش را اداره کرد و در عین حال با علماء و امراء و محترمین معاشرت و موافقت داشت و در سال اوّل ظهور جدید در طهران به واسطهٔ ملاً محمد معلم نوری فائز به ایمان گردید. و ملاً جعفر قزوینی در بیان احوالش به این مضمون نوشت:

از علماء که در بدایت امر ایمان آورد ملاً عبدالکریم بود و او در زمان جناب شیخ از علماء اصول معروف بود سپس شیخی و از پیروان جناب سید شد و وقتی که ملاً جواد خوار واعظ نطاق شیخی که صاحب مسجد و منبر بود جمعیتی گرد آورده با شوق و شعف به فارس رفت منجمله جناب ملاً عبدالکریم پیاده به کرمانشاهان رفتند چه که توقع نازل شده بود که از راه خشکی بیاید. و آقا شیخ کاظم (سمندر) قزوینی بدین مضمون آورد که:

خط ملا عبدالکریم قزوینی بجناب ملا جلیل ارومیه در قزوین  
 ملا عبدالکریم قزوینی میرزا علی خان نویسنده  
 کتاب تاریخ اسلام از کتب دین و مذهب  
 و میرزا حسین خان شاهزاده علی خان نویسنده  
 کتاب فتوح طوری و میرزا علی خان نویسنده  
 کتاب کوشا از میرزا علی خان نویسنده  
 کتاب فتح طوری از میرزا علی خان نویسنده  
 کتاب اسناد از میرزا علی خان نویسنده





در بدایت امر حضرت اعلیٰ چون آوازه ظهور به قزوین رسید ملاً عبدالکریم با تی دیگر برای سفر به شیراز و تشرّف به حضور آن حضرت متفق شدند و هنوز آن شخص به صدد تهیه سفر بود که ملاً عبدالکریم را زمام صبر و تحمل از دست رفت و مقداری نقود که از کسی طلب داشت بگرفت و گیوه پوشیده راجلاً منفرد ارهسپار شیراز گشت و چندان به سرعت ره نوردید که رفیق مذکور با آنکه سواره از عقبش شافت تا شیراز به او نرسید. و حاجی معین السلطنه تبریزی چنین نگاشت که:

ملاً باقر حرف حی مکرراً گفت من ملاً عبدالکریم<sup>۱</sup> را با اینکه از حروف حی نبود فاضل و سائر علمای ییان را به استثنای چند تن حتی اغلب حروف حی را مفضول دیدم و بالجمله چون خط نسخ را نیکو می نوشت در ایام شیراز تا آخر ایام اقامت اعلیٰ مقیم شده کتابت نمود و گاهی در بیت خال فائز به حضور و لقا می گشت و در ایام اصفهان نیز حسب الامر به کتابت آیات و آثار پرداخت و او را برای احتیاط و حفظ از اعداء میرزا احمد خواندند و در فتنه خراسان حضور یافت ولی در هنگامه قلعه مازندران ورود نتوانست و در فتنه طهران به سال ۱۲۶۶ که منجر به شهادت شهداء سبعه گردید مورد حمله و هجوم اعداء و مأمورین دولت گشت و به مسجد شاه التجاء برده متحصّن شد و در آن حال جمال ابهی به او مكتوبی فرستاده اطلاع دادند که امیر نظام او را از امام جمعه طلبید تا دستگیر نموده به مجازات رساند و دستور فرمودند لباس خود را تبدیل نموده به قم گریخت و چون شهادت عظمی واقع شد به موجب دستور ابهی در طهران و قم و کرمانشاه متناوباً اقامت نموده مشغول به جمع و استنساخ آثار اعلیٰ گردید و به لقب کاتب معروف شد و در محضر ابهی نهایت اخلاص و محرومیت یافته در امور مهمه به موجب دستور عمل کرد و یگانه کسی بود از مابین جمعیت مؤمنین به اسرار و رموز واقعات داخلیه این امر کماینبغی آگهی داشت چنان که در بخش سابق و درین بخش کیفیت اطلاع و وساطتش را در دفن جسد مطهر اعلیٰ در طهران و هم وساطتش را در وقوع ملاقات محترمانه مابین جمال ابهی و حضرت اعلیٰ نگاشتیم و نیز کیفیت اطلاع و دخالتش را در اوضاع و احوال میرزا یحیی ازل در بخش های لاحقه می آوریم و از آنگاه که برای تشرّف به محضر اعلیٰ در شیراز از قزوین رفت دیگر به وطن برنگشته مستغرق دریای امواج امر بدیع

---

<sup>۱</sup> ملاً عبدالکریم ایروانی از فحول اصولین در حق جناب ملاً عبدالکریم قزوینی چنین می گفت: حیف از وجود ایشان که بابی شدند من با احدی از معاصرین اجازه اجتہاد نداده و نمی دهم و اماً به ایشان می دادم.  
ملاً عبدالحسین قزوینی

شد و عیال و اطفالش به حال انتظار ماندند و برادرانش که از تجارت محترم بودند همی سعی در مراجعتش نمودند و ثمری نبردند عاقبت یکی از ایشان آقا عبدالحمید نام به طهران رفت که وی را راضی کرده به قزوین بیارد و در آن اثناء فتنه عمومیه باشه سال ۱۲۶۸ افروخته گشت و هر دو برادر دستگیر شده به شهادت رسیدند و ملا عبدالکریم را به نوعی که در بخش لاحق می آوریم توپچیان ناصرالدین شاه پاره نمودند.

دیگر از مشاهیر باشه قزوین خانواده فرهادی بودند و حاجی اسدالله فرهادی تاجری متین و محترم از جماعت شیخیه در فجر ظهور فائز به عرفان و ایمان شد و چون بنات اربعه‌اش را با ابناء اربیعه برادر مهترش حاجی الله ویردی فرهادی که قبل از اشراق انوار بدیعه وفات کرد ازدواج داد عائله واسعه فرهادیه تأسیس یافت که غالباً در ظل این امر قرار گرفتند و به نام باشی مشهور شدند و خصوصاً ملا عبدالجلیل ارومیه را به نوعی که در ضمن بیان احوالش نگاشتم زنی از خویشاوندان خود ازدواج نموده در خانواده خویش نگهداری کردند و نیز چون موکب قرة العین به طریقی که نوشتم از عراق عرب وارد قزوین گشت به پذیرائی و محفل آرایی و بذل مال و رعایت احوال پرداختند و چون بدین نام شهرت و در ایمان و عقیدت استقامت و شجاعت داشتند هنگام ورود مصائب و بلایات بر باشیه وقوع در مخاطر و مهالک بر ایشان مقدّر و محظوظ بود. و در همان سنین اویله این امر اعداء و اشرار قزوین سه نوبت به خانه حاجی اسدالله<sup>۱</sup> ریخته دست ظلم و ستم بر عائله گشودند و اموال و اشیاء یغما و تاراج نمودند نخست در واقعه قتل حاجی ملا تقی هجوم برده او را اسیر کرده به دارالحکومه کشیده به محبس انداختند ولی برخی از بستگان و دوستانش بانوی متوفده ای را از خاندان سلطنت که به قرة العین ارادت و اخلاص داشت به شفاعت و حمایت برانگیختند و دخترانش بذل مال نمودند تا از محبس مستخلص شده به خانه در آمد و روزی نگذشت که ملا محمد بن حاجی ملا تقی از استخلاصش خبر یافت و انبوهی از اشرار بر آزار را بفرستاد تا شبانه بر دیوار خانه بر آمده داخل شدند و آنچه از اثنیه و اموال خواستند و یافتن غارت کردند و دختر

---

۱ حاجی میرزا ابوالقاسم تاجر شیرازی دامادش حاجی میرزا محمود در کشتی همسفر رب اعلی بود مراجعت به قزوین کرد جناب حاجی اسدالله [پس] از دیدن او مراجعت نمود به اهل خانه خود، فرمود بالalarm گلین گلین صاحب کار او ذی دور کلب در جناب ملا عبدالجلیل ارومیه ای به امر مبارک در قزوین به جهت تبلغ دو سال و نیم یا سه سال مخارجشان با جناب حاجی اسدالله [بود].

آقا محمد جواد عموجان فرهادی

کوچکش شیرین خانم زوجه آقا محمد جواد بن حاجی الله ویردی مذکور را که حمل در شکم داشت لگد بر پهلو نواختند و جنین انداختند و او را با غلظت و شدت به دارالحکومه برگردانده محبوس ساختند و بالاخره به نوعی که در بخش سابق نگاشتیم با محبوسین دیگر اسیراً مغلولاً به طهران کشیده در گوشۀ غربت زندان به شهادت رساندند. آورده اند که چون خبر به محضر نقطه اولی در سجن ماکو رسید بیانات و عنایاتی در حقّش صادر فرمودند و مصائبش را بازگشت بليات حضرت رضا خوانده اعلى مراتب رضا را نسبت به او اظهار نمودند و نوبت سوم از غارت های خانه فرهادی<sup>۱</sup> موقعی بود که قرۀ العین را از حبس خلاص کرده مخفیانه به سمت طهران در برداشت و اما دخترانش همگی در قوّت ايمان و استقامت نامدار شدند و دامادانش رشته تجارت بين قزوین و يزد ممتد داشته ذهاب و اياب می نمودند و ارشد و شهرشان آقا محمد هادي و آقا محمد مهدی و آقا محمد جواد به ترتیب سن بودند ولی اکبرشان که آقا محمد رفیع نام داشت و غالباً در يزد اقامت می نمود تا آخر ایام حیاتش فائز به ايمان بدیع نشد و به معاندت با زوجه بايه اش زوجات دیگر اختیار کرد و از او اخلاف و آثاری در این امر برقرار نماند و آقا هادي تاجری با ثروت و فتوت و شجاعت و کفایت بود و احباب و اعوان و فرمانبرداران بسیار در قزوین داشت و همین که در آغاز ظهور به شعلۀ ايمان برافروخت با تمام همت و مقدرت به نصرت قیام کرد و زوجه محترمه اش خاتون جان خانم اکبر بنت حاجی اسدالله نیز در قوّت ايمان همتای شوهر بود.

آورده اند که آقا هادي به عزم نصرت در رکاب صاحب الامر دستگاه شمشیرسازی در خانه خویش تهیه نمود و جمعی از مؤمنین را از سیوف صارمه ذخیره داد و نوبتی جناب وحدت دارایی و جمعی مجتمع شده شمشیرها را امتحان همی نمودند و وحید که بازوی پر نیرو داشت برای امتحان شمشیر بر درخت می انداخت و به یک ضرب دونیم می ساخت و آقا هادي در هنگامی که سواران دولتی حضرت ذکرالله الاعظم را به آذربایجان می برداشت با استعداد و اسلحه نیم شبی خویش را در میانج به آن مظلوم رساند و اجازت طلبید که از چنگ ظالمین غافلین مستخلص سازد و آن بزرگوار اجازت نداده وی را از مبادرت به آن عمل منع نمود و

---

سبب آشناي جناب طا با خانواده فرهادی که به واسطه شيخی بودن و جناب طاء در خانه آقا رضا تیرگر که جزئی نسبت با حضرت طا داشتند و جناب حاجی اسدالله میرزا جواد ولیانی را به شیراز فرستاد و عیالتش را در قزوین نگاه داشتند.

آقا محمد جواد عموجان فرهادی

در حُقُّ دعا فرمود و او عودت به قزوین کرد و ملا جلیل ارومیه مدّت یک سال به خانه خواهر آقا هادی اقامـت داشته مجلس درس حقایق دیانتی تأسیس کرده نشر معارف بدیعه نمود و مخارجش را حاجی اسدالله متحمل شد و چون قرء العین به قرب قزوین رسید آقا هادی و جمعی دیگر به استقبال شتافتند و قرء العین حين ملاقات با او چنین فرمود ما اصحاب را تا اینجا رساندیم حال پذیرائی شان با شماست لذا آقا هادی منازلی تهیه نموده به مهمانداری پرداخت و حتی اغذیه میهمان ها را در منزلش طبخ کرده خود با برخی از اعوانش برایشان برد و هنگامی که ملا تقی برغانی به هیجان غصب برافروخته طلاب مدرسه را برانگیخت به منزل ملا جلیل ریختند گرفتار کرده به مدرش کشیدند و اقدام به ضرب و تعزیر نمود و خبر به آقا هادی رسید بی تأمل برادر کهترش آقا محمد جواد و بعضی از اعوان پهلوان خود را همراه کرده به سوی مدرسه دویدند و برای اینکه در مدرسه از داخل بسته بود بر دیوار بر آمده از پنجره داخل شدند و آقا محمد جواد خود را بر پاهای ملا جلیل که به فلکه بسته چوب می زدند افکند و بانگ به اعوان زد که بلندش کنید و به چابکی ملا جلیل را سر دست و دوش گرفته از مدرسه خارج شده به خانه خویش برد محافظت و حمایت و رعایت کردند و این موجب شد که واقعه قتل ملا تقی رخ داد و ناچار همه گمان بردنده که به اقدام آقا هادی شد و به خانه ریختند ولی او را نیافتند و حاجی اسدالله را به نوعی که نوشتم در حال بیماری و نقاوت گرفتار کرده بازوان بسته به دارالحکومه کشیدند و آقا هادی را خواستند و از طرفی دیگر آقا مهدی را نیز دستگیر کردند و اما آقا هادی با لباس مبدل خود را از انتظار اعداء و اشرار مخفی داشته به صدد استخلاص قرء العین برآمد.

آورده اند که انبوه اعداء و گماشگان حکومت شبی آقا مهدی را در پای تخت داروغه به فلکه بسته چوب می زدند و مسکن آقا هادی را از او جویا بودند در آن حال آقا هادی ریش خود را تراشیده و لباس ساربائی در بر کرده حاضر شد و با لهجه اهل یزد از مباشرين ضرب جویا گشت که این شخص کیست و چرا او را آزار می کنید گفتند برادرش حاجی ملا تقی را کشته پنهان شد و او محل اختفایش را نمی گوید آقا هادی گفت این بیچاره را نیازارید که من دو روز پیش ازین قافله را به یزد روان دیدم و آقا هادی نامی از اهل قزوین با آنان روانه یزد بود و باید همان باشد که شما طالبید و بالجمله آقا هادی چندی در قزوین پنهان شد و به طهران رفت و زوجه محترمه مذکوره اش که مانند شوهر از اخلاق خاص کیشان خاص قرء العین بود و غایت ارادت به محضر اقدس ایهی داشت داماد خود حاجی حسن زرگر و هم کریم خان مافی

متخلص به بهجت را که از بایان شهیر دلیر بودند به طهران در محضر عزّابهی فرستاده الحاج نمود که به استخلاص قرّة العین بذل توجه فرمایند و عاقبت چنان که در بخش مقدم نگاشتم آقا هادی مخفیانه به قزوین در آمد و در ظلمت شب قصد دخول به خانه خود نمود و به احتیاط اینکه از صدای در همسایه ها نفهمند از طرف کوچه بر دیوار خانه برآمده داخل شد و چون اهل خانه تصوّر سارق کرده خواستند هیاوه بلند نمایند خویشن را شناساند و تفصیل احوال گفته قصد خود را بیان نمود و اظهار داشت که یک نفر باید به نوع احتیاط مرقومه جمال ابھی را به قرّة العین برساند لذا زوجه اش تبدیل لباس کرده به صورت خادمه رخت شو به خانه آن جناب رفته خود را به حجره مسکونه وی رساند و مکتوب را از دریجه ای نزد وی انداخت به نوعی که کسی از اهل خانه ملتفت نشد و گرچه پدر و شوهر دو تن مستحفظ بر آن جناب گماشتند و شب و روز مراقبت می کردند که بایهه مرابطه و مراوده نکنند و او را نربایند ولی در آن موقع چشم‌شان به خواب بود و قرّة العین خاتون جان را شناخته آهسته گفت برو آمد و آقا هادی خانه ای را در قرب جوار خود متعلق به حسن نام نجّاری از دوستانش مهیای برای توقف آن جناب ساخت و ولی نام میوه فروش دلاوری از رفقایش را که به نام قلی خواند با سه اسب و سلاح آماده در محلی مصلی بیرون بلد نگهداشت و خود در گوشه ای از کوچه منتظر شد و همین که آن جناب از خانه بیرون خرامید وی را به خانه آقا حسن مذکور برده ساعتی بیارمیدند و در آن وقت بستگان قرّة العین خبر یافتند و با انبوه طلاب مدرسه و جماعت اشرار به خانه حاجی اسدالله ریختند هر چه یافتند بربودند حتی درخت ها را از بیخ برکنند و چون قرّة العین را بدست نیاوردنده بهر سوی بلد شتافتند و به دروازه ها رفته دروازه بان ها را امر اکید دادند که احدی از شهر خارج نشود تا آن جناب گرفتار گردد ولی در عین آن احوال آقا هادی قرّة العین را از برج شهر به خارج رسانده سوار بر اسب بادپیما شده هر سه به سرعت تمام راندند اشرار در خانه فرهادی شرارت همی کردند تا آنکه برخی از زنان محترمہ به شاهزاده خانم مذکوره دخت محمد علی میرزا بن فتحعلی شاه که از ارادت کیشان قرّة العین بود اطلاع دادند و او از حکمران خواست تا صادق خان نام اجودان را با جمعی سرباز به خانه فرهادی فرستاده اشرار را بیرون راندند و بالجمله همین که آقا هادی به دستیاری زوجه محترمہ اش موافق دستور جمال ابھی قرّة العین را از حبس و خطر نجات داده شبانه از قزوین در آورده به سمت اشتهراد برد و پس از توقف ایامی و اختفاء چندی در قریه آخر الامر به طهران رساند و به حمایتش قیام نمود و در موکبش به بدمشت رفته به خدمت و نصرتش علم افراشت و از آن

پس آفاهادی مفقود و فدای نشر این امر گردید و زوجه مذکوره اش بعد از واقعه شهادت عظمی سالها حیات داشت.

و آقا محمد مهدی که زوجه اش صاحبہ خانم بنت دیگر حاجی اسدالله بود به نوع مذکور در فتنه قتل حاجی ملاً تقی گرفتار و چندی محبوس شد پس به شفاعت بعضی خلاصی یافته در وطن اقامت داشت و از مخاطر و مهالک سنین شدیده محفوظ ماند و برادر کهترشان آقا محمد جواد (عموجان) در فجر طلوع این امر شانزده ساله بود و با برادرش آقا هادی مذکور اتحاد و در خدمات و اقدامات اشتراک داشت و در اجراء اعمال دینی استقامت و ثبات ورزید و موقعی که قرۃ العین دستور کسر حدود به احباب داد و حاجی اسدالله اطاعت نمود آن دو برادر استنکاف ورزیدند و به نوع شدت مضادات کردند و چون گاهی غذای مطبوخ از خانه حاجی برای آن جناب می فرستادند نوبتی خادمه خانه کاسه آش می برد و در خارج خانه با آقا محمد جواد تصادف کرد و او از جهت تعصّب کاسه را گرفته خادمه را زد و حاجی اطلاع یافته وی را دو سیلی بر صورت نواخته تأدیب نمود و این سبب شد که آقا محمد جواد از عمو تعرّض کرده فی الحال به صوب یزد شتافت و سه یوم بعد از آن واقعه قتل حاجی ملاً تقی واقع شد و چون آقا محمد جواد به یزد نزد برادرش آقا محمد رفیع سابق الذکر رسید آقا محمد رفیع بدو گفت که تجّار از قزوین اخبار عجیبه راجع به قتل حاجی ملاً تقی و گرفتاری قرۃ العین و عمو و سائر بایه نوشته اند آیا کیفیّت واقعات چه بود و تو چگونه آمدی او در جواب گفت که تا من در قزوین بودم چیزی از این امور واقع نشد و بالجمله آقا محمد جواد مدّت شانزده ماه در یزد اقامت کرد پس به قزوین عودت نمود و لدی الورود او را دستگیر کرده به دارالحکومه کشیدند و محبوس نمودند و میرزا بزرگ نام از دوستان آن خانواده شفاعت و ضمانت نمود و حکمران آقا محمد جواد را تسليم وی داد و چهار ماه در خانه اش بماند تا صورت استشهادی بر برائت از ارتکاب خلاف در خصوص قتل حاجی ملاً تقی تمام کرد و از طهران فرمان استخلاص رسیده آزاد گشت ولی از جهت تعرّض اهالی دیگر اقامت و تجارت به زنجان رفتند و سکونت گرفته به تجارت پرداختند و چندی نگذشت که بین اهالی بنام این امر شهرت یافتد و عاقبت در حدود سال ۱۲۶۷ به تحریک و تهییج اعدای قزوین حکمران زنجان ده تن گماشته با فرمانده و میرغصب فرستاده هر دو را دستگیر کرده به دارالحکومه کشیده در زندان به کند و زنجیر انداختند و اموال و اشیاء به غارت بردن و بعد از چندی به موجب

شفاعت بعضی از تجّار مبالغی نقود از ایشان گرفته مستخلص ساخت و آنان به قزوین عودت کرده کما فی الساق اقامت و اشتغال جستند و زوجه محترمه اش شیرین خانم که کوچکترین دختران حاجی اسدالله بود و تمامت عائله فرهادی عموماً مخصوصاً نسوانشان از اخلاص کیشان قرّة العین بوده در خانه خود به محضر وعظ و افاده آن جناب مجتمع شده استفاده نمودند و برای این امر دچار تعرّضات و بلیات گوناگون گشتد.

آورده اند هنگامی که آقا هادی قرّة العین را از قزوین بدر برد و طلاب مدرسه با اشرار به خانه شان ریخته غارت کردند و تعرض به اهل خانه نمودند آنان خانه را گذاشته به بقیه امامزاده احمد که از مخروبه های شهر بود پناهنه گشتد و مدت چهارماه برای حفظ خود صغاراً و کباراً در آن مخروبه بسر بردند و به صورت فقر و تکدی خود را نگاهداری نمودند و بعداً که به خانه قرار گرفتند پیوسته اشرار حمله و هجوم برده سب و لعن همی کردند و آنان را به حمام های بلد راه ندادند و پس از مدت ها نوبتی به گرمابه دور از خانه برای شستشو رفتند و بعضی از اعداء خبر یافته به حمامی گفتند که حمام به ورود فرهادی های بابی ناپاک شده دیگر مسلمانان به آنجا نخواهند آمد لاجرم حمامی متخصص جاہل حکم به عمال حمام داد که بزنید و بیرون کنید و آنان لنگ های درشت حمام را تاب داده به قوت و شدت بر صغیر و کیرشان همی زده از گرمابه بیرون راندند و با همه این مصائب و بلیات فرهادی ها صبر و استقامت ورزیدند و نامشان مشهور و به ایمان بدیع معروف گردیدند و اخلاف و اعقاب برگزیده ای از خود بر جای گذاشتند.

و دیگر از بایان مشهور قزوین **حاجی شیخ محمد (نبیل)** والدش که تاجری متدين و محترم بود در اوخر عمر مجاورت اعتاب مقدسه عراق عرب اختیار نمود و حضرت باب را در حال اداء زیارت مکرراً دیده منجذب خصال و احوالش گردید و در چند سالی بعد چون اظهار امر در شیراز شد و اصحاب به نشر و ترویج قیام کردند پسر نیک اخترش حاج شیخ محمد که نیز تاجری متدين از طائفه شیخیه بود فائز به عرفان و ایمان بدیع گشته به تبلیغ عشيرت اقریین خود همت نهاد و بعضی ایمان آوردند و برخی در شک و تردید ماندند و برادرش انکار و اعراض نمود و در آن اثناء والد به عزم بازدید پسران و خاندان به قزوین آمده اوضاع و احوال مذکور را مشاهده نمود و مصدر امر و صاحب نداء را شناخت و مکرراً در حین مکالمه و مناظره شان این عبارت گفت اگر صاحب نداء همان سیدی است که من در

کربلا دیدم الحق و الانصاف آنچه گوید صدق است و هر چه ادعای نماید بجا است و معدلک برای شدت تعلق به عقاید و عوائد موروثه فائز به عرفان و ایمان جدید نشده در گذشت و پرسش حاجی شیخ محمد در شمار معاریف بایه قرار گرفت و در قزوین و لاهیجان و تبریز مرکز تجارت و با اعاظم این طائفه معاشرت داشت و در ایام اقامت ربّ اعلی در تبریز و ماکو و چهاریق مکرراً تشرف حضور یافته به خطاب نبیل مفتخر گشت و توقعات عدیده به نامش صادر و به اجراء دستورهای مبارکه قادر گردید و هنگامی که در قزوین فتنه قتل حاجی ملا تقی برخاست در تبریز اقامت داشت و معاندین وطن تحریک و افساد کردند تا حکمران تبریز وی را به موجب حکم میرزا احمد مجتهد دستگیر کرده ضرب و زجر نمود ولی بالاخره به اخذ نقود و وسائل اخیر مستخلص و رها کرد و حاجی شیخ محمد از سائر مخاطر و مهالک بایه بیرون و محفوظ ماند و بالاخره در فتنه عمومیه سال ۱۲۶۸هـ ق نیز به واسطهٔ صرف مال و شفاعت بعضی از خطر تعریض حکومت امان یافت و شرح مآل او و خاندان سعادت احوالش و نیز برادرش مشهدی محمد رحیم را در بخش ششم می‌نگاریم.

و دیگر از مشاهیر مؤمنین قزوین **حاجی فصیر** تاجری معتبر و متدين بود و در سنین اوّله ظهور جدید به استماع و استفاضه دروس و مذاکرات آخوند ملا جلیل ارومیه ای مصدق و مؤمن شده ایمان خود را به وی اظهار داشت و ملا جلیل به او گفت: ای حاجی در این امر بدیع شهادت به لسان کفایت ننماید و اعتقاد جنان را نیز اعتماد نشاید بلکه علامت ایمان مهیا شدن برای فدا و رضای به شهادت فی سیل الله است و تا به مقام گذشت از جان و مال و عیال در طریق ایمان نرسی ادعای بابی بودن نتوانی کرد اینکه به خانه رو و به فراغت حال و خیال دمی تفکر کن که چون ساعت قیام و نصرت محبوب انام فرا رسد و انبوه رجال برای نهب اموال و قبض عیال و قتل اطفال آستین بالا زند و تو را مخیر بین تبریز و خلاص یا اعتراف و قصاص نمایند در چنین حال اگر فتور نیاورده بليات را به جان خریده بر عقیدت ثابت مانی بابی هستی والا فلا و حاجی به خانه خود رفته تا سحر نخوايد و با خدا مناجات نموده همی تفکر و تأمل در حال و مآل کرد تا در سحر حالت انقطاع عما سوی الله و رضای به شهادت فی سیل الله در جان و وجود اش پدید آمد و صبح با نهایت سرور و نشاط نزد ملا جلیل رفته حال خویش اظهار داشت و در زمرة بایه داخل گشت و از مشاهیر مخلصین در شمار شد.

×

از قواریک در روزنامه فردیون نوشتند بودند هاجی پیغمبر  
از اهل قزوین که در بعد دادخواهی با پیغمبر خود را سخبلان  
طایفه صالح سبده است و از قاریک را ذهن سهم پیش از  
عفی باب اور فهوده است و در دعوای بابی در زندگان  
هزوده است چون شخص خود را می‌بیند می‌سرد و می‌نمود  
بوده است بعد از ظهر شور حسابت این مرد قضاة پیر  
حضر و خان والی است را برادر قزوین حکم کرده است که فدا  
وال آن را آنجا بخواست

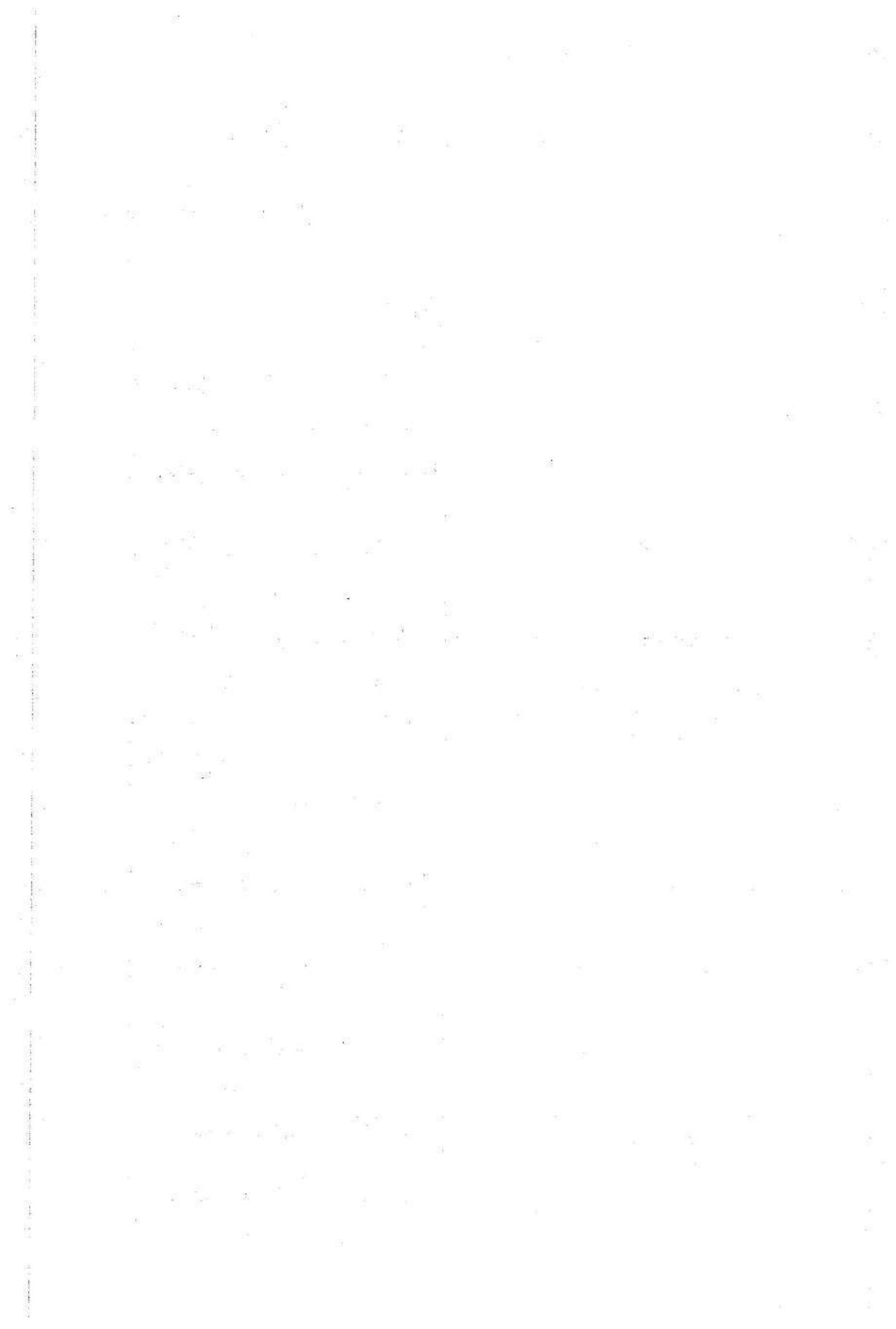
### پیشنهاد ۲۹ به محظوظ امام سیفیان بنی بل ۱۴۶۸

از قواریک در روزنامه اصفهان نوشتند بودند هاجی  
نفر از اهل جوشقان از قریب موچ جوان میکند شنید اند پس  
نفر درد باشند برخورد و دو نفر شتر را اینها کرده و در پی  
شتر را در این قریب میخوردند آمدند و اهل آنجا را اجبر کرده و اینها  
طرقب و شواعی که در آنجا بوده اند فی المخرب سوار شده  
و در آن را نهاده بخوردند با خواسته و مشغول تکاری  
شدند اند و می‌بینند چون رشب شده و ناریک که ربان  
در زمان شتر را راچی کرد امشتده و فرار نموده اند خواهان  
سخن می‌شتر را با اصفهان نزد هایچاهه چراچه علیخان  
برده اند و عایجه است را لیسته است را بسیاه است و نهاده

از قواریک در روزنامه فارس نوشتند شده بودند که از  
در سبب چهارم اه و زی قده مولودی متولد شده بخوبی  
که بسرش بسیار کوچک بنش نام نشسته می‌باشد  
و اکنکشش هم باقی دیگری کوتاه و

### استخراج

- از روزنامه دولتی  
(نمره ۸۹) آن‌زمان  
راجع بگفتاری حاجی  
نصیر قزوینی



و برخی از قول وی چنین حکایت آورده اند که چون حضرت ذکرالله الاعظم را به عزم آذربایجان می برندند از قزوین برای در ک محضر مبارک از عقب شتاشم و به هر منزل که رسیدم سواران دولت آن مظلوم را به منزلی دیگر نقل داده بودند لاجرم همت بر سرعت در سیر گذاشت و خویش را رسانده به مأمورین نفوذی داده و به حجره ای که حضرت سکون داشت در آمدم تحيّت گفته رسم آداب بجای آوردم و اجازه جلوس فرمودند نشستم مشغول به تناول چای بودند و از جهت ممانعت و مراقبت غلامان احتیاط نموده تکلم نکردند و من محظ احوال جمال و جلال شده به ظرف چای نیم خورده نگریسته آرزو به دل گذراندم که کاش از سؤر خویش به من کرم می نمودند و فی الحال با اشاره ای به من اجازت دادند تا بیاشامیدم و نیز با اشاره امر به عودت به قزوین فرمودند لاجرم با قلب بربیان که در سر لعن بر طالمان می نمودم به قزوین بر گشتم.

و حاجی نصیر بعد از آن مدّت العمر دچار تعرّض و جفای اعداء گشت نخست هنگام شدائند بر بابی های قزوین که از جهت قتل ملاً تقی برغانی رخ داد مورد حمله و هجوم اشرار گردیده اموالش به یغما رفت و از وطن فراری و متواری شد تا در مشهد تحت اوامر حضرت قدوس و جناب باب الباب به نصرت قیام کرد و سپس در بدشت حاضر بوده در بیان باعی شد که جمال ابهی اقامت داشتند و بعد از انقضای امور بدشت و نیالا به موکب باب الباب پیوسته تحت رایات سوداء به مازندران شتافت و با کمال اخلاص و استقامت به نصرت و جانفشانی پرداخت.

و از قول او حکایت کرده اند که در آغاز امر ارادت و عقیدت به جناب باب الباب داشتیم چه که حامل علم الهی و اول من آمن و نخستین حرف حی و باب حضرت باب بود ولی بعد از چندی روزی مشاهده کردیم که حضرت قدوس بر صدر مجلس قرار گرفته اصحاب در محضرش رده بسته ایستاده اند و آن جناب نیز دست ادب بسته به سینه نهاده بر خدمت قائم است و امواج آیات و کلمات بدیعه از لسان گهریار قدوسی نازل بود از آن وقت دانستیم که قوّه عظیم و جلوه کریمی دیگر نمایان گشت و نیز می گفت در ایام شدت محاصره قلعه مازندران و عسرت بر اصحاب روزی در خرجین و زاد سفرم تجسس کردم چشمم به مغرب بادامی افتاد و با همه گرسنگی که طاقم را طاق کرد اولی دانستم برای حضرت قدوس برم پس آن یک دانه مغرب را به حریری پیچیده به محضرش رساندم.

و نیل زرندی ضمن شرح واقعات قلعه مذکوره چنین نوشته: در ایام تنگی قلعه یک عدد بقره باقی ماند و جناب حاجی نصیر که کوکب دری افق قزوین بود حلب آن را جهت طلت

حیب ترتیب می داد که چند قاشق چای خوری میل می فرمودند و مابقی را به جهت اصحاب میفرستادند که هر یک یک قاشق چای خوری میل میفرمودند. و بالجمله حاجی به نوعی که در بخش سابق آوردیم از چنگ مهاجمین قلعه مستخلص شده به قزوین مراجعت نمود و به تجارت مشغول گشت تا چون فتنه عمومیه سال ۱۲۶۸ رخ داد خسروخان حکمران قزوین وی را دستگیر کرده به حبس انداخت و او به صرف مبلغی از اموال خود از خطر قتل که برایش مهیا بود محفوظ و مصون ماند و باز مشغول به امر تجارت شد و با اینکه در جریان وقایع مذکوره قسمت عمدۀ از سرمایه اش تلف گشت سرمایه از نو فراهم کرده در قزوین و لاهیجان خصوصاً به تجارت ابریشم پرداخت و تمام احوال حاجی را در بخش ششم می آوریم و برای وی توقعاتی از قلم اعلی صادر که به عنوان هو الانصر الانصر افتتاح یافت.

دیگر از معاریف بایه قزوین **حاجی میزا محمد** تاجر امتعه و اقمشه منسوجه بود و در اوائل نشر این امر فائز به ایمان گردید و شهرت بنام بایی یافت و چون فتنه قتل حاجی ملا تقی برخاست مورد هجوم اعداء واقع شده ناچار به حاجی سید تقی مجتهد که همسایه اش بود و مراوده و آشنائی داشتند خواست پناهنه گردد و او احتیاط کرده ذکر عذری نموده اجازه ورود به خانه خود نداد و حاجی به یکی دیگر از همسایه ها متوجه و چند روز مخفی گشت و برای دفع خطر متحمل به بقیه شاهزاده حسین تحصّن جست و چندان بماند تا فتنه ساکن و آرام شد آنگاه به خانه خود برگشته به شغل خویش مشغول گردید و به این حال تا دو سال بعد از واقعه شهادت عظمی بود و همین که فتنه عمومیه طهران برخاست حاجی یقین کرد که گرفتار شده دچار چنگال عذاب می گردد لاجرم از قزوین به همدان و محال کرمانشاه گریخته پنهان و متواری گشت و عاقبت در کرمانشاه یمار شده وفات یافت و از او خاندان و اسمی بر جای ماند که در بخش ششم می آوریم.

دیگر از اعاظم بایه قزوین **آقا سید عبدالهادی** بن حاجی سید صادق مجتهد در شیراز در ک لقاء حضرت باب اعظم نموده فائز به ایمان گردید و حسب دستور آن بزرگوار به عراق عرب رفته اقامت نمود و به نشر آثار و هدایت اخیار پرداخت و به اتفاق جناب طاهره و اصحابش عودت کرده در طهران سکونت گزید و با معاریف اصحاب و احباب معاشرت جست لکن در

و افاعات و فتن واقع نشد و پس از شهادت کبری سالها حیات داشت و تتمه احوالش را در بخش ششم می نگاریم.

و نیز از معارف بایان قزوین **ملا جعفر** ولادت و نشو و نمایش در روبار سکونتش در قزوین و از علماء و واعظ شیخیه بود و ایامی در کربلا به خدمت سید رشتی رسیده استفاده نمود و کراراً با حضرت باب اعظم و جناب باب الباب و بسیاری از اصحاب ملاقات کرد و در قزوین به واسطه **ملا عبدالجلیل ارومیه** ای مطلع از امر بدیع گشت و به مطالعه آیات و یتیمات و مصاحبیت با مؤمنین مؤمن و موقن گردید و پس از واقعه شهادت عظمی سالها حیات داشت و بنام بابی شهرت یافته از ععظ و منبر باز ماند و اقامتش در قزوین مشکل شد لذا به سمت لاهیجان مهاجرت کرد و سالی چند در مدرسه اکبریه آن بلد توقف داشته تدریس مقدمات علوم عربیه نمود و در لنگرود نیز سالها اقامت گزید و در آن حدود بذر عقائد و معارف امر بدیع پاشیده موجب هدایت جمعی گشت و ما در مواضع عدیده این کتاب مطالبی را نقل از رساله استدلایله و تاریخچه ای که به خطش باقی و موجب شهرتش می باشد ثبت نمودیم. و **ملا قنبر** عم **ملا جعفر** و **ملا تقی** این عمش نیز از اهل روبار و از علماء و واعظ شیخیه ساکن قزوین فائز به ایمان بدیع شدند ولی در سال های اول این امر از جهان رفتند.

و **ملا عبدالحسین** واعظ شیخی روباری ساکن قزوین نیز همتای آن سه بوده نوبتی برای اینکه از شرب قلیان ابا کرد و بایه به این علامت شناخته می شدند به امر حاجی **ملا نقی** برغانی گرفتار و مضروب گردید و چندی بعد در واقعه قتل حاجی او را نیز متهم و دستگیر کردند ولی خلاصی و رهائی یافت و به مشهد خراسان شتافته با باب و اصحاب مرافق و مساعدت نمود و بالاخره در موکب آن جناب عودت کرد ولی در بین طریق یمار شده به قزوین برگشت و اقامت در وطن برایش میسر نشده ناچار به گیلان هجرت کرد و در قریه بالفجان از قراء لاهیجان اقامت گرفت و بعد از وقوع شهادت عظمی سالها در قریه مذکوره به شغل تعلیم اطفال پرداخت و به پرتو انوار بدیعه می درخشید و جمعی را به این امر تبلیغ کرد لاجرم بنام بابی شهرت یافت و جمعی از متعصّین به صدد قتلش برآمدند و قبری حفر کرده خواستند زنده به گور کنند و برخی دیگر به موقع رسیده نجات دادند و ناچار به وطن خود عودت کرده در خانه اش به تعلیم اطفال اشتغال جست و تتمه احوالش را نیز می آوریم

دیگر از مشاهیر بایه قزوین اخوان اربعه کوبلاطی محمد حسین و آقا محمد صادق و حاجی حسن و آقا علی زرگر در اوائل نشر این امر از مؤمنین شده تحمل تعریضات و بلیات از معرضین نمودند نوبتی مردم بازار به آقا محمد صادق و کربلاطی محمد حسین مکالمه در خصوص دین و عقیده کرده هجوم برده نزد حکمران کشیدند و چوب وافر زدند و حاجی حسن و آقا علی را کند و زنجیر نمودند و آنان سالیانی بعد از واقعه شهادت کبری حیات داشتند و تتمه احوالشان را در بخش شش می آوریم.

دیگر از مشاهیر بایه قزوین کریم خان هافی ابن عم حسینقلی خان نظام السلطنه مشهور از طائفه اهل حق مردی محترم و فاضل و خوش خط و شاعر بود و بهجت تخلص می نمود و با جناب قرآن ایام توقف به خانه کلاتر طهران مراسله منظوم مستمر داشت و در طهران به شرف لقاء ابھی رسیده ارادت ورزید.

و دیگر کوبلاطی حلّاج از بقیه السیف قلعه مازندران بود که در فجر ظهور به شیراز شناخته مشرف به لقاء و ایمان گشته مراجعت به قزوین کرد و عاشقانه نشر فضائل و آثار نمود و شهرت یافته مورد تعریض اهالی گردید و بالاخره میرزا نصرالله کدخدا تعریض و تشدّد کرده وی را هدف ضرب و آزار ساخت تا تبری از ایمان و عقیدت نماید و چون ثبات و استقامت ورزید چندان وی را زدند که جان تسليم کرد و خواهش مؤمنه عالمه ناطقه مطلعه بر تفسیر قرآن و احادیث و اخبار بود و اغلب اوقات در خانه حاجی ملا صالح می زیست و با جناب طاهره در ایام آزادی و حبس در قزوین مراجعت و مشارکت نمود و اشعار آن جناب را خصوصاً غزلی که مطلعش این است:

هله عاشقان بشارت که نماند این جدائی  
برسد زمان دولت بکند خدا خدائی  
در حفظ داشته پیوسته می خواند و او را مطلع تقدیس می شناخت.

و نیز از بایان شهیر قزوین کوبلاطی محمد حسن فتی بود که قسمتی از احوالش ضمن مندرجات بخش سابق و این بخش مسطور است و همت علی خان سرکرده ایل جلیلوند از طائفه اهل حق که عائله ای در این امر بر جای گذاشت و حاجی عزیزان و برادرش هاشم خان بزرگ طائفه دیگر از ایل کرد و مشهدی علی اکبر زرگر و آقا مرتضی قلی ارباب تاجر و آقا

سید اسمعیل کدخدا و میرزا کلبعلی و میرزا نظرعلی و آقا میرزا عبدالله و آقا فیض الله و آقا عبدالصمد و درویش صادق علی و حاجی محمد حسن تاجر جباری و حاجی ملا محمد علی لهاردی و کربلاطی عبدالله و کربلاطی آقا بزرگ چیت ساز و پرسش کربلاطی محمد تقی و غیرهم که شرح احوال برخی از ایشان و اعقابشان را در بخش ششم می آوریم.

[۳۳] او در بخش سابق ضمن اوضاع قلعه مازندران نوشتیم که پنج تن از مؤمنین قزوین در قلعه طبرسی مازندران به شهادت رسیدند و بالجمله چون قزوین ملتقاتی خطوط فارس و خراسان و مازندران و عراق و آذربایجان است و اصحاب در طریق ذهب و ایاب برای درک زیارت حضرت نقطه اولی و برای ورود به قلعه مازندران<sup>۱</sup> و غیره از آنجا عبور کرده گهی اقامت می نمودند و جمعی از حروف حی و مهمین مانند جناب ملا حسین باب الباب و آقا سید یحیی وحید اکبر و ملا شیخ علی عظیم و ملا جلیل و ملا یوسف علی و غیرهم غالباً برای ملاقات احباب قزوین مکث و توقف کردند و برخی از مشاهیر علمای شیخیه مانند حاجی میرزا عبدالوهاب و حاجی ملا علی مت念佛 و ریاست مدار بودند و حمایت ازین امر نمودند، قزوین مرکزی خطیر برای جمعیت و قوت بایه واقع شد ولی فتنی چند در آنچارخ داد که مانع سرعت بلکه موجب وقهه گشت:

**نخست اعراض ملا جواد ولیانی** واعظ شیخی شهیر بود که در آغاز وصول خبر ظهور حضرت باب به قزوین اطلاع بر حالات یافته آیات مطالعه نموده وجود و نشاطی گرفت و در

از جمله بایان قزوین در قلعه طبرسی ملا حسن کله دره ای بود و خود را مستخلص نموده به لاهیجان رساند و در آن ایام از سکنه بلده مذکور مرتضی نامی از علماء شیخیه که صاحب تصنیف و تألیف بود ازین امر اطلاع و حسن عقیدت و اقبال داشت و نوبتی از من رساله فروع رب اعلی را خواست نوشت فرستادم که به مردی از اهل لاهیجان داد و پیوسته سعی می کرد اسباب فراهم آورده به قلعه مازندران ملحق گردد و به مقصود نرسید در آن هنگام ملا حسن مزبور با وی ملاقات نموده برخی از حالات و کلمات و آیات جناب اول من آمن و آخر من آمن را به او گفت و مخصوصاً مقامات و اظهارات حضرت قدوس را برای وی حکایت کرد و او طاقت تحمل آن مسائل را نیاورده تغیر حال یافت و جناب مشهدی محمد مذکور حاجی شیخ محمد نیل که به وی حفادت می نمود پیغام های تنبه بخش فرستاد و حاجی شیخ محمد مذکور خود نیز به لاهیجان رفت و نصیحت و اندرز گفت ولی سودی نبخشید و ملا مرتضی بر منبر بنای اعراض و ضدیت گذاشت و عاقبتیش به مشقت و ذلت کشیده دچار مرضی شد که لاعلاج پاهاش را بریدند. ملا جعفر قزوینی

وطن درنگ نکرده به موجب عقیدت و آمالش که خروج امام محمد بن الحسن العسكري نزدیک شده و حضرت باب مردم را به اجتماع در کربلا و نصرت امرش می خواند و البته تلافی بلیات واردہ بر شیعه خالص یعنی شیخ احسانی و سید رشتی و اتباعشان را از بالاسری ها کرده و مخصوصاً مخالفین را به مجازات کامل رساند جمعی را با خود به کربلا برد و چون اطلاع یافت که در امر مذکور بدای شد و حضرت به عزم شیراز مراجعت فرمودند و اصحاب را به اجتماع در آن بلد امر نمودند لاجرم با جمع همراهان به شیراز شتافت و در آنجا مطلع شد که حضرت ذکرالله الاعظم برای تحفظ از هجوم اعداء در به روی خلق بسته محیین و طالیین را نهی از ورود فرمودند و همه را امر به مراجعته به جانب ملا حسین دادند و مقام بایت را به او واگذاشتند از این رو تزلزل و فتور در او حاصل شد و با تنبی چند همدست گشته به معارضت برخاست و مکتوبی را که آن بزرگوار در جواب سؤال برخی از احتجاج نگاشته بود به دست آورده مضامین مندرجه را فیماین اعداء نشر داده محل اعتراض ساخت و مکتوبی از آن حضرت یافته نزد علماء و حکمران ساعیت و شکایت برده افتخراها زد چنان که ضمن شرح اوضاع شیراز برخی از مرقومات آن حضرت که اعمال ملا جواد و محركینش را شمرده آنان را سامری و عجل و او را خوار خواندند ثبت کردیم. و بالجمله ملا جواد مراجعت به قزوین نموده رساله ای در رد آن حضرت نوشته و لسان طعن و اعتراض گشود و این امور موجب رخوت و فتور برخی گشت.

ثانیاً طلوع قرة العین و تبعیت و ارادت شدیده جمعی از رجال و نساء قزوین نسبت به او و وقوع اختلاف نظر فیماین احباب و مقاومت شوهر و عم و خویشان و نشر یافتن مفتریات سوء درباره اش.

ثالثاً رد و سب و تکفیر مجتهد اعظم قزوین حاجی ملا تقی برغانی و سختی هایش نسبت به بایان و واقعه قتل او و طلوع فتنه قتل و نهب بایان قزوین بود به نوعی که منجر به قتل بعضی و فرار و اختفای سائرین گشت.<sup>۱</sup> و معدلک پس از واقعه شهادت عظمی جمعی از مؤمنین در قزوین و توابع از قبیل کله دره و غیرها بر جای بودند و بیان تتمه این احوال را در بخش های بعد خواهیم نمود.

---

<sup>۱</sup> مثلاً سید محسن که سرحله فرآشان و میرغضبان بود عمامه بر سر و عصا بدت به زن های احباب الهی ملاقی شده تکلیف کرده می گفتند شوهرهای شما از دین خارج شدند و شما طلاق لازم ندارید بهر که خواهید می توانید شوهر کنید.

واز اماکن تاریخیه قزوین خانه حاجی ملاً محمد صالح مجتهد برگانی محلَ ولادت و تحصیلات و رشد جناب طاهره و خانه حاجی ملاً محمد تقی مجتهد محلَ زندگانی آن جناب با شوهرش ملاً محمد و مسجد حاجی که در آنجا به دست بایه کشته شد و مدفنش که بر سنگ لوحه آن کیفیت واقعه منقول است و زیر پل محلی که ملاً عبدالله شیرازی معروف به میرزا صالح نیزه خونین را به خاک پنهان نمود و نیز مقتل حاجی ملاً ابراهیم محلاتی و ملاً طاهر شیرازی در قرب روستانه و مدفنشان در خارج بلد و نیز دارالحکومه که محلَ تعذیب جناب طاهره و احباب گردید و خانه فرهادیان بود که اجتماع بایه می شد.

**و حاجی ملاً ابراهیم محلاتی** مذکور تحصیلات علوم ادیبه و دینیه را اولاً در ایران و بالاخره در عراق و غالباً نزد شیخ احسانی و سید رشتی نمود و در کربلا اقامت جست و به وفور علم و عرفان و حسن تقریر و بیان و کثرت تقوی و عبادت و قوت روح و شهامت شهرت یافت و هنگامی که ملاً علی سلطانی به امر حضرت باب الله الاعظم در عراق به نشر دعوت بدیعه پرداخت مهتدی به این امر گردید و به ملاقات قرة العین استفاده از افکار و معارف و آثارش منجذب گشته اخلاص و ارادت حاصل نمود و در جمله اصحاب و اعوانش منسلک شده به نصرتش در نشر معارف بدیعه به اقصی ماقدار و یمکن برخاست و پیرو مذاق و روش او شده ملامت و شماتت و تعدی و جفای بسیار از متعصبین و معاندین تحمل کرد و در همه موقع و اخطار در اقامت و اسفار حمایت و نصرت او نمود و با علماء شیخیه و فقهاء اصولیه محاجه و مباھله کرده به دلایل علمیه و تأییدات غییه حقیقت امر جدید را ثابت و روشن ساخت و آن جناب چنان که آوردیم در ایام توقف در همدان وی را برای احتجاج با علماء فرستاد و بیانیه ای حاوی دلائل و آثار بسیار به او داده مأمور داشت که اگر معارضین به حجت و برهان متینش قانع نشوند مباھله نماید و فضل حق و باطل را به ید باسطه الهیه و اگزارد پس حاجی ملاً ابراهیم در مجمع علماء چنان با صراحة و بلاغت بیان و شدت و قوت عرفان و ایمان تکلم نمود و حقیقت مطالب شیخ و سید و عظمت آیات و بینات حضرت باب اعظم را مدلل و مبرهن ساخت که حضار عموماً غریق لجه رعب و حیرت شدند و خود را عاجز و زبون از اتیان به مثل آن مشاهده کردن و لی تعصّب و غرور ایشان را فرا گرفته به عناد و لجاج پرداختند و به مباھله نیز جرأت نکرده به تکفیر و تحقیر و شتم و لطم مبادرت نمودند و چندان با مشت و لگد و چوب و غیره زدند و بیازردند که تمام بدن شکسته و متورّم و خونین گشت و یفتاد و مدهوش شد آنگاه او را

رها کرده رفتد و او همین که به هوش آمد خود را به مشقت تمام نزد قرة العین کشاند و آن جناب از مشاهده حالش سخت متأثر شده مناجات باقاضی الحاجات نموده از اعداء شکایت کرد و در حق وی دعای خیر نموده رضایت از قوت ایمان و اخلاصش اظهار فرمود و چون به قزوین رفتد و حاجی ملاً تقی مجتهد افراط در تعریض احباب و اعتراض وزشت گوئی در حق شیخ احسانی و سید رشتی و خصوصاً در باره حضرت ذکر الله نمود حاجی ملاً ابراهیم با شهامت تامه مداخله کرده اعتراضاتش را جواب گفت و با رد و ایراد ملاً جواد خوار مقاومت سخت نمود و از تعدیات حاجی ملاً تقی و پسرش ملاً محمد نسبت به قرة العین آشفته و متغیر شد و ایشان و بستگانشان و سائر دشمنان با او کمال عداوت اظهار کردند و چون واقعه قتل حاجی ملاً تقی اتفاق افتاد به اقدام ملاً محمد بلادرنگ او را با میرزا طاهر شیرازی و شیخ صالح کریمی و حاجی اسد الله فرهادی و غیرهم دستگیر کرده در حبس و بند نهادند و سختی و جفا روا داشتند و هنگامی که محبوسین مذکور را برای تحصیل حکم قتل از علماء و شاه به طهران بردن از جهت سورت سرما و نبودن لباس کافی و از جهت قساوت و غلظت مأمورین غایت مشقات به مظلومین رسید و در ایام حبس در اتبار طهران ملاً محمد مذکور انواع جفا وارد ساخته ایشان را نزد علماء و مجتهدین کشانده حکم قتل همی طلبید و چون عزیمت رجوع به قزوین شد حاجی ملاً ابراهیم و میرزا طاهر را مخصوصاً از طریق برگان برد و رعایا را تحریک کرد تا به آتش غیرت و حمیت برای حاجی ملاً تقی افروخته شده انواع جفا را نسبت به ایشان روا داشتند و بالاخره هر دو را به سال ۱۲۶۳ هـ در قزوین به کمال سختی بدان طریق که در بخش سابق آورده مقتول و محروم نمودند.

آورده اند که حاجی ملاً ابراهیم پیوسته حدیث معروف به لوح فاطمه را در موقع نقل اخبار داله بر علامات ظهور و ثبت حقیقت باب اعظم می خواند و به آن اعتماد کامل داشت و چون به جمله «یقتلون و یحرقون» می رسید آثار تأثر شدید از رخسارش نمایان می شد تا اینکه در واقعه شهادتش جمله مذکوره از حدیث کاملاً صدق و تحقق یافت و شیخ طاهر شهید مذکور از اهل شیراز فاضلی با تقوی و تحقیق و واعظی فصیح الیان و منطقی از فئه شیخیه بود و سکونت در کربلا داشت و مانند حاجی ملاً ابراهیم به واسطه جناب ملاً علی بسطامی ایمان به حضرت باب اعظم حاصل نمود و عقیدت و ارادت به قرة العین گرفت و در موکب شریعت ایران گشت تا در قزوین به شهادت رسید.

و در قم حاجی میرزا موسی پسر دختر میرزا ابوالقاسم مجتهد شهریار صاحب قوانین الاصول از معتبرین علماء و فقهاء در سفر حجّش حیدرعلی نامی به او خبر داد که قائم موعود در سنّه هزار و دویست و شصت ظاهر می شود و بعد از عودت به قم او لاً به واسطه جناب ملاً حسین بشرویه و ثانیاً به واسطه آخوند ملاً عبدالکریم (میرزا احمد کاتب) به عرفان و ایمان جدید فائز گردیده در سلط علماء بیان در آمد و برادر خود حاجی میرزا محمد رضا را تبلیغ و هدایت کرد و برخی دیگر از اهالی نیز مانند میرزا محمد حسین متولی و غیره که اسماء و احوالشان در طی مندرجات بخش های لاحقہ مسطور می گردد به دخالتش در جمع محیین و مؤمنین در آمدند ولی چون در هنگامه ها وارد نشد از بیانات و مخاطرات محفوظ و سالها بعد از واقعه شهادت عظمی برقرار ماند و تتمه احوالش را در بخش ششم می آوریم.

## کاشان ارض الکاف

و توابعش مقر جمعی از مشاهیر مؤمنین بود که یکی از شهر و اعرشان حاجی میرزا جانی ولادت و نشو و نمایش در شهر کاشان شد و پدرش حاجی محمد حسن معروف به پرپا تاجری معتبر بود و دو زوجه داشت. از یکی حاجی میرزا جانی مذکور و حاجی محمد اسمعیل (ذیح) به ظهور آمدند و از زوجة دوم حاجی میرزا احمد و حاجی میرزا علی اکبر و دو دختر ولادت و رشد یافتند و میرزا جانی اکبر اولاد بود و در آن بلد تجارت خانه معتبری تأسیس نمود. گویند پس از اطلاع و ایمان به واسطه جناب ملا حسین باب الباب چنان که در بخش سابق نگاشتیم شوق و وجدى شدید در او پدید گشت و نقش زیارت بیت الله بر ضمیر بسته از حجاج شد و در مکه به زیارت حضرت رسیده مجنوب گردید و چون به وطن برگشت کرامات و خوارق عادات بسیار حکایت نمود و در سنین دیگر نیز چون جناب باب الباب از کاشان گذشت ملاقات و کمال ایمان و ایقان و انقطاع حاصل کرد و کیفیت مهمانداریش از حضرت و نیز رفتتش به عزم نصرت اصحاب قلعه مازندران و گرفتاریش در آمل را نیز در طی مندرجات بخش سابق آوردم. و پس از آن شهوری چند در حدود مازندران مانده بعد از ختم امر قلعه در قصبه عبدالعظیم اقامت جست تا آنکه گرفتاری عمومی بایان به سال ۱۲۶۸ هـ رخ داد و به نوعی که در بخش لاحق می آوریم به قساوت شدیده کشته گشت و وصف کتاب تاریخش را که موجب شهرت بلیغه اش گردید در فهرست مدارک کتاب نمودیم و مدفنش در محل مقبره سید ولی در طهران بود و هنگامی که بقیه مذکوره را ساخته مرتفع نمودند سنگ قبرش زیربنا ماند و شرح احوال اخلاق و اخوان و خاندانش را در بخش ششم می آوریم.

و بالجمله از آن برادران و خواهران و خویشان که جمع بودند خانواده اویله با یه کاشان تأسیس گشت و در شب و روزی که حضرت ذکر الله الاعظم در خانه حاجی میهمان گشتد جمعی از اهل بلد مانند حاجی ملا هاشم و حاجی میرزا ابوالقاسم و حاجی سید محمود و آقا سید احمد و آقا میرعبدالباقي صباح و حاجی محمد حسین نور و آقا محمد تقی نواب خال حاجی و بگم کوچک خانم خاله اش نیز فائز به ایمان شدند و خانم مذکور سخنور و مقتدر به اقامه حجج و براهین بود مورد تعریضات و تعدیات بسیار از اهالی گردیده عاقبت مهاجرت به اردنستان کرده

در آنجا وفات یافت و سپس متدرجاً به واسطه عبور و مرور علماء اصحاب در شهر و توابع جمعی از طبقات مختلفه مانند حاجی ملا عبدالباقي و ملا باقر جفری و غیرهما منجذب به این امر گشتند در جمع بایان قرار گرفتند و مخصوصاً سید بصیر هندي چنان که ضمن شرح احوالش می نگاریم در فمصر و مازگان علم هدایت مرتفع نمود و حاجی سید ابراهیم پیشوای قریه و آقا سید عبدالرحیم و عده دیگر را مهندی ساخت و در شهر و معمورات تابعه جمعی را منتبه و بیدار نمود و در جوشقان عده ای به واسطه آقا محمد تقی نواب مذکور فائز به ایمان گشتد و کثرت و شهرت یافتد از آن جمله ملا محمد جعفر عالمی صاحب تقریر و بیان بود و به امر فلاحت اشتغال داشت و به اقامه حجت و برahan جدید معروف گشت. نوبتی خدام بقعة امامزاده وی را گرفته نزد مقبره به درختی بسته چوب بسیار زدند که تبری نماید و او ثبات و استقامت ورزید و چون خلاص شد لاعلاج از وطن مهاجرت نمود. دیگر ملا رضا روضه خوان دیگر شیخ ابوالقاسم از اهل قریه مازگان بودند و نیز عموماً باقر از جهت شدت تعرضات اهالی از جوشقان خارج شده پس از چندی ناجار برگشت و نیز در قریه وادقان جمعی از علماء وغیرهم قبول این امر نمودند.

و از جمله بایان نامی کاشان آقا ابوالقاسم و آقا مهدی دو برادر سوداگر بودند که با مایه و آبرو در وطن می زیستند و با خانواده حاجی میرزا جانی معاً به محضر اعلی رسانیده فائز به ایمان گردیدند و اجتماع و مصاحبه و مشاوره بایان بومی و واردین از اطراف با یکدیگر در خانه شان صورت می بست از این روین اهالی بلد بنام باشی شهرت یافتند و چون تعرض و تضییق به آن طائفه در سال ۱۲۶۵ قوت و شدت گرفت مردم کاشان به مقاومت و مدافعتشان برخاستند و خبر به حکمران دادند که حضرت قدوس و شیخ عظیم به کاشان وارد و در کاشانه ایشان اقامت نمودند پس غلامان حکومتی به اتفاق جمعی از اشاره به خانه شان هجوم برده ایشان را دستگیر و ضرب و تحریر کردند و اموال و اثاثشان را به یغما بردند و هر دو را با هیئت دلگذاری به تخت داروغه کشیدند و پاهایشان را به فلکه بسته چندان با چوب و تازیانه زدند که از پا تا کمر مجروح و خونین شدند و اجساد غرقه به خون را بر دوش حمال ها گذاشته به درب خانه هایشان برده انداختند و مدتی طویل بستری و در تحت معالجه بودند و عائله ستمدیده پرستاری کردند تا شفا یافتد و به نوع احتیاط و اختفاء در وطن بودند تا واقعه شهادت عظمی واقع شد و هر دو به اتفاق به طهران شتابه اقامت گزیدند و چون فتنه عمومیه سال ۱۲۶۸

برخاست آقا مهدی به چنگ غلامان و دژخیمان ناصرالدین شاه افتاده او را به نوعی که در بخش لاحق می آوریم هلاک نمودند و آقا ابوالقاسم محفوظ ماند.  
و ما در ضمن شرح اوضاع اصفهان احوال حاجی محمد رضا کاشانی الاصل و دخترش آغاییگوم و دامادش آقا میرزا مؤمن از مؤمنین شهیر کاشان را آوردیم.<sup>۱</sup>

و از مراکز مهمه بایه در این قسمت قصبه فراق بود و **ملا محمد جعفر** در آنجا سکونت داشت که از علما شیخیه و صاحب قریحة شعر و قوّه تأليف و تصنیف بود و در ایام اقامت جناب باب الباب به کاشان اطلاع و اقبال حاصل کرده متدرجاً ایمان آورده توقيعی به نامش در ایام سجن ماکو صدور یافت و جمعی از رجال و نساء قصبه را به سلک بایه در آورد و **حاجی میرزا کمال الدین بن حاجی ملا مهدی بن حاجی ملا احمد** فاضل شهیر نراقی از علمای قصبه مذکوره که شرح احوالش را در بخش ششم می نگاریم به واسطه او بابی شد و ما تتمه احوال و مآلش را در بخش ششم می نگاریم و بالجمله هنگام واقعه شهادت عظمی و بعد آن در کاشان و توابعش جمعی از این طائفه می زیستند و از آن عده برخی شهرت و عظمتی بسزا یافتد.

---

حاجی معین السلطنه تبریزی [درباره] حاجی محمد رضا بن حاجی محمد رحیم مخلص باف کاشی نگاشته و کیفیت ایمانش را در ایام حج حضرت باب اعظم به نوعی که در بخش سابق و هم درین بخش آورده‌یم نوشته و واقعه ای را بر او پس از عودت به ایران در کاشان ثبت نمود که خلاصه اش چنین است: مردم کاشان به اشاره ملاها و به اتفاق غلامان حکومت به مسکن حاجی ریخته او را به دارالحکومه کشیدند و پاهاش را به فلکه بسته چوب وافر زدند پس او را عربیان کرده روی و موی و انداش را به گل آلوده بر دراز گوشی وارونه نشاندند و دم حمار را به دستش داده با ساز و آواز در کوچه و بازار کاشان همی گرداندند و انبوه تماساییان طعن و لعن کرده سنگ و آب دهن انداختند و در آن هنگامه بهمن پور کاووس از زرده‌شیان که در تجارت سرایی حجره داشت برای تماشا یرون دویله حاجی راشناخت و چون مقام دیانت و ثروت و عقل و درایتش را می دانست پی تحبس برخاست و قبول این امر نمود و او اول کسی است از زرده‌شیان که در این طائفه داخل گشت ولی دیگران زرده‌شی مذکور را مهربان بهمن از طائفه معروف به ریش بزی گفته اند که اکنون اخلاقش فیما بین احباب معروف اند و واقعه مذکوره را در حق پدر حاجی علی ریاطی مرحوم از شناخته گان این طائفه حکایت نموده اند.

مؤلف



ملا محمد جعفر نراقی



حاجی محمد کریم خان کرمانی

## کرمان ارض الکاف و الراء

و حاجی محمد کریم خان مقتدای معروف شیخیه در آن بلد به سال ۱۲۲۵ متولد شد و پدرش ابراهیم خان که در آن ولایت و نیز بلوچستان و غیرها حکمرانی می نمود از طائفه قاجاریه و خویشان نزدیک سلطانی و صاحب مال و مکنت و تعلق تام به عقیده شیعیت و نیز محب شیخ احسانی بود و بناء مدرسه در کرمان با مضائقات و اوقاف از اینه خیریه اوست و فرزند مهتر مذکور خود را به تحصیل علوم رسوم و ملائی گماشت چنان که در عنفوان جوانی تحصیلات اولیه اش حصول یافت و پس از فوت پدر حسب اعتقاد و انجذاب قلبی به کربلا شفافته در حوزه درس حاجی سید کاظم رشتی در آمده سنینی چند اقتباس نمود و سفری نیز به مکه رفته عمل حج را انجام داد تا آنکه از سید اجازه گرفته به کرمان برگشت و بساط درس و ععظ و امامت جماعت برقرار داشته نشر عقیدت نمود و با وی مراسله و مرابطه ممتد داشت و با عظمت نسب و وفتر مال و علم و کثرت برادر و خواهر و خویشان غنی حکم پرور مقام و شهرت عظیمه حاصل کرد و در آنجا گهی در قریه لنگر اقامت داشت تا پس از وفاتش ندای ادعای علم الهی و قیام به مقامش در داده خویش را حائز مقام رکن رابع از ارکان اربعه دین خواند و معرفت خود را یکی از معارف چهارگانه اصلیه شمرد و اغلب شیخیه به او گرویدند و صاحب ریاست خطیره علمیه و دینیه گردید و با اجتماع هر گونه اسباب سروری و مهتری خصوصاً تقریب سلطنت و کثرت قوم و عشیرت و جمعیت پیروان در عقیدت صاحب نفوذ و قدرت تامه شد و نسب و زندگانیش در خاندان ظلم و قاجاریه و نیز شئونات مال و جلال و مخصوصاً اعتیاد به شرب غلیان در نظر صلحاء و عباد و زهاد اصحاب شیخ و سید ناپسند می نمود و سید غالباً او را نصیحت و تذکر داد چنان که در صورت اجازت اجتهد به وی چنین نگاشت:

او یتجنب مواضع الزلل و یعمل بالاحتیاط ما امکن و یفتی بما احکم و اتقن و یراقب الله سبحانه و تعالی فی السر والعلن و یجعل اولیائه و خلفائه علیهم السلام نصب عینیه فی کل ما یظهر و یکمن و لا یخرج عما نطقت به اخبارهم و شهدت به آثارهم و لا یفترق عن الجماعة و یتلقی الامر بالسمع والطاعة ولا یقول على الاحتمالات البعيدة ولا الآراء المستحسنة والقياسات المظنونة والتخریجات العقلية الغیر الموزونة فان هذا المقام مقام خطر و خطب جسم و امر

عظيم فليوازب وفقه الله بالاعمال المستحبات و تلاوة القرآن و طول المناجات و لا يغرن بخارف الدنيا و لا باجتماع الناس من اهل الهوى فانهم اتباع كل ناعق يمليون مع كل ريح يوم لك و يوم عليك و تأدب بآداب المخلصين و اتفت آثار الانتمة الطاهرين سلام الله عليهم اجمعين».

و نيز در ضمن جوابی که به سؤال وی از رکن رابع نوشته و پس از عودت به کربلا به موالی خود راجح گشت چنین مسطور است:

«هنگامی است که از مشهد مقدس کاظمین علیهم السلام اراده تشرف به خدمت ائمه سامره علیهم السلام دارم با قلبی به غایت مشوش و چون حتاب مخدومی حاجی محمد علی خود لسان اند صادق و کتابی ناطق فاحضر السؤال و استخبر الحال فانه ینشک عن الجزئی و الكلی و المجمل والمفصل والظاهر والباطن الا ما استجن في الصدور ولم ابرزه من نوائق الدهور الامر عظيم والخطب جسيم والخطر جليل يا ايها الذين آمنوا اصبروا و صابروا و رابطوا و اتقوا الله لعلكم تفلحون تعانونا على البر والتقوى ولا تنسوا الفضل بينكم ولكن الاعتماد على الله و الثقة بالله و لا تجزعوا عند النوايب و لا لتوائر المصائب فان الله سبحانه قد جعل ظهور تشید هذا الرکن الاعظم الذي هو الرابع من الارکان و المتمم للبيان بأسبابه نحن و له الحمد منها ولكن السلوك كما ادب سبحانه نبيه ص عند ظهور الرکن الاول من صبره و تحمله شدة المحن و الابتلاء الى ان نزلت هذه الآية اذن للذين يقاتلون بأنهم ظلموا و ان الله على نصرهم لقدير و عند ظهور الرکن الثاني و الثالث منها صبر امير المؤمنين ع واستيلاء المتعلين و مشيد هذا الرکن ايضاً يحتاج الى ذلك السلوك و الادب فشعر عن ساق الجد و عض على النواجد و اصبر على ما اصابك ان ذلك من عزم الامور و جميع اصحاب و احباب و اتباع خود را سلام برسانيد خاصه نور چشم مكرم محمد رحيم خان و السلام عليکم و رحمة الله و برکاته».

و ما كييفيت سلوك خان را با حضرت قدوس و مقدس در بخش دوم تفصيل داده صورت توقيع مبارک حضرت باب را خطاباً له ثبت نموديم.

آورده اند که حتاب مقدس حامل دو توقيع منيع برای دون ارشد علمای کرمان حاجی آقا احمد مجتهد و حاجی محمد کریم خان شد اما حاجی آقا احمد پس از ملاحظه توقيع رفع اسلوب ادب و حسن اخلاق و نیز طریق حزم و احتیاط را پیش گرفته گفت علمائی برتر از من در عراق عرب موجودند و من از ایشان تبعیت دارم آنچه رأى و فتوی دهنداطعت می نمایم

ولی حاجی محمد کریم خان<sup>۱</sup> به غایت حسد و عدوان برخاست و به تعرض و مقاومت پرداخت و صدمات و اذیات بسیار بر اصحاب و احباب وارد ساخت از آن جمله واقعه آخوند ملا کاظم بن استاد یوسف بنا است که از طبقه علماء شیخیه و تبعه خان بود و به زیارت توقع حضرت ذکرالله الاعظم و نیز برای اموری چند که در عالم رؤیا مشاهده کرد ایمان به امر بدیع آورد و در مسجد علی المنبر با حضور خان زبان به مدح و شای این امر گشود و اقامه دلیل و برهان بر حقیقت نمود لذا در همان روز حاجی غلامعلی خان برادر حاجی محمد کریم خان وی را با چوب کثیر مورد ضرب و فیر ساخت و ایامی قلیل بیش نگذشت که ملا کاظم ازین جهان فنا رخت به عالم بقا کشید و حاجی محمد کریم خان به اذیت و تعذیب احباب اکتفا نکرد و در کتب مؤلفه خویش بنام فطرة السلیمة و ازهاق الباطل و تیر شهاب فی الرد علی الباب و غیرهما رد و ایراد و طعن و سخره نسبت به حضرت باب اعظم نوشته و در کتاب ارشاد العوام بد و طعن گفته و عده داد که توقع منیع سابق الذکر را در هامش کتاب برای اثبات اغلاط عربیه اش ثبت نماید لکن به وعده وفا نکرد گویند در دوازده کتاب رد نوشته مانع نشر امر بدیع در کرمان و توابع گشت و شاه در بدو امر از او تجلیل کرد و همین که پی به مقاصد مکنونه اش برده بنای تحریر گذاشت و او احتیاط نموده همه جا اظهار داشت که ادعائی ندارم

---

<sup>۱</sup> حاجی محمد کریم خان زیاده از چهل برادر و خواهر و دویست الى سیصد برادرزاده و خواهرزاده داشت و همه از ملاکین معظم و متولین مکرم بودند چندان که اهل کرمان در محضرشان بدون تحصیل اذن و اجازه نمی نشستند و هر یک در سالی از ده الى صد هزار تومان عائدات ملکی داشتند و همه در رکابش پیاده و در حضورش ایستاده بودند و در سال از دویست الى سیصد هزار تومان خمس و زکوه به او می دادند و پدرش نیز موقوفات بسیار برایش گذاشت و در مجلس روضه خوانی که سالی یک بار ایام محدود در خانه اش منعقد بود خودش در آخر مجلس بعد از همه روضه خوانان به میز ساده رو و کلا برادرزاده و خواهرزاده اش بودند و بیرون می آمد و پیشخدمت ها با قمه های مطلأ همگی ساده رو و خواهرزاده داشتند و آقا مهدی نام حاجی علی نام ارباب در کرمان صد هزار تومان مخارج کرد و مسجدی برای وی ساخت و آقا مهدی نام رفسنجانی سالی دو بار وی را با زیاده از صد نفر اخوان و اصحاب و خدامش به مشهد رضا دعوت و ضیافت می کرد و در هر بار تقریباً بیست هزار تومان مصاریف سفر می شد و سالی پنج شش هزار تومان خمس و زکوه به او می داد و خان در دو مسئله فقهی با مشهور فقها مخالفت کرد یکی آن که ماء قلیل به مجرد ملاقات نجس مادام که اوصاف ثلاثه اش تغییر نیابد متنجس نمی شود بلکه ظاهر و مظہر است دوام آن که شهر رمضان همه ساله سی روز می باشد و هر گز بی سلح نیست ولی بالآخره تاب مخالفت فقها نیاورده بطلان عقیدتش بر خودش معلوم گشت و تصریح به بطلان قول خود و لزوم متابعت عقیده مشهوره نمود.

خلاصه از کتاب بهجهة الصدور تأییف حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی

ولی نزد خواص و محارم خود را رکن رابع می خواند و بایه او را رجعت سفیانی گفتند و در صف اول از حروف نفی شمردند.

آورده اند که روزی خان در مسجد با جمعیت مأمورین نماز ظهر را به جماعت خواند و در محراب نشسته مشغول به اوراد و منتظر وقت اداء صلوة عصر بود در آن اثناء جوانی که در حوزه درسشن حاضر شده تلمذ می نمود به منبر بر آمده رویای عجیب و مکاشفه غریبی از خود بیان کرد و مفاد کلام این که خان محترم حاضر که مردم او را رکن رابع دانند همان سفیانی معهود مأثور در اخبار و آثار ائمه اطهار است. پس حاضرین بی درنگ جوان را از منبر پائین کشیدند و چندان زدند که مدتی در بستر رنجور و ناتوان افتاد و بالجمله حاجی محمد کریم خان تا به سال ۱۲۸۸ هـ ق در کرمان به حال مذکور باقی بود و در آن سال به عزم زیارت مشاهد متبیر که عراق رهسپار به سوی بندر عباس گشت و در منزل چهارم مسمی به تهرود در روز یست و دوم شعبان به مرض اسهال در گذشت و لاجرم جسد را عائله و همراهان به قریه لنگر باز گردانده به امانت گذارند و پس از تقریب دو سال به کربلا برده دفن نمودند و او کثیر التأليف بوده کتب و رسائل بسیار در انواع علوم رسوم متداوله و مباحث دینیه نوشته و پیروانش برای ضبط تاریخ وفاتش جمله «هو الحی الذي لا يموت» را برگزیدند و بایه جمله خسوف السفیانی باللیداء محققاً را انتخاب نمودند و تتمه ای از احوال او و خاندانش را در بخش ششم می نگاریم.

و از خاندان شهیر بایی که در آغاز ظهور این امر در کرمان تأسیس یافت خاندان **ملا محمد جعفر** می باشد که والدش محمد نام از اهل سوق بود و چون ذوق پسر را در تحصیل علوم دانست وی را به مدرسه سپرد تا در جوانی به سلک ملایان بلد در آمد و پس از آنکه حاجی محمد کریم خان از تحصیلات علمیه در عراق عرب فارغ شده با اجازه مخصوصه از حاجی سید کاظم رشتی به وطن ورود نمود در جمع تلامذه اش داخل شده متدرجاً مورد قبول و توجه خان واقع گشت و پسر و پدر هر دو شیخی شدند و چون خبر وفات سید به کرمان رسید بی قرار و آرام به صدد تجسس از رکن رابع عصر افتاد و از استاد شفاها و کتاب سؤالات متالیه نمود و خان به اشاره و تلویح خود را نشان داد و آخوند را صفاتی عقیدت و ایمان حاصل نشد و این موجب عداوت و نفرت فیماین شان گردید و **ملا محمد جعفر** را در خفا تهدید همی کردند و عاقبت بر این داشتند که در مجمع عموم به منبر برآمده از خان ستایش کرده

اظهار عقیدت به او نمود و از خطر قتل مصون ماند و والدش از جریان امور مذکوره آگاه شده روی دل از خان برگرداند تا آن که ندای حضرت باب از کرانه شیراز برآمد و ملا محمد جعفر برای رؤیاهایی که مشاهده کرد و قرائتی که داشت متمایل گردید و با ملا صادق مقدس خراسانی که برای تبلیغ وارد کرمان شد مصاحبه کرده داخل طائفه بایه گشت و همین که خان بر خیال و احوالش واقف شده بنای تعرّض گذاشت چندی به خانه خویش منزوی گردیده دست از مسجد و تدریس کشید و بالاخره به حاجی سید جواد امام جمعه و حاجی آقا احمد مجتهد متندّل بلد ملتجي شد و به حمایت ایشان از خانه بیرون آمده به امامت جماعت و تدریس مشغول گردید و ایامی محفوظ از تعرّضات بزیست. ولی پس از چندی هنگامی که خان بابا خان حکومت کرمان یافت خان بنام بایت شکایت و ساعیت نمود تا آخوند را تقریباً یک ماه به حبس انداخت و بالآخره حاجی سید جواد مذکور شفاقت کرده مستخلص ساخت و نوبتی دیگر نیز در ایام حکمرانی وکیل الملک ثانی وی را مجبور به مهاجرت از کرمان نمودند لاجرم به مشهد رفته چندی اقامت جست آنگاه مراجعت به وطن نمود و بالجمله ملا جعفر از علماء بیان و موجب نشر این امر در کرمان گردید ولی با اعظم اصحاب ملاقات و معاشرت نکرده در هیچ یک از مراحل قیام و اقدام های خطرناک بایه داخل نشد و در ظاهر مقام ملاّتی اسلامی را محفوظ داشته طریق احتیاط و تحفظ را فرو نگذاشت و شطري از توقعات علیا که در جواب عريضة وی از قلم اعلى نازل شده اين است:

### بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي استنطق حرف الكاف من نفسه بنفسه الى نفسه قبل ما اقضت بكتابه باذن الله ثم جعله في مقام الامر بما قبلت نفسه ليميز بها آيات الlahوت عن نعمات الناسوت و تعلن بها بالأيات قصبة الراجعة في اجمة الجبروت و الورقة الطيبة من الشجرة الثالثة في اجمة الملك و الملکوت فسبحانه ما اعظم قدرته و اكرم حجته (الى قوله) ... و انك لتعلم نزل الى كتاب من الذي انت اعلم به مني و ان هذه صورة كتابه الذي نزله بعلم و كتاب حفيظ بسم الله الرحمن الرحيم السلام عليك يا باب الله المبلى به الناس من اتاه فقد نجى و من تخلف عنه فقد هلك فيها انا قد اتيتك يا سيدی و مولای مقرأ بالتحقيق مقدماً بالقصیر لكن لا جياً لديك معتمداً عليك راجياً منك سائلًا من جنابك ان تشفع لى عند الله لان يجعلنى من العارفين بحقك ثم الفائزين بكراماتك و ان يجنبني من كل عمل او قول او فعل يباعدنی منك و ان يحيبني الى

كلّ عمل او قول او فعل يقربني منك و ان يمّعنى من كلّ عمل او قول او فعل يكون مني اخاف ضرر عاقبته و اخاف مقتلك ايّاى عليه حذار ان تصرف وجهك الكريم عنى فاستوجب به نقصاً من حظ لى عندك يا رؤوف يا رحيم يا سيدى يا مولاي استلوك ان لا تحرمنى من نظرة من نظاراتك و لا تردنى عن بابك فانى و ان لم استحق شيئاً من ذلك الا انك من اهل الجود و الكرم و العفو يا سيدى استلوك بحقك و قدسوك ان تجعل اوقاتى فى الليل و النهار بذكرك معمرة و بخدمتك موصولة و اعمالى عندك مقبولة حتى تكون اعمالى و اورادى كلّها ورداً واحداً و حالى فى خدمتك سرماً استلوك يا سيدى ان ترحمنى لثلا اكون نسيباً منسياً عندك معترضأ لسخطك ثمّ اتى ارجو كراماتك من ارسال الصحائف و غيره و لا تقطع بفضلك رجائى يا املى و منائى و افعلى بي ما انت اهله و لا تفعل بي ما انا اهله حرره العبد الآثم الجانى محمد جعفر بن محمد الكرماني و السلام على مواليك جميعاً و رحمة الله و بركاته فيما ايتها السائل الدقيق قد اشرق برق من شطر المشرق (الى قوله) .... و ان اردت مسلك الظاهر فى حامل ذلك الركن الالام قد ثبت بالاجماع المحقق عند هذه الفتنة الا يقدر ان يكون حامله الا ذرية رسول الله كما صرّح بذلك كاظم و احمد من قبله و شرط الا يكون فى ظاهر جسده عيب يتغير منه القلوب و له قوة و حياء و هيبة و وقار و اسماء حسنی و صفات عليا و آثار علم و تقوى و آيات عدل كبرى حيث يعلم كل ذلك رجال الاعراف بنور الفؤاد و لما علم الله ان الشيطان يosoس فى صدور اولياته بالقيام على مقام امنائه قد اعطانى الله مالم يؤت احداً من قبل منه كتاب العدل الذى فصلت فى آيات محكمات..... و منه صحف المناجات..... و منه شتون العلمية و آيات الخطبية التي لا يسبقها احمد و لا كاظم صلوات الله عليهمما انظر الى ما نزلنا فى شرح سورة الكوثر فانه لكتاب لم يعدل حرفأ منها كل كتب الاولين و الى ما انا نزلته فى شرح البقرة للضعفاء من المؤمنين و انه فيه قد اثبتت آيات القرآن و اخبار آل الله اهل العيان ذكر هذا الامر حيث قد ذكرت خطبة عن على عليه السلام فى حكم صاحب هذا الامر البديع الذى يفصل بين الكل بامرها و لا يعجزه بالحق شيء فى السموات و لا فى الارض و انه لعلى حكيم و ان سمعت انه كتب للجسد العجل الذى هو خوار بعض حرف فوربك اتى طلبته منه اتيان حديث وحده و انه لم يأت و بعد ذلك حمل سخط الله و باء بغضب من الله و له عذاب اليم انظر الى ابطال تلك الفتنة ثم ذويائهم الذين لم يلتفتوا باحد من الكملين فكيف آمنوا و صدقوا و بلغوا و قاموا على الصراط كمثل جبل المحيط لا يحرّكهم العواصف و لا يؤثر فيهم آيات القواصف و انهم حملة الدين و حفاظ العلم و لو لا هم لم ينزل الله آية من الكتاب و لا يجر من

قلمى حرف رزقى الله لقائهم فى مقعد صدق عند ملوك مقتدر و منه شئون النعمة و صفات القدسية التى لم تقدر ان تدرك شيئاً منها الا من بعد ان ترى كأنه هو نار فى حين عنصر الماء و هواء فى حين عنصر التراب فسبحان الله موجوده رب السموات والارض عما يصفون فيها ايتها البصير صف نظرك و الطف بصرك ان الله قد اظهر هذا الامر من مقام لم يخطر بقلب احد و كان ايماناً الى قوله فسبحان الله من علماء الاسلام لقد وقعوا انفسهم فى مبلغ من الجهل ما بلغ فرعون من قبل و لا اعراب الجاهلية لان فرعون لما اراد ان ينكر حجة الرب اتى بشيء من السحر و ان اعراب الجاهلية ينشئون قصائد و يظهرونها حول البيت و ان العلماء ترى شأنهم و مبلغ علمهم فلما عجزوا عن كل الجهات ليفترضون و يقولون ان تلك الآيات ما سطرت بقواعد القوم و لا يبنها ربط بمثل الرابط المعلوم قتلهم الله كانهم اضل من الانعام كل ذلك قالوا فى الفرقان من قبل و كلهم ماتوا و دخلوا نار جهنم و ليس اليوم لهم من شفيع ابداً قل ان ذلة الدنيا لأحسن من عذاب الآخرة لانه يبقى و ذلك يقى.... رب فاحكم بين الكل بالقسط و قرب ايام لقائك فان الناس عادونى بظنسوء و انا ذا عدو لاعدائك كلهم و بريء منهم كاني اردت مقامهم فوالذى نفسى يده كل ملك الدنيا لو سخر الله لي لم يعدل بحرف من تلك الآيات و لا كلمة تسيح فى تلقاء الجلال و ليس لدى اعلى مقامات الدنيا الا بمثل جناح بعوضة ميته و اعرفوا يا ايتها الناس حق تلك الایام فان الشمس ما طلعت عليها بمثيلها فانصرروا امر الله بانفسكم و اموالكم و فروعكم و لا تحزنوا نصيحكم فى الحياة الدنيا فانى اذا شاء الله لاصعد اليه هنالك انتم تقولون يا حسرة على ما فرطنا فى جنب الله و لا ينفعكم اليوم حكم و انتم اذا متم لالى الله تحشرون فيها ايتها السائل ان كنت من اصحاب العدل حق عليك ان يكون عندك كتاب العدل ثم شرح الكوثر ثم الالفين باحسن خط و صنع ولا آذن لاحد غير صنع الحسن فيه والله يعلم كل ما كان الناس يعلمون.

و پس از شهادت عظمى ساليانى به نوع مذكور در شهر کرمان زیست و تتمه احوالش در بخش ششم می آيد.

## [کرمانشاه]

و در کرمانشاه جمعی از بایان می زیستند و برخی از مؤمنین قزوین و غیره نیز برای فرار از خطر تدریجاً مهاجرت کردند و از معاريف آن جمع **میرزا عبدالله** شاعر غوغای تخلص بود که در زمرة عرفا و دراویش قرار گرفته اشعار نیک می سرود دیگر **کریم خان پهجم** مذکور و **آقا غلامحسین شوستری**

## مازندران ارض المیم

**حاجی محمد علی قدوس والدش محمد صالح نام مردی امی و زارع و ساکن در محله آق رود متهی الی شهر بارفروش مازندران بود و تولدش در خانه مذکوره طبق روایت نیل زرندی به سال ۱۲۳۸ ه. ق واقع شد و در صغر سنّش مادر وفات یافت و پدرش زنی دیگر گرفت و در همان سنین به شدت ذکاء و فرط عبادت و تقوی و توغل در افکار عالم بالا جلوه کرد و در بارفروش و ساری به تحصیل مقدماتی پرداخت و هنگامی که از وطن خارج شد دوازده سال داشت و در هیجده سالگی برای تکمیل تحصیل به کربلا بوده نزد حاجی سید کاظم رشتی چهار سال تلمذ نمود.**

آورده اند که در محضر درس سید همیشه از تمام اصحاب متأخر می نشست چه که دیگران اسن و اعلم از او بودند و پس از ختم درس مقدم از کل برخاسته خارج می شد و سید در وصف او مکرراً چنین گفت: در این مجلس نفوosi حاضرند که بعد از کل می نشینند و قبل از کل بر می خیزند و با هیچ یک نمی آمیزند و مقامشان عندالله بقدرتی عظیم است که من لایق خدمت کفش گذاردن بر ایشان نیستم و در آن سنین قلیل به پرتو علم و کمال حقیقی منور شده بر آثار و اسرار شیخ و سید احاطه یافته ایشان را مقدمه و مبشر طلوع فجر حقیقت شناخت و مهیای در ک ظهور موعود شده در مسجد کوفه بارها اعتکاف کرده عبادت و ریاضت ها به پایان برد آنگاه عودت به وطن نموده اقامت گزید و به قدس و تقوی و مقامات معنویه و معارف الهیه و سنوحات غییه شناخته شد و جمعی نسبت به او صفاء ارادت و حسن عقیدت یافتند و به قرب طلوع یوم موعود خبر می داد و حاجی ملا محمد شریعتمدار که عنقریب به بیان احوالش می پردازیم اظهار اعتماد و اعتقاد و تجلیل و تبجیل نسبت به او نموده در مجالس و محافل وی را مقدم می داشت و این موجب حسادت و عداوت علماء و مجتهدین خصوصاً ملا سعید معروف به سعید العلماء گردید.

آورده اند که در شهور اویله ورودش به وطن شخصی از مقدمین و متمولین مجلس ضیافیتی بیاراست و سعید را که مجتهد محلات حیدریه بلد و شریعتمدار را که مقتدای نعمتیان بود با آن حضرت به دعوت خواست و نخست ملا سعید وارد شده بر صدر قرار گرفت و میزان از اوی تفسیر آیه ای از قرآن پرسید و او بیانی کرد که مطبوع واقع نشد آنگاه شریعتمدار آمده بنشست و

میزبان همان پرسش ازو نمود و حاجی تفسیری بیان داشت که موجب سکون خاطر گشت و معدلک بدو گفت که چون ایشان ورود کنند از بیان آیه پرس تا ما همه از مطالبشان استفاده نمائیم و ملاسید از استماع این سخن برآشفته گفت چرا توهین می نماید؟ آیا با این همه طول مدت تحصیل جائز است از جوان قلی التحصیل طلب علم کیم و در همان اثناء حضرت رسیده حسب المعمول از میزبان اجازه خواسته تجدید وضو کرده به مجلس در آمدند و در جواب از سؤال مذکور بحر بیانشان چنان متوجه گشت که همه را مستغرق ساخت و ملاسید را آتش عناد به جوش آمد و چون موقع تناول غذا شد و مستخدم آفتابه و لگن به حضور آورد و ایشان به پاس احترام نزد شریعتمدار گذاشتند و او ادب کرده نزد ملاسید داد ملاسید به قصد توهین و تحقیر با بانگ بلند مستخدم خود را طلبید تا آفتابه لگن آورده دستش را بشست و پس از صرف غذا میزبان مبلغی مسکوک نفره حاضر ساخته عرض کرد که برای پدرم صوم و صلوة بجای آرید قبول نکرده فرمودند من چنین عملی نمی کنم و به شریعتمدار عرضه داشتند و او به ملاسید داد که در دستمال ریخته با خود برد و ملاسید بدان گونه مکرراً از آن حضرت نزد شریعتمدار سخن گفت و او که حکیم و علیم و عاری از اوهام قدیم بود به سخنانش التفات و اعتناء نمی کرد و صورت بعضی از مرقومات احتجاجیه که در چنین احوال به ملاسید نوشتند هی هذه:

### بسمه الذي لا اله الا هو العلي العظيم

الحمد لله الذي قد خلق لحفظ دينه في عوالم الغيب والشهاد محمداً و آله ثمرة جوهريات الانوجاد يجعلهم قائمين مقامه في الاداء اذ كان لا تدركه الابصار ولا يصعد الى فنائه ادنى جواهر الافكار ولا ينال الى قدس ساحته اعلى بواطن خفيات الاسرار والانوار اذ لا اله هو وهو العزيز القديم فهو الله سبحانه قد نزعهم عن ارجاس الاشارات وقدسهم عن القرب الى السكون في طمطم الحجبات والغفلات اذ هم عباد مكرمون لا يسبقونه بالقول وهم بامرها يعملون فسبحان جاعلهم عن وصف حقائق الالاهوت والاقتران بطلعات الهويات بما في سماء احداثيات الجبروت وما به القدس في ذروات قدسيات الملك والملكون فله الحمد اللامعة بسر الانقطاع وله الشكر الساطعة بما قد من علينا من سرائر الامتناع وله محظ الموهومات بما قد ترشح من رشحات سر الاختراع وهو الكاشف لكل ضر الواح الموجودة بالألام الظاهرة من طلعت الحجبات من الانقطاع فلا اله الا هو وهو العلي العظيم ثم المذكور في ساحة قدس الموجود مما به العروج الى

مقامات الصعود و تلاؤ لمعان الانوار على اغصان شجرة الكافور في الشهود و تششعش نور شمس الهدایة على اجمات الطلعة في الصعود اذ لا اله الا هو و هو العلي الحكيم و بعد الاشارات الى ساحة قدس انوار البدايات هو ان المقصود الى اطلاع الاخبار لدى جنابكم جناب العالم الرفيع ذي الحسب الشامخ المنيع و ذي الفضل الباذخ الجمیع و ذی الفطرة العالية و الرتبة السامية اتی و ان كنت من اهل ذلك البلد الا اتی قد ریت في الارض المقدسة و نشوّت في تلك التربة الزکیة و بلغت ما من علی ربی في تلك العتبة العلیة روحی و روح من في ملکوت الامر و الخلق فدا للجسد المدفون فيها و الجثة المحتجبة بحجابها و لما ان الله سبحانه قد اراد لى الرجوع الى بلدتی هذه قد اطعت امره حتی قد وردت عليها و الى الان من يوم الورود يقرب بثمانية اشهر قد جلست بيتي وحیداً وان كان يجب لمثلی ان اشرف الى ساحة قدسکم كثيراً و ازورکم في كل وجه و شأن جديداً الا ان الامر لما كان ازمه بيده الله العلي جمیعاً ما جرى القدر بذلك و ما جرت الاسباب لذلك مع اتی كثيراً شائق الى زيارتکم و مشتاق لرؤیتکم ولكن في ملأ من الناس لاختلال الحواس و كثرة المشاغل مع الناس لا يتحصل ذلك فان اراد جنابک السامي ذلك فای زمان اراد لشرف بزيارتکم و لستفيض بساحة قدسکم لعل الله يحدث امراً ما يريد للقلب السليم السيد فانه بكلشيء قدير و شهيد و لا يكون في ذلك رقياً و الحمد لله الذي لا اله الا هو رب العالمين.

ایضاً:

### هو الله الذي لا اله الا هو العلي العظيم.

حمد خداوندی را است که خلق کرد عجائب از مخلوقات را و برگزید در میان آنها نوع انسان را و گردانید قلب او را مکمن معارف و مخزن علوم خود تا آن که در میان آنها برگزید انبیاء را و فرار فرمود آنها را از صفوه آن و بعد از آن برگزید از انبیاء محمد و اهل بیت اطهارش را صلوات الله و سلامه علیهم پس ختم کرد به آن بزرگوار جوامع مراتب قدوسیه را و تمام مراتب انبیه را و گردانید ایشان را محل انوار طلعت حضرت خود و به ایشان مزین فرمود عوالم قدسیه و شهودیه را و در نزد ایشان مستقر گردانید آنچه در نزد هر کس از اهل عالم بود از کمالات و علوم و اسرار و معارف و حقائق بلکه آنچه در نزد اهل عالم است رشحه ای از طفح از اقل از سم الابره از فاضل نورشان است فصلی الله علیهم و علی من اتبعهم بما قد احاط علم الله انه بكلشيء محیط

و چون که خداوند عالم مقرر فرمود از برای ایشان سلام الله عليهم ارتحال و احتجاج از این دار  
فانی را لاجل عدم تحمل ناس به جهت کمی فهم و ادراک که هرگاه در این دار همیشه می بود  
گمان هائی که خداوند و اولیاء او از آن بیزار بودند می نمودند پس لاجرم حتم گردیده تشریف  
فرما شدن آن بزرگواران و غروب نمودن آن شموس قدسیه و غائب شدن آن انوار غییه ازین  
حضریض خسیس و چون که چنین لابد و حتم گردیده بوده است با آن که لابد بود است از  
خلیفه از جانب خداوند عالم جل ذکریه این که در میان خلق همیشه باشد ظاهر و الا عبث می بود  
بعث آنها و ازال کتب و این بر خداوند لازم بوده است نه بر خلق لهذا خداوند عالم در وقت  
انتقال فرمودن خاتم انبیاء سلام الله عليه و علی اهل بیته بر لسان مبارکش حاری فرموده و امر  
فرمود او را به این که به جمیع امت بشنواند به این که آنی تارک فیکم النقلین کتاب الله و عترتی  
آن تمسکتم بهمای لن تضلوا لن یفترقا حتی یردا علی الحوض پس آن بزرگوار اکمال و اتمام دین  
نمود و اعلاء این امر عظیم فرمود تا آن که جمیع امت این را شنیدند و یقین بر مراد نمودند و  
خداوند عالم هم تصدیقاً لنیبه صلی الله علیه و آله در کتاب نازل فرمود الیوم اکملت لكم دینکم  
و اتمتت عليکم نعمتی و رضیت لكم الاسلام دیناً.

پس بعد از این حجّت واضحه و برهان ساطع و دلیل قاطع امر فساد و رخنه کردن در دین بر هر  
طاغی و مفسدی مسدود و راه گریز بر او تنگ و کسی نتواند که بقدر ذره بل اقل من ذر القطمیر  
من النقیر در آن رخنه کند و این امر همین طور بود تا آن که زمان مقتضی آن شد که ثقل اصغر  
که همان ثقل اکبر است که آن امام زمان عجل الله فرجه باشد غیبت فرمایند به جهت مصالح و  
اموری که مذکور است در کتب اخبار بعضی از آنها پس آن بزرگوار به سنت جد بزرگوار خود  
در زمان غیبت قرار فرمودند مرجع شیعیان خود را کتاب الله و احادیشان و کسانی که این دو را  
فهمند متصفًا بقوله عليه السلام من روی حدیثنا آنها را حجّت از جانب خود قرار فرمود هم چنان  
که فرمود هم حجّتی عليکم و انا حجه الله و حکم ایشان را حکم خود و رد ایشان را رد بر او و  
رد بر او را رد بر خدا و آن به منزله شرک به خداوند و آن در جهنم است و خداوند عالم جل  
ذکریه تصدیقاً لنیله فرموده و جعلنا بینهم و بین القری التی بارکنا فیها قری ظاهرا و قدرنا فیها السیر  
سیر و فیها لیالی و ایاماً آمنین پس حمد مر خداوندی را که دین را محکم و متفق کرده به نحوی  
که نتوانند آنها نعوذ بالله در خاطرشان خیال فساد باشد بقدر ذره رخنه کند فله الحمد اکمل  
الحمد و احسنه فله الحمد اجمل الحمد و افضله فله الحمد از کی الحمد و احبه فله الحمد اشرف  
الحمد و اشعشعه فله الحمد حمدًاً يتتصاعد الى مقاعد قدسه صعوداًً و يتنزل الى ساحة قدوسیته

نرولاً و يملأ كل السموات والارض شهوداً بما قد فضلنا و كرمنا على اكثرب عباده و اتقن لنا ديناً مبيناً و شرع لنا شريعة لائحة و اسس لنا سيلًا واضحًا و منهجاً واسعاً فلا اله الا هو و هو العزيز الحكيم.

پس بعد از ذکر آنچه خداوند خواسته ذکر آن را مذکور می شود نزد مطاع معظم و جناب مستطاب مفخم سلمه الله و ابقاءه و جعل آخر امره خیراً من دنیاه و بلغه الى ما يحبه من مراتب رضاه و احده باسباب عنایته الى ما هو هواه و احفظه عن الاشارات والمیل الى ما هو خلاف رضاه این که معلوم است که مردم جمیعاً تابع هوای نفس نیستند و هم چنین همه شان خداوند را طالب نه لاجل آن که لو خلص الحق عن الباطل لم يخف على ذی حجی ولو خلص الباطل عن الحق لم يتبعه احد ولكن نعوذ بالله يؤخذ من هذا ضفت و من هذا ضفت فيمزجان فهناک استولی الشیطان على اولیائه و نجی الذین سبقت لهم من الله الحسنى.

هم چنان که امیر المؤمنین روحی له الفداء فرموده است پس برهر کسی لازم است که میان خود و خداوند خود با تمام انصاف و ممتاز عقل و فکر نظر کند در امری که او را مرتكب می شود اقلا در امورات دین تا آن که نعوذ بالله و استجير من سخطه نه این که مرتكب شود امری را که آخر آن به خسran و ندامت و حسرت باشد از براى وي در آخرت پس لابد است تا یقین نکرده شخص آنچه را که می خواهد بلکه مثل آفتاب در وسط زوال نگشته اقدام نکند تا آن که سبب هلاک نفس خود نگردد در آخرت و سائر مردم را من تبعه پس هر کسی که امری ادعای کند و بر طبق آن یینه از کتاب الله از آیات محکم آن داشته باشد و از اخبار هم چنین پس حق خواهد بود و این قوی خواهد بود در نزد عقلاه و اهل دیانت و هر که نعوذ بالله چیزی ادعای کند که دلیل فاطعی از کتاب الله و از احادیث محکمه نداشته باشد باطل و ضعیف خواهد بود در نزد این گروه و آنچه مذکور گشته نزد جناب مستطاب مخفی نیست لکن ذکر کردن منقطع الى آل الله آنها را به جهت تذکار است و از وقتی که این منقطع بسوی آل الله سلام الله عليهم وارد این ارض شد تا حال را به هیچ نحو تصرف در امورات احدی نکرده ام نه از امورات دنیا و نه از امورات آخرت بلکه در خانه خود نشسته و مشغول به قرائت کتاب الله و تمسک به حبل آل الله می باشم ولكن بعضی از اشخاصی که جناب سامی آنها را بهتر می شناسند لاجل این که مدتی است که در اینجا تشریف دارند ولكن این منقطع الى آل الله تازه وارد بر اهل این بلد شدم بعضی از حرکات ناشایسته می کنند هم چنان که مراراً به سمع شریف البه رسیده است و با وجود تشریف داشتن مثل جناب سامی بعد است که توانند بعضی از ازادل ناس بعضی حرکات خلاف

کنند و جناب مستطاب البتّه به ایشان شنوانیده که امر خالی از این دو قسم نیست یا این حرکات به جهت امر دنیا است ترسیدن از دنیایشان پس جناب سامی خود ضمانت فرموده که بقدر سمّ ابره در دنیایشان دخل و تصرّف احده نکرده تا خوفشان تبدل به اطمینان گردید و اگر چنانچه به جهت امری از امورات دین است پس آن هم محکم و متفق است و مکرر در مجالس عدیده اتفاق افتاده که صحبت نمودند و جواب های شافی از برکت تأیید امام زمان عجل الله فرجه شنیدند و حرفی از برایشان باقی نمانده هم چنان که به سمع شریف البتّه رسیده است و شکی نیست که اگر چنانچه نعوذ بالله حرفی در او باشد جناب مستطاب اهل آن هستند و با وجود بودن سرکار کسی که او را حظی نباشد از میزان شریعت که کتاب الله و احادیث عربی است حرکات خلاف کردن جسارت عظیمی است از ایشان و نتواند کسی به قدر سمّ ابره خلاف کرد مرآنچه را حدیث و کتاب ناطق است با آن که خداوند شاهد بر سرائر همه و مطلع است که این منقطع بسوی آل الله سلام الله علیهم نیامد در این بلد الا به جهت چند نفر از اقربائی که فقرا و بی بضاعت اند و مکرر نوشته بودند التماس بسیار با جزع و تصرّع کردنده به جهت آمدن و خود نمی توانستند آمد ل لهذا این منقطع الى آل الله سلام الله علیهم عزم مراجعت کرده وارد این بلد شدم و الا از وقتی که به سنّ دوازده سالگی بودم که اراده مشرف شدن به آن ارض اقدس روحی و روح کل من فی ملکوت الامر و الخلق فدا للجسد المدفون فيها کردم تا حال را که سیزده سال است هر گز اراده مراجعت نداشتم و در مراجعت به مجرد ورود در این ارض یوم ثانی آن بود که شنیدم از آنها آن چه شنیدم تا حال را با آن که در کمال ذلت و کوچکی به ایشان رفتار می نمودم من دون طمع آنچه در نزد ایشان است از دنیا مزخرفه یا آخرت ایشان بلکه خودشان حاضرند و خواهش های بسیاری کردنده و این منقطع الى آل الله قبول نکردم و بعضی افتراهها و نسبت ها می دهنند نمی دانم که مقصودشان چیست آیا مردن از برای ایشان نیست آیا چه داعی شده است ایشان را بر این امورات یا آن که این بلد را بلد اسلام نمی دانند یا آن که گمان دارند که امام زمان عجل الله فرجه دین را معطل و اگذاشته و آن را محکم و متفق فرموده و گمان ندارم که اگر چنانچه جناب مستطاب از ایشان سؤال کرده در آنچه می گویند توانند دروغ گفت و قسم به ایشان داده که چه چیز باعث این نحو از افتراهها گردیده و چرا باعث فساد می شوید و چرا به جهت بعضی از امورات دنیا این متمسک به جبل آل الله را اذیت می کنید اگر چه مرا مقامی نیست لکن کمتر از حیتان بنی اسرائیل نیست در نزد اجداد خودم سلام الله علیهم مرا مثل خودشان حساب کرده اند و در صدد اذیتش برآمده اند والله من هر گز مثل ایشان نبوده و نیست

بلکه جوانی هستم منقطع بسوی آل الله سلام الله عليهم و نمی دام کسی را ملجاً و پناه الا صاحب الزمان عجل الله فرجه را و معتقدم به آنچه را قرآن و احادیث بر آن دال است از ظواهر در مقام ظاهر و از بواطن در مقام باطن و از تأویل و محکم و متشابه و عام و خاص و مطلق و مقتد و به جمیع آنچه حضرت رسول صلی الله آورده است و ائمه سلام الله عليهم بیان فرموده اند و نه ادعای امری کردم و نه فتوی به مسئله دادم و نه دخل و تصریف در امری از امورات کرده ام بلکه پیش گرفتم مسلک سید سجاد سلام الله عليه را و به همین طور خواهم بود تا خداوند آنچه خواهد حکم کند ذلک سنة الله قد خلت من قبل و لن تجد لسنة الله في بعض من الحرف تبدیلاً و لن تجد لسنة الله في بعض من القول تحویلاً و اگر چنانچه حرکت های ایشان سبیش این دو امر نیست بلکه من دون سبب است پس دست از من برداشته گوشة خانه خود نشسته و مشغول به سنت اجداد خود گشته و غرض از ارسال این نوشته و نوشته سابق آن بود که جناب سامی سلمه الله و ابقاء مطلع باشند و الصلة و السلام على ائمتنا و ساداتنا و من اتبعهم بالانقطاع اليهم و الحمد لله رب العالمين.

و ايضاً:

### بسمه الذي لا اله الا هو

الحمد لله الذي قد شرقنا بمتابعة اولیائه و اختصنا من دون العالمين بالتمسک بحول اصفیائه و نور قلوبنا باشرافات الانوار من القائمین فی مقامه و المع فی كلّ وجه علی صدورنا بتلاؤ انوار ضیائیه فعرفنا موقع امره و اوضح لنا سبل شرایع دینه و کشف عن اعیتنا غطاء الجهالة و الضلاله بشتعش نور بقیته صلوات الله و سلامه عليه و عجل الله فرجه ثمّ فرجنا به انه علی کلشیء قدیر و الحمد لله الذي قد جعل قلوب الاعداء فی الاکنه لثلا يعلمون شيئاً من الامر و كانوا فی قعر الجحیم مسکوناً و قد ضرب على آذانهم وقرا من العصبية و الجهالة ليكونوا فی نار الطغیان و الضلاله محروقاً ثمّ الصلة من طلعة حضرت الذات علی سیدنا و نبینا رسول الله صلی الله علیه و آله ثمّ الصلة المباركة الطیة الزکیة علی سیدی و امامی و جدی امیرالمؤمنین روحی و روح العالمین فداء ثمّ الصلة الوصلیة و النور الصمدیة علی الصدیقة الطاهرة و علی ابیائها مدام الملک لله والله يورثها من يشاء من عباده و العاقبة للمتقین.

پس از حمد و صلوٰت بر سادات کرام سلام اللّه علیٰہم مذکور می شود نزد سرور مکرم و جناب مستطاب مفخم سلمه اللّه و ابقاءه این که نوشتہ سرکار که در جواب عرضیه نوشته بودید ملاحظه نمودم و در بعضی از کلمات و خطابات بسیار تعجب نمودم لاجل آنکه از مثل جناب سامی بعید می دانستم والاً اگر غیر شما می بود نقلی نبود زیرا که همیشه دلیلش به این نحوها بوده است و خواهد بود ولکن بر مثل جناب سامی که معروف به دقت و فطانت عقل و وقار بودند چگونه توانستند که امر را مشتبه کنند با آنکه آنها را خود بهتر می شناسی و این که خطاب فرمودند و نسبت بعضی از قول ها به این منقطع‌الی آل اللّه دادند با این که از من چیزی خود سرکار نشینیده اید و از نوشتہ های من ندیده اید و آنچه که دیده اید آن نوشتہ سابق است و آن مطابق است با ضرورت جمیع مذاهیب فضلاً از مذهب اسلام و اماً نسبت‌ها مثل عدم حججت عقل و بطلان عمل به ظن و امثالش او لاً که از این منقطع‌الی آل اللّه سلم اللّه علیٰہم نشینیده است این را احدی و ثانیاً آن که از ایشان جناب سامی استفسار باید فرمایند که آیا عقل را در کجا حججت نمی دانند زیرا که عقل حججت است در بعضی از مواقع به ضرورت کل مذاهیب و حججت نیست در بعضی از مواضع به اتفاق جمیع اهل کتاب والاً که بعث رسول و انتزال کتب عبث بودی همچنین عمل به ظن در بعضی از مواضع که نص رسیده است احدی را نمی رسد که رد کند آنها را لاجل آن که رد بر خداوند است و اماً جاهائی که نهی از کتاب و سنت به ضرورت اسلام ثابت شده است در آنها باطل است به اتفاق کل اهل اسلام پس معلوم جناب سامی باشد آن که این منقطع‌الی آل اللّه نمی گوید الاً آنچه را که ائمه ما سلام اللّه علیٰہم بیان فرموده اند در نفی و اثبات چه در مقام ظاهر و چه در مقام باطن و چه در مقام تأویل و جناب شما گوش به بعضی از حرف‌های مردمی که خود می دانید آنها به واسطه اغراض فاسد که خودشان در نظر گرفتند جناب شما را در مهلکه می اندازند ندهید و این از مثل جناب شما بعید است که عاقبت امر را ملاحظه نکرده مرتکب امری شوید که نعوذ بالله عاقبت آن خسaran در آخرت و دنیا هر دو باشد و خود را در نزد امام زمان عجل الله فرجه به مقام عتاب بر آورید زیرا که هر امری خالی از دو قسم نیست یا باطل است و یا حق اماً اول پس خداوند خود او را باطل می کند و اگر حق است پس احدی نمی تواند که او را ضایع کند بلکه هر قدر در صدد تضییعش برآیند او بلندتر خواهد شد و امرش محکم تر و نورش بیشتر و ظهورش عالی تر، همچنان که در امر سادات ما سلام اللّه علیٰہم دانستید پس این منقطع‌الی آل اللّه سلام اللّه علیٰہم در مقام نصح ذکر می کنم که جناب شما خود را داخل نکنید در امری که عاقبت آن بر شما مکشوف و عیان نیست تا آن که در روز جزا در نزد

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و قمی که خداوند بگوید الله اذن لکم ام علی الله نفترون آنجا جواب فلان و فلان چین گفتند به کار نمی آید لاجل آنکه اگر این به کار می آمد هر آینه قول آنها که مذکور است حکم‌شان در قرآن مقبول بود و قسم به پروردگاری که جانم به ید قدرت اوست چنین که گمان کرد اند بعضی از ارادل نیست که این حکم مثل حکم خودشان است نه والله بترسند از انتقام امام زمان عجل الله فرجه از آنکه بگیرد آنها را در دنیا به بدترین گرفتن ها در آخرت مستقر باشند در عذاب جهنم ابدالدهر و خلاصی از آنها نداشته باشند و شفیع آنها را شفاعت نکند و اما این منقطع الى آل الله را سلام الله علیهم اگرچه مقامی نیست لکن مولا بش که امام زمان عجل الله فرجه باشد قوی است و صاحب قدرت کبری است و در ید قدرت او است به اذن خداوند اختیار تمام ملک و محجوب نیست از او اخبار هیچ کس. هم چنان که در توقع شیخ مفید قدس الله تربیته و اعلی الله مقامه می فرماید و بترسند مفترین از افراها و بپرهیزند مکذبین از تکذیب و نکنند اذیت بعضی از اشخاصی را که آنها را به صورت ظاهره مثل خودشان می بینند و نمی دانند که آنها کیستند قسم به پروردگار یگانه که اگر چنانچه برنگردند از کارهایی که می کنند و از افراهایی که می زنند و اذیت ها که می رسانند خواهند یافت مثل آنچه که ام سابقه یافتد بل اشد آنها و بر من نیست الا گفتن فمن شاء فليقبل و من شاء فليعرض تالله الحق ما انا بکذاب اشر و سيعلمون ذلك اذ الرزية من آل محمد سلم الله علیهم قد انتشر و الصیحة بالحق باذن الورقاء قد استمر الا یا ایها الملائک ارجعوا الى امرالله و انبیوا الى ذکرالله و قولوا ربنا لا تزع قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب فسبحانک یا الہی تعلم مقامي و تشهد ضمیری و کفى بنفسک على شهیداً فاحکم اللہم بالحق لمن اراد جحدک و جحد اولیائک و الرذ لکتابک و الاستهزاء لاصفیائک و الاذیة لاهل محبتک فانک قادر حکیم و علیم حلیم فسبحانک سبحانک لا الله الا انت و انت ربی و رب العالمین و سلام منک على المرسلین فاشکر الله ربک بالخصوص لما کتبت اليک و قل ان الحمد لله رب العالمین. ای عالم علیم پس بدان که من گمان نداشتمن در حق مثل جناب شما این گونه حرکات را لاجل آن که شما را متین و معقول می دانست و از شخص عاقل بعید است بعضی از حرکات و بعضی از اطوار آیا مخبر نیستی که الى الان در پیش جمیع مردم چگونه کسانی که باعث بعضی از این امورات شده اند مذموم اند لاجل آن که مثل این حرکات از هیچ نبی و وصی صادر نشده بلکه طریق حق لاحقاق حق و ابطال باطل به میزان مقرره در نزد اهل اسلام است و هر قدر به این نحوها حرکت بیشتر نمایند نیست جز این که ظاهر گنند بر جمیع مردم در حق خود آنچه را که گمان

نداشتند در حق ایشان و از این طرف محمود و نیکو خواهند بود و از دیاد حبّشان در قلوب مردم خواهد شد اذ ذلک سنته اللہ قد خلت من قبل ولن تجد سنته اللہ تبدیلاً پس نکند مثل جناب شما بعضی از حرکات را به واسطه خواهش بعضی اراذل ناس الذینهم لدی سیدی و حبیبی سلم اللہ علیه اخبت من الذی یوسوس فی صدور النّاس و اگر چنانچه بقدر مدت قلیلی به این منقطع الی آل اللہ سلم اللہ علیهم می نشستی و گوش می دادی هر آینه بعضی از چیزها می یافته که هر کلمه از آن بهتر بود از برای تو از آنچه آفتاب بر آن می تابد فاویصیک یا ایها الانسان ان لاتغیر بالدنيا و زخرفها و باهلها و زیر جها فانک تائی یوم القيمة کیوم ولادتك فلن تستطيع بشیء من الامر و انک فی ذلک اليوم علی ما عملت یداک قد کنت لدی اللہ مأخوذاً الخ.

و بالجمله کمتر از سالی به این منوال گذشت و خبر وفات سید رشتی رسید و ندای مدعیان منتشر گردید و به عزم حج رهسپار طریق فارس گشته موقعی به شیراز رسید که جناب ملاحسین بشرویه و ملا علی بسطامی و دیگر اصحاب اویله مجتمع بودند و روزی به اثناء عبور بازار تصادف ملاقات یافته از حال یکدیگر واقع شدند و تنی از آنان شکایت از باب الباب نموده گفت ایشان به شرف لقاء و عرفان صاحب امر رسیدند و از ذکر نام مضایقه دارند و ملاحسین دستور کتمان نام و احتیاط از رؤسae و جهآل انام را بیان نمود و در آن حال حضرت باب اعظم گذشتند و او نگریسته گفت من این امر را از این سید جوان برکنار نمی بینم و ملاحسین را بی اختیار این بیت از زیان گذشت:

دیده می خواهم که باشد شه شناس      تا شناسد شاه را در هر لباس

و همه را شوق زیارت عنان اختیار از کفر بود و بدان قانع شدند که ملاحسین تحصیل اجازه نماید و همین که مأوقع را معروض داشت اظهار اشتیاق به ملاقات ایشان فرمودند و حین حضور و مکالمه به صرف بصیرت باطنی و نورانیت ضمیر حقیقت آن بزرگوار را مشاهده و اعتراف نمود و آخر حروف حی و واحد اویل مقرر شد و به اتفاق سفر حج نموده در نشر انوار و آثار کمک کرد و مدت نه ماه حضراً و سفرآباهم بودند و ما تفصیل عودت و رسالت از بوشهر به شیراز و وقوع بلیات و سفر از شیراز به یزد و کرمان و نائین و اردستان و اصفهان و کاشان و قم و طهران را در بخش سابق آوردیم و ایام اقامت طهران مهمان جمال ایهی شد آنگاه به وطن برگشته با مراعات احتیاط به ترویج امر بدیع پرداخت و در بلاد مذکوره خصوصاً در مازندران جمعی به او هدایت یافته از بروزات الهامیه اش مستفیض گشتد و صیت عرفان و یانش مشهور گردید و

ضدیت ملایان به شدّت رسید و مردم بلد به توهین برخاستند و قریب دو سال خانه نشین شد و اصحاب و احباب محزون و متغیر بوده گاهی برخی پی حمایتش از بلاد دیگر رفتند و خواهر و زن پدر به خدمت پرداخته آرزو و اصرار داشتند که زن اختیار نماید و به ایشان و هم به اصحاب رموز و اشاراتی همی فرمود که دلیل بر قرب طلوع آثار و قیام و شهادتش در سیل امر پرورد گار بود تا آن هنگام که ملا حسین باب الباب بعد از زیارت حضرت نقطه اولی در سجن ماکو به بارفروش آمده ملاقات نموده به آثار و انوارش منجذب گشته کمر به حمایت و نصرت بست و به هیجان ملاها خصوصاً سعیدالعلماء نیران فنته مشتعل گردید و لاجرم با تنی چند از اصحاب مازندرانی به مشهد خراسان رفته برای اعلان امر بدیع اجتماع نمودند و تفصیل قیام و سطوع انوار و شهرتش به نام قدوس در اجتماع بدشت و شدّت بلایاش در نیالا نیز در بخش سابق گذشت و قبل از ورود به بارفروش توقيع معروف به شهادت الازلیه را نگاشته با نامه ای چند برای جناب باب الباب فرستاده خبر از قرب وقوع شهادت خود با جمعی از اصحاب داده امر به اجتماع و نصرت فرمود و چون به وطن در آمد تعرّض و تجاوز فقهاء و اهالی رعد و برق و ولوله و زلزله برانگیخت و به امر حکومت مازندران وی را به ساری برده در خانه حاجی میرزا محمد تقی مجتهد که نسبت قربات داشت توقيف نمودند و ملاها محاچه و مناظره ها کردند و مجتهد مذکور بینه و برهان خواست لذا به موجب خواهش وی تفسیر بر سوره اخلاص و شرح الله الصمد را که بس مفصل و معظم است با سرعت قلم شروع فرمود و چون جواب به نوع مزاح می دادند مجتهد پاس رضاء خاطرش را ملحوظ داشته زائرینش را منع ننمود و مدت توقيف به سه ماه و پنج روز رسید و کیفیت استخلاص و تمامت واقعات قلعه طبرسی و شهادت آن مظلوم را به بارفروش نیز در بخش سابق آوردیم.

و آغاز طلوع رایت قدوسی به شعبان ۱۲۶۴ در بدشت شد و به وقوع شهادت در بیست و سوّم جمادی الثانیه ۱۲۶۵ اختتام پذیرفت و نیل زرندي چنین نوشت که: «ایشان در سن هیجده از بارفروش حرکت فرمودند و قریب چهار سال با حضرت سید کاظم مرفوع در کربلا همراه بودند و در سن ۲۲ به ساحت حضرت اعلی وارد شدند و قبل از است امرشان را بلى گفتند و حضرت اعلی آن تیر اکبر را اسم الله الآخر نامیدند چه آخر حروف حی و مکمل آن عددند و با طلعت اعلی به سفر حجاز تشریف بردن و بعد از رجوع از حجاز در شیراز با جناب اسم الله الاصدق و ملا على اکبر اردستانی گرفتار ظلم اعداء شدند و با مهار در بازارشان گردانند و آن اول ظلمی بود که در امر بدیع از ظالمان صدور یافت و آن هیکل مقدس به کمال روحانیت آن بلا را

متحمل شدند و از شیراز اخراج بلد گردیدند و بعداً بین الاصحاب شهرت یافت که روح مسیحیائی در جزیره الخضراء برای قلع و قمع دجالیان نزول اجلال می فرماید و مأمورند وی را در قتال با دجال و اتباعش نصرت نمایند و چون در بدشت نزد آن حضرت رسیدند سر این سخن را دانستند تا آن که آن حضرت رسیدند بدانچه رسیدند و در سن ۲۷ ۲۳ جمادی الثانیه ۱۲۶۵ در سبزه میدان بارفروش بعد از انتهای ظلم اشرار و احراق نار بقیه آن هیکل نور را یکی از ابرار در نیمه شب از میان ربود و در همان نزدیکی مخزون نمود طلعت اعلی بقدر یک مجلد بیانات در زیارتستان نازل نمودند و شش ماه تمام در عزای آن روح قدسی متالم بودند و از قلم اعلی من ملیک الابهی نیز در حاشیه بیانات لا تحصی نازل گردیده همین کافی است که در تفسیر آیه مبارکه کل الطعام آن سید امام را نقطه اخیر نامیدند و تمام اوصاف در ظل این وصف اعظم مضمحل است» انتهی.

و هیکل قدوسی را از ابتداء نمو و شباب روحی آزاد و منقطع بوده پیوسته آهنگ آشیان ملاً اعلی داشت و ازدواج نکرده نسلی بر جای نگذاشت و از اقرباء و منتسبیش نخست پدر و زن پدرش بودند که فائز به ایمان نگشته و سالیانی بعد از شهادت آن حضرت از این جهان در گذشتند. و دیگر خواهر ابوینیش که در غایت تعلق به او بود و آن حضرت نامش را تغیر داده مریم خواند و موقعی که به قلعه رفت وی را به خانه حاجی ملاً محمد شریعتمدار فرستاده تمامت کتب و آثار خود را به ودیعت سپرد و حاجی حمایت و حفاظت کرد ولی مریم پس از شهادت برادر چون شمع همی گداخت و حاجی پس از چندی وی را به زنی بگرفت ولی او سکون و قرار نیافه به جهان دیگر انتقال نمود. و دیگر حیدر پسر زن پدر آن حضرت از شوهر نخستین بود و حسن عقیدت و تعلق شدید به او داشته خدمت می نمود و آن حضرت وی را برادر خطاب می کرد و چون به قلعه رفت وی را نیز محض حفظ و صیانت به خانه حاجی شریعتمدار فرستاد و او بی تابی و اصرار کرد تا اجازه گرفته در خانه مسکونه آن حضرت بماند و همی به یاد برادر و مولای خویش گریه و زاری و ناله و بی قراری نمود تا خبر به سمع مهدی قلی میرزا حاکم مازندران و رئیس اردوی قلعه رسیده جمعی بفرستاد وی را به معسکر کشیدند و در حالی که سوار بر اسب سواری برادر بود به محضر شاهزاده وارد کردند و آن ظالم حکم به قتل داد و حیدر چون خواست از اسب پیاده شود هنوز یک پای در رکاب داشت که فراشان و میرغضبان وی را قطعه کردند و مادر با قلب پراخگر در پی فرزند از بارفروش به معسکر شتافت و جسد پاره پاره اش را بر همان اسب نهاده شبانه به شهر عودت داد و اهالی از دفن جسد مظلوم ممانعت کردند

ناچار به خارج بلد در محل موسوم به آزادین که به مسافت نیم فرسنگ از بلد دور است دفن شد. و دیگر برادر ابی آن حضرت آقا محمد صادق مشهور به دائی محمد صادق دوبار برای اقامت نزد برادر و نصرت اصحاب وارد قلعه شد و حسب الامر برگشته در خانه بماند و با قلبی صافی و ایمانی کافی و وافی سالها بعد از واقعه شهادت زیست. و واقعات قلعه و احوال آن حضرت و اصحاب را برای احباب حکایت همی نمود. و از جمله احوال و اقوال عظیمه قدوسیه که اصحاب قلعه طبرسی و متقدمین مؤمنین حکایت نمودند چنین نوشتند که چون زن پدر و خواهر اصرار داشتند که در آغاز جوانی برای وی عروسی نمایند و او امتناع می ورزید برای افوع و ارضائشان چنین گفت جشن شادمانی و کامرانیم به این اختصار نشاید بلکه به نوعی بسیار عظیم وقوع یابد و در سبزه میدان با دف و کرنا و شور و غوغاء عمومی بر پا گردد و نیز روزی پس از استحمام در گرمابه با بعضی از اصحاب درخانه صحبت می داشت و قلم تراش به دست گرفته اصلاح ناخن می کرد در آن حال انگشتیش برید و قطره خون چکید و آقا رسول بهنمیری و ملا رضای شاه ابراز تأثیر نمودند و او به ایشان نگاه و تبسم کرده گفت شما که به مشاهده این جرح قلیل چنین دچار حزن و تأثر شدید شدید چگونه بدنم را شرحه شرحه و آغشه به خون توانید دید و نیز نوبتی با جمعی از اصحاب در سبزه میدان بارفروش به تفرق بودند ناگهان به ایشان روی نموده گفت جسد شخصی بزرگ را که الحال مردم نمی شناسند درین محل با کاه برج آتش زند و آتش حیا نموده نسوزاند ولی مردم بی آزم دست از اعمال سوء نکشند و نیز باری دیگر در حالی که با معدودی از جوار مدرسه میرزا ذکر می گذشت به همراهان خود فرمود این مدرسه که حال مخرب و مطمئن است دیر زمانی نخواهد گذشت که مدفن شخصی عظیم شده چنان معمور و مشهور گردد که مردم از جهات بعیده به زیارت آیند.

و حاجی میرزا جانی به این مضمون نوشت که چون مهدی قلی میرزا از پیکار با اصحاب قلعه باز ماند امر نمود تا پدر و زن پدر و خواهر آن حضرت را از بارفروش به اردو آوردند و والد را به معرض بازخواست قرار داده گفت آیا پسرت ازین هنگامه عظیمه که بر پا داشته چه مقصد و مقصود و اذعا دارد. مرد زارع ساده دل جواب داد که من اصلاً به حال و خیال پسرم بی نبرده در اعمال او متھیر و سرگردانم پس شاهزاده وی را به قلعه فرستاد تا از آن حضرت احمد نائزه را بطلبید و او چون به قلعه در آمد و نزد پسر بزرگوار رسید قدرت تکلم نیافت و قدوس تلطیف نموده دلداری داد تا مقداری از کیفیت حال و عیال خود و اقوال و اعمال شاهزاده باز گفت و سخنی چند در نصیحت و خواهش ادا نمود و آن حضرت به او چنین فرمود که اما مظلومیت و

اسارت ما سبب اجری جزيل و منبع و منصب و مقامى بسيار رفيع است که انباء و اولياء بدان افتخار مى نمودند و اما نصيحت و سخنانى که پدرانه گفتی اين نكته را بدان و آگاه باش که پسرت متغير و متبدل شد و آن که اکتون با تو خطاب و تکلم مى نماید روح و حقیقت مسیحائی است اينک برگرد و شاهزاده را نیک مطلع و واقف ساز لاجرم آن مرد ساده به اردو برگشت و بيانات آن حضرت را باز گفت و چند روزی در اردو بوده مستخلص گشته به شهر رفتند.

و نيز به اين مضمون آورد که در ايام توفيق در خانه ميرزا محمد تقى مجتهد ساروي سرتيب عباسقلی خان لاريجانی را که به ملاقات رفت به اين خطابات عظيمه مخاطب فرمودند که مائيم سلطان به حق و عالم ملك زير نگين ما است و ملوک ارض برای ما خاشع خواهند شد و به مصدق كلام خداوندي ان اكر مكم عند الله اتقىكم تقربي نزد ما جز از جهت تقوی نیست و به

احدى نظر به ثروت و شئون دنيويه احترام ننمائيم و از جهت فقر و مسكنت خوار نشماريم.

و در بخش سابق که قسمتی عظيم از بيان حال و مقال قدوسی را آورديم نگاشتيم که مادرش سیده حسيبه بود و آن حضرت در قلعه مازندران دستار اخضر بر سر داشت و كثيري از باليه وی را سيد حسني و نفس زكيه و قائم جيلاني مؤثر در اخبار مى دانستند و آثار بارزه داله بر مقام عظمت نفس و قوت اعتماد و توجهات الهيه اش فوق ادراك و تحمل عقول قاصره بود و نيز آن حضرت در جميع شئون به لطافت عظمي و ظهور نعم و آلاء تجلی و تحلى داشت.

و در كتاب روضة الصفا در خصوص احوال اصحابش که پس از اختتام امر قلعة طبرسي اسير سپاهيان شدند چنين مسطور است: «غالب آنان زرد و ضعيف و لاغر و يمار گونه بودند زيرا که چون در ايام محاصره آذوقه آنان اتمام يافته مدتی به خائين چرم و جلود ذواب معيشت داشتند و به حكم نواب والا چهارصد کس از معاريف آن فرقه به ضرب تفنگ و شمشير و نيزه سپاهيان مازندران بر هلاک رسيدند و چندان که بدان گروه نصيحت به باز گشت از آن طريقه کردنده سمع قبول اصغا نمودند».

و نيل زرندي دربيان احوال حضرت نقطه اولي پس از استماع خبر شهادت قدوسی چنين نوشت که: «طلعت اعلى شش ماه در عزای آن روح قدسي متالم بود و در زيارت ش به قدر يك مجلد بيانات نازل فرمود و هشت روز در اوصاف و محامد وي مى نگاشت». و صورت يكى از آن زيارات اين است:

زيارة الشهداء عليهم السلام الذين قد فدوا انفسهم لاسم الله الآخر قدوس قدوس بسم الله الامن القدس قدوس قدوس ائمـا البهاء من الله الذي لا اله الا هو على فوادك وفداد من في فوادك و على روحك و روح من في روحك و على نفسك و من في نفسك و على جسدك و من في جسدك ثم العلاء من الله على فوادك و فواد من خلق من نور تسيحـك و على روحـك و من خلق من روح تـحـمـيدـك و على نفسـك و من خلق من نفس تـوـحـيـدـك و على جسدـك و من خلق من نور تـكـيـرـك قد ارتفـعـت و ليس فوقـك ذـو ارتفـاعـ مـثـلـك و دـنـوـت و ليس دونـك ذـو دـنـوـ مـثـلـك سـبـحـ الكـيـنـوـنـاتـ كـلـهـنـ من سـاذـجـ تـسـيـحـكـ و حـمـدـ الذـائـيـاتـ كـلـهـنـ من كـافـورـ تـحـمـيدـكـ و وـحدـتـ النـفـسـيـاتـ كـلـهـنـ من جـوـهـرـ تـوـحـيـدـكـ و كـبـرـ الـأـيـاتـ كـلـهـنـ من مجردـ تـكـيـرـكـ كـلـ يـسـبـحـونـ اللهـ بـكـ و كـلـ يـقـدـسـونـ اللهـ بـكـ و كـلـ يـوـحدـونـ اللهـ بـكـ و كـلـ يـكـبـرـونـ اللهـ بـكـ فقدـ عـظـمـتـ مـصـيـبـكـ حـيـثـ فـقـدـ اـنـقـطـعـتـ عنـ الـاقـرـانـ بـهـاـ كـلـ المـصـائبـ منـ كـلـ المـمـكـنـاتـ و تـرـفـعـتـ رـزـيـتـكـ عـلـىـ مقـامـ فـرـقـ الزـرـايـاـ عنـ الذـكـرـ معـهـاـ منـ كـلـ المـمـكـنـاتـ فـوـعـزـتـكـ ماـ منـ شـيـءـ منـ دـوـنـ اللهـ الاـ وـ آـنـهـ هـوـ باـكـ لـكـ وـ مـسـتـقـرـ فـيـ ظـلـكـ وـ مـسـبـحـ لـهـ بـمـاـ قـدـ سـبـحـ وـ مـقـدـسـ لـهـ بـمـاـ قـدـ قـدـسـتـ وـ مـوـحـدـ لـهـ بـمـاـ قـدـ وـحدـتـ وـ مـكـبـرـ لـهـ بـمـاـ قـدـ كـبـرـتـ لـمـ تـزـلـ وـ لـاـ تـرـالـ كـتـتـ فـيـ عـلـوـ الـقـدـسـ وـ الـجـلـالـ وـ لـاـ تـرـالـ آـنـكـ لـتـكـونـ فـيـ سـمـوـ الـقـدـسـ وـ الـجـمـالـ اـنـ الـظـاهـرـ بـظـهـورـ رـبـكـ وـ الـبـاطـنـ يـطـوـنـ رـبـكـ وـ الـأـوـلـ حـيـنـ لـاـ اوـلـ غـيرـكـ وـ الـآـخـرـ حـيـثـ لـاـ آـخـرـ دـوـنـكـ قدـ تـعـرـجـتـ فـيـ الـابـدـاعـ اـلـىـ اـفـقـ مـاسـبـكـ منـ اـحـدـ وـ اـسـتـقـلـلـتـ فـوـقـ كـرـسـيـ عـزـتـكـ فـيـ اـعـلـىـ اـفـقـ الرـضـوـانـ حـيـثـ لـمـ يـكـنـ فـيـ عـلـمـ اللهـ اـعـلـىـ مـنـهـ فـلـاـشـهـدـنـكـ وـ كـلـ شـيـءـ بـاـنـ دـمـكـ طـهـرـ طـاهـرـ مـطـهـرـ وـ اـنـ بـفـاضـلـ ذـكـرـهـ قـدـ ظـهـرـتـ كـيـنـوـنـاتـ المـمـكـنـاتـ (ـاـلـىـ قـوـلـهـ).... فـلـاـشـهـدـنـ اللهـ وـ كـلـشـيـءـ بـاـنـ اللهـ قـدـ طـهـرـكـ عـنـ المـمـلـ وـ آـنـاـكـ مـالـمـ يـؤـتـ اـحـدـاـ مـنـ خـلـقـهـ لـاـ مـلـكـ الـارـضـ وـ مـاـ عـلـيـهاـ بـلـ مـلـكـ الرـضـوـانـ وـ مـنـ فـيـهاـ حـيـثـ لـاـ يـخـطـرـ عـلـىـ فـوـادـ ذـكـرـ عـظـمـةـ اوـ كـبـرـاءـ الاـ وـ آـنـهـ وـافـدـ عـلـيـكـ بـذـكـرـ الـخـصـوـعـ وـ تـاـزـلـ بـرـحـلـ فـائـكـ بـمـنـتـهـيـ ماـ يـمـكـنـ فـيـ الـخـشـوـعـ (ـاـلـىـ قـوـلـهـ).... كـانـىـ لـاـشـهـدـنـ مـلـاـتـكـ الـعـرـشـ وـ الـكـرـسـيـ وـ السـمـوـاتـ وـ الـفـرـدـوـسـ الـاـعـلـىـ الرـضـوـانـ الـاـبـهـيـ طـوـافـونـ حـوـلـ تـرـيـتـكـ وـ لـيـأـخـذـنـ مـاءـ عـيـنـ مـنـ يـظـهـرـ فـيـ حـبـكـ وـ لـيـحـضـرـنـ بـيـنـ يـدـيـ اللهـ رـبـكـ وـ لـيـنـظـرـنـ اللهـ اـلـىـ مـنـ اـكـتـسـبـ ذـلـكـ الـفـضـلـ وـ لـيـكـيـنـ عـلـيـهـ رـضـوـانـهـ وـ لـيـخـصـهـ بـكـلـ فـضـلـهـ وـ مـاـ يـمـكـنـ عـنـدـ اـبـدـاعـهـ اـذـ لـمـ يـكـنـ قـطـرـةـ مـاءـ عـنـدـ اللهـ اـحـبـ عـمـاـ يـجـرـىـ فـيـ مـصـيـبـكـ وـ يـظـهـرـ عـلـىـ خـدـاـ فـيـ رـزـيـتـكـ الخـ.

و در الواح صادره از قلم اقدس ایهی اذکار رفیعه و مقامات منیعه در حق آن حضرت مسطور است و به عنوان طلعت اخیر و نقطه اخیر ستدند و در لوحی چنین فرمودند:

فاعلم بان اول ما بعثناه بالحق فهو على قد اشرقناه عن افق الفارس و انزلناه على ظلل الروح من سماء عزّ علياً و آخر ما بعثناه فهو ايضاً على سميّاه في الملاّ الاعلى باسمنا القدوس ان انت بذلك علیماً و عزّناهما بهذا الجمال الذي ظهر بالحق و اشرف عن افق الامر بسلطان منیعـالـخـ.

و اما آثار قدوسیه از خطب و دعوات و شئون تفسیریه بسیار بود که بیشتر را با خواهرش مریم به خانه حاجی ملاً محمد شریعتمدار فرستادند و غالباً در دست نیست و در آن میان خاتمی دیده شد که بر نگینش این آیه از قرآن «ان ترن انا اقل منک ملاً و ولداً» نقش یافت و ما در این مقام محض مراعات اختصار به ثبت نبذه ای از آنها اکتفا می کنیم. منها صورت دعائی است که آن حضرت به اصحاب جهت حرز دادند:

### بسم الله الحميد

اـنـهـ هـوـ الـحـيـبـ لـدـيـنـاـ عـلـىـ حـكـيـمـ سـبـحـانـ الـذـيـ قـدـ تـزـلـ الـآـيـاتـ بـدـعـاـ مـنـ شـائـهـ لـيـشـهـدـ الـكـلـ اـنـهـ لاـ الـهـ الاـ هـوـ قـدـ كـانـ لـمـ يـشـاءـ قـدـيرـاـ وـ هـوـ الـلـهـ رـبـيـ وـ رـبـ الـعـالـمـينـ حـمـيدـاـ وـ هـوـ الـلـهـ رـبـيـ قـدـ كـانـ قـبـلـ ذـلـكـ فـيـ اـمـ الـكـتـابـ حـكـيـمـاـ اللـهـمـ اـنـكـ لـتـعـلـمـ اـنـ الـاحـبـاءـ يـسـتـدـعـونـ مـنـكـ مـاـ تـعـلـمـ حـكـمـهـ وـ تـشـهـدـ سـرـهـ وـ ضـمـيرـهـ وـ اـنـتـ الـعـلـيمـ الـحـكـيـمـ فـاـنـ اـجـبـتـهـمـ بـمـاـ سـئـلـوـاـ فـاـنـمـاـ هـوـ مـنـ فـضـلـكـ قـدـ مـنـتـتـ عـلـيـهـمـ وـ اـنـ مـنـعـتـهـمـ عـنـ ذـلـكـ فـاـنـمـاـ هـوـ مـنـ عـدـلـكـ وـ اـنـ عـدـلـ لـاـيـتـحـمـلـ الـمـلـكـ لـظـهـورـهـ وـ لـاـ يـمـكـنـ الـاخـرـاعـ لـشـهـودـهـ وـ لـاـ يـتـحـصـلـ فـيـ ذـرـوـةـ نـقـطـةـ الـابـدـاعـ بـرـوزـهـ اـذـ عـدـلـ لـمـ كـانـ لـهـ وـجـودـ مـنـ دـوـنـ الـفـقـدانـ بـالـسـرـ الـمـوـجـودـ وـ بـعـدـ مـاـ قـدـ كـانـ الـكـلـ اـنـمـاـ هـوـ بـقـولـكـ كـنـ لـاـ مـنـ شـيـءـ فـيـ شـائـهـ يـوـجـدونـ فـكـيـفـ يـقـالـ فـيـ حـقـهـ ذـلـكـ بـلـ كـلـ مـاـ تـفـعـلـ بـكـلـشـيءـ مـنـ تـلـلـوـاتـ الـجـمـالـ اوـ مـنـ ظـهـورـ الـجـلـالـ فـيـ مـيـادـيـنـ الـابـتـجـالـ كـلـ ذـلـكـ مـنـ فـضـلـكـ فـاـنـ فـضـلـكـ هـوـ الـعـلـةـ لـلـوـجـودـ وـ هـوـ الـلـهـ لـمـ يـزـلـ عـنـدـ اـهـلـ الـفـضـلـ لـمـشـهـودـ فـصـلـ يـاـ رـبـ عـلـىـ طـلـعـتـكـ الـمـتـشـعـشـ بـالـهـوـيـةـ فـيـ شـجـرـةـ الـمـعـبـودـ وـ سـرـكـ الـمـتـلـامـعـ فـيـ الـجـزـئـاتـ الـمـنـضـوـدـ وـ هـوـيـتـكـ الـظـاهـرـةـ فـيـ نـقـطـةـ الـبـاءـ اـذـ لـمـ يـقـرـنـ بـالـحـدـودـ وـ اـتـیـ اـشـهـدـ لـهـ اـنـ الـقـدـوـسـ فـيـ خـتـمـ الـاـكـوـارـ لـدـیـ الصـعـودـ وـ اـنـهـ هـوـ الـفـاطـحـ الـقـيـوـمـ فـيـ تـنـزـلـ الـاـنـوـارـ عـنـدـ الـقـيـوـدـ وـ اـشـهـدـ اـنـ السـرـ سـرـكـ الـحـقـ فـيـ قـصـبـاتـ الـوـجـودـ فـصـلـ عـلـيـهـ وـ عـلـىـ بـابـ مـدـيـنـتـهـ وـ ذـكـرـ آـيـاتـ لـاـهـوـيـتـهـ وـ تـغـنـیـ وـ رـفـقـاءـ هـائـيـتـهـ فـصـلـ عـلـيـهـ

و على البقرة الاصلف الجامع للتحف الازلية في كل السر من رشح ثم على من انت تحب كما تحب كيف تحب ثم انى استنك ببركة ذلك الصورة الاتزاعية في تقديم الظهور و ذلك المدينة البائنة و ان عنافات سرهما في الظهور ان تتفضلي على جمع احبتك ما به تسر قلوبهم و تور صدورهم و تكشف غمومهم و تذهب هموهم و تنصرهم و تحفظهم عما يكره رضاه و تدفع عنهم كل الbillيات بما في الارض والسموات وفي البر والبحر والجبال والأودية وما في الاشجار ظهوره وفي الحيوان ستوره وما في الجن بروزه وما في شياطين الانسان ركوده وما في الهواء او في الماء او في النار او في التراب سطوعه و انى اعيذ نفسي و كل من اتعنى بالحق باسمك القاهر المقتدر الجبار عن كل الافتات والbillيات والحركات والسكنات والهوا و الطيور والسباع وكل ما في الملك مما هو ضار سبحانك لا الله انت انت الحفيظ و انت الكفيل و انت ذو الفضل العظيم و انت الرحمن الرحيم و انت العليم القديم و الحمد لك ان الحمد لله رب العالمين.

وايضاً صورت دعاء ديگر است که به آنها جهت حرز دادند:

### بسم الرب القهار

سبحان الذي نزل الشفاء بمحة حجته اذ هو الذي لا الله الا هو و هو الغفور الرحيم فيا الهى قد وعدت ان تستجيب الدعاء لمن اتاک بالرجاء فانتزل اللهم شفاء و رد عنك ما قد احزنه بما يشاء بحق سرك الظاهر في هوية الهاء فانك اهل الكبرياء و لاتخيب احدا اذا اتاک للقاء سبحانك سر آيتک ذاتک اذ لا الله الا هو و انت رب العالمين.

وايضاً من دعائه للاحباء على الاعداء:

### بسم الله الذي لا الله الا هو العلي العظيم

الحمد لله الذي قد خلق الحمد بحمده و قد جعله بجوده مظهر طلعته بأنه لا الله الا هو و هو العلي القديم الحمد لله الذي قد جعل الحمد حمدا لما ابرز بسره و اركز الحمد في سرائر سطره و انطق الحمد بآيات ذكره لثلا يخفى عن العالمين جذبات جماله و لثلا يقول احد في طلة حمده بعضاً من القول و كان الكل لديه من المنصعين. الحمد لله الذي قد خلق الحمد حمدا لنفسه

بآيات هويته وقد ترشح من لجة جوامع حكمته وقد علم بجذبة ورقائه كل الآيات الجلاليات بصحويات الهويات إلى غاية مراده بأنه لا الله إلا هو وهو لا الله إلا هو وهو السر المستسر بالورقة الهوية قديم اللهم يا مالك الهوية يا صاحب الطلعة النقطية يا منجذب الكل بالآيات الصمدية يا مغنى الأوراق الكافورية بالورقاء العمانية يا مجمع البهائيات بترشح جواهر السرية انزل علينا الآية التي قد وعدتنا من قبل واظهر الامر الذي قد اردتها من بعد و انزل النصر من عندك و افتح الابواب من فضلك و ابشر اولائك بالنظر الى طلعتك و اجمع شملهم بازوال السكينة على قلوبهم من رحمتك و فرق الاسباب التي قد منعهم عن الاجتماع لدلي ذكرك و سبب يا الهي بجودك سيلأ لاظهار امرك و اعلاء حكمك و انقان صنفك و اطفاء نار الشرك في عبادك اللهم آني استلوك بالاسم الهاء في الهوية وبالباء في الاسمية وبالطاء في السرية وبالالف الغيبة وبالحرف العمانية وبالرقوم الكلمات الجامعة وبالفتى الجالس على عرش العزة لديك و باهل البهاء في لجة الثناء و بمن نادى في الطور بلسانك آني انا الله و بمن قد نزل الرحمة على ايوب اذ نادى و بمن انجى يوسف من الجب واليه ابويه آوى و بمن خلص عيسى من ايدي اليهود و ارفعه الى السماء و هو هوى و بمن اغرق فرعون و فرج عن موسى و أخيه و قومه ما مسهم من اليساء و الضراء و بحق الذي هو على العباد رؤوف رحيم و على اهل الدعوة مجتب قديم و على المضطرين كاشف بأسائهم و هو عظيم عظيم فيا الهي و سيدى و محبوبي و منائي و رجائى فو عزتك ليس لي رجاء الا نت و لا مقام الا لديك و لا انيس الا نت و لا من اسكن اليه لا انت فبحق اسمك العظيم و بحق سرك القديم و بحق اسمائك الحسنى و صفاتك العليا و طلعتك جذابتك في العماء و تغنى و رقائقك في طلعة شمس الثناء الا ان تفرج الكربة الذي قد انزلتها على عبادك المخلصين و اهل محبتك المصطفين و امنائك الراjin و الذي ليس لك في الارض الا هم يا رحمن يا رحيم فان القلوب يا سيدى قد ضاقت لما رأى من الاذى و انت الصدور قد تصدعت مما سمعت من الشكوى و انت الافتدة قد حرقـت من خفاء طلعتك عن الورقاء و ان الكبد قد خمدـت لما نزلت عليه من اليساء و الضراء و انت الابدان قد تبللت بالفناء و انت المشاعر قد ضاعت بالشماتة النازلة من السحب المكفهرة السوى اللهم عنهم بكل لعن نزلتها على ابو الشور و بكل لعن قد لعنتها الفرعون و حزبه و انزل عليهم بكل نعمة قد انزلـتـها على احد من عبادك الذين قد خرجوا من طاعة اولائك و بعوا على اصحابك و طردوا اهل كرامتك (الى قوله).... اللهم آني ادعوك بما دعاك حاجتك على بن الحسين عليه السلام من قبل ان تسلط عليهم من لا يرحمهم و لا يضع في شأن قراراً و لا يمكن لهم منه فراراً اللهم اخذ عزيز مقتدر اللهم سلط عليهم عبدك الذي قد اخزنته لستقم

بے عنهم. اللہم انزل علی قلبہ حتی لا یرحمہم و حتی لا یوفر کیرہم و لا یايرحم صغیرہم و لا یکون لهم الا کما قد وعدت فی قولک و من اعرض عن ذکری فان لهم معيشة ضنکاً اللہم افضحہم بفضح لايمکن مثله (الی قوله).... اللہم اللہم کل مؤمن لعنہم و کل عبد التبری منهم اللہم اجعلہم فی الارض بحیث لا یستطيعون بشیء من الامر و هم فی کل شأن خائفون و عنہم متقدموں لأنہم قد آذوا نفسک و والوا عدوک و افتروا علیک و أنسسو اساس الظلم بك وقطعوا رحmk و ظهر الشیطان بینہم ولم یتبراءوا منه اللہم آنی اختم الكلام بالبراءة عنہم والتمسک بحل ذکرک و اتباعه فاقول من حکمک. اللہم صلّ علی ذکرک و آل ذکرک انک حمید علیہم و احسرنی برحمتك فی کل شأن معہم انک انت ارحم الراحمین.

و اما **ملا سعید<sup>۱</sup>** معروف به سعید العلماء اهل قریۃ دیوکلا از توابع بارفروش که موقد نیران فتنه مازندران و سبب قتل حضرت قدوس و باب الباب و اصحاب گشت تحصیلات مقدمات علوم در بارفروش و ساری نمود آنگاه در عراق عرب نزد ملا شریف ملقب به شریف العلماء آملی تکمیل اصول و فقه کرده اجازه اجتہاد گرفته به بارفروش برگشت و مسند فقاهت و ریاست بگسترد و از معاریف مجتهدین محسوب گردید و دختر رئیس اصطبل محمدشاه را به حالة نکاح گرفته بستگی به سلطنت یافت و لاجرم جاه و جلال و ثروت و مال اندوخته معجب و مغور گشت و ملائتی متعصب و لجوچ و پرخاشگر و تندخو و متکبر و ستمگر شد و از جهت جمودت عقیدت ظاهریہ فرعیه و غلظت فقاهتی با ارباب علوم و معارف عقلیه و ذوقیه خصومت شدیده یافت لاسیما به تأسی از بعضی از اساتید خود در عراق نسبت به عقیدت شیخیه نفرت عنیف اظهار نمود و با حضرت قدوس مضادات و مخاصمت همی کرد تا هنگامه مذکوره را برا پا داشت و سد هائل پیشرفت مقاصد اصحاب گشت چنان که در بخش سابق نگاشتیم و هنگامی که باب الباب و اصحاب در طبرسی نزول کردند و کرسی خطابه و دعوت برقرار نمودند و مبلغین بهر سو فرستادند و کثیری از مردم مازندران برای تحقیق احوال بدان جا شافته به استماع بیان و علم و تیان آن جناب متبه و مستفیض شدند نهی شدید کرد و اصرار و ابرام نمود که کسی بدان جانرود و از فروش برنج و نان و دیگر مایحتاج به اصحاب ممانعت اکیده بجائی آورد

---

<sup>۱</sup> ملا سعید اصلاً یهودی و جدید الاسلام بود و سعیده نام زن ریش دار که در اخبار مأثوره است که حضرت قائم را با دسته آهین مقتول می سازد مراد او است و دسته آهین تبرزینی بود که به دست خود برس آن حضرت فرود آورد.

و مکاتیب بی در پی به ناصرالدین شاه نگاشت و ملاحسین و اصحاب را طاغی و سرکش و مدعاً سلطنت خواند و موجب گردید که حکم شاهی به مدافعت آنان صادر گشت و عبدالله خان سورتی با چند هزار مردم مسلح از اطراف مازندران بی مدافعت اصحاب بیامندند و حین ورود به بارفروش نزد وی رفت و حسب تحریکات و تشویقاتش مصمم هدم و ردم قلعه و اصحاب شد و تفصیل بی رحمی و قساوت ملا سعید را نسبت به حضرت قدوس در بخش گذشته آوردیم و او پس از واقعات مذکوره به رعشه اعضاء به مرض صعب العلاج نادر الوجودی مبتلا گشت و برد شدیدی بر مزاجش استیلا یافت و در تمام فصول سال حتی در هوای حار و راکد تابستان لباس بسیار از پشم و پوست جانوران در بر کرده تجاویف عمامه کبیره اش از پشم انباشت و ابواب حجره آرامگاه و خوابگاهش را به استحکام بسته پرده های ضخیم بر ابوب بیاویخته منفذ را سد محکم کرده در کرسی گرم زیر لحاف های پشمین سنگین جای گزید معدلک کله از سورت برودت ناله و فریاد کردی و از سختی سرما سوتی و عاقبت با چنان حال خسaran مآل که از تمتعات اکل و شرب و غیره نیز محروم بود به بالای ویا دچار شده زندگانی را بدرود گفت ۱۲۷۰ ه. ق و او را اولاد متعدد بود همگی در ایام جوانی ناکام مردند و نشانی جز برخی اقربا و خویشان بر جای نماند.<sup>۱</sup>

ملا قاسم از ائمه جماعت بارفروش ساکن محله آق رود قریب به خانه حضرت قدوس مردی شرور و متعرّض به احباب و مزاحم آن جناب بود و سعیدالعلماء را بر مقاومت و مدافعت همی تحریک کرد و او را مشتعل از نار عناد و فساد نموده دروغ های بسیار گفت که از حد خارج بود و دوستان به آن حضرت عرض کردند که شقاوت و شرارت و کفر بی حسابش را همه مردم دیدند از شما می خواهیم عذابی بر او ظاهر شود که همه مشاهده کنند در جواب فرمودند آیا می خواهید به چه صورتی منقلب گردد عرض کردند خدا او را به صورت خوک ظاهر فرماید فرمودند منتظر باشید خواهد شد. بعد از زمانی ملا قاسم مریض شد و حالتش به سختی رسید اطباء هر قدر به معالجه کوشیدند سودی نداد و چهره و صورتش دیگر گون شد و در شهر شهرت یافت که صورت ملا قاسم مانند خوک شد پرستاران پرده کشیدند و مردمی که به عیادت می رفتند سبب می پرسیدند و به اصرار پرده را بالا می زدند و شکل خوک می دیدند و فرار می نمودند تا به مقام اصلی خود رفته به رفقا و هم صورتان خود پیوست و میان مردم شهرت یافت که چون جسدش را در آق رود غسل می دادند صورتش مانند خوکی کی دیده می شد و لذا ملاها حکم دادند که او را فوراً دفن کردن. و اما حکایت عذاب سعیدالعلماء چنین بود که ناخوشی سرما گرفت و در تابستان و شدت گرمای هوای مازندران زیر کرسی رخت های متعدد پوشیده با کلیجه های ماهوت پوستین بر دوش و چهار منقل پراز آتش باز هم مانند کسی که تب لرز دارد گرم نمی شد و غذای او را از انواع لطیف ذاته پذیر حاضر می کردند و آرزوی آنها داشت ولی یک لقمه به حلقوش ممکن نبود فرو رود و به این عذاب به مقر خود رفت.

آفاسید محمد رضا شهمیرزادی

دیگر از ملایان مخالف ملا فضل الله بود که به روش وی رفته با معروفین از مؤمنین معاندت و تعرض همی نمود و اعقابش نیز چنین کردند. دیگر سید ریبع نام گویند در هنگامه ورود جناب باب و اصحاب کفن به گردن افکنده به چهار سوق بازار شتافته فریاد برکشید ایها المسلمين العجل العجل بکوشید بجوشید بایان بی دین را از این خاک برانید.

و دیگر از ملاهای مازندران که به مدافعت این امر و مقاومت با اصحاب قیام کردند حاجی میرزا محمد تقی<sup>۱</sup> مجتهد ساروی ستون کفر بود که کیفیت رفتار سوء اش با حضرت قدوس و به شهادت رساندنش آقا سید احمد شهمیرزادی را در بخش سابق و حاضر نگاشتیم.

---

و نیز در آن ایام (ایام حبس برادران و غیره‌ما در ابیار طهران در سال ۱۲۷۷) مجتهد مازندرانی از اهل ساری میرزا تقی مشهور به ستون کفر (حضرت قدوس او را بدین لقب خواندند) قاتل فرزند رسول یعنی برادر شهیدم که مقرب نزد سلطان بود به طهران آمد و چند نفر از اهل ولایت ما بدون اذن ما نزد آن ملعون خونخوار شرار رفتند و به این نوع تظلم نمودند که ای آقا عرض ما را برس اوّل قسم می‌دهیم شما را به خدا و پیغمبران و امامان علیهم السلام و در ثانی متضعریم به پادشاه عرض نمائید که دو برادر از سادات و اولاد رسول در ابیار مبارکه هستند ایشان را مرخص فرمایند پرسید به چه تقصیر و گناه و از کجا آورده‌اند گفتند از مازندران و به اسم بایی و بهتان زندن آن شریر گفت به شما چه نسبت دارند گفتند هم ولایتی ما و شهمیرزادی هستند گفت خوب می‌شناسیم یک برادر ایشان را در مازندران به دست خود کشتم و ثوابی عظیم بردم و باید این دوراهم کشت چون خدمت شاه رسم باید کاری کنم که این نام ها از روی زمین تمام گردد لاجرم آن بیچاره ها را خوف غالب شد معجلًا به ابیار آمدند به این عبارت خبر دادند که شمر را بیدار کردیم و ما باعث حرکت آن عدار شدیم اینک تدبیری نمائید که آرام و قرار در ما نماند گفتم امر در دست خالق و رازق و محیی و ممیت می‌باشد و تقدیر الهی مقدم بر تدبیر خلق است اگر ان شاء الله شهادت نصیب شود پس خوش با حال ما.

رشته‌ای بر گردن افکنده دوست می‌کشد هر جا که خاطر خواه او است

ولی تخت عزت این بدیخت بزودی واژگون می‌گردد فوّاره چون بلند شود سرنگون شود و اعتنایی به این اعمال و اقوال نکنید باری آن ملعون به مازندران رفت و ایامی چند گذشت روزی زندانیان آمد به ما گفت مژده دهم شما را مجتهد مازندرانی که چنان خیالات سوء در حق شما داشت مرده اینک خبر رسید و شهرت یافت که چون نعش او را به طهران می‌آوردند و به کربلا می‌بردند همین که به فیروز کوه رسیدند قاری‌های قرآن که با نعش بودند دیدند از درون تابوت خوکی بیرون آمدند به صحراء فرار کرد و درون تابوت را تجسس کردند جسد آخوند نبود و بسیار وحشت و دهشت کردند و ناچار در آن منزل توقف کرده یک تن از قاری‌ها را به ساری فرستادند و به وراث میت خبر دادند. آنان گفتند این قضیه موجب افتضاح ما است فوراً به منزلگاه بروید و جسد میت تازه را در تابوت بجای جسدش گذارد و کربلا ببرید و مبادا مبادا احدی از ماقع بالخبر گردد و چنین نمودند ولی بسیاری از مردم شنیدند و هر که می‌دانست او قاتل فرزند رسول بود لعن نمود و

و اما حاجی ملا محمد حمزه شریعتمدار بزرگ بن حاجی ملا مقیم بن حاجی شریف اهل قریه حمزه کلا از توابع بارفروش که از این رو بنام حمزه مشهور گشت و او از اکابر علماء راشدین کاملین محسوب است مجتهد متبع در فقه و اصول و دیگر علوم نقلیه دینیه و حکیم متعق در حکمت و کلام و دیگر علوم عقلیه و سالک و اصل به مقامات باطنیه عرفانیه و جامع علوم و رسوم قریبیه و مقتدر در اسرار و فنون غریبیه و دارای کرامات و مقامات معنویه بود و مدت تحصیلات علمیه و ریاضات نفسانیه را در سی و اند سال در مازندران و اصفهان و عراق عرب به پایان برده در علم و عمل و قدرت روحیه به مقامی رفیع رسید و قسمتی از تحصیلاتش نزد شیخ احسائی شد و در بارفروش افضل علماء در محضرش تلمذ و استفاضه علوم عقلیه و نقلیه نمودند و بسیاری از تلامذه اش مانند شیخ عبدالله مازندرانی که بعداً از ارکان اجتهاد و ریاست دینیه گردید و شیخ محمد حسن معروف به شیخ کبیر که شیخ المجتهدین در بارفروش شد و از مؤمنین امر بدیع حمایت کرد و شیخ اسماعیل بن حداد که عالمی ذو فنون و مدرس علوم ادیبه عربیه و فقه و اصول و کلام و حکمت و هیئت فلکیه و نجوم و غیرها در مدرس مدرسه حاجی کاظم ییک و معروف به وفتر علم و تقوی و انقطاع از جاه و ریاست ملائی گشته دم از روش استاد بزرگوار خود همی زد و غیرهم شهرت بلیغه یافتند و مردم مازندران خصوصاً بارفروش و قرای تابعه غالباً عقیدت و ارادت کامله به وی داشته او را صاحب کرامات و مقامات و تأثیرات نفسیه دانستند و در آن بلد چون ستاره عظیمی درخشید و در درس و وعظ حتی در دعا و راز و نیاز با خدا به زیان مازندرانی تکلم می کرد و عباراتش بدان لغت در دعای استسقا در آن حدود بدین مضمون مشهور است که بار خدایا من این خلق را آزمودم به نفرستادن باران و مجازات های دیگر مانند آن تنبه نیابند و بشری نو که بعد از اهلاکشان آفریده شوند نیز به همین نهج خواهند بود لذا بر جهل و گناهشان بیخشا و حکایاتی در باب استجابت دعای استسقا و هم نفرینش در حق بسیاری از اعداء و اخبار ما فی الضمیر مردم در احیان استخاره به قرآن از خدا مشهور است و مسجد اقامت جماعتیش مسمی به مسجد حاجی کاظم ییک در اوقات صلووات خصوصاً در سه ماهه رجب و شعبان و رمضان چنان مملو از مقتدیان مصلیان بود که صفوی در

---

زندانیان بعد از نقل این حکایت گفت این قدرت جد شما امام حسین علیه السلام می باشد الحمد لله عذاب دنیا ظاهر شد و یقین است در جهنم میهمان اولیاء طاغوت گردید و به زنجیر هفتاد ذرعی به پیوست اللہم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آله و اللہم العن شجرة النفي من اولها و آخرها و ظاهرها و باطنها من اصلها و فرعها الى آخر کلامه.

آقا سید محمد رضا شهمیرزادی

خارج حتی در حجرات فوکانی و تختانی بسته می‌گشت و در مجلسش سخن حصر در تفسیر قرآن و احادیث مأثوره و زیارت نامه های ائمه شده سخن در امور ظاهریه وقوع نمی یافت چه به زبان مازندرانی بدین مضمون منع می‌کرد که عمر آدمی اشرف از آن است که در امور فانیه باطله مصروف گردد و ملا سعید مذکور با این که در مقابل جامعیت علمیه و فضائل ذاتیه و کسیه اش منزلت و مقداری نداشت ره رقابت و حسد نسبت به او پیمود و طرفی نسبت و پیوسته از تور ضمیر و تبحّر خطیر و عقاید و آداب بی نظریش در آتش غصب می‌گذاشت و شریعتمدار بر خلاف دیگر مجتهدین و واعظین در محضر و منبر قلوب مستمعین را سرشار نشاط و سرور می‌ساخت و همی خطاب کرده بلغت مازندرانی بدین مضمون می‌گفت من شما را می‌خندانم و مسرور می‌گردانم زیرا دور گریه به سر آمد و از این پس دور شادی و سرور می‌باشد و همین که صیت ظهور بدیع برخاست و در بارفروش حضرت قدوس طلوع و قیام فرمودند ملا سعید مانند عدوی عنید به مقاومت و بغضا برخاست و حاجی<sup>۱</sup> حامی امر بدیع شده از آن حضرت و اصحاب حمایت و رعایت کرد و با جناب باب مصاحه و آثار و آیات را مطالعه نمود.

---

حاجی شریعتمدار در خاتمه و ضمیمه کتاب اسرار الشهادة خود که شمه ای در خصوص بایه نوشته و اکنون به خط وی موجود است تحقیقات دقیقه از طریقه امامیه نمود و در جنان موقع و تاریخی که مقاله مذکوره را نگاشت یعنی سال ۱۲۷۲ که آحاد باقی مانده این طائفه در غایت تقهی و اختفا می زیستند عقاید خود را نسبت به دوره بایت این امر با مراعات احتیاط و تحفظ از شرور اعداء در طی بیان تلویحاً و اشاره مین داشت که در بخش اول آوردیم و در این مقام نیز نبذه ای را ثبت می نمائیم و هی هذه :

«... - بایه معینش چیست و چه کسان بوده اند و چون است حال ایشان از مددوحین بوده اند یا مذمومین بیان فرما که در این زمان تزدیک سال (۱۲۶۰) سنه غرس اوّل غیبت امام در عین ولام از رس طلوع کردند و منتشر شدند در عرب و عجم تا خود را به جزیره خضرای شیخ طبرسی کشیدند و در تنزل لام مذکور که شش سال گذشته از طلوع باشد همه به توب و تیر کشته شدند.

ج - باب به معنی در است و جمععش ابواب چنانچه رسول خدا شهر علم بود و امیر المؤمنین علیه السلام در آن به فرموده اش که انا مدینة العلم و على بابها ... پس اوّل بلا اوّل قبله باب جناب میرزا علی محمد شیرازی که تاجرزاده بود اگر چه من ایشان را ندیدم اصلاً نوشته ای از کتاب مؤلف او دیدم که در ابتداء طلوع سنه غرس بیست و هفت سال بود که از عمرش گذشته بود و در حداثت سن خود به ملازمت جناب حاجی سید کاظم به کربلای معلی بسیربرد کمتر از یک سال و بسیار با زهد و ورع و عبادت بود و درس مقدمات تاسیوطی و حاشیه ملا عبدالله بیشتر نخوانده بود و از بابت قوت ذهن و ذکاء و تأیید و تقوی قدرت تأليف و تصنیف پیدا شد او را ... چندین مجلدات تا شش و هفت جلد ... بشاکله آیات و سوره قرآن که از کلمات قرآن بیرون نبود و خطب پر فصاحت و بلاغت شیه خطب صحیفة سجادیه انشاء و املاء کرده بود و شرح سوره بقره نوشت به عبارات غریبه مشکله که همه اش را دیدم آورده بودند پیش من همه را و بسیار خوش خط و ربط و

تیز قلم و تند قلم بود و دعوی بایست کرد و خود را باب نامید و بر انگشت سفید خود خط باب کشید این باب اوّل که به اجتهاد و استباط و ریاضت و صفاتی خود باب وصول به معرفت و توحید حق و تحرید و علم و تفرید .... و به اسم باب مسمی ساخت و باب دوم بعد از وی جناب حاجی محمد علی پسر زراعت کار مازندرانی که مقارب او بود در سن و صورت و قدri اسن از وی بود به ملازمت او همسر بود راه مکه ذهباً و ایاباً دائماً مانند او درس متعارف خوانده نبود مگر تا سیوطی و حاشیه بهمان صورت و سیرت که به مراجعت از سفر مکه به خانه اش در شهر شیراز با وی بوده و به آداب وی حتی در تأثیف که شرح سوره توحید نوشته ناتمام بقدر پنج شش هزار بیت که دیدم و خطب و ادعیه به کلمات غربیه غیر متعارف به سرعت قلم می نوشت که همه را دیدم و سبک و لسان هر دو توحید صرف بود .... و باب سیم جناب آخوند ملا حسین بشرویه خراسان بود که در علوم متعارفه فقه و اصول و مقدمات و در علم به اصطلاحات و قواعد شیخ الاستاد زرنگ و با تسلط بود ولی در علم بایست خود را جنب آن دو نفر مانند قطره به دریا می دانست و بسیار با شجاعت و جنگی و جلادت و سیفی بود و در سن مقارب سن حاجی محمد علی و اسن از او بوده بعد از وفات حاجی سید کاظم ملا حسین و جمعی رفتند به شیراز و احوال و آداب و قرآن ها و خطب و تأثیفات و آثار میرزا علی محمد را دیدند در منزلش و به او گرویدند و او را باب دانستند و تأثیفاتش را دلیل و بینه بایست و حقیقت او قرار دادند و گفتند به خلق که اگر در شک باشید در او فأتوا بسوره من مثله و آدم به اطراف بلاد عرب و عجم فرستادند و قصبه اش را منتشر کردند تا آن که علماء و طلاب و اغنياء و کتاب معرض شدند واقعه را به سلطان زمان و حاجی میرزا آقاسی وزیر ایران رسانیدند و سید و حاجی محمد علی و جمع ایشان را از شیراز متفرق ساختند سید را بعد از ملاقات دارالخلافه بردن به ماکو حبس داشتند و سید که باب بود قلم و رقم و جمیع امور متعلقه به بایست را تفویض مصاحب خود حاجی محمد علی نمود که وارد خانه پدر خود محمد صالح شد بعد ملا حسین و جمعی به هوای او حرکت کردند به خانه او منزل نمودند تا آن که جناب آخوند ملا محمد سعید از شدت خوف رجوع به عرف ساری کرد ایشان را از بارفروش بیرون کرد ملا حسین روی به ولایت خود نمود و علماء و ذاکرین و عوام میامی و شهر مشهد مقدس رضوی و قم و طهران و قزوین و تبریز تا به سمنان و نور و علی آباد و بهنام و بارفروش و مازندران و اطراف بلدان را جمع کردند و به موالات خود خواندند و به همراه خود آوردند مسلح و مکمل متجاوز از چهار صد نفر وارد سبزه میدان بارفروش شدند رنگریز و دکان نشیان آن گذر مانع شدند دخول ایشان را به شهر و ایشان منع نشدند میان ایشان فته در گرفت تا به قتل رسید که در ربع ساعت قریب به غروب نزدیک بیست نفر مرد بزرگ و کوچک از طرفین کشته شدند بعد از وقوع این قتل اهل شهر خبردار شدند و همه‌مه و لوله عظیمی در آن شب داشتند تا به صبح که روشن شد پس از آن تا دو روز دیگر زن و مرد صغیر و کیر مثل بید می لرزیدند که استعدادی بهم رسید از اهل لاریجان و اطراف تا اینکه به لطائف الحیل ایشان را از کاروانسرای آن میدان بیرون کردند و ایشان خود را به شیخ طبرسی صاحب احتجاج کشانیدند و دورش را خندق محکم زدند و دو حمله آوردن که دوم شیخون بود که قتل نمایان کردند تا این که از دارالخلافه طهران توب کوچکی آوردن و محاصره کردند تا بقدر نصف یک سال بیشتر که جوع و قطع نان و آب بر آنها غالب شد با این احوال ملا حسین با جمعی از انتخاب کرده قریب صد نفر بیرون آمدند از اندرون خندق و بر عسکر حمله آوردن جمع کثیر از طرفین آن شب کشته شدند که شب نهم ربيع الاول بود تا آن که بعد از چند وقتی همه از شدت جوع بیرون

آورده اند که جناب قرّة العین بعد از واقعه بدشت چون وارد بارفروش شد به خانه مسکونه اش رحل اقامت افکند و چند روز در مسجد حاجی کاظم یک مذکور در صف جماعت نسوان به حالی که پرده فیما بین صفوّف رجال و نسائے می کشیدند خلف حجاب قرار گرفته به حل غواص مسائل دینیه و مواضع بلیغه پرداخت و خوردہ بر بعضی از بیاناتش به حالی که بر منبر ادا می کرد گرفت و او به نوع تجلیل خطاب نموده گفت بسیار ممنونم بلی باید این معارف را از شما و همگنان شما آموخت و هنگامی که اصحاب به خارج بارفروش رسیدند و پند و اندرزشان در دل رنگریزان و دیگر کسبه و یکاران که حسب اشاره سعیدالعلماء ممانعت خواستند تأثیری بخشید و ناچار حمله آوردنده گروهی از اهالی به درب خانه وی آمده چنین معروض داشتند که ای آقا جان بایان می گویند حضرت قائم ظاهر شد شما چه می فرمائید جواب گفت البته بروید تحقیق کنید که جستجو در این امر واجب است گفتند ای آقا جان مردم را می کشند و می گویند صاحب الزمان ظهور کرد جواب گفت من شنیدم با این که وارد و مهمانند شما اهالی نخست دست به جفا و ایندا گشودید گفتند سعیدالعلماء چنین فتوی داد گفت ای مردم حجت بر شما کامل شد و بر من حرفي نیست اینک شما هستید با سعیدالعلماء در مقابل منتقم قهار توانا و موقعی

---

آمدند به نزدیک عسکر پادشاه و دستگیر شدند و به شلیک هزار تیر بر زمین افتدند و از دنیا در گذشتند و حاجی محمد علی را با چند نفر به شهر آوردنده و حاجی را بردنده همان سبزه میدان و او را آتش زدند و هر چه سؤال می کردند مرا از ظالم و مظلوم و حق و باطل طرفین و استفقاء می کردند از کفر و ارتقاد یا اسلام و بقاء تشیع ایشان سکوت می داشتم و جواب نمی نوشتمن و نمی گفتم .... این مجلمل بود از داستان ایشان اگرچه رفتند و منقرض شدند ولی دور فلک را بازیچه ها بسیار است عقبه را باید پائید و از عواقب آن اندیشید معامله من لایعلم را با من لایعلم چاره چیست و من لایعلم را بر من یعلم سیلی نیست بسم الله بگو مرد این میدان کیست ....»

و در مقام دیگر از کتاب مذکور چنین نوشته: «یغمیران و امامان علیهم السلام را ساحر کردند و نسبت جنون و کفر و شرک و ضال و مضل به ایشان دادند به علت حماقت و قصور فهم و ادراک که داشتند پس چگونه می شود که مرد شیعه عالم و فاضل و صالح و منتفی و کامل و خود طالب شریعت سید المرسلین طریقت امیر المؤمنین حقیقت رب العالمین باشد و شیعه و شیعه زاده و در میان شیعیان نشو و نما کند و کفر بگوید شرک بورزد سفیه و مجnon این کار را نمی کند که او بکند با این که عالم باشد به همه راه های ظاهرین که به آن تکفیر می کنند غالباً الامر کتاب مؤلفی و کلماتی ازاو صادر شد و محجوین و قاصرین و مقصرين و ظاهرین از ادراک فهم آن عاجز آمده باید اگر طالب باشند از او سؤال کنند یا سکوت ورزند و واگذارند او را میان او و خدای او نه این که به فهم ناقص خود تکفیر کنند خصوص هر گاه عاری باشند از فنون و از فن او و حکم به کفر و اجتتاب او کنند و احکام کفر بر او جاری کنند و از حکم اصول و قواعد شرعیه قطعیه محکمه انحراف ورزند منشأ فتنه و فساد گردند». انتهی

که هنگامه طبرسی مرتفع شد و حضرت قدوس با اصحابش به قلعه رفتند با آن که قریب به نوادگی بود عزم آن داشت که با جمعی کثیر به اصحاب ملحق شود و با حضرت قدوس مکاتبه نموده به نظرخان سرتیپ گرایلی مالک قریه افرا واقع در جنب بقعة مذکوره نوشته که محلی مناسب و در خور ورود او و همراهش حاضر سازد ولی تا تهیه زاد و راحله و ضروریات اقامت آنجا نمایند قلعه به محاصره اردوی دولت افتاد و نتوانست خویش را به اصحاب رساند ولکن از معاونت و مساعدت یاران کوتاهی ننمود و مردم را ممانعت از مقاومت با اصحاب همی کرد و چون از وی صحبت و فساد عقیدت بایان را می پرسیدند غالباً بدین مضمون جواب می گفت من ایشان را بد نگویم و بد ندانم.

آورده اند که بعد از خاتمه امر قلعه هنگامی که دژخیمان حکومتی برخی از آحاد اصحاب را ذبح می کردند دژخیمی با همان خنجر خونریز روی بسوی وی رفت و همراهان و محارمش را بیم گرفته گفتند که اینک مأموریت ظلم و ستم جدید انجام خواهد داد و او بیان اعتماد به خدا کرد تا دژخیم رسید و نظری بر چهره منیرش افکنده خنجر بینداخته گفت ای آقا مرا نامسلمان انگاشته مسلمانم نمائید شریعتمدار به زیان مازندرانی بدین مضمون گفت ای ناپاک اگر به خوردن سنگ معاش می کردی بهتر از این بود که با چنین شغل ناروا و کشنن بندگان خدا زندگانی کنی برو دکان علافی باز کن و دژخیم توبه کرده به دکان علافی نشست و عقیده بدین گونه یافت که با همان خنجری که مؤمنین را سر می برد بسر رنجوران و تب داران می مالید تا رنج و تب زائل می گشت.

و بالجمله حاجی شریعتمدار به نوعی که آورده‌یم حسب الوصیه حضرت قدوس آیات و آثارش را لاجرم حفظ و نیز خواهش را حمایت و صیانت نمود و اجساد شهداء بایه را بدون غسل و کفن نماز خوانده دفن کرد و قاتلین را توبه داد و بسیاری از اهالی شهر نظر به مقامات وی تأسی کرده تعرض نمودند و لسان از بدگوئی باز داشتند و بدین رو ملایان متعصب سخت آشفته و غصبناک شدند و منشور حکم به کفر و خروجش از اسلام را پی در پی بنوشت و همین که قطعات جسد مطروح حضرت قدوس را به واسطه گماشتگان ریوده نماز خوانده در مدرسه میرزا زکی به ثلث آخر شب دفن نمود سعیدالعلماء ازادل و اشرار را تهییج کرد که از زیر خاک بیرون آورده معدوم سازند و او نزد حکمران بلد رفته با حالت افروخته نصیحت گفت و از عذاب و انتقام الهی تحذیر نمود و عمامه از سر انداخته شمه ای از اعمال اعداء در ارض کربلا گفته تهدید به نفرین نموده بر جایشان نشاند تا چون شاهزاده محمد قلی میرزا ملک آراء حاکم مازندران

وارد بارفروش شد و خواست به شرف زیارت وی رسید و او اعتناء و تجلیل نکرد سعیدالعلماء موقع را غنیمت شمرده سعایت کرد و چون والی به مرکز حکومتش ساری برگشت دستور داد وی را در دارالحکومه بارفروش ایامی چند جسیس کردند و باری دیگر ده تن از گماشته گان حکومتی کتابه بر کمر بسته از ساری بردنش با قید و غل به بارفروش آمدند و در مجلس درس شرح جامعه شیخ که صد و اندي از علماء و فضلاء تزدش تحصیل می کردند وارد شده به یکی از آنان مسی بگت ملا آقا که عمامه بزرگ بر سر داشت خطاب کردند که برخیز به نزد حاکم کل در ساری برویم و شریعتمدار که حسب معمول کلاهی از پوست گوسفتند مانند کلاه چوپانان آن دیار بر سر داشته بر پوستی نشسته بود از جایش برخاسته به زیان مازندرانی بدین مضمون گفت ای کوران به باطن که خدا دیدگان شما را نایینا ساخت شریعتمدار منم برویم هر چه به شما امر شده انجام دهید بر حماری سوارم کنید و کلاهی از کاغذ بر سر گذارید خدا خانه ظالمین را خراب کند و بالاخره خواهد کرد و خبر به اهالی رسیده دکاکین را بسته مهیا برای دفاع و جهاد شدند و چند صد از نسوان مقدسه در خانه اش اجتماع کردند و شاعره ای در آن واقعه مرثیه و مصیت حاضره می خواند و زنان دیگر بر سینه می زدند و مرد و زن می گریستند و همه را یقین بود که وی را در ساری به عنوان بایی می کشند در آن حال از خانه بیرون آمد با صدای رسا و زیان مازندرانی به انبوه بی شمار زن و مرد بدین مضمون گفت که خدای باقی و توانا مرا نصرت می نماید بدانید که به ساری رفته صحیحاً سالم‌برمی گردم شما همه به کار خود مشغول گردید نزاع و فتنه نشود و شرحی از اجر صبر و شکیائی بیان نمود و همه را امر به قرار و آرامش و عمل به موجب تعالیم و روش پیشوایان حقیقی دین داده از حدوث اندک هیجان و آشوب ممانعت کرده ساکن گردانید و در حال افروخته که به حاکم نفرین می کرد به ساری روان شد همین که به دارالحکومه رسید حکمران پرخاش کرده در باب حمایتش از بایه اعتراضات و بازخواست نمود و حاجی برآشته با تغیر و تأثیر تام به او گفت مکن کاری که نزد متocom قادر قهار از تو شکایت نمایم.

آورده اند که در همان اوان پسران نورس حاکم در حجره عمارت خود در حالی که درهای سنگین حجره را که به زنجیری تکیه داشت بالا کرده ایستاده تماسا می نمودند ناگهان در بر گردنشان فرود آمده هر دو را خفه کرده بکشت و حکمران از شدت تأثیر و اندوه روز و شب گریان و نالان گشته تنبه حاصل نمود و از وی قبول عذر و عفو تقصیر خواسته مبلغی نقود و هدایا تقدیم کرده او را محترماً به بارفروش روانه داشت ولی تحریکات سعیدالعلماء کار را به جائی

رساند که سفله بلد روزها روده گوسفند را به شکل عمامه دور سر پیچیده خود را شریعتمدار کبیر بایی نامیده در کوی و بزرن مورد سخره مردم کردند و درب خانه اش را با نفط سیاه مخلوط به فضله گاو یالودند و نوبتی سعیدالعلماء وی را در مجلسی که طرفین ایجاب و قبول عقد زواجی بودند به اعمال مذکوره نکوهش و به تعقیب شدید حکومت تهدید نمود و شریعتمدار به او جواب گفت که من آرزو داشتم مرا ریش تراشیده بر استری نشانده در مجامع بگردانند و تو ای سین از آن همه جور و تعدی که نسبت به بندگان خدا روا داشتی خجل و شرمدار نمی شوی و ندامت و توبه نخواهی نمود و بدین طریق ملا سعید را نزد محارم و مخلصین به عنوان سین لقب و شهرت داد تا آن که در اواخر ایام که تعریضات ائم و سخت گیری دولت نسبت به باییه بیشتر بود به مصدق دارهم مادمت فی دارهم و به مضمون ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم ابواب فیض هدایت را برو جوه جهال بست و در اثناء شداید و بلاحا و قتل و یغماء مؤمنین امر بدیع در سن متجاوز از صد این جهان خاکی را وداع گفت ۱۲۸۱ و جسدش را به نجف برده در جوار مرقد علوی دفن کردند ولی محلش اکنون معلوم نیست و او را قامتی متوسط و چهری سفید گلگون و چشمانی سیاه و بالای بینی اندک برآمده بود و سیمائی جذاب داشت و محاسن را با رنگ و حنا خضار می کرد و تا سن هشتاد سالگی آثار ضعف و ناتوانی ندید و از آن پس به فرط تعدی سعیدالعلماء و اتباعش مريض گردید و او را بجز مریم خواهر حضرت قدوس که در سن نود سالگی با حضور جمعی عقد بست و تعریضات اعداء را سد نمود دو زوجه اولیه بود و از ایشان سه پسر بر جای پدر مانده روش وی را گرفتند و نیز سه برادر داشت که دو تن کهتر به نام حاجی علی و حاجی کاظم ملاک بودند و نوبتی تنی از اهالی که مبلغی وام به حاجی علی داد و او بنا بر اعتماد به قدرت برادر ادا نمی کرد نزد شریعتمدار شکایت نمود و حاجی علی منکر وام شد و با نصیحت برادر اقرار نکرد و حاجی شریعتمدار چوب و فلکه امر داده وی را بستند و زدند تا اعتراف کرده وام ادا نمود و اما برادر مهتر به نام حاجی ملا یعقوب مجتهد شریعتمدار از حاجی شیخ مرتضی انصاری اجازه اجتهاد داشت و مسند ریاست در وطن بگسترد و چون در گذشت جسدش را حسب و صیتش به نجف برده به خاک سپردهند و از وی پسر و دخترانی عالم و عابد بدان روش ماندند و از ذکور و انانث مذکور خاندان وسیع شریعتمداری در مازندران بر قرار گردید و از تأیفات حاجی ملا محمد شریعتمدار کتاب لمعان و کتاب حظوظ الایام و کتاب اسرار الشهاده می باشد و اولاد و اعقاب و برادرزاده و خویشاوندانش که بسیار و بعد از وی متفذ و نامدار و مجتهد و شریعتمدار شدند نسبت به این امر

تعرّض ننمودند و بعضی اظهار محبت و ایمان می کردند و کتاب اسرار الشهادة مذکور را جمعی از علماء مازندران به دست بازماندگان وی دیده خواستند کلماتی را که در مدیحه این امر است محو کنند و سیاه نمودند و چون پرسش خواست به طبع رساند بعضی فریاد و عویل برکشیده ممانعت کردند.

و اما شهداء و بقیة السیف قلعه طبرسی از اهل مازندران چون که در بخش سابق مفصل‌آورده در اینجا تکرار نکنیم.

و یکی از مشاهیر شهداء مذکور **ملا رضا شاه** عالمی ساکن محله چهارشنبه پیش بارفروش بود و پس از خاتمه امر قلعه همین که با عده دیگر خریده و مستخلص گشت و هر یک به سوئی رفتند به خانه خویش در آمده در به روی مردم به بست ولی به تحریک ملا فضل الله پیش نماز سابق الذکر بامدادان گروهی از سفله به درب خانه اش گرد آمده سبّ کرده سنگ زده در را به پلیدی آلومند و بعد از چندی او را بیرون کشیده در پنجشنبه بازار به شهادت رساندند و شیخ محمد حسن شیخ کیر سابق الذکر که آن هنگام در حجره ای از مدرسه میرزا زکی از محله حصیرفروشان (محله حصیرفروشان واقع در جنب پنجشنبه بازار بود و مدرسه مذکور مدنف حضرت قدوس گردید) به تحصیل مشغول بود حکایت کرد که روزی برخی از طلاب مدرسه به من خبر دادند که ملا رضا شاه بایی را آوردند که بکشند و من شاتفترم وقتی رسیدم که به ملا رضا می گفتند توبه کن مسلمان شو و او خطاب به انبوه جمعیت کرده گفت ای مردم شما باید توبه کنید که دشمن خدا و ائمه و حجت زمان هستید و درخیم پیش دویله عمامه از سرش برداشت که بکشد و او در آن حال شروع به قرائت دعای عدیله نموده خواند شهدالله آنه لا اله الا هو والملائكة و اولوا العلم قائماً بالقسط لا اله الا هو العزیز الحکیم و قاتل خنجر به گلویش گذاشت که ببرد من طاقت نیاورده برگشتم و ساعتی دیگر شنیدم که کشتن و جسدش را تابعین حاجی شریعتمدار کیر برد نماز خوانده دفن کردند و چند روزی بعد از این قضیه هفت نفر از بایان را به میدان سر حمام آوردند که بکشند و ظالمان سخت گرفتند که تبری کنید والا کشه شوید و آنان با این که مغلول بودند مانند شیر مقید به زنجیر بر آشته گفتند ما گناهی نکردیم تا توبه کنیم و شما باید توبه کرده از کفر یعنی دشمنی خدا و ائمه و اولیاء و حجت زمان تبری جوئید و میرغضب پیش دوید که همه را به قتل آورد و من توانستم بایستم برگشتم و بعداً شنیدم که آن هفت نفر را میرغضب ناصرالدین شاه به قتل رساند و گماشته گان حاجی شریعتمدار

اجسادشان را برده نماز خوانده در همان محله سرخمام قرب مسجد حاجی کاظم بیک دفن کردند.

و از مشاهیر باییه مازندران آقا رسول اهل بهنمیر از قرای بارفروش مردی متول و معتر و ملاک ریاست مدار دلیر بود و بیان کیفیت ایمان او و دیگر باییان قریه مذکوره را چنین آوردند که به سال ۱۲۶۱ حاجی زکی نامی از اهل قریه در سفر حج مکه حضرت باب اعظم را ملاقات کرده منجذب گشت و پس از عودت به وطن اخباری در خصوص حضرت نقل و حکایت کرد که موجب انتباہ و انتعاش جمعی از اخبار گردید و به صدد تحری و تجسس برآمدند خصوصاً آقا رسول و دو برادرش به تفحص از امر برخاستند و کربلائی حسین نام صدیق امین خود را به مشهد خراسان در ایام ارتفاع ندای حضرت قدوس و جناب باب الباب فرستادند که به شرف ملاقات و استفاضه فائز شده عارف و مقر گردیده به ملازمت خدمتشان پیوست و به آقا رسول و همراهانش نگاشت که این نداء حق و این عصر ظهر حضرت قائم موعود می باشد و بر هر کس نصرت اصحاب واجب و فرض است و جمعی از اهالی بهنمیر و عرب خیل مطلع و منجذب به این امر شدند و آقا رسول با همراهان نسبت به حضرت قدوس حسن عقیدت و ارادت یافت و ایمان به این امر آورد و بعد از ورود آن حضرت به قلعه طبرسی با جمعی از خویشان و همراهان به اصحاب پیوست و یکی از سران نامی محسوب گشت تا در اواخر ایام محاصره و محاجه تاب شدائی طاقت فرسانیاورد و هنگامی که اردوی دولت حتی آب را بر اصحاب بستند و از جهت ارتفاع زمین قلعه حفر چاه دشوار بود بی اختیار شد و نزد آن حضرت رفته تظلم نموده اظهار بی تابی کرد فرمودند خداوند مدد می فرماید پس هوا شروع به باران نمود و تا یک هفته امتداد یافت و اصحاب سیراب گشتند و بالاخره در ایام عسرت شدیده نزد مهدی قلی میرزا شتافت و به وعده های کاذبه اش فریفته گشته معاودت نمود و اصحاب را تشویق به خروج و اطمینان به امنیت داد و آنان نپذیرفتند و با این که آقا سید احمد شهمیرزادی سابق الوصف به او چنین گفت تا حضرت در قلعه اقامت دارند دست از او نخواهم کشید و از نزدش متفرق نشویم با همراهان خارج شده به اردو رفت و عباسقلی خان لاریجانی فرمان داد آنان را هدف گلوله نموده گشتند و سرش را جدا کرده با برادرش آقا محمد حسین به آمل فرستادند آقا محمد حسین در آمل مقتول شد و سر آقا رسول را به بارفروش بردند و با رؤوس سران قلعه در کوچه و بازار همی گردانند و از آقا رسول پسر و دختر و خاندانی (متازیان) در این امر باقی ماند.

و دیگر از مشاهیر اصحاب مازندران در قلعه **ملا سعید** اهل قریه رزه کنار از توابع بارفروش در ظل تربیت حضرت قدوس به مقامات رفیعه ایمانیه و عرفانیه رسیده با او به قلعه رفته به نصرت قیام کرد و بالاخره به نوعی که در بخش سابق آوردیم دستگیر اعداء گشته وی را به ساری برده به حکم ملاها شهید نمودند.

آورده اند که در اوائل ارتفاع هنگامه قلعه چون هنوز اردوی دولتی اصحاب را به تنگای محاصره نینداخته اهالی مازندران را مراسله و مراوده به قلعه میسر بود برخی از علمای معروف آن حدود به حضرت قدوس مکتبی مفصل نگاشته از مسائل چندی سؤال کردند و در ضمن از مسائل نجومیه و جفر و کیمیا پرسیدند و آن حضرت ترقیم جواب را به ملا سعید مذکور محول نمود و او جوابی مشروح نوشته آغاز را به خطبه عربیه فضیحه در شأن توحید و معارف الهیه شامل ادله و مواعظ متینه افتتاح نمود و تمامت مسائل معروضه را در غایت اتقان و اقتدار بیان جواب گفت و در طی کلام قریب به یک صد حدیث نقل از ائمه اطهار و اولیاء عالی مقدار در پیشگوئی راجع به امر قلعه ثبت نمود و از اخبار و بشارات مقدسه مدلل ساخت که سیصد و سیزده تن از اصحاب و انصار قائم موعد به عدد اصحاب بدر در قلعه طبریه از خاک طبرستان مجتمع شوند و به شهادت رستند به حدی که گودال ها پر از خون شود و تا زانوی اسبان را فرآگیرد و چون مکتوب به دست ملایان رسید به تعجب و تحیر اندر شدند چه می دانستند ملا سعید را به آن درجه مقامات علمیه نبود و به یقین پیوستند که انشراح صدر و فتوحات تجلیات بدیعه از جهت ذوق و شوق سرشار ایمانیش حاصل گردید.

و بعد از وقوع واقعه شهادت عظیمی جمعی کثیر از بایه در نقاط متعدد مازندران خصوصاً در بارفروش و ساری و توابع و در نور و سواد کوه می زیستند که عده ای از بقیه السیف قلعه بودند از آن جمله **شیخ میرزا آقا** اهل قریه کفسنگر کلا نخست مؤمن بدین امر گردید آنگاه سه برادر کهترش نیز پذیرفار گشتند و به قلعه در آمده به شمار اصحاب قرار گرفتند ولی یکی از آنان آقا محسن نام در اثناء مصائب گریخته معرض شد و شیخ میرزا آقا با دو برادر دیگر محمد علی و میرزا حسن بر جای ماندند تا به نوع مذکور در بخش سابق اسیر سپاهیان شدند و به شفاعت میرزا سعید بزرگ مالک مهم علی آباد و به صرف مالی که کردند مستخلص گشتد و تتمه احوالش را در بخش ششم می نگاریم.

دیگر ملاً ابوالقاسم بن مشهدی اسدالله معروف بکلان از اهل چاله زمین از اصحاب قلعه که در آنجا به علم و تقوی معروف و نکیه سارو کلا از بناهای او بود و خلفش آقا محمود که ذکر احوالش در بخش ششم می‌آید.

دیگر ملاً ولی الله معروف به ولی خویش و ملاً امینا از اصحاب قلعه که پسران و دختران با ایمانی یادگار از خود گذاشت و نیز مشهدی حسین و پسرش آقا علی از اصحاب قلعه و از پسران مشهدی حسین آقا حسن و آقا محمد کلاهدوز بودند و آقا محمد نزد اهالی بارفروش و اطراف بنام بایی شهرت بلیغه داشت و مدت‌العمر مورد تعریض و تطاول جهال شد و واقعات قلعه را برای مردم مازندران حکایت می‌نمود.

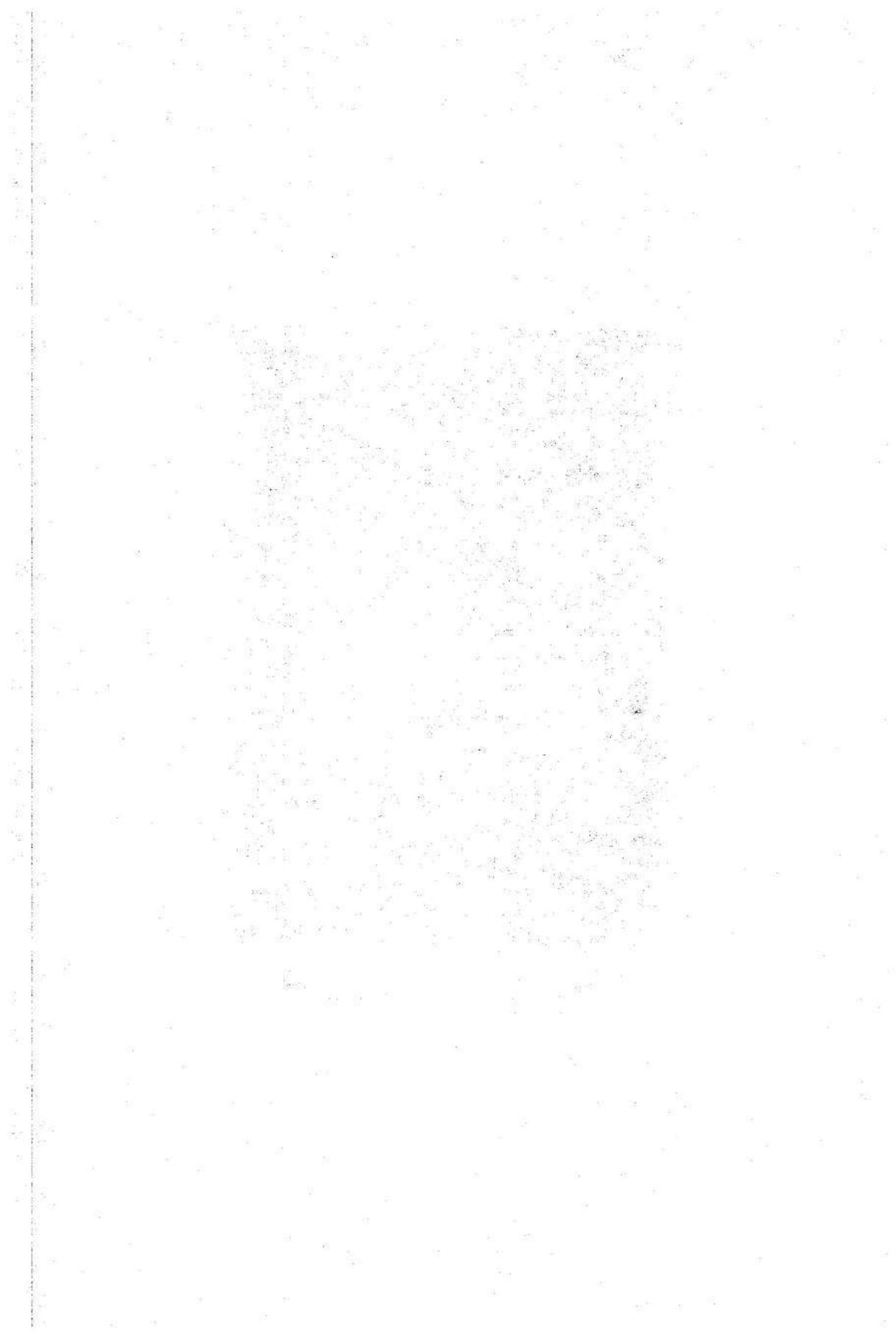
و از باییه سوادکوه عده باقی بودند و در آن میان میرزا محمد خان سرهنگ خلف ملاً میرزا بابا شهید شهرت و اقتدار بسیار یافت و در تاکر و قرای دیگر نور جمعی کثیر از علماء و معارف باییه بودند و مخصوصاً خانواده و بستگان و ارادتمدان جمال ابھی شهرت بلیغه داشتند.

و از امکنه تاریخیه در قسمت نور که موطن اسلام نور ابھی بود عمارت پدری و اجدادی شان در تاکر و تعلقات شان در قریه دارکلا به نوعی که در آغاز بخش سابق نگاشته و در بخش ششم مفصل‌امی آوریم معروف است.

و در بارفروش خانه مسقط الرأس و مسکن حضرت قدوس و سبزه میدان و رباطش که محل ورود و میدان مدافعه و محاربه باب الباب و اصحاب و مدفن جمعی از شهداء و بالآخره مشهد عظیم آن حضرت گردید و نیز عمارت مشهور باغ ارم که محل توقیف آن مظلوم و اسراء شد و نیز پنجه‌نشیه بازار و قبرستان سر حمام که مشهد و مدفن تنی چند از مؤمنین گردید و نیز خانه سعید‌العلماء که وی را محاکمه و بازخواست و تعذیب نمودند و مدرسه میرزا زکی مدفن قطعات جسد مطهر آن مظلوم است و در این ایام که شهر بارفروش تغیرات و تعمیرات بسیار یافه تجدید گشت نام مذکور که اصلاً بارفروش ده یعنی بازار خرید و فروش امتعه قرای اطراف بود و بعداً شهر بارفروش شد بنام بابل که اسم رود جاری در یسار آن شهر است تبدیل



مقام حضرت قدوس در بارفروش (بابل حالیه)



گردید و بسیاری از محال و موضع بلد خصوصاً سبزه میدان مذکور تغیر یافت و عمارت باع ارم و اصطخر بزرگ دور آن را که از آثار تفریحیه سلاطین آل قاجار و نشیمن گاه حکام پر جور و آزار آن دوره بود سیل تجدیدات حاضره به دیار عدم برد و اکنون موقع آنها را تقریباً معلوم توان نمود و در ساری خانه میرزا محمد تقی<sup>۱</sup> مجتهد محل توقیف حضرت قدوس و صدور تفسیر سوره اخلاص و میدان ساری محل شهادت ملا جلیل و ملا سعید و عده دیگر از اصحاب قلعه بود.

و در آمل مسجد و مدرسه محل حبس و زجر جمال ابهی و عده‌ای از مؤمنین و خانه حاکم محل اقامت چند روزه شان بود و ملا نعمت الله آملی و آقا محمد حسین بهنمیری و میرزا محمد باقر هراتی را که اسیراً با برخی از رؤوس شهداء به آمل برده در آن بلد به شهادت رساندند.

و اما مشهد عظیم طبرسی بقعه و مقبره‌ای در دو فرسخی جنوبی بارفروش واقع در جنگل و قرب بعضی قری و مزارع برنج کاری است و قطعه زمینی وسیع و مشجر و محصور به دیوار کوتاه و در وسطش مقبره‌ای بود و چند اطاق و ایوانی نیز در اطراف بقعه مسقف بنی و علف

---

ملا سعید رزه کناری در شهر ساری پنجنبه بازار ملاها در بالای ارسی جمع شده بخصوص حاجی میرزا محمد تقی بزرگ که قاتل آقا سید احمد سنگسری بود به فرمایش حاجی محمد علی ساروی صاحب مقتل که اسم آن خیث را گذاشته بود ستون کفر از فعل و عمل شیع او همین ستون کفر با جمعی مثل خودش در آن بالاخانه نشسته بودند و جناب شریعتمدار حاجی ملا عبدالله کیوسری هم بود و می گریست می گفت چرا این مسلمانان را بجهت می کشید و جواب خدا را چه می گویند آن سیاه قلب کافر سنگدل گفت پیر شدی خرف شدی اینها منکر خدا و رسول اند قتل ایشان واجب است آن پیر مرد طاقت نیاورد از مجلس بیرون رفت اربابان حمزه کلا بارفروش در ساری بودند پول زیادی می دادند که او را شهید نکنند آن سنگدل گفت الا این که بکشید آخر شهیدش کردن الا لعنة الله على القوم الظالمين من الاوليئ والآخرين و در آمل به همراه جناب میرزا محمد باقر آقا محمد حسین برادر آقا رسول بهنمیری را که بسیار شجاع و دلیر بود شهید نمودند جناب شیخ نعمت الله در دعوای سردار تیر زیادی برداشتند از گلوله و ساقمه تا روز آخر بیرون آمد زخم داشتند با نهایت ذلت برداشتند و به هر از انداختند پدرش از قلعه بیرون رفته بود او را دم توپ گذاشتند و ملا ولی الله آملی شاگردش بود که در جنگ باستان تیر برداشته در قلعه در گذشت.

خلاصه از حکایات مرفومه آقا میر ابوطالب بقیه السیف شهمیرزادی

داشت و مردم اطراف بقعه را زیارت می کردند و در قبرستان دفن اموات می نمودند و بقعة مذکوره مدفن شیخ احمد طبرستانی هازندرانی معروف به شیخ طبرسی یکی از کبار محدثین مؤلفین و از مشایخ جامعین اخبار امامیه است و علماء طبرستان بنام طبرستانی و یا طبری<sup>۱</sup> معروف اند و محوطه مذکوره که اصحاب قلعه بنا کرده جانفشانی نمودند در درجه نخستین از مشاهد عظیمه این امر است زیارات بسیار از قلم اعلی و ابهی برای آن زمین مقدس صدور یافت و محوطه مذکوره و اطرافش تا قریه واسکس که اقامت گاه شاهزاده مهدیقلی میرزا و محل اردوی دولتی و مهاجمین بود و نیز بعضی قری و اراضی جنگل بین قلعه و بارفوش ملطخ به دماء و اعضاء ابدان شهداء و مدفن آن مظلومان است و مدفن آقا میرزا محمد باقر خالو زاده جناب باب الباب در قرب چاه وزروا واقع شده و محوطه قلعه مدفن جناب باب الباب و جمعی غیر از شهداء اصحاب می باشد و تفصیل آن در بخش سابق گذشت و قریه علی آباد در این سینم تعمیر و تجدید معموره جدیده مهمی شده بنام شاهی مسمی گردید.

---

قال الياقوت في ذيل الآمل: وقد خرج منها كثير من العلماء لكنهم قلما ينسبون إلى غير طبرستان فيقال لهم الطبرى منهم أبو جعفر محمد بن جرير الطبرى صاحب التفسير والتاريخ المشهور اصله و مولده من آمل و لذلك قال أبو يكر محمد بن العباس الخوارزمي و اصله من آمل أيضاً و كان يزعم أن أبا جعفر الطبرى حاله بأمل مولدى و بنو جرير لاخوانى و يحكى المرء حاله فيها انا رافضى عن تراث و غيرى رافضى عن كلامه و كذب و لم يكن أبو جعفر رحمة الله رافضياً و انما حسدته الحتابله فرموه بذلك فاغتنمتها الخوارزمي و كان سبباً رافضياً مجاهراً بذلك متوججاً به و مات ابن جرير في سنة ۳۱۰ ثلاثة و عشر.

## هندوستان

به نوعی که در بخش سابق آورده‌یم شیخ سعید از اهل آن بلاد ساکن عراق عرب و از تلامذه سید رشتی بود و به تفحص تا شیراز آمده فوز به لقاء و ایمان باب اعظم یافت و مأمور به تبلیغ در وطن گشت و خبری از او باز نیامد.

دیگر سید ملقب به **بصیر** و معروف به سید اعمی در ملتان هندوستان در خانواده سیادت و ولایت منتب و متسلسل از سید جلال هندی شهری کی از اولیاء عظام و رؤسائے کرام شعب طریقت که طائفہ جلالیہ و دراویش داغداری ایران بدو نسبت دارند و خاندان و اخلاف و اعقابش در هندوستان به غایت معتبر و صاحب مریدان متکثرند و جمعی از اولیاء طریقت از این دودمان برخاستند متولد شد و در صغیر سن تقریباً هفت سالگی به مرض آبله از دو چشم نایينا گشته ولی به صفاء باطن و استعداد کامن میراثی و فطری علوم کثیره متداوله عصر و نیز معارف و فنون غریبیه اسراریه را بتمامها حائز گردید و عقاید و مشارب متنوعه را احاطه کرد و آداب و رسوم و فلسفه های گوناگون را فرا گرفت و مکنت و ثروت و فیره و مسند ولایت و ریاست خطیره میراثیه نیز به او رسید و به علاوه مراتب مذکوره حلیه زهد و قناعت و حلء عبادت و ریاضت را در ایام صبی در بر کرده به سیر و سلوک راغب گشت و سید و صعلوک طالبیش شدند و شئون فضائل و خصائیل و مقامات و کراماتش را احدی انکار نکرد و به جلالت ظاهریه و باطنیه شناخته گردید و اعاظم و افضل بسیار ارادت ورزیدند و تا بیست و یک سالگی در ممالک هندوستان زیست آنگاه قدم از وطن بیرون نهاده عزم سیاحت آفاق و انفس نموده حق و حقیقت را جویا و پویا گشت و نقش اداء حج را بر ضمیر بسته طریق عبور را ایران قرار داد چه از اسلاف کرامش مؤثر بود که ولی اعظم از این سرزمین اکرم و اقدم طلوع نماید [۳۴] و چندی با مذاهب مختلفه و عقائد متنوعه ایران آمیزش گرفت و مقرب نزد بزرگان و مشهور نزد دانشمندان شد و در عین حال مشغول مجاهدات و ریاضات شاقه بود و به فقراء و ضعفاء دستگیری ظاهر و باطن نمود پس رهسپار مگه شده بعد از اداء حج به عراق عرب رفت و با حاجی سید کاظم رشتی الفت یافت و به او اخلاق اظهار می داشت آنگاه عودت به وطن کرد و طولی نکشید که در بمبئی از شیخ سعید مذکور خبر ظهور باب مدینه علم و معرفت و

واسطه قریب الهی شنید و بی درنگ به ایران بازگشت و چون حضرت باب اعظم به سفر مکررت لاجرم بدان سو شتافت و در مسجد الحرام به فیض لقاء فائز گردیده حلقة اخلاص و ارادت کامله به گوش کرد و پس از آن به عزم شیراز رفت و ایامی رسید که حضرت مهاجرت کردند لاجرم بنا بر سیر و هدایت نهاد و در بلاد و معمورات همی سفر کرده تبلیغ و نشر امر بدیع نمود و با رعایت حکمت و اسلوب مخصوصی که او را بود به هدایت و ارشاد پرداخت و چون به انواع کمالات علمیه و فضائل اخلاقیه منصف و در علوم فلسفه و عرفان و طب و نجوم و علم حروف و جفر و کیمیا و غیرها از علوم رسمیه و فنون غریبه متبحر بود سخنانش در قلوب نشست و نفووس را جذب کرد و اطوار و صفاتش را خارق عادات و بارق کرامات دیدند تا چون هنگامه مازندران بر پاشد به عزم نصرت اصحاب به صفحه نور شتافت ولی ورود به قلعه از جهت محاصره اردو مقدور نشد و چندی به اتفاق میرزا مصطفی قلندر مجذوب معروف که به او ارادت می ورزید در نواحی گیلان قدم زد و از اهل ظاهر صدمات واخر دید چندان که هر دو را شبانه از بندر انزلی اخراج و تبعید نمودند و در بعض منازل طریق از آب و نان منوع داشتند لاجرم به قزوین سفر کرد و در آنجا مریدان بسیار پیرامونش مجتمع گشتند سپس به طهران رفت چندی با شیخ عظیم مصاحب نمود و ایامی در مازندران به فیض محضر اقدس ابھی مستفیض گردید و اخلاص و ارادت خاص اظهار نمود و پس از واقعه شهادت عظمی در حالش مجذوبیتی غریب و جذابیتی عجیب طالع شد و از لسانش کلمات بدیعه و آیات منیعه تراویش کرد و در بسیاری از قسمت های ایران تبلیغات مؤثره نمود چنان که در اطراف کاشان و قم و عراق و لرستان و مازندران جمعی را به صراط مستقیم مهندی ساخت آورده اند که در مجالس محاجة با ملاها چون برای اثبات این امر استدلال به آیات قرآنیه و احادیث مؤثره در کتب معتبره می نمود و می خواست موقع آیات و اخبار را نشان دهد اوراق قرآن یا کتاب کافی را می شمرد تا آیه و حدیث منظور را یافته انگشت بر آن نهاده نشان می داد و ملا ابوالحسن گلپایگانی ملائی ساکن قهروند و پسرانش را بدان گونه هدایت نمود و لاجرم به غیب گوئی و اظهار کرامات و خوارق عادات و داشتن اسرار و قوای غریبه معروف شد و واقعات عجیبه از او حکایت کردند از آن جمله در قمصر کاشان آقا سید عبدالرحیم از اجله به واسطه او اقبال کرده ایمان یافته از مشاهیر بایه محسوب شد و نیز حاجی سید ابراهیم یگانه عالم و واعظ و مرجع امور شرعیه و مقتدائی اهل فرقه را در خصوص امر بدیع گفتگو کرده جذب نمود و روزی از قمصر عزیمت شهر کاشان داشت و به حاجی سید ابراهیم دستور

داده که روزی دیگر نزد وی به شهر رود و حاجی برای مشغله ای رفتن نتوانست و شب را بیارمید در نیمه شب از خواب بیدار شده امر سید به خاطرش گذشت و بی اختیار و اراده از بستر برآمده با جامه خواب بدون دستار و موزه رسپار شهر گردید و نیم فرسنگی ره نوردیده به خود آمده به قمصر عودت کرد و لباس پوشیده به شهر شافت و همین که به ملاقات سید رسید و وصف الحال کرد وی را به این عبارت خطاب نمود که ما می توانستیم تو را به همان حال تا کاشان بیاوریم.

و بالجمله سید بصیر را به سالی بعد از واقعه شهادت عظمی چنان که در بخش لاحق می نگاریم به اقسی طریقی شهید نمودند و اجمالی از آن فاجعه این است که ایلدرم میرزا<sup>۱</sup> عم ناصرالدین شاه شهرت به قساوت و به لرستان در آن سال حکومت داشت و ازین امر با خبر بوده با احبابه نفاق اظهار وفاق می کرد و سید بصیر در اثناء سفر به اردوی وی وارد شده ایامی چند مؤanst و معاشرت جسته به تعلیم و تربیت روحانیه اش همت گماشت و او از آن سید جلیل کمال توقیر و تجلیل نمود تا روزی در محضرش ذکر محمد شاه به میان آمد و حاضرین هر یک در محامد صفات شاه به اطراء سخن گفتند و سید بصیر استماع کرده بی پرواپ به حقیقت گوئی گشود و عدم عدالت و خلاف انصاف وی را بر شمرد و حکایاتی چند برای اثبات مدعایان نمود و حبس و نفی حضرت نقطه اولی را شاهد و دلیل آورد. پس ایلدرم برآشته سقط و دشنام گفت و به دژخیمان بیداد گر حکم داد تا زبانش را از قفا بیرون کشیدند و جسدش را در حفره ای با خاک و خاشاک پوشیدند و این واقعه در اوآخر سال ۱۲۶۷ واقع شد.

دیگر دولت راجه مؤمن هندی **قهرالله<sup>۲</sup>** که کیفیت ایمان و شرذمه ای از احوالش را در بخش سابق آوردیم و در وصفش چنین نوشتند که از شهزادگان هندوستان و آثار اصالت و بزرگی

---

اگویند ایلدرم میرزا از سید اعمی پرسید چه اخبار تازه داری گفت چه خبری ازین تازه تر که قائم ظاهر شد شاهزاده ذکر لزوم ظهور علام خصوصاً دجال را نمود سید گفت دجالی اعظم از میرزا آقسی نه که من تمام الجهات بدان صفات بود شاهزاده گفت خوش کجا است سید گفت خوش برادرت محمد شاه بود.

قهرالله در مراجعت در اسکی شهر ساکن شده اکثری از اهالی به جذایت او مجذوب گردیدند و بعضی از مؤمنین نیز به فتنه افتادند و او را هم شخص مستقلی تصور کردند ولی خود او اقرار داشت که از نوابان معروف هند بوده ولی چون وجود مبارک را در رؤیا دیده منجذب گشته و به او فرمودند که پیاده به آذربایجان به چهريق بیاید لذا آمده به مقصد خود رسید. از این حالات در صفحات خوی غوغای عظیم بر پا و رؤسای اکراد اکثری منقاد او شدند لذا این خبر به تبریز و طهران رسید علاج را در آن دیدند که حضرت را به تبریز

از ناصیه اش نمایان بود قدم در سیر و سلوک گذاشته به کمال زهد و ورع و قناعت و عبادت اتصاف یافت و ریاضت را به درجه ای رساند که یک اربعین با قند و گلاب انجام داد و به غایت مقید به نظافت و لطافت بود و سخن به غایت اندک می گفت و غالباً در تفکر و تذکر و مراقبه بسر می برد و همین که لب به تکلم می گشود اسرار معارف الهیه از لسانش جریان می یافت و در اثناء سیر و سفر چون به ایران آمد حضرت نقطه اولی در سجن چهريق بود و پس از تشریف به محضر مبارک و جذبه قائمیت و دعوت در خاک خوی و طلوع فتن و بلايا چنان که در بخش سابق مذکور نمودیم حسب امر آن حضرت از خاک ایران بیرون رفت. و حاجی معین السلطنه چنین نوشت که پس از مدتی طاقت فراق نیاورده مراجعت نموده در قلعه چهريق به زاویه جنب غرفه ائی که آن حضرت محبوس بود ساکت و آرام اقامت جست و ببود تا موقعی که حضرت را به تبریز برای اجراء شهادت برداشت درویش نیز پیاده همراه شد و در یوم شهادت حاضر بود و هنگام استنطاق به مراعات احتیاط و حکمت دم از درویشی و عشق به حق زده مستخلص گردید و پس از واقعه شهادت کبری از تبریز بیرون رفت و در اثناء عزیمت به طهران در بین طریق بعضی از اعداء وی را به قتل رساندند.

---

بخواهند و هنوز خبری از آن واقعه نبود که به جناب عظیم امر شد که قهرالله را مرخص نموده پیاده با همان انقطاع که از هند آمد به آنجا راجع شود و منادی حق باشد و او به محض رسیدن پیغام حرکت کرد و هر کس خواست همراهی کند نپذیرفت که انکه لن تستطيع معی صبراً حتی اسب و خرجی و لباس هم قبول نکرد و دیگر خبری از او نشد. نیل زرندي

## بیزد

نخستین کسانی که از اهالی آن حدود به عرفان و ایمان بدیع سرافراز شدند بکی **میرزا محمد** ذاکر مصائب خاندان رسالت مشهور بنام میرزا محمد شیخی از علماء شیخیه و اصحاب سید رشتی بود و به موجب بشارات سید انتظار ظهور موعد داشت و حضرت باب اعظم را در کربلا زیارت نمود و همین که خبر ظهور جدید به سمعش رسید به شیراز شتافته ایمان آورد و از حروف حی محسوب گردید و عودت به یزد نموده به ذکر محمد صفات و مقامات و کرامات حضرت پرداخت و ملایان تعریض و اعتراض و تعقیب کردند و میرزا علی ترک مجتهد بلد فتوای کفر و قتل داد و او را ضعف نفس و یم فرا گرفته ناچار خویش را به شیخیه متسب و متکی ساخت و از خاندان خانان که به حاجی محمد کریم خان ارادت می‌ورزیدند زن اختیار نمود تا از وی حمایت کردند و گروه اتباع خان مذکور که در آن بلد خطیر و وفیر بودند کمال احترام و تجلیل بجای آوردن و او را شیخی حاجی محمد کریم خانی شناختند ولی در باطن بابی بود و به هر کس که مستعد عرفان و ایمان بدیع می‌دید ارائه عقیدت و اقامه حجّت می‌کرد و بدین طریق ایام حیات به پایان رساند و از این جهان در گذشت.

دیگر **آقا سید احمد** از فضلاء شیخیه و از تلامذه حاجی سید کاظم رشتی با عائله خود ساکن کربلا بوده به واسطه ملا علی بسطامی به عرفان و ایمان جدید فائز شد و به قرّة العین ارادت و اخلاص حاصل کرده به اتفاق وی بیرون آمد و در همدان از موکب ش جدا شده به طهران رفت و در فتنه گرفواری و بلایای واردہ بر آن جناب به محضر ابهی رفته سعی و جد برای خلاصی همی نمود و در هنگامه قلعه طبرسی از اصحاب وفادار شد و پسرش **میرزا محمد علی** با او همراه بود تا عاقبت به اصابت گلوله توب سرش جدا شد و شهید گردید و پسر دیگر **آقا سید حسین** چانجه در مطاوی بخش سابق مسطور گردید از حروف حی و یکی از مهم ترین اصحاب شد و پسر دیگر **آقا سید حسن** نیز از متقدّمین مؤمنین و به واسطه پدر نامدار و برخی از اصحاب خصوصاً آقا سید یحیی دارابی به کمال ایمان بدیع رسید و پس از وقوع فتن شیراز هر دو به انتظار زیارت حضرت باب اعظم ایامی گذراندند و در اصفهان متفقاً به زیارت محبوب رسیدند و آقا سید حسین به شغل کتابت آثار و آیات افخار

یافت و پس از تبعید آن مظلوم از اصفهان هر دو با ملاحظه احتیاط در عقب رفتند تا به قریه کلین ورود نمودند و به عنوان کتابت و خدمت قبول شدند و در سفر آذربایجان و سجن ماکو بدان شغل ادامت دادند و آقا سید حسن حسب الامر از ماکو برگشت و آقا سید حسین ملازم بود تا شهادت عظمی در تبریز وقوع یافت و در لوحی از الواح صادره از قلم ابھی در وصفشان چنین مسطور است: «قد کان عند ربکم الرحمن فی سجن آذربایجان نفسان امسک الحسین بیدالفضل و اطرد الحسن بید العدل مع ان له عند محبوی و مبشری شأن من الشتون» الخ. و چون آقا سید حسین در موقع مکالمه و سؤال و جواب در تبریز مراعات حکمت و مصلحت وقت را نمود محفوظ و مصون از قتل شد و ایامی چند در آن بلد توقيق ماند و در جواب سؤالات قونسول روس مقیم تبریز که وی رانزد خویش برده تحقیق از حالات حضرت نقطه اولی و امر جدید نمود گرچه در جواب با مراعات احتیاط سخن گفت و لی تا اندازه ای گفتنی ها را گفت و برخی از آثار داد و بالاخره او را از تبریز به طهران برده حبس نمودند و تاسال ۱۲۶۸ه ق در موقع بروز فته و مذبحه عمومیه با یه محبوس بود و از مقام عظمت ابھی در محبس به وی افضال و اکرام همی شد. و در واقعه مذکوره با این که مداخله بلکه اطلاعی از اوضاع و احوال نداشت به نوعی که در بخش لاحق می آوریم حاجی علی خان حاجب الدوله به محبس در آمده وی را به شهادت رساند و او از بین تمامت مؤمنین به این اختصاص یافت که قریب چهار سال اخیر ایام حضرت نقطه اولی کاتب حضور و مطلع بر اسرار این ظهور گشت و به لقب عزیز مفترخ و به عنوان کاتب و کاتب الیان مشتهر گردید و در ضمن توقيعی درباره وی چنین فرمودند:

«و ان من کان عند ربک قد علمناه جواهر العلم و الحکمة فاستبیع عنه فانا کنا لمبنین و لتكرمه من عند ربک بما كنت عليه من المقدرين و در این مقام توقيعی را که در ایام ماکو در جواب معروضه آقا سید احمد صدور یافته برای وی به کربلا ارسال فرمودند ثبت می دارم و هی هذه:

### بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي يمن على من يشاء من عباده و انه لا اله الا هو ذو الفضل العظيم و اثنى على محمد صلى الله عليه و آله بما قد اثناء الله في قدم الذات و ذرورة الصفات انه لا اله الا هو العزيز الحكيم المتعال و اصلى على اوصياء رسول الله صلى الله عليه و آله بما قد صلى الجليل عليهم قبل وجود كل شيء و يسلم عليهم بعد فناء كل شيء انه هو الججاد الوهاب وبعد قد قرأ كتابك

الّذى ارسلته عند ولدك جزاك الله في احسن بلايتك بما قد صبرت في جنبه و أتى في الايام  
 التي كنت في ارض الصاد اطلعت بما نزل عليك من قضاء الله و ان ذلك امر لا مفر لاحد منه  
 فاحسن الله صبرك فيه فانا لله و انا اليه راجعون و لعمري اتى اقول حباً لذلك الشأن الا ايها  
 الموت الذي ليس تاركى ارحنى فقد افنيت كل خليل اراك مصراً بالذين احبهم كانك تحو  
 نحوهم بدليل و ان حين الذي سمعت بلايتك اذنت لولدك بالسفر اليك و انه لم يرض لجنه في  
 الدين و ان الان لما سمعت من الواردين على تلك الارض كثرة حزنك كبر سنك احيطت لان  
 آذن قرة عيني الحسن بالصعود على تلك الارض المقدسة و ارجو الله باه يحفظه في السبيل و  
 يبلغه الى ساحة قدس حرم الجليل و ان باذنك ما اذنت لاخيه الاكبر لأنه معى اشاء الله في  
 المنظر الاكبر فلا تحزن له فان حضوره لدى افع لك من حضوره لديك و استئل له ان يفرج  
 عن قلوب المؤمنين بفضله و يسهل لنا الصعود بالوصول الى تلك الارض المقدسة بهمه و اتني انا  
 في ذلك الجبل احمد الله حمداً شعشعانياً لاماً مقدساً الذي يعلو كل حمد و ثناء كعلو امر الله  
 على كل من في ملوك السموات والارض و يفضل على كل ثناء كفضل الله على عباده انه  
 هو الغنى المتعال و في كل حين تدخل الحرم سلم من اهل السجن على ائمه العدل و استئل من  
 فضلهم لان الله قد ضمن لاجابة الدعاء تحت تلك القبة و لاشك ان الله لا يخلف الميعاد واذا  
 ارادت ام احمد بالحج فارسل معها ولدك الصغير لسكنى قلبها و ان الله يؤيد بفضله من يشاء  
 من عباده و هو العزيز الحكيم و اتني انا اذا استغفر الله ربى لكل ما احب الله و اولياته انه هو  
 الغفور الودود و سبحان الله رب العزة عما يصفون و سلام على المرسلين و الحمد لله رب  
 العالمين.

ولی انتشار امر در آن حدود به واسطه آقا سید یحیی وحید اکبر تحقیق یافت و والد آن  
 جناب آقا سید جعفر کشفی شهر بن آقا سید اسحق علوی موسوی و آباء و اسلافش سلسله  
 ای از سادات علماء فخام ساکن در قسمت جنوب ایران و فارس بودند و آقا سید اسحق  
 مذکور از داراب به اصطبهانات انتقال نموده سکونت گردید و آقا سید جعفر در آنجا حدود  
 سال هزار و صد و هشتاد و اند متولد گردید و در صغیر سن و آغاز شباب تحصیلات علمیه  
 نمود ولی جذبات باطنیه عنان از کفش ریود و از فارس به نجف شتافته مشغول به ریاضات و  
 طاعات گشت و سنین چند به مراقبه و مجاهده و مکاشفه پرداخت و معروف به علوم باطنیه و  
 کشف و کرامات گردید و تأیفات کثیره از قلیل تحفة الملوك، ستابرق، رق منشور،

بلدانیم، کفاية و غیرها منتشر ساخت و در علوم فقه و اصول و تفسیر و حکمت و عرفان متصرف و متبخر و صاحب قلب و فکری سیال و متنور شد و در نجف و اصفهان و یزد و طهران و بروجرد و اصطبانات هر یک خانه و عائله تأسیس کرد و اولاد و احفاد بسیار و ارادتمندان بی شمار فراهم نموده با وفت علم و عظمت و مکنت در بلاد مذکوره می زیست و جمعی از اخلاقش علماء و عواظ عظیم الشأن شدند و در سال ۱۲۶۰ هـ در مگه حضرت باب اعظم را ملاقات نمود و بالآخره در سال ۱۲۶۷ در بروجرد وفات نمود و جمله «غاب نجم العلی» را برای تاریخ وفاتش ضبط کردند و نجل جلیلش جناب آقا سید یحیی<sup>۱</sup> از زن یزدیه

احاجی سید جواد کربلاطی حکایت نمود که جناب آقا سید یحیی اکبر انجال حاجی سید جعفر کشفی بود و به علم و فضل اشتهر داشت و مخصوصاً محمد شاه مرحوم و حاجی میرزا آقاسی معروف به شخص اول به حضرتش و ثوق کامل حاصل داشتند و چون ظهور حضرت نقطه اولی ارتفاع یافت و خلق کثیر از عالم و تاجر و عامی به امر مبارک اقبال نمودند مرحوم آقا سید یحیی از بس احوال را مختلف می شنید اراده نمود که خود عازم شیراز شود و به حضور مبارک مشرف گردد و بنفسه به امر مبارک رسبدگی نماید و حاجی میرزا آقاسی شخص اول ازین معنی آگاه شد و عزم سید را به حضور شاه معروض داشت محمد شاه طیب الله مشاه به وساطت میرزا لطفعلی پیشخدمت از سید خواهش نمود که درین مجاهده و اجتهاد پس از استبصار و اطلاع حاصل نظر خود را به شاه اعلام دارد و بالجمله حاجی سید جواد می فرمود که چون جناب آقا سید یحیی به شیراز وارد شد چند مجلس به حضور مبارک مشرف شد و سؤالاتی که از هر باب داشته جواب هر یک را کتابی و لسانی اخذ می نمود و هر مجلس که مشرف می شد بر مراتب خصوص و خشوع او می افزود معدله اظهار تصدیق نمی نمود و گویا متظر رؤیت چیزی دیگر بود ولی مهابت و بزرگواری حضرت که قلب او را پر کرده و سراپای وجودش را احاطه نموده بود مانع بود که خود چیزی معروض دارد تا آن که وقتی به من سبب محرومیتی که حاصل شده بود اظهار داشت که آیا ممکن است که تصریقی از تصرفات خارقه انسان مشاهده نماید و مقصودشان این که من چیزی خدمت آن حضرت معروض دارم گفتم جناب آقا سید یحیی مثل این حال مثل کسی است که بر مائده شخص بزرگی حاضر باشد و آن شخص را از اغذیه لطیفه و اشربه لذیذه و فواكه طیبه از هر صنف برای او برخوان حاضر نماید و او درین اثناء چیزی از قبیل فوم و بصل طلب نماید به حقیقت من از این وساطت و شفاعت عاجزم تو خود هر وقت به حضور مبارک مشرف شدی هر چه خواهی بپرس و هر چه در دل داری طلب نما و بالجمله پس از قلیل شی که مقرر بود آن شب به حضور مبارک مشرف شود جزوی از سؤالات مشکله و مسائل معطله که نوشته بود با خود آورد و فرمود این مسائل چندی است از حضرت سؤال نموده ام خواهش دارم به حضور آن حضرت تقديم نمائی و جواب طلب کنی چون شب گذشت و صحبت بسیار داشته شد و غذا صرف نمودیم پس از صرف غذا و قدری جلوس حضرت به بیت خود برای استراحت عودت فرمودند من جزو سؤالات حضرت وحید را در حضور خودش به غلام آن حضرت که نامش مبارک بود دادم و گفتم همین حال این جزو را به حضرت ده و از قول من عرض کن این سؤال جناب آقا سید یحیی است و بر سیل مطاییه گفتم عرض کن آقا سید یحیی است نه برگ چندر و مقصود حاجی سید جواد ازین عبارت مطاییه با حضرت وحید و طلب تدقیق و اسراع در

اش در شهر یزد به عرصه وجود آمد و در ایام صغر و جوانی تحصیلات علمیه نموده مستجمع علوم شده از افضل علماء و عواظ بی همتا گردید و به علاوه وفتر علم و کمال و فصاحت بیان و قدرت تقریر و استدلال دارای شجاعت و نیرو و قوت بازو نیز بود و نزد اولیاء دولت و خاندان سلطنت معروف و به کترت مخلصین و ارادتمندان موصوف گشت و در وطنش یزد زن اختیار کرده چهار فرزند آورد و غالب تعلق و سکونتش در آن بلد بود و در نیریز فارس نیز بعداً ازدواج کرده تأسیس خانه و عائله نمود و در هر دو جا دوستانش بسیار شدند و در حدود سال ۱۲۶۰ ه. ق سفری به طهران رفته در خانه برادرش آقا سید اسحق در محله امام زاده یحیی ورود و مدّتی اقامت نمود و خبر ظهور حضرت باب اعظم به سمعش رسیده به نوع مسطور در بخش سابق به عزم تحقیق روانه شیراز گشت و پس از ورود با حاجی سید جواد کربلائی و ملا شیخ علی عظیم<sup>۱</sup> که با هم در خراسان سابقه دوستی داشتند ملاقات و مکالمه کرده به واسطه ایشان مکرراً نزد حضرت وفود یافت.

---

جواب از حضرت باب بود باری حاجی سید جواد می فرمود چون سحر بر حسب عادت بیدار شدیم و برخاستیم و مستعد ادای صلوٰة گشیم که ناگاه مبارک آمد و جزوی به خط حضرت آورد که در جواب مسائل حضرت وحید نازل شده بود حضرت وحید در غایت سرور گرفت و در نور شمع قدری در آن مرور نمود حالی غریب به او دست داد با این که جبل وقار بود حرکاتی مشعر به خفت مانند میل به رقص از او ظاهر و متادر شد گفتم جناب شما را چه می شود فرمود جناب حاجی سید جواد من قریب یک هفته است که به نوشتن این سؤالات مشغولم و امشب از اوک لیل آن حضرت چهار پنج ساعت تقریباً اینجا تشریف داشتند و بعد از مراجعت لااقل چهار پنج ساعت هم آن حضرت در بستر خواب استراحت فرمودند تو را به خدا این اجویه را که کتابی است مین در چه مقدار از وقت مرقوم داشته اند و بالجمله حضرت وحید با کمال یقین و ایمان به بروجرد و طهران مراجعت فرمود و پس از تبلیغ پدرش حاجی سید جعفر مشهور به کشفی کیفیت مجاهده و مراتب معلومات خود را به میرزا لطفعلی پیشخدمت مرقوم نمود که او تقدیم حضور محمد شاه نماید.

میرزا ابوالفضل گلپایگانی

آقا سید یحیی دارابی چون به شیراز آمد با جناب شیخ علی محولاتی که به جناب عظیم ملقب بودند و در خراسان با هم سابقه دوستی و آشنائی داشتند ملاقات و استفسار کرد که چه فهمیدید جواب گفت که شما خود باید ملاقات نمائید و توصیه کرد که مراعات ادب نماید.

نبیل زرندي

آورده اند که در ملاقات نخست<sup>۱</sup> حضرت را جوانی نورانی و متنقی ولی عاری از مصطلحات علمیه و خویشن را اعلم دانست و در ملاقات دوم ایشان را با خود در یک رتبه تصور نمود و در مره ثالثه پی به دریای علم الهی برد و خویش را جاھل و حضرت را عالم حقیقی مشاهده کرد و در مقام عرفان و ایمان استقرار یافت و نامه به محمد شاه و حاجی میرزا آفاسی توسعه میرزا لطفعلی پیشخدمت در خصوص امر حضرت بفرستاد و نیز به علماء یزد و نیریز که از آن جمله ابوالزوجه اش حاجی شیخ عبدالعلی از علمای مشهور محترم و متین نیریز بود شمه ای از اشرافات ظاهره و آیات باهره بدیعه نگاشت و چون امر به سیر و سفر تبلغ داشت سکون و قرار ازاو سلب گردید نخست از شیراز به بروجرد رفته با والد ماجد ابلاغ حجت و اقامه بینه نمود و براهین آفایه و انفسیه را به اکمل وجه بیان کرد.

و حاجی معین السلطنه چنین نوشت که: «جناب آقا سید یحیی وجوه امتیازی چند در هیکل مبارک و آیات باهاراتش بیان می نمود. اوّل آن که حضرت امی است و تحصیلات علمیه نکرد. دوم آن که هنگام بیان مسائل معضله و مطالب علمیه عویصه مقاصد را به غایت مختصر و مفید ادا می نماید که از عهدۀ دیگران خارج است. سوم آن که کلمات و عباراتش شیوه به کلمات علماء نیست و از حیث مصطلحات و مضامین و نیز از حیث مطالب و مأرب و غیرها بدع و مخصوص به خود او است و این اعظم دلیل می باشد که علم آن حضرت تحصیلی و اکسایی نیست و اگر نه بایستی به عبارات و مصطلحات و اسلوب قوم باشد. چهارم آن که هنگام جواب سؤالات سائلین هر مقدار کاغذ در دست داشته باشند و لو آن که فی المثل بیش از سطّری بر آن نتوان نوشت جواب مسائل را کاملاً بر همان کاغذ مرقوم می فرمایند چنانچه سائل قانع و ساکن گردد ولی علماء مجبورند که شرح آن مطلب را در مباحث مفصله بیان

<sup>۱</sup>[۲] از همین سید کامل حکایت کردند که در شیراز در مجلس اول از حضرت طالب علم کیمیا می شود و حضرت اعتنای نفرموده و از بی اعتنایی ضيق قلب و حزن از برای سید حاصل می شود بعد از مراجعت از مجلس اول قرار سید در عالم خیال این می شود که این وجود هرگاه حجه الله است باید جامع علم اولین و آخرین بوده باشد یک مجلس هم رفته و اعاده در طلب می نمایم هرگاه بروز علم کیمیا نکردن حجت ثابت نیست برمی گردم و به روز دیگر به همین نیت بعد از سرافرازی حضور انگور تازه بر سیل ارمغان از برای حضرت می آورند حضرت به ملازم امر می فرماید قدری از انگور در میان مجتمعه پیش سید بگذار و بعد از گذاردن سید قدری میل می فرمایند بعد اشاره از حضرت می شود که سید برگی که در میان انگور بوده او را به مجتمعه مس بمالند که بعد از مالیدن مجتمعه طلا می شود بعد اشاره از سرکار می شود که مقصود خداوندی تعلق نگرفته که مس طلا گردد بلکه باید به کیمیای علم مس وجود شماها طلا گردد و سید به همین متذکر و ملا عبدالرحیم قزوینی نادم می گردد و آن طلا را باز عود می دهنده به صورت اول.

نمایند. پنجم آن که با همه حسن و زیائی خط که آن حضرت راست مرقوماتش را در نهایت سرعت قلم می نویسد و حال آن که از شرائط حسن خط آرام نوشتن و نگاهداشتن قلم می باشد. ششم حسن خلق آن حضرت است که از تمام شئونش آشکار و ممتاز از دیگران می باشد به درجه ظیف که قیام و قعده ابدآ به نشست و برخاست سائر ناس شbahat ندارد. هفتم آن که اکل و شرب حضرت مانند اکل و شرب سائر ناس نیست و به دقت تمام ملاحظه کردم سه لقمه ناهار او است و در شام هفت لقمه غذا میل می فرمایند و به نظر دقیق ملاحظه کردم تمام غذای شبانه روزش به مقدار دو لقمه غذای یک مرد اکول نیست و غذای غالباً چای می باشد و آن را نیز با جلیش مساوی می آشامند اگرچه آن شخص از طبقه دانیه باشد (و ازین جهت که حضرت باب شرب چای را مدح فرموده یکی از شعائر بایه قرار دادند و این طائفه به کثرت شرب چای معناد شدند ماین جهال انام شهرت یافت که بایه به دادن چای مردم را بایی می نمایند). هشتم آن که عبادت حضرت در قوت و طاقت احدی نیست و مشابه می باشد با آنچه در کتب و سیر از امیر المؤمنین و از سید الساجدین حکایت شده» انتهى.

و در صفحات بروجرد و لرستان ضمن وعظ و بیان به طریق حکمت ذکر معارف این امر نموده مردم را متبه ساخت و سعی مبذول داشت که اهالی را از امر جدید یاگاهند و بعد از بروجرد به اصفهان نزد اخوان خود آقا سید سینا مدرس مدرسه کاسه گران و آقا سید عیسی که تجارت منسوجات می نمود رفت و در اردستان با خواهرش ملاقات نمود. آنگاه به یزد جهت ملاقات عائله و برای ابلاغ امر به اخوانش آقا سید علی واعظ و آقا سید حسن و جمعی شتافت. سپس ابلاغ امر به برادر طهرانیش آقا سید اسحق و برخی از علماء و فضلاء و امراء طهران کرد و از آنجا عطف عنان به خراسان نمود و پس از انجام آنچه خواست به قزوین رفته نزد خواهرش که زوجه حاجی محمد رحیم امینی مشهور بود قرب شش ماه بماند<sup>۱</sup> و سابق برین

---

دختر حاجی سید جعفر کشفی عیال حاجی محمد رحیم امینی به این سبب حاجی سید یحیی به قزوین در خانه ایشان تشریف فرما شدند حاجی محمد حسن درویش برادر حاجی محمد رحیم با جناب حاجی سید یحیی در مسئله ای گفتگو کردند جناب حاجی سید یحیی ایشان را کافر دانسته به خانه حاجی اسدالله تشریف آوردند و چهار ماه بودند و در مسجد شاه موعظه می فرمودند مراجعت به طهران زمان محمد شاه ندای نقطه اولی که بلند شد محمد شاه ایشان را به شیراز فرستاده پس از تفهیم مراجعت به یزد حجره جناب آقا محمد جواد با آقا کربلاحتی رفیع اخوی ایشان ییاناتی فرمودند زمان حرکت به جناب آقا محمد جواد فرمودند این اخوی شما چیزی نخواهد شد و من دیگر به حجره نمی آیم شما روزها به خانه بیاید .... از باد نور آباد کاشان

سفر هم مدّتی نزد خواهر مذکوره اش اقامت داشت و از قزوین پی زیارت حضرت نقطه اولی پیاده به ماکو شافت و از لقاء محبوب کام دل گرفت و در عین برف و بوران و سورت برودت زمستان به طهران عودت نموده نزد جمال ابھی وفود و مثلول یافت و با جمعی از مهمین اصحاب مانند جناب طاهره و غیرها مؤانس و معاشر گشت و در آن ایام بر ملا و فاشا فاش ابلاغ این امر همی کرد.

و بالجمله آقا سید یحیی سفرهای پی در پی نمود و چند بار به طهران و یزد و شیراز رفت و ایامی که در شیراز بود آقا سید عبدالعظیم تبریزی که شمه ای از احوالش را در بخش دوم ضمن واقعات قلعه مازندران و غیرها آوردیم از نزد حضرت نقطه اولی توقيعی و حرز هیکل بزرگی و نیز پیامی برای وی آورده ابلاغ نمود.

و ملا جعفر قزوینی درباره وی چنین نوشت که: «جناب آقا سید یحیی علیه بهاء الله پنج بار به قزوین آمد و بر منبر حاجی ملا عبدالله برا آمد. در نوبت اولی تکذیب شیخ احسائی و تصدیق حکماء و عرفاء نمود. در کرّه ثانیه شیخی و حکمی هر دو را تصدیق کرد. در مرّه ثالثه استدلال بر بطلان محیی الدین اعرابی و ملا محسن و اثبات حقیقت جناب شیخ کرد. در دفعه چهارم در خانه حاجی محمد رحیم تبریزی استدلال بر ظهور علامات و طلوع حق نمود و شباهت حاضرین را مرتفع ساخت و نوبتی در خانه تبریزی ها مشرف شدیم. این بندۀ ذلیل خاکسار و عمّم ملا قنبر و ملا عبدالحسین و حاجی میرزا و او از وحید سؤال کرد در جواب فرمود: "بعد از استماع این نداء به شیراز رفتم و در کنار حق نشستم و دلیل و برهان و بیانات خواستم بیان فرمودند و شرح کوثر را که کوچکترین سور قرآن است طلب کردم. فرمودند تقریراً او تحریراً عرض شد تحریراً پس قلم و کاغذ به دست مبارک گرفتند و جواهر و دراری ثمینه ای بر صفحات ریختند و به نوعی از سرعت مرقوم و مسطور می فرمودند که حرکات انامل لطیفه معلوم نمی شد بدون تفکر و تدبیر و سکون قلم زیاده از دو هزار بیت نوشتهند و به

---

تا مید یزد آقا محمد جواد همسفر وحید بود و اهل اردکان به استقبال وحید بیرون آمده بودند و در شمس آباد اقداح یک روز و یک شب ایشان را مهمان نمودند پس جناب وحید به اردکان تشریف بردن و آقا محمد جواد یزد پس از چندی جناب وحید به یزد و از یزد به طهران و از طهران مراجعت به یزد و خبر صعود جناب حاجی اسدالله را آوردند و در مسجد ریک مجلس فاتحه گذارند پس از چند دیگر باز به طهران تشریف بردن این مرتبه جناب آقا هادی را ملاقات می فرمایند و به خدمت جمال قدم می برد و امر می شود که آقا هادی به قزوین بیاید و جناب طاهره را ببرند.

مضمون بیان جناب آقا محمد جواد فرهادی

من دادند. ملاحظه نمودم دیدم که در قوهٔ بشر نیست این گونه کلمات بدون تفکر و سکون قلم بنویسد و یقین بر حقیقت او و بطلان غیر او نمودم بعد فرمودند از ناصران و یاری کنندگان مائید عرض کردم صاحب شمشیر نیستم شمشیری به من دادند جوهردار برترده و حقیر تیغ جوهردار بسیار خوب را دیدم". مرتبه پنجم زمانی بود که طلعت اعلی در ماکو محبوس بودند رفتند و مراجعت نمودند و واقع شد آنچه واقع شد» انتهی.

و چون هنگامه مازندران بر پا شد و اصحاب از هر سو بی نصرت شتافتند آقا سید یحیی به طهران رفته به صدد تهیه لوازم ورود به قلعه برآمد در آن موقع جمال ابھی پس از گرفتاری به دست سپاهیان در مازندران و استخلاص از چنگ آنان به طهران رسیدند و جناب وحید در ک محضر مبارک نموده از تفصیل واقعات باخبر گشت و ناچار از عزیمت به مازندران منصرف شده نقشه دیگری در نظر گرفت و در اواخر سال ۱۲۶۵ به عزم قام در وطن از طهران بیرون راند و بنای سیر بالاد و نشر این امر نهاد چندی در قزوین و قم و کاشان و اصفهان و اردستان و اردکان سفر نموده علی رؤوس المنابر تبیش و ابلاغ کرد تا در بدایت جمادی الاولی سال ۱۲۶۶ به یزد وارد شد و در مصلی بر عرش مینبر نشست و خطابه‌غراً ایراد نموده ابواب عرفان بر وجود حاضرین بگشاد و جمعی کثیر از علماء و محترمین و غیرهم گرویدند و بیعت و تعهد نصرت نمودند از آن جمله ملا محمد رضا (رضی الروح) و اخوانش آقا غلامحسین و ملا علی اکبر و ملا آقا بابائی پسران ملا حاجی محمد مجتهد متفض و مجلجأ الانام منشاد بودند و نخست ملا محمد رضا که عالم و فاضل بود بیعت کرد پس اخوان و سائر آحاد خانواده تأسی نمودند و ملا حاجی محمد خود نیز ازین امر مطلع گشت و بعداً بنام بابی دچار حملات و تعرضات اعداء گردید و دیگر حاجی ملا مهدی عطربی و خاندانش بودند و نیز آقا میرزا محمد رضا طیب و آقا شیخعلی دهنجی گمنام و شاطر رضا اردکانی و ملا حسن اردکانی قملافی و حاجی ملا محمد حسین بیدکی مهریزی و حاجی سید علی مهریزی و آقا سید حسین منشادی و آقا سید محمد باقر مهریجردی که از سادات و علمای مقدسان بوده اهالی کرامات و کشف و مقامات در حُقُّش اعتقاد داشتند و برادرش حاجی سید حسین روشه خوان و پرسش آقا سید حسین قالی باف و میرزا جعفر دهنجی از طلاب علوم دینیه و ملا علی نقی روشه خوان و میرزا محمد معروف به ملیک و محمد زمان تاجر شیرازی و آقا علی اکبر حکاک و حاجی عبدالرحیم شماعی و آقا محمد صادق صوف باف و آقا میرزا حسن آقا فاضل و آقا سید جعفر و حاجی عبدالغفور و برادرش آقا محمد علی و نیز حاجی بی بی صاحب و بی بی فاطمه

مهد عليا و غيرهم بیعت کرده به شعله غیرت ایمانیه افروختند و نفوسي دیگر اظهار محبت و مساعدت با آن جناب نمودند و ازین هنگام نهضت بایه در یزد و اطرافش شروع شد و فته برخاست و متنهی به و اقعه یزد گشت و از آنجا به نیریز راند و به نوعی که در بخش سابق مفصلآ آوردم در هیجدهم شعبان سال مذکور به شهادت رسید و اما آثار آن جناب از آن جمله رساله استدلایه و دو مقاله به عربیت فصحی و حسن خط در بیان تشریفش به حضور در بیت مبارک و در ک عظمت و اثبات حقانیت آن حضرت به عین خطش موجود است و هذه هي:

### بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله والصلوة على رسول الله و آله آل الله الى يوم لقاء الله وبعد يقول العبد الراجي و الاسير الفاني و الفقير الجانی ۱۰، ۸، ۲۵، الفاطمی آله لما مضى من الهجرة النبویة على مهاجرها الف سلام و تحية غرس بلغنى انه قد قام قائم من ياض الفارس و ظهر نجم لامع و طلع كوكب دری ساطع من بلد شیراز کانه هو المعنی بالذكر في قوله تعالى ولقد كتبنا في الزبور من بعد الذکر ان الارض يرثها عبادی الصالحون فما زلت مهاجرأ من بلد الى بلد و سائرأ في مناكب الارض و اطراها و طير الفؤاد يتقلب يميناً و شمالاً و يصف على شطر الآفاق و ارجائها حتى انتهيت الى الارض المباركة و البلد المقام و هو البلد الامن مطلع العبد الممتحن في شهر جمیدی الاولی عام غرس ب فوقت بالباب و وفدت الى من عنده علم الكتاب و رأيت البلد يجيء اليه ثمرات کلشیء و افتدة من الناس تهوى اليه فاقمت فيه و آوى الطير اليه فقد علم صلوته و تسبيحه فو الذى نفسی بيده له نور و ظهور مثل نوره کمشکوه فيها مصباح المصباح في زجاجة الزجاجة کانها کوكب دری يوقد من شجرة مباركة زیتونة لا شرقية و لا غربیة يکاد زيتها يضيء ولو لم تمسسه نار نور على نور يهدی الله لنوره من يشاء و يضرب الله الامثال للناس و الله بکلشیء علیم و كان من انارتہ و لمعانه ما افاض و اجاد على الشرقيين ليخضعن الشاريون و انعم و اصاب من استفاض من الغربيين ليصعن البدریون و الطوریون شرحه صلى الله عليه حروف البسمله بمراتب اربعة ثم تفسیر سورة الكوثر يجري فيها الانهار انهار من ماء غير آسن و انهار من لبن لم يتغير طعمه و انهار من عسل مصفی و انهار من خمر لذة للشاريين ثم شرح الحديث الذى افاض الحجاب الاعظم العالم بالسرائر ابو جعفر محمد بن على الباقي صلوات الله و سلامه عليه لابی لید المخزومی في بعض علم الحروف و المقطوعات من القرآن

دو صفحه، از استدالیه جناب آقا سید یحیی و حیدر بخدا خوش در اینات امر بدین

مفع

مع کوئی مسأله علیه دار نیست اهل المدارک نیست  
بلده افسوس عربیه هذالت رای افعال و لغت ایام  
از آن الامهار اسلامه علیه ننانه البیل و از قاعده  
پسر سلام آتش علیه مندوبین الانجیل و دینیه و کل  
آپنام شان تلاش آزادی همه الجنه الکری بازیست  
پس از اولاده هی میاچک و شنل و زیارت والدین  
پسلی و یک باعترف و کون فیوضه ساعت علاوه  
بیشتر شیخه اعدم اول الفکار و باعماقین  
بیشتر شیخه اعدم اول الادب و اتفاقاً  
جی همراه فلسفه کل المطالبات اثمار منقد و کن  
اول الادار و لغت همچوی کمال بعد کل الادب اتفاقاً  
معدوده و کل سلوک و کن عورت و ماسعنه کن  
بنای علاوه از اوز درج من طلب این دلایل  
و من که او چهار دهونه که این دلایل از طبع  
تلای او روز بیان این دلایل و محتسب این دلایل  
و مطلع این دلایل علی والجنت قال و قوله المختار  
پیغمبر ایضاً پیش ایوان ریاست از جضد این دلایل  
عیان و قرائمه در و دین و فکوت الامر والحق مفاه

مفع

من الدلایل ما تکلفت و ما تلقیت و ما نیاثه  
سلام آتش علیه من و دنی و ملکون فهم بغل و ملک کل  
البیانات و دلایل ایات و آیات و البیانات و ایات  
البهارات فاعن فدر اعلم منع دلایل از ویره بیان هذل  
اعظم عندا اذ اذ الصبر من غلیق الدنوات والارض و دعی  
بعض سلام آتش علیه هر زن الکل این بسیار و مکان  
و الاماکن هفت محل باعلاق از این طبقین و دلایل ایام  
اجداده الطاهرون سلام آتش علیه ایالین و دلایل ایام  
اعتلاء احلا و اطواره و خلافه و کر و کشک و مکان و مکان  
والدهم شلیمه الارض کل ایام برو اول دلایل  
هزاع المیزانی و داشت اه موسی الکاظم هذا همودی و ایام  
چیزه غلام ایام مقدمی و زدن از شهادت ایام  
من الداعی و ایام دلایل و دلایل ایام ایام ایام  
من ایام دلایل و دلایل ایام بعیو کل دلایل و دلایل  
الکاظمی دعی و دعی و دعی و دعی و دعی  
من الکل و الشرب بدل ایام که ایان هذاهو شان

مفع



ثم اجابته لذى الحسب الشامخ الرفيع و ذى الشرف الباذخ المنبع ذى الرياستين السيد ابى الحسن الحسينى وقد سئل من جنابه عليه السلام كشف السر عن وجہ الامر و شرح ع فيه حرف الهاء لأنّه كان اول حرف كتابه وصار معروفاً بالرسالة الهائية ثم شرح دعاء الغيبة المروي في الكافى المستعمل على فقرات ثلاثة و اتفق على ابواب اربعة عشر وقد طلع في ابوابه مكملاً الغيب المستور ما طلع في الليل اذا عسعس من الصبح الاذل اذا تنفس ثم جواب احد من المجاهدين والمهاجرين و الصابرين الذين صبروا في سبيل دين الله على الاذى ثم افادحة على السيد السندي و الحبر المعتمد الوافد الى نور الفؤاد السيد الجواد الحسيناوي في جواب مسئلته في باب الاعراب ثم جواب السائل الجليل المستطاب نواب الهندى في حكم اسماء الله تعالى ثم جواب مسئلة العالم الماجد و العارف الكامل الشيخ العابد ثم اجوبة مونعة مؤنقة في ما سئل العارف الملأحسن الرشتي ثم جواب مسئلة المهاجر المجاهد في سبيل الله الحاج محمد اسماعيل الفراهانى ثم المسائل التي جعلها تذكرة و متابعاً للمقرئين فسبح باسم ربّك العظيم فور ربّ السماء والارض انه لقول رسول كريم في كتاب مكتوب لا يمسه الا المطهرون افهمها الحديث اتم مدهون و تجعلون رزقكم انكم تكذبون فأتوا بحديث من مثله ان كتم صادقين سبحان الله عمما يصفون و سلام على المرسلين و الحمد لله رب العالمين.

و ايضاً:

### بسم الله العلي العظيم

الحمد لله الذي اضاء الضياء و تجلى للعماء بالبهاء و اظهر الثناء بالسناء و احاط الكل تحت ظلال الكبرياء فاول ما برزت من كتاب الكون في ديبياجة الانشاء البسملة و التسييحات الاربعة العليا احرف الاسم الاعظم من الاسماء الحسنى و جعلها مجلى ذاته الظاهرة لها بها في سائر عوالمه في الاداء اذ كان لا تدركه الابصار و هو يدرك الابصار و هو اللطيف الخير و عظيم الاعظمة و امرها بالادبار بالتجلى و التزول و الطلوع و الافول بعد ان اجرى من آخر اركانها ماء الایجاد بحر المداد و نون الصاد الداخير المواجه المتلاظم الرجراج و جعل منه البحرين هذا عذب فرات سائع شرابه و هذا ملح اجاج و خلق من الاول طينة اهل الاجابة الحسنى من الانبياء الى الصالحة الازكىاء و اسكنتها في عליين من حول عرش الكبرياء و خلق من الثاني طينة اصحاب الاجابة السوءى من عين اليمن و الكبريت و الطبرية و الافريقية اجمة ما سيدان و جمة ناجروان و عين

ابرهوت الى اقصى انبساط النقطة الظلماء فامكثها في سجين و اسفل السافلين الى ما تحت الثرى ثم امر الفريقين من اهل المقامين بالأدبار و الاقبال لما اراد من اظهار الجلال و اسفار الجمال لرب النور و الظلال و شاء من بروز اتقان الصنع من الحكيم الفعال فنزل المدبّرين المقربين و صعد المقربين المدبّرين حتى التقى الفلkan و اتصل التطبّجان في هذه النشأة متّهي مراتب النزول و مبدأ عوالم الصعود تداخلت الشجرتان و تشاكلت الفرقتان و دخل ابليس اللعين بواسطة طاوس العناصر وحية الجوزهر الى جنة الاسنان اكبر حجة الله على الخلق و اعظم ما بناه بيده الرحمن و اخرج آدم بديع الكل عن مقام الرضوان و افسد ما علمه الرحمن من علم البيان و انزله الى تلك الارض المغبرة معدن الاحزان قال تحسراً على ما فات منه من الالحان من تغرد طيور العماء على الافتان تغيرت البلاد و من عليها فوجه الارض مغرب قبيح و جعل ييكي بكاء و يجري دموعاً و لم ينقطع الى ان تلقى من ربه كلمات قتاب الى السبحان فاجابه بارئه و امره الى حج البيت ذى الاربعة الاركان المحاذية للبيت المعمور المربع و السقف المرفوع البنيان المحاذية للادكار الاربعة من التكبير والتهليل والتحميد والسبحان بعد تعميره على شكل بيت الاحديه و هيكل الایمان فهو اول بيت وضع للناس في وجه الارض للحكاية و التبيان بالامثلة الملقة في هويات الامكان و ذاتيات الاكوان من الآية اللاهوتية و الوجه الجبروتية و الوصف الملكوتية و الرسم الناسوتية في السر و الاعلان و بعثه لاظهار سر واحد من هذه الاركان فهو التوحيد و آية المنان و نصر في التبليغ باقى الانبياء من اولى العزم و غيرهم الى طلوع شمس العرفان من مشرق الايقان خاتم الانبياء و سيد الانس و العجان و امره باظهار سر ركن الثاني و هو النبوة مبدأ المعان الى يوم الغدير خير الایام و قطب الزمان بلغ فيه بنفسه الشريف و وصى الى اوصيائه باظهار ركن الثالث وهو ركن الولاية و تأويل آية القرآن و اذا قيل لهم لا الله الا الله يستكرون الى يوم طلوع شمس الازل في احدى و ستين قبلها الالف و المائتان و نفت آل الله و حروف كلمة البيان في روع عبدهم الذي وسع قلبه لجميع الظاهرات من ثلاثة جسم سيدة النسوان بل من في ملكوت الامر و الخلق من الاكوان باظهار سر ركن الرابع من الكلم الجامع آخر شروط الایمان الى هنا تمت الادوار و كملت الاكوار و تألف بسم الذي بالحروف غير مصوت و بالتشيهي غير مجسد الباء بهاء الله و السين سناء الله و البيم ملك الله او مجد الله كلامها واحد في الاداء و وجدت الكينونة و حصلت اليونة بين الشريف و الوضيع و البصير و الاعمى و اما ثمود فهديناهم فاستحبوا العمى قال ع ثمود طائفة من الشيعة ثم الایجاد و التكوين أى العوالم الاربع من الجسم و النفس و العقل و الفؤاد عالم العماء فشرع بالتشريع الذي هو روح التكوين و هو ظهور الربوبية

الممكنة في الانشاء فالمربي في التزول اي التكوين هو الاسم المشتق من اسم الله الاعلى و هو العلي المتعال و هو العلي الكبير و هو العلي العظيم و في الصعود أى التشريع هو الاسم المشتق من اسم الله المحمود و عسى ان يبعثك ربك مقاماً مموداً اولنا محمد و آخرنا محمد و اوسطنا محمد فاجتمع الاسمان الاعليان و اقتربن الشكلان الاصلان في هذا المقام فهم من كان ذا فهم سديد و القى السمع و هو شهيد و سبحان الله عما يصفون و الحمد لله رب العالمين.

و بعد يقول العبد الراجي بالحى القيوم و الداعي يا دائم يا ديموم ١٠، ٩، ٢، هذه خطبة جليلة من المولى المؤمن الجليل و العبد الممتحن الخليل القائل للقول السديد و الدال على الامر الرشيد في ق و القرآن المجيد بل عجبوا ان جائم منذر منهم فقال الكافرون هذا شيء عجيب جعلتها تقدمة لهذا الخطاب و تذكرة لاولى الالباب من اهل المبدأ و المآب فمن كان دعوه الحمد لله الذي انزل على عبده الكتاب ولم يجعل له عوجاً قياماً لينذر بأساً شديداً من لدنه و يبشر المؤمنين الذين يعملون الصالحات ان لهم اجر احسنا و من الذين يستمعون القول فيتبعون احسنه الوشك الذين هداهم الله و اولئك هم اولو الالباب و من الذين يحملون العرش و من حوله و يسبحون بحمد ربهم و يؤمّنون به و يستغفرون للذين آمنوا ربنا و سمعت كلشىء رحمة و علمأً فاغفر للذين تابوا و اتبعوا سيلك و قفهم عذاب الجحيم فيا ايها الاخوان من الحاضر و البادى مقامكم و مكانكم انتصروا و استمعوا الصيحة بالحق و نداء المنادى فهذا هو الميزان و الصراط و الطور و الكتاب المسطور و البيت المعمور فان السيد العلي و النور البهي و الكوكب الدرى برب من البلد المقام و استقر على ارض الصاد و طلعت الشمس من برجها و قرت على نقطة الزوال و غشت ضيائها جملة الآفاق و ظهر تأويل قول الله سبحانه و تعالى: بسم الله الرحمن الرحيم و الشمس و ضحيها و القمر اذا تليها و النهار اذا جلتها الى تمامها و لا يخاف عقيها. فامرنى بالحضور في ارض الطاء فلما نزلت بأمر مولاى عليها في اول شهر الثاني من السنة الثالث بعد غرس و حضرت عند اهلها من اصحاب الاخدود في السلسل و الاغلال و القيد اذا ما كان لهم شأن الا ذكر الحدود التي هم عليها قعود وهم على ما يفعلون بالمؤمنين شهود و ما نقاوما منهم الا ان يؤمنوا بالله العزيز الحميد قد غلبني الاحزان و تركني الاخوان الذين كانوا يساعدوننى لرضى الرحمن حتى صرت بحث اشير الى مولاى بطرف قلبي و ارى نفسي مفارقاً من حبيبي و اتمنى الرحيل الى سيله و التوصل الى مقيله فهل اليك يابن احمد سبيل فلقى و هل يتصل يومنا منك بغضبه فخطى متى نرد مناهلك الرؤبة فتروى متى نتفق من عذب مائك فقد طال الندى متى نغاديتك و نراوحك فتقر منها عينا و صرت كما قال الامير عليه السلام و

طفقت ارتائی بین ان اصول بید جزاء او اصبر علی طخیة عمیاء یهرم فيها الكبير و یشیب فيها الصغیر و یکدح فيها مؤمن حتی یلقی ریه فرأیت ان الصبر علی هاتی احتجی فصبرت و فی العین قدی و فی الحق شجی مع طول المدة و شدة المحنۃ فلمَا علمت ان السیل مقطوع و الدلیل منع اشتغلت بذکر مقاماته و جمع خطاباته التي بربرت في اول مستقر من الهجرة و هو الشهر الحرام ذی القعده من السنة المذکورة لعل الله یسکتنی بذلك فانه منزل السکینۃ على قلب من یشاء من عباده و العاقبة للمتقین و كان اول ما شرق في تلك الارض من فواره النور الذي هو بالرعب منصور و لمع من العلم المشهور و ظهر في تلك الطخیاء الذي یجور شرح سورة والعصر ثم رسالتہ فی النبوة الخاصة بالعقل الالام ثم اجوبة لمسائل شتی من السائلین الواقعین حول الباب مستعيناً بالله انه هو الوالی فی المبدأ والماه و هو حسبي نعم المولی و نعم النصیر.

و اما اعقابش از زوجه یزدیه سه پسر و یک دختر بودند پسر ارشد آقا سید احمد نام داشت و مطلع و محب نسبت به این امر بود و سال ها در یزد زیسته در محضر شرع حاجی ملا باقر اردکانی که کیفیت احوالش را عنقریب می آوریم کتابت مکاتیب شرعیه می نمود و بنت عم خود آقا سید حسن را در جباله نکاح داشت و آخر حیاتش چون به اصفهان پی ملاقات عینیں معظیمین خود آقا سید سینا و آقا سید عیسی رفت بیمار شده در آنجا وفات نمود و مدفون گردید و از او دختری شد که در یزد حیاتش سپری گشت و پسر دوم وحید آقا سید محمد امین التجار نیز اطلاعی از این امر داشت و در سن شباب به کرمان رفته متزوج و متوطن شده در سرای گلشن اشتغال به تجارت جست و عاقبت در آن بلد وفات نمود و نسلی از او برقرار نماند و پسر سوم وحید آقا سید محسن از مؤمنین این امر بوده در قزوین متوقف و در دستگاه ابن عمه اش حاجی میرزا محمود امینی مشهور متوظف و در آن شهر متزوج شد و از او دختری و خاندانی بر جای ماند و دختر وحید نیز از مؤمنات بوده در طهران به میرزا نصرالله کاشی ندیم فتحعلی خان صاحب دیوان شیرازی مقیم طهران شوهر نمود و از او نسلی در این امر ظاهر نیست و اما از زوجه نیریزیه صغیری نام که مؤمنه بود وحید را پسری شد که سید اسمعیل نام داشت و پس از شهادت پدر شبانه در آغوش مادر به اتفاق برخی از خویشاوندان مؤمن به قصبه اصطهبانات واقعه در شش فرسنگی جنوب غربی نیریز گریختند و به خانه خواهر وحید که زوجه حاجی محمد اسمعیل تاجر لاری مؤمن به این امر بود پناه گرفتند و حاجی مذکور از خواهر وحید کودکی میرزا ابوالحسن نام داشت و خواهر دیگر وحید نیز در قصبه

مذکوره زوجه آقامیر مرشد بود و همگی ایشان در آن ایام از بیم دشمنان مختفی بودند و پس از چند سال که امنیتی حاصل شد آقا سید اسمعیل به اتفاق میرزا ابوالحسن مذکور در مدرسه خان یزد به تحصیل علوم پرداخته به مدارج عالیه علمیه و اجتهاد در فقه و اصول ارتقاء جست و بنت خالش آقا سید علی واعظ را ازدواج کرده به موطن خود اصطهبانات عودت نموده ساکن گردید و کتاب لمعة النور فی شرح آیة النور و حصن الحسين فی شرح بلد الامین و شرح تشریح الافلاک در علم هیئت فلکیه و کتاب سلسیل در علم حکمت از جمله مؤلفات او است و به لقب حاجی محقق العلماء شهرت تامه داشت و از او اخلاقی از سلسله علماء بر جا ماندند ولی از این دو دمان عظیمه وسیعه شهیر کشفی که از آن جمله آقا سید ریحان الله مجتهد بروجردی ساکن و متوفی در طهران و اخ اکبرشان آقا سید روح الله ساکن و متوفی در تبریز به سال ۱۲۸۸ بودند اثر و حرکتی در این امر حاصل نشد زیرا از بیم واقعات مهیه و حوادث خطیره که بر جناب وحید و سائر آحاد این طائفه واقع گردید حال تجویض و جنبش از آنان زائل گشت فقط آخرین اولاد حاجی محمد اسمعیل مذکور در جامعه اهل ایمان بدرخشید که در بخش های آتیه می آوریم.

و در این مقام نبذه از کلمات مبارکه که در شأن سید کشفی و جناب وحید است ثبت می نمائیم. قوله الاحلى فی کتاب تفسیر سورة یوسف:

يا قرة العين قل للعالم الجليل جعفر العلوى انك على الحق ان كنت بالباب لله ساجداً لقد كنت في ام الكتاب عند الله محموداً و هو الله قد كان عليك على الحق شهيداً فو ربک انك لن تحرق الارض بالحق من دون الباب و لن تبلغ الرجال من دون الذكر على الحق بالحق طولاً و آنه من الله الحق لحق بالكلمة الاكبر على العالمين جميعاً ان كنت قد اتبعت امره فانا قد جعلناك في الدنيا ركناً على العالمين رفيعاً و انك بالحق في الآخرة معنا في الرفيق الاعلى باذن الله العلي و هو الله قد كان على كل شيء شهيداً ذلك مما قد اوحى الله عليك في سبيل الحكمة فانتظر على الحق الاكبر امرنا و انصر ذكرنا الاكبر هذا الغلام العربي فان نصر الله و آياته قد كان في ام الكتاب قريباً.

و در موقعی دیگر مسطور است:

و لقد طالعت سنا بر ق جعفر العلوی و شاهدت بواطن آیاتها و آنے ما عرف الا نفسه و ما وصف الا شئون عبودیته و کل ما قال فی حق آل الله سلام الله علیهم فی تفسیر الدعاء المشرفة عن ناحیة المقدّسة لم یک فیهم و لا یلیق عند الله بشأنهم لأنّه ما قرأ الا حرف عبودیته و ما وصف آل الله الا بما تجلّی آخرهم فی که ربوبیته و لا یعرف آل الله احد و لا یقدر بوصفهم عبد اذ ما سواهم من فاضل ذکرهم لیذکرون و یوجدون.

و در مقامی دیگر مذکور است:

و لقد بلغ الى حظيرة الواقع فی بواطن تلك الرقائق والدقائق سید المعاصر عضد المحققین فصل فی سنابرقه المحيط على المغارب والمشارق فجزاه الله فی بيانه فی حقيقة ذلك المسئلة بالسر الواقع والكلمة البالغ والنور الساطع بعد ما انجمد الكلمات فی قباب اشاراته ولكن ذلك ما كان الا لحفظه نظرۃ الناظرين فجزاه الله كما هو اهله و الحمد لله رب العالمین.

و در رساله دلائل السبع در شأن جناب وحید چنین مسطور است: «و نظر کن در عدد اسم الله فرد متفرد و وحید متوحد که احدی از مخالف و مؤالف منکر بر فضل و تقوای آن نیست و کل مقرنده بر علو او در علم و سمو او در حکمت و نظر کن در شرح کوثر تا بر نوشتجاتی که از برای آن ظاهر شد و استدراک علو شأن او را عند الله نموده» الخ.

واز قلم عزّ ابهی در سوره الصبر وصف احوال آن جناب مسطور است قوله عزّ بیانه:

و اذ قال الوحید يا قوم قد جئتكم من الروح من لدن علیٰ قياماً .... و قضى من الايام الى ان اجتمعت فی حول الوحید شرذمة من قرية التي بارکها الله بين القرى و رفع اسمها فی اللوح الّذی كان ام الكتاب عنه مفصولاً .... و بلغ امر الله الى مقام الّذی سمع رئيس الظلم الّذی كفر بالله و اشرك بجماله و اعترض ببرهانه و كان اشقى الناس فی الارض و يشهد بذلك رجال الّذی كانوا فی سرادق الخلد مستوراً .... فاذکر يا قلم القدس ما قضى علی الوحید من اعادی

نفس الله ليكون امره في الملا الاعلى بالحق مذكوراً فلما سمع الذى كفر و شقى ثم استكبر و  
بغى ارسل جنود الكفر و امرهم بان يقتلوا الذين ما حمل الارض بمثلهم في ايمانهم بالله و  
يسفكوا دماء التى كانت بها كلشىء مطهوراً .... و قرر للجنود رئيسين الذين هما كفرا بالله و  
آياته .... اذا فتح فم الروح و نطق روح القدس بلسان الوحيد و قال يا قوم ان تقرروا بفضلي و  
تعرفونى انا بن محمد رسول الله لم جسم علينا بجنود الكفر .... و كرر بينهم الرسل و الرسائل  
الى ان وضعوا كتاب الله بينهم و اقسموا بالله و ختموه و ارسلوه الى جمال عز و حياداً .... الى ان  
اخذوا الوحيد و هتكوا حرمته و عروا جسده و فعلوا به ما يجرى من عيون اهل الفردوس مداعع  
حرم ممزوجاً .... ان ارتفعوا الرؤوس على الاسنان و الرماح و دخلوا في ارض التي شرفها الله  
على جميع بقاع الارض و فيها استوى الرحمن على عرش اسم عليا فهنيئاً لك يا يحيى بما وفيت  
بعهدك في يوم الذى فيه خلقت السموات والارض و اخذت كتاب الله بقوه ايمانك و صرت  
من نفحات الله الى حرم الجمال مقلوباً.

و نيز صورت زيارتی از قلم ابھی برای زیارت رمس مطهر آن جناب صدور یافت تا او و  
شهداء اصحابش را بدان طریق زیارت نمایند.

و اما اصحاب وحید و بایه یزد از آن جمله **آقا محمد هادی** بن حاجی محمد صالح بن  
حاجی محمد شفیع اصفهانی الاصل بود که در حال ریعان جوانی و نیغان ایمانی دست از ولای  
وی نکشید و اموالش به غارت رفت و خود به نوعی که در بخش لاحق می آوریم در شیراز به  
شهادت رسید و اموالش به غارت رفت و برخی چنین آوردنده که جمعاً یست و دو تن از  
اصحاب وحید در یزد کشته گردیدند و هنگام مهاجرت از یزد برای نیریز سه تن از بایه یزد  
چنانچه در بخش سابق نمودیم همراه بوده در واقعیت نیریز نیز به نصرتش قیام کردند و نفوس  
شهریه مذکورة الاسامی در یزد و اطراف برقرار بوده عده ای را به راه راست آوردنده و خاندانی  
بر جای گذاشتند و به این طریق پس از واقعه شهادت کبری جمعی از این طائفه در یزد و  
اطراف می زیستند.

و یکی از اشهر علماء بیان در آن قسمت حاجی **ملا باقر اردکانی** از ائمه جماعت اردکان  
بود و به ملاقات وحید رسیده فائزه به عرفان و ایمان بدیع گردید و كما کان به امامت جماعت و

ریاست دینیه در وطنش اشتغال نمود ولی بر فراز منبر ضمن بسط مواعظ و حل مسائل چشم و گوش غافلین را می گشود و آثار تجدد حال از اقوال و اعمالش نمایان شد لذا مدتی طول نگذشت که بنام بانی مشهور گشت و رقبای محل از ارباب محراب و منبر به تعرض و معارضتش برخاستند و پیوسته سعایت و شکایت به یزد بردن و برای شکستن نام و مقامش همی کوشیدند تا نائمه فتنه و فساد را مشتعل ساختند و حکومت را به مضادت او وا داشتند و آن ایام حکومت یزد و کرمان با خان بابا خان سردار بود و خود ارتکاز در کرمان داشته پسر هشت ساله اش مشهور به امیر زاده را به حکمرانی یزد گماشت و میرزا مطلب نام تفرشی وزیر و نائب الحکومه حاجی را از اردکان به یزد کشید و رقباء فرصت را از دست نداده صورت استشهادی بر باییش محشی و مشحون به مهر و شهادت و امضا جمعی کثیر تنظیم کرده نزد حکمران به کرمان فرستادند لاجرم شعله فتنه بلند شد و خان بابا خان حاجی را به کرمان طلبید و به اقدام معاندین یزد و اردکان آن عالم ذی شأن را مغلولاً با کند و زنجیر تحت مراقبت جمعی از گماشته گان حکومتی بردن و حکمران با وی ملاقات کرد و حاجی چون عالمی حکیم و نطاق و ندیم و حسن الاحلاق و متزه از زرق و ریای اهل نفاق بود به لطف سخن و حکمت و مزاح و طیت دل از حاکم ربود چندان که وی را به غایت عزت و جلال در دارالحکومه مقر داده از ما وقوع ندامت حاصل کرده به تلافی مافات با وی منادمت جست و پس از چندی که او مائل عودت به وطن شد مبالغی برای مصاريف سفر تقدیم کرده وی را با تخت روان و تکریم شایان روانه داشت و حاجی مدتی اندک در اردکان ماند آنگاه عزیمت عراق عرب نمود و تقریباً دو سال در کربلا و نجف به زیارات و استکمالات علمیه و دینیه در محاضر درس علماء و مجتهدین پرداخت و اجازه اجتهاد گرفته به یزد برگشت و با حشمت و جلال وارد وطن شد و در یوم ورودش قاریان سواره پیشاپیش قرائت قرآن کردند پس در اردکان و یزد به مستند قضاء و فتوی بنشست و به امامت جماعت و ریاست مشغول شد و برای احتیاط از شرور انام و رقبای مهام در ظاهر خویش را ازین نام بری کرد و در خفاء همواره مساعدت و محافظت نمود و سالیانی دراز پس از شهادت برقرار ماند و دلستگی کامل به عنایات اقدس ابهی یافت و ذکری از وی در بخش ششم می نمائیم.

## سایر ولایات

اوز بایجان از قواره شنیانی که درین دور  
از تبریز آمد، ناخشی و باکه چند مفت پیش ازین در آنجا  
بود گردد. بود بعد موسرد شده و برف بارید و دنی  
ز بود تحقیف یعنی رسانه درین دور نهاده باشد.  
بله بیکه روزی پنجاه نفر داشت نظر میرزا ناظر  
نهاده درین ناسخه دولتی که از انجامی آید نوشت  
احباء مکاتب و لکنوی خلی است دایبرت کان  
با این نهاده بوده باشد.

## مرزو

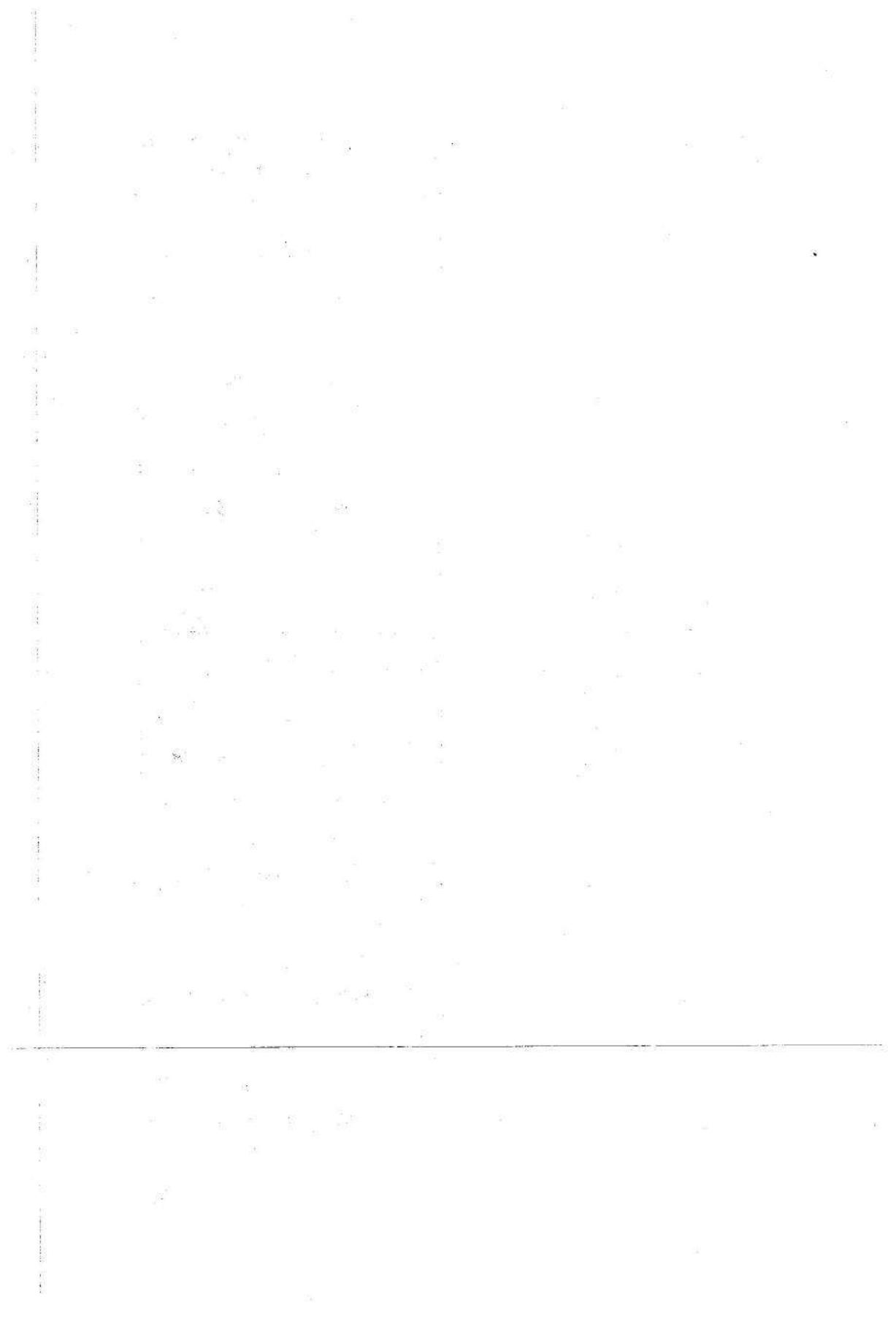
از فوج بیکه درین ناسخه بنت نهاده بوده بسته  
بسیار آبد کوبی درین اوقات سبصد هزار زدن نظر  
الظاهر آنچه را قبل از ناخشی و با او درین ناخشی!  
تجوییه مفت که بکی خوب شده انده بکرس بنت  
علی حال نموده است نظر ران خابه انده بست این دور  
سپر زاهم عصمه سفهی دارد آبد کوبی طفل خود احال بر پویه  
و طفل او درین آبد که نهاده است

بگردیده بوده که بسبب بنت در فاجعه که به  
دین و دینه بنت حاصل است از نوع مفت کمال و فرازه  
و نظر اجتناسن از سالهای دیگر این اثر است و میرزا  
دارالساده بینه از تبریز مدت کرده و ماقوی دوسته در  
پیشنهاد ها صراحت دیل ۱۲۷۰

<sup>۱۲۷۰</sup>  
ماجی خاک و آواره کانی که از جو علاجی بزد اش چون بنت  
باد و اده بوده که از طایفه صفار باشد است لمند ابراهیم ارسلان  
سردار او را بکران نهاده که در باب انجین نهاده.

## استخراج

از روزنامه دولتی  
(نمره ۱۴۶) آذربایجان  
راجع باحضور و حرکت جناب  
 حاجی ملا باقر اردکانی بکران



و از اصحاب وحید در یزد آقا میرزا حسن فاضل و استاد علی اکبر حکاک و آقا محمد صادق نتاج و نیز آقا حسن زنجانی سرباز را شرح شهادت و مقتل و مدفن در بخش لاحق می‌آوریم.

دیگر از معاريف مؤمنین آقا میرزا سید حسین از علماء و حاجی سید علی مهریجردی از ملاکین بودند و نوبتی حاجی رسول مهریجردی ضابط قریه فرستاد حاجی سید علی را آوردند و تهدید به قتل و تأکید در سبّ نمود و او با کمال ایمان و اقتدار جواب داد پس وی را چندان با چوب زدند که چند بار بیهوش شد و بر تخته در خانه گذاشته به شهر آوردند و بعد از شش ماه معالجه شد و دکه ریسمان فروشی باز کرد و بعداً مدتی به اقلید آباده رفته بماند و در سن یکصد و هشت سالگی در آنجا متوفی گشت.

و ما شمه‌ای از احوال شهداء مذکور را در بخش لاحق بمحال مناسبه می‌نگاریم و تفصیل حالات جمعی را در بخش ششم می‌آوریم.

و عمارت مسکونه جناب وحید در یزد از اماکن شهیره تاریخی نمودار است. و اکنون به نقل همین مقدار از نقوص شهیره اکتفا کرده برای ارائه نمونه ای از آثار قلمیه کثیره علماء بیان صورت دو رساله استدلایله صادره از قلم بعضی از مشاهیر اصحاب را که در سینه اولیه این امر نوشتند منضم نموده مقالات را اختتم می‌نهیم و از عدم توضیح و تفصیل احوال صدھا نقوص مهمه دوره نقطه الیان که برای شدت اضطهادات و مشقات و غیرها عنایک نسیان بر تاریخ احوالشان نسج نموده و صور و آثاری از آن شهداء و بزرگان در دست نه بلکه اسماء جمّ غفیری در خاطر احدی نیست اعتذار می‌جوئیم.

و در بخش تالی شروع به واقعات سال ۱۲۶۷ هـ. ق نموده اوضاع و احوال دوره دوم این امر را سنویاً به قید کتابت می‌آوریم.

## نقل از رساله ای از جناب قرّة العین

که در کربلا به سال ۱۲۶۱ هجری قمری در جواب و حل رود و شکوک ملا جواد (خوار) فزوینی سابق الذکر و ملا عبدالعلی و من ساقهم نگاشت و طبق مفهوم و مقتضیات آن ایام در خصوص دعوت حضرت باب دلائل و براهین بر حقیقت آن بزرگوار اقامه کرده:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي لم يجعل للخلق على معرفة نفسه سبيلاً و علا بعلو ذاتيه عن وصف اهل الانشاء لأنه كان علياً كبيراً و الصلة و السلام على الحجاب المتألى الذي خلقه الله لنفسه و ظهره عن دلالة غيره و ارسله الى غيره و جعله سراجاً منيراً و على ذوى القربي الذين قربهم الله الى نفسه و قرن طاعتهم بطاعته و معصيتهم بمعصيته و عبر عن ولائهم بالوهية و جعلهم للخلق دالاً و دليلاً و على شيعتهم و ابوابهم المتمحصين في طاعتهم و السارعين الى ولائهم و المفتين بآثارهم و الواقعين ببابهم عباد مكرمون الذين كانوا لاهل السموات نجماً مضياً و بدرأً منيراً خصوصاً على المقبل بكله اليهم و المنقطع عمّا سواهم و الحامل لامرهم سر الاسرار و نور الانوار الذي قد كان في بحوجة الجمال خلف القاف أى قاف القلب مكتوناً و مخزوناً و لعنة الله على من نظر الى جلالته بغيره كما قال الحجّة عجل الله فرجه في تفسيره فلا تيسروا بالاشارة الى "فإن الكلمة مطهرة عن الاشارة و نفيها و هو الله ربنا قد كان على كل شيء شهيداً و شراه بشمن بحسن و نسي حظه فصار منكراً مسيئاً و مذيناً غيّاً.

اما بعد چنین گوید این امة خاطئة جانیه تراب اقدام جواری فاطمه صلوات الله عليها غرض از تحریر این کلمات به حسب اقتضای و جوب تکلیف این منغمۀ در بحر خطیبات آن است که نوشته کدورت سرشنۀ از بعض اصحاب رسید و سبب تراکم افواج هموم و غموم عبارات بلا اعتبارش گردید وین عجب که بسیاری حق حق را نشاخته شتافتند و چون خیالات شهوانیه خود را که دلیل از جهت معرفت آیت بدیعه غیبیه مصور نیافتند لهذا در بوته امتحان گذاختند یزید الله ان یصیبهم بعض ذنوبهم آنه کان ذو الباس الشدید زیرا که سبک شمرده اند امر عظیمی را که رب عظیم عظیم شمرده و خیال نمودند که حق و سنت غیر متبدله او همان است که در نزد ایشان مشهود و هویدا است و به دقت نظر و صفا به قباحت و شناعت این اعتقاد

فاسد ننگریستند که کفری است عظیم دست. پرورگار بسته نیست بدیع لامن شیء است و عنده مفاتیح الغیب لا یعلمها الا هو و او را علوم غیبیه و امتحانات شدیده می باشد که اولیاء و اصفیای او که آیه تطهیر در شأن ایشان نازل خائف و هراسان اند و همیشه کلمه بداء را در مقام اثبات به شیعیان خود فهمانیدند و ان شئنا لنذهب و نأت بخلق جدید و در نزد تراجمة مشیت و السنۃ اراده او چه اسرار نهفته نهان ما وصل الى الخلق الا الف غير معطوفة و الان كما كان سبحان الله که چه مقدار ضعیف و نادان هستیم ما بیچار گان و چه بسیار جهول و ظالم بر نفس خود که دست امام علیه السلام را که یدالله است بسته می دانیم سبحانه سبحانه هو المتصرف فی الملک کیف یشاء بما یشاء و هوالله کان علیاً حمیداً آه آه ما هکذا الظن بهم بانهم یتبعون اهوانهم و لا یدخلون الباب سجداً لیکونوا من الفائزین واحسرة ثمَّ واحسرة عليهم بان القوا انفسهم بایدیهم الى التهلکة و اوردنما الى المهلکة العظیمة العظیمة و هم لا یشعرون هذه فتنة يضل بها من یشاء و یهدی بها من یشاء آنہ عزیز حکیم.

هرچند آن نوشه را در نزد اولی الالباب جوابی نبود لکن چون رد جواب واجب بعضی از مضامین خلاف آئینش را بر سبیل اجمال بیان می نمائیم و در مقام جواب بحوال ریی و قوتھ بر می آئیم هر چند بسیاری از کلماتش مزخرفات می باشد که به ننگریستن به او فرائصم مرتعش گردیده از جرأت کاتبش که از جهل ناشی شده خلاصه سیجزیهم الله وصفهم.

مضمون اول آن که بعد از آن که وارد بزم حضور نورالانوار گردیدم مرد عربی در محضر فصل خطاب در مقام سؤال و جواب برآمد که من عربی هستم و از نزد اخبارین آمده ام تا شما را امتحان نمایم که آنچه را از مسائل موافق خیال من جواب فرمائید تصدیق شما نموده به جانب قوم خود رجوع نموده که ایشان نیز تصدیق نمایند. پس سؤال نمود از رکعتین اخیرتین صلوة جماعت که آیا حکم او جهر است یا اخفاف حجۃ الله العظمی فرمودند اخفاف و شیخ از دلیل سؤال نمود فرمودند آیه قرآن «و لا تجهیر بصلاتک». شیخ در مقام رد متمم آیه را خواند «و لا تخافت بها و ابتغ بین ذلک سیلاً» و بنای مجادله را از جهل خود با حق مطلق گذارند تا آن که آن بزرگوار (ص) در جواب او نیست از لسان حقیقت نثار اظهار فرمودند و آن بیچاره فقیر در مقام انکار برآمد چون که موافق آن قاعده مصوّره در خیال خود را که میزان قرار داده بود ندیده.

اما جواب: اولاً آن که شیخ می بایستی به ضرورت مذهب و کتاب الله و احادیث آل الله و ادعای مذهبی و شاهد و آیت او که بر طبق مذعا ادعا می نماید و سنت غیرمتبدلة حق در اجراء

امتحان و طور و عادت او در افتتان نظر نماید و این را فهمیده داشته باشد که امتحان حجّة الله میزانش در نزد خلق آشکار و هویدا نیست لایسٹل عما یفعل موردش اینجا است پروردگار آیه ای را که نسخ فرموده آیه دیگر نصب می فرماید و حجّت و بیّنه او را قرار می دهد آنچه خود می خواهد لخارج الصغاين و التمحيص و الافتتان و تمييز الانسان من غير الانسان. اگر آيات آیه لاحقه به مثل آیات آیه سابقه باشد و به همان قواعد موافق آید پس «ما وجدنا عليها آبائنا» را چرا پيشينيان دليل خود قرار داده اند در انکار حق و اگر علمی از آيات آیه بدیعه در نزد قوم باشد پس آیه مبارکه «بل كذبوا بمالهم يحيطوا به علمًا و ان نظن الا ظنًا و ما نحن بمستيقنين» بچه سبب نازل گردید. ای مسکین اگر به امدادات و فیوضات سابقه که از آیه سابقه به تو رسیده و تو در کتاب خیال خود ثبت نموده ای و مشهود نزد تو و مدرک مدارک شهودیه گردیده بتوانی به آن آلات و صور خیالیه در ک آیات بدیعه غیبیه نمائی پس چه می فرماید در وصف کفار «قالو قلوبنا غلف و فی آذانا وقر و من بیننا و بینک حجاب و ان تدعهم الى الهدى لا يسمعون و تراهم ينظرون اليك و هم لا يسمعون». و این را فهمیده که فرمود امام عليه السلام زمان لاحق با سابق به مثل آب در جريان و اختلاف در سنت الهی نیست در امتحان «و لا يزالون» أی الناس «مختلفين الا من رحم ربک». پس به مذهب شما که الان بر آن هستید آن کسانی که رد آیات رسول الله صلی الله علیه و آله نمودند مقصّر نیستند زیرا که آیات قرآن را چون که نمی فهمیدند حجّت نمی دانستند به خدمت رسول الله (ص) شافته آیه مسیح ع و معجزه کلیم ع طلب می نمودند آن بزرگوار (ص) در جواب می فرمودند: «إن أتبع الأ ما يوحى إلى» «و ما ادری ما یفعّل بی و لا بکم» ان «انا الا نذير مبین» معجزه من همین آیات را پروردگارم قرار داده فمن شاء فليؤمن و من شاء فليكفر ان الله لغنى عن العالمين و می گفتند: «آمنا به» «لو لا انزل اليه آیة» که مراد از این آیه آن آیه را می جستند که موافق قواعد ایشان باشد و به فهم شهودی ایشان راست آید آنگاه تصدیق نمایند آیا شیخ آیه «و ما كان لرسول ان يأتي بآية الا باذن الله» را فراموش نموده و آیه یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الكتاب را نشنید مهلاً یا شیخ اولاً می بايست به نظر اعتبار بنگری که این مدعی ادعای چه مقام می نماید و شاهد او چیست بر اثبات حقیقت قد علم اولو الالباب ان الاستدلال على ما هنالک لا یعلم الا بما هیهنا آیا نه این است که این بزرگوار ادعای مقام عبودیت محضه و اطاعت صرفه می فرمایند و حجّت و بیّنه ایشان .... علی الانام تفسیر مبارک و صحیفه مکونه می باشد .... و ما کان لرسول ان يأتي بآية لا باذن الله قالوا لولا انزل عليه آیة من ربّه قل ان الله یضل من یشاء و

یهدی الیه من اتاب خلاصه مفتاح فهمیدن حق را حق در اتابه قرار فرموده نه به یمین و یسار در ارض عادات دویدن حق را حق تعالی شانه و جلت عظمته له الشکر و منه کالشمس فی رابعه النهار آشکار فرمود بان لیس كمثله شیء موافق ضرورت مذهب و کتاب و سنت مصدقًا لما معنا بر ما واجب است تسليم تسليم و ردش سبب خلود جحیم. آیا ندیدی که منادی امام علیه السلام از مافوق عرش الی تحوم ارضین ارضین ندا در داد که هذا يوم جدید و انتم علی اقتضاء کینوناتکم فی لبس من خلق جدید فهمیدن و به مقصد نرسیدن از جهت ورود به باب از غیر باب است که آن آیه وی را که او به اذن الله اظهار فرموده و به مشرق و مغرب رسانیده تو از او اعراض نموده در ارض خیالات خود حیران در دوران به مثل قوم موسی ع ارنا الله جهرة گویان به هر جانب شتابانی آیه معرفت در اعلی مشعر فواد می خواهی به خیالات نفسانیه در ک نمائی شفاک الله ان کان فيک آیه مستوراً و نسبت فرمودن سر الاسرار(ص) از بابت نسو الله فنسیهم ام تنبئونه بما لا یعلم است امام علیه السلام و شیعه خصیص او به تعلیم او کل احکام را قادر است که از یک حرف قرآن استخراج نماید خواندن شیخ جاهل متهم آیه را حاکی از نقص قابلیت شیخ است واگرنه حجت الله کامل است.

و سؤال دیگرت آن که چه نسبت است در بین کلمه بدیعه و باین ص .... و مضمون دیگر آن که سؤال نموده بودید از نسبت بین صفت و موصوف .... شما در مقام اثبات صفات در مقام علم بر ذات حق استدلال می نمایید و در مقام معرفت نفس الله علم بالله را روح و خیال خود را که مسمی به عمل نموده جسم می دانید و حدیث به شهادة کل موصوف انه غير الضفة را فراموش می نمایید بعد طعن بر صوفیه ملاحده می نمایید و خود را از عارفان به لسان نوران نیران بابان آخران صلی الله علیهمما می شمارید در کدام مقام ایشان این بیان را فرمودند که مابین حق و خلق ربط و نسبت است سبحانه سبحانه ربهمما عما يقول المقصرون علوأ کیرا حجه الله العظیمی از نهایت مرحمت و عفو شما را به باطن مطالب ایشان می کشاند و شما صورتی اخذ نموده در مقام مجادله از جهل بر می آید و انه والله لعلی خلق عظیم و لقد قلتم کلمة الكفر فکفرتم بعد ان کنتم مسلمین .... معلوم گردید که کلام آن بزرگوار را که سر الاسرار است فهمیده استغفار الله الذی لا اله الا هو آیا که می تواند کلام ایشان را در مقام تفسیر و بیانش برآید اگر دریاها مرکب شود وصف الف غير معطوفه نخواهد شد زیرا که حاکی از متکلم بی مثل بی نظیر است لکن آنچه را از تفضل و احسان در مقام بیان به این اقل از ذره او دونها تجلی فرموده در مقام بی مقامي خود عرضه می دارم .... نه آن که باین (ص) در ضلالت بودند

و کلام ایشان ناقص است کلا ثمَ کلا الیوم آن دو بزرگوار را در صفحه امکان بجز این نقطه نقطه دائرة وجود (ص) کسی نشناخته و نخواهد شناخت و احدی از خلق قدر ایشان را به مثل ایشان ندانسته و نخواهد دانست نظر به محکمات بیانات ایشان که در وصف آن نوران نیران (ص) در مقام بیان اظهار فرمودند بنما از تفسیر مبارک و زیارت و شرح اقوال و چشمی به مال و در ک نما که این حرارت از محبت آن دو بزرگوار در اشتعال نیامده بلکه از شیطان رجیم است که از عداوت می خواهد مخلد در نیران نماید البته با هر کس از راهی که بتواند می آید و سوسه می نماید خلاصه کلام ان الله یهدی من یشاء الى صراط مستقیم الى قوله ....

و پاره ای از مکالمات ملا عبد العلی را در مقام تأیید مطلب سطر نموده بودید هر چند ایرادات او مثل ابحاث شما از کثرت وضوح بطلانش مستغنى از بیان است لکن چون که مندرج در کتاب خود نموده بودی لهذا مذکور می شود که سؤال نمود ملا عبد العلی از حجۃ الله العظمی که حجت و آیت شما بر اثبات حقیقت چیست فرمودند که تفسیر و صحیفه مکنونه فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر عرض نمود که عامه خلق نمی فهمند آیات را از آن جهت حجت عامه نیست فرمودند نبأ کبری (ص) که قرآن را عوام الناس نمی فهمند چه نوع حجت آن را یافته که کل انجاء علوم را در او مندمج و مندرج می دانی که از یک حرف سوره توحید کل احکام را مستخرج می دانی عرض کرد که قرآن را با مین حجت می دانم زیرا که اهل بیت طهارت (ص) بیان اسرار و انجاء علوم او را نمودند لهذا حجت است اگر قرآن بنفسه حجت باشد پس قول عمر ثابت که حسبنا کتاب الله گفت و این خلاف ضرورت مذهب است. یا عشر اولی الابصار بنگرید بنظر اعتبار که بجهه فهم و بجهه نظر این محتجین باستان داخل دیار آن الله الاطهار گردیده و قائم در خدمت سرّ الاسرار لسان خود را مطلق العنان در میدان اظهار اسرار نهایة خود نموده اند بیچاره مسکین تو که سرّ دین محمد صلوات الله علیه را نفهمیده و ناظر به عین اغیار هستی حینی که نمی فهمی خودت که چه می گوئی .... و به حقیقت مطلب بر نخورده مطلب را سبک شمرده در مقام طلب بر نیامدی تا عاقبت به دست خود را به مهلکه عظیم افکندي. سبحان الله مگر منکرین رسول الله غیر این سخنی داشتند که بیان تازه آورده که موافق با قواعد ما نیست اگر راست می گوئی از آنچه ما پرسیم موافق اهواء ما جواب فرما و از آن امداداتی که در نزد ما حاضر است رزق ما قرار ده «قال الذين كفروا لولا انزل عليه آية» در جواب می فرمودند: «ان اتبع الا ما يوحى الى» و «ما انا الا نذير مین» «ان استطعتم ان تأتوا بسوره من مثله». ای عشر جهال پروردگار اجل شانآ و ارفع قدرآ از آن است

که حجتی به جانب خلق خود فرستد تا حجت را بر ایشان تمام فرماید و آیه و بینه او را ناقص عطا فرماید وین طرفه و عجب آن که آن آیه لن یستطعوا الجن والانس ان یأتوا بمثله می باشد لکن ناقص و لیس کمثله شیء است و مؤثر در حجت آورنده خود نیست و آنما انزل بعلم الله است و علم الله ناقص است؟ حال سؤال می نمایم که اگر بنفسه آیات قرآنیه دلیل اثبات حقیقت نمی بود چرا در حینی که قوم آیات غیر قرآن را طلب می نمودند که موافق خیال ایشان باشد آیه و ما کان رسول ان یأتی بآیه الا باذن الله لكل اجل كتاب ما ادری ما یفعل بی و لا بکم فلا تظهر من الغیب را جواب می شنیدند؟ اگر تمام نبود و ایشان طالب بودند و پروردگار عطا نمی فرمود حال قوم مقصّر هستند یا پروردگار ایشان را حیران گذارده؟ بیان فرمائید تعالی الله عمماً یصف الظالمون فی آیاته علوأً کبیراً، بلکه مقصّر قوم خود بودند که از نظرات نفسانیه و حرکات شیطانیه عین بصیرت خود را محجوب نموده واقف به باب از باب داخل نمی شدند ذلک الكتاب لا ریب فیه هدی للمتّقین الّذین یؤمّنون بالغیب أی ما غاب من مدارکهم و مشاعرهم و ما کان عندهم مشهوداً. بلکه همان که دیدند مثل ندارد برایشان لازم بود که ایمان آورند. آه ثم آه که این آیه مبارکه حجت را بر خاص و عام تمام نموده که چون قوم در مقام مجادله بر می آمدند: «فَإِنْ أَسْتَعْطَتُ إِنْ تَبْغَى نَفْقَأَ فِي الْأَرْضِ أَوْسِلَمًا فِي السَّمَاءِ فَأَتَيْتُهُمْ بِآيَةٍ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لِجَمِيعِهِمْ عَلَى الْهُدَى فَلَا تَكُونُنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ» فاذا جاثوك «یجادلونک [فی الحقّ بعد ما تبین] فکانما یساقون الى الموت و هم ینظرون».

نظر بنمائید به آیات قرآنیه خواهید فهمید که شماها نیز قدم به قدم پیشینیان بر می دارید پس چرا ایشان را طعن و مذمت می نمائید این بزرگوار سر دین رسول را بیان می نماید که پروردگار عالم خواسته امتحان نماید خلق را که آیا حقیقتاً ایمان به رسول الله آورده اند یا تابع کثرات و نظرات نفسانیه می باشند .... و جناب شیخ صلوات الله علیه نیز در کتاب رجعت ذکر نموده است که فرمود صادق آل محمد که وحی بر قائم ما سلام الله علیه می رسد آن شخص خاص عرض کرد یا ابن رسول الله مگر وحی بر غیر رسول الله نازل می شود؟ فرمودند: نه از آن بابت که بر رسول الله نازل می شد بر این که او رسول الله بوده بلکه می فرماید خداوند در کلام خودش که «وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ مَوْسِيٌّ وَأَوْحَيْ رَبُّكَ إِلَيْهِ النَّحْلَ» و قائم افضل از مادر موسی و نحل است در نزد پروردگار.... یا قرۃ العین فلا تظهر من الغیب شيئاً ليختلف الناس حول الباب فقل ان حجتی هذا الكتاب من عند الله فمن شاء فليؤمن و من شاء فليکفر فوریکم ان حجۃ الله لحق و هو اعظم الآيات من عند الله بالحق على عبده و ان حجۃ الله

بعد هذا الكتاب على العالمين قد كان على الحق بالحق الوفى بليغاً و ما كان الله ليظلم الناس بأية ناقصة لا يدركونها و لا يتعلّقونها بل كان الناس انفسهم يظلمون. اى مستان بادئ غرور باید از باب این دیار که فؤاد است با دلیل حکمت داخل گردید لا بالمجادلة و الاعتراض و ابتلاء النفس بالاعراض و الامراض. يا اهل الارض اتقوا الله في ذلك الورقة المبنية من الشجرة الاحديه هذا فانه بالحق لحق كما هو الله و اولیائه على الحق لحق و ان يروا كل آية لا يؤمنوا حتى اذا جاؤك يجادلونك. این مقام مجاهده است نه مجادله و مقام ايمان به غيب است نه مشاهده انک لا تهدی من احیت موردش اینجا است و ان الله يهدی من يشاء فلا يظهر من الغیب احداً و هو يهدی اليه من اناب در این مقامات وارد گردیده. اى بیچاره ها شماها ادعای معرفت می نمایند و خود را از اهل لسان بابان (ص) می شمارید این مقام اختيار و تکلیف و خلق کینونات است به اقتضاe قبول ایشان. هل من خالق غير الله يعني چه؟ لا جبر و لا تقویض بل امرین الامرین مفادش کجا؟

خلاصه طول کلام مورث فهم شما نمی شود. ان الله يهدی من يشاء و يصل من يشاء و قرآن حجّتی است کامل و آیه ای است بالغ شامل در مقام حجّت احتیاج به میین ندارد زیرا که ليس كمثله شيء می باشد و حاکی از مقام متکلم او اما بعد از این که مکلف مجاهده نمود و چشم از خیالات و اعتبارات نفسانیه پوشانید و خود را عبد ذلیل و مولای جلیل را متصرّف دید و از باب اتابه و توبه و خشوع و خضوع در آمده و جمال حجّت قرآن را بانه ليس كمثله شيء است به نظر فؤاد و حقيقة ذات خود که مستمد از رب الارباب است بی پرده دید و اقرار به رسول و آورنده او نمود آن وقت بر او واجب است که نفس را در مقام بیان عبارات و تبیان اشاراتش مطلق العنان ننماید و قدم جرأت در فهم آیات و اسرار حق بر ندارد و بداند که او را حامل و میینی که محیط به کل احکام او باشد در هر عصری لازم لیعلم کل اناس مشربهم. اى جاهل مقام حسیننا کتاب الله این مقام نیست و قائل این قول باطل و عاطل اظهار کفر و بعض خود را در این مقام ننمود بلکه ابوجهل و سائر مشرکین ابراز نمودند. از جمله مطاعن شما بر بالاسریه خذلهم الله آن بود که موارد کلام را نفهمیده خلط مبحثین می نمایند چه شد شما را که مقام حجّت و آیتیت قرآن را با آن که او را میینی و حافظی لازم است امتیاز نمی دهید این مقام فأتوا بسورة من مثله او اثارة من علم من قبله می باشد آن مقام لا يعلم تأویله الا الله والراسخون فی العلم ائمّا انت منذر ولکل قوم هاد است.

خلاصه طول کلام مثمر ثمری نیست ان الله يهدی من یشاء الى صراط مستقیم .... و از کلمات مسلطات حزن و کدورت اعتبارت آن که بعد از سؤال و جواب بارب الارباب مظہر لطف و احسان ملک و هاب در مقام آن که ترا از ظلمات خیالات و حیرت استدلالات بر آورده از جام وحدت سیراب نمایند تا آسوده شوی به لسان حقیقت نثار فرمودند که آیا نوشتگات ما را دیده و قبول داری و حق می دانی. جواب آن که بعضی را فهمیده و حق می دانم و بعضی را نمی فهمم. این کلام شما و انکارت از بابت افتئمنون بعض الكتاب و تکفرون بعض می باشد. باید آنچه را فهمیده ای محکم قرار دهی و اقرار نمائی و آنچه بر تو متشابه است رد به محکم نمائی و به توبه و انا به بکوشی تا بفهمی. و قول دیگرت آن که می شود که حق سبحانه حق را در غیر محلش قرار دهد چنانچه اسم اعظم را به بلعم بن باعور عطا فرمود که با عیسی ع در افتاد. الله اکبر که از ظاهر مذهب و ملت نیز گذشتید سبحان الله این چه نوع اعتراض است که نموده اید جواب خود را خود گفته ای که بلعم با عیسی در افتاد و این همه نزاع و اختلاف که «ولا یزالون مختلفین الا من رحم ربک مگر در غیر این مقام است که آن حقی که امر الله و حکم او است محل طیب و مظہر طاهر و عاری از شوائب غیریت می خواهد و نصب او بر خداوند است تا کسی را بر پروردگار حجت نباشد تعالی الله عن ذلک که حق را در غیر محل قرار دهد علواً کیراً بلکه حق را به محلش قرار می دهد بعد از اظهار حامل حق کلمه حق را به اقتضای ما من نبی الا اذا تمنی القى الشیطان فى امنیة صورتی از آن حق بی معنی و مثالی بیجا اهل باطل متبسب می کردند «و اما الذین فى قلوبهم زیغ فیتبعونه»، «فینسخ الله ما یلقى الشیطان ثم یحکم الله آیاته» بلعم بن باعور مدامی که مطیع بود و حق را می پرستید محل اسم اعظم بود وقتی که مخالفت نبی الله کرد از او بگرفت و به خودش واگذاشت ولکن محل حکم و دارای امرش عیسی بود طیب الذات و حق پرست در اطاعت او بودند و تابع حق و خیث الذات در اطاعت بلعم بود و تابع شیطان.

خلاصه این کلمات از بدیهیات مذهب است احتیاج به تسطیر و بیان ندارد چون که نوشه بودی در مقام جواب تسطیرش واجب گردید. حال از تو سؤال می نمایم که بعد از جناب باب الله المقدم (ص) پروردگار عالم خلق را مهمل گذارده و به خود واگذاشته بعد از آن که چندین سال می باشد که نضج مواد داده و به مرارت های بسیار و زحمت های بی شمار اولیاء و صلحای بندگان او این بنیان را به بیانات و استدلالات محکم نمودند .... و چند نفر نیز این امر را قبول نمودند و واقف به باب ولاذ به جناب گردیدند حال پروردگار آن نظام را از هم

پاشید و سنت غیر متبدل او متبدل و عادت غیر محولة او متحول گردید؟ سبحانه سبحانه قال  
اليهود يد الله مغلولة و اشهد انه انزل آية مباركة اكبر و اشرف من اختها و انه كلمة بدعة ليس  
كمثله شيء.

چنانچه سید اکبر و نور انور (ص) در اواخر می فرمودند که ای قوم نزدیک شد ارتحال ما و  
شما نفهمیدید مطالب ما را و در کنون ننمودید مقاصد ما را بعد از من امر عظیم است و امتحان  
شدید و اختلاف خواهید کرد ما بیش بودیم از آن امر عظیم و شخصی از ارباب عقول در  
سفر زیارت سلمان (ص) عرض کرد یا سیدی حامل امر بعد از شما کیست بیان بفرمائید  
فرمودند لله امر هو بالغه. این کلام را علی السميری آخر ابواب تکلم فرمودند وقتی که  
پرسیدند باب بعد از تو کیست سید باب (ص) وقتی که این طور فرمودند توهم این شد که امر  
ایشان مثل امر ابواب است که در غیبت صغیری بودند استدراک فرمودند که امر ما مثل امر  
ابواب نیست. در مقام و موضعی دیگر سؤال نمودند فرمود والله نمی رسد به معرفت او کسی  
که بقدر ذره ای از حب دنیا در قلبش باشد من طلبه وجده تم کلامه الشریف مراد از حب دنیا  
نظر و محبت به آن قواعد و خیالاتی است که در مشاعر و مدارک ساری و جاری و مشهود  
است ذلك الكتاب لاري ب فيه هدى للمتقين الذين يؤمنون بالغيب.

و نوشته بودی که قرآن تأليف نمودم ابلغ و اکمل از تفسیر مبارک. مرحا بك، بسیار خوب.  
اولاً تو می بایست معنی مثلثت را بفهمی آن وقت در مقام اظهار خدائی برآئی. معنی مثلثت نه  
ترکیب تأليف حروف بیست و هشت گانه می باشد که صورتی از آن برداشته در مقام نقش و  
ارتسام برآئی بلکه مثلثت وقتی درست آید که در جمیع عوالم به آن طور و آن صفع صادق  
آید حال بفرما تو ادعای این مقام داری که انک سر الاسرار و نور الانوار و سر شجرة الطور و  
وصف الحق و الظهور المطلق قد قامت السموات والارض بوجودك و انت سر المستر في  
قلب النبي و السطر المسطرب في صدر الولي الالمعي و ان من توقف في امرك اقل من لمحه  
العين حبسه الله على صراط سبعمة و خمسين الف سنة. اگر این ادعا را نداری پس مثل نیاورده  
ای. اگر داری ثابت بفرما لله آه آه ثم آه که مرتکب شدی معصیتی را که نظام وجود خود  
را از هم پاشیدی والله الذي لا اله الا هو که کسی از پیشینیان قدم جرأت را در این میدان به  
مثل تو مطلق العنان ننموده. ای والله که نمود. آه ثم آه از آن ساعت که قلم گرفته بزعم خود  
در مقابل حق نشستی و باب فیوضات نامتاهیه را بر روی خود بستی والله الذي لا اله الا هو که  
خانه خود را خراب کردی اگر بدانی که چه کرده ای اگر صدهزار روح در بدنست باشد اقرب

از لمح العین از بذنت مفارفت خواهد نمود ما هکذا الظنَّ بك والله الذى لا اله الا هو که ظهور این بزرگوار با این لباس و ادعای ایشان این مقام عظیم را با آیه ای واحده از تفسیر مبارک مستغنى از جمیع استدلالات است. خودت مطلع می باشی که در اویل ظهور امر این بزرگوار بنده در قزوین بودم به محض آن که این امر را استماع نمودم قبل از آن که تفسیر مبارک و صحیفه مکونه را زیارت نمایم تصدیق نمودم زیرا که به نظر خالی از اغیار به حول و قوّه پروردگار نگریستم که این امر عظیم البته مظہر و محلی می خواهد. بعد از آن که پروردگار رکن رابع و مظہر جامع و قریب ظاهره را به خلق فهمانیده و ایشان را به ساحت قرب خود کشیده و از سماء علوّ و رفت رزق ایشان را بارانیده پس به دلیل حکمت بر او جل شانه واجب است که ایشان را به خود و انگذارد بلکه نعمت را اعظم و فضل را اعم و احسان را اتم لازم است که اظهار فرماید زیرا که عادت او چنین جاری گردیده و یوماً فیوماً کور در ترقی است و ما کان لفیضه تعطیلاً الحمد لله و المنة والشکر که امر الان کما کان است که حجّة الله اعظم که وصفی از شیئت در مقام ایشان ملحوظ نیست و نسبتی از غیریت در مقام شناسائیش معلوم نه ....

ای آنکه چشم حق بینت را غبار خود بینی چنان تیره و تار نمود که در مقام انکار حق واضح کالشمس فی رابعة النهار برآمدی و هیج متالم و متأثر اصلاً ابداً نگردیدی. واحسرة عليك ثم واحسرة که استحوذ عليك الشیطان فانساک ذکر الله. دریاب نفس خود را که والله العظیم القادر القاهر که اهلک هالکین و اخسر خاسرین الانزا گزیده چرا و اگر این بزرگوار حجّة الله نیست پس کیست و در محضر رب الاریاب به انکار عذرت چیست اللهم الا این که بگوئی الهی انکار کردم سبیش آن که مافوق رتبة عبدین تو که باین از جانب امام عليه السلام بودند ادعای نمود. می فرماید مگر نصی از کلام من یا اولیای یا ابواب معصومین ایشان به تو رسیده که فوق مرتبة ایشان رتبه ای نیست و ایشان مستقلّ اند و حکم ایشان را تغییر و تبدیلی نیست مگر آیه «ولو شئناً لنذهبن بالذى اوحبنا اليك و نأت بخلق جديداً» را نشنیدی و مذهب یهود را نفهمیدی اگر بگوئی که به دلیل حکمت می خواند و من موعظه و دلیل مجادله طلب نمودم بیان نفرمود بلکه فرمود من عبد هستم مأمور به امر مولايم او مرا امر فرمود که با دلیل حکمت شما را دلالت نمایم. البته او حکیم و دانای اسرار است و تکلیف نفرموده شما را الا آن که مقتضیات تکلیف را آماده نموده ولا یکلف الله نفساً الا ما اتیها. می فرماید رب قادر قاهر استبدللت الذی هو خیر بالذی هو ادنی و قلت مقالة قوم موسی لن نصبر على آية واحدة ادع لنا

رئک يخرج من ارض مادّاتنا بدعوات اياتنا حقيقة القتاء من الخيالات الباردة السيالة و حقيقة القوم من الاوهام التي زرعنا في ارض عاداتنا الكاسدة الباطلة.

و نوشته بودی که تفسیر مبارک نامریوط بهم می باشد. ای مسکین به همان نظری که به تفسیر نگریسته ای به قرآن بنگر و نظر نما. یک آیه از احکام و یکی از قصص و یک آیه از کفر کفار بردار و بین چه مقدار آیات نامریوط بهم می باشد. آخر قوم به همین نظر سرکار نگریستند که انکار رسول الله (ص) نمودند. چشمی بمال و بهوش یا زینهار که کارت از دست رفت تو به نظر تفرق سانگریسته و گرنه کلام امام در نهايٰت ربط و نظام است همین مقام بود که قوم قواعدي که در دست داشتند و از کتب سماويه استخراج نموده بودند چون که قرآن با بعضی از آن قواعد ربطی نداشت نداء ما انت الا رجل مفتر را بلند می نمودند و چون از سنت غیر متبدله حق از اخبار انبیاء که معجزه ایشان غیر یکدیگر بود برایشان می خوانند صدای ان هذا الا اساطير الاولین بر گوش خلائق می رسانیدند و از آن جمله است کلام عثمان ان فی القرآن لحننا صححته السنة العرب و هو قوله ان هذان لساحران.

و دیگر آن که دعای بی نقطه در مقام حجت از نقطه دائرة ایجاد (ص) خواسته بودی. عطا نفرمودن آن کان کرم و احسان باذن الله بود الله اکبر که چه مقدار جسارت در محضر رحمن حین استوای ایشان به عرش بیان نمودی والله که به ارتکاب خیال یکی ازین معاصی جلیله عظیمه اگر دابه بر روی زمین نمی ماند سزاوار بود والله سزاوار بود والله قد ثبت على كل ذرّات الوجود من الغيب والشهود انه لعلى خلق عظيم سلم الله عليه و روحی له الفداء ان الله لا یظلم الناس شيئاً ولكن الناس انفسهم یظلمون. و سکوت آن بزرگوار و معدن حلم آل الله الاطهار از کثرت رحم و شفقت بوده لعلک تذکر او تخشی. آن خیال است که شیطان در عالم شیطنت در ذهنت جولان می دهد و آثار محو و اثبات از کتاب مستطاب کتاب میین در نزد اهل یقین نقص نیست یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الكتاب. و این ها متشابهات است باید متشبّث گردید چنانچه گردیدی و خاک تیره و مذلت بر سر عالم ریختی انصاف بده که آیا صاحب عقل و شعور چشم از حجیت تفسیر مبارک و محکمیت او پوشیده می دارد و او را نفهمیده و مهمل و متشابه می گذارد و به محو اثبات خطوط متشبّث می گردد در مقامی که باران بدء از سحاب امضا باذن الله العلی الاعلى دائم در ریزش و سیلان و امرالله و حکم او را اقرب از لمح عین در مقام عیان و دهر زمان در نزدش متصرم و مقضی که دهری را آن و آنی را دهر می توان نمود و ما کانت یده مغلولة و لا لفیضه تعطیلاً .... آیا کسی چشم از حجیت و

محکمیت صحیفه مکنونه پوشیده می دارد و دعای بی نقطه را آیه و دلیل خودمی انگارد اعتقادم چنان است که احدی از پیشیان این حجت ها را نگرفتند که شما گرفتید هو الذی ارسل اليکم رسولاً لیعلمکم الكتاب و الحکمة فاطیعوه حتی تکونوا من المفلحین. ای بندگان خدا الیوم حجت الهی تفسیر عظیم و صحیفه مکنونه می باشد پروردگار اجل از آن است که خلق را مهمل و معطل گذارد انبیا ایه و تجافوا جنوبکم عن المضاجع و ادعوه خوفاً و طمعاً حتی یهدیکم الى صراطه العزیز الحمید.

و این که شخص قواعد صوریه بی معنی چندی را مسمی به معرفت نموده در اعمال ظاهریه مستحبه که مفتاح کنوز غیبیه و سبب فیض الهیه می باشد تکاهل ورزد این از مصادی و مکائد شیطان است و مخالف طریقه سالکان و حقیقت مذهب صوفیه ملاحده است. امّ من هو قانت آناء اللیل یحضر الآخرة و یرجو رحمة ربیه کمن هو اخلد فی ارض عاداته و تابع لشهواته نمی دانم چه بنویسم با لسان کلیل و قلب علیل پروردگارم شاهد است که حیران مانده ام که آیا چگونه می شود عبد ذلیل خطاب مولای جلیل خود را نشنود و نشناسد کلام او را نیست مگر از آن که با غشاوہ غفلات محجوب و در ارض شهوات مقید و محبوس که محجوب در نهایت محبت و مودت از افق جلال و عزّت به تجلی برآمده و تمام عالم را به خروش آورده و ما در ارض حدود و اشارات مقید و حیرانیم. آه آه ثم آه که از مضمون کتاب غیر صوابت یکی آن که ندای خود را به «اللهم ان کان هذا هو الحق.... فامطر علينا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم» بلند نموده و بنای مباھله گذارده بعد از آن که تأویل آیه شریفه «لو نشاء لقلنا مثل هذا ان هذا الا اساطیر الاولین» ظاهر نمودی جوابت آیه مبارکه است «ولو يؤاخذ الله الناس بما كسبوا ما ترك على ظهرها من دابة». این قدر بفهم که ما و شما و کل موجودات از تخوم ارض الى مافق سماوات، وجود در جنب جلالت و عظمت ادنی بندۀ محبان و مقریان امرالله الاعظم و سرّه الاکرم نداریم. اگر مضمون و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم نبود آن وقت قادر قهار می فهماند که جناب شما و آنکه با شما بود چه اساس پای کار آورده اید چنانچه نقطه غیب و سرّ لاریب در تفسیر مبارک این عمل شما را قبل از ظهور بیان و شهود اهل صدق و ایمان فرموده اند الله اکبر که چه عمل ها در نقطه امکان شما مستجن و چه شرها در قبول شما مستکن بوده که با نفس الله العلي در مقام مجادله و مباھله برآئید الله اکبر از وسعت رحمة کلمه تکییر سبحان الله از عظمت حلم آن جود اثیر علیه سلام الله العلي الكبير. والله الذي لا اله الا هو آن

کسی که طالب حق باشد همین اعمال ردیه شما و گذشت و عدم اعتنای ایشان حجتی است تمام و کامل و احتیاج به هیچ دلیل ندارد.

و این که نوشته بودی واجب است بر خلائق که بستابند بسوی این بزرگوار و خیالات خود را پرسند و ایشان را امتحان نمایند اگر موافق آراء خودشان بیان شنیدند قبول نمایند والا فلا چنانچه شما و ملا عبد‌العلی کردید دست به دست داده دست خدای قادر را بستید و نور الله را اطفاء به ریح اهواء نموده از دام تکلیف جستید و آسوده خاطر به خیال خود نشستید. والله ثم والله العظیم کار نه از این قرار است بلکه ریقه تکلیف در گردنت پیچیده و دیوان عملت در نزد رب الارباب گسترده. آه ثم آه از غفلت الله الله ازین مهلت که مغورت گردانید چنانچه گردانید بکوش به توبه قبل از خروج امر از دست و ظهور یوم الحسرة والله العظیم که کارت از دست رفت واقع شدی در آنکه شدی که از عظمت بیان ندارد شناختن حجت الله به دیده سرتیست و شناختن بسوی او به پا و دست ظاهریه نیست و حجت آیات حججه الله درکش به مدارک شهودیه که حاضر در نزد انسان باشد نیست. چشمی بمال و از خواب بیدار شو نظر به سنت غیر متبدله حق نما تا به رأی العین یعنی که قدم به قدم پیشینان بل اشد استکباراً برداشتی این دار آخرت است و لقاء وجه الله الکریم گریه می خواهد و گریه و خضوع می خواهد و خشوع و انباهه و توبه و خواندن پروردگار تضرعاً و خفیة تا مقام معرفت حججه الله به حقیقت ایمان حاصل شود و از جمله اهل غیب محسوب بشوی چنانچه سید ساجدین صلوات الله علیه در دعای صحیفه می فرماید اللهم و اتباع الرسل و مصدقوهم من اهل الغیب عند معارضه المعاندین لهم بالتكذیب والاشتباه الى المرسلین بحقائق الايمان في كل دهر و زمان. اینقدر بدان که معرفت حججه الله به حقائق ایمان است نه به دیده ظاهر در عالم عیان. خلاصه جواب های مظہر الحق والله المطلق که در نهایت ظهور و سطوط مثل نور از افق عزّت و جلال و حلم و کمال درخشیدن آغاز نموده سجده شکر را بجا آوردم به وصول آن کتاب مسطور من ید قدرة الله العلي الغفور که حاکی از مقامات اربعه آن سر مستور بود. الویل ثم الویل ثم الویل لک که چنان امر را تنگ گرفتی و در ارض استقلال و انت مخلد گردیدی و فضای رحمت بی انتهاء حق را بر عالمیان تنگ کردی. چه نویسم که نتوشتم بهتر. خداوند دنای اسرار شاهد است که هر آنی که چشمم به قال و قیلت که در کاغذت مسطور نموده می افتاد و نظر به مخاطب و مخاطب می افکنم عقل حیران و فکرم سرگردان می شود که چه شد شمارا که چنان یک دفعه ریقه ایمان را از گردن بیرون انداخته بی مبالغ در میدان رد و انکار در جولان

و مصدق تأویل آیه شریفه «ان الانسان اکثر شیء جدلاً» گردید و آنچه عرضه داشتم در مقام اثبات کلمات سرّ الاسرار صلی اللہ علیه فی آناء اللیل و اطراف النهار حال استغفار می نمایم زیرا که کلام ایشان را نمی تواند بیان نماید الا ایشان و اگر در یاها مرکب شود کفايت شرح نقطه ای از طفح رشح بیانات حقیقت دلالات آن سورر کائنات صلووات اللہ علیه نمی شود سبحانه سبحانه عن وصف الواصفین و نعت الناعتين تسبیحاً علیاً الحمد لله و الشکر له که ابواب علوم از کلمات حقائق علامات آن سر المطلق و وصف الحق (ص) که در جواب شما فرموده بودند بر طالبان طریق نجات مفتوح گردید که در درک آنها بجز آنها کسی شریک نیست می خواستم در مقام جواب کلّ بیانات برآیم عمر را اشرف و اوقات را اکرم از آن دیدم اگر برایم مثنوی هفتاد من کاغذ شود همیشه شیوه اهل حق برهان و دلیل بوده نه نامریوط و هرزه نالی. ستارالعیوب ستر عیوب فرماید و غفار الذنوب توفیق توبه و اتابه و لرزیدن و به خود طلبیدن و از خورد و خواب فراموش نمودن و واله و حیران در ارض پشمیمانی دویدن و به کوی محظوب رسیدن به ما و شما عطا فرماید که امر عظیم و خطب جسمی است. الویل ثم الویل يا ریاه ادر کنا.

و از احوال حناب مستطاب حجاب الحجاب و حناب الجناب و باب الباب الطاهر المطهر و النجم الزاهر و البدر الباهر و الدر الفاخر المصباح النور فی اللیل الديجور المؤید من الحق و اسیق من سق المطهر عن کلّ شین و المصلى بقلتین حناب مولا ملا حسین سلمه اللہ و عافاه و جعلنی من کلّ مکروه فداء مسطور نموده بودی. اشهد اللہ و اولیائه بانی مؤمن به و بما انزل فی حقه و انه وجه معرفة المعبد و سلم للصعود و اوّل مؤمن فی ذر الایجاد و ثانی مظهر فی لوح الفؤاد و حقه عظیم عظیم. و شهادت می دهم و شاهد می گیرم خالق کلّ موجودات و بارئ النسمات و داحی الدحوات را که او مؤید به روح می باشد من عند اللہ و نطق نمی نماید الا باذن اللہ و او را مفترض الطاعة می دانم و منصوص از قبل ولی متصرف بر حق و منصوب من الحق و در رد و خلافش آتش سرکش جحیم را بر خود خروشان می بینم نعوذ بالله و نستجير به من الالحاد فی عظمته و الشک فی سلطنته او لا به جهت آن که اللہ یجتبی لرسالته من یشاء و یعلمہ مما یشاء لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون و ثانیاً بعد از آن که حناب قطب الاقطاب و مرجع اولی الاقندة و الالباب حناب سید اکبر و النور الانور روحی فداء جهان را از غیاب نفس شریف تیره و در حجاب نمودند و سحاب ظلمات اینات اهل سکر و غفلات از شش جهت متراکم گردید و سرکار شماها و ما در پرده های غفلات و در ارض عادات ساکن و از اکل و

شرب و نوم به مثل حیوانات محظوظ و ثلجه الفؤاد بودیم غافل از آن که خداوند عالم زمین را  
خالی از حجت ظاهره نمی گذارد بعد از آن که به خلق فهمانیده و این باب را مفتوح فرموده  
من طلبه و جده چنانچه باب الله المقدم (ص) و روحی فداء فرموده بودند و این بزرگوار باب  
الباب (ص) بعد از کسر صولت باطل از اصفهان به خراسان تشریف بردنده بعد از زیارت  
مراجعت فرموده بودند کرمانشاهان این خبر وحشت اثر را شنیده احوالش زیون و مزاج  
شریفش دگرگون و صحبتش به سقم و سرورش به غم والم مبدل گشته مرض شدیدی به  
جنابش طاری شده که حرقت او و حرارت فرقت باب الله المقدم در کل عروق و اعصابش  
ساری و جاری گردید تا آن که خود را به مسجد کوفه کشانید به انواع ریاضات و گریه و  
مناجات مشغول گردید و طلب عالم ربیانی و نور صمدانی از قاضی الحاجات نمود تا آن که  
عالی السرائر و مجیب الدعوات نداء با سوز و گذاش را شنید و لسان حال و مقالش را موافق  
و در دعوی محبت صادقش دید پس منت عظیم بر او نهاده او را به ساحت قرب خود کشانید  
و پرده از جمال با کمال برداشته به تجلی برآمده او را از خود بیخود بخود رسانید شهادت  
می دهم که آن جناب طالب بود حقیقت و صدقای حینی که طالبی نبود نمی شناسد او را مگر  
کسی که او را خلق فرموده و باب فیوضات نامتناهی خود قرار داده همین آیه به جهت  
اولی الالباب در وصف او نقاب حجاب مرتفع می نماید تا طالب بنظر صواب را درک نماید:  
«يا ايها الباب خذ هذا و املأ نفسك من ماء كافور الظهور و كن لله كالقطعة الحديدية المحممة  
بالنار القديمة». صلى الله عليه ثم صلى الله عليه و شهادت می دهم در حق سابقین که ایشان  
مقرب عند الله و فائز به فوز عظیم و در مقام مرتفع اند که احدی را آرزوی رتبه ایشان نشاید  
زیرا که سبب گردیدند به ظهور النور على الطور و عالم را روشن نمودند و ایشانند مصابیح نور  
در ظلمات دیجور و حملة كتاب مستور عليهم سلام الله الولي الشکور. آه ثم آه از غفلت و  
قصیر و احتجاب ما در حق معرفت ایشان آیا چه بلاها در ظهور حق به جان نخریدند و چه  
مصبیت ها که ندیدند در حالتی که ما و شما در خواب غفلت مشغول با اغیار بودیم. اصلاً ابداً  
بوی طلب به مشام ما نرسیده شیطان ما را چنان فریب داده و از طلب بازمی داشت که بر خدا  
است اظهار حجت اما آیات مترادفات حق را در بابت طلب حق در طاق نسیان گذارده بودیم.  
«والذين جاهدوا فينا لنهدىنهم سبلنا» «وَإِنَّ اللَّهَ ... يَهْدِي ... مَنْ أَنَابَ» ابی الله الاَان يجری الاشياء  
الاَ باسبابها يا من بابه مفتوح للراغبين و نیله مباح للسائلین يا من اذا سئله عبد اعطاه و اذا امل ما  
عنه بلغه مناه. و غافل از آن که مطلوب بدون طالب و مرغوب بدون راغب در جلوه نمی آید

و پرده از جمال نمی کشد چنین بوده سنت الهی. و ما را شیطان فریب داده و در بستر غفلت خوابانیده بود آیا نه این بود که خودت همیشه می گفتی که امر الهی عظیم است دیدی بعثت به یکی وحی نازل فرمود که تو عیسی بن مریم هستی مفری بجز تسلیم نیست ....

والحاصل حال کلام خودت بخودت حجت گردد و شهادت می دهم که موذت و محبت و اطاعت سابقین بر لاحقین لازم و واجب است بتأویل قوله تعالیٰ قل لا استلکم عليه اجرًا الا المودة في القربى و مراد قرب باطنی است نه صوری و ایشان اقرب هستند بر آن بزرگوار از کل خلق به جهت این که ترقی شخص به فواد است و تحقق و ظهور فواد منوط به تصدیق این مقام پس آنها پیش از خلق و مع الخلق هستند.

والحمد لله الذى الهمنى حكمه ولم يجعلنى من الخاسرين والصلة والسلام على محمد وآله الطاهرين و شيعتهم الانجيين و اسئلته ان يثبتنا بالقول الثابت مع اهل اليقين و جعلنا لبطشه من المتظرين ولدولة اوليائه من المترقبين و اسئلته بحق نفسه القوى المبين ان يحفظنا من شر الشياطين لعنة الله عليهم اجمعين ابد الآبدین و دهر الداهرين.

## رساله ديگر [جناب طاهره]

که نيز در کربلا به سال ۱۲۶۳ هـ. ق در جواب و حلّ ردود و شکوک حاجی محمد کریم خان  
کرمانی و اثبات حقیقت حضرت باب نوشته شد:

بسم الله الرحمن الرحيم وهو العلي العظيم

الحمد لله الذي شهد لنفسه ان لا اله الا هو و تزره عن مجازة عباده بقدسه ان لا اله الا هو  
و تعزّ عن مقارنة آثاره بوصفه و لمسه ان لا اله الا هو و تكبر عن مماثلة امثاله بكينونة ذاته و  
لبسه ان لا اله الا هو ظاهراً بجلال كينونته و غالباً بلطيف اينوبيته متجلياً بكمال كيوفيته و باطناً  
بسريونيه انشاء المخترعات لا من مثال قبلها و اوجد المبدعات لا من مادة فوقها و احدث  
الموجودات من غير شيء امددها و اقضى المصنوعات من دون خلق اعدها (الى قوله) ....

اما بعد فيقول الساكن في الظلّ الظليل و الفائز من عفو رب المغيل الشارب من رشحات السيد  
النبيل بباب الله المقدم القتيل بن الكربلائي تراب اقادم المؤمنين السابقين و التابعين اللاحقين من  
المجبنين لدعوة الداعي الفصيح و الملبنين لنداء المنادي من حول الضريح انى قد كنت بعد  
وفات السيد القمّام و غية ظاهرية الامام سيد الشيعة واحدى السبعة من اصحاب الكهف و  
الرقيم في باطن الباطن او تأويل تأويل كهف الانام و ابى الایتم ايتام آل محمد (ص) المأمون  
من الزوال و المؤمن من الخلل القرية الظاهرة للسير الى القرى المباركة في التأويل و الباطن و  
القرية المباركة في ابطن البواطن المتزهه عن مقارنة ابناء الجنس و المقدس عن تشاكل افراد  
الانس مولانا و مولى الاخير و الاعاظم و لاشرف الاديان خير نظام السيد كاظم الرشتى اثار الله  
برهانه و اعلى مقامه على الارض المقدسة ذات القبة الحمراء و مدفن سيد الشهداء صلی الله عليه  
مادام جده اشرف الانبياء و ابيه زین الاصفیاء ما ادرى الى این الى العجریة ام الى القدریة او  
البالسریة المفوضة الدهریة الى ان مضت من الزمان برها و من الدهر هنیئة بقدر اربعة اشهر و  
ایام قليلة نادی مناد من السماء على اسم قائم من بیاض الفارس ارض میمونة معدن الاطیاب و  
مهوى الاقندة و الالباب موطن فاتح الابواب و مسقط رأس اشرف الاصحاب سلمان المحمدي  
صلی الله عليه و كفى لهذه الارض الطيبة فخرًا قول رسول الله صلی الله عليه و آله لو كان الحق  
في الثريا لنأولته ايدي رجال من الفارس نقلته بالمعنى و قول الامام عليه السلام في ولادة جده

(ص) كشف الغطاء من عين آمنة سلام الله عليها حتى رأت قصور الشام و بياض الفارس الخ و جاء بكتاب جديد و قلب كأنه زبر حديد و صحيفة مكتونة و رسائل مشحونة من ام المطالب و اصل المآرب ما سمعت اذن و لا رأت عين و طالعت منها اوراقاً و تصفحت ارقاماً طار لبي و تغير قلبي من بيان تلك المقامات العالية و المراتب السامية ظهر عندي ظهوراً كأنه اتاني بكل معجزة من معاجز الانبياء فالترمت بالقبول و الاذعان و الاقرار بما جاء به من عند مولاه صاحب الزمان عليه سلام الله الملك الديان و شرعت اروج امره و نهيه و اظهر في الناس اسمه و وصفه ولكن لا نعلم الشخص على التعين الا بالحدس و التخمين حتى اخذوا رسوله العالم العلى صاحب التور البهی و انكر بعض العلماء و تردد بعض سیما بعد نزول امر البداء من بقية الخلفاء و قوع المصيبة العظمى و البليه الكبرى مصيبة ماصدرت من احد کها و لا وقع في الاسلام بمثلها على النجاء الازكىاء و الصلحاء الاتقياء ملاً محمد صادق الخراسانى و اصحابه فما بقى من المقربين التابعين الا شرذمة قليلة و اشخاص معدودة اقل من کبريت الاحمر و الاكسير الاعظم فاذن حصل في القلب فتور و للنفس قصور ادور استئل من العلماء و الطالبين و ما اسمع منهم الا الطرد و المنع و ذكر بعض شيء لا يحسن للعقل ان يتفوّه به و مرأة اراجع كتبه و خطوطه و بياناته يشوقى اليه مع انه ماقرأ درساً يمكن الاتيان بمثل ما صدر منه بهذا المقدار من التحصيل لكن اقوى شبهتى من توقف العلماء بل اعراضهم من هذا الامر العظيم و الخطب الجسيم و الاعصار المثار الى عنان السماء و الفتنة التي ما سمعت بمثلها بعد خاتم الانبياء صلی الله عليه و آله الاصفباء الى ان لاقت كتاباً ظاهرها منظومة و باطنها مثورة صورتها معجبة و داخلها متنعة كسراب بقعة يحسبها الظمان ماء حتى اذا جائه لم يجده شيئاً كعجل السامری اخذ من حلی القوم عبارات مسروقة و بيانات واهية صنفها العالم الكرمانی و التارک لرياسة الخانی حاجی محمد کريم خان ابراهیم خان سادة الامویة و وراثة ملکة الكسریة بترا الله ادیارهم و اذهب آثارهم وقد صار لقلبي كالماء البارد على الظمان في شدة الهجر و رمضاناء الحرور اطمأنت اطمینان القلب في صدره و الطير في وكره لما فيها من الاباطيل المجعلولة و الدلائل المفتوحة اهون من بيت العنكبوت و ان اوهن البيوت لبیت العنكبوت سیما من افرائه على السيد المظلوم و الطاهر المعصوم قد كان عندي متيقنا خلافه بل خلاف مذهب السيد الباب الذى ملاً كتبه و رسائله منه و ليس ادعائه الا ما كتب و زبر فعلمت ان فهمي ما خان بي و ما اخطأته في جهادى و ان الناس اغلبهم طالبوا الرياسة و الماشين من غير نور الهدایة من اهل بيت النبوة و الولاية فحتمت على نفسي ان اذكر بعض ما صدر من قلم بيانه ليت لم يجر قلمه و لم ينطق لسانه فان

في كثيرون طول بلا طائل و ابين فساد ما قال بمحكمات من القرآن والاحاديث وقطعيات من بيانات الشيخ والسيد البالىن (ص) و ضروريات مذهبهما التي هي اسس المقصود و اصل المطالب ليكون لطالب الحق انتباه من مكائد و اذكار من مغاييله و شأنى في هذا الامر مثل شأن السيد الباب (ص) و اعلى الله مقامه حيث قال نحن ما نتكلم الا بلفظ الحديث او معنى الحديث و شرطى على ان لا اقول الا ما ذكر مع كلمات الشيخ و السيد البالىن رحمهما الله بالفاظها و عباراتها و معانها و افرض امرى الى الله و هو حسبي و نعم الوكيل.

قال الخان بعد خطبته و اظهار نكتبه يقول العبد الاثم و الفاني الرميم كريم بن ابراهيم الخ اقول قد خاصم نفسه في اول كلامه حيث وصف نفسه بالرميم الذي هو الميت المشرف على الانعدام و الاضمحلال بعد الاثم الهااما من الله العلي العظيم لأن الاسماء تنزل من السماء على ما نص عليه الاوصياء من خاتم الانبياء اما الاثم فهو البالغ في الاثم بحيث صار مصداقاً لقوله تعالى من كسب سيدة و احاطت به خطيبة و لذا ما وصف سبحانه بهذا الوصف الا الذي غلت نقطة سوداه على نقطة بيضاه و انقلب عقله بالشيطنة والنكراء و تحمل لجمع ظهرات المنكر و الفحشاء مثل الفرعون و امثاله قال سبحانه: «و لا تطع كل خلاف مهين همّاز مشاء بنعيم مناع للخير معند اثيم عتل بعد ذلك زنيم ان كان ذا مال و بنين». انظر ايها العاقل في معانى تلك الكلمات المباركات و مطابقتها للمقصود و قال الذين يكذبون يوم الدين و مايكذب بها الا كل معند اثيم و قال تعالى كل كفار اثيم و قال سبحانه: «ان شجرة الزقوم طعام الاثم كالمهل يغلى في البطون كغلى الحميم خذوه فاعتلوه الى سوء الجحيم ثم صبوا فوق رأسه من عذاب الحميم ذق انك انت العزيز الكريم». الطعام في التأويل هو العلم كما قال عليه السلام فلينظر الانسان الى طعامه أى الى علمه عنمن يأخذ فان شجرة الزقوم التي تخرج في اصل الجحيم طلعها كانه رؤوس الشياطين طعام للاثيم و الخان العزيز الكريم انظر في صراحة الآية الشريفة سيمما على تفسير ظاهر الظاهر في الكريم فاشبه الاشياء الى ذلك الطعام الاخروى الباطنى في الدنيا هو الغليان و الدخان المخترع لكل نفس ثوى و الظاهر دليل الباطن الا اذا دل الدليل بخلافه و هنا دل بوفقه فيما ايتها العاقل المنصف مع قطع النظر عن الاحاديث المكرره و هي اثنى عشر تدبر في هذه الآية الشريفة بصراحتها في المطلوب اليه شجرته مراً زقماً اما يغلى في بطنه اليه طلعة و هو رأسه كرأس الشيطان اما يشينه العقول السليمة و يقبحه كل من يرتكبه ام لم يرتكب و ضرره ايضاً معلوم فاذًا لا يجوز تبعية المرتكب لهذا القبح الكبير في كل يوم و ليلة مرات عديدة و كرات متعددة و الاصغاء اليه و الاخذ منه مع ادعائه مقام الامانة و الاولىء هذا وصفه بالاثيم فبها المعنى الرميم

ليس المراد منه ما يفهمه العوام كما هو ظاهر قوله تعالى من يحيى العظام و هي رميم وليس ايضاً مراده مراتعات السجع و الوزن فقط لأن مقامه اجل من هذا بل المراد منه التأويل و خلاف الظاهر فالمحض من هذا الوصف اما الجهل او سلب الايمان و الكفر كما في القرآن و الاحاديث و كلمات العارفين كقوله تعالى ليهلك من هلك عن بينة و يحيى من حي عن بينة أى ليجهل الجاهل عن بصيرة و ليعلم العالم عن بصيرة ما كان الله ليذر المؤمنين على ما انتم عليه حتى يميز الخبيث من الطيب فمن كان ميتاً أى جاهلاً و جعلنا له نوراً أى علماء يمشي بين الناس كمن مثله في الظلمات من الجهالات ليس بخارج منها و لا اظن احداً يشك فيما ذكر و ايضاً الموت له اطلاقان على الظاهر موت هو الخبر و النور و هو ملاقات الرب سبحانه و اندكاك جبل الانية و قطع العلاقة و كشف الحقائق فالحياة المقابل لهذا المعنى هو الادبار و بعد من الجبار و التحجب عن تجلياته و الاشارة الى هذا المعنى من الموت في قوله تعالى غير مرة فتمنا الموت ان كتم صادقين و بهذا المعنى من الحياة في التأويل و لتجدرهم احرص الناس على حياة ولذا اتي سبحانه بالتنكير و موت هو الظلمة و الاعراض عن المبدأ الحق كما اشرنا اليه و الجهل و الانكار و كل ما يحصل من الادبار فالرميم لا يطلق الا في هذا المعنى من الموت ولذا قال الانسان مبدأ الانكار من يحيى العظام و هي رميم فانا اغويتهم و اتبعوني و انسوا ذكر الله قال سبحانه قل يحييها الذي انشأها اول مرة اذا شاء فان الله قادر على كل شيء كما فيما بعد هذه الآية او ليس الذي خلق السموات والارض بقدر ان يخلق مثلهم و انما قلت على الظاهر لأن الموت له اطلاقات آخر ليس هنا محل استيفائه لكن يجمعها هذان القسمان اللذان ذكرتهما و بما الادبار و الاقبال مثل الليل فانه مرة يطلق و يراد به الفناء المغضض و انطفاء الحواس و الخروج عن العمران حتى من قرية عبادان محظوظ الموهوم و كشف المعلوم و العماء المطلق و الهواء المنبسط و مرة يراد به الادبار و الاعراض غلبة الانية و استيلاء الماهية على المعنى الاول قوله تعالى انا انزلناه في ليلة القدر و انها خير من الف شهر من المراتب و قوله تعالى فاسر باهلك بقطع من الليل و لا يلتفت منكم احد بالمدارك الغيبة و الشهودية اسرى بعده ليلاً من المسجد الحرام الى المسجد الاقصى و على المعنى الثاني قوله تعالى و الليل اذا يغشى اتاهم امرنا ليلاً سبع ليال و ثماني ايام سيروا فيها ليالي و ايام آمنين و هكذا هذه الآيات تعرف كل في المعنى الآخر لكن المقصود الاشارة الى نوع المسئلة ليأخذ اهل الحكمة نصيحة و لا يشتبه عليه موارد الاستعمال فالرميم لا يستعمل الا في هذا المعنى الاخير كما قال تعالى في مقام اظهار النكال و البطش و في عاد اذ ارسلنا عليهم الريح العظيم ما نذر من شيء اتت عليه الا جعلته كالرميم فالله سبحانه اجرى على

لسان العخان لما قلنا ان الاسماء تنزل و الاسم صفة الشيء ربما يقال لا بأس في استعمال هذه و امثالها في مقام الانكسار والانفعال من المبالغة في اثم منكر بقرينة قوله اثيم والامر فيه سهل . قال العخان ان الباعث على تحرير هذه الرقون المسطرات الى قوله و رفع غاللة قوم من المبتدعين الذين ظهروا في احدى و سنتين من الثالثة عشر من المائتين من هجرة خاتم النبيين (ص) الخ اقول اعلم ان السيد الباب صلى الله عليه لما ان شيد اركان الايمان و اتفقها بواسطات البيان بحيث ما بقى لاحد عذر من العوام و الخواص و سائر افراد الانسان (الى قوله)... فقد وصف السيد الباب صلى الله عليه على ما القى عليه من امامه لا يسبق له بالقول و هو بأمره يعمل هذا الرسل باوصاف المؤمن الذي ذكرها الامام على بن ابي طالب عليه السلام لهم رواه الكلبي و جمعها بكلمات مختصرة يفهمها كل احد من العوام و الخواص قال (ع) صفات الباب الاعظم ان يكون من اشرف الانساب و سلالة الانجاب حتى لا يقول احد لو لم يكن من هذا النسب لكان احسن و اولى و ان لا يكون في اعضائه زيادة لأن الزرايدة نقص و لا نقصاً مثل العمى و لا العرج و الاشل و لا الكوسج وغيرها من الاوصاف الذميمة و الصفات الدنيئة لأنها من دنائة الفطرة و تغير الخلقة و ان لا يكون قصيراً و لا طويلاً مفرطاً و لا قبيح المنظر و لا يعرف بتصور المعصية من الصغيرة و الكبيرة و ان يكون احسن الناس خلقاً كما هو احسنهم خلقاً و لا يتكلم بمسئلة الا و له دليل من الآفاق و الانفس و الكتاب و السنة و العقل السليم و ان يكون مكانه من اشرف الاماكن بعد المشاهد المقدسة و ممدوداً في الاخبار مثل البحرين و حجر الاحسأ قال العمار لو ضربونا حتى يردونا إلى سعفاته الحجر لعلمنا أنا على الحق و هم على الباطل و ان يكون هوانه معتدلاً ينشو في ارضه نخل و تمر و لا يكون مائه قليلاً و لا كثيراً لو كان مائه قناة كان احسن هذا اجمال ما اوردت و التفصيل يطلب من الطالب حيث استوفوها في تقريراتهم سيما العالم المحقق المدقق المولى الولي جناب الملا على التبريزى و اشترط ان لا يكون اولهم سيداً و لا من اهل الارض المقدسة للاشتباه بالامام عليه السلام و هكذا كان شأنه في بيان وصف صاحب هذا المقام بمحضر بين الخواص و العوام في مدة عشرين سنة بل ازيد لكن بعد التصریح بالاسم و الشخص بل بالاشارة و التلویح سيما في شهر الصيام شهر رمضان المبارك إلى السنة الثامنة من الخمسين بعد المائين و الالف من الهجرة المقدسة على مهاجرها آلاف الثناء و التحية قد صرخ بالاسم و كشف عن الرسم و عين الشخص بعد تزييه عن العيب و النقص بان اسمه اسم السماوي قال رسول الله (ص) اسمى في السماء احمد و في الارض محمد و ختم ذلك الشهر بوصف كمالاته و ذكر حسن سماته و صفاته صلى الله عليهما و بعد هذا بقليل وقع وقعة الكربلا

و صدر من اهل الخلاف ماصدر على المتسبيين بالشيعة و هتك الحرمة للآل و شيعتهم عليهم السلام حتى حضر موسم الصيام و شهر الله الحرام التمسوا من جناب الباب صلى الله عليه ان يذكرهم من صفات الشيعة و الركن الرابع قال صلى الله عليه و روحى فداءانا في العام الاول ذكرت وعيت و وصفت و بيت ما صار لاصحابنا انتعاش و لا لمخالفينا تصديق و اقبال حتى وقع عليهم من السيف ما وقع و صدرت عليهم تلك الشدة المهولة و المصيبة المخوفة ان تريدوا مثل ذلك فاذكركم و اكرركم لأنى ما ارى منكم اشخاصاً متأهلين لذلك و لا مستعدين لما هنالك فالترك اولى و تغير الاسلوب اخرى و سافر بعد الشهر المبارك الى زيارة مواليه و ائمه سادات الامة و مصايخ الظلمة و كان عنده من اصحابه من الركبان ملاً حسن گوهر و ميرزا محيط الكرمانى و سيد على كرماني و سيد جعفر كرماني و ولدان ل حاجى ملاً عبدالوهاب القزوينى و سيد حسين يزدى و حاجى سعيد هندى و غيرهم و من الرجال العالم العامل و النقيد العادل العارف الheroى جناب ملاً محمد تقى نازل ارض اصفهان و جناب العالم الوفي الملا على البسطامى و ملاً عبد الجليل و آخوند ملاً محمد على مازندرانى و ملاً على بيار جمندی و ملاً على بجوردى و غيرهم من المؤمنين الصالحين و التابعين المخلصين و كان يظهر منه صلى الله عليه فى كل منزل من المنازل ما ينبع عن غيبته و ارتحاله سيماء من بخوعه على صالحى اتباعه و ابتهاله بالخصوص نقل الرؤيا من صاحب الغنم و الراعى حيث صدقه و قال اما ترضون ان اموت و يظهر امر امامكم و الطيف الذى نقل السيد الباب (ص) بان واحداً من الذين اعتمد عليه رأى فى الطيف بان واحداً يقول بعد ثلثين اسبوعاً يظهر امركم اتفق آخره باول جمادى الاولى و كان يقول لاماً حسن و المحيط لا تختلفوا بعدي و لا تفرقوا انى ما حملتكم فى هذا السفر الا لهذا و سأل واحد منه من لنا بعدك يا سيدى قال يا مولاي هذه الاشخاص الموجودون اسئلوا منهم من المسائل اذا اجاب احد بالبراهين و الادلة و وجدت الصفات المذكورة فتمسکوا به و قال ذات يوم في بيت شيخ محمد شبلی في بغداد و كان من الحاضرين شيخ احمد مشكور النجفي و شيخ راضى قصیر و هما الان تابعان لاماً حسن گوهر و اشخاص كثير من اهل بغداد من المصدقين لهذا الامر و غيرهم حيث ذكر عنده السيف و ضرب بيده على الارض فقال روحى فداء والله ان السيف اقرب من ما تتخيلون ثلاثة و من هذا توهم بعض من القاصرين ان الاسباب الظاهرى موجود عند فلان في الجمله و مالوا و حاصوا حصة ثم التفتوا الى القدرة الكاملة من قدرة الله النافذة رجعوا و استقرروا على خط الاستواء من النقطة اليضاء و سئل جناب العالم التقى ملاً محمد تقى الheroى عند دجلة باع باده في محضر من الناس قریب الزوال من القائم بالامر

بعده قال (ص) لله امر هو بالغه واستدرك في العذر وقال لكن امرنا ليس مثل امر الابواب فبشر بأنه يظهر عن قريب وصرح بالامر وصاحب الاسم في بلد الكاظم سلم الله عليه في بيان الفقرة التي في شرح القصيدة أى دياجته بثالث الاصل واربعة الفرع اشار بالاول الى العلي والثانية الى محمد لكن ذلك الوقت ما التفت احد و اهل البصائر تيقنوا ان مراده صلي الله عليه من تلك العبارة في ذلك المقام كان هذا لا غير والحال ان اظهار ذهابه من بين الناس و اتصال ظهور الامر بغطيته كان اكثر من ان تحصى و ازيد من ان يستقصى سعما في اهل بيته الطاهرات سلم الله عليهم ولذا لما سمعن هذا الامر صدقون و اعتقادون و نقل منه ان السيد الباب اوصل لهم بان يكن مع ملا حسن گوهر بزمان قليل حتى يظهر امرنا و كان صاحب الطيف الماضي أى ثلاثين أسبوعاً واحدة منهم و الان كل ما صدر من قلم الباب صلي الله عليه موجود في البيت الشريف يقرءون الكتب و يتلوون الفرقان و يعملون بالسلوك ثم رجع سلم الله عليه من سفره ب أيام مضين من شهر ذي الحجة الحرام ووصل إلى المدفن المقدسة ليلة عرفة واجاب دعوة رب ليلة الحادي عشر من تلك الليلة ليلة الوعنة من العام الأول بثلاث ساعات او اربع او بينهما مضت من اول الليل ومشى من الناس بعض ليطلعوه للغسل والتلقين و كان بينهم سيد من اهل بلد الكاظم سلم الله عليه اسمه ابراهيم و هو معروف وكان مقدمهم و بعده سيد مصطفى و آخرون قال سيد ابراهيم مشيت قبل الناس حتى وصلت بباب بيت الذى قبض فيه السيد الباب (ص) فاذن بسيد شاب واقف على الباب نهنئه و ضرب بظهر يده على صدرى وقال ما تستحيي تدخل في بيت السيد ونساؤه مكشفات الرأس قال الرجل انتعش بدنى و ضعف قلبي و ما قدرت ان اقوم حتى قعدت واتكiet الى الحائط ثم بعد زمان اجتمع النساء والبنس على المخدرات قناعهن و امرنا ذلك السيد الشاب باسم الله تقدما فقدموا و اخرجنا سيدنا من البيت قال الرجل وانا تخيلت ذاك سيد على الكرمانى و اذا سئلت منه قال ما كنت انا و ما لى خبر من هذا و اذا ظهر هذا الامر و تعين المدعى فعلم ان ذاك كان هذا وكذا سليمان ميرزا شهزاده ادعى ان السيد الباب او صانى باوصاف الخلف بعده كلها يطابق بصفات هذا المدعى وقال يوماً انا مع عشرين نفساً من اتباعى كنا مستعدين و منتظرین للظهور و اذا وصل لكم خبر في كربلا فاخبروني حتى نفاده بانفسنا و مات رحمة الله بهذا الاعتقاد اعتماداً لما سمعه من السيد الباب و كان سكانه غالباً في جوار الكاظمين سلم الله عليهم و اما ما نقل المصدقون من القرائن والاسارات فكثير جداً لم اذكرها لطول الكلام و لعدم النفع في المقام و بعد دفنه سلم الله عليه في الرواق المبارك في اقرب الاماكن بالقرب الشريف تحير الناس من الطلاب الذين ميزوا الماء من السراب الى اين يمشون و

بمن يتمسكون حتى جاءوا عند الملا حسن گوهر مدعى الوصاية و ميرزا محيط مدعى النظارة و سألوا منها بانكما كنتما اقرب الناس الى الباب و ادناهم للجناب ظاهراً اما سمعتم شيئاً من جنابه صلى الله عليه في الخلف بعده اما الاول فقال ما سمعت شيئاً و اما الثاني فقال عندي شيء لكن ما قوله الان و واجب عليكم ان لا تتفرقوا من كربلا و اشتهر في بين الناس من قبيل رمية من غير رام ان السيد الباب قال ان الامر يظهر بعدى بسنة و لذا تأمل الطالبون و توقف السالكون مدة اربعة شهر تقريباً توهماً منهم ربما يكون المحيط صادقاً في دعواه لأن الكذوب قد يصدق حتى اذا استيأسوا منه و ظهرت منها افعال اشمتها القلوب و هانت لها الخطوط تفرقوا كايادي السبا الى الصحاري و القفار و البوادي و البرار و لاذوا بالمشاهد و المقابر و المساجد و المنابر و كان جناب العلى من الالقاب و قائد اولى الالباب بباب الباب و حامل فصل الخطاب مشفف الاذن و العين مولانا بلامين آخوند ملاحسين مع بعض من الاصحاب و منهم جناب العالم الوفي الملا على البسطامي في ذلك الايام طائفأ حول القبر في الغرى و معتكفاً في مسجد الولي سلم الله عليه حتى ضاق عليه الخناق و سافر بعد زيارة المولود متوكلاً على الله الودود في البلوغ الى المقصود و يخدمه اخوه و ابن خاله و بقى الباقيون في شدة الحرارة و كمال الضغطة لا يجدون حيلة و لا يهدون سبيلاً لأن جناب الباب كان سناً لقلبه و عماداً لصدرهم و كانوا على هذه الشدة الى خمس عشر من شهر ربيع الثاني و هاجروا بسائق من القضا و رائد من الامضاء و سافروا على طريقة اولهم من طريق البحر حتى وردوا بلد الامن شيراز لازال محفوظاً عن الحدثان و اختلاف الجديدان اسمائهم المكتوبة الملا على البسطامي و ملا عبد الجليل و ميرزا محمد على القزويني و ملا حسن بجستانی و ملا محمد میامی و ملا احمد مراغی و ملا محمود خوى عدد ايام الاسبوع و النجوم الزهر حتى تشرفوا بخدمة جناب الباب و اظهروا لهم بعد سؤال و جواب بانى قد فزت بالوصول الى المقصود و عرفت القائم مقام المحمود بعنابة من الله و فضل من المعبد و امرني ان ابين لكم بهذا المقدار بلا تعين شخص و لا ذكر اسم تقبلوا مني و ارجعوا الى مساكنكم حتى يظهر لكم الشخص في كربلا مدفن الشهداء و مرجع الصلحاء و امتنعوا ان يقبلوا منه من دون دليل و برهان و لا مستند من سنة قائمة و محكم القرآن فهؤلاء جدوا في الطلب و كثرة السؤال و هو في الكتمان للمرأء و الجدال حتى انعم الله عليهم و كرمهم و فضلهم على كثير من الناس و علمهم و اتم لهم الایمان بمعرفة بابه والورود الى جنابه اسم التكبير و صفة التفهم و ذلك الظهور من العشر الاول من شهر جيم الاول الى عشرين من الجيم الثاني من سنة ستين بعد الالف و المائتين و ذلك كان مختصاً بذلك الاطياب من

الانجاب و لسائر الناس احدى و ستين و رجعوا بامر من الله من لسانه الناطق عنه الى الارض المقدّسة بالغى المرام و بارد القلب ساكنى الاadam و رافع السعب و وصلوا الى مشهد مولاهם المستوى على عرش ربّه يوم السادس والعشرين من شهر الله الحرام شهر رجب و كان الناس مجتمعين من ارض بغداد و حلة و الكربلاء و سائر القبائل لزيارة المبعث سبع و عشرين من ذلك الشهر و لما سمعوا ان النفر المتفقهين قد رجعوا اجمعوا عليهم و سألوا منهم الخبر و كيفية الوصول الى المطلوب و اظهروا للسائلين مما عندهم مقدار ما كانوا ماذونين لابرازه و اخفوا ما شاهدوا عند تجلّي مولاهم من الانوار و عاينوا من الاسرار خوفاً من عدم تحمل الاخيار و التهاب فتنة الاشرار و امثالاً لامر الائمة الاطهار لا تكلّم بما تسرع العقول الى انكاره و ان كان عندك اعتذاره و قولهم عليهم السلام ما كلما يعلم يقال و لا كلما يقال حان وقته و لا كلما حان وقته حضر اهله مع انهم كتموا كثيراً مما كان عندهم من الفضائل و ما رأوا من الآيات و الفوائل افتروا عليهم بافتراءات ما افتروا بها شر الاولين لخيرهم من جملة ما افتروا عليهم انهم قالوا ان ملاً عبد الجليل كان يذكر كثيراً من الفضائل و مقامات الباب الاعظم و يثبت المعجزات له وقالوا له ان كل ما تذكر وقوع و ظهر منه قال في جوابهم ان كل هذه المطالبات و الفضائل التي يشترون لائمة عليهم السلام كلها صارت و وقعت منهم بل لابد ان يقال هكذا لهداية الناس و دفع شبهات الخناس الوسواس فوالله العلي العظيم هذه افتراء محض و تهمة زور لعن الله مفتريه اظن ان يكون هذا من افتراءات جسد العجل لعن الله و ليس بعجب منه خذله الله و هذا من جملة علام الحق و الصدق بأنهم تركوا المسلمين عندهم و تمسّكوا بالافتراء و تشبيثوا بالبهتان و المرأة مثل بالاسريه خذلهم الله حيث ما قدروا ان ينكروا البراهين الواضحات و الحجج اللائحتات و ارادوا صرف العوام كالانعام من الدين الخالص ليكونوا رؤساء لهم و الادلاء عليهم افتروا على الشيخ و السيد البافين صلى الله عليهما حيث قالوا بان اعتقادهم غير ما يظهرون للناس تلك سنة الله التي قد خلت من قبل و لن تجد لسنة الله تحويلاً و لن تجد لسنة الله تبديلاً و الحال ان امر الامام عليه السلام قد ظهر في شهر رجب و اشتهر بحيث ما يقى احد من المكلفين من اهل تلك النواحي الا و قد سمع و عرف و اعترف المؤمنون و انكر المنافقون في القلب دون الظاهر لعدم الدواعي اليه في ذلك الوقت و قال كل منرأى الباب قبل هذا لو كان المدعى فلانا فانا من المسلمين حتى بالراسية و المستضعفين في التشيع من اهل الكاظمين و كما خدام المشاهد المشرفة و كل من كان مجالسته معه ازيد حتى اذا جائهم ما عرفوا كفروا به و اكذ لهم في التبليغ عند نزول الكتب و الفرقان ليلة الثالثة والعشرين من شهر رمضان المبارك

في المشهد النجف و عيد الفطر بكربيلا عرش سيد الشهداء عليه و آله من الله آلاف التحية والثناء بلا تعين شخص و لا تشخيص عين لأنهم اذا سلموا الامر و خضعوا للكتاب و اتابوا الى فصل الخطاب لاسيمما الى احد اصحاب الشيخ الباب صلى الله عليه يظهر لهم الامر و يكشف عنهم الستر ليغلب عليهم السر في احدى و ستين بعد الالف و المائتين من هجرة خاتم النبئين و لما خالفوا امر مولاهم و فرقوا الكتاب و باعوا عقباهم بدنياهم و آذوا الانجاح من رسول الباب (ص) غضب الله عليهم و لعنهم و رفع عنهم عنايته و املى لهم خمس سنين ليزدادوا اثماً و ليكمل التبليغ عليهم و يتلى عليهم الكتاب و تسترى لهم الرسل حتى يقر كل منكر في الورود الى النار و سؤال خزنتها بلى قد جاتنا نذير و قلنا ما نزل الله من شيء ان انتم الا في ضلال كبير هذا اجمال ما شاهدت من الواقع و بعض ما عاينت من الحوادث ان افترتيه فعلى اجرامي و انا بريء مما تحرمون.... فله صلى الله عليه ظهورات و غيبات و آثار من اثمه و علامات و انه مصدق جميع الآيات القرآنية و كل الاخبار النبوية واللوبيه والالم يكن له باطن او باطن باطن فان منكري الولاية قد اهلكوا انفسهم و احتجوا عن الباطن لانكارهم الولي الجامع و الشيعة الذين فرقوا دينهم و كانوا شيئاً حرموا انفسهم و ينسوا من باطن الباطن لادبارهم عن الباب و الركن الرابع و اما سنته في السنين عنهم عليهم السلام فان استنطافه من الحروف هو السين قطب الحروف لان ظاهرها عين باطنها و ليس في الحروف شيء يطابق زبره على بياناته سوى هذه الحرف المبارك و هو اسم ظاهرية رسول الله (ص) في مقام الجسد يس و القرآن الحكيم فزمان الشيخ الباب و السيد (ص) من اول المأة من الدرواة الثانية الى ذلك الوقت كان جسداً لهذا الجسم و جسماً لذلك الروح و ظاهراً لذلك الباطن و باطناً لباطن الباطن و ان كان بالنسبة الى ما قبله اصلاً و باطناً و روحًا و جسماً فافهم و الا فالسلم تسلم و اما الدليل النقلی فقول الصادق عليه السلام لمفضل بن عمر رواه الشيخ الباب (ص) في كتاب الرجعة قال المفضل يا مولاي فكيف في ظهوره فقال عليه السلام يظهر في سنة السنين امره و يعلو ذكره و ينادي باسمه و كنيته و نسبة و يكثر ذلك في افواه المحققين و المبطلين و الواقعين لتعريفهم الحجة بمعرفتهم به على أنها قصصنا ذلك و دللتا عليه و نسبناه و سميئناه و كينا و قلنا سمي جده رسول الله صلى الله عليه و آله و كنيته لثلا يقول الناس ما عرفنا اسمًا و لا كنية و لا نسبًا فو الله لتحقيق الاصح به و باسمه و كنيته على المستهم حتى ليسمه بعضهم بعض كل ذلك للزوم الحجة لهم الخ فيما ايتها الناظر لتلك الكلمات انصف ريك و الق سمعك و دق بصرك هل سمعت من اول الغيبة الى الان ستينًا يعلو ذكر الامام و يظهر امره مثل ستين دوره الباطن حتى يسمعه كل أحد و يكثر ذلك في

افواه جميع المحققين و المبطلين حتى النصارى و اليهود و اهل الخلاف و المجروس و الهنود و سائر الملل و الاديان سيناً الا فرنج بطوائفهم المختلفة و اصنافهم المتعددة المتكثرة و اما انتشار امره في رجب فلأن له سنة من القائم عليه السلام (الى قوله) و اما الاحدى و ستون فيه سنة من الحسين عليه السلام لان خروجه بعد تمام الامض كما في الحديث المشهور غلت الروم في ادنى الارض و هم من بعد غلبهم سيعذبون و السين هو الستين لله الامر من قبل و من بعد فاستلوا اهل الذكر ان كتم لاتعلمون بالبيانات و الزبر و هو الطالب لثارة و المدرك لاوتاره و الطلب يناسب بمطابقة زمان اخذ الدية مع زمان القتل و لهذا ظهور الامام عجل الله فرجه كان يوم الجمعة و عشر المحرم يوم قتل الحسين عليه السلام و قال العالم العليم و العارف الحكيم الفارق بين الفصل والوصل و الظاهر و المظاهر جناب الحاج ملا جعفر كرمانشاهي قد سألوا و طلبوا من الشيخ الباب في بلد الكاظم ع وانا حاضر في الايام التي استعد للخروج الى زيارة بيت الله بعد نيه و اولياته ع و توفى في ذلك السفر شيئاً من علماء الفرج لاهل الحق عجل الله فرجهم ليستروا به قال (ص) و روحى فداء احدى و ستين و سألوا منه البيان قال روحى فداء و لتعلم نباء بعد حين ثم سألوا عن البيان قال الحسين عدده كم اليش بشمان و ستين ه نقل هذا الخبر قبل وفات السيد الباب و بعده بلا فاصلة قبل ظهور امر الباب و بعده و الان هو حاضر و متظر لامر مولاه و قال آخر من السادات يعرفه جناب العالم التقى ملا محمد تقى الھروی فى حرم امير المؤمنین عليه السلام انى تشرفت على حضور السيد الجليل و الباب النبیل لاستل منه من المسائل الغامضة و توجه الى بعد اداء التعارف و قال سل مسائلك فى الوقت الفلامى قلت ممن قال (ص) من غيرى فى كربلاء و السيد جاء فى احدى و ستين الى كربلاء اعتماداً لما وعده السيد الباب و تيقن بان مراد السيد كان هذا الامر تفصيل هذا الخبر عند ملا محمد تقى الھروی و انا ذكرت بعضاً منه و نقل الآخرون من الازكياء بان السيد الباب امر فى بعض تدریساته بان لا تخرجوا من كربلاء و نقل ايضاً من غير واحد بأنه قال روحى فداء کانی برؤوس اصحابي تهادى کرؤوس الترك و الدیلم و قد اشار الى مصداق الصحيفة التي نقلها الشيخ في شرح الجامعة في تفسير قوله ع و اوصياء رسول الله المعروف بحديث لوح فاطمه رواه جابر بن عبد الله الانصارى بسم الله الرحمن الرحيم هذا كتاب من الله العزيز الحكيم لمحمد نيه و نوره و سفيره الى قوله تعالى و اخرج منه الداعى الى سبيلي و الخازن لعلمى الحسن و اكمel ذلك بابنه م ح م د عليه کمال موسى و بهاء عيسى و صبر ايوب فتذل اولیائی فی زمانه و تهادى رؤوسهم كما تهادى رؤس الترك و الدیلم فيقتلون و يحرقون و يكونون خائفين و جلين تصبغ

الارض من دمائهم و يفسوا الويل و الرنة في نسائهم او لئك اولئك اولئك حقاً بهم ادفع كل فتة عمياء  
هندس و بهم اكشف الزلزال و ارفع الاصار و الاغلال او لئك عليهم صلوات من ربهم و  
رحمة و اولئك هم المهددون انتهى و الى قول الصادق ع قد كان قبلكم قوم يحرقون و يقتلون  
و ينشرون بالمناشير و يفرضون بالمقاريض فما يردهم ماهم فيه عتاً هم عليه من غرابة و تروا  
لمن فعل ذلك بهم ولا ما نعموا منهم الا ان يؤمنوا بالله العزيز فاطلبوا من الله درجاتهم حتى  
تدركوا سعيهم انتهى (الى قوله) هل سمعتم او رأيتم دعاء بهذه المضامين العالية و الكلمات  
السامية مالكم لا تفكرون ولكم الويل مما تفتررون مع انه روحى فداء لا يروى ولا يفهم ولا يفکر  
في شيء حتى يألف مثل اصحاب التركيبات المسوخطة الخان و امثاله هل لك ان تنسب شيئاً  
اما تفتررون على الله على الرسول و الائمة عليهم السلام لانه لا فرق بينه وبينهم الا انه عبدهم و  
سانهم الناطق عنهم و الظاهر لا تبالون من الاقتراء عليهم ان كان فيه صلاح دولكم و نظم  
رياستكم فو حق الذي يده ملكوت كل شيء لا الله الا هو ما سمعت امراً حقاً مثل ما ظهر في  
احدى و ستين اعراف و اظهر في الحقيقة و اكثر منكر او اشد في المجهولة الانصب الخليفة في  
يوم الغدير بل هذا اظهر منه بكثير لأن ظهور ذاك انما بين المسلمين فقط و اما هذا فيبين  
المسلمين و سائر الملل من النصارى و الافرنج بفرقهم و الصائب و المجروس و اليهود حتى ان  
كثيراً من المسلمين اعتقدوا بهذا الامر اولاً لقول اليهود بان ما ننتظره شهر ربيع الاول من احدى و  
ستين والصوفية فيما اتبع شاه نعمة الله كانوا مفطوراً بهذا حتى سرى منهم لسائر الشيعة و كانوا  
يقرءون اشعار المرشد المذبور و يستبشرون بها كأنها من اخبار ائتهم سلام الله عليهم و الحقير  
سمعت هذه المضامين و وقوعها في احدى و ستين قبل هذا بخمس وعشرين سنة و ماتوا الاباء  
المؤمنون المنتظرون بهذا الاعتقاد فعلى الكاذب لعنة الله و لعنة اللاعنين و كما المفترى المعاند  
المغمض عن الحق المبين و قد اخبر سجنه في كتابه الكريم عنهم و اعمالهم حيث يقول افكلما  
جائكم رسول بما لا تهوى انفسكم استكبرتم ففريقاً كذبتم و فريقاً قتلون وقالوا قلوبنا غلف بل  
لعنهم الله بکفرهم فقليلاً ما يؤمنون و لما جائهم كتاب من عند الله مصدق لما معهم و كانوا من  
قبل يستفتحون على الذين كفروا فلما جائهم ما عرفوا كفروا به فلعنة الله على الكافرين وقال و  
اذا قيل لهم آمنوا بما انزل الله قالوا نؤمن بما انزل علينا و يكفرون بما وراءه و هو الحق مصدقاً لما  
معهم اه فكل احد كان يتوقع ان يكون ذلك النور الظاهر و العلم الباهر من مذهبة و على تصديق  
ما هو عليه من الدين و المذهب فالصوفية كانوا متوجهين انه منهم و بالاسرة القشرية يظنون انه  
لهم و الزيدية و الاسماعيلية و الواقفية و سائر طوائف الشيعة و كما من طائفه السنة اتباع محى

الذين الاعرابي و من اهل الكتاب والاديان كل كانوا يدعون الله على هذا و يذكرون العلامات و القراءن الحالية و المقالية من مذهبهم و كتبهم و اخبار رؤسائهم و نسبوا الى محبي الدين وقد سمعت من احد النصاب انه اذا بلغت المدة الى الالف و المائتين و الستين تطوى المجالس و تدرس المدارس و يبطل الدرس و يستغني عن البحث و ان الاسعيلية اضعف الطوائف و اقلهم و ادناهم دركاً و شعوراً بعد الفطحية كانوا يتوقعون وقوع ذلك من اولاد شاه خليل الله و قد رأيت منهم واحداً في النجف الاشرف قبل هذا بخمس سنين كان رجلاً عالماً حكيناً عارفاً مجرباً قليلاً النظير في مقامه كان ينقل بعض الآثار و العلائم على قرب انقلاب دولة السلطان الى آقا خان او خلفه بقليل من زمان حتى مال اليه سيد حسين خوي و كان لا يفارقته بالليل و النهار و شافهه جناب العالم بلا مدين آخوند ملاحسين گنجه اي و نقل جناب السيدان السندان ميرزا محمد على نهرى و اخوه ميرزا محمد هادي ان واحداً جاء بيتنا في كربلا و سكانه في اقصى بلاد الهند و سألت عنه دينه و ائمهه بين لى و سماهم واحداً بعد واحد الى الامام المنتظر عليه السلام و عجل الله فرجه و سألت عن الامام الثاني عشر و كيفية امره قال هو غائب قلت اتدرون متى ظهوره فان هنا ظهر واحد و يدعى انه من مقدمات الظهور قال الهندي ان المعروف في بلدتنا و المنقول من آبائنا و اجدادنا ان ظهوره عليه السلام في المائة الثالثة عشر انتهى. انشدك بالله يا ايتها الناظر الى تلك الكلمات هل المبدع هذا القمر الازهر و النور الانور الذي كلت البصائر عن ادراكه و كماله و عمى المدارك عن سطوع نور جماله ما سمع احد ولا رأى بعد الائمة احداً في زهذه و تقواه و عبادته و بهاء و توجهه الى مولاه فو الله العظيم ما سمعت احداً من المخالف و المؤلف و القريب و البعيد يثبت عليه عيباً و يدعى له ذنبأ بل و مكروها او المبدع هو الذي انكر القرآن و الاحاديث و خالق الائمة الاثني عشر (ص) و الشیخ و السيد البایین و خالق مذهب الشیعة و المسلمين بل ساير فرق المسلمين يريدون ان يطفئوا نور الله بافواههم و الله مت نوره ولو كره الكافرون (الى قوله).... فاذا تقرر هذا انصفوني يا ايتها الملاا هل مثل هذا الرجل واحد العين و الكوسج و قصير القامة والمملو بطنه من دخان و النابت على الدوحة الاموية و المستغل الى خمسة و عشر سنة بخلاف ما عليه شريعة النبوية يصلح ان يكون قائماً مقام السيد الباب و ان يكون آية للامام الذي هو آية النبي الذي هو آية لله الجامع لجميع الصفات لكمالية و آية الآية آية فيكون آية لله سبحانه و تعالى عما يقول الطالمون الملحدون في اسمائه علوأ كبيراً كما اشار الى مدعاه في قوله و اشار احياناً بما اشار الخ و كتب مراسيل بعد وفاة السيد الباب الى اهل الكاظمين و ميرزا محيط و ملا حسن گوهر و مراسلة لسلیمان میرزا شهزاده وادعى في كلها انا

القائم بالأمر بعد الغائب عن الناس و المحتجب عن لمس الناس هذا نسبه و حسبه و صفاته و سماته و ذاك علمه و ادعائه و اما صفاته و احواله و اول امره في صغره الى كبره فمعلوم عند اكثر الخلق و انه كبر تحت يد المحيط الكرمانى ثم استكبر عليه و اما علمه فاشير بحول الله الى بعض مفاسد ما كتب في كتابه مع انتسابه الى الشيخية والشيخ و السيد البافين و من ارسالهما بريئون منه و من اتبعه الا لعنة الله على القوم الظالمين ثم انصفونى بعشر انصافكم هل الذى يذكر الله و النبي و الائمة صلی الله عليهم رؤيته و معاشرته كما قال عليه السلام عاشر من يذكر الله رؤيته يصلح للبایة و الخلافة بعد الخلفاء ام الذى يذكر رؤيته بنى امية و بنى سفيان و اتباع معاوية عند الجميع من مبغضيه و محبيه اما اعدائه الذين هم اولياء الله فيشاهدون صفات اعداء الله و اخلاقهم و خدعهم كلها فيه بلا شك و لا ريب و اما اتباعه و مواليه الذين هم اولياء الشيطان فيقولون حين يذكرون و يمدحونه بان فلانا من اولاد فلان و في اول الامر كان قسى القلب و قبيح العمل و الان صار عالماً عادلاً صاحب الاخلاق الطيبة و الافعال الحسنة و هكذا و الحال كل من رأاه من المؤمن المنكر له و المتفاق الموافق له يذكر اعداء آل محمد صلی الله عليه و آله و قتلة الحسين فالمؤمن يحزن عند مشاهدته لتذكرة آبائه و المتفاق يسر لخت طباعه قال الشاعر عاشراً خاتمة تحظى بصحبته و النفس مكتسب من كل مصحوب كالريح آخذة مما تمر به نتنا من النتن او طيباً من الطيب فالمؤمن الصافي و الشيعة الخالص هو الذى اذا رأاه احد و لاحظ ظاهره و باطنه يقول اشهد ان لا اله الا الله لانه الحرف الرابع من الاسم الاعظم لا انه اذا لاحظ وجهه يتذكرة معاوية لان الذى خبث لا يخرج الا نكدا و رأى شرب دخانه يتذكرة الجحيم و ثمراته كما اخبر عنه سبحانه ان شجرة الزقوم طعام الايثم يغلى في البطون كغلى الحريم وقد قال السيد الباب في بعض ايام افاداته صلی الله عليه و روحى فداء و قد كنت حاضراً و المجلس مملوء من اهلها يطعن على الصوفية و الرؤساء يدعى انى مرشد و رئيس و هو يشرب الدخان و ذكر ايضاً عنده اسم الغليلان في بعض الاماكن التي كان ادعى بأنه يصفع على المخالف و المؤالف وشيخ حنيف الله بحراني في اقرب الاماكن التي كان ادعى بأنه يصفع على ظاهر ما يقول السيد الباب قال مولانا السيد اترك لشرب الدخان قال الشيخ ما كنت اظن ان تكلفكني بهذا التكليف و قال السيد روحى فداء ما كنت اظن ان ترد مقالتى وبعد هذا اعرض عنه من القلب و اقل الاقبال اليه بالنسبة الى القبل فاذن هل يجوز ل احد ان يدعى مقام الامان مع اتصافه بهذه الصفات و الاحوال كما اشار اليه السجاد عليه السلام من رب العباد في الصحيفة

الكاملة و قال امير المؤمنين عليه السلام لشريح قاضي يا شريح جلست مجلساً لا يعقد فيها الا النبي و وصى النبي او الشقى نقلت بالمعنى و منشأ اشتباهه في دعوه ان السيد على الكرمانى لما اعرض من ملا حسن گوهر لساعة من مال السيد (ص) كان عند السيد المزبور فابى ان يعطى على الرضا و هو اصر في احده حتى وقع في البين تناكر و تخالف شديد و كان السيد على من جملة شهدوا الوصاية و اراد ان يفسد امر ملا حسن كتب كتابة افتراء على السيد الباب بان السيد روحى فداء كتب هذا لفلان و ما عندي صورة ذلك و المكتوب فيها هذه قال على عليه السلام كلما في العالم في القرآن و كلما في الحمد في الحمد في البسمة و كلما في البسمة في النقطة وانا النقطة تحت الباء وانت واقف عليه. وبه نقطة علم برخورده اي و به سر مطلب رسيده اي و الباقي من هذا القبيل وقرأ هذه النسخة عند الطلاب المتضررين الطالبين للحق اليقين وقع بذلك الاختلاف و التشتت بين الاصحاب و هذا من جملة البواعث على حركة الاشخاص الماشين الى شيراز بقصد كرمان فانه وان لم يكن الكرمانى اهلاً لهذا الامر لكن ربما يكون له على الحامل اطلاع و استعلام لوقفه على نقطة العلم بنص من السيد الباب سيماء من بعث الكرمانى في ذلك الايام رسالة مختصرة على هجم كراسين على خدمة السيد الباب روحى فداء وفيها اعتقاداته وبعض المسائل انشاء الله نكتب من بعض معتقداته اذا اقتضى المقام و من جملة المسائل انه سأله يا سيدى من الذى بعدك فما اجابه السيد روحى فداء ظناً منهم ان السيد ما كان من شأنه رد السائل خصوصاً مثل العالم الكرمانى وقد قاله يقيناً و كتب السيد على هذه الكلمات الى الكرمان مع شيء زايد بان السيد الباب (ص) في المكان الفلانى قال ان فلاناً اطلع على نقطة العلم وان لفلان روحانية و عند فلان قال فلان احق بالاتبع و يجوز الاخذ منه و عبارات آخر من هذا القبيل يطول بذلك الكلام ولا يقتضيه المقام لما انا عليه من الاختصار في المرام هذا قصدته من قوله و اشار احياناً (الغ) ولما رجع الماشين بالشيراز من مقصدتهم و اظهروا امر المخلاف القائم مقام الامناء تبعهم سيد على كرمانى و جاء يوماً عند ملا عبد الجليل واستغفروه تاب عمما صدر منه و اقر بتقصيره بانى فعلت كل ذلك لافساد امر ملا حسن و الا انا ما اعتقد على الفلانى ابداً و الان اتوب الى الله من كل ما فعلت و قد كان قرب على الاياس ائتمنه ملا عبد الجليل و قوى قلبه و كان هذا حاله الى ان ارادوا ان يأخذوا المصدقين لذلك الامر هرب خوفاً من الاعداء و تشرف بمكة زادها الله شرفاً و حاز سعادة القعود مع الثير الاعظم و الجلوس في طرف المحمل و رجع ثانياً الى كربلاء و هذا السيد على كرمانى كان محترم السيد الباب روحى فداء و قد بعث اليه هديته جناب الخان و احواله في ذلك الوقت كان معروفاً عند كل

احد اقل ما يصفه يفترى على باب الله المقدم و بعد غيبة الباب روحى فداء استأنس مع سيد مصطفى اصفهانى و هو معروف ليزمعه الى السيد ابراهيم القزوينى و يأخذ له فلوسا من مال الهندي فوج وقع بينهما نزاع و شقاق و افترقا بعد ائتلاف و اتفاق و اظهر كل منهما سر الاخرين فعل المنكر قبح الله وجه ثالثهما و طرده بعد هذا من عنده كل مخالف و مؤالف حتى صار من امره ما صار و لا شيء مما ذكرت خفياً لأحد من المجاورين فإذاً انصفونى ايتها الملا هل يجوز لأحد ان يطمئن بكلام شخص واحد هذا حاله و يجترى على ادعاء مقام لا يقعد فيها الا وصى او شفى مع الاتصاف بتلك الصفات المكرهة التى ذكرناها من كونه مشابها لمعاوية من حيث اللحية و لا بليس من حيث العمى و ليثر عدن من جهة البطن المملو من الدخان و لكل مطرود من وجه خاص من كراهة الوجه و قصر القامة خبائث المولد و النسب و لا يكون هذا الامر من جهالة التامة بحيث لا يكون للجهل الكلى مظهاً فى هذا المقام مثله او من السفاهة و احتجاب المشاعر بكدوره المعاصى منها الغليان كما سألوا من الشيخ الباب صلى الله عليه من حليته و حرمته قال روحى فداء انا ما اقول حلال او حرام لكن ادنا منى و اعطونى بعصابة يضاء فلما وضعها فوق القصبة و قال لشاربه اشرب فلما شرب قال مستنى هكذا يفعل بمشاعر الانسان فكيف اذا اجتمعنا معاً و هما السفاهة و الجهالة نعوذ بالله و نستجير به و اقول هو حسبي و لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم و نقل رجال كثير منهم العالم العارف جناب الملا على البرغاني ان ذات يوم كنا في خدمة الشيخ قدس الله روحه في منزل من منازل ما بين قم و طهران و تغذيتنا عنده وبعد رفع الطعام توجه علينا وقال اين اصنامكم و اشار بالغليان وقال بعد اظهار مسكنته من ادعائه مقام الامانة الى ان التأم جماعة منهم في شيراز و ارادوا لانفسهم الاجلال و الاعتزاز ففكروا مفكراهم و قدر و قتل كيف قدر ثم نظر ثم ادبر و استكير و طلب الرئاسة و استأثر و ظن في نفسه علمًا يؤثر فاعتذر عن ربها و ادبر وقال انا الذكر الاكبر و النور الانور و الضياء الازهر و باب القائم المنتظر (الغ).

اقول مراده من الجماعة الاشخاص الذين ذكرت بعض احوالهم اجمالاً مع اسمائهم الشريفة فاوئهم و قائدتهم المبرأ من كل نقص و شين جناب مولانا العارف بلامين آخوند ملا حسين خراسانى و اخوه ملا محمد حسن و ابن حاله ملا محمد باقر و باقى ذكور الرجال السبعة و جناب مولانا المكرم سيد حسين يزدي و جناب العالم الاوحد ميرزا محمد يزدي و الزاهد الامجد و العالم المسند المولى الاولى جناب آخوند ملا محمد على مازندرانى و ملا محمد باقر تبريزى قوله و ارادوا لانفسهم الاجلال و الاعتزاز (الغ).

هذا كلام ان صدق كذب و ان كذب صدق لان جناب الخان و مرة يستدل بهؤلاء الرجال و السائرين الى باريهم بالحال و المقال على حقيقة مقاله و صدق مرارمه حيث انهم قصدوا اولا لجنابه و الورود على بلد مقامه رغم انة انهم قد صدقوا في ادعاه و سلموه في ما يتمناه كما كتب هذا المعنى في مواضع متعددة من مراسيله و كتب مناديه الخوار ايضاً اخذنا منه ان السابقين سيمما جناب الملا على قد سلكوا اولا على الفطرة المستقيمة و بعد هذا حصل لهم الاعوجاج في الفطرة و مرة يستدل بهم على بطلان هذا الامر العالى التبيان و شيد الاركان فما هنا اما من قولهم الغريق يتثبت بكل حشيش او من قولهم لا يكون للكاذب من حافظة و اما الاشارة الى احوال هذه العلماء الاعلام و الامانة الفخام و زهدهم من زخاريف الدنيا الدينية و زبر جها في الجملة فاعلم ان جناب باب الباب اعني آخوند ملا حسين سلمه الله تعالى قد كان في اول امره في مشهد مولانا الرضا سلم الله عليه من ارشد تلامذة سيد محمد قصير و كان مؤتمناً عنده و اميناً لديه و يحول عليه بعض الاحكام و الفتاوی و قد سمعت مدح جناب الملا حسين باذني هذا من لسان ابن العالم القصیر و كان معنا في السيفة بين الحرمین و كان يتحمل حقيقة هذا الامر مع انكاره للشيخ الباب (ص) بمحض تصديق جناب باب الباب سلمه الله و بعد هذا نزل بارض اصفهان لحرصه في طلب العلم و مقامات العرفان و استغل على تحصيل الفروع و الاصول و اشتهر امره عند العلماء و الفحول سيمما حاجي سيد محمد باقر وشيخ محمد تقى و غيرهما من رؤساء سائر الفنون و بعد بلوغه الى منه و تصفح العلوم بيمناه و اراد زيارة المدفون بارض الفرات على مشرفها ازكي السلام و ابهى الصلوات خرج من اصفهان الى مسقط رأسه الشريف و محنته المنيف ليستأذن من يجب له طاعة و من كرام ذى قرباته و سمع هذا الخبر حاكم تلك النواحي و اطلع عن امر جناب الآخوند كما هي منعه من مسافرته شوقاً لخدمته و مصاحبه و طلباً منه لخطبة ابنته و مصاهرته كلما اصر جناب الآخوند في السعي الى مقصدته استد ميل حاكمهم لمنعه و عقد معهده حتى التجاء جناب الآخوند بالرضا لامر التزویج و شرط الارجاء بعد الرجوع من طواف بيوت آل الله الاطهار صلى الله عليهم في آناء الليل و اطراف النهار و كان كل همه التخلص من يده و المجاورة للقبر الشريف و الحضور على مدرس السيد الباب المنيف لكثرة اشتياقه الى جنابه و شدة ميله لاصغاء خطابه حتى منعه ذلك عن كل تعلقات الدينوية و اللذات البدنية و ورد الفرات باشق الاحوال و كان وسیع البال مع قدرته بالسير من هذا الحال لكن بتصرف وجهه للجهال و تشرف بالسيدة السنیة بعد زيارته لمولاه القديم واستفاد من اشرافات اللوامع الحسينية بعد معرفة السيد الكريم و الباب العظيم بيرهه من الزمان بما لا يطيقه

الانسان و تميز من بين الطلاب و التلامذة كان يرجع اليه كلّ من كان عنده شبهة و اشكال و يحل معضله بالحكمة و الاستدلال و صار ميزاناً لفهم امثاله و اقرانه و مرؤجاً لامر سيده بيانه و بيانه و من الذين يحومون حوله و يطلبون فضله و طوله و يقرءون معروفهم لديه و يعرضون مفهومهم عليه جناب ميرزا عبدالصمد همداني و جناب العالم بلامين ملا حسین جوان تبریزی و سید ابراهیم دزفولی و جناب العالم التقى ملا محمد تقى الھروی کان يقرأ عنده بعد وفات السيد الباب من كتاب شرح الفوائد و كان معتمداً من حيث الفهم و الادراک عند الكل سيماء جناب شيخ احمد شکور النجفی و السيد العلی السيد على شبر و جناب ملا عبد الخالق العلیم و جناب العالم ملا شيخ على محولاتی و العالم الدقيق میرزا احمد ازغندی و جناب العالم الفطن الاطهر حاجی ملا جعفر کرمانشاهی و الشیخ الالمعی بلا نظیر الشیخ بشیر النجفی و غيرهم من الذين يطول بذكرهم الكلام و كان سلمه الله تعالى ادقهم فهماً و ابطئهم علمًا و اتقنهم فقهًا و ازهدهم في الدنيا و اصبرهم على البلاء و كان لا يشکو عند احد من المخالف و المؤلف من امر دينه و دنياه و شاکرًا لامر مولاہ و مخالفًا لهواه فهواء الذين ذكرت اسمائهم و اشتراكهم استلوا من كلّ واحد واحد فان بعضاً منهم مصدق له في مقالته و البعض متوقف في رسالته و البعض متعدد والآخر متخيّر و كان السيد الباب روحی فداء يحول عليه من بعض اجوية المسائل و ينهی اليه من جواب المراسيل و كتب كتابین في مدة کونه في الحضور غير الاجوية و المسائل الجزئية احاديها في تفسیر سورة المباركة الكوثر و عرضهما على الباب العالی الرفیع و السيد الشریف المنیع وقال في مدحه سلمه الله کلماتاً و عباراتاً مالم ينطق لاحد سواه و هو صلی الله عليه على المنبر حتى توهם بعض الطلاب من اصرار السيد الباب روحی فداء في توصیفه و بيان مرتبته و مقامه أنه القائم بالأمر بعده (ص) كما اظهروه بعد وفاته و هو سلمه الله رفع شبهتهم و اقام بيتهما و بين صفات الباية العظمى و ابان عدم اهلیته لذلك المقام و فقد جامعته لصفات الكرام منها عدم صدور الصغيرة و الكبيرة و الترك الاولى بلا داع و موجب و هو قد شرب الغليان في بعض الاحيان من الازمان و ارسله الى دعوة حجۃ الاسلام و اقامه مقامه في الاداء و فعل في دار السلطنة اصفهان من اظهار امر الشیخ و السيد البایین سیما في حضور السيد العالم سید محمد باقر الرشیتی ما لا يمكن لاحد من بعده و ما صدر من احد قبله قد تحیرت العقول في ادراکه صفاتته الكمالية من التمکین و الوقار و الشجاعة و قوّة القلب کانه زیر حديد بل اشد لكنه رقيق على اصحابه يتزرع القلوب المشيدة من ذکر احوال ذلك المجلس الممهدة من القلوب القاسية و خشب مسندة و اقرار حجۃ الاسلام بالعی و اشتباہ الامر له في ملاً من الناس و هو ظاهرًا من

الحالات و تحقيقه بعض المطالب منه سلمه الله في الخلوة الى ثلاثة ايام ثم امره بالصعود الى المبر و اظهار امر الشيخ و رفع شبهة الخلق و قرائته نسخة دليل المحتيرين لهم و موعدته العطية و الهدية لجناه و عدم قبوله و خروجه من اصفهان بغير اطلاع منه و طلبه الرجوع الى اصفهان من المشهد و كفى فخرأ و شرفأ لجناه ما كتبه السيد الباب صلي الله عليه و روحى له الفداء بعد وقوع هذا الفتح العظيم و كسر صولة اللعين الى ان قال صولت باطل شكتى جراكم الله خيراً اين عمل تو مقابل همه اعمال مردم است كن ثابت الجاش لا خائف ولا خاشع كان الله معك و من كان الله معه فالمبادى العالية معه الا ان اولياء الله لا خوف عليهم ولاهم يحزنون.

چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیان

چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیان

الى آخر كلامه روحى فداء و الخط الشريف موجود الان مرسوم بالمهر المنيف فاذا هل الذى قال فى شأنه السيد الباب هذه الفقرات اولى بالتصديق والتبعية او مثل الخان الذى سمعت فى ما قبل ما ذكرت فى وصفه بادعاء بعض العبارات بشهادة السيد على الكرمانى و هو قد اقر بمسانده بحضور جماعة منهم جناب الملا حسین گنجه اى فى كربلاء بانى مع كونى شارب الخمر و الالاطى و ارتكاب المعصية من الكبائر احسن و اشرف من البلاسرية لأنهم انكروا الولاية فضائل الانمة الى آخر كلامه لعنه الله و ما اظن ان ينكرها الان فما ايتها الناس انصفو ربيکم هل انقلب مذهب الشيعة الى السنة و الجماعة ام ارتفع التكليف و بقى الخلق سدى مهملين يختار كل احد ما يشاء اليه ابوبکر و عمر من عبدة اللات و العزى ثم اسلما و ادعيا خلافة رسول الله اما كان رد الشيعة لاهل السنة الى الان بان الذى صدرت منه الكبيرة التى توجب الحدود لا يصلح للرياسة فى دين الله المعبد اليه جواب اهل السنة بانهما تابا و اتبعوا رسول الله صلي الله عليه و آله و الاسلام يجب ما قبله كيف و قد التزمت بمقالة المخالفين و اعرضتم عمما عليه شيعة امير المؤمنين عليه سلام الله ابد الابدين و ادعitem البايبة الكبرى و الوساطة العظمى لسلامة الاشقياء و نتيجة اللعناء بني امية الميشومة و الرؤيتة الملعونة لعنهم الله و استأصلهم هذا احد مواقعه سلمه الله تعالى و له مقامات مشهورة و آيات معهودة و ظلال ممدودة ليس هنا مقام ذكر جميعها لطول الكلام و له خوارق عادات و كرامات قد شاهدوها فى اوائل امره الى ان خرج من مسقط رأسه فمن اراد الاطلاع فليسئل من اهل بشروبة و اقربائه و قد ذكر ميرزا محمد ابراهيم بن ميرزا اسماعيل سبزوارى بانى قد سمعت من جناب الملا حسین قبل وفات السيد الباب (ص) قال كأنى ارى نفسي و بعضاً من اصحاب السيد في عسكر الامام عليه السلام و من جملة الانصار و قال

سألت من منشأ هذا القول و مأخذة امتنع عن الابراز ولكنني ادرى من اين صدر هذا و ما موجهه وقد وصل الى منه سلمه الله بواسطه واحدة و الحاصل ان فضائله اكثرا من ان يحصى كالمها و يستقصى باسرها و يكفى في شأنه و ذكائه و فطانته ان كل من رأى كتاب يوسف و تفسير سورة البقرة وسائر الكتب التي يعجز الخلاائق من الاتيان بآية او ورقة بمثلها نسبها الى جناب باب الباب او لا اما المحققون فقد صدقوه في قوله بأنه من الغير وليس من شأنى اتيان مثلها و احاطة كنهها واما المبطلون فباقون في اعتقادهم مع انهم من اول زمان الظهور الى الان مدة ستين و ازيد ما اتى احد بمثله و لا يقدر ان يأتي من بعد ابداً و كل من تكلم ببعض الهذيان فهو يعلم انه ليس مثله لانه ليس كمثله شيء لانه كلام الامام و وصفه و الامام آية الله و دليله و حجۃ الله و سبيله و ان اليه ليس كمثله شيء و هو السميع البصير و كذا آياته و علاماته و مقاماته التي لا تعطيل لها في كل مكان يعرف بها من عرفه وبها ملاء سمائه و ارضه حتى ظهر ان لا الله الا هو و كذا جناب مولانا العلی آخوند ملا على البسطامي كان ازهد الناس و اصدقهم بعد جناب باب الباب و اشبه الناس لابي ذر في زمانه قال رسول الله صلى الله في حقه ما اظللت الخضراء و ما حملت الغبراء اصدق من ابى ذر و كان سلمه الله يتكلم بالصدق و ينطق بالحق ما كان يبالي من احد كانه ما خلق الله شيئاً غيره و كان وفياً حليماً حميراً وليناً كريماً سخياً و الدنيا ارذل عنده من جناح البعوضة و كان الدرهم و الدینار مع الحصى عنده سواء و كان اكله جشا و لبسه خشنا سخياً في الطبع و جواداً في السجية زاهداً ناسكاً و قد كان في اول تحصيله في جوار مولاه ثامن الائمة من آل الله صلى الله عليهم و كان معروفاً بالزهد و الورع و متمايزاً في بين الامثال و الاكفاء و الورود على مشهد الامام عليه السلام حتى خلص من تحصيل العلوم الظاهرة و الرسوم المتعارفة القى الله في قلبه طلب مقام و علم غير ما في يد الناس لأن الله اجل من ان يخلق الخلق و يتزله من الف الف عالم الى عالمنا هذا الغاية ما هو المعروف الان من العلماء القشرين من العلم الظاهر القشر و معرفة العوام الصرف الى ان الجأة التفكير في هذا الى السير في العلماء و الورود على المتسمين بالعلم و الطلب من كل واحد بعد واحد الى ان تشرف بخدمة جناب العالم الكامل حاجي ملا جعفر كرمانشاهي و اظهر له ما في قلبه و طلب دفع ما في صدره و بين له جناب العالم المذكور طريقة الشيخ الباب و السيد الطاهر الطهور و ذكر اوصافهما و ما عليه شأنهما من مقامات المعرفة و المراتب السبعة اشتاق اليهما اشتياق الصبي الى امه و الطير الى وكره و تحصل منه اياماً من كلمات الشيخ الباب و كتب السيد صلى الله عليه حتى غلب عليه حبه لقاء السيد الباب روحي فداء و هاجر من المشهد المقدس الرضوى الى الارض المقدسة

الحسيني العلوى بعد الاستيدان من والديه و دعوتهما على ما هو عليه من الاعتقاد و المذهب الصحيح و تشرف على مجلس الحضور بعد القرب من شجرة الطور و القبر المحبور و كان يستفيد من رشحات الباب الاعظم و طفحات العمامد الاقوم صلى الله عليه و سلم و عرف من المقامات و المراتب العاليات من اسرار العلوم المستودعة في قوسى الصعود و التزول سيماء علم الاخلاق و الطريقة و حسن الاخلاق و طيب الاعراق في ملة ما لا يمكن لغيره في ازمنة كثيرة و كتب بيده كلما صدر من قلم السيد الباب الا قليلاً من النسخ المفقودة الاصل و كان ملازمًا لخدمة السيد و طالباً لصحته ما كان مجلس درس او محل بحث و كلام و وعظ في اوقاته المخصوصة الا و قد كان حاضراً حافظاً و منتقلًا لل拉斯ارات و ملتفتاً للتلويحات و الحاصل انه كان جامعاً للعلم و العمل و الزهد و التقوى و طريقة السلوك العلمية و العملية معاً و بقى في الارض المقدسة مدة سبع سنين تقريباً لمحض تحصيل المعرفة و العبادة و له اهل و اولاد في وطنه ما كان يصبر على مفارقة السيد الباب حتى جاء ابوه و عمه ليذهبوا به و لم يقدر لمخالفتهم او استاذن من مولاه و اعطاه السيد روحى فداء حرزأ و اذن له بالمشى و بقى عند اهله بستين او اقل او ازيد ب ايام و ضاق له الخناق و ما قدر ان يصبر على الافراق اكثر من هذا ثم عزم ثانية الرجوع الى الارض الطيبة والساحة المقدسة كان فيها الى ان توفي مولاه صلى الله عليه و اسدل عليه ثوب رضاه و في السنة التي قبل عام الوفاة عزم سلمه الله لطواف بيت الله بعد زيارة اولياته و كان في قلبه و بناء المشى راجلاً حتى قرب الموسم و اراد الحركة بدون اطلاع احد مناصحه طلبه السيد الباب روحى فداء ليلاً من الليالي و قال ت يريد مكة قال نعم قال روحى فداء لا تمش هذه السنة بقاوك عندي احسن فقبله و سلم امره حتى وقع ما وقع و كان سلمه الله يحلف بالله باني ما اظهرت مضمراً قلبي لاحد حتى لرفيقه الذي كان يخدمه ليلاً و نهاراً و كان يعد هذا من جملة الكرامات للسيد الباب صلى الله عليه و الحاصل ان صفاتي المحسنة و احواله الحسنة و اخلاقه المستحسنة اجلى من ان يوصف و اجل من ان يعد و يعرف من لم يره لم يدر و كان من الماشين بالرجل حول التخت في آخر سفر السيد (ص) و قال روحى فداء في خان الخازناد تعيراً لاهل الدنيا من اصحابه لارجاء لى الا من هولاء الماشين و الساعين حول الهودج و اما همكم ففي الاكل و الشرب و اما جناب الملا حسن البجستانى فرجل صادق و مؤمن صافى حربه سلم و غضبه صلح و غيره ضحك طيب الذات حسن الفطرة متأثر من الخطرات و متأنم من المرجوحات ذاكر ربہ مقل عليه و مكثر ذنبه يشكك لفعل الطاعات و يستر لصدور العبادات كما يستغفر عن اللغو و يتاوه للمكرهات حليم و دود رحيم رؤوف لين العربية و طيب

السجية ينسى من اساء له و يذكر من احسن اليه يحب الحق و يبغض الباطل باطنه يعرف من ظاهره و ظاهره يحكى عن باطنه افهم الناس في رتبته و اشرفهم في درجه لا يتكلم الا بما يعلم ولا يستثن عما لا يعلم و الحاصل كل من جلس معه مجلسا او مجلسين يعلم كل ما اقول صدقا و يعرف كل ما كتبه حقا و كذا جناب مولانا الولى ميرزا محمد على ابن العالم المعروف ايده الله به منه فتى شاب تام البصيرة و حسن السيرة كامل الصفات و بالغ السمات جود صبور و قور شكور شجاع في الشكل و قوى في القلب ثابت العاجش غير خائف ولا خاش مستبصر في امر دينه مطمئن في ايمانه كالجبل لا تحركه العواصف و لا تزييه القواصف كفاه فخرا و شرفا قول بقية الله صلى الله عليه في شأنه الفتى العربي القزويني و قد صبر على بلية لو صبت على الرجال لتدرك و على ذكور الرجال لتفنك لا يبالي للحق عن المهالك و لا يتزلزل اذا اظلمت المسالك يرفق لأخيه و ان ظلم و يصل لصاحبه و ان انفصمت بار باذل عارف عادل يطلع على الاشارات و ينتقل الى التلويحات زاهد في شبابه فقيه في مقامه معرض عن الدنيا و راغب للعقبى و ان متع الدنيا عنده ادنى كلشيء فوالله العظيم ما رأيت ابن عالم الى الان ازهد و اتقى منه طالبا للمراتب العالية و المقامات السامية مع حداثة السن و بدو الشباب رقيق القلب و رحيب الصدر و ان شئت صدق مقالتي انظر الى ابناء علماء العصر وزنه معهم كائناً كيس التين مقابل الدر الثمين فيها هو ابن حجة الاسلام كان رئيساً لللواط الاظلام و صار سبيلاً لاهانة ابيه من السلطان و كذا ابن العالم الكلباسي فان قوله فلان و فلان قد ملأ الاصقاع و طرق كل الاسماع و كذا ابن شيخ محمد حسن النجفي قد احدث في بين العرب كبار لم تسمع اذناهم ولم يكتب يمناهم و كذا ابن شيخ محمد حسين اصفهانى نازل كربلا قد كان مستأنساً لسيد مصطفى اصفهانى بعد فوت ابيه و قد كان ابوه مكدر العيش في حفظه و هكذا زيد و عمرو ولو شئت ان تقول بلفظ الكل لما اخطأت فرجت احوالهم و اطاعت عليهم و ما سواهم اكثر منهم و اما ما سمعت بغير مصاحبة و مرابطة مني فبني علماء كل البلاد الا قليل سيماما علماء الطهران و القزوين فان قلت هذا ادعاء محض و افتراء صرف اقول: وهب انى اقول الصبح ليل ايوم الناظرون عن الضياء و هكذا جناب ملا عبد الجليل و سائر السابقين الواردين للماء المعين بعد غور الماء في سنة الستين اذا لاحظت احوالهم تراهم ازهد الخلق و اعبدهم و اشدتهم ذكرآ للموت و حجاً للقاء رب تعالي و عليك موازنة الكل مع اهل مرتبته فان حسنان الابرار سيدات المقربين فان سائر السابقين لا يقاس مع جناب الملا على المحبوب في سجن الظالم و جنابه لا يقاس مع جناب باب الباب و هو لا يقاس مع الابواب العظام و هم مع خاتم الابواب فخاتم الابواب اكرم و اكمل ما تحته و

الابواب العظام اكمل ما تحتهم و جناب باب الباب آخوند ملا حسین افضل و اکمل ما تحته من اهل الایجاد و جناب الملا على اشرف الباقين و السابقين اشرف اللاحقين فكل سافل بالنسبة الى ماقوفه ناقص و اما بالنسبة الى ما تحته فاکمل و اکمل و من هذا اشتبه منادی السفیانی الكرمانی خوار الولياني و مده على الضعفاء و المساكين بان الملا حسین ما كان باباً لانه لو كان باباً ليلزم ان يكون مهيمناً على كلّ کمال و عالمًا بكلّ علم و قابلاً لكلّ نوال و عارفاً بكلّ رسوم و لا يكون فاقداً لشيء من السنن و المندوبات و لا مصدرأ لظهور المرجوحات حتى شرب الغليان و ترك النوافل في بعض الاحيان و كذا السابقون الذين مدحهم الامام بقية الله صلی الله عليه و عجل فرجه وقد خطط خبط عشواء و التجاء خرت القتاد ييد جزاء ضل و اضل كثیراً حيث ما فرق بين المراتب السبعة او الثمانية على قول قال عليه السلام لجابر اتدرى ما المعرفة اليان اولا و المعانى ثانياً و الابواب ثالثاً و الامام رابعاً والاركان خامساً والنقباء سادساً و النجاء سابعاً و عدد البعض الصلحاء مرتبة اخري و كذا الفقهاء فان مرتبة المعانى عند رتبة اليان نقص محض بل عدم صرف لانه مقام ليس كمثله شيء و المعانى رتبة معانى المصادر و الابواب نقص بالنسبة الى المعانى و الامامة بالنسبة الى الابواب و الاركان بالنسبة الى الامام و النقباء بالنسبة الى الاركان و النجاء بالنسبة الى النقباء و الفقهاء بالنسبة الى النجاء و الصلحاء الرعية بالنسبة الى الفقهاء نقص بحث و جهل بات فان النقباء لاشك انها مرتبة الابواب العظام و النجابة رتبة الابواب الجزئية حملة العلوم الحقة من النقباء فان جناب الباب اعنی الملا حسین سلمه الله لو فرض كونه من النجاء انما هو حا و للكمالات التي في رتبته و كامل بالنسبة الى الفقهاء و الصلحاء و اما بالنسبة الى النقباء فناقص البته و كذا السابقون لو فرض كونهم من الفقهاء ولو لا نفر من كل فرقه ليتفقهوا في الدين فكمالهم بالنسبة الى الصلحاء الرعية لا النجاء الكرام فلكل رتبة منها صفات و احوال يختص تلك الرتبة بها لا غير فغلط الذى خالط البحث و مشى في ارض العلوم بغير هدى من الله و لا كتاب متير ثانى عطفه ليضل عن سبيل الله و يريدان يطفىء نور الله بافواه المبطلين والله متم نوره ولو كره المشركون فالابواب اکمل ما تحتهم و باب الباب اکمل ما تحته و السابقون المهاجرون اکمل ما تحتهم و من ارتاب في ما قلت فليخبر ان كان طالباً للحق و سالكاً بالصدق اولئك آبائى فجئنى بمثلهم اذا جمعتنا يا جرير المجتمع و ان اشتبه الامر في تميز صفات المراتب و معرفة احوال الاشخاص فعليك بكتب الشيخ و السيد الباین صلی الله عليهم و قد استوفى الشيخ الباب بيان مراتب الاربع من اليان و المعانى و الابواب و الامام في اول تفسير الجامعة الكبيرة و السيد الباب (ص) بيان مراتب النقباء و النجاء في كتاب شرح

القصيدة فقد تزندق من لم يحفظ المراتب و تدمدمن اغمض عن الحق في المطالب البلوغ الى الآمال والمارب فانه ح من المعاندين الفجار و مصدق لقوله تعالى قل تمنع بفكرك قليلاً فانك من اصحاب النار فهذه صفات السابقين الواردين بدار الامن شيراز في الجملة فان التفصيل يوجب التطويل ناشدتكم بالله لو كان اشخاصاً هذا احوالهم و صفاتهم و سماتهم هل يهلكون انفسهم بل النفوس لطلب الجلال و المرتبة مع ان كلَّ واحد منها ذو شأن و رفعة في وطنه انصفوها بينكم وبين الله لو ان جناب باب الباب يقعد في احد المشاهد و يظهر العلم و يستغل بالدرس و البحث اماً كان مثل احد من الرؤساء القشرين و كذا سائر السابقين بالنسبة الى مقامهم و مرتبتهم ربما يخطر بالبال بل يظهر في لسان المقال قان كلَّ ما ذكر من الاوصاف و الكلم الاجحاف بهت زور و كلام گزار و اقول كلَّ من يدعى ما ليس فيه كذبه شواهد الامتحان فائى بالله العظيم ما كتبت شيئاً خافياً عن درك عامة الناس بل اضمرت اكثر ما كان ظاهراً خوفاً من الخناس الوسوس و ان تكذبني من شارك في نطفته الشيطان لكنى مصدق بحمد الله عند اولياء الرحمن اهل البصائر من الانس و الجن ولو اطلع احد بكيفية وصول هولاء الرجال الى معرفة ذكر الله المتعال لما يقع في قلبه شبهة ولا في صدره ريبة لكن الله رفع بنائه و سداد تيانه ليهلك من هلك عن بينة و يحيى من حى عن بينة (الى قول بعد تفصيل طويل) و ربما يخطر بعض الادهان بأنه قد اخذ من السيد باب الله المقدم و تعلم هذه العلوم منه قلنا ان الذكر الاكبر صلى الله عليه و روحى فداء قد تشرف بارض المقدسة و يقى في كلَّ المشاهد احدى عشر شهرأ ثماني اشهر في جوار الحسين ع و ثلاثة اشهر في خدمة سائر الائمه ع و في مدة بقائه في كربلاء كان يحضر على مجلس الدرس كلَّ يومين او ثلاثة ايام مرة اما اوله او وسطه او اخره و مع هذا ما سمعنا من السيد الباب ان يتكلَّم في تلك الاوقات من هذه العلوم التي ذكرت اسمائها فوالله ما فات مني درس و لا موعدة منذ عشر سنين الى يوم وفاته (ص) و ما سمعت منه ابدا علم التقارب و لا التباعد و لا من غيره و على فرض ذاك انصف بينك وبين الله هل يمكن لأحد ان يحصل في هذه المدة القليلة تلك العلوم الجليلة و يتصرف فيها و يصنف فيها كتاباً و يتصلئ سؤالاً و جواباً لاهل العلم و الطالب المستنيرة بنور باب الله المقدم و تربوا عنده و اما عمله فكعلمه لان العلم يهتف بالعمل فان اجابه و الا فارتاح و العبودية جوهرة كنهها الربوبية فainما وجد العلم فالعمل معه و كذا العكس لأنهما جنحان للسائل السائز كما ان الطير لا يقدر ان يطير بجناح واحد كذا العارف المدف في ارض العلوم و هواء المعرفة لا يقدر ان يصل الى المقامات و يحيط بالدرجات العالىات بالعلم وحده فكلَّ من ادعى العلم و هو متهاون في العمل فكاذب و

كذلك العكس ففي هذا المقام اذا ثبت العلم فعلم ان العمل مقوون معه (الى قوله بعد شرح و تفصيل) فعلى هذا بطل كلام الخان عليه اللعنة والنيران من الله الملك الديان و اولياء الرحمن صلى الله عليهم اجمعين والفقير بهم كتاباً ذا سور و قابل به كتاب الله المجيد و فرقانه الحميد و قال انه اوحى اليه كتاب جديد والفقير لهم صحيفه عارض بها زبور آل الرسول الامين عليهم صلوات الله ابد الابدين والفقير خطباً قابل بها امير المؤمنين عليه صلوات المصليين الى آخر كلامه لعن الله كأنه قد غفل عن قوله تعالى يا ايها الذين آمنوا ان تتقوا الله يجعل لكم فرقاناً و يذكر عنكم سيناتكم و يغفر لكم والله ذو الفضل العظيم و عن قوله سبحانه ان كتم امتن بالله و ما انزلنا على عبدنا يوم الفرقان يوم التقى الجمعان والله على كل شيء قدبر يوم الجمع اذا اطلق يراد بها اولاً وبالذات يوم القيمة وعلى غيره ثانياً وبالعرض من باب حقيقة بعد حقيقة او الاشتراك ان قلنا بحقيقة و القيمة على قسمين قيمة صغرى و قيمة كبيرة معلومة و اما الصغرى يوم القائم (ص) عجل الله فرجه و مشهد الركن الرابع لانه الصادع لتبيين هذا الركن في يوم الجمعة كما هو يوم عاشورا و يوم النيزوز و لا يلزم اجتماعها كما صرحت به الشيخ البابع و يوم الفرقان ايضاً لافراق الفريقين فريق في الجنة و فريق في السعير و ما اظن ان جناب الخان ينكر كون مشهد الشيعة يوم الجمعة و محل جمع الجماع و محل ظهور العلامات و بروز الآيات فالفرقان النازل في يوم الجمعة هو الفرقان النازل لامر الشيعة و الركن الرابع و اطلاقه على القرآن المعروف لاشتماله عليه في التأويل و الباطن و عن قوله تعالى نزل عليك الكتاب بالحق مصدقاً لما بين يديه و انزل التوراة و الانجيل من قبل هدى للناس و انزل الفرقان (الخ) ان قلت ان المراد من الفرقان هو الكتاب فقد افتريت برئتك و انزلت كلامه عن الفصاحة و البلاغة للقول بالتكرار من غير وجه و ان قلت انه غيره فقد ثبت المطلوب و اما قول الصادق (ص) الكتاب هو المجمل منه و الفرقان هو المفصل بالنسبة الى ذلك الوقت حيث ما كان الفرقان ظاهراً و بالنسبة الى حال السائل حيث ما كان عارفاً لان القرآن باعتبار الاشخاص ذو حالات ثلث الاول انه متشابه كل كما قال تعالى الله نزل احسن الحديث كتاباً متشابهاً مثاني تقشعر منه جلود الذين يخشون ربهم الخ هذا بالنسبة الى الذين انكروا الولاية و اعتزوا عن الآخرة كما اخبر الله سبحانه عنهم بقوله الحق و كلامه الصدق و اذا قرأت القرآن جعلنا ينك و بين الذين لا يؤمنون بالآخرة حجاباً مستوراً و جعلنا على قلوبهم اكتة ان يفهوموه و في آذانهم و قرائلاً يفهمون منه شيئاً لا ظاهراً و لا باطننا الثانية بعضه متشابه وبعضه مفصلة محكم كما قال تعالى منه آيات محكمات هن ام الكتاب و آخر متشابهات وهذا بالنسبة الى الذين خمدوا و انجمدوا و اقتصرت على الظاهر و القشر كما

شار اليهم سبحانه في قوله مثلكم كمثل الذي استوقد ناراً كلما اضائت ما حولهم مشوا فيه و اذا اظلم عليهم قاموا الخ الثالثة محكم كله و مفصل جله كما قال سبحانه تزيل من الرحمن الرحيم كتاب فصلت آياته قرآن عربياً لقوم يعلمون يعني جميع آياته لشأن افاده الجمع المضاف العموم و قوله تعالى كتاب احکمت آياته ثم فصلت من لدن حكيم خير هذا بالنسبة الى الاشخاص الذين رقوا الاحجابة و خرقوا الاسباب و وصلوا بمقام فضل الخطاب و ميزوا البيت من الباب و دخلوا البيوت من ابوابها كما قال تعالى ليس البر ان تأتوا البيوت من ظهورها ولكن البر من اتقى و اتوا البيوت من ابوابها اصحاب التوسع و ارباب التفاسير موقع النور و بيت الظهور افمن جعلنا له نوراً يمشي به في الناس كمن مثله في الظلمات ليس بخارج منها فقول الامام ع بالنسبة الى الحالة الثانية لا الاولى و لا الثالثة لان في الحالة الاولى كله مجمل و في الحالة الثالثة كله محكم مفصل فلا معنى للتفرق فان كلامنا مع الذين يدعون مقام العارفين الكاملين و البالغين الواعدين و يحسبون انفسهم من اصحاب الرتبة الثالثة فيلزم ما قلنا و ورد ما ذكرنا من التكرار و العبث و الزريادة و نقصان في الفصاحة و البلاغة الا ان يقول اني عوام قشرى فلا كلام معه و غفل عن قوله ع كما في آخر ارشاد المفيد معناه ان اصعب ما يكون على الناس او العلماء في تعليم القرآن الجديد لانه يخالف فيه التأليف و الترديد مني و عن قوله ع كما في الينبوع و البصائر و الاكمال و كتاب غيبة البحار و غيبة الشيخ الباب (ص) و غيرهما يأتي القائم باسم جديده و كتاب محمد بن الحسن (ع) كثير في الاخبار منها يقوم القائم بخراسان و قائم منا بجبلان و في قوله (ع) على العرب شديد يعني لاهل العربية و القواعد المعروفة ايماء باذن ذلك الكتاب على خلاف ما عندهم من التأليف و هو مؤيد للحديث المقدم.

قد فهم من كان ذا فهم سديد و القوى السمع و هو شهيد سبحانه الله عما يصفون و سلام على المرسلين و الحمد لله رب العالمين.

#### قد تمَّ القسم الثالث و يليه القسم الرابع



# ضمیمه

## موارد اختلاف بین مندرجات

### کتاب ظهور الحق جلد سوم و کتاب تاریخ نبیل زرندی

صورت مرقومه شماره ۱۱۶۴۹ این محفل [محفل روحانی ملی بهائیان ایران] مورّخه ۱۱ شهر الجلال سنّه یک صد و هفتم تاریخ بدیع که خطاب به ناشر نفحات الله و مبلغ امرالله جناب فاضل مازندرانی علیه بهاء الله صادر گردیده و شرحی که جناب معظم له در [[این باب مرقوم داشته اند ذیلاً درج [می‌نماید]. متنی است مندرجات آن را به اطلاع یاران عزیز محل خود برسانند تا هر کس دارای جلد سوم "کتاب ظهور الحق" می‌باشد به اصلاح و تعدیل موارد مذبوره اقدام نماید:

ناشر نفحات الله و خادم صمیمی امرالله  
جناب فاضل مازندرانی علیه بهاء الله

همان طور که آن فاضل جلیل مسبوق و مستحضرند مولای توانا حضرت ولی امرالله ارواحنا لقدرته الفداء در توقيع منیع مبارک مورّخ ۱۵ سپتember سنّه ۱۹۳۲ راجع به مجلّدات تاریخ "ظهور الحق" و انباطاق آن با تاریخ نبیل این دستور را صادر فرموده اند قوله الاحلى:

"فرمودند که لجه‌ئی مخصوص جهت رسیدگی و ترتیب و تطبیق تاریخ جناب فاضل مازندرانی با مندرجات تاریخ نبیل زرندی من دون تعویق تعیین نمائید و در انجام این وظیفه سعی و اهتمام کامل بگمارید".

چنان که آن نفس محترم مستحضرند برای اجرای دستور مطاع مقدس فوق اقدام لازم از طرف این محفل به عمل آمده و با آن جناب نیز در [[این باب مکاتبه و مخابره گردیده و اخیراً نیز اجرای منظور مذبور به عهده لجه‌ئی نشریات امری محول گردیده و لجه‌ئی مذبوره در جلسات رسمی خویش جلد سوم کتاب "ظهور الحق" را با مندرجات تاریخ نبیل تطبیق و موارد ذیل را قابل تعدیل و اصلاح دانسته اند:

- ۱- صفحه ۱۶ ظهرالحق [۱۶]: «اما تفصیل بیان امکنه تاریخیه و محلهای توقف حضرت در تبریز نخست خانه محمد بیک چاپارچی واقع...» در صفحه ۱۸۷ تاریخ عربی نبیل {۲۰۲<sup>۱</sup>} مرقوم است که حضرت اعلی را محمد بیک چاپارچی در نزدیکی تبریز تسليم مأمورین حاکم تبریز کردند که ولیعهد بود...»
- ۲- ایضاً در صفحه ۱۷ ظهرالحق [۱۷]: «ضرب و زجر آن مظلوم در حیاط بیرونی آن خانه به دست وی (شیخ الاسلام) واقع شد.» در صفحه ۲۹۵ عربی نبیل {۲۸۶<sup>۲</sup>}: قضیه ضرب و زجر را در نمازخانه شیخ الاسلام نوشته است و عکس نمازخانه هم در تاریخ نبیل عربی و انگلیسی هست در عربی صفحه ۲۵۴، انگلیسی ۳۱۸.
- ۳- در آخر صفحه ۲۶ و اول صفحه ۲۷ ظهرالحق [۲۴] این عبارت مرقوم است: «و جسد مشبّک و مقطوع آن شهید (سلیمان خان) در محلی به خارج از خندق و دروازه قدیم شاهزاده عبدالعظیم طهران تحت اطیاف رمل و حصات مستور شده». اما در تاریخ نبیل عربی شهادت ایشان را در صفحه ۴۹۶ {۵۷۰<sup>۳</sup>} در امام زاده حسن قید نموده.
- ۴- از سطر ۱۱ تا ۱۶ صفحه ۳۰ ظهرالحق [۲۷] مخالف تاریخ نبیل است.
- ۵- در اوایل صفحه ۶۳ [۵۳<sup>۴</sup>] ملا مهدی خوئی جزو حروف حق شمرده شده در صورتی که او از حروف حق نیست.
- ۶- در صفحه ۶۹ [۵۸<sup>۵</sup>] در اواخر نوشته شده: «اما تفصیل اوضاع محبس و قضیه ماکو و احوال علی خان را در بخش سابق آوردیم و ارتفاع نداء صریح قائمیت و تأسیس شریعت و صدور کتاب بیان فارسی و عربی در سجن ماکو وقوع یافت.» انتهی ولی در تاریخ نبیل مذکور است که حضرت اعلی را وقتی که برای محاکمه به تبریز آوردند اوّل به جانب عظیم در بیرون دروازه تبریز و بعد در مجلس ولیعهد اظهار قائمیت فرمودند.

---

شماره صفحات کتاب ظهرالحق مربوط به کتاب مأخذ و شماره صفحات در [ ] مربوط به کتاب حاضر می باشد. ناشر

شماره صفحات در { } مربوط به: مطالع الانوار، تلخیص تاریخ نبیل زرنی، ترجمه و تلخیص عبدالحمید اشراق خاوری، مؤسسه چاپ و انتشارات مرآت، دهلی نو، هندوستان، ۱۹۹۱ میلادی است. ناشر

- ۷- در اواخر صفحه ۷۵ ظهورالحق [۶۲] مرقوم است که نوروز علی توقع حضرت اعلی را از زنجان برای حاجی سلیمان خان برد و در تاریخ نیل حامل توقع ملاً اسکندر است.
- ۸- صفحه ۹۳ ظهورالحق [۷۶] نوشته است دختر محمد شاه را به ازدواج حضرت اعلی در آورد و در صفحه ۱۶۷ نیل عربی {۱۸۱} خواهر محمد شاه است.
- ۹- در صفحه ۹۸ ظهورالحق [۸۰] می نویسد که میرزا محمد علی نهری فرزندی نداشت. رجا کرده حسب الاشاره از سؤر مبارک خورد. ولی از تاریخ نیل این طور بر می آید که میرزا ابراهیم از محضر مبارک رجای فرزند برای برادر خود میرزا محمد علی نمود در حالی که میرزا محمد علی در آن مجلس حاضر نبود.
- ۱۰- در صفحه ۱۰۴ سطر هفت و هشت ظهورالحق [۸۵] به طوری که در همانجا تصريح شده اختلافی در عله شهدای اصفهانی موجود است.
- ۱۱- در صفحه ۱۰۹ سطر ۱۰ ظهورالحق [۹۰] مذکوت اقامت اصحاب را در بدشت ده یوم نوشته و در تاریخ نیل ۲۲ روز است.
- ۱۲- در صفحه ۱۱۴ ظهورالحق [۹۵] از سطر ۱۶ به بعد مرقوم است که (نیل زرندی درین خصوص چنین نوشت که جناب ملاً حسین بشرویه در عنفوان جوانی مجلس درس حاجی سید محمد باقر رشتی را در اصفهان معطل نمود و تا هفت روز در مسائل شیخ اجل احسانی با او گفتگو کرد تا او را مقر و معرف ساخت) اما از تلخیص نیل از صفحات ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ {۲۰-۲۶} چنین بر می آید که فقط دو روز جناب ملاً حسین با حاجی سید محمد باقر محاوره فرموده و او را قانع کرده و روز سیم فتوی بر صحبت اعتقادات طایفه شیخیه از او اخذ کرده است.
- ۱۳- در صفحه ۱۱۶ ظهورالحق [۹۷] از سطر ۸ به بعد چنین برمی آید که برادر جناب ملاً حسین در کربلا بوده اند و ایشان یعنی جناب باب الباب به تنهائی به کربلا مراجعت کرده اند. ولی در تلخیص تاریخ نیل صفحه ۴۷ سطر ۸ {۳۹} مرقوم است که او قاتی که جناب ملاً حسین در سفر خراسان به وطن خویش بشرویه رفته بودند این دو نفر (میرزا محمد حسن برادرشان و میرزا محمد باقر خاللزاده شان) با ایشان همراه شدند.
- ۱۴- در صفحه ۱۱۶ ظهورالحق [۹۷] از سطر ۱۹ تا سطر دوّم صفحه ۱۲۰ آنچه از تاریخ معین السلطنه منقول از کتاب ابواب الهدی تأليف فاضل هشتروودی در کیفیت ایمان حضرت باب الباب نقل شده شباہتی به تلخیص تاریخ نیل که از سطر آخر صفحه ۴۸ {۳۹} شروع و

در سطر ۱۹ صفحه ۵۵ {۵۴} تمام می شود ندارد. باید اعلام کرد که سند تاریخ نیل است و به این اقوال اعتمادی نیست.

۱۵- در سطر ۱۰ صفحه ۱۲۰ ظهورالحق [۱۰۰] از تاریخ ملا جعفر واعظ قزوینی مرقوم است که جناب باب الباب به اصفهان رفتند و با جناب حاجی سید محمد باقر هفت ماه گفتگو کردند. اما چنانچه قبلًاً معروض افتاد از صفحه ۲۳ الی ۲۶ {۲۰} تلخیص تاریخ نیل مستفاد می گردد که فقط دو روز محاوره مایین آن دو نفر بوده است.

۱۶- از سطر اوّل صفحه ۱۲۷ تا سطر ۱۷ صفحه ۱۲۹ ظهورالحق [۱۰۴] از نوشته آقا سید ابوطالب بقیة السیف شهمیرزادی در کیفیت سلوک و گفتار خسرو قادریکلائی و قتل او و سوارهایش نقل شده با مندرجات تلخیص تاریخ نیل که از سطر ششم صفحه ۳۳۷ {۳۰۵} شروع و در سطر هشتم صفحه ۳۵۰ ختم می شود اختلاف دارد.

۱۷- در صفحه ۱۳۳ ظهورالحق [۱۷] از سطر ۱۲ تا سطر ۱۶ صفحه ۱۳۵ که از نوشته سید ابوطالب بقیة السیف در کیفیت شهادت حضرت باب الباب و اصحاب نقل شده با تلخیص تاریخ نیل که از سطر سیم صفحه ۳۷۸ {۳۴۶} شروع و در سطر ۱۳ صفحه ۳۸۰ {۳۴۸} ختم می شود اختلاف دارد.

۱۸- در صفحه ۱۴۳ ظهورالحق [۱۱۷] که شرح احوال جناب میرزا محمدحسن اخوی حضرت باب الباب نوشته شده در سطر ۷ و ۸ مرقوم است که (پس از شهادت باب الباب حضرت قدوس عمامهٔ خضراء آن جناب را بر سر وی نهاد و سیف صارمش را بدو داد و منصب سرداری جند الهی را به وی سپرد) ولی در صفحه ۴۲۴ {۳۸۱} تلخیص تاریخ نیل ضمن شرح احوال جناب میرزا محمد باقر قائی معروف به هراتی در سطر ۱۳ نوشته شده که (ریاست لشگر بعد از ملاحسین از طرف جناب قدوس به ایشان واگذار شد).

۱۹- در صفحه ۱۴۸ ظهورالحق [۱۲۱] سطر ۱۷ تا سطر ۳ صفحه ۱۴۹ راجع به جناب مقدس و حضرت قدوس حکایتی نقل شده که حاصلش این است که اولًاً تاجری آن دو نفر را مجبور کرد که چوبی بر دوش گرفتند تا هشتاد لنگه شکر را وزن کرد و ثانیاً چون ایشان را از شیراز بیرون کردند در سعدیه به زیارت حضرت اعلیٰ که از حج باز گشته بودند فائز شدند و همگی به شهر آمدند و چند روز از نعمت لقا مرزوق بودند ولی از صفحه ۱۲۵ و ۱۲۶ {۱۲۱} تلخیص تاریخ نیل مستفاد می شود که حضرت اعلیٰ از بوشهر قدوس را به شیراز روانه کرده و فرمودند که در این دنیا دیگر من و تو ملاقات نخواهیم کرد و این فقره با تشریف بعدی جناب

قدوس با حضرت اعلی در شیراز که در ظهورالحق نوشته شده منافات دارد و نیز در صفحه ۱۶۵ {۱۵۲} تلخیص تاریخ نیل سطر ۸ چنین مرقوم است که (سابقاً گفتیم که حسین خان حاکم فارس جناب قدوس و ملا صادق را پس از زجر بسیار و اذیت بیشمار از شیراز بیرون کرد. جناب قدوس از ملا صادق جدا شده به طرف کرمان رفتند تا نص مبارک را به حاجی کریم خان ابلاغ کنند و ملا صادق مقدس برای تبلیغ امر و اعلای کلمة الله به یزد مسافت نمود) و این هم با معیت مقدس با جناب قدوس منافق است.

-۲۰ در صفحه ۱۵۳ سطر ۱۵ ظهورالحق [۱۲۵] راجع به میرزا محمد حسن برادر جناب مقدس نوشته شده که (در ظلمت شب به دست سواران خسرو قادیکلائی به شهادت رسید) ولی در تلخیص تاریخ نیل صفحه ۳۳۴ {۳۰۷} از سطر ۴ تا اواخر صفحه ۳۳۵ مستفاد می شود که قتل ایشان و برخی دیگر از اصحاب در روز بوده است.

-۲۱ در صفحه ۱۵۴ ظهورالحق [۱۲۶] سطر ۱۴ ضمن شرح احوال میرزا احمد از غندی مرقوم است که (ملا صادق مقدس از طرف کرمان وارد یزد شد) این فقره هم با صفحه ۱۷۴ {۱۵۷} سطر ۱۱ تاریخ نیل و هم با صفحه ۱۵۷ سطر ۴ ظهورالحق اختلاف دارد زیرا جناب مقدس به موجب نوشته هر دو کتاب اول به یزد و بعد به کرمان رفته اند.

-۲۲ در صفحه ۱۷۸ ظهورالحق [۱۴۵] سطر ۱۱ راجع به جناب حجت مرقوم است که (بدین نوع صیتش را همه کس در همه جا شنید و از طهران از جانب شاهی خلعت و لقب حجۃالاسلامی برایش رسید و لذا نزد اهالی به عنوان حجت معروف گردید) ولی در صفحه ۵۰ {۴۹۶} تلخیص تاریخ نیل سطر اول چنین است که (یک روز جناب حجت با شاگردان خود مشغول صحبت بودند در این بین مشهدی احمد از شیراز مراجعت کرد نامه به مهری از حضرت اعلی به حجت داد لوحی از حضرت اعلی بود که در ضمن آن ایشان را ملقب به حجت فرموده بودند). عبارت جناب نیل هم به ظهورالحق اضافه شود.

-۲۳ در صفحه ۱۸۱ ظهورالحق [۱۴۸] سطر ۲ راجع به واقعه زنجان مرقوم است که احباء الله نوزده سنگر داشته اند ولی در صفحه ۵۷۰ {۵۱۲} تلخیص تاریخ نیل سطر ۱۹ نوشته شده که (بیست و هشت سنگر در قلعه ساختند).

-۲۴ در صفحه ۱۸۲ ظهورالحق [۱۴۸] سطر ۲ نوشته شده که (شجاعت و شهادت دو خواهر که یکی شاه صنم ملقب به رستم علی بود زیب تاریخ محاربات مذکوره است). ولی در صفحه ۵۷۱ {۵۱۲} تلخیص تاریخ نیل سطر ۹ مرقوم است که (در ضمن زن هائی که در قلعه بودند

زنی دهاتی موسوم به زینب بود) تا این که در صفحه ۵۷۳ {۵۱۴} سطر ۶ نوشته شده که (به واسطه شجاعت و قوّت قلبی که داشت زینب را رستم علی نهادند) اینجا اختلاف در اسم اصلی رستم علی است.

۲۵- در صفحه ۱۸۶ ظهور الحق [۱۵۲] سطر آخر ضمن بیان احوال آقا میرمحمد علی مذکور است که (بالآخره در سن کهولت و آخر ایام حیات با برادرش آقا میرمهدی و سه پسرش آقا سید احمد و آقا سید ابوالقاسم و آقا میرابوطالب به عزم اقامت عراق و مجاورت مشاهد متبرکه ائمه اطهار به کربلا رفت و قریب سی نفر از تلامذه و مخلصینش نیز همسفر شدند و با برادر و پسران در کربلا سکنی گزید و چون در همان سنین ظهور حضرت باب الله الاعظم شد و علمای اصحاب در عراق برای نشر امر بدیع میدان وسیع بیان و عرفان و اقامه دلیل و برهان باز کرده ارائه آیات و اشاعه بیانات نمودند و لاسیما ملا علی بسطامی حسب الامر کتاب تفسیر سوره یوسف و صحیفة مکونه به کربلا آورده با علماء مذاکره و مناظره کرد. در سال ۱۲۶۲ با پسرش سید احمد و بعضی دیگر از علماء صحیفه و خطب و مناجات به واسطه ملا ولی الله آملی مطالعه و تلاوت نمود و چنان متأثر و منجذب شد که همی گریسته چنین گفت: صاحب این کلمات از سرچشمme نوشید و بر هر مکلفی واجب است در طلبش برآید و من افسوس که عمرم به آخر رسید و مقرافض پیری رشتہ سعی و حرکتم را قطع نمود و از وصول به این سعادت محروم. آنگاه در حق فرزند ارشدش آقا سید احمد مذکور بشارت داد که در کظهور نموده فائز به شهادت و سعادت موفور می گردد و دست ها به بالا برافراشته درباره وی دعا کرد که در این مدعای بداء نشده وقوع و تحقق یابد و در آن شهور اخیره حیاتش همی به دوستان و آشنايان مژده حلول میقات ظهور موعد داد و موافق آنچه به هفت ماه قبل از وفاتش در عالم رؤیا دید پسران و دوستانش را به کوتاهی ایام باقیه عمرش آگاه نمود حتی یوم وفات خود را معین داشت و چنانچه گفته بود به سال ۱۲۶۳ ازین عالم در گذشت). ولی در صفحه ۴۰۹ {۳۶۹} تلخیص تاریخ نیل سطر ۱۹ مرقوم است که (میرمحمد علی یکی از شاگردان جناب شیخ احمد احسائی بود، نهایت ارادت را به شیخ داشت و از علماء معروف محسوب بود. یک سال قبل از ظهور به کربلا عزیمت نمود. سید احمد و میرزا ابوالقاسم پسران او نیز همراهش بودند... باری میرمحمد علی مقصودش این بود که به کربلا برود و دو پسر خود را به خدمت جناب سید کاظم بگمارد. وقتی که به کربلا رسیدند جناب سید کاظم صعود فرموده بودند. میرمحمد علی به جانب نجف عزیمت نمود. در نجف خوابی دید که

حضرت رسول علیه السلام به حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمودند به میرمحمد علی بگو که سید احمد و میرابوالقاسم دو پسر او به حضور قائم موعود مشرف خواهند شد و در راه آن حضرت شهید خواهند گردید. میرمحمد علی از خواب بیدار شد و فرزندش سید احمد را طلب کرد و آنچه را در نظر داشت به او وصیت نمود و یک هفته بعد از این خواب وفات یافت).

اختلاف اینجا اولًا در تاریخ ورود میرمحمد علی به عتبات، و ثانیاً در رفت و اقامت گزیدن او در نجف است که در ظهورالحق ذکری از آن نیست، و ثالثاً در عده پسراش است که همراه خود برده زیرا در ظهورالحق سه پسر و در تلخیص تاریخ نبیل دو پسر ذکر کرده، و رابعًا در ایمان اوست که در ظهورالحق نوشته شده آیات حضرت اعلیٰ به او رسید و مؤمن شد و از تاریخ نبیل بر می آید که او قبل از ارتفاع ندای آن حضرت وفات کرده، و خامساً در رؤیای اوست که صاحب ظهورالحق هفت ماه قبل از وفات و نبیل یک هفته قبل از وفات تعین نموده است. باری مندرجات کتاب ظهورالحق مستند به نوشته آقا سید محمد رضاست که قسمتی از آن در حواشی صفحات ۱۹۱ و ۱۹۲ و ۱۹۳ نقل شده است.

۲۶- در صفحه ۱۸۷ ظهورالحق [۱۰۵] سطر آخر نوشته شده که (عمر کربلائی ابومحمد نیز وفا نکرده قبل از ارتفاع صیت امر بدیع به جهان دیگر رفت) و نیز در صفحه ۱۸۸ ظهورالحق سطر ۴ راجع به برادرش کربلائی علی نوشته شده که (به تشویق و تأکید کربلائی علی مذکور که در غایت ضعف پیری حیات داشت پرسش صفرعلی با بستگانش بدان سو رفتند یعنی به قلعه رفتند و چنان مؤمن و مخلص بود که بعداً چون خبر شهادت پسر جوان شنید به حمام رفته دست و پا و محاسن خصاب نموده گفت الحمد لله برای پسرم عروسی کردم). ولی در تلخیص تاریخ نبیل صفحه ۴۱۰ {۳۶۹} سطر ۱۷ مرقوم است که (در سال ۱۲۶۱ هجری این دو برادر به مردم اعلام کردند که در این سال مردی موسوم به سید علی ظاهر می شود و با عالم سیاه از خراسان به مازندران تشریف می آورد... کربلائی ابومحمد و کربلائی علی هر دو در بهار همان سال وفات یافتد). اختلاف این دو تاریخ یکی در این است که ظهورالحق می رساند که کربلائی ابومحمد قبل از سال ظهور وفات کرده و تلخیص تاریخ نبیل می فهماند که او تا بهار سال ۱۲۶۱ که یک سال بعد از ظهور است زنده بوده. اختلاف دیگر در این است که صاحب ظهورالحق کربلائی علی را تا سال ۱۲۶۵ که جنگ در قلعه پایدار بوده زنده می داند و نبیل وفات او را با برادرش در سال ۱۲۶۱ ذکر نموده است ولی باز در جای دیگر از

تلخیص تاریخ نیل یعنی صفحه ۴۲۷ [۳۸۴] سطر ۱۷ نوشته شده که (کربلائی علی و کربلائی ابومحمد) نتوانستند خود را به قلعه برسانند زیرا مريض بودند) و در اینجا دو موضع مذکور از تلخیص تاریخ نیل یعنی صفحه ۴۱۱ [۳۷۰] سطر ۹ و ۱۰ با صفحه ۴۲۷ [۳۸۴] سطر ۱۷ و ۱۸ با یکدیگر اختلاف دارند.

۲۷- در صفحه ۱۹۵ ظهورالحق [۱۵۹] سطر ۲ مرقوم است که (آقا میرابوطاپ جناب باب را چون هدف گلوه شدند به مساعدت چند تن دیگر از اصحاب به قلعه برد) ولی در صفحه ۳۸۰ [۳۴۶] تلخیص تاریخ نیل سطر ۱۱ نوشته شده که (دو نفر جوان خراسانی از اصحاب بابالباب که یکی موسوم به قلی و دیگری موسوم به حسن بود پیش آمدند و جناب بابالباب را برداشته به قلعه بردند) و نیز در صفحه ۴۲۵ [۳۸۱] تلخیص تاریخ نیل سطر ۵ در ضمن ذکر اسامی شهدای قلعه مرقوم است: (دهم و یازدهم حسن و قلی این دو نفر بودند که با کمک اسکندر زنجانی بدن جناب ملاحسین را پس از گلوه خوردن به قلعه بردند).

۲۸- در صفحه ۲۲۵ ظهورالحق [۱۸۱] سطر ۱۹ در ضمن شرح احوال میرزا قربان علی بارفوشی و شرح شهادتش مرقوم گشته که (چون حضرت ذکرالله را سواران دولتی به قریه کلین رساندند در آنجا به زیارت فائز گشت). ولی در صفحه ۴۶۳ [۴۱۹] تلخیص تاریخ نیل که از سطر ۶ شرح احوال آن شهید مجید شروع و در سطر ۱۸ صفحه ۴۶۸ [۴۲۳] به پایان می‌رسد ذکری از تشریف او به محضر مبارک حضرت اعلی نیست بلکه در اواخر صفحه ۴۶۵ از قول او نقل شده که (او، یعنی حضرت اعلی، هزاران نفر مثل مرا که به حضورش مشرف نشده اند مورد تأثیر خود قرار داده) و نیز در محاوراتی که ماین آن شهید سعید و امیر کبیر در دو کتاب وارد شده اختلاف است.

۲۹- در صفحه ۲۴۴ ظهورالحق [۱۹۵] سطر ۸ مرقوم است که (دیگر شیخ سلطان کربلائی آباء و اسلافش از علماء و مشایخ کربلا و خود از تلامذه جانفسان سید رشتی بود و به واسطه ملا علی بسطامی مطلع و منجذب به ظهور حضرت باب گردید) ولی در تلخیص تاریخ نیل صفحه ۲۵۴ [۲۳۵] سطر ۸ چنین است که (از جمله نفوسي که حضرت طاهره در کربلا تبلیغ فرمود شیخ سلطان کربلائی بود). اختلاف اینجا در این است که صاحب ظهورالحق واسطه ایمان شیخ سلطان را جناب ملا علی بسطامی شمرده و نیل مبلغ شیخ سلطان را حضرت طاهره ذکر کرده. بیان تاریخ نیل اضافه شود.

-۳۰ در صفحه ۲۵۹ ظهورالحق [۲۰۶] سطر آخر در ضمن شرح احوال شیخ محمد شبل نوشته شده است که (با فرزند رشید خود آقا محمد مصطفی در موکب آن جناب و اصحاب مجلدآ قدم به بلاد ایران گذاشته تا قزوین مهیای اعانت و نصرت شد و از آنجا به بغداد عودت کرد) ولی در تلخیص تاریخ نیل صفحه ۲۵۶ {۲۳۷} سطر ۹ مرقوم است که (حضرت طاهره در همدان بود که جمعی از قزوین از طرف پدرش حاجی ملا صالح برای پیشازی او آمدند و مقدم او را تهیت گفتند و از او درخواست نمودند که هر چه زودتر به قزوین برود و مدّتی را در آنجا اقامت فرماید. حضرت طاهره پس از تأمل گفتار آنان را قبول کرد و جمعی از همراهان خود را از قبیل شیخ سلطان و شیخ محمد شبل، پسر کوچکش محمد مصطفی عابد و پسرش ناصر که بعداً به حاجی عباس معروف شد همه را فرمود به عراق عرب مراجعت کنند و جمعی را اجازه داد که با او باشند مانند شیخ صالح عرب و ملا ابراهیم گلپایگانی... و میرزا محمدعلی حرف حی که شوهرخواهر طاهره بود و داماد طاهره سید عبدالهادی این دو نفر از کربلا تا قزوین با حضرت طاهره بودند). اختلاف اینجا در این است که در ظهورالحق مرقوم است که شیخ محمد شبل و آقا محمد مصطفی با جناب طاهره تا قزوین همراه بودند و نیل می نویسد که آن دو نفر با سایر اصحابی که اسم برده است از همدان به عراق عرب مراجعت نمودند.

-۳۱ در صفحه ۲۶۱ ظهورالحق [۲۰۷] سطر ۳ مرقوم است که (دیگر از مشاهیر بایه عراق شیخ صالح کریمی به واسطه جناب بسطامی ایمان به امر بدیع آورده از اصحاب خاص و فدائیان با اخلاص قرء العین شد) ولی در صفحه ۲۵۴ {۲۳۵} سطر ۲ تلخیص تاریخ نیل مسطور است که (از جمله نفوسي که در کربلا به واسطه جناب طاهره به امر مبارک مؤمن شد جناب شیخ صالح بود). در اینجا اختلاف راجع به مبلغ جناب شیخ صالح کریمی است که در ظهورالحق جناب بسطامی و در تاریخ نیل جناب طاهره ذکر شده.

-۳۲ در صفحه ۳۶۹ ظهورالحق [۲۹۲] سطر ۱۷ راجع به ملا عبدالکریم قزوینی مسطور است که (به واسطه ملا نقی شیخی قزوینی در سلک علماء شیخیه منسلک گشت) ولی در صفحه ۱۴۹ {۱۴۱} تلخیص تاریخ نیل چهار سطر به آخر مانده مشعر است که ایشان به واسطه حاج الله وردی پدر آقا محمد جواد فرهادی معرفت به حال جناب سید پیدا کرده و به محضرش شتافته اند.

۳۳- در صفحه ۳۸۶ ظهورالحق [۳۰۵] سطر ۱۶ مسطور است که (در بخش سابق ضمن اوضاع قلعه مازندران نوشتیم که پنج تن از مؤمنین قزوین در قلعه طبرسی مازندران به شهادت رسیدند ولی در صفحه ۴۳۱ {۳۹۰} تلخیص تاریخ نبیل سطر ۱۹ تا سطر ۶ صفحه ۴۳۲ از شهدای قزوین شش نفر شمرده شد.

۳۴- در صفحه ۴۵۴ ظهورالحق [۳۵۵] سطر ۱۳ راجع به احوال سید بصیرهندی مسطور است که (طولی نکشیده که در بمبئی از شیخ سعید مذکور خبر ظهور باب مدنیة علم و معرفت و واسطه قربت الهیه شنیده و بی درنگ به ایران بازگشت و چون حضرت باب اعظم به سفر مکه رفت لاجرم بدان سو شافت و در مسجد الحرام به فیض لقا فائز گردید حلقة اخلاص واردات کامله به گوش و پس از آن به عزم شیراز رفت و ایامی رسید که حضرت مهاجرت کردند لاجرم بنا بر سیر و هدایت نهاد و در بلاد و معمورات همی سفر کرد) ولی در صفحه ۶۱۹ {۵۰۱} تلخیص تاریخ نبیل سطر ۱۱ مرقوم است که (شیخ سعید هندی که از حروف حی بود به امر مبارک به هندوستان مسافرت نمود و چون به شهر مولتان رسید سید بصیرهندی که مردی دانشمند بود ندای ظهور جدید را از وی شنید و به دلالت فطرت اصلیه به امر مبارک مؤمن شد.... اوّل قدمی که برداشت این بود که به شیراز عزیمت کرد و با آن که نابینا بود تحمل صدمات نمود و چون به شیراز رسید دانست که حضرت اعلی به امر شاه در کوه آذربایجان محبوس است فوراً از شیراز به طهران و از آنجا به نور سفر کرد و به ملاقات حضرت بهاءالله فائز گردید این ملاقات تلافی مافات کرد). در اینجا ماین دو تاریخ دو اختلاف است اوّل این که در ظهورالحق مذکور است که در بمبئی خبر ظهور به سید بصیر رسیده و در تاریخ نبیل در مولتان قید شده، دویم آن که در ظهورالحق مذکور است که پس از ایمان به ایران و از آنجا به مکه رفت و به شرف لقای حضرت اعلی نائل شد و در تاریخ نبیل مرقوم است که از شیراز به طهران و نور رفت و به زیارت جمال قدم فائز گردید.

۳۵- در حاشیه ۱۲۴ ظهورالحق [۱۰۳] نقل از وقایع المیمیه آقا سیدحسین مهجور زواره [ای] راجع به حرکت جناب باب الباب به سوی مازندران چنین است که (خروج ملاحسین را با جمعیت اصحاب از مشهد یوم ۱۹ شعبان ۱۲۶۴ و ورود کربلاحتی اصغر بنا قائینی با توقيعی از حضرت قدوس و عمامه خضراء و نام سیدعلی را در قریه مزینان و ورود کربلاحتی قبرعلی را با توقيعی دیگر و با لقب سلطان منصور و فرمان ورود به بارفروش بعد از حرکتشان از منزل فولاد محله نوشته) ولی در صفحه ۳۱۶ {۲۹۰} تلخیص تاریخ نبیل سطر ۱۴ چنین است که

(جناب ملاحسین هنوز در مشهد بود که شخصی از جانب حضرت باب به مشهد وارد شد و عمامه حضرت باب را که مخصوص جناب ملاحسین عنایت فرموده بودند به ایشان داد و گفت حضرت اعلیٰ به شما فرمودند که این عمامه سبز را بر سر خود بگذارید و رایت سیاه را در مقابل و پیشانیش موکب خود برافراشته برای مساعدت و همراهی با جناب قدوس به جزیره‌الحضراء توجه کنید و از این به بعد به نام جدید سیدعلی خوانده خواهید شد. جناب ملاحسین چون پیام مبارک را از آن قاصد امین شنید به فوریت امر مبارک را انجام داد و یک فرسخ از شهر دور شده عمامه حضرت اعلیٰ را بر سر گذاشت و علم سیاه را برافراشت .... وقوع این مطلب مهم تاریخی در روز نوزدهم شعبان سال هزار و دویست و شصت و چهار هجری بود).

اختلاف اولًا در این است که در ظهورالحق نوشته شده که دو نفر دو توقيع از حضرت قدوس آوردند و در تاریخ نبیل نامی از توقيع نیست بلکه ذکر پیغام شده است آن هم از حضرت اعلیٰ، ثانیاً در ظهورالحق از سیاق کلام پیداست که فرستادن عمامه حضراء هم به جناب قدوس نسبت داده شده در صورتی که در تاریخ نبیل فرستادن عمامه را از جانب حضرت اعلیٰ می نویسد، ثالثاً در ظهورالحق ورود عمامه در مزینان ذکر شده و در تاریخ نبیل در مشهد.

-۳۶ در ذیل صفحه ۲۳۴ ظهورالحق [۱۸۷] اشعاری از مثنوی ذیبح کاشانی نقل شده که در بیت چهارم آن شیخ ابوتراب استهاری را از حروف حی قلمداد کرده و حال آن که بنا به مندرجات تلخیص تاریخ نبیل صفحه ۶۹ {۶۵} که اسمی حروف حی در آن ذکر شده شیخ ابوتراب جزء آنها نیست.

-۳۷ در هامش صفحه ۴۶۶ ظهورالحق [۳۶۴] منقول از نوشته ملا عبدالرحیم قزوینی در کیفیت ایمان جناب سید یحیی دارایی حکایتی است که با مندرجات تلخیص تاریخ نبیل که از سطر ۱۵ صفحه ۱۰۵ {۱۴۵} شروع و در سطر ۲ صفحه ۱۶۱ {۱۵۱} ختم می شود اختلاف دارد. اگر اختلاف دارد اصلاح شود.

اگر خود آن جناب موارد مزبوره را اصلاح و شرحی خطاب به دارندگان کتاب مرقوم خواهند فرمود که به همان قرار رفتار کنند فبها المطلوب والا مرقوم فرمایند تا این محفل موضوع را به احباب ابلاغ نماید. متنمی است نظر خود را سریعاً به این محفل مرقوم دارند تا این موضوع هر چه زودتر انجام پذیرد. انتهى

## صورت مرقومه جناب فاضل مازندرانی عليه بهاءالله

این اصغر و احقر متسبین به سُدَّه سَيِّه الهَيَّ معروف به فاضل مازندرانی که بالاولی بایستی شرط قبول هر عمل و خدمتی را رضاء مولی العالمین و انطباق با دستور محفل روحانی بداند از عموم اهل بهاء که نسخه [ای] از مجلد سوم تاریخ مسلسل ظهورالحق را مالک اند استدعا دارم که مواد ۳۷ گانه مسطوره در رقیمه مطاعه محفل مقدس روحانی مَیْ بهائیان ایران زادالله تأییداتهم را هر یک در محلش از کتاب مذکور نگهدارند و در موقع فرائت یا مطالعه به نظر گیرند و اگر هم بخواهند ورقه جدا گانه نقل از کتاب تاریخ نیل زرندي به آن مورد از کتاب الحق نمایند و یا در هامش صفحه بنگارند که در تاریخ نیل زرندي چنین مسطور است و هو الحق و الصواب بسیار مناسب و بجا می باشد تا در موقع طبع دیگر اگر خدا خواست و تقدیر با تدبیر موافق شد به نوعی مناسب اصلاح گردد. انتهی

مزید تأییدتان را سائلیم

منشی محفل علی اکبر فروتن

## فهرست مندرجات بر اساس ایالات و ولایات

طهران، ارض الطاء	١٦٤	آذربایجان، ارض الألف	٥
اشتهارد	١٨٥	تبریز	٥
عراق عرب، ارض العین	١٨٧	میلان	٣٥
فارس، ارض القاء	٢٠٨	سیسان	٣٨
شیراز	٢٠٨	ارومیه	٤٠
بندر ابو شهر	٢٣١	مراغه	٤٥
نیریز	٢٣١	خوی	٥٢
اصطهبانات	٢٣٨	کنه شهر سلماس (شاهپور)	٥٥
قزوین، ارض القاف	٢٤٠	ماکو	٥٧
کاشان ارض الكاف	٣١٠	چهریق	٦١
کرمان ارض الكاف	٣١٣	هشت رو	٦١
کرمانشاه	٣٢٠	اصفهان، ارض الصاد	٧٣
مازندران ارض الميم	٣٢١	ضميمة اوضاع اصفهان	٨٥
هندوستان	٣٥٥	بسطام	٨٧
بزد	٣٥٩	بدشت	٨٩
		خراسان، ارض الخاء	٩٣
		زنجان، ارض الزاء	١٤٢
		[سنگسر و شهمیرزاد] حرف السين و الشين	١٥٠

## فهرست تصاویر

۱۳. جواز اجتهاد جناب ملا صادق مقدس خراسانی از جناب حاج سید کاظم رشتی بین صفحه ۱۱۸ و ۱۱۹
۱۴. میرزا محمد رضا مؤتمن السلطنه خراسانی سیزواری بین صفحه ۱۴۰ و ۱۴۱
۱۵. مکتوب جناب حجت زنجانی خطاب به یکی از علمای زنجان در ایام محاربه به خط خودشان بین صفحه ۱۴۶ و ۱۴۷
۱۶. سرای سنگی زنجان و سرای حاجی میرزا معصوم در زنجان بین صفحه ۱۴۶ و ۱۴۷
۱۷. آقا سید رضای شهمیرزادی بین صفحه ۱۵۲ و ۱۵۳
۱۸. میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی بین صفحه ۱۶۴ و ۱۶۵
۱۹. محمدشاه قاجار بین صفحه ۱۶۴ و ۱۶۵
۲۰. میرمهدی امام جمعه اوّل طهران بین صفحه ۱۶۴ و ۱۶۵
۲۱. میرزا ابوالقاسم امام جمعه طهران بین صفحه ۱۶۴ و ۱۶۵
۲۲. شبیه جناب میرزا قربانعلی درویش از شهدای سبعة طهران بین صفحه ۱۷۸ و ۱۷۹
۲۳. جناب حاجی سید جواد کربلائی بین صفحه ۱۹۰ و ۱۹۱
۲۴. صورت خطی یکی از توقیعات حضرت اعلی بین صفحه ۱۹۲ و ۱۹۳
۱. بهمن میرزای قاجار بین صفحه ۶ و ۷
۲. ناصرالدین میرزای ولیعهد و ارکان دولت محمدشاه بین صفحه ۶ و ۷
۳. میرزا محمدشفعی نقہ الاسلام تبریزی بین صفحه ۱۲ و ۱۳
۴. صورت مکتوب منسوب به ناصرالدین میرزا که به پدرش محمدشاه نوشته بین صفحه ۱۲ و ۱۳
۵. حاجی میرزا مهدی کلاتر تبریز بین صفحه ۲۲ و ۲۳
۶. عده‌ای از مؤمنین اویله: حاجی محمد تبریزی، حاجی علی عسکر تبریزی... بین صفحه ۳۴ و ۳۵
۷. صورت یکی از توقیعات مبارک، صورت عربیه یکی از مؤمنین و جواب به خط مبارک، دو نومه از خواتیم مبارک بین صفحه ۵۶ و ۵۷
۸. حاجی میرزا آفاسی بین صفحه ۶۴ و ۶۵
۹. آقا میرزا حیدرعلی اصفهانی، میر سید محمد امام جمعه اصفهان، مقبره منوچهرخان معتمدالدوله بین صفحه ۷۸ و ۷۹
۱۰. میر محمدحسین امام جمعه اصفهان، منوچهرخان معتمدالدوله بین صفحه ۷۸ و ۷۹
۱۱. مکتوبی است که حکایت از شهادت جناب ملاعلی بسطامی می‌کند بین صفحه ۸۸ و ۸۹
۱۲. بیت بایه مشهد بین صفحه ۱۰۰ و ۱۰۱

۲۵. خط مبارک حضرت نقطه اولی قبل از اظهار امر بین صفحه ۲۰۸ و ۲۰۹
۲۶. توقع مبارک بین صفحه ۲۰۸ و ۲۰۹
۲۷. مکتوب جناب طاهره به عمویش بین صفحه ۲۰۱ و ۲۰۲
۲۸. عین خط جناب طاهره که به عمویش نوشته بین صفحه ۲۰۱ و ۲۰۲
۲۹. خط ملا عبدالکریم قزوینی به جناب ملا جلیل ارومیه‌ای در قروین بین صفحه ۲۹۲ و ۲۹۳
۳۰. استخراج از روزنامه دولتی (نمره ۸۹) آن زمان راجع به گرفتاری حاجی نصیر قزوینی بین صفحه ۳۰۰ و ۳۰۱
۳۱. ملا محمد جعفر نراقی بین صفحه ۳۱۲ و ۳۱۳
۳۲. حاجی محمد کریم خان کرمانی بین صفحه ۳۱۴ و ۳۱۵
۳۳. مقام حضرت قدس در بارفروش (بابل حالیه) بین صفحه ۳۵۲ و ۳۵۳
۳۴. دو صفحه از استدلالیه جناب آقا سید یحیی وحید به خط خودش در اثبات امر بدیع بین صفحه ۳۶۸ و ۳۶۹
۳۵. استخراج از روزنامه دولتی (نمره ۱۴۶) آن زمان راجع به احضار و حرکت جناب حاجی ملائقر اردکانی به کرمان بین صفحه ۳۷۶ و ۳۷۷

## فهرست اعلام

۲

- شرح ایمان و مرافت در سفر حج با حضرت  
رب اعلیٰ  
۲۱۳

**ابوالحسن**، آقا سید، ابن آقا سید علی زنوزی

- نزول تفسیر دعای صباح در ماکو برای او

**ابوالحسن**، چیت ساز، شهادت در زنجان

**ابوالقاسم**، ملا ابرادر ملا احمد معلم حصاری

**ابوالقاسم**، ملا از اهالی چاله زمین

**ابوالقاسم**، میرزا، مؤلف کتاب قوانین الاصول

**ابوالقاسم**، آقا، از بایان نامی کاشان

- شرح ایمان و صدمات وارده به وی

**ابوالفضل**، میرزا، گلپایگانی

- عبارات ایشان درباره جناب طاهره فرقہ العین

- شرح مفصل نحوه ایمان و ایقان جناب حاج

سید جواد کربلائی

**ابوتراپ**، شیخ

- شرح ایمان و احوال

**ابوتراپ**، شیخ، امام جمعه شیراز

- حمایت از حضرت اعلیٰ و عدم مهر و امضای

طومار آنان در رد و ابطال دعوی آن حضرت

**ابوتراپ اشتهاردی**

- مسافرت جناب طاهره در معیت وی به نور

**ابومحمد**، کربلائی، از اهالی سنگسر

- بشارت به قرب ظهور

**احمد**، حاجی مکریزا، برادر حاجی میرزا جانی

کاشی

**احمد**، ملا، معلم حصاری، از مشاهیر رجال امر

در خراسان

- شرح احوال و ایمان

- تبلیغ سه برادر کهترش شیخ محمد (فانی) و ملا

**ابوالقاسم** و ملا اعلیٰ

**آدی گوژل**، ملا: ن که به سیاح، میرزا علی،

اهل مراغه

**آذربایجان**

- صدور بیانات بدیعه در آن خطه

۵ - تبریز، محل شهادت کبری

**آقا شیخ میرزا**، اهل قریبة کفشگر کلا

۳۵۲ - آفاسی، حاجی میرزا

۱۶۷ - شرح حال

۶۳ - آهل، اماکن تاریخی

## الف

**ابدال**، ملا احمد، از اهالی مراغه

- شرح احوال و تصدیق

- صورت توقيع حضرت اعلیٰ در پاسخ به عرضه

سوالیه

**ابراهیم**، ملا از اهالی شهرمیرزاد

ابراهیم، حاجی ملا، محلاتی

- شرح ایمان بواسطه ملا علی بسطامی

- شرح مباهله وی با علمای همدان و تحفیر و

تکفیر و ضرب و شتم و بالآخره شهادت وی

ابراهیم، میرزا، پسر حاجی سید مهدی نهیری

- دعوت از حضرت اعلیٰ و ضیافت درمنزلش

**ابراهیم** (خلیل)، آقا سید، از اصحاب تبریز

- شرح احوال و ایمان

**ابراهیم**، آقا سید، شهر قزوینی

**ابراهیم**، ولد صالح از اصحاب وحد دارابی

**ابواب الهدی**، ن که به فوائد

**ابوالحسن**، حاجی، از مشاهیر مؤمنین شیراز

- سفر به ماکو و زیارت حضرت رب اعلیٰ ۱۲۹  
 - اسمی بعضی از مؤمنین قراء حصار و نامق که  
 بواسطه‌یی به امر الهی ایمان آوردنند ۱۳۰
- احمد، آقامیرزا، از اهالی سنگسر**  
 ۱۵۲
- سفر به ماکو و زیارت حضرت رب اعلیٰ ۱۲۹  
 - اسمی بعضی از مؤمنین قراء حصار و نامق که  
 بواسطه‌یی به امر الهی ایمان آوردنند ۱۳۰
- احمد، آقامیرزا، کاتب (ملا عبدالکریم)**  
 ۲۸
- شرح ملا جعفر قزوینی در بیان احوال او ۲۹۲  
 - شرح جناب شیخ کاظم سمندر درباره او ۲۹۲
- شرح حاجی معین السلطنه تبریزی درباره وی و  
 خدماتش به عنوان کاتب وحی و استنتاج آثار  
 حضرت اعلیٰ بنای اراده جمال اقدس ابھی ۲۹۳
- احمد، آقا، از اهالی قریه عبدالله از خاک تربت**  
 ۱۴۲
- شرح اخضاعی بایان پس از واقعه قلعه  
**احمد، آقا سید**
- ۳۰۹
- شرح ایمان و احوال
- ۳۶۰
- توقيع حضرت باب در جواب معروضه او  
**احمد، آقا سید، برادر آقا میر ابوطالب**
- ۱۶۰
- شرح وقایع قلعه
- ۱۶۳
- شرح شهادت
- احمد، حاجی، پسر حاجی علی اکبر از اهالی**  
 میلان آذربایجان
- ۳۵
- شرح ایمان و احوال
- ۱۸۶
- احمد کاتب، آقامیرزا**  
**اردبیلی، ملا یوسف، حرف حی**
- ۴۲
- شرح احوال و ایمان
- ۴۲
- سؤال از جناب سید کاظم رشتی راجع به ظهور  
 حضرت موعود
- ۴۴
- محاجه در خصوص امر اعلیٰ و پاسخ به  
 اعتراضات یکی از اهالی علم
- ۴۴
- اردستانی، آقا محمد حسین از اهالی اصفهان، ن**  
 ک به محمد حسین، آقا، اردستانی
- اردستانی، ملا علی اکبر از مشاهیر بایه اصفهان،**  
 ن ک به علی اکبر اردستانی، ملا
- ارض العین، ن ک به عراق عرب**
- ۲۱۰
- ارک دارالحكومة شیراز**  
 ۴۰
- ارومیه (رضانیه)**

- مکتوب سید کاظم رشتی به جناب باب الباب پس از مناظره با علمای فوق الذکر ۹۶
- شرح احوال به قلم حاجی معین السلطنه تبریزی به نقل از کتاب ابواب الهدی ۹۷
- عزیمت به اتفاق ملا یوسف اردبیلی، ملا جلیل خوئی، ملا علی بشرویه ای، میرزا احمد از غندی و شیخ ابوتراب استهاری به کرمان به جهت ملاقات حاجی محمد کریم خان ۹۷
- وقایع شیراز و ملاقات با حضرت اعلی ۹۸
- حکایت آقا سید مؤمن به هنگام عبور از درب مدرسه محل درس در مشهد ۱۰۰
- شرح احوال ایشان توسط ملا جعفر واعظ فزوینی ۱۰۰
- قسمتی از توقع حضرت رب اعلی راجع به اجتماع اصحاب در خراسان و قیام تحت فرمان جناب ملا حسین بشرویه ای ۱۰۱
- ذکر غزوات مهمه با انبوه مهاجمین از ورود به مازندران تا شاهادت در قلعه طبرسی ۱۰۴
- بیانات جناب ملا حسین در وقایع مازندران از زبان عباس قلی خان لاریجانی ۱۰۸
- تفصیل شاهادت به نقل از آقا سید ابوطالب شهمیرزادی بقیة السیف ۱۰۹
- شرح زندگی و تفصیل شاهادت به قلم نیل زرنده ۱۱۱
- حضرت رب اعلی ترتیب جناب ملا حسین را پنج میل در پنج میل شفای هر مریض فرمودند ۱۱۲
- شطری از خطبه و رساله مشهوره ملا حسین ۱۱۲
- بیان حضرت رب اعلی در رساله دلائل السع در مورد ملا حسین ۱۱۴
- توقيع حضرت باب در حق جناب باب الbab ۱۱۵
- اوصاف کثیره به قلم جمال اقدس ابھی در شؤون و مقامات جناب ملا حسین ۱۱۷
- اسامی برخی از بایان بشرویه ۱۱۹
- شرح مقاصد حقه و تعلیمی و هجوم اهالی مازندران به آقا سید ابوطالب ابن آقا میر محمدعلی ۱۵۶

- حمل جسد مطهر حضرت رب اعلی از خندق تبریز بنابر دستور کلانتر آن شهر ۲۳
- ام سلمه، ن که به قرائتين (طاهره) امام جمعه، میرزا احمد، از فقهاء معروف ۷
- امام ویدی، از اهالی ارومیه آذربایجان ۴۱
- شرح ایمان ۱۸۶
- امامزاده حسن امیر کبیر، ن که به امیر نظام، میرزا تقی خان امیر نظام، میرزا تقی خان ۱۸۷
- پیغام به مهدی قلی میرزا و ملامت وی از شکست از چند طبله در مازندران ۱۰۴
- شرح احوال ۱۶۸
- تدبیر در اطفاء انوار الهی ۱۷۰
- انصاری، حاجی شیخ مرتضی پاسخ به ملا علی بجستانی که جویای حقیقت شده بود که «مسائل اصول دین چه ارتباط به من دارد» ۱۳۸
- افیس، میرزا محمد علی، زنویزی ۲۴
- شرح حال ۲۴
- سؤال از حضرت اعلی در مورد جمله «یا من دل علی ذانه بذااته» ۲۴
- نامه نصیحت آمیز آقسید علی پدرخوانده و حاجی میرزا عبدالله برادر و پاسخ او ۲۵
- شرح شاهادت او ۲۷
- برخی از آیات نازله از قلم اعلی به اعزاز او ۲۷
- سؤال و جواب با یکی از علمای شیخی ۲۷
- ایوب، ن که به محمد تقی، حاجی (ایوب)

## ب

- باب الbab، جناب ملا حسین بشرویه ای مقام او وحده اثبات مدعای اکفایت کند ۹۴
- شرح احوال ۹۴
- عزیمت به اصفهان و مناظره با حاجی سید محمد باقر رشتی در زمینه عقاید شیخی ۹۵
- مناظره با میرزا عسکری مجتهد منتقد مشهد ۹۵

<p>- مخالفت علماء و اکابر و اصغر شیخیه با او</p> <p><b>ب</b></p> <p><b>بشر و به</b></p> <p>- اسمی برخی از بایان اولیه</p> <p>۱۱۹</p> <p>- شرح اینداء و اذیت بایان آن قریه</p> <p>۱۱۹</p> <p>پصیون، معروف به سید اعمی از ملتان هندوستان</p> <p>- شرح احوال و سفر به مگه و عتبات و ملاقات</p> <p>۳۵۵</p> <p>با جناب سید کاظم رشتی</p> <p>- فیض حضور در محضر حضرت رب اعلی در مگه معظمه و همچنین استفاضه از محضر جمال اقدس ابهی در مازندران</p> <p>۳۵۶</p> <p>۳۵۷</p> <p>- شرح شهادت</p> <p>بلد الامین، کتاب تألیف آقاسید جعفر کشی</p> <p>۳۶۱</p> <p><b>بلدالامن (شیراز)</b></p> <p>۲۱۰</p> <p>۲۳۲</p> <p><b>بندر بوشهر</b></p> <p>بهمن پور، کاووس از زردشتیان کاشان</p> <p>- اول زردشتی که بنا به تاریخ حاجی معین السلطنه تبریزی ایمان آورد</p> <p>۳۱۲</p> <p>بهمن میرزا، شاهزاده، حاکم آذربایجان</p> <p>- نقشه سلطنت برای خودش می کشد</p> <p>۵</p> <p>- دریافت پام حضرت اعلی وسیله محمد یک چاپارچی و عدم اعتنای آن و عاقبت شوم او</p> <p>۶</p> <p><b>بیت مبارک</b> حضرت رب اعلی</p> <p>۲۱۰</p>	<p><b>با</b></p> <p><b>بارفروش (بابل)</b>، اماکن تاریخی</p> <p>۳۵۳</p> <p>باقر، حاجی میرزا، پسر میرزا احمد امام جمعه</p> <p>باقر، ملا، اردکانی، از اصحاب وحدت دارابی</p> <p>۳۷۵</p> <p><b>شرح مختصر احوال</b></p> <p>باقر، ملا، حرف حی</p> <p>۱۸</p> <p>- شرح ایمان و خدمات</p> <p>- توقيع حضرت باب به اعزازش در پاسخ به سؤال او از من يظهره الله</p> <p>۱۹</p> <p>باقر، حاجی ملا، عالم و واعظ سنگسری</p> <p>۱۵۲</p> <p>- بشارت به قرب ظهور</p> <p>باقر، ملا، از اهالی کند</p> <p><b>بدشت</b></p> <p>۱۷۲</p> <p>۹۰</p> <p>- محل اجتماع اصحاب</p> <p>- شرح اجتماع و کسر تقایل و حدود و حل اوهام و حضور حضرت بهاء الله</p> <p>۹۰</p> <p>- شرح اجتماع بدشت و وقایع بعد از آن توسط نیل زرندي</p> <p>۹۱</p> <p>- شرح نزول الواح در هر یوم و اعطای اسامی جدیده</p> <p>۹۱</p> <p>- قسمتی از لوح جمال اقدس ابهی در وصف مازندران در ارتباط با وقایع بعد از کفرانس</p> <p>۹۲</p> <p><b>بسطامی، ملا</b> اعلی، ثانی من آمن</p> <p>۸۸</p> <p>- شرح احوال و ایمان به امر مبارک</p> <p>- سفر به کربلا و خبر تشرف به حضور حضرت اعلی و شورش و هیجان در میان اهل علم</p> <p>۸۸</p> <p>۸۹</p> <p>- توقيع حضرت رب اعلی در شان او</p> <p>- زیارت تامه حضرت امیر المؤمنین که او در نجف اشرف زیارت نماید</p> <p>۸۹</p> <p>۸۹</p> <p>- تسليم توقيع حضرت رب اعلی به شیخ محمد حسن نجفی صاحب العوامر</p> <p>- ابلاغ کلمه در عتبات و اخذ و حبس وی</p> <p>۸۹</p> <p>۸۹</p> <p>- مجلس والی بغداد برای محااجه و مناظره با او با حضور تعدادی از علماء از جمله سید محمد آلوسی مفتی و تکفیر وی</p> <p>۹۰</p> <p>- مسافرت به کربلا و آوردن کتاب تفسیر سوره یوسف و صحیفه مکنونه به آنجا</p> <p>۱۵۳</p>
<p><b>ت</b></p> <p><b>تاج وزراء</b> لقب منوچهر خان معتمددالدوله</p> <p>۷۶</p> <p><b>تبیین</b></p> <p>- محل های توقف حضرت باب در آن شهر</p> <p>۱۷</p> <p>- خانه محمد یک چاپارچی</p> <p>۱۷</p>	<p><b>ت</b></p> <p><b>تاج وزراء</b> لقب منوچهر خان معتمددالدوله</p> <p>۷۶</p> <p><b>تبیین</b></p> <p>- محل های توقف حضرت باب در آن شهر</p> <p>۱۷</p> <p>- خانه محمد یک چاپارچی</p> <p>۱۷</p>

- شرح ایمان بواسطه ملا عبدالجلیل ارومیه ای ۳۰۳
- جعفر بننا**، استاد، از بقیة السیف طبرسی ۸۵
- جعفر قزوینی، ملا**
- سؤالاتی که سید مرتضی از حضور حضرت  
اعلی نمود و چگونگی پاسخ به سؤالات ۴۳
- نقل حکایت مربوط به مبادرت به امتحان علمای  
اصفهان و سیله حضرت رب اعلی بوسیله نوشن  
صحیفه سجادیه به رنگ قرمز و صحیفه بایه به  
رنگ سیاه ۷۷
- جعفر کشفی، آقا سید**، والد جناب وحید دارابی ۳۶۱
- شرح احوال و تأثیفات ۳۶۱
- ایمان بواسطه پرسش آقا سید یحیی وحید به نقل  
از میرزا ابوالفضل گلپایگانی ۳۶۳
- جعفر یزدی**، آقا سید، از بقیة السیف نی ریز
- شرح اقبال بواسطه جناب وحید اکبر و خدمات  
وارده به وی و سیله حکمران نی ریز ۲۲۳
- جلیل، ملا**، ارومیه ای
- اقامت در منزل همشیر آقا محمد هادی در  
قرزوین و تأسیس مجلس درس ۲۹۶
- جریان گرفتاری به تحریک ملا تقی بر قانی ۲۹۶
- جواد، میرزا**، پسر جناب حاج سید علی خال ۱۷۹
- جواد، ملا**، ولیانی: ن ک به قزوین، مرکزی  
خطیر برای بایه
- جواد، حاجی سید**، از اهالی اصفهان
- شرح احوال و ایمان ۸۱
- جواهر الكلام**، تأثیف شیخ محمد حسن نجفی ۱۹۰

## ج

- ۶۱
- چهريق**
- ح
- حجی زمان، ملا**، اهل شهمیرزاد ۱۶۵

- ۱۷ - قلعه ارک
- از ابینه دولتی محل برگزاری مجلس ولیعهد ۱۷
- خانه مسکونی میرزا علی اصخ شیخ الاسلام ۱۷
- سر بازخانه، محل شهادت حضرت رب اعلی و  
توصیف حاجی معین السلطنه از آن محل ۱۷
- ۱۸ - خانه ملا محمد مقانی ۱۸
- ۱۸ - خندق تبریز
- تحفه الملوك**، کتاب، از تأیفات آقسید جعفر  
کشی ۳۶۱
- ۱۸۳ - تخته پل (سبزه میدان)، محل شهادت شهدای  
سبعه
- ترشیزی، سید حسین**
- شرح احوال و ایمان تا مرحله شهادت ۱۸۳
- ۲۹۲ - تقی، ملا، شیخی قزوینی
- هدایت میرزا احمد کاتب به مکتب شیخی ۲۹۲
- تکیه دولت**، محل برگزاری مجالس تعزیه ۱۷۱

## ج

- جانی، حاجی میرزا**، کاشی، از مشاهیر مؤمنین  
کاشان
- شرح احوال محتمدیک چاپارچی و نقل خوارق  
عادات حضرت رب اعلی از زبان وی ۳۴
- شرح ایمان بواسطه جناب باب الباب و ملاقات  
حضرت رب اعلی در مکانه معظمه و کیفیت  
مهمنداریش از آن حضرت ۳۱
- اسامی کسانی که در جریان حضور حضرت  
باب در خانه وی به شرف ایمان فائز گشتند و  
دیگر مؤمنین در شهر کاشان ۳۱
- جعفو، ملا**، واعظ قزوینی
- نگارش کیفیت آغاز نشر امر بدیع در قزوین ۲۴۱
- شرح ایمان بواسطه رسائلی که بواسطه میرزا  
مهدی و آقا میرزا محمد علی به قزوین فرستاده  
شدند ۲۴۱
- جعفر، شیخ**، عرب ۱۹۰
- جعفر، ملا**، از معاریف بایان قزوین

حروف فنی: ن ک به محمد کریم خان، حاجی  
میرزا

## حروفات

- توقیع از قلم حضرت اعلیٰ به اعزاز میرزا اسدالله  
دیان

حجت: ن ک به محمد علی، ملا، حجت

حسن، ملا، بجستانی، از حروف حی

حسن، آقا میرزا، فاضل از اصحاب وحید

حسن، از اهالی طرابلس

- در سفر حجّ به فیض ملاقات حضرت اعلیٰ  
رسید

حسن، حاجی میرزا، از علماء مؤمنین خراسان

- شرح ایمان و شهادت و قسمتی از توقیع به اعزاز  
وی

حسن، آقا، تفرشی

حسن، آقا، از اصحاب قلعه طبرسی

حسن، آقا، زنجانی، از اصحاب جناب وحید

حسن، حاجی، از مشاهیر بایه قزوین

حسن، آقا سید، پسر آقا سید احمد

حسن، ملا، ولد کربلائی قاسم از اصحاب وحید  
دارابی

حسن جعفر، سید، ایمان بواسطه جناب ملا علی  
بساطامی

حسن علی، حاجی، اهل سلامس آذربایجان

حسن گوهر، ملا

حسن، ملا، بشرویه ای: ن ک به باب الباب

حسن، شیخ، ظالم

حسن، آقا میرزا سید، از اصحاب وحید

حسن، آقا، از شهدای زنجان

حسن، آقا سید، از اصحاب جناب وحید

حسن، آقا سید، از حروف حی پسر آقا سید احمد

- در اصفهان حضرت باب رازیارت نمود

به شغل کتابت آثار افتخار یافت

- ملاقات با قنسول روس در تبریز

حسن، آقا سید، امام جماعت یزد

- شرح نجات جناب ملا صادق مقدس

## خ

خانون جان، دختر حاجی اسدالله فرهادی

مسر آقا محمد هادی

۲۹۵

خدابخش، ملا، قوچانی، حرف حی

- رجب علی قهیر، ملا، برادر زوجة منقطعة  
حضرت رب اعلیٰ ۸۶
- در حبیم خان، میرزا ۲۱۳
- رساله، شرح مکالمات مجلس بازخواست  
ولیعهد: ن که به محمد تقی، شیخ و نظام العلما،  
ملا محمد
- رساله فروع، معروف به رسالت العدیه، صدور و  
انتشار رسالت از قلم ذکرالله الاعظم ۲۵۱
- رستم علی: ن که به شاه صنم ملقب به رستم علی  
رسول، آقا، اهل بهنام مازندران ۳۵۰
- شرح ایمان و شهادت  
رشتی، سید باقر ۱۱۱
- رشتی، جناب سید کاظم  
- مکتوب به جناب ملا حسین بشویه ای پس از  
منظراً ایشان با علمای اصفهان ۹۶
- رضا خان، از مشاهیر بایان طهران  
- ایمان بواسطه جناب باب الباب ۱۷۱
- رضا خان سردار، داماد سپهسالار ۱۷۴
- رضاشاه، ملا، از مشاهیر شهدای بارفروش  
- شرح شهادت در بارفروش ۳۴۹
- روضه الصفا ناصری: ن که به هدایت،  
رضاقلیخان
- روضه خوان، ملا علی از اهالی سلماس  
آذربایجان ۵۶
- شرح احوال و ایمان  
- پیش بینی حضرت اعلیٰ که عمر دراز خواهد  
کرد ۵۶
- ذکر مصائب در محضر حضرت رب اعلیٰ در  
قلعه چهريق ۵۶
- رق منشور، کتاب، از آقا سید جعفر کشفی ۳۶۱
- رکاب ساز، آقا میرزا ۲۱۳

- سفر به شیراز در معیت ملا علی بسطامی و فوز  
به ایمان ۱۳۹

### خراسان

- در ترویج امر نصیبی درجه اوّل داشت ۹۴
- خسوف السفیانی بالبیداع:** ن که به محمد  
کریم خان، حاجی میرزا، کرمانی  
خواجه قطب، از اصحاب جناب وحید دارابی  
۲۳۵
- شرح شجاعت و شهادت  
خواجه محمدحسن از اصحاب جناب وحید ۲۳۵
- خورشید یگم، حرم آقامیرزا هادی نهری ۸۰

### دخیل، ملا حسین

- شرح احوال و تصدیق امر مبارک ۴۶
- شرح روضه خوانی وی در محضر حضرت رب  
اعلیٰ در ماکو ۴۷
- دخیلی، میرزا حسین خان ابن الدخیل  
- شرح احوال ملا حسین دخیل و برادرش ۴۷
- دریندی، ملا آقا ۱۹۰
- دیان، میرزا اسدالله از اهالی خوی  
- شرح احوال و ایمان ۵۴
- رسالت اثباتیه در حقائیق امر مبارک را حضرت  
اعلیٰ پسندیدند و او را به لقب دیان مفتخر  
فرمودند ۵۵
- حرف الثالث المؤمن بمن يظهره الله ۵۵
- دیانیه: لقب برخی از بایه پس از شهادت  
حضرت رب اعلیٰ ۵۵

- ذاکر، ملا حسین، پدر زوجه منقطعة حضرت رب  
اعلیٰ ۸۶

- شرح مرض صعب العلاج و وفات وی ۳۴۰  
 - شرح مفصل عناد او با حاجی ملاً محمد حمزه  
 شریعتمدار در قضایای جناب قدس و دیگر  
 اصحاب ۳۴۹-۳۴۲

**سعید جباوی**، از مؤمنین عراق  
 - شرح ایمان و سفر در موکب جناب طاهره  
 بالآخر نیل به درجه شهادت ۲۰۷

**سلطان**، شیخ، کربلائی ۸۹

- شرح ایمان بواسطه ملاً علی بسطامی ۱۹۵

- کیفیت حضور به محضر حضرت باب در شیراز  
 به نقل از نبیل زرندی ۱۹۵

- مسافرت در موکب جناب طاهره از عراق به  
 ایران ۱۹۶

- مکتوب مفصل وی به بایان ایران که در حدود  
 ۱۲۶۳ ق مرفوم داشته ۱۹۶

**سلطان العلماء**، آقا میر سید محمد امام جمعه  
 اصفهان ۷۸

- شرح حال ۷۸

- میهمانی حضرت رب اعلی در منزلش به مدت  
 چهل روز و نزول تفسیر سوره والعصر ۷۸

- از احباب حمایت می نمود ۷۸

**سلطان حسین**، ملا، از بایان بشرویه که دچار  
 ضرب و صدمه اعدا گشت ۱۱۹

**سلطان عبدالحمید**

سلمان، شیخ، اهل قریه هندیجان

- شرح ایمان و ایقان بواسطه طاهره قرةالعين ۲۳۹

- هدایت تقریباً ۷۰ خانواده از اقوام به امر ۲۴۰

- عزیمت به همراهی شش تن از مؤمنین برای  
 زیارت حضرت رب اعلی ۲۴۰

**سلیمان خان**، پسر یحیی خان

- شرح ایمان و خدمات ۲۱

- شرح حال به نقل از تاریخ حاجی معین السلطنه

تبریزی ۲۲

- عزیمت به تبریز بنا به اراده جمال اقدس ابهی و  
 حمل جسد حضرت نقطه اولی به نقطه امن ۲۲

- شرح شهادت ۲۴

**ژرگو**، آقاعلی، از مشاهیر بایه قزوین ۳۰۳  
**زنوزی**، میرزا حسن

- شرح احوال و ایمان و وعده حضرت باب که  
 در کربلا حسین را به چشم خود خواهد دید ۳۳

**زنوزی**، میرزا محمد علی  
 - واسطه عرضه میرزا اسدالله دیان به حضور  
 حضرت باب ۵۴

**زواره ای**، مهجور، صاحب تاریخ میمه ۸۵

**زیارت نامه** حضرت اعلی در حق حضرت شاه  
 عبدالعظيم ۱۸۶

**زیارت نامه** حضرت امیرالمؤمنین که ملاً علی  
 بسطامی در نجف اشرف زیارت نماید: «اللَّهُمَّ أَنِي

اَشْهَدُكَ بِمَا قَدْ عَرَفْتَ مِنْ دُعَوَةِ سَرِّ الْمُؤْمِنِ هَذَا  
 عَلَى الْبِسْطَامِيِّ...» ۸۹

**زین العابدین خان**، حاکم نی ریز ۲۴۰ - ۲۳۴  
**زین العابدین**، آقا سید، اصطباناتی ۲۳۶

**سبزه میدان**، محل شهادت شهدای سبعه ۱۸۴  
**سراج**، ملاً علی محمد، برادر زوجه منقطعه

حضرت رب اعلی ۸۶

**سرتیپ افشار**، رضاقلی خان

- شرح احوال و ایمان ۶۲

- از طرف دولت مأمور ایصال حضرت نقطه اولی  
 از ماکو به چهریق گردید ۶۳

**سعید**، شیخ، (هنده) ۳۵۵

سعید، ملا، اهل قریه رزه کنار از توابع بارفووش

- شرح ایمان و شهادت ۳۵۱

- پاسخ وی به سوالات علمای آن حدود به اشاره  
 جناب قاؤس ۳۵۱

**سعید العلماء**، ملاً سعید ۳۲۱

- شرح حال و عداوت وی با جناب قدس و

اصحاب قلعه طبرسی ۳۳۹

- شفیع، حاجی میرزا، نفه الاسلام از علمای شیخیه  
- صاحب مسجد و منبر در جنب مسجد صاحب  
الامر ۱۱
- شمس الصّحی:** همچنین ن که به خورشید بیگم  
- در محضر جناب طاهره تلمذ نموده و به شمس  
الصّحی مشهور گشت ۸۰
- شهیروه روی، ملا محمد تقی**  
- اظهار ایمان به حضرت اعلیٰ و ترجمه رسالته ۷۹
- صحیفة العدل از عربی به فارسی ۷۹
- شهمیرزادی، سید ابوطالب بقیة السَّلَف**  
- شرح وقایع قلعه طبرسی و فته و فتوای سعیدالعلماء ۱۰۵
- تفصیل شهادت جناب ملا حسین بشرویه ای ۱۰۹
- شهمیرزادی، ملا علی اکبر**  
- تشرُّف به ساحت اقدس و بردن تصویر حضرت اعلیٰ حضور حضرت بهاءالله ۴۱
- شيخ الاسلام، میرزا ابوالقاسم، پسر برادر میرزا**  
على اصغر شیخ الاسلام از علمای شیخیه  
- تألیف رسالته ردیه موسوم به «قلع الباب» پس از وصول توقیع حضرت باب به علمای تبریز ۹
- شيخ الاسلام، میرزا علی اصغر، از علمای شیخیه**  
- ضرب به پای حضرت باب به دست خودش ۹
- شيخ سلطان، کربلانی:** ن که به سلطان، شیخ شیخ علی، ملا، ترشیزی (عظمی) از اکابر اصحاب خراسان
- شرح ایمان و احوال و تشرُّف به حضور حضرت باب و مفتخر شدن به لقب عظیم ۱۳۳
- توقیع به اعزاز وی مصلّی به «الله اطهر» ۱۳۴
- مکاتیب متّحد اللحن به معاریف بایه ۱۳۵
- شیواز (بلد الامن)**  
- امکنه ۲۱۰
- شیونین خافم، صیّہ حاجی اسدالله فرهادی** ۲۹۸
- شیشوانی، آغا بالایک، نقاشی اهل ارومیه**  
- شرح ایمان و ترسیم تصویر حضرت اعلیٰ در ارومیه و چگونگی ارسال آن به محضر جمال اقدس ابهی ۴۱
- سلیمان خان، حاجی، ابن شمخال خان**  
- دختر سید کاظم رشتی را به عقد پرسش رضاقلی خان سرتیپ افسار درآورد ۶۲
- سلیمان قلی، میرزا، خطیب الرّحمن نوری** ۱۷۲
- سلیمان فوری، میرزا**  
- الواح نازله در کنفرانس بدشت را برای احباب می خواند ۹۱
- سنابوق، کتاب، تأثیف آقا سید جعفر کشفی** ۳۶۱
- ستان بن انس**  
- خطاب حاجی اسدالله از اهالی قریه میلان به ملا محمد مقانی ۳۹
- سیّاح، میرزا علی، اهل مراغه**  
- شرح احوال و تصدیق امر مبارک ۵۰
- واسطه ایصال آثار و توقعات حضرت باب به اصحاب ۵۰
- حامل چند توقیع و قلمدان و عصا به ابریشمین از آن حضرت برای جناب قدسوس ۵۰
- سیاه چال:** ن که به محبس انبار سلطنتی ۳۸
- سیسان، از قراء آذربایجان**
- ## ش
- شاه صفه، ملقب به رستم علی**  
- شرح شهامت‌های او در واقعه زنجان ۱۴۹
- شبل، شیخ محمد** که بواسطه ملا علی بسطامی ایمان آورد ۸۹
- شجره خیشه**  
- لقیی که شیخ محمد تقی هشترودی به ملا محمد مقانی داده است ۶۲
- شجرة الكفر**  
- لقیی که شیخ محمد تقی هشترودی به ملا محمد مقانی داده است ۶۲
- شدید:** ن که به چهريق شریف شیروانی، حاجی ملا تأسی به حاجی میرزا باقر و فتوی بر قتل حضرت باب ۷

## ص

- عیاش، از اهالی قریه میلان آذربایجان ۳۶  
 - شرح ریودن جسد حضرت رب اعلیٰ عیاش، بقای بابی، از اهالی میلان آذربایجان ۳۷  
 - شرح ظلم و ستم به وی و دیگر بایان عیاش، حاجی ملا ن که به آفاسی، حاجی میرزا عبدالرحیم، آخوند ملا، والد جناب حجت ۱۴۴  
 عبدالحمید، آقا، پسر ملا جعفر گندم پاک کن ۸۵  
 - بس از پدر در امر بدیع سالها مشهور بود عبدالرحیم، آقا بیک، اهل اصفهان ۸۲  
 - شرح احوال و ایمان ۸۳  
 - توقع مشهور به «المهزء» از قلم حضرت رب اعلیٰ به اعزاز وی عبدالحسین، ملا، از بقیة السیف نی ریز ۲۳۵  
 - شرح اسارت و وفات از شدت مشقات عبدالحسین، ملا، واعظ شیخی رودباری ۳۰۳  
 - شرح احوال عبدالخاق، حاجی ملا، شهریار یزدی، از جمله بایان خراسان ۱۴۰  
 - شرح ایمان و احوال ۱۴۱  
 - توقع مبارک در پاسخ به مکتوب وی ۱۴۱  
 - لوح مبارک جمال ابھی به اعزاز وی عبدالکریم، ملا، قزوینی ۱۸۶  
 عبدالصمد، آخوند ملا، مراد و مرشد حاجی میرزا آفاسی ۶۳  
 عبدالعلی، حاجی شیخ، ابوالزوجة وحید از بقیة السیف نی ریز ۱۹۲  
 - شرح اسارت و سربریدن دو فرزندش و شهادت خود وی عبدالعلی خان، سرهنگ توپخانه ۵۱  
 - شرح احوال و تصدیق امر مبارک ۱۹۴  
 - سبب ملاقات حمزه میرزا حشمت الدّوله والی خراسان با جناب ملا حسین بشرویه ای و بخشیدن شمشیر و اسب به ایشان ۱۸۵  
 صائب هندی، فاش ساختن نام مبارک مهدی موعود ۱۹۳  
 صاحبه خانم، دختر حاجی اسدالله فرهادی و همسر آقا محمد مهدی ۲۹۸  
 صادق، حاجی از اهالی سلاماس آذربایجان ۵۶ صالح کریمی، شیخ، از مشاهیر باییه عراق ۲۰۷  
 - شرح ایمان بواسطه جناب ملا علی سلطانی ۱۸۵  
 - محل دفن ۹۴  
 صباح، ملا عبدالله، پدر جناب باب الباب صحیفة العدل  
 - ترجمه از عربی به فارسی و سیله ملا محمد تقی شهریار ۷۹  
 صحیفة بایه  
 - امر حضرت رب اعلیٰ به نوشتن این صحیفه با مرکب سیاه به جهت امتحان علمای اصفهان ۷۷  
 صحیفة سجادیه  
 - امر حضرت رب اعلیٰ به نوشتن این صحیفه با مرکب قرمز به جهت امتحان علمای اصفهان ۷۷

## ط

- طاهره، جناب: ن که به قرۃ العین طباطبائی کربلاقی، حاجی سید جواد ۱۹۲  
 - شرح ایمان و احوال ۱۹۳  
 - در ایمان و حید اکبر و سید جواد کربلاقی بداء را راهی نیست ۱۹۵  
 - شرح مفصل نحوه ایمان و ایقان به نقل از جناب میرزا ابوالفضل گلپایگانی ۱۹۶  
 - صائب هندی و فاش ساختن نام مبارک حضرت مهدی موعود ۱۹۷  
 طهران، از جمله محل استقرار جسد حضرت اعلیٰ بیان واقعه به نقل از نبیل زرندی ۱۸۵  
 - زیارت‌نامه حضرت اعلیٰ در حق امامزاده شاه عبدالعظیم ۱۸۶

- عبدالعلی خان، سرهنگ**  
**عبدالکریم، ملا**: ن ک به احمد کاتب، آقا میرزا  
**عبدالکریم، حاجی، باغبانی‌شی قزوینی** ۲۴۲  
**عبدالکریم، میرزا، کلیدار شاه چراغ شیراز** ۲۱۶  
**عبدالکریم، ملا، چاووش، اهل سلماس** ۵۶  
**عبدالله، میرزا، از بایان کرمانشاه**  
**عبدالله، آقا میرزا: شرح مختصر احوال** ۳۲۰  
**عبدالجیاد، حاجی، نیشابوری**  
**شرح ایمان بواسطه جناب باب الباب** ۱۳۲  
**- شرح سفر به مازندران در معیت جناب باب الbab و دور ریختن امتعه و اشیاء تمیه** ۱۳۲  
**عبدالوهاب، میرزا، ترشیزی، از مؤمنین خراسان**  
**- حضرت اعلی برای حفظ از اشرار وی را میرزا جواد خواندند** ۱۳۳  
**عبدالوهاب، حاجی میرزا از مشاهیر فقهای قزوین**  
**- ارسال نامه از طرف حضرت باب از سیاه دهان به وی** ۲۴۳  
**- رعایت احترام و اکرام نسبت به شیخ احمد احسانی در قزوین** ۲۴۶  
**- مخالفت حاجی میرزا تقی با وی و اختلاف و نفرت بین شیخیه و اصولیه** ۲۴۶  
**عبدالهادی، آقا سید، از اعاظم بایه قزوین**  
**- شرح مختصر احوال** ۳۰۲  
**عبدمؤمن، ایمان بواسطه جناب باب الbab** ۱۴۲  
**عجل الله ظهورک و جعلنا من اعوانک و انصارک: ن ک به شرح حال اسکندر، ملا** ۵۴  
**عراق عرب**  
**- قسمتی از توقع حضرت اعلی راجع به تحقق مواعید**  
**عسکری، استاد محمد، کفشدوز اهل سنگسر** ۱۶۵  
**عسکری، میرزا** ۱۱۱  
**على، میرزا، عمومی والده حضرت رب اعلی (خانه‌وی)** ۲۱۰  
**على، حاجی سید، شیرازی، خالوی حضرت نقطه اولی از شهدای سبعه**  
**- ضرب و شتم توسط سام خان بیگلریگی** ۱۴۲  
**۱۷۸ - شرح ایمان و احوال**  
**- کلمات میرزا تقی خان صدر اعظم خطاب به وی** ۱۷۹  
**- توقع حضرت رب اعلی به اعزاز وی برای ابلاغ امر به خانواده** ۱۷۹  
**- خانه وی محل مراوده و اقامت اصحاب** ۲۱۰  
**علی، سید، کرمانی** ۱۸۹  
**علی، حاجی سید، مهریجردی، از اصحاب وحدت دارایی** ۳۷۶  
**علی، حاجی، داماد یرم بیگ اهل قریه میلان** ۲۸  
**- شهادت در قلعه طبرسی** ۳۵۲  
**علی، آقا، از اصحاب قلعه طبرسی**  
**علی، کربلائی، کلاهدوز، از اهالی سنگسر** ۱۵۲  
**- بشارت به قرب ظهور**  
**علی، آقا سید، مؤلف کتاب ریاض** ۲۴۵  
**علی، ملا، بخشانی، ابن ملا محمد از ملایان بجستان ملقب به صالح** ۱۳۹  
**- شرح ایمان و احوال**  
**علی، ملا، برادر ملا احمد معلم حصاری** ۱۲۹  
**علی، ملا، بسطامی: ن ک به بسطامی، ملا علی**  
**علی، ملا، سلماسی** ۲۰۸  
**علی اکبر، حاجی میرزا، برادر حاجی میرزا جانی کاشی** ۳۱۰  
**علی اکبر، ملا، ابن ملا محمد اصطهباناتی از اصحاب وحدت دارایی** ۲۳۷  
**علی اکبر، ملا، اردستانی، از مشاهیر بایه اصفهان**  
**- ایمان بواسطه جناب ملا حسین شرویه ای** ۸۴  
**- مجازات بواسطه حسین خان والی فارس** ۸۵  
**علی اکبر، حاجی ملا، از اهالی مراغه**  
**- بشارت به ظهور موعد در حوزه علمیه** ۴۵  
**علی اکبر اردستانی، ملا: ن ک به اردستانی،**  
**علی اکبر، استاد، حکاک از اصحاب وحدت** ۳۷۶  
**علی پسر، سید، که بواسطه ملا علی بسطامی به امر مبارک ایمان آورد** ۸۹  
**علی دضا، آقا، تاجر شیرازی**  
**- ضرب و شتم توسط سام خان بیگلریگی** ۱۴۲

**علی عسکر، حاجی**

- زیارت تصویر حضرت باب پس از شهادت و

تصدیق شبات تصویر با وجه مبارک ۲۳

**علی میوزا، شیخ، برادرزاده شیخ ابوتراب ۲۱۳**

## غ

**غلامحسین، آقا، شوشتاری، از مؤمنین کرمانشاه ۳۲۰**

## ف

**فاطمه، زوجه منقطعه حضرت رب اعلی**

- پس از عزیمت حضرت رب اعلی از اصفهان در

همان شهر بماند ۸۶

**فاطمه: ن ک به فرّة العین**

**فتح علیخان، میرزا، شیرازی، حاکم آذربایجان**

- بنای حجرات در اطراف سریاز خانه تبریز ۱۷

**فتیق: ن ک به محمد تقی، حاجی، پسر حاجی**

علی اکبر اهل قریه میلان آذربایجان

**فردالاحد: عنوان جناب دیان اهدائی حضرت**

رب اعلی ۵۵

**فروغی، ملا میرزا محمد از مشاهیر علماء و**

مؤمنین خراسان

- شرح ایمان بواسطه جناب باب الباب ۱۲۷

**فرهادی، حاجی اسدالله، از مشاهیر بایه قزوین**

- شرح ایمان و احوال ۲۹۴

- شرح احوال دامادهاش آقامحمددهادی، آقا

محمدمهدی، آقا محمدجوادو آقا محمد رفع ۲۹۵

- محل دفن ۱۸۵

**فوائد، کتاب، از شیخ محمد تقی هشتروودی ۶۱**

## ق

**قاسم، حاجی، از اصحاب و انصار جناب وحید**

- شرح صدمات و مشقات پس از واقعه نیریز ۲۳۵

- ۱۶۷ **قاسم مقام، میرزا ابوالقاسم، فراهانی**
- ۶۴ - اول صدر اعظم محمد شاه قاجار
- قدوس، جناب حاجی محمد علی
- ۳۲۱ - شرح حضور در محضر سید کاظم رشتی
- ۳۲۲ - صورت برخی از مرقومات جناب قدوس به سعید العلماء ۳۲۷ - ۳۲۲
- ۳۲۰ - جریان ملاقات و ایمان به امر حضرت باب و قرار گرفتن در ردیف حروف حی و عزیمت به سفر حجج در معیت آن حضرت ۳۳۰
- ۳۳۱ - جریان توقیف در خانه حاجی میرزا محمد تقی و تحریر تفسیر سوره اخلاص و شرح الله الصمد بنا به درخواست وی
- ۳۳۱ - شرح نبیل زرندی راجع به جناب قدوس
- ۳۳۲ - شرح احوال بعضی از اقرباء
- ۳۳۳ - شرح حاجی میرزا جانی کاشی
- ۳۳۴ - شرح مندرج در کتاب روضة الصفاء
- ۳۳۴ - شرح نبیل زرندی در احوال حضرت رب اعلی پس از وصول خبر شهادت جناب قدوس ۳۳۴
- ۳۳۵ - صورت زیارتname های حضرت رب اعلی به اعزاز جناب قدوس
- ۳۳۶ - استخراج از لوح نازله از قلم اقدس ابهی در مقامات رفع جناب قدوس
- ۳۳۶ - صورت سه فقره دعا از جناب قدوس ۳۳۹۳۳۶
- قربانعلی، استاد، معمار، از شهدای قلعه طبرسی ۸۵**
- ۱۸۱ - شرح ایمان و احوال
- قرة العین (جناب طاهره)، فرزند حاجی محمد صالح برغانی از علمای قزوین ۲۷۸ - ۲۴۸
- ۲۴۸ - شرح تحصیل و کسب علم و کمال همراه با خواهر و برادر نزد پدر
- ۲۴۹ - ازدواج با ملا محمد ابن حاجی ملا تقی ۲۴۹
- ۲۴۹ - طلب برای یافتن حقیقت بواسطه پسر خاله اش ملا جواد
- ۲۴۹ - پیروی از عقیدت شیخیه و مراسله با سید کاظم رشتی

## مجلس مکالمه و بازخواست

- شرح مکالمات مجلس و مکتوب ناصر الدین  
میرزای ویعهد برای محمد شاه ۱۲
- توقع حضرت باب حاوی بعضی از موضوعات  
مجلس ویعهد ۱۳

## محبس انبار سلطنتی

- محمد، شیخ، (نیل)، حاجی، از بایان مشهور  
قروین

- شرح ایمان و تشریف به حضور حضرت باب در  
تبریز، ماکو و چهریق ۲۹۹

## محمد، شیخ، (فانی)

- تبلیغ وسیله برادرش ملا احمد معلم حصاری ۱۲۹

- محمد، آقا، از اصحاب قلعه طبرسی ۳۵۲

- محمد، شیخ، پسر حاجی شیخ عبدالعلی ۲۳۴

محمد، آقا، یاور، سفر در معیت جناب طاهره تا

سرحد ایران به امر والی بغداد ۲۵۳

## محمد، اهل طرابلس

- در سفر حجّ حضرت باب را زیارت نمود ۲۰۹

## محمد، ملا، از اشهر و اشجع اصحاب وحد

دارای

- شرح شرکت در محاربات قلعه خواجه و  
جرحات واردہ به وی و صدمات واردہ به همسرو

فرزندش از جانب حکمران نی ریز ۲۳۸

- قصد انتقام از ظلم واردہ به اهل بیت و عزیمت  
به طهران و شرکت در سوء قصد به جان

ناصر الدین شاه در سال ۱۲۶۸

## محمد، ملا، پیشمناز

- از مؤمنین قریب مهنه از خاک تربت ۱۴۲

- اسامی پسران و دیگر کسان که بواسطه وی به  
درجه ایمان فائز شدند ۱۴۲

## محمد، ملا، مقانی

- پس از وفات سید کاظم رشتی مدّعی نیابت و  
خلافت در مکتب شیخیه ۷

- دادن حکم کفر و قتل حضرت رب اعلیٰ

- ادعای وی بر اینکه هر یک از تلامذه وی  
می‌تواند آیاتی شبیه حضرت رب اعلیٰ نازل کند ۴۳

- اگر ملا حسین خود ادعا مینمود، قبول مینمودم ۱۱۴
- محمد، حاجی ملا، اهل سلام از دربار ۵۵
- ورود حضرت رب اعلیٰ در خانه وی در  
سلام و صرف چای ۵۷
- محمد، حاجی ملا، از اهالی توابع اصفهان  
۸۷
- شرح احوال و ایمان ۸۷
- محمد، میر، عابد از اصحاب جناب وحد دارای  
۲۳۶
- شرح اسارت و شهادت ۲۳۶
- محمد، میرزا، ابن میرزا محمد عابد از اصحاب  
وحد دارای ۲۳۷
- شرح محاربه و اسارت و استخلاص ۲۳۷
- محمد، حاجی میرزا، از معارف بایه قروین  
۳۰۲
- شرح حال ۳۰۲
- محمد، میرزا، معروف به میرزا محمد شیخی  
۳۵۹
- شرح ایمان و احوال ۱۷۵
- محمد، آقا سیب، اصفهانی ۱۷۴
- محمد، ملا، معلم نوری، مدرسه میرزا صالح  
۲۹۲
- واسطه ایمان میرزا احمد کاتب
- محمد ابن سلیمان تنکابنی مؤلف قصص الانیاء  
- حکایت وی درباره اجازه اجتهاد از طرف  
صاحب جواهر الکلام ۱۹۱
- محمد اسماعیل (ذیبح) برادر حاجی میرزا جانی  
کاشی ۳۱۰
- محمد باقر، حاجی سید، مجتهد شهر اصفهان  
- از بلوای عوام در اصفهان بر علیه عقاید شیخیه  
۹۵
- ممانعت کرد
- مکاتبه با جناب سید کاظم رشتی دال بر اعزام  
شخصی به اصفهان برای اثبات عقاید شیخیه ۹۵
- محمد باقر، میرزا، پسر خال جناب ملا حسین  
بشریه ای و ملقب به میرزا احمد باقر کوچک  
در ک فیض حضور حضرت رب اعلیٰ در شیراز  
و سفر در معیت میرزا محمد حسن حرف حی به  
اصفهان ۱۱۸
- محمد باقر قاینی، میرزا، معروف به هراتی بانی  
بیت بایه مشهد ۱۳۰
- شرح ایمان و احوال

- اقبال چهارصد تن به تبعیت از اویه امر مبارک ۱۳۱
- محمد بساط، حاجی**
- سوال وی از امام جمعه که «علماء ائمّتی افضل من انبیاء بنی اسرائیل»، منظور کدام علمایند ۲۱۴
- محمد بیک چاپارچی**
- متزلش محل سکونت خال اعظم در طهران ۱۷۸
- مأمور ابلاغ پیام حضرت باب به شاهزاده بهمن میرزا ۵
- شرح احوال و ایمان و مأموریت ارسال و ایصال حضرت رب اعلیٰ به آذربایجان ۳۴
- محمد تقی، حاجی سید، امام جمعة قزوین** ۲۴۶
- محمد تقی، میرزا، جوینی، از رجال بایهه خراسان**
- شرح ایمان بواسطه جناب ملا حسین بشرویه ای و شهادت در بارفروش ۱۳۲
- محمد تقی، حاجی (ایوب) از بقیة السیف نی ریز**
- شرح انواع عقاب و عذاب در باره وی ۲۳۳
- محمد تقی، حاجی، پسر حاجی علی اکبر از اهالی قریه میلان آذربایجان**
- شرح ایمان و احوال ۳۵
- محمد تقی، شیخ، ابن ارشد ملا محمد ممقانی**
- نوشتن رساله ردیه برای ارضاء خاطر ناصرالدین شاه در شرح مکالمات مجلس بازخواست و اعتراض به ملا محمود نظام العلماء ۸
- محمد تقی، شیخ، از اهالی هشت رو**
- شرح حیات و ایمان ۶۱
- محمد تقی، ملا، هروی**
- توقیع نازله از قلم حضرت باب به اعزازوی ۵۹
- محمد تقی، ملا، معروف به برگانی از مشاهیر مجتهدين قزوین**
- شرح احوال وی با دو برادرش ملا محمد صالح و ملا محمد علی ۲۴۵
- شرح مناظره و مشاجره آن سه برادر در حضور فتح علی شاه فاجار که منجر به اخراج آنان از طهران گردید ۲۴۵
- عناد و مخالفت با حضرت باب ۲۴۷

- محمد تقی، حاجی میرزا، مجتهد ساروی**
- مشهور به ستون کفر ۳۴۱
- محمد جواد، آقا، داماد حاجی اسدالله فرهادی**
- شرح احوال ۲۹۸
- محمد جعفر، سید، که بواسطه ملا علی بسطامی**
- به فیض ایمان نائل آمد ۸۹
- محمد جعفر، ملا، از بایان قصبة نراق**
- شرح اقبال بواسطه جناب باب الباب ۳۱۲
- محمد جعفر، ملا، از بایان کرمان**
- شرح ملاقات با ملا صادق مقدس و ایمان ۳۱۶
- شطری از توقیعات علیا در جواب عرضه وی نازله از قلم حضرت اعلیٰ ۳۱۷
- محمد حسن، میرزا، حرف حی، برادر جناب ملا حسین بشرویه ای**
- شرح ایمان و سپس سفر به کربلا و بازگشت در معنت مادر و خواهر و جناب طاهره و بالآخره شرکت در غزوات مازندران و شهادت ۱۱۷
- محمد حسن، حاجی، معروف به پریا والد حاجی میرزا جانی کاشی**
- ۳۱۰
- محمد حسن، میرزا، برادر ملا صادق مقدس**
- شرح ایمان و شهادت در اثر هجوم سواران خسرو قادر گلستانی ۱۲۵
- محمد حسن، کربلائی، از مشاهیر بایهه قزوین** ۳۰۳
- محمد حسن، شیخ، نجفی، جواهر الكلام**
- ۱۸۹
- تحصیل و تدریس و عناد وی با شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی ۱۹۰
- جواهر الكلام از تأییفات وی ۱۹۰
- ذکر نام و سوء انجامش در آثار الهیه ۱۹۱
- اخذ توقیع حضرت باب و استکبار وی ۸۹
- محمد حسن، آقا میرزا، اخ اکبر حضرت ابھی**
- پذیرانی از جناب طاهره در تاکر ۲۶۰
- محمد حسن فتی، کربلائی از بایان قزوین** ۳۰۴
- محمد حسین، آقا، اردستانی، از اهالی اصفهان**
- شرح ایمان و احوال و شهادت در طبری ۸۶
- محمد حسین، میرزا، حکیم الهی**
- ۱۷۵
- کیفیت اقبال به نقل از حاجی معین السلطنه ۱۷۶

- ایمان در زنجان به هنگام تشرّف به حضور  
حضرت باب ۱۵۱
- محمد علی، برادر اصغر جناب باب الباب ۱۱۸
- محمد علی، ملا، برادر اصغر ملا محمد تقی  
برقانی ۲۴۷
- از محبین و مؤمنین به امر حضرت باب ۲۴۷
- شهادت نامه در حقایق امر حضرت باب ۲۴۷
- محمد علی، ملا، حجت ۲۴۷
- شرح تحصیل در زنجان و عراق و سپس  
مراجعة به ایران و رحل اقامت در همدان و  
سپس در زنجان و نشستن بر مستند پدر ۱۴۶۱۴۴
- شرح معاند سید محمد شیروانی الاصل با  
جناب حجت و احضار ایشان به طهران ۱۴۶
- اهدای عصای مرصن و انگشت به وی از طرف  
محمد شاه ۱۴۷
- شرح ایمان و شهادت در واقعه زنجان ۱۴۸
- محمد علی، میرزا، ابن آقا سید احمد ۳۵۹
- محمد علی، میرزا، ابن حاجی میرزا عبدالوهاب  
قرزوینی ۲۴۳
- در شیراز فیض حضور حضرت باب حاصل  
نمود و جزو حروف حی شد ۲۴۳
- در سیاه دهان به محضر حضرت باب رسید ۲۴۳
- عزیمت در معیت جناب قدوس به مازندران و  
نبل به شهادت در قلعه طبرسی ۲۴۳
- توقيع حضرت باب خطاب به او در بیان وظایف  
سالک و مسافر الى الله ۲۴۴
- توقيع حضرت باب خطاب به او در باب زیارت  
جامعه صغیره ۲۴۴
- محمد کرادی، حاجی از مؤمنین عراق
- شرح ایمان بواسطه ملا علی بسطامی و مسافرت  
در معیت جناب طاهره به ایران و در کل مقای  
حضرت باب در ماکو و شهادت در قلعه ۲۰۸
- محمد کریم، آقا، تاجر از مؤمنین شیراز ۲۱۳
- محمد کریم خان، حاجی، مقتدای شیخیه  
کرمان
- شرح احوال به نقل از ملا مصطفی باغ میشه ای  
تبربزی ۱۷۷
- محمد حمزه، کربلاجی، از متقدمین بایه میلان  
عزیمت در معیت برادرش برای نصرت اصحاب  
طبرسی و زنجان ۳۷
- محمدخان، میرآخور محمدشاه پدر رضاخان ۱۷۱
- محمد خان، میرزا، از بایه سوادکوه ۳۵۲
- محمد رضا، حاجی از معارف بایه اصفهان  
شرح احوال و ایمان ۸۳
- زیارت حضرت صاحت الزمان در رؤیا ۸۳
- محمد شاه قاجار**
- شرح حال ۱۶۶
- خطاب صادره به وی در کلمات فردوسیه  
محمد شبل، شیخ، بغدادی، از مشاهیر مؤمنین  
عراق ۱۶۷
- شرح ایمان و احوال و مسافت های وی ۲۰۶
- سفر در معیت فرزندش آقا محمد مصطفی  
بغدادی و جناب طاهره به ایران ۲۰۶
- مسافت مجده به ایران به همراه تعدادی از  
انصار به جهت یاری به اصحاب طبرسی ۲۰۶
- محمدشیروانی، معاند جناب حجت زنجانی ۱۴۶
- محمد صادق، آقا، از مشاهیر بایه قزوین ۳۰۳
- محمد صادق، آقا، نساج، از اصحاب وحید ۳۷۶
- محمد صالح، حاجی ملا، برادر او سلط ملا محمد  
تقی برغانی ۳۷۶
- پدر جناب طاهره قرة العین ۲۴۷
- محمد عسکری، استاد، کفسدوز اهل سنگسر ۱۶۵
- محمد علی، آقا، یزدی ۸۶
- محمد علی، آقا میرزا، ابن حاجی میرزا  
عبدالوهاب
- رسائلی از امر جدید برای والد خود فرستاد  
محمد علی، آقا میرزا، از اهالی سنگسر ۱۵۲
- شرح ایمان و احوال ۱۵۶
- محمد علی، میرزا، طیب، از اصحاب جناب  
حجت زنجانی

- شرح ملاقاتش با جناب ملا صادق مقدس و اعتراض به حضرت باب که عاری از علوم مرسوم است ۱۲۴
- شرح حال و تلمذ در حوزه درس جناب سید کاظم رشتی ۳۱۳
- صورت اجازه اجتهاد جناب سید کاظم ۳۱۳
- پاسخ جناب سید کاظم به وی به سؤال او راجع به رکن رای ۳۱۴
- واکنش وی نسبت به توقيع حضرت رب اعلى که بواسطه جناب ملا صادق مقدس به کرمان آورده شد و تعرض وی ۳۱۴
- شرح ثروت و مکنت و جاه و جلال وی بنا به مندرجات کتاب بهجه الصدور ۳۱۵
- محمد مصطفی، آقا، بغدادی ۲۰۷
- روایات ایشان درباره جناب طاهره ۲۵۳
- محمد مهدی، آقا، داماد حاجی اسدالله فرهادی ۲۹۸
- گرفتاری در قضیه قتل حاجی ملا تقی محمد تقی، حاجی، کرمانی ۱۸۲
- شرح اقبال و احوال تا مرحله شهادت محمد هادی، آقا، از اصحاب وحید دارایی ۳۷۵
- شرح مختصر احوال محمد هادی، آقا، داماد حاجی اسدالله فرهادی ۲۹۹
- شرح ایمان و احوال و قصد استخلاص حضرت باب در سر راه سرگونی به ماکو ۲۹۵
- پذیرائی از اصحاب جناب طاهره ۲۹۶
- استخلاص جناب طاهره در قزوین به اشاره حضرت بهاءالله و مشایعت به بدشت ۲۹۷
- غارت خانه و تعرض به اهل بیت محمود، ملا، از حروف حی ۵۳
- محولاً قی، از علمای شیخیه ۵۳
- محمود خان کلاقتر، خانه وی ۱۸۴
- محیط، میرزا، کرمانی ۱۸۹
- مدافنی، حاجی سید خلیل ۲۰۸
- شرح مختصر احوال و ایمان مدرسه دار الشفا، محل اقامت میرزا محمد حسین حکیم الهی و حاجی ملا اسماعیل قمی و
- آقا سید اسماعیل زواره ای و آقا سید محمد اصفهانی ۱۷۵
- مدرسه میرزا صالح**, محل ورود و اقامت جناب ۱۸۴
- باب الباب در طهران ۱۸۳
- مراغه ای، محمد حسین ۱۸۳
- مرتضی، آقا سید، زنجانی ۱۵۰
- مرتضی، آقا، از شهدای زنجان ۱۴۱
- مرتضی، سید ۲۱۱
- ارسال سه سؤال حضور حضرت اعلى به ماکو و دریافت پاسخ وسیله ملا یوسف اردبیلی ۴۳
- مستشار الدوّله، مؤتمن الملک**, میرزا علی رضا ۲۱۰
- مسجد ایلخانی**
- مسجد صاحب الامر**
- قضیه پناه بردن گاو به مسجد و شرح کرامات آن در تاریخ حاجی معین السلطنه ۹
- مسجد و کیل**, شیراز ۱۷۴
- مسیح، میرزا، خواهرزاده میرزا آفاخان نوری
- شرح احوال به نقل از نبیل زرندی ۱۷۵
- لوح جمال ابیه راجع به وی
- مظہر الاحدیۃ**: عنوان جناب دیان اهدائی ۵۵
- حضرت رب اعلى
- معتمد الدوّله**, متوجه رخان، والی اصفهان ۷۵
- شرح احوال به قلم حاجی معین السلطنه
- می خواست با ایل شاهسون و بختیاری شاه را مجبور به تسليم به امر حضرت باب نماید ۷۶
- سرزنش علمای اصفهان که صحیفه سجادیه را کفر و صحیفه بایه را نور صرف اعلام نمودند ۷۷
- معین السلطنه**, حاجی، تبریزی
- تحریر شرح حال میرزا علی اصغر و میرزا ابوالقاسم هردو شیخ الاسلام در تاریخ خود ۹
- تحریر قضیه «گاو» در ارتباط با هر دو شیخ الاسلام در تاریخ خود ۹
- توصیف سربازخانه تبریز، محل شهادت حضرت رب اعلى ۱۷
- بیان احوال حاجی سلیمان خان پسر یحیی خان به نقل از برادرش ۲۲

- شرح ترسیم تصویر حضرت باب در ارومیه ۴۱
- شرح مکالمه عبدالله خان، سرهنگ توپخانه با شاهزاده طهماسب میرزا والی آذربایجان و محکوم کردن او به استناد آیات قرآنی ۵۱
- شرح احوال ملا علی روضه خوان ۵۶
- شرح احوال شیخ محمد نقی اهل هشتrovod ۶۱
- شرح احوال و ایمان جناب باب الbab به نقل از کتاب ابواب الهدای هشتrovodی ۹۷
- شرح ایمان و صدمات وارده به حاجی محمد رضا ابن حاجی محمد رحیم محمول باف و ایمان بهمن پور کاووس از زردشتیان ۳۱۲
- مقدس، ملا صادق**
- شرح تحصیل و حضور در کلاس درس جناب سید کاظم رشتی ۱۱۹
- اجازه اجتهاد وسیله سید کاظم رشتی ۱۲۰
- شرح مواجهه و مکالمه با حاج سید علی، خال اعظم در کربلا در ذکر مقامات رفیعه حضرت رب اعلی ۱۲۰
- شرح ایمان در اصفهان بواسطه جناب باب الbab و مسافرت به شیراز و تحمل ستم و توہین ۱۲۱
- صورت توقيع حضرت باب خطاب به او ۱۲۲
- مناجات نازله به اعزاز ملا صادق مقدس ۱۲۳
- شرح مسافرت به بلاد مختلفه به منظور تبلیغ ۱۲۴
- تسلیم توقيع حضرت باب به حاجی محمد کریم خان و حاجی آقا احمد در کرمان ۱۲۴
- مکتب شیخ عابد، از امکنه شیراز**
- مکوی، عزیزخان، سردار کل**
- بردن شکایت علماء به وی در اینکه جماعت بایه شبانه به زیارت مشهد حضرت اعلی می روند ۱۷
- مقانی، ملا محمد**: ن ک به محنت، ملا، مقانی من اذاع سوتا یجد الْحَدِيد
- پاسخ سید کاظم رشتی به ملا یوسف اردبیلی در سؤال به اظهار حقیقت امر ظهور موعد ۴۲
- مناجات های حضرت رب اعلی و فقراتی چند** از توافقی مبارک نازله به مناسبات های مختلفه و در ۲۲۲ - ۲۱۴
- مواضیع مختلفه**
- منیره خانم، حرم حضرت عبدالبهاء: ن ک به نهری، میرزا محمد علی پسر حاجی سید مهدی نهری ۱۸۶
- موسی کلیم، جناب مؤمن، آقا سید، از فضلای خراسان**
- حکایت وی از جناب ملا حسین بشرویه ای به هنگام عبور از درب مدرسه ای که در آن درس می خواندند ۱۰۰
- موسی، حاجی میرزا، نوہ میرزا ابوالقاسم مجتهد**
- مهجور، آقا سید حسین، زواره ای، صاحب تاریخ میمیه**
- ذکر خروج جناب ملا حسین با اصحاب از مشهد به قصد مازندران و ۳۱۳ تن همراهن ۱۰۳
- مهدی، ملا، از اهالی کند**
- مهدی، ملا، از معاریف بایه خوی**
- شرح احوال و ایمان و گفتگو با ملا میرزا محمد
- مهدی، آقا، از بایان نامی کاشان**
- شرح ایمان و صدمات وارده به وی ۳۱۱
- میر ابوطالب، آقا، ابن آقا میر محمد علی**
- سفر به قلعه و ملاقات با جناب باب الbab ۱۵۶
- تهیه خوراک و پوشک برای اصحاب ۱۵۷
- واقعه قلعه را در تاریخچه بیادگار گذارده ۱۵۹
- مهدی، میرزا، ابن حاجی عبدالکریم شهری بر باغبانی اشی**
- اول بار کلمات حق را به قزوین فرستاد ۲۴۱
- مهدی، میرزا، صابر**
- مهدی بحر العلوم، آقا سید**
- مهدی قلی میرزا، شاهزاده**
- ارسال لوله تفتگ دونیم شده به میرزا تقی خان امیر نظام به مظور نشان دادن ضرب دست ملا حسین بشرویه ای ۱۰۴
- مهربان یهمن**: به گزارش برخی، اول مؤمن زردشتی ۳۱۲
- میرزا تقی خان امیر نظام**: ن ک به امیر نظام، میرزا تقی خان میلان، قریه

نفعی، حاجی، از مشاهیر باییان قزوین	۳۵	- اهالی از فجر ظهور مهتدی به انوار ظهور
- شرح ایمان توسط ملا جلیل ارومیه‌ای	۳۶	- چگونگی حمله و هجوم به باییان
- شرح ملاقات با حضرت رب اعلی در سر راه		<b>میلانی، حسین</b> ، از اهالی میلان آذربایجان
عزیمت به آذربایجان		- همراهی با حاجی الله‌یار خان و حاجی سلمیان
- شرح مشارکت در منازعات قلعه و ارادتش به		خان در ریودن جسد حضرت اعلی پس از
جناب قدوس	۳۸	شهادت
- نظام الدّوله، حسین خان: ن که به حسین خان	۳۸	- شرح شهادت وی
آجو داباشی، نظام الدّوله، حکمران فارس		<b>میمیه، تاریخ</b> ، تأثیف آقا سید حسین مهجور
نظام العلماء، حاجی ملا محمود		زواره‌ای
- معالم ناصرالدّین میرزا ولیعهد و مأمور سؤال و		
جواب و تهیه رساله‌ای از مکالمات مجلس		
ولیعهد	۸۵	
نقاشباشی: ن که به شیشواني، آقا بالایگ		
نهری، حاجی سید مهدی	۹۱	- شرح مختصر وقوعات کنفرانس بدشت
- در نجف نهر آبی ساخت و به نهری معروف		
گشت	۹۴	- اشاره مختصر به جناب ملا حسین بشرویه ای و
نهری، میرزا محمد علی، پسر حاجی سید مهدی	۱۰۴	تحصیلات او
نهری		
- شرح احوال و ایمان	۷۹	- وصف قوت بازوی جناب باب الباب
- حسب الاشاره از غذای حضرت رب اعلی		<b>ناصرالدّین میرزا</b> ، ولیعهد محمد شاه
قسمتی تناول نمود و صاحب اولادی شد که بعداً		۶
منیره خانم نام گرفت	۸۰	- محاکمه حضرت باب در زمان ولیعهدی او
- پسران برادرش میرزا ابراهیم را هدایت نمود		<b>نبیل ذرندی</b>
نی دیز	۲۳۲	
۹		
واعظ قزوینی، ملا جعفر		
- شرح احوال جناب ملا حسین شرویه ای	۱۱۱	- شرح زندگی و شهادت جناب باب الباب
والعصر، سوره قرآن کریم		<b>نجفقلی</b> ، کربلائی، اهل قریه سیستان آذربایجان
- نزول تفسیر بنا به خواهش امام جمعه اصفهان،		
میر سید محمد سلطان العلماء	۴۰	- شرح مسافرت به تبریز برای ملاقات حضرت
وحید اکبر: ن که به یحیی وحید (دارابی)		رب اعلی
ورقا، علی محمد	۸۹	<b>نجفی</b> ، بشیر، ایمان بواسطه ملا علی بسطامی
	۱۹۰	- نجفی: ن که به محمد حسن نجفی، شیخ
	۲۵۳	نجفی پاشا، والی بغداد
	۳۱۲	<b>نراقی</b> ، حاجی میرزا کمال الدّین
		نویمان خان برادرزاده منوچهر خان معتمددالدّوله
	۷۵	- منوچهرخان او را به فرزندی قبول نمود

## ن

### ناسخ التواریخ

- شرح مختصر وقوعات کنفرانس بدشت	۹۱
- اشاره مختصر به جناب ملا حسین بشرویه ای و	۹۴
تحصیلات او	
- وصف قوت بازوی جناب باب الباب	۱۰۴
<b>ناصرالدّین میرزا</b> ، ولیعهد محمد شاه	۶
- محاکمه حضرت باب در زمان ولیعهدی او	
<b>نبیل ذرندی</b>	
- شرح عزیمت سلمیان خان پسر یحیی خان به	
تبریز برای نجات حضرت رب اعلی	۲۳
- شرح اجتماع بدشت و واقع بعد از آن	۹۱
- شرح حضور جناب ملا حسین در مجلس درس	
حاجی سید محمد باقر رشتی در اصفهان و گفتگو	
با وی تا اینکه او را مقر و معرف ساخت	۹۵
- شرح زندگی و شهادت جناب باب الباب	۱۱۱
<b>نجفقلی</b> ، کربلائی، اهل قریه سیستان آذربایجان	
- شرح مسافرت به تبریز برای ملاقات حضرت	
رب اعلی	۴۰
<b>نجفی</b> ، بشیر، ایمان بواسطه ملا علی بسطامی	۸۹
<b>نجفی</b> : ن که به محمد حسن نجفی، شیخ	
نجفی پاشا، والی بغداد	۱۹۰
<b>نراقی</b> ، حاجی میرزا کمال الدّین	۳۱۲
نویمان خان برادرزاده منوچهر خان معتمددالدّوله	
- منوچهرخان او را به فرزندی قبول نمود	۷۵

## ۵

- یحیی خان**, مأمور مسجوئیت حضرت اعلی در  
قلعه چهربیق  
- عدم سختگیری در مسجوئیت پس از دیدن  
بعضی از اعجاز از آن حضرت ۴۹
- یحیی وحید (دارایی)**, آقا سید  
۲۳۲ - شرح مختصر شهامت و شهادت
- ۳۶۱ - شرح احوال و ایمان به امر مبارک
- شرح سفر به شیراز و ملاقات با حضرت باب به  
نقل از گزارش میرزا ابوالفضل گلپایگانی مسحوم  
از حاجی سید جواد کریلائی ۳۶۲
- جریان ملاقات حضرت اعلی و طلب علم کیمیا  
به نقل از گزارش ملا عبد الرحیم قزوینی ۳۶۴
- به محمدشاه و میرزا آقسی توسط میرزا لطفعلی  
پیشخدمت نامه نوشت ۳۶۴
- گزارش حاجی معین السلطنه از جریان ملاقات  
با حضرت باب و ذکر هشت مورد در احوال و  
آداب آن حضرت ۳۶۴
- شرح اسفار به نقاط مختلف ایران و حضور در  
محضر جمال اقدس ابھی در طهران ۳۶۵
- گزارش ملا جعفر قزوینی از سفر وی به قزوین  
و شرح نزول تفسیر سوره کوثر ۳۶۶
- تبلیغ امر الھی در شهر یزد و اسمامی مقبلین به امر  
در آن شهر ۳۶۷
- رساله استدلایله در بیان تشریفنش به حضور  
حضرت اعلی در بیت مبارک شیراز ۳۶۸
- مقاله در شرح تشریفنش به حضور حضرت اعلی  
در بیت مبارک شیراز ۳۶۹
- اولاد و احفاد وی ضمن ذکر اسمامی و شرح  
مختصر احوال ۳۷۲
- نبذه ای از کلمات مبارکه در شان سید کشفی  
و جناب وحید دارایی ۳۷۳
- ۸۶ **یزدی**, آقا محمد علی
- ۲۳۷ **یوسف**, آقا شیخ, از اصحاب جناب وحید

- شرح ارسال تصویر حضرت رب اعلی وسیله  
 حاجی ملا علی اکبر شهمیرزادی حضور حضرت  
جمال اقدس ابھی ۴۱
- ورقه الفردوس**, خواهر جناب ملا حسین  
بشویهای مسماة به بی بی کوچک
- شرح مسافرت به کربلا و ایمان بواسطه جناب  
طاهره و بازگشت و اقامت در مشهد و بشرویه  
و زیور نظام، میرزا حسن خان، برادر میرزا تقی  
خان امیر نظام ۱۱۸
- اجرای حکم شهادت حضرت رب اعلی  
ولی الله، ملا، از اصحاب قلعه طبرسی ۳۵۲

## ۶

- ۲۳۴ **هادی**, شیخ, پسر حاجی شیخ عبدالعلی  
**هادی**, میرزا, پسر حاجی سید مهدی نهری
- ۸۰ - شرح احوال و ایمان
- ۸۰ - زیارت حضرت اعلی در اصفهان
- ۲۴۳ **هادی**, ملا, ابن حاجی میرزا عبدالوهاب قزوینی  
- در شیراز فیض حضور حضرت رب اعلی را  
حاصل نمود و جزو حروف حق شد
- ۲۴۳ - در سیاه دهان حضرت باب را زیارت نمود
- ۲۱۲ **هاشم**, حاجی شیخ, برادر شیخ ابوتراب  
**هدایت**, رضاقلی خان
- چاپ صورت مذاکرات مجلس ولیعهد در  
کتاب روضۃ الصفای ناصری ۸
- هروی**, ملا محمد تقی: ن که به محمد تقی  
هروی, ملا
- هندي**, حاجی سید محمد, جد میرزا محمد علی  
نهری و برادرانش
- ۷۹ - در جوانی به هندوستان مهاجرت نمود
- ۲۳۹ **هندبیجان**, از مراکز بایه

**یوسف علی**، ملا، اهل میلان آذربایجان  
- نقل رؤیانی از ملا یوسف اردبیلی راجع به ظهور  
موعد از شیراز ۴۲

**یوسف اردبیلی**، ملا، حرف حی: ن ک به  
اردبیلی، ملا یوسف، حرف حی  
**یوسف علی**، ملا، اهل میلان آذربایجان  
- نقل رؤیانی از ملا یوسف اردبیلی راجع به ظهور  
موعد از شیراز ۴۳

# فهرست بخشی از الواح حضرت بهاءالله و شمه‌ای از توقعات و آثار حضرت رب اعلی

- ۱۰- از حضرت رب اعلی در وصف جناب ملا حسین بشرویه ای در دلائل السعی: ۱۱۳ «تو خود اوک من آمن را می شناسی...»
- ۱۱- توقع مبارک صادره در وصف مقامات جناب ملا حسین بشرویه ای ۱۱۴
- ۱۲- یکی از صور زیارت که از قلم اعلی برای جناب ملا حسین عز نزول یافته ۱۱۵-۱۱۶
- ۱۳- بعضی از آیات نازله از قلم جمال اقدس ابھی در اوصاف کثیره مقامات جناب ملا حسین ۱۱۵
- ۱۴- صورت توقع حضرت رب اعلی پس از مراجعت از سفر حجّ به ملا صادق مقدس ۱۲۱
- ۱۵- مناجات صادره در حق ملا صادق مقدس به جهت اطاعت از امر و تحمل مشقات ۱۲۲
- ۱۶- توقع حضرت رب اعلی خطاب به ملا شیخ علی ترشیزی (عظیم) که در اواخر ایام ماکو عز نزول یافته است ۱۳۲-۱۳۳
- ۱۷- بیان حضرت بهاءالله در باره محمدشاه ۱۶۵
- ۱۸- بیان حضرت بهاءالله در باره مسیح نوری ۱۷۳
- ۱۹- یکی از توقعات فارسیه حضرت رب اعلی که در سنین سجن برای ابلاغ امر به خانواده حاج سید علی خال اعظم عز صدور یافته ۱۷۷-۱۷۸
- ۲۰- بشارت ظهور در مکه و ورود به کربلا ۱۸۷
- ۲۱- چند فقره مناجات و توقع حضرت رب اعلی در مقام افساء احزان قلیه و بیان واقعات اویه فجر ظهور صادره در ایام شیراز ۲۱۳-۲۱۸
- ۲۲- شمه‌ای از توقع رفع صادره در ایام اصفهان برای منوچهر خان معتمدالدوله و فراتی چند از توقع دیگر ۲۱۸-۲۲۴
- ۱- توقع حضرت رب اعلی حاوی شمه‌ای از مقامات وصل و فنا در عرصه کبریاء و خضوع و خشون نسبت به مظاہر و اولیاء الهی ۱۳-۱۶
- ۲- توقع حضرت رب اعلی در اواخر ایام سجن به اعزاز ملا باقر حرف حی در پاسخ به سوال وی از من بظهوره الله ۱۹-۲۱
- ۳- بعضی از الواح نازله از قلم اعز ابھی در شأن جناب انبیس که در آنها از جمله چنین مذکور است: آن‌تا نذر کرقه هدا المقام محمدآ قبل علی امترج لمحة بلمحه...» ۲۷
- ۴- توقع حضرت رب اعلی در پاسخ به عرضه ملا احمد ابدال مراغه ای در باب آیه «عوْذَةٌ فِي الْقَرْبَى» از آیات قرآن مجید ۴۰-۴۶
- ۵- نبذه متفرقه از توقع حضرت رب اعلی به اعزاز ملا محمد تقی هروی ۵۸-۶۰
- ۶- توقع مبارک نازله در چهريق خطاب به محمد شاه قاجار ۶۸-۷۰
- ۷- توقع نازله در چهريق خطاب به میرزا آقسی صدر اعظم ۷۰-۷۲
- ۸- توقع مبارک در شأن ملا علی سلطانی که در آن چنین مسطور است: هَنَّا فِي عِبَادِ اللَّهِ إِذَا سَمِعُوا آيَةً يَرْمِنُوا كَمَا آمَنُوا عَلَى الْبَسْطَامِ...» و بخشی از زیارت‌نامه مفصلی مشتمل بر وظایف مخصوص که ملا علی دریافت داشت تا مرقد حضرت علی را در نجف زیارت نماید ۸۸-۸۹
- ۹- توقع حضرت رب اعلی خطاباً لعمادة البایه دال بر اجتماع اصحاب در خراسان و قیام تحت دستور و فرمان جناب ملا حسین بشرویه ای ۱۰۰-۱۰۱

- |  |         |                                |   |
|--|---------|--------------------------------|---|
| ۲۹- از توقيع حضرت باب خطاب به ميرزا محمد على ابن حاجى ميرزا عبدالوهاب قرويني راجع به زيارت جامعه صخريه | ۲۴۳     | ۲۲۷-۲۲۵ آيات كريم را نموده...» | ۲۳- توقيع فارسي قبله محترم دام عزکم تلاوت   |
| ۳۰- فقراتي چند از توقيع حضرت رب اعلى در بيان عظمت مقام و مدح و ستایش حیات جناب طاهره فرمه العین        | ۲۶۳-۲۶۰ | ۲۲۷                            | ۲۴- از توقيع در ذكر مقام سابقين اولين   |
| ۳۱- توقيع حضرت رب اعلى به اعزاز ملا محمد جعفر از باليان کرمان  | ۳۱۷-۳۱۴ | ۲۲۸                            | ۲۵- بخشی از توقيع در جواب اعتراضات معرضين بر شؤون لفظيه   |
| ۳۲- صورت زيارتنامه حضرت رب اعلى برای جناب قدوس   | ۳۳۵     | ۲۲۹                            | ۲۶- در خطابي به امضای خادم: «حضرت اعلى نظر به ضعف عباد در اول ظهور...»  |
|  |         | ۲۳۱-۲۲۹                        | ۲۷- صورت قسمتی مهم از آثار بدیعه حضرت رب اعلى تا يوم مهاجرت به اصفهان تحت عنوان بايت و ذكريت به فارسي و عربي      |
|  |         | ۲۴۳                            | ۲۸- از توقيع حضرت باب خطاب به ميرزا محمد على ابن حاجى ميرزا عبدالوهاب قرويني در بيان وظایيف سالك و مسافر الى الله |

## فهرست رسائل مؤمنین اولیه

- ۴- رسالت استدلایله جناب طاهره قرّة العین در  
جواب و حلّ ردود و شکوک ملا جواد قزوینی  
(خوار) و ملا عبدالعلی ۳۹۳-۳۷۸
- ۵- رسالت استدلایله جناب طاهره قرّة العین در  
جواب و حلّ ردود و شکوک حاجی محمد  
کریم خان کرمانی در اثبات حقیقت حضرت رب  
اعلی ۴۱۹۳۹۴
- ۱- خطبه و اوایل رسالت مشهوره جناب ملا حسین  
بشویه ای که جامع اسرار الهیه و مطالب و مآرب  
عرفانیه بدیعه است ۳۱۱-۱۱۱
- ۲- رسالت استدلایله جناب آقا سید یحیی (وحید  
اکبر) در شرح تشریش به حضور حضرت رب  
اعلی در بیت مبارک ۳۶۹-۳۶۸
- ۳- مقاله جناب آقا سید یحیی (وحید اکبر) در  
شرح تشریش به حضور حضرت رب اعلی در  
بیت مبارک ۳۷۲-۳۶۹

## فهرست مکاتیب

- ۹- خطاب عام جناب طاهره بعد از مهاجرت از کربلا تحکیماً لایمان الضعفاء من المؤمنين ۲۷۸۲۶۹
- ۱۰- خطاب عام جناب طاهره فرّة العین به شیعیان بعد از مهاجرت از کربلا براط تبلیغ و تهییم امر الهی ۲۸۲-۲۷۹
- ۱۱- مکتوب جناب طاهره به اهل سنت و جماعت در دفع شباهت مفتی بغداد ۲۸۳-۲۸۲
- ۱۲- مکتوب جناب طاهره برای ابطال مفتریات بعضی از مدّعین محبت در حق او و اثبات کمال اخلاص نسبت به حضرت رب اعلی ۲۸۶۲۸۴
- ۱۳- مکتوب جناب طاهره که به اصفهان فرستاده و بایان را به اجتماع در خراسان و نصرت جناب باب الباب تشویق نموده ۲۸۷-۲۸۶
- ۱۴- مکتوب جناب طاهره مصدر به «حوالی الاعلی العظیم» ۲۸۸-۲۸۷
- ۱۵- بندۀ ای از اشعار منسوب به جناب طاهره فرّة العین ۲۹۲-۲۸۹
- ۱۶- صورت بعضی از مرقومات جناب قدوس به سعید العلماء:
- الحمد لله الذي قد خلق لحفظ دینه... ۳۲۲
  - حمد خداوندی را است که حلق کرد... ۳۲۳
  - الحمد لله الذي قد شرقنا بمتابعة اولیانه... ۳۲۷
- ۱- مکتوب میرزا محمد علی ملقب به ائیس به برادرش حاجی میرزا عبدالله که از او خواسته بود راه سلامت پیش گیرد و به حفظ اولاد صغار پردازد ۲۶
- ۲- صورت سؤال و جواب بین میرزا محمد علی ائیس و یکی از علمای شیخیه تبریز ۳۳-۲۸
- ۳- مکتوب جناب سید کاظم رشتی به ملا حسین بشرویه ای پس از دریافت اخبار مریبوط به مناظره با علمای اصفهان و مشهد ۹۵
- ۴- صورت دو مکتوب ملا شیخ علی ترشیزی (عظیم) به معاریف باییه پس از وصول توافق حضرت رب اعلی که در اوآخر ایام ماکو مرقوم گردیده ۱۳۵ و ۱۳۴
- ۵- عربیضه حاجی ملا عبدالخالق شهریزی پس از اقبال و ایمان حاکی از درجات محبت و اخلاق حضور حضرت رب اعلی ۱۳۸
- ۶- مکتوب مفصل شیخ سلطان کربلائی از عراق به بایان ایران، حدود ۱۲۶۳ نوشته شده ۲۰۴-۱۹۴
- ۷- مکتوب حاجی ملا علی برادر اصغر حاجی ملا محمد تقی برغانی در دفاع از امر حضرت رب اعلی ۲۴۶
- ۸- معروضه جناب طاهره فرّة العین به ملا حسین بشرویه ای باب الباب ۲۶۸۲۶۵

©Bahá'í-Verlag  
Asad'u'lláh Fádíl Mázandarání  
**ZUHÚR'U'L-HAQ Vol. III**  
Second edition  
Germany-Hofheim  
165 B.E.- 2008  
ISBN: 978-3-87037-990-2  
Order no.: 431-921

**Asad'u'lláh Fádíl Mázandarání**

**ZUHÚR'U'L-ḤAQ**

**Vol. III**